فرهنگ عاشورایی

شخصیت و زندگانی امام حسین (علیه السلام)

بسم الله الرحمن الرحیم

فرهنگ عاشورایی: شخصیت و زندگانی امام حسین (علیه السلام)

نویسنده:

قاسم خضری

ناشر چاپی:

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فرهنگ عاشورایی: شخصیت و زندگانی امام حسین (علیه السلام)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : فرهنگ عاشورایی: شخصیت و زندگانی امام حسین (علیه السلام) / نویسنده قاسم خضری.

مشخصات نشر : قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۷۲۱ ص.۱۲ج

شابک : ۸۴۰۰ ریال ۹۶۴-۸۸۱۸-۴۰-۱ :

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق.

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق.

موضوع : عاشورا

رده بندی کنگره : BP۴۱/۵/خ۶ف۴ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴

ص:۱

جلد اول: شخصیت و زندگانی امام حسین (علیه السلام)

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص:٢

ص:۳

فرهنگ عاشورایی

(۱)

شخصیت و زندگانی امام حسین(علیه السلام)

هو الشهید

مقدمه

«نَظَر النَّبیُّ (صلی الله علیه وآله) اِلَی الْحُسَینِ بنِ عَلی(علیهما السلام) و هُوَ مُقْبِلٌ، فَأَجْلَسَهُ فِی حِجْرِهِ و قَالَ : إنَّ لِقَتْلِ الْحُسَینِ حَرارَةً فی قُلُوبِ المُؤمِنینَ لا تَبْرُدُ اَبَداً.((۱))

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به حسین بن علی نگاه می کرد در حالی که به طرفش می آمد، او را گرفت و بر روی پای خود نشانید و فرمود: همانا در دل های مؤمنین حرارتی نسبت به شهادت امام حسین(علیه السلام) است که هیچگاه سرد نمی گردد.»

مسلمانان همواره علاقه فراوان و عشق وافری نسبت به حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) سبط اکبر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)داشته اند. این عشق و علاقه در زمان حیات آن حضرت، در دوران قیام ایشان و خصوصاً پس از شهادتش وجود داشته و هیچگاه از بین نرفته است.

۱- مستدرک الوسایل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

این مهم سرّ مگویی ندارد.! بلکه آشکارا علت آن معامله با خداوند است. امام حسین (علیه السلام) به خاطر حفظ و احیای دین خداوند از مال، جان، خانواده و همه هستی خود گذشت و در این مسیر دعوت خدای متعال را اجابت کرد و در نتیجه نام، یاد و محبت او حیات جاودانه پیدا کرد و مصداق کریمه شریفه شد :

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمنُوا اسْتَجیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُم» (انفال ۲۴).

در واقع آنچه حضرت سید الشهدا (علیه السلام) در احیای دین خداوند انجام داد، الگویی پایدار برای همه مسلمانان تا قیام قیامت است. قیام برای اقامه حق و زدودن باطل و جلوگیری از کژیها و بدعت ها در دین خداوند! و در این مسیر از شهادت استقبال کردن و هیچ ارزشی را از احیای کلمه اللّه بالاتر ندانستن و از انحراف در امت پیامبر جلوگیری کردن!

همانگونه که آن حضرت خود فرمود : «اِنّی لَمْ اَخْرُجْ اَشِراً وَ لابَطِراً وَلا مُفْسِداً وَلا ظالِماً وَ انّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلاحِ فی اُمّهِ جَدّی (صلی الله علیه وآله) اُریدُ اَنْ اَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهی عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اَسیرُ بِسیرَهِ جَدّی وَ اَبِی عَلیّ بْنِ اَبیطالِب(علیه السلام).

و همانگونه که همه پیامبران الهی با توکل بر خدای متعال در صدد انجامش بوده اند; اصلاح جوامع بشری از

طریق دشـمنی بـا ظالمـان و دسـتگیری از مظلومان و نیز جلوگیری از فساد، تباهی و فحشاء، و تبلیغ حقیقت، عـدالت، کرامت و فضیلت در بین تمامی انسانها !

و همانگونه که حضـرت شُعیب پیامبر (علیه السلام) در تبیین رسالت و مأموریت خود گفت : «إنْ اُریدُ اِلاَّ إلْاَصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفیقی اِلاّ بِاللّهِ عَلیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ اِلَیْهِ اُنِیبُ». (هود ۸۸)

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) افتخار دارد در راستای احیاء و گسترش فرهنگ و معارف اسلامی و نیز حراست از حریم قرآن مجید و سنّت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و همچنین بزرگداشت نام، یاد و زندگانی اهل بیت(علیهم السلام) اقدام به برگزاری همایش های فرهنگی و علمی نماید.

از جمله این همایش ها، همایش امام حسین(علیه السلام) بود که در سال ۱۳۸۱ ه-.ش (۲۰۰۳ م) در تهران و در سال ۱۳۸۲ ه-. ش (۲۰۰۴ م) در دمشق برگزار گردید.

اندیشـمندان و صاحبـان علم و قلم مقالات فراوانی را برای غنای هرچه بیشتر این همایش به دبیرخانه آن ارسال کردنـد و نتیجه تلاش های علمی آن عزیزان انتشار پانزده جلد کتاب گردیده است که اکنون در دسترس علاقه مندان قرار گرفته است.

بی شک بررسی و شناخت ابعاد گسترده قیام امام حسین(علیه السلام) با یک همایش و چند مقاله امکان پذیر نمی باشد. چه آنکه این فقط یک قیام نبود بلکه توانست یک فرهنگ ایجاد نماید، فرهنگ عمیقی که در زندگانی مسلمانان تأثیرگذار بوده و هست. فرهنگی که تا کنون نه تنها قدیمی و فرسوده نشده بلکه در طول تاریخ پس از عاشورا، همواره یک امید بوده، یک الگو، یک ارزش و یک فرهنگ، فرهنگ عاشورایی!

فرهنگ عاشورایی امام حسین(علیه السلام) بخوبی توانست فرهنگ آموزانی فهیم و با انگیزه تربیت نماید. عاشقانی که عمق قیام حضرتش را درک کردند و حاضر شدند عزیزترین سرمایه زندگانی خود را در این مسیر در طبق اخلاص گذارده و تقدیم نمایند و با آغوش باز به استقبال شهادت روند. الگوپذیری از فرهنگ عاشورایی حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) به اصحاب آن امام همام خلاصه نگردید، بلکه در سالها و قرنها بعد قیام ها و خروشهایی علیه حکام ظلم و جور را پدید آورد و منشأ بوجود آمدن صحنه هایی از آرمان خواهی، عشق و ایثار و شهادت طلبی در طول تاریخ شد.

فرهنگ عاشورایی، عاشوراها آفرید و کربلاها بوجود آورد و همواره پیروان اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) با عشق و

علاقه و با ایمان راسخ، و با برپایی مجالس عزاداری، شعر و نوحه سرایی در زنده نگاه داشتن آن سخت کوشیدند و حتی در مسیر احیای نام و یاد و قیام عاشورایی امام حسین(علیه السلام) از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.

آنچه در پیش روی دارید مجموعه مقالاتی در خصوص بررسی و تبیین گوشه ای از فرهنگ عاشورایی حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) می باشد که در چند مجلد تدوین شده است. از آنجا که مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) نسبت به تهیه و انتشار کتابهای دینی و مورد نیاز پیروان اهل بیت(علیهم السلام) در اقصی نقاط عالم همت می گمارد لذا در هریک از مجموعه منشورات «فرهنگ عاشورایی» به طرح نقطه نظرات صاحب نظران در این خصوص می پردازد.

با تشکر از مؤلفین محترم، توفیق تمامی اهل فکر، قلم و مطالعه را در شناساندن و شناخت هرچه بیشتر فرهنگ عاشورایی از خداوند متعال خواستارم و برای همه پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در هر سرزمین که هستند آرزوی سلامت، موفقیت و رستگاری دارم.

محمد حسن تشیّع

معاون فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

ص:۱۳

خصائص امام حسین(علیه السلام)

اشاره

خصائص امام حسین(علیه السلام)

نادر حسین عبداللهی

مشخصات امام حسین(علیه السلام)

نام:حسین(علیه السلام)

لقب:سیدالشهدا.

کنیه:اباعبدالله.

نام پدر:علی مرتضی(علیه السلام)

نام مادر:فاطمه زهرا(علیها السلام)

تاریخولادت:سوم شعبان.((۱))

مدت امامت:۱۱ سال.((۲))

مدت عُمر:۵۷ سال.((۳))

تاریخ شهادت:دهم محرّم الحرام سال ۶۱ هجری.

قاتل:شمر لعین.

محل دفن:کربلای معلاّ.

تعداد فرزندان:به روایتی چهار پسر و دو دختر.((۴))

۱- حسین اصفهانی، زندگانی چهارده معصوم(علیهم السلام)، ج ۱، ص ۶۱۲.

۲- همان.

۳- علامه مجلسی، جلاءالعیون، ص۴۱۳; منتهی الآمال، ج ۱، ص ۵۵۹.

۴- همان.

ولادت امام حسین(علیه السلام)

حضرت امام حسین(علیه السلام) در سال چهارم هجری((۱))، در مدینه منوّره، چشم به دنیا گشود و در سال پنجاه هجری، پس از شهادت برادر خود، به مقام امامت رسید و به ارشاد مسلمین پرداخت.

فرزندان امام حسین(علیه السلام)

فرزندان امام حسین شهید(علیه السلام) عبارتند از:

علی اکبر(علیه السلام) که همراه پدرش در کربلا شهید شد. امام سجاد(علیه السلام) محمد و عبدالله رضیع (علی اصغر)(علیه السلام) که در شش ماهگی در کربلا- توسط حرمله در آغوش پدر به شهادت رسید. دختران آن حضرت، حضرت زینب صغری، فاطمه صغری و سکینه بودند.

* * *

پسر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)

در احادیث متعدد از اهل تشیع و تسنن نقل شده است که رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله)راجع به حسنین(علیهما السلام)فرمود:

«خداوند، فرزندان هر پیامبری را از صلب آن پیامبر قرار داده، اما نسل مرا از صلب علی بن ابی طالب(علیه السلام)قرار داده است

۱- تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۱۸۳.

درحالی که فرزندان هر مادری را به پدرشان نسبت می دهند، مگر فرزندان فاطمه زهرا(علیها السلام) را که من پدر ایشانم».((۱))

به همین جهت در جنگ صفین، هنگامی که امام حسن مجتبی و امام حسین(علیهما السلام)برای جنگ با معاویه شتاب می نمودند، امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) فرمودند:

«آنان را از نبرد بازدارید تا مبادا حسنین شهید شوند و نسل رسول خدا(صلی الله علیه وآله)منقطع گردد!»

اسامه بن زید می گوید:

«طَرَقْتُ النبیّ(صلی الله علیه وآله) ذات لیله فی بعض الحاجهِ فَخَرجَ النبیّ(صلی الله علیه وآله) وهو مُشْتَمِلٌ علی شیء لا أَدْری ما هو، فَلَمّا فَرَغْتُ من حاجتی، قلتُ: ما هذا الّذی أَنتَ مُشْتَمِلٌ علیه؟ قال: فَكَشَفه فاذاً حسنٌ وحسینٌ عَلی رَكَبتیْه، فقال: هذان اَبنای وابنای إِبْنَتِی، اللّهُمّ إِنّی اُحِبَّهُما، فَاحِبَّهُما وأَحِبُّ مَنْ یُحِبُّهما;((۲))

شبی در منزل پیامبر(صلی الله علیه وآله) رفتم و در خانه را به صدا درآوردم، دیدم پیامبر(صلی الله علیه وآله)ملحفه ای بر خود پیچیده، ندانستم که آن چیست بعد از برآورده شدن حاجتم، گفتم: این چیست که خود را به آن پوشانده ای؟!

پیامبر(صلی الله علیه وآله) ملحفه را برداشت. دیدم حسن و حسین بر روی زانوی پیامبر نشسته اند، آنگاه فرمود: این دو فرزندان من و

۱- منتهی الآمال، ص۳۴۵ (چاپ قدیم).

۲- ترمذی سنن، ج ۵، ص ۶۱۴; بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۲۹; اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۱ و ۱۹.

فرزنـدان دخترم می باشـند، بارالها! من این دو را دوست دارم، پس تو هم آنان را دوست بـدار و آنان را که این دو را دوست دارند نیز، دوست بدار».

افتخار ملائکه

یکی از ویژگی هـای وجود امـام حسن و امـام حسـین(علیهمـا السـلام)در جهـان خلقت، این است که آنـان محـل نزول و فرود ملائکه هستند; چنانکه در روایتی آمده است:

«إِنَّ مَلَكاً نَزَل مِنَ السَّماء على صِـفَةِ الطير، فَقَعَدَ عَلى يَدِ النّبی(صـلی الله علیه وآله) فَسَلَّمَ علیه بالنّبوّه، وعَلى يَدِ علیّ(علیه السلام) فَسَـلَّمَ علیه بِالوَصِـيَّه، وعَلى يَدِ الحسن والحسـين، فَسَلَّمَ عَلَيْهِما بِالْخِلافَه، فقال رسول الله(صلى الله عليه وآله): لِمَ لَمْ تَقْعُدْ عَلى يَدِ فلان؟ فقال: أَنَا لا أَقْعُدْ فی أرض عصی علیها الله، فَكَيْفَ أَقْعُد على يَد عُصَتِ الله;»((۱))

«بـدرستی که فرشـته ای از آسـمان به صورت یک پرنده بر پیامبر فرود آمد و بر دست پیامبر نشـست و به ایشان به عنوان نبوت سلام کرد، سـپس بر روی دست علی(علیه السلام) نشست و بر وی به عنوان وصی پیامبر سلام کرد. سپس بر روی دست حسن و حسـین(علیهما السـلام)نشـست و بر ایشان به عنوان خلافت سـلام کرد. پیامبر(صـلی الله علیه وآله) فرمود: چرا بر دست فلانی ننشستی؟! گفت: من بر روی زمینی که در آن خداوند را نافرمانی کنند،

۱- بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۹۱.

نمی نشینم، پس چگونه ممکن است بر روی دستی که خداوند را معصیت کرده، بنشینم»

صولت شکن یهود

در جریان مباهله، رهبر اسلام حضرت محمد مصطفی(صلی الله علیه وآله)مسیحیان نجران را برای پذیرش اسلام دعوت کرد; اما آنان حاضر شدند نخست با رسول خدا مذاکره کنند و از نزدیک با آن حضرت آشنا شوند; لذا جمعی از دانشمندان آنان که تقریباً هفتادنفر بودند و برخی از ناظرین که جمعاً حدود سیصدنفر می شدند و در رأس این جماعت دونفر به نامهای: «سید» و «عاقب» و طبق بیان بعضی از مفسّرین «جاثلیق» و «علقمه» بودند، برای مذاکره حضور یافتند.

در این هنگام، خداوندمتعال این آیات نورانی را برای حضرت نازل فرمود:

(فَقل تعالوا نَدْعُ أبنائنا وأبناءکم و نساءنا و نساءکم وأنفسنا وأنفسکم ثمّ نَبتهل فَنجعلْ لَعنتَ اللّهِ عَلی الکاذبِین);((۱))

«بگو بیایید ما فرزندان مان و زنان مان و خودمان را و شما نیز فرزندان تان و زنان تان و خودتان را بخوانید، آنگاه با هم مباهله نماییم و سپس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».

۱- سوره آل عمران، آیه ۶۱.

در پی نزول این آیات شریفه، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به آنان پیشنهاد مباهله داد.((۱)) سید و عاقب که از علمای بزرگ مسیحی بودند، پیشنهاد را قبول کردند و ضمناً یک شب را مهلت خواستند تا برای مباهله حاضر شوند. علمای مسیحی نزد اسقف رفته و گفتند: رهبر مسلمانان به ما چنین پیشنهادی کرده است. نظر شما چیست؟

اسقف که مردی هوشمند بود - گفت: فردا ملاحظه کنید محمد با چه افرادی برای مباهله می آید، اگر به همراه خانواده خود بیاید، با او مباهله نخواهیم کرد، اما اگر با اصحاب و یاران خود، باشد، مباهله ضرری ندارد.

روز بعد، علمای نصاری و اسقف آنان، مشاهده کردند که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) با برخی از همراهانش به سوی محل مباهله در حرکت است. اسقف، اطرافیان پیامبر را نمی شناخت. لذا پرسید: همراهیان پیامبر چه کسانی هستند؟

اطرافیان او گفتند: جوانی که پشت سر محمد است، علی پسر عمّ اوست و آن دو کودک نیز نوه های او حسن و حسین و آن زن هم فاطمه زهرا دختر اوست.

وقتی اسقف مشاهده کرد که پیامبر با نزدیکترین و عزیزترین کسانش به مباهله آمده گفت: ای پیروان مسیح! به

۱- مجمع البیان، ج۲، ذیل آیه مباهله; تفسیر المیزان، ج۳، ص۲۱۲; شیخ مفید، الارشاد، ص۷۸.

خـدا سوگنـد من در چهره آنـان چنان آثار حقانیت و ایمانی را ملاحظه می کنم که اگر دعا کننـد، کوهها از جا کنـده خواهد شد، لذا به پیامبر(صلی الله علیه وآله)عرضه داشت: ما حاضر به مباهله نیستیم و هرکس بر دین خود بماند!

حضـرت محمـد(صـلی الله علیه وآله) آنهـا را دعوت به اسـلام کرد ولی آنـان اسـلام را نپذیرفتنـد. حضـرت فرمود: من شـما را مجازات خواهم کرد. آنان گفتند: ما نیروی جنگ با اعراب را نداریم بلکه با شـما بر این اساس صـلح می کنیم که در هر سال برای شـما دو هزار حُلّه بدهیم. رسول گرامی اسـلام(صـلی الله علیه وآله) این پیشـنهاد را پذیرفت و صلحنامه را نوشت و مهر و امضا نمود.

محبّ خدا و پیامبر(صلی الله علیه وآله)

در کتب معتبر اهـل تشیّع و تسـنن، روایـات فراوانی وجود دارد که رسول خـدا(صـلی الله علیه وآله)فرموده است: «مُحِبّ امـام حسن و امـام حسـین، مُحِبّ من است و هر کس که مُحِبّ من باشـد، مُحِبّ خداونـد است. دشـمنان آنـان، دشـمن من هسـتند، هرکس که دشمن من باشد، دشمن خداوند است».((۱))

در این رابطه به چند نمونه از روایات اشاره می کنیم:

ابوهریره گوید: «خرج علینا رسول الله(صـلی الله علیه وآله) و معه الحسن و الحسین... فقال رجل یا رسول الله انک لتحبهما؟ قال رسول الله(صلی الله علیه وآله) من احبهما فقد احبنی و من ابغضهما فقد ابغضنی».

۱- حافظ نورالدین علی بن ابی بکر هیثمی، مجمع الزواید، ج ۹، ص ۱۷۹.

روزی پیامبر(صلی الله علیه وآله) به همراه حسن و حسین از منزل بیرون آمد، مردی گفت: ای پیامبر خدا! آیا این دو را دوست می داری؟! پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: هر کس این دو را دوست بدارد، مرا دوست داشته، و هر کس این دو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است».

سلمان فارسی گوید پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «الحسن والحسین، من احبهما احببته و من احببته احبه الله و من احبه الله، ادخله جنات نعیم و من ابغضته، ابغض الله و من ابغضه الله، أدخله جهنم وله عذاب مقیم»((۱)) کسی که حسن و حسین را دوست بدارد، من او را دوست می دارم، و کسی را که من دوست داشته باشم، خداوند نیز او را دوست دارد، و هر کس را که خداوند دوست داشته باشد، او را وارد بهشت برین می کند و هر کسی را که من او را دشمن بدارم، خداوند او را دشمن خواهد داشت، و هر کسی که خداوند او را دشمن بدارد، او را داخل دوزخ می کند.»

گل بهشت

در این جهان، خداوند عالَم، موجودات گوناگونی را آفریده است، یکی از آن موجودات، گلهای معطّر و زیباست که انسان

۱- همان، ص۱۸۱; صحیح بخاری، باب فضائل اصحاب النبیّ، ج۴ و ۶، ص ۲۶-۲۴ ; بحارالانوار، ج۴۳، ص۲۸۰; ابن شهراشوب، مناقب اهل بیت، فضائل امام حسن و امام حسین(علیهم السلام).

به آنهـا علاـقه فراوان دارد، لکن امـام حسن و امـام حسـین(علیهمـا السـلام)گلهـایی هسـتند که در سرتاسـر عالـم، جلوه کرده و نورهایی هستند که عالم دنیا و آخرت را نورافشانی نموده اند; چنانکه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«إِنَّکَمـا مِنْ رَیحـانِ الله... فقـال قومٌ! أَتُحِبُّهما یا رسول الله؟ فقال: ما لی اُحِبُّ رَیْحانَتی مِنَ الـدُّنیا»; پیامبر فرمود: امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) گلهای خداوند هستند. برخی، سؤال کردند ای رسول خدا! آیا این دو را دوست می داری؟! پیامبر(صلی الله علیه وآله)فرمود: چرا دوست نداشته باشم، این دو گلهای من در دنیا می باشند».

شریف رضـی گوید: «تشبّه بالرَّیحان لانَّ الوَلَد یشمّ ویضمّ کما یشمُّ الرَّیحان واصلُ الرَّیحان مَأخوذٌ من الشـیء الّذی یتروّحَ إلیه ویتنفَّس من الکرب به».((۱))

بر دوش پیامبر(صلی الله علیه وآله)

نسائی از عبـدالله بن شاذان از ابیه نقل می کند که گفت: «خَرَجَ علینا رسول الله(صـلی الله علیه وآله) فی احدی الصّـلاتی العِشاء وهو حاملُ حَسَـناً فَتَقدّم النبیّ(صلی الله علیه وآله) فوضعه، ثمّ کَبَّرَ للصّلاه، فَصَلّی، فَسَجَدَ بَیْنَ ظَهْرانی صلاته سَجْدَهً، فاَطالَها. قال أبی: فَرَفْعَتُ رَأسـی فـاذاً الصـبیُّ علی ظهْرِ رسول الله(صـلی الله علیه وآله) وهو ساجـدٌ! فرجَعْتُ إِلی السـجُود، فَلَمّـا قَضـی رسول الله(صلی الله علیه وآله) الصَّلاه، قال النّاسُ: یا رسول الله(صلی الله علیه وآله)

۱- بحارالأنوار، ج۴۳، ص۲۸۱; مجمع الزواید، ج۹، ص۱۸۱; عبدالرحمان سیوطی، تاریخ خلفا، باب فضائل اصحاب النبیّ، ج۴ و ۶.

إِنَّکَ سَجَدْتَ بین ظُهْرانی صَلاتَکَ سجدهً أَطَلْتَها حتّی ظَنَنْتُ إِنَّهُ قَدْ حَدَثَ أمرٌ أو أَنَّهُ یُوحی إلَیْکَ؟! قال(صلی الله علیه وآله): کُلُّ ذلِکَ لَمْ یَکُنْ، ولکن إِرْتَحَلَنِی فَکَرِهْتُ أَنْ اُعَجِّلَه حتّی یَقْضِی حاجَته؛((۱))

«روزی، پیامبراکرم(صلی الله علیه وآله) در یکی از نمازهای عشا به همراه امام حسن(علیه السلام) به مسجد آمدند. حضرت به محراب رفتند و امام حسن را در کنار خود نهاد. سپس تکبیر گفت و به نماز ایستاد و هنگامی که در نماز به سجده رفتند و سجده را طولانی کردند؛ پدرم گفت: من سرم را از سجده برداشتم و دیدم پسری بر دوش پیامبر سوار شده است، در حالی که پیامبر در سجده است و من دوباره به سجده برگشتم.

هنگامی که پیامبر نماز را تمام کرد؛ مردم گفتند: ای رسول خدا! در میان نماز، سجده را طولانی فرمودی تا اینکه گمان کردیم که امری حادث شده یا بر تو وحی نازل می شود! پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: هیچ کدام از آنها رخ نداده؛ بلکه پسرم حسن بر دوشم سوار بود، لذا کراهت داشتم که در پایین آوردن او شتاب کنم».

آقای جوانان بهشت

در روایات فراوانی از منابع شیعه و اهل سنت رسیده است که امام حسن و حسین(علیهما السلام)، آقای جوانان اهل بهشت هستند؛

۱- سیوطی، تاریخ خلفا، ص ۷۳؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۱، ماده حسن.

چنانکه حذیفه از پیامبراسلام(صلی الله علیه وآله) چنین نقل می کند:

«أَما رَأَیتَ العـارِضِ الّذی عَرَضَ لی؟ قلتُ بَلی. قال: ذاکَ مَلَکٌ، لَمْ یَهِبُ إِلی الارض قَبْلَ السّاعَهِ، فَاستَأْذَنَ اللهُ تَعالی أَنْ یُسَلِّمَ عَلَیَّ، ویُبَشّرَنی أَنَّ الحَسن والحُسینَ سَیّداً شبابَ أَهْلِ الجَنَّهِ، وأَنَّ فاطمه سَیّدَهَ نِساءِ أَهل الجَنَّه».((۱))

«آیا ندیدی آنچه بر من عارض شد؟ گفتم: چرا؟ پیامبر(صلی الله علیه وآله)فرمود: این فرشته، تاکنون به زمین فرود نیامده است، اکنون از خداوندمتعال اجازه خواسته که به من سلام کند و بشارت بدهد که امام حسن و امام حسین(علیهما السلام)آقایان جوانان بهشت هستند و مادرشان فاطمه، سیده زنان اهل بهشت است».

زینت عرش

در آیات و روایات متعدد، خداوندمتعال، بزرگی و کرامت انسان را در تقوا و رعایت عدالت دانسته و جوامع بشری را به رعایت این دو دعوت می کند. امام حسن و حسین(علیهما السلام)، به خاطر تقوا و پرهیزکاری که داشتند، زینت عرش الهی به شمار رفته اند; چنانکه در روایتی از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) چنین آمده است:

«إذا کانَ یومَ القِیامهِ، زَیَّنَ عَرْش الرّحمن بِکُلِّ زِینَه، ثُمَّ یُؤتی مِنْبَرَیْنِ مِنْ نُور، طُوْلِهما مِائَهُ مِیْل، فَیُوضَعُ أَحَدِهِما عَنْ یَمِینِ

۱- مسند، زید بن علی، ص ۴۶۱ و ۴۶۲; الاحکام، ج ۱، امام یحیی بن الحسین، ص ۴; المبسوط، ج ۱۶۱، سرخی، ص ۱۲۲; فضائل صحابه، امام احمد بن حنبل، ص ۲۰، ۵۸ و ۷۶; مسند، امام احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۸۶.

الْعَرْشِ وَالآخَرُ عَنْ یَسارِ الْعَرْشِ، ثُمَّ یُؤتی بالحسنِ والحسینِ وَیزیْنُ الربّ تبارک وتَعالی بِهِما عَرْشَهُ کَما تَزَیَّنَ المرأةُ قرطباها؛»((۱))

هنگامی که روز قیامت برپا و عرش رحمان به تمام زینتها مزیّن شود، دو منبر از نور آورده می شود که طول آن دویست میل است؛ یکی را به سمت راست عرش و دیگری را بر سمت چپ عرش می گذارند، سپس حسن و حسین را می آورند تا خداوند عرش خود را به آنها مزیّن فرماید؛ مانند زن که او را گوشواره مزیّن کرده است».

زینت بهشت

در روایات متعددی وارد شده است که امام حسین(علیه السلام)زینت بهشت محسوب می شود، ما فقط به نقل یک روایت بسنده می کنیم:

«وإنَّ الجنَّةَ قالت: یاربِّ اسْکَنْتَنِی الضُّعَفاء والمساکین! فقال الله: اَلا تَرْضِیْنَ انّی زَیّنتُ اَرْکانَکَ بالحسن والحسین؟»((۲))

«هنگامی که بهشت صدا می زند پروردگارا! ساکنان من همه فقیران و بیچارگانند! خطاب می رسد آیا با اینکه حسن و حسین(علیهما السلام) ساکنان تواند؛ هنوز راضی نیستی؟!».

۱- بحارالانوار ج ۴۳، ص ۲۹۹.

۲- همان.

نور خدا

تمام معصومین(علیهم السلام) نور خداوند هستند، مخصوصاً وجود بابرکت امام حسن و امام حسین(علیهما السلام). اگر کسی به سوی نور، حرکت کند، باید دارای عدالت، تقوا و رهایی از هواهای نفسانی باشد; زیرا با گناه و معصیت که ظلمت و تاریکی است - رسیدن به نور امکان ندارد. لذا در آیات و روایات متعدد آمده است که نور امامان سبب هدایت است: از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل شده است که فرمود:

«لَمّا خَلَقَ اللهُ الجَنَّهَ، خَلَقَها مِنْ نُورِ وَجْهِهِ، ثُمّ أَخَذَ ذلِکَ النُّورَ فَقَذَفَهُ، فَأَصابَنِی ثُلْثُ النُّور، وَأَصاب فاطِمَه ثلْثُ النّورِ، وَأَصابَ عَلِیّاً وَأَهْلُ بَیْتِه ثُلْثُ النُّورِ، فَمَنْ أَصابَهُ مِنْ ذلِکَ النُّورِ إِهْتَدی إِلی وِلایَهِ آلِ مُحمّد، وَمَنْ لَمْ یُصِبْهُ مِنْ ذلِکَ النّورِ ضَلَّ عَن وِلایَهِ آلِ محمّد».((۱))

«هنگامی که خداوند، بهشت را از نور خود آفرید، سپس آن نور را پراکنده کرد، به من و فاطمه یک سوم از آن نور رسید و به علی و اهل بیتش یک سوم از آن نور رسید. پس به هرکسی که از آن نور برسد، به ولایت آل محمّد(صلی الله علیه وآله)هدایت پیدا می کند و به کسی که از آن نور نرسد، به ولایت آل محمد(علیهم السلام)، گمراه می شود».

۱- همان.

محرومان از شفاعت

در احادیث متعدد وارد شده که در روز قیامت وقتی که مردم وارد محشر می گردند، گروهی، از شفاعت معصومین(علیهم السلام)و پیامبراکرم(صلی الله علیه وآله) محرومند، بر طبق روایات فراوان، علت محرومیت آنها عدم توجّه به امام حسن و امام حسین(علیهما السلام)است، چنانکه امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«قال رسول الله(صلی الله علیه وآله): من أَبْغَضَ الحَسَن والحسینَ(علیهما السلام) جاءَ یَومَ القِیامَهِ وَلَیْسَ عَلی وَجْهِهِ لَحْمٌ وَلَمْ تَنَالَهُ شَفاعَتِی».((۱))

پیامبرخدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: کسی که با حسن و حسین دشمنی کند، در روز قیامت درحالی می آید که در صورت او گوشت وجود ندارد و هرگز شفاعت من به او نمی رسد.»

نجات دهنده دوزخیان

کسانی که امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) را بشناسند، گناهانشان آمرزیده می شود و در روز قیامت، به زیارت آنان مفتخر می گردند و از آتش جهنم رهایی پیدا می کنند; چنانکه ابوذرغفاری گوید:

«رَأَیْتُ رسول الله(صلی الله علیه وآله) یقبل الحسین بن علیّ بن ابی طالب(علیه السلام) و هو یقول: من أَحبّ الحسن والحسین وذرِّیتهما

۱- همان، ج ۴۳، ص ۲۷۰.

مخلصاً لم تلفح النار وجهه، ولو كان ذنوبه بعدد رمل عالج. إِلاّ أَنْ یکون ذنباً یخرجه من الإیمان».((۱))

«دیدم پیامبر(صلی الله علیه وآله) روزی حسین بن علی بن ابی طالب را می بوسید و می فرمود: کسی که حسن و حسین و فرزندان این دو را از روی اخلاص، دوست بدارد; آتش جهنم صورت های آنها را نمی سوزاند; گرچه گناهان آنان به عدد ریگ های زیر دریا باشد; مگر اینکه آن گناه، گناهی باشد که آنان را از دین خارج کند».

علی(علیه السلام) فرمود: «زارنا رسول الله(صلی الله علیه وآله) وباتَ عندنا والحسن والحسین نائمان، فاستقی الحسن، فقام رسول الله إلی قربه لنا... فاهوی بیده إلی الحسین وبدء بالحسن فقالت فاطمه: یارسول الله! أحبُّهما إلیکَ؟ قال: لا، ولکنّهُ استقی أَوّل مرَّه، ثمّ قال رسول الله(صلی الله علیه وآله) أنا وإیّاک وهذین وهذا الرّاقد - یعنی علیّاً - یوم القیامه فی مکان واحد».((۲))

«روزی، پیامبر(صلی الله علیه وآله) به دیدن ما آمد و شب را آن جا بیتوته کرد و حسن و حسین خواب بودند. هنگام شب، حسن بیدار شد و آب خواست. پیامبر(صلی الله علیه وآله)برخاست و از مشک آب آورد. حسین نیز بیدار شد. پیامبر(صلی الله علیه وآله) نخست آب را به حسن داد. فاطمه(علیها السلام)فرمود: مثل این که حسن نزد تو محبوب تر است. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: نخیر! بلکه اول حسن آب خواسته بود.

۱- همان.

۲- کنزالعمّال، ج ۱۳، ص ۶۳۸.

سپس پیامبر فرمود: من و تو و این دو - حسن و حسین - و این که خوابیده - علی - روز قیامت در یک جا هستیم».

آیینه پیامبر(صلی الله علیه وآله)

شخصیت ظاهری رهبر و پیشوای عالم بشریت، حضرت محمد مصطفی(صلی الله علیه وآله)در وجود نازنین حسنین(علیهما السلام)متجلی بود; چنانکه در این مورد، احادیث فراوانی وجود دارد، به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم:

علی(علیه السلام) فرمود: «الحسن أَشْبَه برسول الله(صلی الله علیه وآله) ما بین الصدر إلی الرّأس، والحسینُ أَشْبَهُ بالنّبی(صلی الله علیه وآله) ما کان أَسْفَلَ مِنْ ذلِکَ».((۱))

علی(علیه السلام) فرمود: حسن، شبیه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از سینه به بالاست، و حسین شبیه رسول خداست از سینه به پایین».

همچنین فرمود: «مَنْ أَرادَ أَنْ یَنْظُرَ إلی وجه رسول الله(صلی الله علیه وآله)من رأسِهِ إلی عُنُقِهِ، فلینظُرَ إِلی الحسنَ، ومن أَرادَ أَنْ ینظر إلی ما لَدُنَّ عنقه إلی رِجْلِهِ، فلینظر إلی الحسین، إِقْتَسَماهُ».((۲))

هرکس می خواهد از سر تا گردن به رسول خدا(صلی الله علیه وآله)بنگرد، پس به حسن بنگرد و هرکس می خواهد از گردن به پایین به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بنگرد، به حسین بنگرد. این دو شباهت پیامبر را در میان خود تقسیم کرده اند».

۱- همان، ص ۶۹۵; اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۹.

۲- کنزالعمّال، ج ۱۳، ص ۶۹۵.

کلید بهشت

حقیقت عـالَم هستی، عـالم اسـباب و مسـببات است. چنـانکه در دنیا، هر انسانی برای رسـیدن به اهـدافش، اسـباب و وسایلی را فراهم می کنـد. در روز قیامت نیز انسان احتیاج به اسـباب دارد. اینک سؤال این است که اسـباب آبرومنـدی برای بشـر در روز قیامت نزد خداوند چیست؟ فرزندان، مال و ثروت و یا چیزی غیر از اینهاست؟

در احادیث فراوانی اسـباب آبرومنـدی در روز قیامت، امام حسن و امام حسـین(علیهما السـلام)معرفی گردیده اند: چنانکه علیّ بن ابی طالب(علیه السلام) از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل کرده که پیامبر(صلی الله علیه وآله)فرمود:

«فی الجنَّهِ درجهٌ، تُدْعی الوسـیله، فإذا سألْتمُوا الله فسألوا إلی الوسیله، قالوا: یارسول الله! من یسکن معک فیها؟ قال(صلی الله علیه وآله): علیٌّ وفاطمه والحسنُ والحسینُ ;»((۱))

«در بهشـت درجه ای است که به آن وسـیله گفته می شـود، هنگـامی که از خداونـد سـؤال گردیـد از آن وسـیله سـؤال کنیـد، گفتند: ای رسول خدا! در آن درجه، چه کسانی با تو هستند؟ فرمود: علی، فاطمه، حسن و حسین».

۱- همان، ص ۶۴۰; اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۹.

امام حسین(علیه السلام) و حدیثِ کِساء

در روایات متواتری وارد شده است که همه پلیدی ها از وجود معصومین(علیهم السلام)برداشته شده است، اینک به نمونه ای از آنها اشاره می کنیم:

عمربن ابی سلمه پسرخوانده پیامبراکرم(صلی الله علیه وآله) نقل کرده که پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود:

«نزلت هذه الآیه علی النبی(صلی الله علیه وآله) (إنَّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس أهل البیت ویطهّرکم تطهیراً)((۱)) فی بیت امّ سلمه، فدعا النبیّ(صلی الله علیه وآله) فاطمه وحسناً وحسیناً فحللهم بکساء وعلیٌّ خلف ظهره فحلله بکساء ثمّ قال: اللّهمّ هؤُلاء أهل بیتی فاذهب عنهم الرّجس وطهِّرْهم تطهیراً قالت امّ سلمه: وأنا معهم یا نبیّ الله؟ قال: أنتِ علی مکانک وأنتِ إلی خیرٌ».((۲))

هنگامی که آیه: «همانا خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد»، بر پیامبر(صلی الله علیه وآله)در خانه ام سلمه نازل گردید، پیامبر، حضرت فاطمه، حسن و حسین را صدا زد، پس ایشان را به کساء پوشاند و علی پشت سر پیامبر قرار داشت او را نیز پوشاند; سپس فرمود: بارالها! اینان اهل بیت من هستند، پس دور کن از ایشان پلیدی را و

۱- سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۲; کنزالعمّال، ج ۱۳، ص ۶۴۵; اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۲، ماده حسن.

ایشان را کاملاً پاک گردان. ام سلمه گفت: من نیز با شما هستم ای رسول خدا! پیامبر(صلی الله علیه وآله)فرمود: تو در جای خود باش که عاقبت تو به خیر است».

پاکی امام حسین(علیه السلام)

ام سلمه گوید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «اَلا ـ إنّ مسجدی حرام علی کلّ حائض من النّساء وکلّ جنب من الرّجال إلاّ علی محمّد واهل بیته علیٌّ وفاطمه والحسن والحسین رضی الله عنهم».((۱))

«آگاه باشید! به درستی که مسجد من بر هر زن حائض و بر هر جنب از مردها حرام است; مگر اهل بیتم، علی، فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام).

امام حسین(علیه السلام) الگوی عمل

در امر به معروف و نهی از منکر، باید روش عقلانی به کار گرفته شود، نه افراط و تفریط; زیرا افراط و تفریط روش ظالمان و جاهلان است که باعث سلب اعتبار می گردد.

انسان های جاهل به روش عقلائی هدایت می گردند و لذا در تمام روش های عقلائی و حکیمانه از جمله در امر به

۱- سنن الکبری، ج ۸، ص ۶۵; ابوالمؤید الموفق بن اخطب خوارزم فی المناقب، ص ۲۵۳; ابراهیم بن ابی بکربن الحموینی در «فرائدالسمطین»; کفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۵۱.

معروف و نهی از منکر، باید الگوی ما، اهل بیت عصمت و طهارت از جمله امام حسن و حسین(علیهما السلام) باشند. چنان که در روایات متعددی به این معنا اشاره شده. علامه مجلسی«ره» در بحارالانوار چنین نقل می کند:

«اَنّ الحسن والحسین(علیهما السلام) مرّا علی شیخ یتوضّأ ولا یَحْسُن، فأخذا فی التنازع یقول کل واحد منهما: أنت لا تحسن الوضوء فقالا: أیّها الشَّیخ کن حکماً بیننا یتوضّا کل واحد منّا فتوضّأ قالا: أیُنا یحسن؟ قال: کلاکما تحسنان الوضوء ولکن هذا الشیخ الجاهل هو الذی لم یکن یحسن! وقد تعلّم الآن منکما وتاب علی یدکما ببرکتکما وشفقتکما علی اُمّه جدّکما».((۱))

«روزی امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) از جایی عبور می کردند، مشاهده فرمودند که پیرمردی در حال وضوگرفتن، اشتباه وضو می گیرد! در این حال، امام حسن و امام حسین(علیهما السلام)هریک فرمودند: وضوی من بهتر است! در این صورت نزد پیرمرد آمدند و فرمودند: ای پیرمرد! ما دو نفر وضو می گیریم و شما تماشا کنید و بعد قضاوت کرده و بگویید آیا وضوی کدام یکی از ما بهتر است!

بعد از آن، هر دو برادر وضو گرفتند و هنگامی که وضوگرفتن پایان یافت، سؤال کردند وضوی کدام یک از ما

۱- بحارالانوار، ج۴۳، ص۳۱۹.

بهتر است؟! پیرمرد جاهل وقتی که جریان را مشاهده کرد; فرمود: وضوگرفتن هردوی شما نیکوست، این وضوی من است که درست نبوده، لکن فعلاً با برکت لطف و مهربانی شما که بر امّت جدتان دارید، متنبه شدم».

حیات سیاسی – اجتماعی امام حسین(علیه السلام) در سال های ۴۰ تا ۶۰ ه.

اشاره

حیات سیاسی - اجتماعی امام حسین(علیه السلام) در سال های ۴۰ تا ۶۰ ه.

حسن عاشوری لنگرودی

مقدمه

زندگانی پنجاه و هفت ساله امام حسین (علیه السلام) را می توان به چهار دوره مهم تقسیم کرد:

دوره اوّل در عهد رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

امام حسین (علیه السلام) در شش سال آغازین حیات و رشد خویش از فیض هدایت و تربیت سه انسان برگزیده، یعنی «پیامبر(صلی الله علیه وآله)»، «علی (علیه السلام)» و «فاطمه(علیها السلام)» بهره مند بود. پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) بارها در حضور یارانش از امام حسین (علیه السلام)به عنوان یکی از امامانِ اثناعشر یاد می کرد و آنان را به محبت این امام همام سفارش می نمود. از ابو هریره نقل شده است که گفت:

«کنت عند النّبی (صلی الله علیه وآله) و ابوبکر و عمر و الفضل بن عباس و زید بن حارثه و عبد اللّه بن مسعود، اذ دخل الحسین بن علی(علیهما السلام) فاخذه النبی (صلی الله علیه وآله) و قبّله ثم قال، حزقه حزقه تَرَقَّ عین بقّه، و وضع فمه علی فمه و قال اللّهم انّی اُحبّه فاحبه و اَحبّ مَنْ

یُحبّه. یا حسین انت الامام ابن الامام ابو الأئمّه، تسعه من ولدک ائمّه ابرار;((۱))

پیش پیامبر بودم، ابوبکر، عمر، فضل بن عباس، زید بن حارثه و عبداللّه بن مسعود هم بودند.

در این هنگام حسین بن علی (علیه السلام) وارد شد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) او را در بغل گرفت وبوسید و نوازش داد و گفت: خدایا من حسین را دوست دارم، دوستش بدار و هر که حسین را دوست دارد، او را دوست بدار. ای حسین تو امام هستی، پسر امام هستی و پدر امامان هستی ; نُه امام نیکوکار و بر حق از فرزندان تو می باشند.»

دوره دوم در عهد امام علی(علیه السلام)

امام حسین (علیه السلام) به مدّت سی سال در دوره امامت پدر بزرگوارش حضرت علی(علیه السلام)زندگی کرد.

این دوره به دو دوره «سکوت» و «زمامداری» تقسیم می شود:

دوره سکوت ; یعنی دوره بیست و پنج ساله زمامداری خلفای سه گانه (ابوبکر، عمر و عثمان) در این دوره

۱- سفینه البحار(طبع دارالاسوه، هشت جلدی) ج ۲، ص ۱۹۷ ; بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۹۵.

امام علی(علیه السلام)به جهت رعایت مصلحت مهم تر; یعنی حفظ اسلام و مسلمانان، از حق خویش چشم پوشی و سکوت کرد. بنا به نقل تاریخ در این دوره که حسین بن علی(علیهما السلام) هنوز بیش از ده بهار از زندگانی اش سپری نشده بود، روزی وارد مسجد شد و دید عمر خلیفه دوّم بر فراز منبر نشسته است. حضرت با دیدن این صحنه بالای منبر رفت و به عمر گفت: «از منبر پدرم پایین بیا و بالای منبر پدرت برو» عمر که در این لحظه خود را باخته بود، پاسخی نداشت جز این که گفت: «پدرم منبری نداشت».((۱))

دوره زمامداری ; یعنی پنج سالی که حضرت علی (علیه السلام)زمام امور را در دست گرفت، در این دوره، امام حسین (علیه السلام)به عنوان یک سرباز فداکار در کنار پدر بود و در سه نبرد «ناکثین»، «قاسطین» و «مارقین» حضوری فعّال داشت ; به عنوان نمونه، در جنگ جمل از سوی امیر مؤمنان علی (علیه السلام)فرماندهی سپاه چپ لشکر را بر عهده داشت.((۲))

دوره سوّم در عهده امام حسن (علیه السلام)

در مدّت ده سالی که امام مجتبی (علیه السلام) منصب امامت را

۱- هاشم معروف الحسنی، سیره الائمه الاثنی عشر، ج ۲، ص ۱۴.

۲- مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۱۴۵.

عهده دار بود، امام حسین(علیه السلام) چه در وضعیّت جنگی و قیام امام مجتبی (علیه السلام) و چه در وضعیّت قعود یا متارکه نظام و کناره گیری از حکومت، همواره در کنار برادرو یار و یاور او بود. امام حسین (علیه السلام) در راه اعتلای اهداف متعالی برادر از هیچ کوششی دریغ نمیورزید که این بحث در اولین فراز پژوهش حاضر پی گیری می شود.

دوره چهارم: در عهد امامت خویش

اشاره

این دوره که در بستر زمانی یازده ساله قرار دارد، بیش از ده سال با دوره زمامداری معاویه و حدود شش ماه با دوره حکومت یزیدهم عصر است.

ما در این نوشتار، در صدد بیان مرحله سوم و چهارم - به استثنای شش ماه دوره زمامداری یزید - هستیم. این دو مرحله منطبق است با عصر حکومت معاویه در جهان اسلام.

۱ - امام حسین (علیه السلام) در دوره امامت امام مجتبی (علیه السلام)

اشاره

حسین بن علی در دوره امامت امام مجتبی چه در هنگامی که برادرش در برابر طغیان گری های معاویه به جنگ رو آورد و چه در وضعیت متارکه حکومت و برقراری پیمان صلح، مطیع و یار و یاور برادر بود.

۱ – ۱ – در زمامداری

آن گاه که پس از شـهادت امام علی (علیه السـلام) مردم با امام مجتبی (علیه السـلام) بیعت نمودنـد و حضـرت زمام امور را به دست گرفت، امام حسـین (علیه السـلام) به عنوان یارو مشاور عالی قدر برادر، در کنار حضرت بود. او خود را سربازی فداکار در راه آرمـان برادر معرفی کرد، به دعوت برادر در بسـیج نیروهـا برای نبرد با سـپاهیان معاویه لبیک گفت. وی همراه نیروهای تحت فرمانـدهی امـام مجتبی (علیه السـلام) از کوفه خـارج شدنـد، تـا در رویـارویی بالشـکریان شام از امام زمان خویش دفاع نمایند.

۲ – ۱ – در معاهده صلح یاکناره گیری ازحکومت

امام حسین (علیه السلام) در دوره امامت و زمامداری امام مجتبی(علیه السلام) پیرو سیاست های آن حضرت بود. هم در جنگ تـابع سـیاست هـای برادر بود وهم در صـلح. او برادرش راامـام برحقّ واطـاعت از آن حضـرت را برخود لازم می دانست ; چه هنگـامی که آهنگ نبرد و مقابله با سـپاه شامیان نواخته شـد، حسـین بن علی(علیه السـلام) در بسـیج و اعزام نیروها به اردوگاه «نخیله»و «مسـکن»نقش داشت و همراه برادر به «مدائن» و «ساباط» برای جمع آوری لشـکر رفت و چه هنگامی که پیمان صـلح منعقد شد. حسین بن علی (علیه السلام) هم در قیام برادر مطیع

بود و هم در قعود آن حضرت ونیز بعد از کناره گیری برادر از حکومت. آن گاه که حسن مجتبی (علیه السلام) بار سفر بست و از کوفه رهسپار مدینه شد، حسین بن علی (علیه السلام)در کنار برادر بود و مدام از سیاست های برادر در برابر انتقادهای دوست و دشمن، به ویژه در برابر انتقادهای دوستانی که در جنگ با معاویه پافشاری داشتند و از معاهده صلح آن حضرت ناراضی بودند، دفاع می کرد و خود را سرباز وفادار و فداکار امام مجتبی (علیه السلام)معرفی می کرد.

سؤال:

آیا امام حسین (علیه السلام) سیاستش مغایر با سیاست امام مجتبی(علیه السلام) نبود؟

برخی گفته اند: این دو برادر، دو سیاست متضاد و متعارضی داشتند. در تاریخ آمده است: امام حسن (علیه السلام) صلح طلب، ولی امام حسین (علیه السلام) خواهان جنگ و ستیز بود. امام مجتبی (علیه السلام)سیاست آشتی ملی را دنبال می کرد، ولی امام حسین (علیه السلام) به این سیاست اعتقادی نداشت. این سخن را به پیامبر نسبت داده اند: «حسن از من است و حسین از علی».((۱))

۱- ذخایر العقبی، ص ۱۳۲، به نقل از حیات فکری و سیاست امامان شیعه، رسول جعفریان، ص ۱۲۲.

پیامبر سیاست صلح و آشتی ملی را دنبال می کرد و امام حسن (علیه السلام) هم مانند پیامبر (صلی الله علیه وآله)در پی این سیاست بود، ولی امام علی(علیه السلام) جنگ طلب بود و امام حسین (علیه السلام)هم درپی سیاست پدر ; یعنی جنگ طلب بود.

گفته اند: امام حسین (علیه السلام) در اعتراض به سیاست صلح برادر به آن حضرت گفت: «کاش قلب من برای تو و زبان تو برای من می بود.»((۱))

نیز نقل کرده اند: حسین بن علی (علیه السلام) به صلح اعتقادی نداشت و در این باره به برادر خود اعتراض کرد و گفت: «اعیذک بالله ان تکذّب علیاً فی قبره و تصدّق معاویه;((۲))

مبادا که با سیاست آشتی جویانه خویش علی را تکذیب و معاویه را تصدیق نمایی.»

آیا این گفتار درست است و می توان به این گونه روایت ها تکیه کرد؟

پاسخ:

این گونه نسبت ها از ساحت مقدس سید الشهدا حسین بن علی (علیه السلام) به دور است، چون که آن حضرت از اوضاع و شرایط

۱- ابن عساکر، ترجمه الامام الحسین (علیه السلام)، ص ۱۴۵ - ۱۴۶، به نقل از همان، ص ۱۲۳.

۲- موسوعه الکلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص ۲۰۱.

زمان آگاه بود و مشکلات سپاه امام مجتبی (علیه السلام) از قبیل فرار سربازان، تطمیع فرماندهان توسط معاویه، اختلاف ها در جبهه کوفیان، تحجرّ گرایی خوارج و....که باعث سستی این جبهه شده بود را از نزدیک می دید، و خوب می دانست که مسئولیت خطیری بر دوش امام حسن (علیه السلام) است. چرا که آن حضرت به عنوان امام المسلمین وظیفه حفظ اسلام و مسلمانان را عهده دار است. امام حسین(علیه السلام)به این امر واقف بود که در صورت اقدام به جنگ، همین یاران اندک به شهادت می رسیدند و باند اموی که آرزوی نابودی اسلام را داشتند، یکّه تاز میدان می شدند و همه تلاش های پیامبر (صلی الله علیه وآله) را نابود می کردند، حسین بن علی (علیهما السلام)خوب می دانست که در این شرایط تلاش های سیاسی جز با سیاست کج دار و مریض پسندیده نیست.

بله، می توان گفت این پیمان صلح نه خوشایند امام حسین(علیه السلام) بود و نه امام حسن(علیه السلام)؛ لیکن آن را به ناچار و با توجه به رعایت قانون اهم و مهم پذیرفتند. این پیمان، همانند پذیرش قطع نامه ۵۹۸ شورای امنیت درباره ترک مخاصمه در جنگ تحمیلی عراق بر ضد ایران بود که امام خمینی، خواهان این نبود، لیکن به جهت شرایط خاص به ناچار آن را پذیرفت واین ناچاری را در یک جمله بیان داشت و فرمود: من با پذیرش این قطع نامه جام زهر را می نوشم.

اگر در برخی از روایات آمـده است که امام حسـین (علیه السـلام) در مورد معاهـده صـلح کراهت داشت، در صورت درسـت بودن سند می گوییم: این کراهت داشتن به این معنا نیست که سیاستش متعارض و متضاد با سیاست برادر بود، بلکه امام حسن (علیه السـلام) هم به آن کراهت داشت و آن را با اشتیاق نپذیرفت. هم امام حسن (علیه السـلام) و هم امام حسین (علیه السلام) هیچ گاه خواهان این نبودند که حکومت و زمامداری مسـلمانان در دست فرزند ابوسفیان قرار بگیرد. امام حسین (علیه السلام) می دانست که بایـد در انتخاب بین بـد و بـدتر; بـدتر را رها کرد و بـد را برگزیـد. کناره گیری از حکومت و واگذاری آن به معاویه بن ابی سـفیان بد بود، ولی با شـرایطی که خوارج بر کوفیان تحمیل نموده بودند، نیز شرایطی که با سستی کوفیان، فرار ارتشـیان، تطمیع معاویه، شیطنت عمر و عاص و حماقت ابوموسی اشعری به وجود آمده بود، ادامه جنگ را بدتر کرد. در چنان موقعیّتی پذیرش جنگ، با دور اندیشـی و خرد ورزی هماهنگ نبود، زیرا این گزینه نسـبت به گزینه دیگر بدتر بود. حسـین بن علی (علیه السـلام)این را به خوبی می دانست که بایـد در انتخاب بین بد و بدتر، بدتر را برگزینند. این سـیاست، همان سیاسـت علوی است که فرمود:

«لیس العاقل من یعرف الخیر من الشّر ولکنَّ العاقل من عرف خیر الشرّین;((۱)) خردمند کسی نیست که خیر را از شر

۱- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶.

تشخیص بدهد، بلکه خردمند کسی است که در گزینش بین بد و بدتر بد را برگزیند.» بنابراین با توجه به رعایت مصلحت اسلام و مسلمین، امام حسین (علیه السلام) نیز پذیرای ترک مخاصمه بود.

این روایت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را که: «الحسن و الحسین امامان قاما او قعدا؛((۱))

حسن و حسین هر دو امام اند چه قیام داشته باشند و چه قعود» امام حسین (علیه السلام)هم شنیده بود و می دانست که باید پیرو سیاست حسنی باشد، چه برادر با دشمن جنگ کند و چه صلح نماید.

افزون بر این نمونه های فراوانی در تاریخ آمده است که امام حسین (علیه السلام) سیاست برادر را تأیید نمود. اینک چند نمونه را بیان می داریم:

۱ - «حجر بن عدی» و «عبیده بن عمرو» که از معترضان معاهده صلح بودند، نزد حسین بن علی (علیه السلام) رفتند و از او خواستند که بدون توجه به معاهده صلح، به جنگ با معاویه بپردازد و شیعیان کوفه ودیگر مناطق در رکاب آن حضرت با «قاسطین» شام می جنگند.

امام حسین (علیه السلام) در پاسخ به این خواسته، بیان داشت:

۱- همان، ج ۴۳، ص ۲۷۸.

«انّا قد بایعنا و عاهدنا و لا سبیل الی نقض بیعتنا؛((۱)) ما بیعت کردیم و عهد نمودیم، راهی برای نقض بیعت ما وجود ندارد.»

۲- «سلیمان بن صُرَد خزاعی» از شیعیان و یاران سرشناس امام علی (علیه السلام) یکی دیگر از معترضان معاهده صلح بود، وی به حضور امام حسین (علیه السلام) شرف یاب شد و گفت: شیعیان عراق، بصره و حجاز آماده اند که با شما همراهی کنند تا در نبرد با سپاه معاویه پیروز شوید. امام حسین (علیه السلام) در پاسخ بیان داشت:

«لیکن کل رجل منکم حلساً من احلاس بیته، مادام معاویه حیّاً فانّها بیعه کنت و الله لها کارهاً فان هلك معاویه نظرنا ونظرتم و رأینا و رأیتم؛((۲)) مادم که معاویه زنده است باید هر کدامتان در خانه هایتان باشید و دست به شمشیر نبرید، بعد از مرگ معاویه باهم صحبت می کنیم که باید چه کار کنیم».

۳- «بلاذری» در «انساب الاشراف» می نویسد: بعد از انعقاد معاهده صلح، شیعیان کوفه از این جهت که سستی به خرج دادند و امام مجتبی(علیه السلام) را یاری نکردند و بدین جهت حضرت مجبور شد تا با معاویه صلح کند، پشیمان شدند و در

۱- اخبار الطوال، ابن قطیفه دینوری، ج ۱ ص ۲۲۰.

۲- الامامه و السیاسه، ابن قُطیفه دنیوری، ج ۱، ص ۱۸۷.

جهت تدارک آن گام برداشتند ; جماعتی از آنان نزد امام حسن بن علی(علیه السلام) رفتند و از آن حضرت خواستند که تا از معاهده صلح دست بردارد. امام مجتبی(علیه السلام) خواسته های آنان را نپذیرفت، سپس نزد حسین بن علی(علیه السلام) رفتند و همان پیشنهاد را بیان کردند، امام حسین(علیه السلام) به مانند برادرش امام مجتبی(علیه السلام) پاسخ منفی ابراز داشت و فرمود:

«قد کان صلح و کانت بیعه کنت لها کارهاً فانتظروا مادام هذا الرجل حیّاً فان یهلك نظرنا و نظرتم;((۱))

اکنون صلحی شد و بیعتی صورت گرفت، گرچه آن راخوش نداشتم (ولی حالا ـ شد) تا هنگامی که معاویه زنده است قیام درست نیست، بعد از او ببینیم که چه می توانیم بکنیم».

۴ - ابی حنیفه دنیوری در اخبار الطوال می نویسد: علی بن محمد بن بشیر همدانی گوید: من با سفیان بن لیلی به مدینه منوّره نزد حسن بن علی (علیه السلام) رفتیم و از پیمان صلح ابراز ناخرسندی کردیم;

امام مجتبی (علیه السلام) از پیمان صلح دفاع کرد. سپس نزد حسین بن علی (علیه السلام) رفتیم و جریان ملاقات خویش را با ابومحمد حسن بن علی (علیه السلام) بیان داشتیم و از پیمان صلح ابراز

۱- موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، به نقل از انساب الاشراف، بلاذری، ج ۳، ص ۱۵.

ناخشنودی کردیم. امام حسین (علیه السلام) از سیاست صلح حسنی دفاع کرد و گفت:

«صـدق ابو محمـد، فلیکن کل رجل منکم حلساً من احلاس بیته مادام هـذاالانسان حیّا؛((۱)) برادرم امام مجتبی (علیه السـلام) راست گفت، باید هر کدامتان در خانه خویش باشید ; مادامی که معاویه زنده است، دست به اسلحه نبرید».

۵ - علامه مجلسـی در بحار الانوار از امام صادق (علیه السـلام) نقل می کنـد که بعـد از جریان صـلح، معاویه برای امام مجتبی (علیه السـلام)نامه ای ارسال کرد و آن حضـرت رابه همراه برادرش حسین بن علی (علیه السلام) و شیعیان به شام دعوت نمود. امام حسن (علیه السـلام) به دنبال این دعوت، به همراهی برادرش حسین بن علی (علیه السلام) و فرمانده سپاهش قیس بن سعد بن عباده انصاری به شام رفتند. معاویه، در جلسه ای به امام حسن (علیه السـلام) گفت: برخیز و بیعت کن، حضـرت برخاست و بیعت کرد. سـپس به حسـین بن علی (علیه السلام) گفت: برخیز بیعت کن. امام حسین(علیه السلام)نیز همانند امام مجتبی (علیه السـلام) بیعت کرد. نـوبت به قیس بن سـعد رسـید. به او گفت: برخیز و بیعت کن. قیس به حسـین بن علی (علیه السـلام)نگـاه معناداری کرد و حسـین (علیه السـلام)تردیـد او را دانست که از جهتی بیعت با معاویه ناخوشایند است و از جهتی بیعت نکردن هم

۱- ابن حنفیه دنیوری، الاخبار الطوال، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

یک سری مشکلاتی را در پی دارد.

حسین بن علی (علیه السلام) تردید او را زدود و گفت: « یا قیس انه امامی».((۱))

در این مسئله که تصمیم گیری مشکل است، باید تابع امام مجتبی (علیه السلام) شد، چون او امام من است، بنگر که آن حضرت چگونه برخورد کرده است. تو هم چنین برخورد کن. امام حسین (علیه السلام) سیاست امام حسن (علیه السلام) را می پذیرد وبه قیس بن سعد سفارش می کند که از امام مجتبی(علیه السلام) متابعت کند.

۶ - طبق نقل بلاذری: بعد از شهادت امام مجتبی (علیه السلام)شیعیان کوفه در خانه سلیمان بن صرر خزاعی جمع شدند و برای امام حسین (علیه السلام) نامه ای ارسال نمودند. در این نامه بعد از بیان تعزیت و تسلیت از درگذشت امام حسن (علیه السلام) یاد آور شدند که ما آماده ایم دررکاب شما مجاهدت کنیم و ازحزب فرزندان ابوسفیان برائت بجوییم و جان خویش را در راه احیای حقوق شما فدا کنیم ; از امام حسین (علیه السلام) خواستند که پرچم مبارزه مسلحانه بر ضد حکومت معاویه را برافرازد و کوفیان حمایت می کنند. امام حسین (علیه السلام)در پاسخ نوشت:

«انی لارجو ان یکون رَأی اخی رحمه اللّه فی الموادعه و رأیی فی جهاد الظلمه رشداً و سداداً فَالصِقوا بالارض و اخْفوا

۱- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۱.

الشخْصَ و الکتموا الهوی واحترسوا من الاَظّاء مادام ابن هند حیّاً فان یحدُث به حدثاً و انا حیّ یأتِکُمْ رَأیی اِن شاء اللّه;((۱))

من دوست دارم سیاست برادرم را ادامه دهم، تا هنگامی که معاویه زنده است دست به شمشیر نبرید، بعد از مرگ معاویه هم باید ببینم اوضاع و شرایط چگونه است.

* ابو حنیفه دنیوری نامه امام حسین (علیه السلام) را در پاسخ به کوفیان بااندک تفاوتی چنین می نویسد:

«امّیا اخی فارجوا ان یکون الله قد و فّقه و سدده فیما یأتی ; و امّا انا فلیس رأیی الیوم ذلک ، فالضموا رحمکم اللّه بالارض، و اکمنوا فی البیوت و احترسوا من الظّنه مادام معاویه حیّاً، فان یحدث اللّه به حدثاً و انا حیّ، کتبت الیکم برأیی و السّلام».((۲))

۳ – ۱ – در مبارزه ها و برخوردها

امام حسن (علیه السلام) بعد از کناره گیری از حکومت، همیشه مورد بی مهری و اهانت های بنی امیه رو به رو می شد و حضرت هم در برابر این بی ادبی، از خود واکنش شجاعانه نشان می داد وبا آنان برخورد می کرد. در این مبارزه ها و برخوردها، همواره امام حسین (علیه السلام)در کنار برادر بود و از حریم امامت و ولایت دفاع می کرد.

۱- موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، ص ۲۳۸ و ۲۳۹; انساب الاشراف ج ۳، ص ۱۵۱.
۲- الاخبار الطوال، ص ۲۲۲.

* مورخان نوشته اند: معاویه بعد از معاهده صلح به سوی کوفه حرکت کرد و چند روزی در آن شهر اقامت نمود و مهره های خود را در پست های مختلف حوزه خلافت شرقی ومنطقه عراق گماشت. در همین ایام، روزی در حضور امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) بر فراز منبر رفت وخطبه ای خواند و نام امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب (علیه السلام)را بر زبان جاری کرد و آن چه ناصواب و نامناسب بود، نسبت به آن حضرت بیان کرد و سپس در مورد امام مجتبی (علیه السلام) اسائه ادب نمود. امام حسین (علیه السلام)ناگهان به پاخاست، تا به ناسزاها و بی ادبی او پاسخ دهد، لیکن امام حسن(علیه السلام) برادر را در جای خود نشاند و خود به اهانت ها و یاوه های معاویه پاسخ گفت. ((۱))

* مسعودی می نویسد: عمر و پسر عثمان بن عفان از حزب بنی امیه و اسامه بن زید، آزاد شده پیامبر (صلی الله علیه وآله) و وابسته به بنی هاشم، درباره قطعه زمینی با هم نزاع داشتند و برای حل و فصل آن به حضور معاویه رفتند. پسر عثمان به پسر زید گفت: «گویا تو مرا دشمن می داری!» اسامه پسر زید گفت: «من از وابستگی تو به نسب ات شاد نیستم.» آن گاه مروان پسر حکم از جا برخاست و

۱- حقایق پنهان، ص ۲۱۱.

به عنوان اعلان حمایت از حزب بنی امیه پهلوی عمرو پسر عثمان نشست، امام حسن (علیه السلام) نیز به عنوان اعلان حمایت از بنی هاشم و مبارزه باباند اموی بلند شد و پهلوی اسامه پسر زید نشست، سعید پسر عاص برخاست و پهلوی مروان نشست، امام حسین (علیه السلام) نیز بلند شد و پهلوی امام حسن (علیه السلام)نشست. عبدالله پسر عامر برخاست و پهلوی سعیدبن عاص نشست، عبد الله پسر جعفر بلند شد و پهلوی امام حسین (علیه السلام) نشست، عبدالرحمان پسر حکم برخاست و پهلوی عبدالله بن عامر نشست. عبدالله بن عباس بلند شد و پهلوی عبدالله بن جعفر نشست. با این کار در حضور معاویه بنی امیه در برابر بنی هاشم یارگیری کردند، و بزرگ بنی هاشم; یعنی امام مجتبی (علیه السلام) نیز با آنان مقابله کرد و برادرش حسین (علیه السلام) نیز در کنارش بود و به این حرکت سیاسی برادر پیوست. معاویه این شهامت بنی هاشم را چون دید، گفت: شتاب مکنید، من حضور داشتم که پیامبر (صلی الله علیه وآله) این زمین را به «اسامه» داد.((۱))

۴ – ۱ – در احترام و ادب

امام حسین (علیه السلام) مدام به برادر بزرگ خویش، امام مجتبی(علیه السلام) احترام می گذاشت و آن حضرت را گرامی می داشت و کاری که موجب بی حرمتی و بی ادبی می شد، انجام نمی داد.

۱- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۹.

* علامه مجلسی می نویسد: روزی فقیری نزد امام حسن(علیه السلام)، امام حسین (علیه السلام) و عبدالله بن جعفر رسید و از این سه چهره نامدارهاشمی کمک خواست. امام حسن (علیه السلام)فرمود: «انّ المسأله لا تحلّ الاّ فی احدی ثلاث دم مفجّع او دین مقرّع او فقر مدقع، ففی ایّها تسئل؟»

از دیگران کمک مالی خواستن تنها در سه مورد رواست:

یکی این که خون به هایی به گردن کسی باشد و او از پرداخت آن به کلی عاجز باشد. دوم: بدهی کمر شکن داشته باشد.

سوم: فقیر و درمانده ای که دستش به جایی نرسد. کدام یک از این سه چیز برای شما اتفاق افتاده است؟ فقیر گفت: اتفاقاً یکی از این سه مورد است. اما حسن (علیه السلام) پنجاه دینار به آن فقیر کمک کرد. امام حسین (علیه السلام)به احترام برادر چهل و نه دینار کمک کرد. یک دینار کمتر و عبدالله بن جعفر به احترام این دو چهل و هشت دینار به فقیر کمک نمود.((۱))

۲ – در دوره امامت

اشاره

بعد از شهادت امام مجتبی (علیه السلام) در سال پنجاه هجری قمری، بار عظیم امامت بر دوش حسین بن علی (علیه السلام)سنگینی نمود و امامت به آن حضرت منتقل شد .

۱- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۳.

۱ – ۲ – وضعیّت شیعیان

این دوره برای شیعیان دوره ای بسیار سخت و ناگواری بود. روز به روز فتنه ها و بلاها برضد اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و شیعیان علی گسترش می یافت. سلیم بن قیس هلالی در بیان وضعیت این زمان می نویسد:

فلما مات الحسن بن علی (علیه السلام) از دادالبلاء «والفتنه و لم یبق لله» ولیّ الاّ خائف علی نفسه او مقتول او طرید او شرید؛(۱) هنگامی که امام حسن (علیه السلام) رحلت نمود، بلا و فتنه برشیعیان افزوده شد. پس شیعه ای وجود نداشت، مگر آن که می ترسید از سوی حکومت کشته شود، ویا دستگیر و تبعید و فراری گردد».

۱- همان، ج ۴۴، ص ۱۲۷.

شجاعت و شهامت امام حسین(علیه السلام)

اشاره

شجاعت و شهامت امام حسین(علیه السلام)

محمد علی کلهر

مقدمه

امام حسـین (علیه السلام) میوه ای برآمده از خاندان فضلیت است و مجمع فضایل اهل بیت(علیهم السلام)، که مانند جد و پدر و مادرش در محدوده کمالات و فضایل حرکت کرده است. امام حسـین(علیه السـلام)وارث اوصاف جدش و پدرش امام علی (علیه السلام) و مادرش فاطمه (س) زهرا است.

یکی از صـفات به ارث رسـیده به امـام حسـین (علیه السـلام) صـفت زیبایِ شـجاعت و شـهامت است، که در این مقال، درحد بضاعت اندک خود به بررسی این صفت در مورد حضرت اباعبدالله(علیه السلام) می پردازیم.

در مکتب تربیتی اسـلام، شـجاعت و شـهامت ملکه نفسانی است و نسـبت آن بسـته به قوت قلب است. هر انـدازه نفس قدسـی انسـانی قوی تر و نیرومنـدتر باشـد، انسـان شـجاع تر است. در قوت نفس که محصول ایمـان است، هیـچ کس به پای حضـرت محمد(صلی الله علیه وآله) نرسید. او در اجرای شریعت، شجاعتی

بی مانند داشت و در جنگ علیه دشمنان اسلام از همه شجاع تر و قوی دل تر بود.

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «در شدت جنگ، ما به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) پناه می بردیم که قسم به خدا او از همه ما شجاع تر بود.»

پس از پیامبر، حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) که صاحب منصب «و شجاعه الحیدریه» بود قوت نفس و بازوی خود را در هشتاد و چهار غزوه و جنگ های اسلامی و سه جنگ زمان خود ثابت کرد. آنگاه در زیر آسمان مردی شجاع تر از حسین (علیه السلام) نبود، زیرا شرایط ابراز شجاعت در مواقع ابراز شجاعت پیغمبر (صلی الله علیه وآله)و امام علی (علیه السلام)چنان نبود که در عاشورای امام حسین(علیه السلام)موجود بود.

امام حسین (علیه السلام) در محاصره بود و دفاع می کرد. تشنه بود و جوانان و برادرانش کشته شده بودند. صدای العطش العطشِ کودکان بلند بود. یکی از این شرایط سخت برای از پا در آوردن یک قهرمان بزرگ کافی بود. امام حسین (علیه السلام) با همین شرایط شروع به جنگ کرد و چنان قوت قلب و قدرت بازو در جنگ نشان داد که چشم روزگار جنگجویی چنین ندیده است.

شجاعت و شهامت امام حسین (علیه السلام) منحصر به روز عاشورا نبود. ایشان از دوران کودکی و نوجوانی در شجاعت و شهامت بی همتا بود. این مقاله ابتدا به تعریف لغوی و اصطلاحی

شجاعت و شـهامت اشاره کرده و سـپس در فصل اول به شـجاعت و شـهامت امام حسـین (علیه السـلام) صـحنه های سیاسـی و اجتمـاعی در دوران کودکی، نوجوانی و جوانی تا عاشورا پرداخته است. در فصل دوم به شـجاعت و شـهامت ابی عبـدالله(علیه السلام) در صحنه های جنگ پرداخته و مطالبی را در این خصوص آورده است. امید که مورد قبول حق قرار گیرد.

تعریف لغوی

معنای شجاعت (courage) در لغت نامه دهخدا چنین آمده است:

«دلیر شدن در کارزار، صفتی است از صفات اربعه جملیه که حد وسط است بین تهور و جبن. دلاوری، دل داری، دلیری .

ملاصدرا در تعریف شجاعت گوید:

«شـجاعت خلقی است که افعال میان تهور و جبن دو طرف افراط و تفریط آنند و از رذائلند. خواجه طوسی گوید: شجاعت آن است که نفس غضبی، نفس ناطقه را انقیاد نمایـد تا در امور هولناک مضـطرب نشود و اقـدام برحسب رأی او کنـد تا هم فعلی که کنـد جمیل شود و هم صبری که نماید محمود باشد و بالاخره حد اعتدال غضب را شـجاعت گویند و طرف افراط را تهور و طرف نقصان را جبن گویند.»

در اخلاق ناصری آمده است: «حکمای قدیم از قبیل فیثاغورس و سقراط و افلاطون برای سعادت و برای فضلیت چهار مرحله مقرر داشته اند که یکی از آن ها شجاعت است.»((۱))

در تعریف اصطلاحی شجاعت گفته اند: « شجاعت از معانی قائم به نفس است، و به رجال و ابطال و قهرمانانی که در معرکه های جنگ و تحولات خطیر زندگی توانسته اند خود را در شکم حوادث برند، و با همه مشکلات دست به گریبان شوند و بر آن فائق گردند، شجاع گفته اند.» ((۲))

معنای شهامت (bravary) در لغت نامه دهخدا چنین آمده است: « شیردلی، شجاعت، دلیری، جرئت، توانایی، نوع هفتم از انواع تحت جنس شجاعت، شهامت است و آن عبارت است از حریص بودن بر افتنای امور عظام از جهت توقع ذکر جمیل.» ((۳))

در تعریف اصطلاحی شهامت گفته اند: « شهامت از معانی قائم به فکر است که انسان بتواند حقایق و اداراکات را بدون ترس و جبن بیان کند، از هیچ مقام و هیچ موقعیت و هیچ تهدید و وعده و وعیدی نهراسد و گفتنی ها را بگوید.»((۴))

۱- علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، ج نهم، ص ۱۲۴۹۲.

۲- عماد الدین حسین اصفهانی، تاریخ زندگانی امام حسین (علیه السلام)، ج ۱، ص ۱۶۷.

۳- لغت نامه دهخدا، ص ۱۲۸۶۶

۴- تاریخ زندگی امام حسین (علیه السلام)، ج ۱، ص ۱۶۷.

۱ – شجاعت و شهامت در صحنه های اجتماعی – سیاسی

اشاره

در این جا به نمونه هایی از شجاعت و شهامت امام حسین(علیه السلام) در صحنه های سیاسی - اجتماعی از دوران کودکی، تا لحظه شهادت بصورت مختصر اشاره می نماییم. شجاعت و شهامت اباعبدالله(علیه السلام) در دوران کودکی و نوجوانی در برخورد با ابابکر و عمر در دفاع از حریم ولایت و امامت بی نظیر است. او در برخورد با معاویه و پسرش به افشای چهره پلید و منافقانه آنان پرداخت.

الف – در دوران کودکی

صفت شجاعت و شهامت از دوران کودکی با امام حسین(علیه السلام) همراه بود. آن هنگام که در مسجد رسول الله(صلی الله علیه وآله)در مقابل ابابکر ایستاد و از حق پدر بزرگوار و مظلوم دفاع کرد و بعد از شکل گیری سقیفه و استقرار حکومت ابابکر و به انزوا کشاندن امام علی(علیه السلام) و عادت دادن مردم به سکوت وسازش ; در یکی از جمعه ها ابابکر بالای منبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) نشسته بود و خطبه می خواند. حضرت اباعبدالله وارد مسجد مدینه شدند و شجاعانه خطاب به ابابکر فرمودند: «هَذا مِنبَرُ أبی لا مِنبَرُ أبِیکَ ; این منبر پدرم است، نه منبر پدر تو، فرود آی.»

بیان این واقعیت، در فضای آن روز مدینه، بسیار تکان دهنده بود. ابابکر سخت ناراحت شد و سری تکان داد و

اعتراف کرد: راست گفتی این منبر پدر توست، نه منبر پدر من»((۱))

ب – در دوران نوجوانی

امام حسین (علیه السلام) همواره با شهادت تمام از حریم ولایت که همانا حریم پدر بزرگوارش امام علی (علیه السلام) بود، دفاع می نمودند. ابابکر از دنیا رفت و خلافت را همچون کالایی موروثی به «عمر» بخشید. روزی عمر بر بالای منبر مدینه سرگرم سخنرانی بود، در حالی که با تعاریف ساختگی خود را مطرح می کرد، گفت: «من از مؤمنین به خودشان سزاوارترم.»

امام حسین (علیه السلام) که نوجوان بود، وقتی ادعای عمر را شنید، شجاعانه برخاست و فریاد برآورد: «انزل أَیُهَاالکَذّابُ عَنْ مِنْبَرِ أبی رَسوُلِ اللهِ لامِنْبَرَ أبِیکَ ; ای بسیار دروغگو از منبر فرود آی که این منبر پدرم رسول خداست، نه منبر پدر تو».

فریاد شجاعانه امام حسین (علیه السلام) برای عمر بسیار تکان دهنده بود، زیرا مردم مدینه ده ها روایت در فضیلت او می دانستند. با فریاد او اوضاع مسجد تغییر کرد و عمر چاره ای جز سکوت و تصدیق سخن امام حسین (علیه السلام) را نداشت. عمر گفت: «به جانم سوگند آری! این منبر پدر تو است، نه منبر پدر

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۶۵ .

من. راستی حسین! چه کسی این سخنان را به تو یاد داده است؟» در ادامه امام حسین بیعت غدیر را به یاد مردم آوردند و خلافت ابابکر و عمر را زیر سؤال بردند و از حق ولایت دفاع نمود.

در چنین لحظه حساسی، عمر چاره ای جز فرو آمدن از منبر نداشت. او شتابان در میان جمعی از هواداران خود به خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفت و اجازه گرفت و وارد شد و اظهار داشت: «ای علی! ما امروز از فرزندت حسین چه ها که نکشیدیم! با صدای بلند در مسجد پیامبر بر سرمان فریاد کشید و مردم مدینه را بر ضد من شوراند.»

امیرالمؤمنین (علیه السلام) با کلماتی حساب شده او را آرام کرد.((۱))در زمان خلافت عثمان که پست و مقام ها و منصب ها را به افراد خانواده و نزدیکانش سپرده بود و موجبات شورش مردم را فراهم ساخته بود ; تنها کسانی که قدرت داشتند با شجاعت، اجتماع مردم را در روز حادثه در هم بشکنند، امام حسن و امام حسین (علیهما السلام)بودند که جلوی خانه عثمان ایستادند و مانع حمله مردم شدند. ((۲))

۱- خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۱.

۲- ابو الحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب. ج ۱، ص ۳۲۸.

ج – در برخورد با معاویه

الف – پس ازآن که معاویه جمعی از یاران حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را همراه با حجر بن عدی به شهادت رسانید، به سفر حج رفت. در مجلسی با اباعبدالله (علیه السلام) ملاقات کرد و متکبرانه گفت: «ای اباعبدالله! آیا این خبر به تو رسید ما با حجر و یاران او که شیعیان پدرت بودند، چه کردیم؟» امام پرسید: چه کردید؟ معاویه گفت: پس از آن که آنها را کشتیم، کفن کردیم و بر جنازه شان نماز میّت خواندیم. امام خنده ای کرد و اظهار داشت:

«ای معاویه! این گروه در روز رستاخیز با تو مخاصمه خواهند کرد. به خدا سوگند! اگر ما به یاران تو تسلط می یافتیم، نه آنها را کفن می کردیم و نه بر آنان نماز می خواندیم. ای معاویه! به من خبر رسیده که تو به پدر من ناسزا می گویی و علیه او اقدام می کنی و با عیب جویی، بنی هاشم را مورد تعرض قرار می دهی.

ای معاویه! اگر چنین می کنی پس به نفس خویش بازنگر و آن را با حق و واقعیت ها ارزیابی کن. اگر عیب هایی بزرگ را در آن نیابی بی عیب نیستی. درست است که ما با تو دشمنی داریم. پس از غیر کمانِ خود تیر رها می کنی و به هدفی که

دیگران برایت تعیین کرده اند، نشانه می روی. تو از پایگاهی نزدیک، به دشمنی با ما برخاسته ای. سوگند به خدا! تو از مردی – عمرو عاص – اطاعت می کنی که نه در اسلام سابقه ای دارد ونه نفاق او تازگی، و نه رأی تو را خواهد داشت. ای معاویه! نگاهی به خویشتن بیانداز و این منافق را رها کن.» ((۱))

ب – امام حسین (علیه السلام) با این که قرار دادنامه صلح را در دوران ننگین معاویه رعایت می کرد، امّا مبارزه منفی را با شجاعت و شهامت به روش های گوناگون تداوم می داد. روزی متوجه شد که مالیات یمن را بسوی شام می برند. امام حسین (علیه السلام) آنها را گرفت و به مدینه آورد و بین فقیران مدینه تقسیم کرد و این نامه را به معاویه نوشت:

«از حسین بن علی (علیه السلام) به معاویه بن ابوسفیان، پس از حمد وستایش خدا همانا، کاروانی با شترانی پر از بار از یمن بر ما می گذشت، که برای تو اموال فراوان و زینت آلات، و عنبر و عطریّات می آورد، تا در انبارهای دمشق ذخیره کنی و تشنگان فرزندان پدرت را سیراب سازی، من به آنها نیاز داشتم و همه آنها را گرفتم، با درود.» ((۲))

ج – معاویه در سال های آخر زندگی، تلاش خود را بر انجام این مهم صرف کرده بود که از همه برای یزید بیعت بگیرد، و

۱– محمد بن الحسن الحر العاملی، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۰۴.

۲– ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۵.

می دانست تا حسین بن علی (علیه السلام) در مدینه بیعت نکند، دیگر رجال و بزرگان جهان اسلام نیز حکومت یزید را قانونی نمی دانند. از این رو معاویه با مشاوران خود به مدینه سفر کرد و مجلسی بسیار جالب ترتیب و بزرگان بنی هاشم و حضرت اباعبدالله (علیه السلام) را برای شرکت در آن مجلس فرا خواند.

وقتی امام حسین وارد شد، معاویه نهایت احترام را کرد و جای خوبی برای آن حضرت در نظر گرفت و از حال فرزندان امام حسن مجتبی (علیه السلام) پرسید. آن گاه درباره بیعت با یزید سخن به میان آورد و از یزید گفت. ابن عباس خواست برخیزد و سخن بگوید که حضرت اباعبدالله (علیه السلام) با اشاره او را ساکت کرد و تذکر داد که هدف معاویه من هستم. آن گاه خود برخاست و با شهامت چنین افشا کرد:

«پس از ستایش پروردگار! ای معاویه، هیچ گوینده ای هر چند طولانی بگوید نمی تواند از تمام جوانب ارزش ها و فضائل رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مقداری نیز بیان کند. و همانا متوجه شدیم که تو چگونه پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) تلاش کردی برای بدست آوردن حکومت، خود را خوب جلوه دهی و از بیعت خود برای همگان صحبت کنی. اما هرگز! هرگز!

ای معاویه ما فریب نمی خوریم که در صبحگاهان سیاهی ذغال رسوا شد و نور خورشید روشنایی ضعیف چراغ ها را خیره کرد. تو در تعریف خود و یزید آنقدر گفتی که دچار تندروی

شـدی و سـتم کردی تـا آن که به ظالمی تبـدیل شـدی و دیگران را از بخشـش ها آنقـدر بازداشتی که به انسان بخیلی تبـدیل گشتی و آنقـدر نیش زبـان زدی تـا فردی متجـاوز نـام گرفتی. تو هرگز همه حقوق صاحبان حق را نپرداختی تا آن که شـیطان بیشترین بهره را از تو برد و سهم خود را کامل گرفت.

امروز نیز دانستیم آن چه را که دربـاره یزیـد گفتی، از کمـال روحی و سـیاست او نسبت به امت محمـد(صـلی الله علیه وآله)؛ تلاش داری ذهن مردم را درباره یزیـد به انحراف کشانی. گویا فرد ناشناسـی را تعریف می کنی، یا صـفات فرد پنهان شده ای را بیان می داری، یا چیزهایی از یزیـد می دانی که مردم نمی داننـد. نه یزید خود را به همه شـناساند، و نه افکارش را آشـکارا بیان داشت. پس بگو که یزید با سگ های تحریک شده بازی می کند، و کبوتر باز است و با کبوتران مسابقه می دهد. با زنان معروف به فساد سرگرم است و به انواع «لهو و لعب» خوش می گذراند. او را می بینی که در اینگونه کارها نیرومند است.

معاویه رها کن این گونه دگرگونی ها را که بوجود می آوری. معاویه آن همه سـتمکاری که بر مردم روا داشتی، کافی نیست که می خواهی با آن خدا را ملاقات کنی؟ پس سوگند به خدا! تو بیش از این نمی توانی در رفتن راه باطل و ستم به پیش

بتازی، و در تجاوز و ظلم به بنـدگان خدا زیاده روی کنی، زیرا کاسه ها لبریز شد، و بین تو و مرگ فاصـله ای جز چشم بر هم زدن نمانده است....»((۱))

این سخنرانی کوبنده، نقشه های معاویه را رسوا کرد و نگذاشت به اهداف شوم خود برسد.

۲ – شجاعت و شهامت در افشای چهره منافقانه یزید

الف – طراحان سیاسی بنی امیه پس از مرگ معاویه می خواستند با تهاجم تبلیغاتی چهره مطلوبی از یزید نشان دهند. از این رو یزید را واداشـتند تا اشـعاری در مدح و ستایش بنی هاشم و ارزش صلح و سازش بسراید و در شهر مدینه در میان قریش و بنی هاشم پخش کند. وقتی اشـعار به دست امام رسـید، پاسخ داد: « به نام خداوند بخشنده مهربان، پس اگر به تو دروغ می گویند به آنان بگو، من رفتاری دارم و شما نیز رفتار خودتان را دارید. شما از رفتار من بیزار و من از رفتار شما بیزارم.» ((۲))

ب – پس از مرگ معاویه، فشار سیاسی – نظامی یزید بر مخالفان به خصوص حضرت اباعبدالله(علیه السلام) زیاد شد. او فرمان

۱– احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۸.

۲– ابن عساکر، تاریخ ابن عساکر، ص ۲۰۳.

صادر کرد امام باید بیعت کند و گرنه دستگیر خواهد شد و کشته می شود. ولید بن عتبه فرماندار مدینه، امام را به دارالحکومه فرا خوانـد. امام حسـین (علیه السـلام) هم در یک آمادگی رزمیِ مسـلحانه، برادران و برادرزادگان را بسـیج کرد، و در اطراف خانه فرماندار مدینه آماده نگاه داشت. وارد مجلس فرماندار شد، پس از تعارف معمولی پرسـید: خدا فرماندار را اصـلاح کند، آیا خبری از معاویه به شما رسیده است که من را احضار کردید؟

ولیـد گفـت: آری، معـاویه مُرد و یزیـد بر جـای او نشـست و ایـن نـامه را فرسـتاد که شـما بایـد بیعت کنیـد. امـام حسـین(علیه السـلام)فرمودنـد: «شخصـی هماننـد من که نباید پنهانی با یزید بیعت کند. دوست دارم بیعت آشـکارا و در اجتماع مردم باشد. وقتی فردا آمـد و مردم را برای بیعت فراخواندیـد، مرا هم بـا مردم بخوانیـد تا همه با هم بیعت کنیم». ولیـد بن عُتبه، نظر امام را پذیرفت و عذر خواهی کرد و گفت می توانید بروید.

مروان بن حکم در آن مجلس حضور داشت. او به فرماندار گفت: اگر حسین از این مجلس برود، دیگر او را نخواهی یافت، او را زندانی کن یا بیعت کند و یا گردن او را بزن. امام حسـین(علیه السلام)به خشم آمد و به مروان گفت: « وای بر تو پسر زرقاء ((۱))، تو می خواهی دستور قتل مرا صادر کنی؟ به خدا

۱- زرقا، مادربزرگ مروان از زنان بدکاره و معروف بود.

سوگند! دروغ گفته و کور خوانده ای، اگر کسی چنین اراده ای کند، زمین را با خونش سیراب خواهم کرد. اگر دوست داری چنین شود پس برخیز و گردن مرا بزن اگر راست می گویی.»((۱))

ج - امام حسین (علیه السلام) پس از اعمال عمره برای حج مُحْرِم نشد و با یاران خود تا صحرای عرفات پیش رفت و دعای عرفه را خواند و در حالی که همه حاجیان عرفات می رفتند و چادر می زدند، امام راه عراق را در پیش گرفت و از آنان جدا شد و نشان داد آن گاه که اسلام در خطر باشد، تنها با انجام مراسم حج نمی شود به دین و قرآن یاری داد. باید به کربلا رفت و مسلّحانه با طاغوتیان زمین جنگید.

وقتی کاروان امام حسین (علیه السلام) به منطقه تنعیم - که مسجد تنعیم در آن جا قرار دارد - رسید به شترانی بر خورد کردند که از طرف فرماندار یزید در یمن، هدایا و مالیات به شام می بردند. امام(علیه السلام) آن اموال را مصادره کرد و خطاب به صاحبان شتران فرمود: « من شما را مجبور نمی کنم، هر یک از شما مایل باشد که به همراه ما به عراق بیاید کرایه تا عراق را به او می پردازم و او در طول این سفر از مصاحبت نیک ما برخوردار خواهید گردید، و هر کس بخواهد از همین جا به وطن خود برگردد،

۱- تاریخ طبری، ج ۷، ۲۱۶ - ۲۱۸.

کرایه از یمن تا این نقطه را به او می پردازم». ((۱))

۳ – شجاعت و شهامت امام حسین (علیه السلام) در دفاع از مال خویش و مسلمانان

الف – در روزگارانی که ولید بن عتبه شراب خوار و حد خورده، فرماندار مدینه بود، می خواست اموالی را که به حضرت اباعبدالله(علیه السلام) تعلق داشت، به زور و فشار تصاحب کند، چون خود را حاکم مدینه می دانست. امام حسین (علیه السلام) با شهامت و قاطعانه پیام داد:

«به خدا سوگند! یا حق مرا می دهی و یا شمشیر خود را برداشته و در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بپا می خیزم و آنانی را که بامن هم سوگند و هم پیمان هستند، به قیام دعوت می کنم».((۲))

وقتی دیگر بزرگان و شجاعان مدینه پیام امام حسین(علیه السلام)را شنیدند آنان نیز گفتند: یا اموال امام حسین (علیه السلام)را به او برگرداند و یا ما هم شمشیرها را برداشته، به جنگ مسلحانه روی می آوریم. فرماندار مدینه وقتی از شجاعت امام و یاران همراه او با خبر شد، اموال امام (علیه السلام) را پس داد.

۱- سید ابن طاووس، لهوف، ص ۳۰.

۲- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۱.

ب – زمینی در شهر مدینه به امام حسین (علیه السلام) تعلق داشت و چون زمین مرغوبی بود معاویه در آن طمع کرد و دستور داد عوامل او در مدینه آن را تصاحب کنند. حضرت اباعبدالله (علیه السلام)با معاویه ملاقات کرد و قاطعانه به او گفت:

«معاویه یکی از سه راه حل را انتخاب کن: یا زمین را از من خریداری کن وقیمت عادلانه آن را به من برگردان، یا زمین را به من برگردان، یا ابن زبیر و ابن عمر را دستور ده که قضاوت کنند و گرنه هم پیمان های خود را فرا می خوانم و با شمشیر زمین را از تو خواهم گرفت».((۱))

ج – حضرت مسلم بن عقیل زمینی در مدینه داشت که معاویه در آن طمع کرد و در یک گفتگوی حضوری، مبلغ ناچیزی به مسلم داد و خواست زمین را تصاحب کند. به فرماندار مدینه نوشت زمین مورد نظر را تحویل بگیرد. وقتی این خبر به امام حسین (علیه السلام)رسید، نامه تندی به معاویه نوشت و اظهار داشت: « پس از ستایش پروردگار، معاویه! تو جوانی از بنی هاشم را فریب دادی و زمین او را خریدی که در اختیار او نیست. پول خود را از این جوان (مسلم) پس بگیر و زمین ما را به ما برگردان».((۲))

۱- محمد دشتی، فرهنگ سخنان امام حسین (علیه السلام)، ص ۱۸۸.

۲- همان، ص ۱۸۵.

معاویه دانست که نمی تواند زمین را تصاحب کند، کسی را نزد مسلم فرستاد که پول ما را برگردان. مسلم به عقیل به او پیام داد که پول را پس نمی دهم. اگر اصرار کنی گردنت را می زنم. معاویه وقتی پیام مسلم را شنید، یاد سخن پدرش عقیل افتاد و خندید، زیرا عقیل به معاویه گفته بود: چهل هزار درهم بده می خواهم با زنی ازدواج کنم که مهریه او چهل هزار درهم است. معاویه گفت: تو که چشمانت نمی بیند، چرا با زنی با این مهریه سنگین ازدواج می کنی؟ عقیل گفت: می خواهم فرزندانی برای من بیاورد که اگر آنها را عصبانی کردی، گردنت را بزنند. و عقیل از آن پس با مادر مسلم ازدواج کرد.

۴ – شجاعت و شهامت در صحنه های جنگ

اشاره

در فصل دوم این مقاله به شجاعت و جنگ آوری و خط شکنی امام حسین (علیه السلام) در صحنه های جنگ اشاره می کنیم. امام حسین (علیه السلام) همان گونه که در صحنه های سیاست و اجتماع با شهامت و شجاعت بی نظیر خود از حریم اسلام و ولایت و مسلمین دفاع می نمود، در صحنه های جنگ و خط شکنی هم دلاوری بی مانند بود.

در این نوشتار اشاره ای کوتاه به شجاعت و جنگ آوری امام حسین (علیه السلام) در جنگ های جمل، صفین، نهروان، بخصوص در روز عاشورا داریم.

الف – در جنگ های جمل، صفین و نهروان

امام حسین (علیه السلام) همانند دیگر فرزندان امیرالمؤمنین (علیه السلام)در ماجرای پیکار با پیمان شکنان و ستمکاران و همه جا در رکاب پدر

بود و هر جا مقتضی بود و پدر بزرگوارشان مانع حمله او نمی شد، شخصاً به جنگ دشمنان خدا و مسلمین می رفت. در جنگ جمل امام علی (علیه السلام) پرچم را به دست محمد بن حنفیه و در میسره به امام حسن(علیه السلام)و در میمنه لشگر به امام حسین (علیه السلام)داد، و عمار بن یاسر را بر پادگان گماشت. جنگ جمل در نیمه جمادی الاخر سال سی وشش آغاز شد و امام حسین (علیه السلام) به عنوان یکی از سپهسالاران لشکر امام علی(علیه السلام)شجاعت های بی نظیری از خود نشان داد.((۱))

جنگ صفین در ماه رجب سال سی و شش آغاز شد. امام حسین (علیه السلام) در این جنگ نیز سمت فرماندهی داشت و در رکاب پدر با دشمنان اسلام می جنگید. اگر چه طبق برخی روایات، علی (علیه السلام) به منظور اینکه مبادا نسل پیامبر منقطع گردد، دستور داده بود از رفتن حسنین (علیه السلام)به میدان جنگ جلوگیری کنند.((۲))

۱- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۶۷.

۲- سید هاشم رسولی محلاتی، زندگانی امام حسین (علیه السلام)، ص ۴۷.

در جنگ نهروان که عده ای از سپاهیان ساده لوح امام علی(علیه السلام) از پیش آمد حکمین عصبانی و منحرف شدند و علیه امام علی (علیه السلام)شورش نمودند ; امام حسین (علیه السلام)سمت فرماندهی داشت و در رکاب پدر بزرگوارش با دشمنان پیکار می کرد.((۱))

ب – در روز عاشورا

امام حسین (علیه السلام) شجاعت را از جدش پیامبر (صلی الله علیه وآله) به ارث برده بود. در روز عاشورا چنان شجاعتی از امام دیده شد که ضرب المثل شد. ((۲)) در روز عاشورا پس از آن که یاران امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسیدند، امام تنها آماده پیکار شد و به میدان آمد و به عمر سعد فرمود: «من یک نفر هستم، شما هم یک نفر; یک نفر با من نبرد کنید.» یکی از فرماندهان نظامی شام به نام «تمیم بن قحطبه» برابر امام قرار گرفت و گفت: ای پسر علی تا کجا باید دشمنی خود را با یزید ادامه دهی؟

امام حسین (علیه السلام) فرمودند: « من به جنگ شما آمدم یا شما به جنگ من آمدید؟ من راه را برشما بستم یا شما راه را به رویم بستید؟ شما برادر و فرزندانم را شهید کردید. حال بین

۱- همان، ص ۴۸.

۲- آیت الله شیخ جعفر شوشتری، خصائص الحسینیه، ص ۵۶.

من و شـما شمشـیر حکم خواهد کرد». فرمانده نظامی شام با کمال جسارت به امام حسین (علیه السلام) گفت: « نزدیک من بیا تا شـجاعت را به تو نشان دهم». امام حسـین (علیه السـلام)فریادی کشـید و پیش رفت و با شمشیر چنان بر گردن فرمانده شامی زد که سربریده اش تا پنجاه زراع پرتاب شد.

بدین ترتیب ترسـی در لشـگر کوفیان افتاد. فرمانده دیگری به نام «یزید أبطحی» فریاد زد و گفت: این همه لشـگر در برابر یک نفر زانو زده و چون در شـجاعت و نبرد معروف بود، خود به جنگ امام(علیه السلام)آمد. امام حسین (علیه السلام)به او فرمود: « مرا نمی شناسـی که بی واهمه بسوی من می آیی؟» آن شخص جواب نداد و حمله را آغاز کرد. امام چنان با شمشیر بر سر او کوبید که جسم او دو نیمه شد و لاشه اش بر زمین افتاد((۱)).

طبری مورخ مشـهور در شـجاعت امام حسـین (علیه السـلام) در روز عاشورا آورده است: « حسـین (علیه السـلام) سوار بر اسب شده و آمده در مقابل لشـکر; شمشیر به دست گرفته از زندگی محروم، شایق به مرگ، دشمن را دعوت به مبارزه می کند، اما احـدی جرئت به میـدان آمـدن نـدارد. امـام (علیه السـلام) به آن قوم حمله کرد، حمله ای سـخت و غضـبناک. مردی شـجاع و دلباخته شهادت در حالی که همه اصحاب و فرزندان را از دست داده و کودک شیرخوار او را

۱- محمد دشتی، فرهنگ سخنان امام حسین (علیه السلام). ص ۱۸۴.

نیز کشتند، حمله کرد چون شیر ژیان بر صفوف دشمن تاخت، بر میمنه حمله کرد. بر میسره حمله کرد.

عبدالله بن عمار بن یغوث گفت: « قسم به خدا ندیدم هیچ مرد جوان کشته و حادثه زده ای مانند حسین (علیه السلام) که فرزندان و اصحاب و جوانان اهل بیتش را کشته باشند، و مانند او شجاعت و جرئت و قدرت بر جنگ داشته باشد، همان طور که شمشیر می زد و پیش می رفت، از صولت و هیبت شمشیر شرر بارش مردان شجاع زیر دست و پا می ریختند و فرار می کردند، او اعتنا به احدی نداشت و گرم معشوق و مبارزه با دشمن بود. در این موقع عمر بن سعد فریاد کرد: ای مردم این پسر کسی است که پشت گردنکشان عرب را به خاک نشانده و فرزند قتال العرب است که چهل سال شمشیر زد! گفتند: چه کنیم؟ گفت: از اطراف حمله کنید. چهار هزار نفر از مردان اطراف خیام او را گرفتند و روابط او را قطع کردند و راه را بر او بستند.»(۱)

این دلاوری ها در حالی بود که امام (علیه السلام) تنها شده بود و می دانست که شهید خواهد شد ولی شجاعانه و دلاورانه تا آخرین نفس جنگید و پشت به دشمن نکرد. و درس دلاوری و شجاعت را برای همه سپاهیان اسلام، به ویژه شیعیان به یادگار گذاشت.

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۵۹.

ص:۸۳

زندگی و شخصیت امام حسین(علیه السلام)

اشاره

زندگی و شخصیت امام حسین(علیه السلام)

هادی نگارش

مقدمه

سلام و درود بر خورشید جهان افروزی که درخشش نور او، تمام هستی را از ناسوت تا ملکوت و از ملکوت تا لاهوت فرا گرفته و دیده تمام ساکنان آسمان و زمین را در مقابل عظمت خود خیره ساخته است.

سلام و درود بر آن ماه جهان تابی که همه را در برابر همت والا و اراده پولادین خویش مبهوت و شگفت زده کرده است.

سلام و درود بر انقلابی بزرگ تاریخ بشر که با قیام پرشکوهش ابر سیاه جهل و نادانی و شرک و بی دینی را که بر روی افکار پوسیده مردم سایه افکنده بود، برطرف کرد و خفتگان را بیدار و غافلان را آگاه کرد و مدعیان دروغین خلافت و امامت را رسوا ساخت.

سلام و درود بر مشعل دار حریت و آزادگی که با فریاد «فکونوا احراراً فی دنیاکم» تمام ابعاد آزادی و آزادگی و همه انواع استعمار و استبداد را برای تمام نسل ها ترسیم نمود و

چگونه زیستن و چگونه مردن را برای همگان در تمام مقاطع تاریخ معین فرمود.

سلام بر او که بردبارتر از ایوب، مقاوم تر از یعقوب، قهرمان تر از یوسف، باشکوه تر از سلیمان، شجاع تر از موسی و مهربان تر از عیسی بود.

سلام بر او که مهر پیامبر (صلی الله علیه وآله) در دل و شجاعت علی (علیه السلام)در کف و فریاد زهرا (س) بر سر و شکیبایی حسن (علیه السلام) در سینه داشت.

سلام بر او که ملکوتیان از صبرش در حیرت، جبروتیان در یاری اش در حسرت، انبیا در غم او گریان و اولیا در مصیبت او نالانند.

از ولادت تا امامت

امام حسین (علیه السلام) روز سه شنبه، یا پنج شنبه پنجم شعبان سال چهارم هجری - سالی که غزوه خندق رخ داد - متولد گردید و به روایتی، ولادت آن حضرت در سال سوم هجری، سوم ماه شعبان بوده است.

همین که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از ولادت حسین آگاه شد، شتابان به خانه علی(علیه السلام)آمد و از اسماء فرزند خود را خواست. سپس او را در آغوش گرفت و غرق بوسه ساخت و این آداب را درباره حسین به انجام رسانید.

۱- در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه خواند.

۲- برای او نام گـذاری کرد و در روایات آمده: اولین کسانی که به نام های حسن و حسـین نام گذاری شدند، فرزندان علی و زهرا - سلام الله علیهما - هستند که خدا این نام ها را از مردم پوشیده نگه داشت، تا نونهالان علی و زهرا به این دو نام گذاری شوند.

۳- در روز هفتم ولاـدت وی، پیـامبر دسـتور داد قـوچ بزرگی را خریـداری و برای حسـین عقیقه کردنـد و گوشت آن را میـان فقیران تقسیم نمودند.

۴- آنگاه سر حسین را تراشیده و به میزان وزن آن، نقره صدقه دادند که با این مراسم کمک شایسته ای به فقیران شد.

۵- در روز هفتم ولادت حسین را ختنه کردند.

۶- رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله) برای حفظ فرزنـدان، آنان را با این کلمات بیمه می فرمود و این دعا را می خوانـد: «اَعوذُ بِکلماتِ اللهِ التامَّهِ من کُلِّ شَیطان وهامَّهِ من کل عین لامَّهِ» و حسین را این چنین تعویذ فرمود.

انگیزه قیام امام حسین (علیه السلام)

بزرگ تریـن انگیزه قیـام امـام مسـئله امر بـه معروف و نهی از منکر اسـت که این دو، از مهم ترین ارکـان دین است و امـام در درجه اول مسئول اجرای این امر مهم اسلامی است.

چنـانچه در وصـیت به برادرش محمـد بن حنفیه اعلاـن فرمود: «قیـام من بر مبنای تمایلات نفسانی نیست، من به منظور طغیان و فساد و تباهی و سـتم خروج نمی کنم، بلکه انگیزه ام اصلاح امت جدم رسول خدا و مقصود و منظورم امر به معروف و نهی از منکر است»

چون بنی امیه این دو رکن بزرگ و مهم اسـلامی را متزلزل ساخته بودند، امام حسـین (علیه السلام) مکرر به این حقیقت اشاره می فرمود:

«مگر نمی بینیـد که به حق عمـل نمی شـود و از باطـل جلـو گیری نمی شـود و مؤمن بایـد برای اجرای این مهم مشـتاق دیـدار پروردگارش باشد».

آری، حسـین (علیه السـلام) قیام کرد تا به انسان های زیر بار ظلم و سـتم بیاموزد که چگونه می توانند به حقوق خود برسـند و حریـت و آزادی از دسـت رفتـه را بـاز یابنـد و تاریـخ گویـای ایـن مطلب است که هنـوز چنـد مـاهی از شـهادت حسـین (علیه السلام)نگذشته بود که قیام ها یکی پس از دیگری شروع شد، تا حکومت اموی را ریشه کن نمود.

آری، مردم با شـهادت حسـین (علیه السـلام) درس آزادی و آزادگی را از دانشـگاه خون و شـهادت کربلا آموختند و برای به دست آوردن حریت به پا خاستند.

امام حسین (علیه السلام) الگوی انسان های جهان

از ویژگی های انسانی آن امام گرامی، آزادگی و ظلم ستیزی و ستم ناپذیری بی نظیر اوست. او به راستی نه تنها قهرمان سازش ناپذیر در برابر ستم و شقاوت و استبداد بود، بلکه بنیان گذار این شیوه آزادمنشانه و انسانی است که تمامی آزادی خواهان و ستم ستیزان در مبارزه راه عدالت باید به آن قهرمان حریت و رهایی تأسی جویند.

برای نمونه، آن گرامی بود که در بحران تاخت و تاز افسار گسیخته استبداد اموی و به هنگام رویارویی قهرمانانه و تاریخ ساز خروشید که:

«نه، هرگز حسین زیر بار ذلت نخواهد رفت!» و این منشور ستم سوز و جاودانه را برای همگان به یادگار نهاد که:

«نه، به خدای هستی سوگند! نه ذلیلانه دست بیعت بر دست تجاوزکاران خواهم نهاد و نه همانند بردگان از میدان جهاد خواهم گریخت.»

خصوصیات اخلاقی و سیره رفتاری امام حسین (علیه السلام)

۱- تشویق معلمان

مردی به نام عبدالرحمان به یکی از فرزندانش سوره حمد را آموخت که آن حضرت به پاداش کار فرهنگی اش هزار دینار و هزار جامه و انبوهی زر و زیور و وسایل زندگی به او بخشید و

در برابر شگفت زدگی معلم از این همه بزرگواری و حق شناسی و رعایت حقوق معنوی معلم فرمود:

«اینها در برابر عظمت و ارزش کار تو ناچیز است.»

۲- رسیدگی به بینوایان

در رسیدگی به بینوایان و حفظ حیثیت و کرامت آنان، به هنگام دستگیری و حل مشکلاتشان ویژگی هایی تحسین برانگیز داشت. او به هنگام بخشایش و تأمین نیاز نیازمندان، خود احساس شرمندگی می کرد و می کوشید تا به آن ها روحیه دهد و شخصیت صدمه دیده آنان را ترمیم کند و به صورتی خواسته هایشان را برآورد که دچار خسارت روانی و شکست معنوی و اخلاقی و اجتماعی نشوند.

۳- زدودن غم و اندوه از دل ها

از ویژگی های دیگر آن حضرت عواطف سرشار انسانی و دگر دوستی و نوع پروری است، به ویژه در مورد کسانی که در فراز و نشیب زندگی به غم و اندوه یا مشکلی دچار می شدند، یا در بن بستی قرار می گرفتند. آن حضرت برای ملاقات و عیادت اسامه بن زید به منزلش آمد، اما او را آشفته و پریشان خاطر دید، دل پریشانی وی را جویا شد. اسامه آهی کشید و گفت:

«حقوق دیگران را به گردن دارم و بدهکارم و دوست دارم تا زنده ام اموال کسانی را که به عهده دارم بدهم و با داشتن دَین از دنیا نروم.»

آن حضرت بلافاصله دستور داد بدهکاری او را پرداختند. آن گاه او آسوده خاطر، دیده از جهان فرو بست.

۴- انفاق در آشکار و نهان

از ویژگی های اخلاقی اش انفاق خالصانه در آشکار و نهان به آشنا و بیگانه بود. شبانگاهان مواد خوراکی و لوازم ضروری زندگی محرومان و بینوایان و یتیمان را خود به دوش می کشید و به در خانه آنان می برد. به همین جهت روز عاشورا در برخی از نقاط بدنش، آثار حمل بارهای سنگین مشاهده کردند. وقتی از حضرت سجاد (علیه السلام) دلیل آن را جویا شدند، فرمود: این ها آثار به دوش کشیدن صدقات و هدایای پنهانی است که پدر بزرگوارم شب ها به دوش می کشید و برای یتیمان و محرومان جامعه می برد.

۵- پروا از خدا

یکی دیگر از صفات برجسته اش، شدت خوف از خدا و درک عظمت او بود؛ به گونه ای که هنگام وضو ساختن برای عبادت و نماز و تقرّب به سوی پروردگار، رنگ چهره اش دگرگون می گشت و اعضا و اندام هایش به لرزه می افتاد. برخی از سر شگفتی، از شدت خوف و پروای او می پرسیدند که می فرمود:

در روز قیامت تنها کسانی امنیّت خواهند داشت که در دنیا از پروردگار خویش پروا داشته باشند.

۶- جوانمردی

او سـمبل جوانمردی و آزادگی است و جلوه های بارزی از این صـفت ارزشـمند در عاشورا از او پدیدار شد که شـگفت انگیز است، از آن جمله:

سیراب ساختن دشـمن در آن شـرایط سـخت بیابان، رضایت ندادن به یاری رسانی گروه جن و اجازه ندادن به کشـتن ناگهانی عنصر پلیدی چون شمر، که پیش از برخورد دو سپاه در تیررس یکی از یارانش قرار گرفته بود. امام (علیه السلام) فرمودند:

«تیراندازی نکن که من آغاز به قتال نمی کنم».

تصویر امام حسین (علیه السلام) در آینه زیارت نامه ها

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که:

«اگر زائر امام حسـین (علیه السـلام) بداند که با زیارت عارفانه و هدف دار حسین (علیه السلام) چه نسیم شادمانی بر قلب های مصـفّای پیـامبر و علی و فـاطمه و حسن و امامـان نور و شـهیدان خانـدان پیـامبر میوزد و چه ثمره پرارزشـی از دعای آنان به او بازمی گردد و چه پاداش پرارزشـی در دنیا و آخرت برای او خواهـد بود، دوست می داشت که نه تنها حسـین را زیارت کنـد، بلکه همیشه کنار قبر شریف او برای زیارت منزل گزیند.»

و باز فرمودند: «پاداش زیارت عارفانه حسین، با پاداش حج پذیرفته شده به همراه پیامبر، برابری می کند.»

همه پیامبران خـدا شـهادتگاه حسـین (علیه السـلام) را پیش از شـهادت و دفن پیکر مطهرش زیارت کرده اند. در روایت است: «تمامی

پیامبران کربلا را زیارت نموده و یا بدان جا سیر داده شده اند»

همان گونه که پیامبر گرامی اسلام فرموده اند: مرا به نقطه ای سیر دادند که نامش کربلا بود.

در زیارت آن گرامی است که او را وارث پیام آوران بزرگ خدا می خوانیم و نام برخی از پیامبران را که حسین وارث آن ها است، به صراحت می بریم.

شرایط و ویژگی های او با برخی دیگر از پیامبران همچون یحیی و ایوب به گونه ای است که می توان به جای نام حسین، نام آنان را خواند; برای نمونه:

در درود بر ایوب شکیبا و یحیی مظلوم، می توان حسین را قصد کرد چرا که شکیبایی او در برابر آن آزمایش بزرگ تاریخی و نیز مظلومیت شهادت مندانه او در برابر بارگاه ظلم اموی نه تنها کمتر از شکیبایی ایوب پیامبر و یحیی نبود، بلکه بسیار باشکوه تر بود.

و هم چنین خداوند در میان جهانیان به نوح درود فرستاد که: «سلامٌ عَلی نوح فِي العالمين»; چرا که نجات مردم از طوفان به خاطر او بود. به حسین نیز درود باد که نجات همه بشریت از آتش دوزخ به برکت وجود اوست.

در زیارت امام حسین (علیه السلام) می خوانیم:

«السّلام عَلی یعقوب الذی ردّ الله الیه بصرِهِ برحمَتِهِ»

سلام بر یعقوب پیامبر که خداوند به رحمت خویش نور دیدگانش را به او باز گردانید.

غیرتمندی و عزت نفس امام

یکی از صفات برجسته انسانی، غیرت مندی است. غیرت مندی به خود و خاندان و یارانش.

در روز جاودانه عاشورا هنگامی که آن حضرت بر اثر شدت زخم ها توان نشستن بر فراز مرکب و ادامه دفاع را از دست داد، به طرف راست چهره مقدسش بر روی خاک افتاد. همان ویژگی غیرت مندی و عزت نفسش به او اجازه آرمیدن بر روی خاک و شنیدن شماتت دشمن را نداد به همین جهت با زحمت بسیار به پا خاست و این بار بر روی پای خویش به دفاع از حق برخاست.

پس از چندی، شدت صدمه های وارده قدرت ایستادن را نیز از او سلب کرد. به ناچار در وسط میدان نبرد نشست; در حالی که حلقه محاصره بر او تنگ تر می شد شجاعانه به دفاع از حق ادامه داد. این مرحله نیز با شدت یافتن زخم ها و ادامه خونریزی غیرممکن شد و پیشوای غیرت مندان عالم در واپسین لحظات شهادت قرار گرفت، اما شگفتا! در آن لحظات نیز به زحمت به پا می خاست و بر خاک می افتاد، تا دشمن کار او را تمام شده نیابد و جرأت جسارت و شماتت نیابد.

غیرت مندی و غیرتورزی او در مقابل خاندانش نیز درس آموز و شنیدنی است. او تمام تلاش خویش را برای تدابیر دفاعی به کار گرفت و با حفر خندق بر اطراف خیمه ها و با افروختن آتش های شعلهور و پرشراره در درون خندق و با

فرا خوانـدن پیاپی دشـمن ; «اقصـدونی بِنَفْسـی واترکوا حَرمی». شـما با من در پیکاریـد نه با خانـدانم، پس به خیمه ها نزدیک نشویـد! و این غیرت منـدی به جـایی رسـید که بـا شـنیدن خبر هجوم به خیمه هـا بـا همـان حالت عطش برای دفاع از خیمه ها شتافت.

نتیجه

امام حسـین (علیه السـلام) همان گونه که فرمان یافته بود، با همه وجود قهرمانانه ایسـتاد و به گوش عصـرها و نسل ها رساند و یک تنه بار سـنگین مشـکلات و درد و رنـج دفاع از حق و پیکار در راه عدل را به جان خرید. کوتاه سـخن این که خود پیامبر فرمودند; «حسین مِنّی و اَنَا مِنْ حسین».

و مـا بـه همـان بیـان ظریـف بســنده می کنیـم، چرا کـه در بر دارنــده هزاران راز و نکتـه و پیـام است و از امـام حســین (علیه السـلام)پیشوای بزرگی که نه تنهـا نسـبت به شایسـتگان پرمهر است، بلکه به گنـاه کـاران نیز مهربان است تا آنان را هـدایت و نجـات بخشـد و قلب مقدسـش برای همه انسـانیت می تپـد، می خواهیم تـا نظر لطف و مرحمتی نیز بر ما افکنـد و در صـحرای محشر شفیع ما گردد.

باشد که ما نیز از خوبان درگاه آن بزرگوار باشیم و همیشه در راه ایشان قدم برداریم.

جلد دوم: نهضت عاشورا; چرا و چگونه

اشاره

ص:۱

بسم الله الرحمن الرحیم

ص:۲

فرهنگ عاشورایی

(۲)

نهضت عاشورا; چرا و چگونه

هو الشهید

مقدمه

«نَظَر النَّبیُّ (صلی الله علیه وآله) اِلَی الْحُسَینِ بنِ عَلی(علیهما السلام) و هُوَ مُقْبِلٌ، فَأَجْلَسَهُ فِی حِجْرهِ و قَالَ : إنَّ لِقَتْلِ الْحُسَینِ حَرارَةً فی قُلُوبِ المُؤمِنینَ لا تَبْرُدُ اَبَداً.((۱))

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به حسین بن علی نگاه می کرد در حالی که به طرفش می آمد، او را گرفت و بر روی پای خود نشانید و فرمود: همانا در دل های مؤمنین حرارتی نسبت به شهادت امام حسین(علیه السلام) است که هیچگاه سرد نمی گردد.»

مسلمانان همواره علاقه فراوان و عشق وافری نسبت به حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) سبط اکبر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)داشته اند. این عشق و علاقه در زمان حیات آن حضرت، در دوران قیام ایشان و خصوصاً پس از شهادتش وجود داشته و هیچگاه از بین نرفته است.

این مهم سرّ مگویی ندارد.! بلکه آشکارا علت آن معامله با خداوند است. امام حسین (علیه السلام) به خاطر حفظ و احیای دین خداوند از مال، جان، خانواده و همه هستی خود گذشت و در این مسیر دعوت خدای متعال را اجابت کرد و در نتیجه نام، یاد و محبت او حیات جاودانه پیدا کرد و مصداق کریمه شریفه شد :

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمنُوا اسْتَجیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُم» (انفال ۲۴).

در واقع آنچه حضرت سید الشهدا (علیه السلام) در احیای دین خداوند انجام داد، الگویی پایدار برای همه مسلمانان تا قیام قیامت است. قیام برای اقامه حق و زدودن باطل و جلوگیری از کژیها و بدعت ها در دین خداوند! و در این مسیر از شهادت استقبال کردن و هیچ ارزشی را از احیای کلمه اللّه بالاتر ندانستن و از انحراف در امت پیامبر جلوگیری کردن!

همانگونه که آن حضرت خود فرمود : «اِنّی لَمْ اَخْرُجْ اَشِراً وَ لابَطِراً وَلا مُفْسِداً وَلا ظالِماً وَ انّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلاحِ فی اُمّهِ جَدّی (صلی الله علیه وآله) اُریدُ اَنْ اَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهی عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اَسیرُ بِسیرَهِ جَدّی وَ اَبی عَلیّ بْنِ اَبیطالِب(علیه السلام).

و همانگونه که همه پیامبران الهی با توکل بر خدای متعال در صدد انجامش بوده اند; اصلاح جوامع بشری از طریق دشمنی با ظالمان و دستگیری از مظلومان و نیز جلوگیری از فساد، تباهی و فحشاء، و تبلیغ حقیقت، عدالت، کرامت و فضیلت در بین تمامی انسانها !

و همانگونه که حضرت شُعیب پیامبر (علیه السلام) در تبیین رسالت و مأموریت خود گفت : «إنْ اُریدُ اِلاَّ إلْاَصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفیقی اِلاّ بِاللّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ اِلَیْهِ اُنِیبُ». (هود ۸۸)

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) افتخار دارد در راستای احیاء و گسترش فرهنگ و معارف اسلامی و نیز حراست از حریم قرآن مجید و سنّت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و همچنین بزرگداشت نام، یاد و زندگانی اهل بیت(علیهم السلام) اقدام به برگزاری همایش های فرهنگی و علمی نماید.

۱- مستدرک الوسایل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

از جمله این همایش ها، همایش امام حسین(علیه السلام) بود که در سال ۱۳۸۱ ه-.ش (۲۰۰۳ م) در تهران و در سال ۱۳۸۲ ه-. ش (۲۰۰۴ م) در دمشق برگزار گردید.

اندیشمندان و صاحبان علم و قلم مقالات فراوانی را برای غنای هرچه بیشتر این همایش به دبیرخانه آن ارسال کردند و نتیجه تلاش های علمی آن عزیزان انتشار پانزده جلد کتاب گردیده است که اکنون در دسترس علاقه مندان قرار گرفته است.

بی شک بررسی و شناخت ابعاد گسترده قیام امام حسین(علیه السلام) با یک همایش و چند مقاله امکان پذیر نمی باشد. چه آنکه این فقط یک قیام نبود بلکه توانست یک فرهنگ ایجاد نماید، فرهنگ عمیقی که در زندگانی مسلمانان تأثیرگذار بوده و هست. فرهنگی که تا کنون نه تنها قدیمی و فرسوده نشده بلکه در طول تاریخ پس از عاشورا، همواره یک امید بوده، یک الگو، یک ارزش و یک فرهنگ، فرهنگ عاشورایی!

فرهنگ عاشورایی امام حسین(علیه السلام) بخوبی توانست فرهنگ آموزانی فهیم و با انگیزه تربیت نماید. عاشقانی که عمق قیام حضرتش را درک کردند و حاضر شدند عزیزترین سرمایه زندگانی خود را در این مسیر در طبق اخلاص گذارده و تقدیم نمایند و با آغوش باز به استقبال شهادت روند. الگوپذیری از فرهنگ عاشورایی حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) به اصحاب آن امام همام خلاصه نگردید، بلکه در سالها و قرنها بعد قیام ها و خروشهایی علیه حکام ظلم و جور را پدید آورد و منشأ بوجود آمدن صحنه هایی از آرمان خواهی، عشق و ایثار و شهادت طلبی در طول تاریخ شد.

فرهنگ عاشورایی، عاشوراها آفرید و کربلاها بوجود آورد و همواره پیروان اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) با عشق و علاقه و با ایمان راسخ، و با برپایی مجالس عزاداری، شعر و نوحه سرایی در زنده نگاه داشتن آن سخت کوشیدند و حتی در مسیر احیای نام و یاد و قیام عاشورایی امام حسین(علیه السلام) از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.

آنچه در پیش روی دارید مجموعه مقالاتی در خصوص بررسی و تبیین گوشه ای از فرهنگ عاشورایی حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) می باشد که در چند مجلد تدوین شده است. از آنجا که مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) نسبت به تهیه و انتشار کتابهای دینی و مورد نیاز پیروان اهل بیت(علیهم السلام) در اقصی نقاط عالم همت می گمارد لذا در هریک از مجموعه منشورات «فرهنگ عاشورایی» به طرح نقطه نظرات صاحب نظران در این خصوص می پردازد.

با تشکر از مؤلفین محترم، توفیق تمامی اهل فکر، قلم و مطالعه را در شناساندن و شناخت هرچه بیشتر فرهنگ عاشورایی از خداوند متعال خواستارم و برای همه پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در هر سرزمین که هستند آرزوی سلامت، موفقیت و رستگاری دارم.

محمد حسن تشیّع

معاون فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

ماهیت قیام حسینی (علیه السلام)

اشاره

ماهیت قیام حسینی (علیه السلام)

استاد شهید مرتضی مطهری

ماهیت قیام حسینی

ماهیت قیام حسینی ((۱))

یکی از مسائل در مورد نهضت امام حسین(علیه السلام) این است که ماهیت این نهضت چه بوده است؟ چون نهضت ها هم مانند پدیده های طبیعی، ماهیت های مختلف دارند. اشیاء و پدیده های طبیعی، از معدنی ها گرفته تا گیاهان و انواع حیوانات، هر کدام ماهیّتی طبیعی و وضع بالخصوصی دارند. نهضتها و قیامهای اجتماعی هم این چنین اند.

یکی شیء را اگر بخواهیم بشناسیم؛ یا به علل فاعلی آن می شناسیم، یا به علل غائی آن (که امروز شناخت به علل غائی را چندان قبول ندارند) یا به علل مادی آن یعنی اجزاء و عناصر تشکیل دهنده ی آن و یا به علّت صوری آن، یعنی به وضع و شکل و خصوصیّتی که در مجموع پیدا کرده است.

اگر یک نهضت را هم بخواهیم بشناسیم، ماهیّتش را بخواهیم به دست آوریم، ابتدا باید علل و موجباتی را که به این نهضت منتهی شده است بشناسیم. تا آنها را نشناسیم ماهیّت این نهضت را نمی شناسیم (شناخت علل فاعلی) بعد باید علل غایی آن را بشناسیم. یعنی این نهضت چه هدفی دارد؟ اوّلا هدف دارد یا هدف ندارد و اگر هدف دارد چه هدفهایی دارد؟ سوم باید عناصر و محتوای این نهضت را بشناسیم که در این نهضت چه کارهایی، چه عملیّاتی صورت گرفته است؟ و چهارم باید ببینیم این عملیّاتی که صورت گرفته است، مجموعاً چه شکلی پیدا کرده است؟

یکی از مسائل که در مورد نهضت امام حسین(علیه السلام) مطرح است این است که آیا این قیام و نهضت از نوع یک انفجار بود؟ از نوع یک عمل ناآگاهانه و حساب نشده بود؟ نظیر اینکه به دیگی حرارت بدهند، آبی که در آن است تبدیل به بخار شود، منافذ هم بسته باشد، سرانجام منفجر خواهد شد.

نظیر انفجارهایی که برای افراد انسان پیدا می شود که انسان در شرایطی قرار می گیرد (حالا یا به علّتی که همانجا پیدا می شود یا به علل گذشته، یک درون پر از عقده و ناراحتی دارد) در حالی که هرگز نمی خواهد فلان حرف را بزند، ولی یک مرتبه می بینید ناراحت و عصبانی می شود و از دهانش هر چه که حتی دلش هم نمی خواهد بیرون بیاید، بیرون می آید. این را می گویند انفجار،بسیاری از قیام ها انفجار است.

یکی از جاهایی که در آن، راه مکتب اسلام با راه مکاتب مادّی امروز فرق می کند، این است که مکاتب مادی امروز روی اصول خاص دیالکتیکی می گویند تضادها را تشدید بکنید، ناراحتی ها را زیاد بکنید، شکافها را هر چه می توانید عمیق تر کنید، حتی با اصلاحات واقعی مخالفت کنید برای این که جامعه را به انقلاب به معنی انفجار (نه انقلاب آگاهانه) بکشانید. اسلام به انقلاب انفجاری یک ذرّه معتقد نیست.

اسلام، انقلابش هم انقلاب صددرصد آگاهانه و از روی تصمیم و کمال آگاهی و انتخاب است.

۱- این مقاله متن سخنرانی استاد شهید مرتضی مطهری است که از جلد دوم کتاب حماسه حسینی آن استاد شهید اقتباس شده است.

انقلاب انفجاری یا آگاهانه

آیا جریان امام حسین(علیه السلام)یک انقلاب انفجاری و یک انفجار بود؟ یک کار ناآگاهانه بود؟ آیا به این صورت بود که در اثر فشارهای خیلی زیاد که از زمان معاویه و بلکه قبل از آن بر مردم و خاندان امام آورده بودند، دوره ی یزید که رسید، دیگر اصلا حوصله ی امام حسین(علیه السلام) سرآمده و گفت هر چه بادا باد، هر چه می خواهد بشود؟!العیاذ بالله. گفته های خود امام حسین(علیه السلام)که نه تنها از آغاز این نهضت، بلکه بعد از مرگ معاویه شروع می شود - نامه هایی که میان او و معاویه مبادله شده است، سخنرانی هایی که در مواقع مختلف ایراد کرده است، از جمله آن سخنرانی معروفی که در منی صحابه ی پیغمبر را جمع کرد، و حدیثش در «تحف العقول» هست و خیلی مفصّل است و خطابه ی بسیار غرایی است نشان می دهد که این نهضت در کمال آگاهی بوده، انقلاب است نه انفجار! انقلاب هست ولی انقلاب اسلامی نه انفجار.

از جمله خصوصیّات امام حسین(علیه السلام) این است که در مورد فرد فرد اصحابش اجازه نمی دهد که قیام او حالت انفجاری داشته باشد. چرا امام حسین در هر فرصتی می خواهد اصحابش را به بهانه ای مرخص بکند؟ مرتب به آنها می گوید: آگاه باشید که اینجا آب و نانی نیست، قضیّه خطر دارد. حتّی در شب عاشورا با زبان خاصّی با آنها صحبت می کند:

«من اصحابی از اصحاب خودم بهتر و اهل بیتی از اهل بیت خودم فاضل تر سراغ ندارم. از همه شما تشکر می کنم، از همه تان ممنونم. اینها جز با من با کسی از شما کاری ندارند. شما اگر بخواهید بروید و آنها بدانند که شما خودتان را از این معرکه خارج می کنید، به احدی از شما کاری ندارند. اهل بیت من در این صحرا کسی را نمی شناسند، منطقه را بلد نیستند. هر فردی از شما با یکی از اهل بیت من خارج شود و برود ، من اینجا خودم تنهامی مانم .»

چرا؟ رهبری که می خواهد از ناراحتی و نارضایتی مردم استفاده کند که چنین حرفی نمی زند. همه اش از تکلیف شرعی می گوید. البته تکلیف شرعی هم بود و امام حسین (علیه السلام) از گفتن آن نیز غفلت نکرد اما می خواست آن تکلیف شرعی را در نهایت آزادی و آگاهی انجام بدهند.

خواست به آنها بگوید دشمن، شما را محصور نکرده، از ناحیه ی دشمن اجبار ندارید. اگر از تاریکی شب استفاده کنید و بروید، کسی مزاحمتان نمی شود. دوست هم شما را مجبور نمی کند. من بیعت خودم را از شما برداشتم، اگر فکر می کنید که مسئله ی بیعت برای شما تعهد و اجبار بوجود آورده است، بیعت را هم برداشتم.

یعنی فقط انتخاب و آزادی ! باید در نهایت آگاهی و آزادی و بدون اینکه کوچکترین احساس اجباری از ناحیه ی دشمن یا دوست بکنید، مرا انتخاب کنید.

این است که به شهدای کربلا ارزش می دهد والّا طارق بن زیاد، در جنگ اسپانیا، وقتی که اسپانیا را فتح کرد و کشتی های خود را از آن دماغه عبور داد، همینقدر که عبور داد، دستور داد که آذوقه به اندازه ی بیست و چهار ساعت نگه دارند و زیادتر از آن را هر چه هست آتش بزنند و کشتی ها را هم آتش بزنند.

آنگـاه سـربازان و افسـران را جمع کرد، اشاره کرد به دریای عظیمی که در آنجا بود، گفت ایّها الناس! دشـمن روبروی شـما و دریا پشت سـر شماست. اگر بخواهید فرار کنید جز غرق شدن در دریا راه دیگری ندارید، کشتی دیگری وجود ندارد. غذا هم - اگر بخواهیـد تنبلی کنیـد - جز برای بیست و چهار ساعت نداریـد، بعـد از آن خواهید مرد. بنابراین نجات شـما در زدن و از بین بردن دشـمن است. غذای شـما در جنگ دشـمن است. راهی جز این ندارید. یعنی برایشان اجبار به وجود آورد. این سرباز اگر تا آخرین قطره ی خونش نجنگد چه کند؟

اما امام حسین(علیه السلام)با اصحاب خودش ضدّ روش طارق بن زیاد عمل کرد. نگفت: دشمن اینجاست، از این طرف بروید شما را از بین می برد، از آن طرف هم بروید شما را نابود می کند. بنابراین دیگر راهی نیست غیر از اینکه روغن چراغ ریخته را باید نذر امامزاده کرد!

شما که به هر حال کشته می شوید، حالا که کشته می شوید، بیایید با من کشته شوید. آنگونه شهادت ارزش نداشت. یک سیاستمدار اینجور عمل می کند. گفت: نه دریا پشت سرت است و نه دشمن روبرویت. نه دوست ترا اجبار کرده است و نه دشمن. هر کدام را که می خواهی انتخاب کن، در نهایت آزادی.

پس در درجه ی اول باید بدانیم که انقلاب امام حسین(علیه السلام)انقلاب آگاهانه است، هم از ناحیه ی خودش و هم از ناحیه ی اهل بیت و یارانش، انفجار نیست.

نهضت چند ماهیتی

انقلاب آگاهانه می تواند ماهیّت های مختلف داشته باشد. اتفاقاً در قضایای امام حسین(علیه السلام)، عوامل زیادی مؤثر است که این عوامل سبب شده است که نهضت امام حسین یک نهضت چند ماهیّتی باشد نه تک ماهیّتی.

یکی از تفاوتهایی که میان پدیده های اجتماعی و پدیده های طبیعی هست این است که پدیده ی طبیعی باید تک ماهیتی باشد، نمی تواند چند ماهیّتی باشد. یک فلز در آن واحد نمی تواند که هم ماهیّت طلا را داشته باشد و هم ماهیت مس را. ولی پدیده های اجتماعی، می توانند در آن واحد چند ماهیّتی باشند.

خود انسان یک اعجوبه ای است که در آن واحد می تواند چند ماهیّتی باشد. اینکه «سارتر» و دیگران گفته اند که انسان وجودش بر ماهیتش تقدّم دارد، این مقدارش درست است. نه به تعبیری که آنها می گویند درست است، یک چیز علاوه ای هم در اینجا هست و آن اینکه انسان در آن واحد می تواند چند ماهیّت داشته باشد; می تواند ماهیّت فرشته باشد، در همان حال ماهیّت خوک هم داشته باشد، در همان حال ماهیّت پلنگ هم داشته باشد که این داستان عظیمی است در فرهنگ و معارف اسلامی.

پدیده ی اجتماعی می تواند چند ماهیّتی باشد. اتفاقاً قیام امام حسین(علیه السلام) از آن پدیده های چند ماهیّتی است، چون عوامل مختلف در آن اثر داشته است. مثلا یک نهضت می تواند ماهیّت عکس العملی داشته باشد، یعنی صرفاً عکس العمل باشد; می تواند ماهیّت آغازگری داشته باشد.

اگر یک نهضت ماهیّت عکس العملی داشته باشد، می تواند یک عکس العمل منفی باشد در مقابل یک جریان، و می تواند یک عکس العمل مثبت باشد در مقابل جریان دیگر. همه ی اینها در نهضت امام حسین(علیه السلام)وجود دارد. این است که این نهضت یک نهضت چند ماهیّتی شده است. چطور؟

عامل درخواست بیعت

یکی از عوامل که به یک اعتبار (از نظر زمانی) اوّلین عامل است، عامل تقاضای بیعت است: امام حسـین(علیه السلام)در مدینه است، معاویه قبل از مردنش - می خواهد جانشینی یزید را برای خود مسلّم بکند - می آید در مدینه و می خواهد از امام بیعت بگیرد. آنجا موفق نمی شود.

بعد از مردنش یزید می خواهد بیعت بگیرد. بیعت کردن یعنی امضاء کردن و صـحّه گذاشتن نه تنها روی خلافت شخص یزید بلکه همچنین روی سنّتی که معاویه پایه گذاری کرده است که خلیفه ی پیشین ، خلیفه ی بعدی را تعیین کند ! نه اینکه خلیفه ی پیشین برود بعد مردم جانشین او را تعیین بکنند، یا اگر شیعه بودند به نصّی که از طرف پیغمبر

اکرم(صلی الله علیه وآله)رسیده است عمل بکنند، نه ، یک امری که نه شیعه می گوید و نه سنّی: خلیفه ای، خلیفه ی دیگر را، پسر خودش را به عنوان ولی عهد مسلمین تعیین بکند.

بنابراین، این بیعت تنها امضا کردن خلافت آدم ننگینی مانند یزید نیست، بلکه امضا کردن سنّتی است که برای اوّلین بار وسیله ی معاویه می خواست پایه گذاری بشود.

در اینجا آنها از امام حسین(علیه السلام) بیعت می خواهند، یعنی از ناحیه ی آنها یک تقاضا ابراز شده است; امام حسین(علیه السلام)عکس العمل نشان می دهد، عکس العمل منفی; بیعت می خواهید؟ نمی کنم!

در اینجا عمل امام حسین(علیه السلام)عمل منفی است، از سنخ تقواست، از سنخ این است که هر انسانی در جامعه ی خودش مواجه می شود با تقاضاهایی که به شکل های مختلف، به صورت شهوت، به صورت مقام، به صورت ترس و ارعاب از او می شود و باید در مقابل آنها بگوید: نه، یعنی تقوا.

آنها می گویند: بیعت، امام حسین(علیه السلام)می گوید: نه، تهدید می کنند، می گوید: حاضرم کشته بشوم ولی حاضر نیستم بیعت بکنم!

تا اینجا این نهضت، ماهیّت عکس العملی آنهم عکس العمل منفی در مقابل یک تقاضای نامشروع دارد و به تعبیر دیگر، ماهیّتش، ماهیّت تقواست، ماهیّت قسمت اوّل لااله الاّ الله یعنی لا اله است; در مقابل تقاضای نامشروع، «نه» گفتن است (تقوا).

عامل دعوت کوفه

اما عاملی که مؤثر در نهضت حسینی بود، تنها این قضیّه نبود. عامل دیگری هم در اینجا وجود داشت که باز ماهیّت نهضت حسینی از آن نظر، ماهیّت عکس العملی است ولی عکس العمل مثبت نه منفی!

معاویه از دنیا می رود. مردم کوفه ای که در بیست سال قبل از این حادثه، لااقل پنج سال علی(علیه السلام)در این شهر زندگی کرده است و هنوز آثار تعلیم و تربیت علی به کلی از میان نرفته است (البته خیلی تصفیه شده اند، بسیاری از سران، بزرگان و مردان اینها: حجر بن عدی ها، عمر و بن حِمِق خُزاعی، رُشَید بن هَجَری ها و مَیثَم تَمارها را از میان برده اند برای اینکه این شهر را از اندیشه و فکر علی، از احساسات به نفع علی خالی بکنند; ولی باز هنوز اثر این تعلیمات هست).

تا معاویه می میرد، به خود می آیند، دور همدیگر جمع می شوند که اکنون از فرصت باید استفاده کرد، نباید گذاشت که فرصت به پسرش یزید برسد، ما حسین بن علی(علیه السلام)داریم، امام بر حقّ ما حسین بن علی(علیه السلام)است، ما الان باید آماده باشیم و او را دعوت کنیم که به کوفه بیاید و او را کمک بدهیم و لااقل قطبی در اینجا در ابتدا به وجود آوریم، بعد هم خلافت را خلافت اسلامی بکنیم.

اینجا یک دعوت است از طرف مردمی که مدّعی هستند ما از سر و جان و دل آماده ایم، درختهای ما میوه داده است. مقصود از این جمله نه اینست که فصل بهار است. بعضی اینجور خیال می کنند که درختها سبز شده و میوه داده است. یعنی آقا! الان اینجا فصل میوه است، بیایید اینجا مثلا یک شکم میوه بخورید! نه، این مَثَل است، می خواهد بگوید که درختهای انسان ها سرسبزند و این باغ اجتماع آماده است برای اینکه شما در آن قدم بگذارید.

«کوفه» اصلا اردوگاه بوده است، از اوّل هم به عنوان یک اردوگاه تأسیس شد. این شهر در زمان خلیفه عمر بن الخطاب ساخته شد، قبلا «حیره» بود. این شهر را سعد وقّاص ساخت. همان مسلمانانی که سرباز بودند، و در واقع همان اردو، در آنجا برای خود خانه ساختند و لهذا از یک نظر قوی ترین شهرهای عالم بود.

مردم این شهر از امام حسین (علیه السلام) دعوت می کنند، نه یک نفر، نه دو نفر، نه هزار نفر، نه پنجهزار نفر و نه ده هزار نفر بلکه حدود هجده هزار نامه می رسد که بعضی از نامه ها را چند نفر و بعضی دیگر را شاید صد نفر امضا کرده بودند که در مجموع شاید حدود صد هزار نفر به او نامه نوشته اند.

اینجا عکس العمل امام چه باید باشد؟ حجّت بر او تمام شده است. عکس العمل، مثبت و ماهیّت عملش، ماهیّت تعاون است. یعنی مسلمانانی قیام کرده اند، امام باید به کمک آنها بشتابد. اینجا دیگر عکس العمل امام ماهیّت منفی و تقوا ندارد، ماهیّت مثبت دارد. کاری از ناحیه ی دیگران آغاز شده است. امام حسین باید به دعوت آنها پاسخ مثبت بدهد.

اینجا وظیفه چیست؟ در آنجا وظیفه «نه» گفتن بود از نظر بیعت، امام حسین(علیه السلام) فقط باید بگوید: نه، و خودش را پاک نگه دارد و نیالاید. ولهذا اگر امام حسین(علیه السلام)پیشنهاد ابن عباس را عمل می کرد و می رفت در کوهستان های یمن زندگی می کرد که لشکریان یزید به او دست نمی یافتند، از عهده ی وظیفه ی اوّلش برآمده بود; چون بیعت می خواستند و او نمی خواست بیعت بکند!

از نظر تقاضای بیعت و از نظر احساس تقوا در امام حسین(علیه السلام)و از نظر اینکه باید پاسخ منفی بدهد، با رفتن در کوهستان های یمن که ابن عباس و دیگران پیشنهاد می کردند، وظیفه اش را انجام داده بود. اما اینجا مسئله، مسئله دعوت است; یک وظیفه ی جدید است; مسلمان ها حدود هجده هزار نامه با حدود صد هزار امضاء داده اند. اینجا اتمام حجّت شده است.

امام حسین(علیه السلام)از اول حرکتش معلوم بود که مردم کوفه را آماده نمی بیند، مردم سست عنصر و مرعوب شده ای می داند. در عین حال جواب تاریخ را چه بدهد؟ قطعاً اگر امام حسین(علیه السلام)به مردم کوفه اعتنا نمی کرد، همین ما که امروز اینجا نشسته ایم، می گفتیم چرا امام حسین(علیه السلام)جواب مثبت نداد.

«ابوسلمه خلال» که به او می گفتند وزیر آل محمد در دوره ی بنی العباس، وقتی که میانه اش با خلیفه ی عباسی بهم خورد و طولی هم نکشید که کشته شد، فوراً دو تا نامه نوشت، یکی به امام جعفر صادق(علیه السلام)و یکی به عبدالله محض و هر دو را در آن واحد دعوت کرد، گفت من و ابومسلم که تا حالا برای اینها کار می کردیم، از این ساعت می خواهیم برای شماکار بکنیم، بیایید با ما همکاری کنید، ما اینها را از بین می بریم.

اولا وقتی برای دو نفر نامه می نویسد، علامت این است که خلوص ندارد. ثانیاً بعد از اینکه رابطه اش با خلیفه ی عباسی به هم خورده، چنین نامه ای نوشته است. نامه که رسید به امام جعفر صادق(علیه السلام)امام نامه را خواند، بعد در جلو چشم حامل نامه آن را جلوی آتش گرفت و سوزاند. آن شخص پرسید جواب نامه چیست؟ فرمود: جواب نامه همین است. هنوز او برنگشته بود که ابوسلمه را کشتند.

هنوز می بینیم خیلی افراد سؤال می کنند که چرا امام جعفر صادق(علیه السلام) به دعوت ابوسلمه ی خلّال جواب مثبت نداد و

جواب منفی داد؟ در صورتی که ابوسلمه خلّال اولا یک نفر بود، ثانیاً خلوص نیّت نداشت، و ثالثاً هنگامی نامه نوشت که کار از کار گذشته بود و خلیفه ی عباسی هم فهمیده بود که این دیگر با او صداقت ندارد و لهذا چند روز بعد او را کشت.

اگر هجده هزار نامه ی مردم کوفه رفته بود به مدینه و مکه (و بخصوص به مکه) نزد امام حسین(علیه السلام) و ایشان جواب مثبت نمی داد، تاریخ، امام حسین را ملامت می کرد که اگر رفته بود، ریشه ی یزید و یزیدی ها کنده شده و از بین رفته بود.

کوفه اردوگاه مسلمین با آن مردم شجاع، کوفه ای که پنج سال علی(علیه السلام)در آن زندگی کرده است و هنوز تعلیمات علی و یتیم هایی که علی بزرگ کرده و بیوه هایی که علی از آنها سرپرستی کرده است زنده هستند و هنوز صدای علی در گوش مردم این شهر است، امام حسین(علیه السلام) جبن به خرج داد و ترسید که به آنجا نرفت ! اگر می رفت در دنیای اسلام انقلاب می شد.

اینست که اینجا تکلیف اینگونه ایجاب می کند همین که آنها می گویند ما آماده ایم، امام می گوید من آماده هستم. از این نظر وظیفه امام حسین(علیه السلام) چیست؟

مردم کوفه مرا دعوت کرده اند، می روم به کوفه. مردم کوفه بیعتشان را با مسلم نقض کردند، من برمی گردم می روم سر جای خودم، می روم مدینه یا جای دیگر تا آنجا هر کاری بخواهند بکنند. یعنی از نظر این عامل که یک عکس العمل مثبت در مقابل یک دعوت است، وظیفه امام حسین(علیه السلام)، دادن جواب مثبت است تا وقتی که دعوت کنندگان ثابتند. وقتی که آنها جا زدند، دیگر امام حسین(علیه السلام) وظیفه ای از آن نظر ندارد و نداشت.

از این دو عامل کدامیک بر دیگری تقدم داشت؟ آیا اول امام حسین(علیه السلام) از بیعت امتناع کرد و چون از بیعت امتناع کرد مردم کوفه از او دعوت کردند یا لااقل زماناً چنین بود یعنی بعد از آنکه بیش از یک ماه از امتناع از بیعت گذشته بود دعوت مردم کوفه رسید؟

یا قضیه برعکس بود؟ اول مردم کوفه از او دعوت کردند، امام حسین(علیه السلام) دید خوب حالا که دعوت کرده اند او هم باید جواب مثبت بدهد. بدیهی است مردی که کاندیدا می شود برای کاری به این بزرگی، دیگر برای او بیعت کردن معنی ندارد. بیعت نکرد برای اینکه به تقاضای مردم کوفه جواب مثبت داده بود! از این دوتا کدام است؟

به حسب تاریخ مسلماً اولی، چرا؟ برای اینکه همان روز اولی که معاویه مرد، از امام حسین(علیه السلام) تقاضای بیعت شد; بلکه معاویه قبل از اینکه بمیرد، آمد به مدینه و می خواست با هر لِتِم و کلکی هست، در زمان حیات خودش از امام حسین(علیه السلام) و دوسه نفر دیگر بیعت بگیرد که آنها به هیچ شکل زیر این بار نرفتند. مسئله تقاضای بیعت و امتناع از آن، تقدم زمانی دارد.

خود یزید هم وقتی معاویه مرد، همراه این خبر که به وسیله یک پیک سبک سیر و تندرو فرستاد که در ظرف چند روز با آن شترهای جمّاز خودش را به مدینه رساند، نامه ای فرستاد و همان کسی که خبر مرگ معاویه را به والی مدینه داد، آن نامه را هم به او نشان داد که: خذ الحسین بالبیعه اخذاً شدیداً، از حسین بن علی(علیه السلام) و این دوسه نفر دیگر، به شدت، هر طور که هست بیعت بگیر. هنوز شاید کوفه خبر نشده بود که معاویه مرده است!

به علاوه تاریخ این طور می گوید که از امام حسین(علیه السلام)تقاضای بیعت کردند، امام حسین(علیه السلام) امتناع کرد، حاضر نشد، دوسه روز به همین منوال گذشت، مرتب می آمدند، گاهی با زبان نرم و گاهی با خشونت، تا حضرت اساساً

مدینه را رها کرد.

در بیست و هفتم رجب امام حسین(علیه السلام) از مدینه حرکت کرد و در سوم شعبان به مکه رسید. دعوت مردم کوفه در پانزدهم رمضان به امام حسین(علیه السلام) رسید، یعنی بعد از آنکه یک ماه و نیم از تقاضای بیعت و امتناع امام گذشته بود، و بعد از اینکه بیش از چهل روز بود که امام اساساً در مکه اقامت کرده بود.

بنابراین مسئله این نیست که اول آنها دعوت کردند، بعد امام جواب مساعد داد و چون جواب مساعد داده بود و از طرف آنها کاندید شده بود دیگر معنی نداشت که بیعت بکند، یعنی بیعت نکرد چون به کوفی ها جواب مساعد داده بود!

خیر، بیعت نکرد قبل از آنکه اصلاً اسم تقاضای کوفی ها در میان باشد، و فرمود: من بیعت نمی کنم ولو در همه روی زمین مأوی و ملجئی برای من باقی نماند. یعنی اگر تمام اقطار روی زمین را بر من ببندند که یک نقطه برای زندگی من وجود نداشته باشد، باز هم بیعت نمی کنم.

عامل امر به معروف و نهی از منکر

عامل سوم که این را هم مثل دو عامل دیگر، تاریخ بیان می کند، عامل امر به معروف و نهی از منکر بود که از روز اولی که امام حسین(علیه السلام) از مدینه حرکت کرد، با این شعار حرکت کرد.

از این نظر، مسئله این نبود که چون از من بیعت می خواهند و من نمی پذیرم، قیام می کنم، بلکه این بود که اگر بیعت هم نخواهند من به حکم وظیفه امر به معروف و نهی از منکر باید قیام کنم. و نیز مسئله این نبود که چون مردم کوفه از من دعوت کرده اند، قیام می کنم. هنوز حدود دو ماه مانده بود که مردم کوفه دعوت بکنند، روزهای اول بود و به دعوت مردم کوفه مربوط نیست. دنیای اسلام را منکرات فرا گرفته است ; من به حکم وظیفه دینی، به حکم مسئولیت شرعی و الهی خودم قیام می کنم.

در عامل اول، امام حسین(علیه السلام) مدافع است. به او می گویند: بیعت کن، می گوید: نمی کنم، از خودش دفاع می کند. در عامل دوم، امام حسین(علیه السلام) متعاون است; او را به همکاری دعوت کرده اند، جواب مثبت داده است. در عامل سوم، امام حسین(علیه السلام) مهاجم است. در اینجا او هجوم کرده به حکومت وقت! به حسب این عامل، امام حسین(علیه السلام) یک مرد انقلابی است، یک ثائر است، می خواهد انقلاب بکند.

هر یک از این عوامل، یک نوع تکلیف و وظیفه برای امام حسین(علیه السلام) ایجاب می کرد. اینکه می گویم این نهضت چند ماهیتی است، برای این است. از نظر عامل بیعت، امام حسین(علیه السلام) وظیفه ای ندارد جز زیر بار بیعت نرفتن. اگر به پیشنهاد ابن عباس هم عمل می کرد و در دامنه کوهها می رفت، به این وظیفه اش عمل کرده بود.

از نظر انجام این وظیفه، امام حسین(علیه السلام) تکلیفش این نبود که یک نفر دیگر را هم با خودش به همکاری دعوت کند. از من بیعت خواسته اند، من نمی کنم، خواسته اند دامن شرافت مرا آلوده کنند، من نمی کنم. از نظر عامل دعوت مردم کوفه، وظیفه اش این است که به آنها پاسخ مثبت بدهد چرا که اتمام حجت شده است.

یکی از آقایان سؤال کرده است که این اتمام حجت در مقابل تاریخ، به چه شکل می شود؟ پس مسئله امامت چه می شود؟ نه، مسئله امامت به این معنی نیست که امام دیگر تکلیف و وظیفه شرعی نداشته باشد.اتمام حجت درباره اش معنی نداشته باشد.

علی(علیه السلام) در خطبه شقشقیه می فرماید: لولا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان لا

یقارّوا علی کظّه ظالم و لا سَغَبِ مظلوم لالقیت حبلها علی غاربها، و لسقیت آخرها بکأس اولها. ((۱))

راجع به زمان خلافت خودش می گوید: اگر نبود که مردم حضور پیدا کرده بودند و حضور مردم حجت را بر من تمام کرده بود، و اگر نبود که خدا از علما و دانایان پیمان گرفته است که آنجا که مردم تقسیم می شوند به سیرانی که پر سیر خورده اند و گرسنگان گرسنه، علیه این وضع نامطلوب به سود گرسنگان و علیه پرخورها قیام بکنند; خلافت را قبول نمی کردم. من از نظر شخص خودم علاقه ای به این کار نداشتم، ولی این وظایف و مسؤولیت ها به عهده من گذاشته شده بود.

امام حسین(علیه السلام) هم اینجور است. اصلاً امام که امام است، الگوست، پیشواست! ما از عمل امام می توانیم بفهمیم که وظایف را چگونه باید تشخیص داد و چگونه باید عمل کرد.

۱- نهج البلاغه، خطبه سوم.

از نظر عامل دعوت مردم کوفه، امام حسین(علیه السلام) وظیفه دارد به سوی کوفه بیاید تا زمانی که آنها سر قولشان هستند. از آن ساعتی که آنها جا زدند، زیر قولشان زدند و شکست خوردند و رفتند، دیگر امام حسین(علیه السلام) از این نظر وظیفه ای ندارد.

وقتی مسئله به دست گرفتن زمام حکومت از ناحیه آنها منتفی می شود، امام حسین(علیه السلام) هم دیگر وظیفه ای ندارد. ولی کار امام حسین(علیه السلام) که منحصر به این نبوده است.

عامل دعوت مردم کوفه یک عامل موقت بود، یعنی عاملی بود که از پانزدهم رمضان آغاز شد؛ مرتب نامه ها متبادل می شد و این امر ادامه داشت تا وقتی که امام به نزدیکی کوفه یعنی به مرزهای عراق و عربستان رسیدند. بعد که با حر بن یزید ریاحی ملاقات کرد و آن خبرها از جمله خبر قتل مسلم رسید، دیگر موضوع دعوت مردم کوفه منتفی شد و از این نظر امام وظیفه ای نداشت.

و لهذا امام وقتی که با مردم کوفه صحبت می کند و مخاطبش مردم کوفه هستند نه یزید و حکومت وقت، به آن شیعیان سست عنصر می گوید: مرا دعوت کردید، من آمدم. نمی خواهید، بر می گردم! شما مرا دعوت کردید، دعوت شما برای من وظیفه ایجاب کرد، اما حالا که پشیمان شدید، من برمی گردم .

آیا این، یعنی دیگر بیعت هم می کنم؟ ابدا! آن، عامل و مسئله دیگری است؛ چنانکه خودش گفت: اگر در تمام روی زمین یک نقطه وجود نداشته باشد که مرا جا بدهد (نه تنها شما مرا جا ندهید) باز هم بیعت نمی کنم.

از نظر عامل امر به معروف و نهی از منکر که از این نظر امام حسین(علیه السلام) دیگر مدافع نیست، متعاون نیست، بلکه یک مهاجم است، یک ثائر و یک انقلابی است چطور؟ نه، از آن نظر حسابش سر جای خودش است.

یکی از اشتباهاتی که نویسنده کتاب «شهید جاوید» در اینجا کرده است، به نظر من این است که برای عامل دعوت مردم کوفه، ارزش بیش از حد قائل شده است، گویی خیال کرده است که عامل اساسی و اصلی، این است.

البته اینها، اجتهاد و استنباط است. خوب، یک کسی استنباط می کند، اشتباه می کند. اشتباه کرده است. غیر از این من چیزی نمی خواهم بگویم. یک اجتهاد اشتباه بوده است. خیر، در میان این عللها، اتفاقاً کوچکترین آنها از نظر تأثیر، عامل دعوت مردم کوفه است.

والّا اگر عامل اساسی این می بود، آن وقتی که به امام خبر رسید که زمینه کوفه دیگر منتفی شد، امام می بایست دست از آن حرفهای دیگرش هم بر می داشت و می گفت بسیار خوب، حالا که اینطور شد، پس ما بیعت می کنیم؛ دیگر سخن از امر به معروف و نهی از منکر هم نمی زنیم. اتفاقاً قضیه بر عکس است. داغترین خطبه های امام حسین(علیه السلام)، شورانگیزترین و پرهیجان ترین سخنان امام حسین(علیه السلام) بعد از شکست کوفه است .

اینجاست که نشان می دهد امام حسین(علیه السلام) تا چه اندازه روی عامل امر به معروف و نهی از منکر تکیه دارد و اوست که هجوم آورده به این دولت و حکومت فاسد. از نظر این عامل، امام حسین(علیه السلام) مهاجم به حکومت فاسد وقت است، ثائر است، انقلابی است.

بین راه دارد می آید، چشمش می افتد به دو نفر که از طرف کوفه می آیند، می ایستد تا با آنها صحبت کند. آنها می فهمند که امام حسین(علیه السلام) است، راهشان را کج می کنند. امام هم می فهمد که آنها دلشان نمی خواهد حرفی بزنند، راه خودش را ادامه می دهد.

بعد یکی از اصحابش که پشت سر آمده بود، آندو را دید و با آنها صحبت کرد. آنها قضایای ناراحت کننده کوفه را از شهادت مسلم و هانی برای او نقل کردند، گفتند: والله ما خجالت کشیدیم این خبر را به امام حسین(علیه السلام) بدهیم.

آن مرد بعد که به امام ملحق شد، وارد منزلی که امام در آن نشسته بود، شد. گفت: من خبری دارم، هر طور که اجازه می فرمایید بگویم; اگر اجازه می فرمایید اینجا عرض بکنم، اینجا عرض می کنم; اگر نه، می خواهید که من به طور خصوصی عرض بکنم، به طور خصوصی عرض می کنم. فرمود: بگو، من از اصحاب خودم چیزی را مستور ندارم، با هم یک رنگ هستیم.

قضیه را نقل کرد که آن دو نفری که دیروز شما می خواستید با آنها ملاقات کنید ولی آنها راهشان را کج کردند، من با آنها صحبت کردم ; گفتند قضیه از این قرار است: کوفه سقوط کرد، مسلم و هانی کشته شدند. تا این جمله را شنید، اول اشک از چشمانش جاری شد. حالا ببینید چه جمله ای را می خواند:

مِنَ الْمُؤْمِنینَ رِجالٌ صَدَقوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدیلاً.((۱))

(اصلاً در قرآن آیه ای مناسب تر برای چنین موقعی پیدا نمی کنید.) بعضی از مؤمنین به پیمانی که با خدای خویش بستند، وفا کردند. از اینهایی که وفا کننده به پیمان خویش هستند، بعضی از آنها گذشتند و رفتند، شهید شدند و عده دیگر هم انتظار می کشند تا نوبت آنها بشود.

یعنی ما فقط برای کوفه نیامدیم. کوفه سقوط کرد که کرد. حرکت ما فقط معلول دعوت مردم کوفه نبوده است. این یکی از عوامل بود که برای ما این وظیفه را ایجاب می کرد که عجالتاً از مکه بیاییم به طرف کوفه. ما وظیفه بزرگ تر و سنگین تری داریم. مسلم به پیمان خود وفا کرد و کارش گذشت، پایان یافت، شهید شد. آن سرنوشت مسلم را ما هم پیدا کنیم.از نظر اینکه امام مهاجم و ثائر و انقلابی بود، منطقش با منطق مدافع و با منطق متعاون فرق می کند.

منطق مدافع، منطق آدمی است که یک شیء گرانبها دارد، دزد می خواهد آن را از او بگیرد.بسا هست که اگر کشتی هم بگیرد، دزد را به زمین می زند، ولی به این مسائل فکر نمی کند، آن را محکم گرفته، در می رود که دزد از او نگیرد. کار ندارد که حالا ـ زورش کمتر است یا بیشتر. حساب این است که می خواهد آن را از دزد نگه دارد. ولی یک آدم مهاجم نمی خواهد فقط خودش را حفظ کند، می خواهد او را از بین ببرد ولو به قیمت شهادتش باشد.

منطق شهید

منطق امر به معروف و نهی از منکر، منطق حسین را منطق شهید کرد. منطق شهید ماورای این منطق هاست.

منطق شهید یعنی منطق کسی که برای جامعه خودش پیامی دارد و این پیام را جز با خون با چیز دیگری نمی خواهد بنویسد.

خیلی ها در دنیا حرف داشتند، پیام داشتند. در حفریاتی که دائماً در اطراف و اکناف عالم می کَنند، می بینند از فلان پادشاه یا رئیس جمهور سنگ نوشته ای در می آید به اینکه: منم فلان کس پسر فلان کس، منم که فلان جا را فتح کردم، منم که چقدر در دنیا زندگی کردم، چقدر زن گرفتم، چقدر عیش کردم، چقدر نوش کردم، چقدر ظلم و ستم کردم. روی سنگ می

نویسـند که محو نشود. ولی در عین حال که روی همان سـنگها می مانـد، مردم فراموش می کنند، زیر خاک ها دفن می شود، بعد از هزاران سال از زیر خاکها بیرون می آید، تازه در موزه ها می ماند.

امام حسـین(علیه السـلام) پیام خونین خودش را روی صـفحه لرزان هوا ثبت کرد، ولی چون توأم با خون و رنگ قرمز بود، در دلها حک شـد. امروز شـما میلیونها افراد از عرب و عجم را می بینیـد که پیام امام حسـین(علیه السـلام) را می دانند: انی لا اری الموت الا سعاده و لا الحیوه مع الظالمین الا برما.

۱- سوره احزاب، آیه ۲۳

آنجا که آدم می خواهد زندگی بکند ننگین، آنجا که می خواهد زندگی بکند با ظالم و ستمگر، آنجا که می خواهد زندگی فقط برایش نان خوردن و آب نوشیدن و خوابیدن باشد و زیر بار ذلت ها رفتن، مرگ هزاران بار بر این زندگی ترجیح دارد. این پیام شهید است.

امام حسین(علیه السلام) که مهاجم است و منطقش، منطق شهید; آن روزی که پیامش را در صحرای کربلا ثبت می کرد، نه کاغذی بود، نه قلمی; همین صفحه لرزان هوا بود. ولی همین پیامش روی صفحه لرزان هوا، چرا باقی ماند؟ چون فوراً منتقل شد. روی صفحه دلها; روی صفحه دلها آنچنان حک شد که دیگر محو شدنی نیست.

هر سال که محرم می آید می بینیم امام حسین(علیه السلام) از نو طلوع می کند، از نو زنده می شود، باز می گوید: خطّ الموت علی ولد آدم مخط القلاده علی جید الفتاه، و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف، ((۱)) باز می بینیم پیام امام حسین(علیه السلام) است: ألا و انّ الدعی ابن الدعی قد رکزنی اثنتین بین السلّه و الذلّه، و هیهات منا الذلّه، یابی الله ذلک لنا و رسوله و المومنون و حجور طابت و طهرت.

در مقابل سی هزار نفر که مثل دریا دارند موج می زنند و هر کدام شمشیری به دوش گرفته و نیزه ای در دست، در حالی که همه اصحابش کشته شده اند و تنها خودش است، فریاد می کشد: این ناکس پسر ناکس، این حرامزاده پسر حرامزاده، یعنی این امیر و فرمانده شما، این عبیدالله بن زیاد به من پیغام داده است که حسین مخیّر است میان یکی از دو کار، یا شمشیر یا ذلت، حسین و تحمل ذلت؟! هیهات منّا الذله ما کجا و ذلت کجا؟ خدای ما برای ما نمی پسندد.

پیام شهید

این پیام شهید است. خدای من برای من ذلت نمی پسندد. پیامبر من برای من ذلت نمی پسندد. مؤمنین جهان، نهادها و ذاتهای پاک (تا روز قیامت مردم خواهند آمد و در این موضوع سخن خواهند گفت)، مؤمنینی که بعدها می آیند، هیچ کدامشان نمی پسندند که حسینشان تن به ذلت بدهد.

من تن به ذلت بدهم؟! من در دامن علی بزرگ شده ام، من در دامن زهرا بزرگ شده ام، من از پستان زهرا شیر خورده ام. ما تن به ذلت بدهیم؟!

روزی که از مدینه حرکت، مهاجم بود. در آن وصیتنامه ای که به برادرش محمدابن حنفیه می نویسد، می گوید:

انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما، انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی، ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی.

مردم دنیا بدانند که من یک آدم جاه طلب، مقام طلب، اخلالگر، مفسد و ظالم نیستم، من چنین هدفهایی ندارم. قیام من، قیام اصلاح طلبی است. قیام کردم، خروج کردم برای اینکه می خواهم امت جد خودم را اصلاح کنم. من می خواهم امر به

معروف و نهی از منکر بکنم. در نـامه به «محمـد حنفیه» نه نامی از بیعت خواسـتن است، نه نامی از دعوت مردم کوفه، و اصـلاً هنوز مسئله مردم کوفه مطرح نبود.

در این منطق یعنی منطق هجوم، منطق شـهید، منطق توسـعه و گسترش دادن انقلاـب، امـام حسـین(علیه السـلام) کارهایی کرده است که جز با این منطق با منطق دیگری قابل توجیه نیست. چطور؟

اگر منطقش فقـط منطق دفـاع بود، شب عاشورا که اصـحابش را مرخص می کنـد(به دلیلی که عرض کردم) و بیعت را بر می دارد تـا آنها آگاهانه کار خودشان را انتخاب بکننـد، بعـد که آنها انتخاب می کننـد بایـد اجازه مانـدن به آنها ندهـد و بگوید شرعاً جایز نیست که شـما اینجا کشـته شویـد، اینها مرا می خواهند بکشـند، از من بیعت می خواهند، من وظیفه ام این است که بیعت نکنم، کشته هم شدم، شدم، شما را که نمی خواهند بکشند، شما چرا اینجا می مانید؟ شرعاً جایز نیست، بروید.

۱- مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۵

نه، اینجور نیست. در منطق ثائر و انقلابی، در منطق کسی که مهاجم است و می خواهد پیام خودش را با خون بنویسد، هر چه که این موج بیشتر وسعت و گسترش پیدا کند، بهتر است، چنانکه وقتی که یاران و خاندانش اعلام آمادگی می کنند، به آنها دعا می کند که خدا به همه شما خیر بدهد، خدا همه شما را اجر بدهد، خدا...

چرا در شب عاشورا «حبیب بن مظاهر اسدی» را می فرستد که برو در میان بنی اسد اگر می شود چند نفر را برایمان بیاور. مگر بنی اسد همه شان چقدر بودند؟ حالا بر فرض حبیب رفت از بنی اسد صد نفر را آورد. اینها در مقابل آن سی هزار نفر چه نقشی می توانستند داشته باشند؟ آیا می تواستند مثلاً اوضاع را منقلب کنند؟ ابداً.

امام حسین(علیه السلام) می خواست در این منطق که منطق هجوم و منطق شهید و منطق انقلاب است، دامنه این قضیه گسترش پیدا کند. اینکه خاندانش را هم آورد، برای همین بود، چون قسمتی از پیامش را خاندانش باید برسانند. خود امام حسین(علیه السلام) کوشش می کرد حالا که قضیه به اینجا کشیده شده است، هر چه که می شود داغتر بشود، برای اینکه بذری بکارد که برای همیشه در دنیا ثمر و میوه بدهد. چه مناظری، چه صحنه هایی در کربلا ـ به وجود آمد که واقعاً عجیب و حیرت انگیز است!

ارزیابی عوامل قیام

حال ببینیم در میان این عوامل سه گانه یعنی عامل دعوت مردم کوفه که ماهیت همکاری به این نهضت می داد، و عامل تقاضای بیعت که ماهیت دفاعی به این نهضت می داد، و عامل امر به معروف و نهی از منکر که ماهیت هجومی به این نهضت می داد، کدامیک ارزشش بیشتر از دیگری است.

البته ارزشهای این عاملها در یک درجه نیست. هر عاملی یک درجه معینی از ارزش را داراست و به این نهضت به همان درجه ارزش می دهد. عامل دعوت مردم کوفه که مردمی اعلام آمادگی کردند به آن کسی که نامزد این کار شده است، و او بدون یک ذره معطلی آمادگی خودش را اعلام کرده است، بسیار ارزش دارد!

ولی از آن بیشتر، عامل تقاضای بیعت و امتناع حسین بن علی(علیه السلام) و حاضر به کشته شدن و بیعت نکردن ارزش دارد. عامل سوم که عامل امر به معروف و نهی از منکر است، از این هم ارزش بیشتری دارد.

بنابراین عامل سوم ارزش بیشتری به نهضت حسینی داده است، که راجع به ارزشی که یک عامل به یک نهضت می دهد و ارزشی که قهرمان آن نهضت به آن عامل می دهد، مطالبی فی الجمله به عرض شما می رسانم:

خیلی چیزها اعم از معنویات و امور مادی برای انسان ارزش است، افتخار است، زینت است، زیور است. بدون شک علم برای انسان زینت است. پست و مقام، بالخصوص پستها و مقام های خدایی برای انسان افتخار است، ارزش است، به انسان ارزش می دهد.

حتی یک چیزهای ظاهری که نماینده این ارزشهاست، به انسان ارزش می دهد; مثل لباس روحانیت. البته لباس روحانیت به تنهایی دلیل بر روحانی بودن یعنی علم، معارف اسلام و تقوای اسلامی را داشتن نیست. روحانی یعنی عالم به معارف اسلامی و عامل به دستورات اسلامی.

این لباس، علامت این است که من روحانی هستم. حالا اگر کسی از روی حقیقت پوشیده باشد، علامت، درست است ; اگر نه، نادرست است. به هر حال این لباس برای اینکه غالباً افرادی آنرا پوشیده اند که معنویت و حقیقت روحانیت را داشته اند، قهراً برای هر کسی که بپوشد، افتخار است.

من هم که صلاحیت پوشیدن این لباس را ندارم، شمایی که مرا نمی شناسید، در یک جلسه وقتی با من روبرو می شوید، همین لباس را که به تن من می بینید، به همان عالم ناشناختگی از من احترام می کنید. پس این لباس افتخار

است برای کسی که آنرا می پوشد. لباس استادی دانشگاه برای یک استاد دانشگاه افتخار است. وقتی که این لباس را می پوشد، به این لباس افتخار می کند. برای یک زن زیورآلات زینت است، موجب فخر است .

در نهضتها هم بسیاری از عاملها، ارزش دهنده به یک نهضت است. نهضتها خیلی با هم فرق می کنند. اگر روح عصبیت در آن باشد، روح به اصطلاح خاک پرستی در آن باشد، یک ارزش به نهضت می دهد; و اگر روحهای معنوی و انسانی و الهی داشته باشد، ارزش دیگری به آن می دهد.

هر سه عامل دخیل در نهضت حسینی به این نهضت ارزش داد، بالخصوص عامل سوم. ولی گاهی آن کسی که این ارزش به او تعلق دارد، یک وضعی پیدا می کند که به این ارزش، ارزش می دهد. همچنانکه آن ارزش، او را صاحب ارزش می کند، او هم شأن این ارزش را بالا می برد.

چنانکه یک مرد روحانی وقتی که لباس روحانیت را می پوشد، واقعاً این لباس برای او افتخار است، باید افتخار کند که این لباس را به او پوشانیده اند و روحانیون حقیقی هم او را قبول دارند. ولی یک کسی کارش را در انجام وظایف روحانیت، در علم و تقوا و عمل به جایی می رساند که او افتخار این لباس می شود. می گوییم لباس روحانیت آن لباسی است که فلان کس هم دارد، لباسی است که او پوشیده است.

حداقل ما می توانیم مثالهای تاریخی ذکر بکنیم. اگر یک عده بگویند آقا! این عبا و عمامه چیست، ما چه می گوییم؟ می گوییم: بوعلی سینا هم که تمام کشورهای اسلامی به او افتخار می کنند، عرب می گوید: از من است چون کتابهایش به زبان عربی است، ایرانی می گوید: از من است چون اهل بلخ است و بلخ از قدیم مال ایران بوده، روسها می گویند: مال ماست برای اینکه بلخ فعلاً مال ماست، هر گروهی می گوید از ماست و همه ملتها به او افتخار می کنند، همین لباس مرا داشته است.

ابوریحان بیرونی هم همینطور. پس بوعلی و ابوریحان افتخار این لباس شده اند. شیخ انصاری، خواجه نصیرالدین طوسی و امثال اینها، هم افتخار یافته اند به لباس روحانیت و هم افتخار داده اند به لباس روحانیت!

همچنین است در مورد یک استاد دانشگاه. برای افرادی لباس استادی افتخار است. ولی امکان دارد که یک استاد اینقدر شأنش در کار استادی و علم و تخصص و اکتشافات بالا باشد که او برای لباس استادی افتخار باشد. برای یک زن، زیور زینت است; ولی در مورد زنی ممکن است اصلاً بگویند این، چهره ای است که او زینت می دهد به زیورها.

جمله ای دارد «صعصعه بن صوحان عبدی» از اصحاب امیرالمؤمنین(علیه السلام) که بسیار زیباست. جناب صعصعه از اصحاب خاص امیرالمؤمنین است، از آن تربیت شده های حسابی علی، مرد خطیب و سخنوری هم هست. «جاحظ» که از ادبای درجه اول عرب است می گوید: «صعصعه مرد خطیبی بود و بهترین دلیل بر خطیب بودن او این است که علی بن ابیطالب(علیه السلام)گاهی به وی می گفت: بلند شو چند کلمه سخنرانی کن». صعصعه همان کسی است که روی قبر علی(علیه السلام) آن سخنرانی بسیار عالی پرسوز را کرده است.

این شـخص یـک تبریـک خلافت گفتـه بـه امیرالمـؤمنین(علیـه السـلام)در چنـد جملـه کـه بسـیار جـالب اسـت. وقتی که امیرالمؤمنین(علیه السلام)خلیفه شد، افراد می آمدند برای تبریک گفتن; یک

تبریک هم جناب صعصعه گفته ، ایستاد و خطاب به امیرالمؤمنین(علیه السلام) گفت:

زینت الخلافه و مازانتک، و رفعتها و ما رفعتک، و هی الیک احوج منک الیها.((۱)) این سه چهار جمله ارزش ده صفحه مقاله را دارد. گفت: علی! تو که خلیفه شـدی، خلافت به تو زینت نداد، تو به خلافت زینت بخشـیدی. خلافت تو را بالا نبرد، تو که خلیفه شدی مقام خلافت را بالا بردی .

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۷۹

علی! خلافت به تو بیشتر احتیاج داشت تا تو به خلافت. یعنی علی! من به خلافت تبریک می گویم که امروز نامش روی تو گذاشته شده، به تو تبریک نمی گویم که خلیفه شدی. به خلافت تبریک می گویم که تو خلیفه شدی، نه به تو که خلیفه شدی. دیگر از این بهتر نمی شود سخن گفت!

ارزش نهضت حسینی

عنصر امر به معروف و نهی از منکر ارزش داد به نهضت حسینی، اما حسین هم به امر به معروف و نهی از منکر ارزش داد. امر به معروف و نهی از منکر نهضت حسینی را بالا برد، ولی حسین(علیه السلام)این اصل را به نحوی اجرا کرد که شأن این اصل بالا رفت، یک تاج افتخار به سر اصل امر به معروف و نهی از منکر نهاد.

خیلی ها می گویند امر به معروف و نهی از منکر می کنیم. حسین هم اول مثل دیگران فقط یک کلمه حرف زد، گفت: ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی.

خود اسلام هم همینطور است. اسلام برای هر مسلمانی افتخار است اما مسلمانهایی هم هستند که به معنی واقعی کلمه فخر الاسلام اند، عزّالدین اند، شرف الدین اند، شرف الاسلام اند.

این القاب را ما به تعارف، خیلی به افراد می دهیم، اما همه کس که اینجور نیست. درباره بنده اگر کسی چنین حرفی بزند، دروغ محض است، که من بگویم فخرالاسلامم، وجود من افتخاری است برای اسلام! من کی هستم؟!

یادم هست در هفت هشت سال پیش در دانشگاه شیراز از من دعوت کرده بودند برای سخنرانی (انجمن اسلامی آنجا دعوت کرده بود). در آنجا استادها و حتی رئیس دانشگاه، همه بودند.

یکی از استادهای آنجا که قبلاً طلبه بود و بعد رفت آمریکا تحصیل کرد و دکتر شد و آمد و واقعاً مرد فاضلی هم هست، مأمور شده بود که مرا معرفی کند.

ایشان آمد پشت تریبون ایستاد (جلسه هم مثل همین جلسه، خیلی پرجمعیّت و با عظمت بود) یک مقدار معرفی کرد: من فلانی را می شناسم، حوزه قم چنین، حوزه ی قم چنان و... بعد در آخر سخنانش این جمله را گفت: «من این جمله را با کمال جرأت می گویم: اگر برای دیگران لباس روحانیّت افتخار است، فلانی افتخار لباس روحانیّت است»

من آتش گرفتم از این حرف! آنوقت ایستاده سخنرانی می کردم، عبایم را هم قبلاً تا می کردم و روی تریبون می گذاشتم. مقداری حرف زدم، رو کردم به آن شخص، گفتم: آقای فلان! این چه حرفی بود که از دهانت بیرون آمد؟! تو اصلا می فهمی چه داری می گویی؟! من چه کسی هستم که تو می گویی فلانی افتخار این لباس است. با اینکه من آنوقت دانشگاهی هم بودم و به اصطلاح ذوحیاتین بودم، گفتم: آقا! من در تمام عمرم یک افتخار بیشتر ندارم، آن هم همین عمامه و عباست. من کی ام که افتخار باشم ؟! این تعارفهای پوچ چیست که به همدیگر می کنیم؟!

ابوذر غفاری را باید گفت افتخار اسلام است; این اسلام است که ابوذر پرورش داده است. عمار یاسر افتخار اسلام است; اسلام است که عمار یاسر پرورش داده است. بوعلی سینا افتخار اسلام است; اسلام است که نبوغ بوعلی سینا را شکفت. خواجه نصیرالدین افتخار اسلام است، صدرالمتألهین شیرازی افتخار اسلام است، شیخ مرتضی انصاری افتخار اسلام است، میرداماد افتخار اسلام است، شیخ بهایی افتخار اسلام است.

البته اسلام افتخار دارد، یعنی فرزندانی تربیت کرده که دنیا روی آنها حساب می کند و باید هم حساب بکند چرا که اینها در فرهنگ دنیا نقش مؤثر دارند. دنیا نمی تواند قسمتی از کره ماه را اختصاص به خواجه نصیرالدین ندهد و نام او را روی قسمتی از کره ماه نگذارد، برای اینکه او در بعضی کشفیات کره ماه دخیل است. او را می شود گفت افتخار اسلام!

ما کی هستیم؟! ما چه ارزشی داریم؟ ما را اگر اسلام بپذیرد که اسلام افتخار ما باشد؛ خیلی هم ممنون هستیم. ما شدیم مدالی بر سینه اسلام؟! ماها ننگ عالم اسلام هستیم، اکثریت ما مسلمانها ننگ عالم اسلام هستیم. پس تعارفها را بگذاریم کنار، آنها تعارف است.

در مورد حسین بن علی(علیه السلام) به حق می شود گفت که به اصل امر به معروف و نهی از منکر ارزش و اعتبار داد، آبرو داد به این اصلی که آبروی مسلمین است. اینکه می گویم این اصل آبروی مسلمین است و به مسلمین ارزش می دهد، از خودم نمی گویم، عین تعبیر قرآن است:

کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّه اُخْرِجَتْ لِلنّاسِ تَأْمُرونَ بِالْمَعْروفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ. ببینید قرآن چه تعبیرهایی دارد! به خدا آدم حیرت می کند از این تعبیرهای قرآن. کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّه اُخْرِجَتْ لِلنّاسِ شما چنین بوده اید («بوده اید» در قرآن در اینگونه موارد یعنی هستید)، شما با ارزشمندترین ملتها و امتهایی هستید که برای مردم به وجود آمده اند. ولی چه چیز به شما ارزش داده است و می خواهد که اگر آنرا داشته باشید با ارزشترین امتها هستید؟

تَأْمُرونَ بِالْمَعْروفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ اگر امر به معروف و نهی از منکر در میان شما باشد، این اصل به شما امت مسلمان ارزش می دهد. شما به این دلیل با ارزشترین امتها هستید که این اصل را دارید؛ (که در صدر اسلام هم چنین بوده است). این اصل به شما ارزش داده است. پس آیا آن روزی که این اصل در میان ما نیست، یک ملت بی ارزش می شویم؟ بله همینطور است. ولی حسین به این اصل ارزش داد.

گاهی امر به معروف و نهی از منکر می کنیم، ولی نه تنها به این اصل ارزش نمی دهیم بلکه ارزشش را پایین می آوریم. الان در ذهن عامه مردم به چه می گویند امر به معروف و نهی از منکر؟ یک مسائل جزئی، نمی گویم مسائل نادرست (بعضی از آنها نادرست هم هست)

اینها وقتی در کلّش واقع شود زیباست. مثلاً اگر امر به معروف و نهی از منکر کسی فقط این باشد که آقا! این انگشتر طلا را از دستت بیرون بیاور، این در جای خودش درست است، حرفی درستی است اما نه اینکه انسان هیچ منکری را نبیند جز همین یکی، جز مسئله ریش، جز مسائل مربوط به مثلاً کت و شلوار.

حال وقتی که نهی از منکر ما در این حد بخواهد تنزل بکند، ما این اصل را پایین آورده ایم، حقیر و کوچک کرده ایم. آن آمر به معروف و ناهی از منکرهایی که در کشور سعودی هستند، آبروی امر به معروف و نهی از منکر را برده اند، فقط یک شلاق به دست گرفته که مثلاً (کعبه یا ضریح پیغمبررا) نبوسد. این دیگر شد نهی از منکر؟!

ولی حسین را ببینید! امر به معروف و نهی از منکر کار او بود، از بیخ و بن! به تمام معروف های اسلام نظر داشت و فهرست می داد، و نیز به تمام منکرهای جهان اسلام. می گفت: اکنون اولین و بزرگترین منکر جهان اسلام خود یزید است.

فلعمری ما الامام الا ـ العامل بالکتاب، القائم بالقسط و الدائن بدین الله ((۱)) امام و رهبر باید خودش عامل به کتاب باشد، خودش عدالت را بپا دارد و به دین خدا متدین باشد. آنچه را که داشت، در راه این اصل در طبق اخلاص گذاشت. به این مرگ شکوه و جلال داد.

امام از روز اولی که می خواهد بیرون بیاید، سخن از مرگ زیبا می گوید. چقدر تعبیر زیباست! هر مرگی را نمی گفت زیبا، مرگ در راه حق و حقیقت را زیبا می دانست؛ خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده علی جید الفتاه چنین مرگی مانند یک گردنبند که برای زن زینت است، برای انسان زینت است.

صریح تر، آن اشعاری است که در بین راه وقتی که به طرف کربلا ـ می آمد می خواند که احتمالاً ـ از خود ایشان است و احتمالاً هم از امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) است:

۱- ارشاد مفید / ص ۲۰۴ و در آن «الدائن بدین الحق» آمده است.

و ان تکن الدنیا تعد نفیسه *** فدار ثواب الله اعلی و انبل

اگر چه دنیا قشنگ و نفیس و زیباست، اما هر چه دنیا قشنگ و زیبا باشد، آن خانه پاداش الهی خیلی قشنگتر و زیباتر و عالیتر است.

و ان تکن الاموال للترک جمعها *** فما بال متروک به المرء یبخل

اگر مال دنیا را آخرش باید گذاشت و رفت، چرا انسان نبخشد، چرا انسان به دیگران کمک نکند، چرا انسان خیر نرساند.

و ان تکن الابدان للموت انشأت *** فقتل امرء بالسیف فی الله افضل ((۱))

اگر این بدنها آخر کار باید بمیرد، آخرش اگر در بستر هم شده باید مرد، در مبارزه با یک بیماری و یک میکروب هم شده باید مرد، پس چرا انسان زیبا نمیرد؟ پس کشته شدن انسان به شمشیر در راه خدا بسیار جمیل تر و زیباتر است.

پروردگارا! سینه های ما را برای فهم حقیقت اسلام مشروح بفرما.

پروردگارا! توفیق انجام وظایف و مسؤولیتهایی را که به عهده ما گذاشته ای عنایت بفرما.

پروردگارا! دشمنان اسلام را سرنگون بفرما; خیر دنیا و آخرت به همه ما کرامت کن; اموات ما را مشمول عنایت و مغفرت خودت قرار بده.

۱- مناقب ابن شهر آشوب ۲/۲۱۳.

مروری بر چگونگی و چرایی واقعه کربلا

اشاره

مروری بر چگونگی و چرایی واقعه کربلا

استاد رسول جعفریان

مروری بر چگونگی و چرایی واقعه کربلا((۱))

مخالفت امام حسین (علیه السلام) با خلافت یزید

پس از هلاکت معاویه در رجب سال شصت هجری، یزید طبق قرار قبلی به خلافت رسید . این خبر هنوز به مدینه نرسیده بود که یزید همه کوشش خود را صرف گرفتن بیعت از مخالفینی کرد که مخالفتشان می توانست شورشی علیه او بر پا کند.((۲))

یزید به ولید بن عتبه بن ابی سفیان ، والی خود در مدینه ، نوشت تا به سرعت از عبدالله بن زبیر و حسین بن علی بیعت بگیرد. مروان ، ولید را نیز واداشت تا همان شب در پی آنها فرستاده و اگر بیعت نکردند ، همان جا گردنشان را بزنند ، چرا که به نظر او گذشتن از آن شب فرصتی بود تا آنها سر به مخالفت برداشته و مردم را به سوی خود دعوت کنند . ((۳))

هنگامی که پیام آور والی مدینه نزد امام حسین (علیه السلام) آمد ، امام متوجه مرگ معاویه گردید، لذا جمعی از یاران و نزدیکان را به طور مسلح همراه خود به قصر آورد تا در صورت وجود خطر ، مانع از کشتن امام شوند .

امام در برابر درخواست ولید به بیعت با یزید ، فرمود که شخصی چون او نمی بایست در خفا بیعت کند ، بلکه باید در ملأعام و در مسجد بیعت کند . ولید پذیرفت ، اما مروان با جملات تهدیدآمیزی سعی کرد ولید را تحریک بر دستگیری امام کند . امام نیز با تندی به مروان ، و در حالی که از اتاق خارج می شد رو به ولید کرد و فرمود :

ایهّا الأمیر ! انا اهل بیت النبوه و معدن الرساله و مختلف الملائکه و محطّ الرحمه و بنا فتح الله و بنا ختم و یزید رجل فاسق شارب خمر ، قاتل النفس المحرمه معلن بالفسق و مثلی لا یبایع مثله .

ای امیر ! ما اهل بیت نبودت ، معدن رسالت ، محل رفت و آمد ملائکه و جایگاه رحمت هستیم . خداوند با ما آغاز کرده و به ما خاتمه داده است . یزید مردی فاسق و شرابخوار و قاتل نفوس محترم بوده و کسی است که به طور علنی به فسق می پردازد و شخصی چون من با چون او بیعت نخواهد کرد .

در آن مجلس بود که امام پس از اصرار مروان در گرفتن بیعت فرمود : اگر قرار باشد که یزید سرکار آید باید فاتحه اسلام را خواند: «و علی الاسلام السلام» . آن حضرت با استدلال به آیه شریفه تطهیر ، لیاقت اهل بیت - علیهم السلام - را برای احراز خلافت اظهار کرد . ((۴)) این استدلالی است که از امام علی (علیه السلام) و فرزندش امام حسن (علیه السلام) نیز نقل شده است .

۱- این مقاله بخشی از کتاب حیات فکری و سیاسی امامان شیعه (ع) به قلم استاد رسول جعفریان است که با تلخیص در این مجموعه مورد بهره برداری قرار گرفته است .

۲- اخبار الطوال ، ص ۲۲۷

۳- الفتوح، ج ۵،ص ۱۱
۴- همان، ج ۵،ص۱۷.

همـان شب ابن زبیر از مـدینه خـارج شـد ، و فردای آن روز، مـأمورین حکوت به دنبـال او رفتنـد . شب بعـد امام حسـین (علیه السـلام)نیزمدینه را ترک کرد.((۱))این سـفر به همراهی تمام اهل بیت(علیه السـلام) صورت گرفت وفقط محمـدبن حنفیه در مدینه باقی ماند.((۲))

تاریخ حرکت امام ، سوم شعبان سال شصت هجری ذکر شده است . این روز ، سالروز تولد آن امام عزیز بود .

هنگامی که امام وارد مکّه شد ، مردم شهر بسیار خوشنود شدند و حتی ابن زبیر ، که خود داعیه رهبری داشت ، در نماز امام و مجلس حدیث او شرکت می کرد. ((۳)) مکه پایگاه دینی اسـلام بود و طبعاً توجه بسیاری را به خود جلب می کرد . در آنجا امام با افراد و شخصیت های مختلف در تماس بود و علل عدم بیعت خود را با یزید بیان کرد .

شیعیـان کوفه پس از شـنیدن خبر مخـالفت امام با یزیـد و آمـدنش به مکه ، بسیار خوشـحال شدنـد ; زیرا از سالها پیش انتظار چنین روزی را داشـتند.آنها بعد از شـهادت امام حسن(علیه السـلام)نامه تسلیت و دعوت برای امام حسین(علیه السلام) فرستاده بودند، اما امام قبول نکرده بود .

اکنون مجلسـی تشکیل داده و تعدادی از رهبران شیعه ، از جمله سلیمان بن صرد و.... در آن سخنرانی کرده و دعوت امام را به عراق مطرح کردند . همه موافق بودند . سلیمان برای تأکید از همه تعهد گرفت که تخلف نکنندوهمه تعهد دادند .((۴))

آنگاه چند تن از رهبران شـیعه ، از جمله سـلیمان ، مسیب بن نجبه ، حبیب بن مظاهر، رفاعه بن شداد ، عبدالله بن وال ، نامه ای به امام نوشته و از آن حضرت دعوت کردند تا به کوفه آید . ((۵)) امام در پاسخ نامه چیزی نفرمود .

پس از مدتی نامه های دیگری به طور پی در پی می رسید . از جمله قیس بن مسهر صیداوی و حتی خود عبدالله بن وال و عده ای دیگر به مکه آمدند . نامه های دیگری نیز یکی پس از دیگری به دست امام رسید به طوری که اوضاع به گونه ای درآمد((۶)) که برای امـام ممکن نبود تـا نسـبت به دعوت کننـدگان بی توجهی کنـد . هـانی بن هـانی، که به مکه آمـده بود ، درباره حضور مردم و حتی بزرگان و آمادگی آنها مطالبی گفت و این تایید و تاکیدی بر محتوای نامه ها شد .

اعزام مسلم به کوفه

اولین اقدام امام ، فرستادن مسلم به کوفه بود . امام او را مورد خطاب قرار داد و فرمود :

و ان رأیت النـاس مجتمعین علی بیعتی فالعجـل لی بـالخبر حتی أعمـل علی حسب ذلـک. ((۷)) اگر مشاهـده کردی که مردم یکپارچه متمایل به بیعت من هستند ، بسرعت خبر آن را به من برسان تا من بر حسب آن عمل کنم .

مسـلم که در حدود چهل سال داشـته ، از میان خود اهل بیت برای چنین امر مهمّی به کوفه فرستاده شد . موّرخین گفته اند که مسلم پس از رفتن از مکّه به مدینه واز آنجا به سمت عراق، شبانه راه را گم کرد و یک یا هر دو راهنمای او

۱- دینوری، پیشین، ص ۲۲۸

۲- الکامل فی التاریخ، ج ۴،ص ۱۶؛انساب الاشراف،ج۴،ص۱۵

۳- الفتوح،ج۵،ص۳۷

۴- تاریخ الطبری، ج۵،ص۲۶۱-۲۶۰؛الفتوح،ج ۵ ص ۴۶ این به جهت شهرتی بود که آنها درعدم حمایت از علی وفرزندش حسن از خود نشان داده و اینک برای تاکید چنین تعهدی می دادند .

۵- متن نامه در الکامل فی التاریخ ، ج۴،ص ۲۰

۶- الفتوح ، ج۵،ص ۴۹،۵۰

۷- همان،ج۵،ص۵۳

مردنـد . مسـلم قصـد بازگشت کرد ، اما نامه ای از امام در پاسـخ نامه اش دریافت کرد که بایـد این ماموریت را انجام دهد . ((۱))

مسـلم به کوفه رفت و در منزل مختـار که وجهه ای میـان شـیعیان داشت ، اقـامت کرد . پس از آن آغـاز به گرفتن بیعت کرد . دعوت به کتاب خدا و سنّت رسول الله ، جهاد با ظالمین ، دفاع از مستضـعفین ، کمک به محرومین ، تقسیم عادلانه بیت المال بین مسـلمین ، یاری اهل بیت ، صـلح با کسـی که اینان با او صلح کنند و جنگ با کسی که اینها با آنها بجنگند ، سخن و فعل اهل بیت را گوش دادن و برخلاف آن عمل نکردن ، از شرایط این بیعت بود . ((۲))

مدت سی و پنج روز پس از ورود مسلم - پنجم شوال شصت - حدود هجده هزار نفر با مسلم بیعت کردند . در میان این افراد، علاوه بر شـیعیان ، بسـیاری از مردم عـادی نیز حضور داشـتند . از جمله فردی چون محمـد بن بشـیر گفت : من دوست دارم تا خداوند اصحاب مرا یاری کند ، اما دوست ندارم کشته شوم . دوست هم ندارم دروغ بگویم .

آمـدن مسـلم ، خلأ موجود را که بر اثر مرگ معاویه در عراق و در بین مخالفین امویها پیش آمـده بود ، پر کرد . همه به گرد مسلم جمع شدند . قدرت حکوت بشدت تضعیف شد و مسلم بیش از گذشته آشکارا با مردم دیدار می کرد .

جاسوسـان بنی امیّه ، که از وضع نعمـان بن بشـیر بسـیار ناراضـی بودنـد ، در نامه ای به یزیـد نوشـتند : اگر نیاز به کوفه دارد ، درباره آن هرچه زودتر تصمیم مناسبی بگیرد . ((۳))

مسـلم مشـغول جمع آوری نیروها و سلاحهای جنگی لازم بود. درباره ابو ثمامه صائدی نوشته اند : «یشتری لهم السلاح و کان به بصیرا»((۴)) او چون به سلاح آگاهی داشته ، مامور خرید سلاح بوده است . بعدها ابن زیاد به هانی گفت : خانه تو پناهگاه اصحاب مسلم و محل جمع آوری سلاح بوده است.((۵))

یزیـد، ابن زیاد را برای کوفه برگزیـد ، در آن زمان ، ابن زیاد والی بصـره بود ، در این زمان کوفه را نیز به او واگـذار کردند . مورخین نوشـته انـد : معـاویه ضـمن وصـیتی که نزد غلامـ او بود و بعـدها به یزیـد داده شـد ، ابن زیاد را برای مقابله با شورش احتمالی عراق تعیین کرده بود . ((۶))

ابن زیاد که در بصـره پیام آور حسین بن علی (علیه السلام) را اعدام کرده بود ، راهی کوفه شد تا با سختگیری ، که از پدرش بـه ارث برده بـود ، شورشـیان این شـهر را سـرکوب کنـد . تهدیـد ، مهمـترین ابزار برای ابن زیـاد و کارآمـدترین وسـیله برای سرکوبی مردم عراق بود . او در همان آغاز بزرگان شهر را فراخواند و بدآنهاگفت : افراد غریب و کسانی را که دستگیری آن ها مطلوب یزید است ، و نیز خوارج و کسانی را که در پی ایجاد اختلاف و دودستگی هستند ، باید به او معرفی کرده و اسامی آنها را بنویسند .

اگر کسـی در این باره مسئولیتش را انجام نـداد ، مسـئولیت آنچه این افراد انجام دهنـد بر عهده او خواهد بود و حاکم نیز ذمّه

خود را از آنها بر خواهد داشت . در آن صورت ریختن خون آنها و گرفتن مالشان مجاز می باشد . ((۷))

۱- تاریخ الطبری،ج۴،ص۲۶۳-۲۶۴ بعضی از محققین این مطالب را قبول ندارند : معبوث الحسین، ص ۹۰

۲- الشهید مسلم ، ص ۱۰۴;عین این عبارات در کتب تاریخی نیامده ، اما مرحوم مقرم به صورت تقریبی و با استفاده از نصوص بیعت عقبه و یوم الفتح و.... چنین مطالبی را آورده است .

۳- الفتوح ، ج ۵،ص ۵۹،۶۰

۴- تاریخ الطبری،ج۴،ص۲۷۱

۵- همان ، ج۴،ص۲۷۳،الکامل فی التاریخ،ج۴،ص۲۸

۶- تاریخ الطبری،ج۴،ص۲۶۵;الکامل فی التاریخ، ج ۴،ص۲۱.

۷- تاریخ الطبری ، ج ۴،ص۲۶۷،الکامل فی التاریخ ،ج۴،ص۲۴،۲۵.

مسلم در مقابل ابن زیاد مجبور به عوض کردن محل سکونت و روی آوردن به مخفی کاری شد . محل جدید ، خانه هانی بن عروه ، یکی از روسای قبیله مذحج بود که به نظر می رسید امنیتش از جاهای دیگر بیشتر باشد . ابن زیاد سراسیمه به دنبال مسلم می گشت . او با تعیین جاسوسی که دعوی دوستی با اهل بیت را می کرد ، توانست محلّ اختفای مسلم را بیابد .

ابن زیاد در آغاز هانی را دستگیر و از او خواست تا مسلم را تحویل دهد.در این فاصله مذحجی ها شورشی مختصر کردند.

شریح قاضی در نقش خائنانه به آنان اطمینان داد که هانی زنده و میهمان ابن زیاد است . مذحجی ها شنیدند و متفرق شدند . ((۱))

مسلم دست به اقدام زد و عدّه ای را جمع آوری کرد و با فریادهای «یا منصور امت»، که از شعارهای پیامبر(صلی الله علیه وآله) در جنگها بود ، یاران خود را فراخواند . ابن زیاد در حال سخنرانی در مسجد بود که فریادها را شنید . او به داخل قصر خود خزیده و درها را به روی خود بست .

سپاه مسلم قصر را محاصره کردند اما به علتی که بر ما روشن نیست درِ پشتی قصر در محاصره در نیامد و بزرگان کوفه از آنجا مرتب با ابن زیاد در تماس بودند . این در مشهور به «درب رومیین» بود . جمعیتی که همراه مسلم بود، در آغاز بسیار بودند ، به طوریکه توانستند ابن زیاد و افرادش را به هراس اندازند و در داخل قصر محصور کنند . ((۲))

بزرگان کوفه به تحریک ابن زیاد ، تهدید را آغاز کردند . آنها به مردم گفتند : «فردا سپاه شام خواهد آمد و با شما چنین و چنان خواهد کرد» ((۳))گروهی دیگر افراد قبیله های خود را از میان یاران مسلم ، جدا کردند . زنها به دنبال شوهران و فرزندان خود رفته و می گفتند دیگران هستند «و الناس یکفونک».((۴))

سایر مردم جای خالی تو را پر خواهند کرد ! چند ساعتی که گذشت ، اطراف مسلم خلوت شد «و صلی المغرب و ما معه الّا ثلاثون رجلا»((۵)) تنها سی نفر در نماز مغرب به همراه او شرکت کردند . پس از آن ، این افراد نیز متفرق شدند !

ابن زیاد که از ترس جرات بیرون آمدن نداشت ، دستور داد تا از بام قصر ، داخل مسجد را که چسبیده به قصر بود ، نگاه کنند و ببینند کسی در آن هست یا نه ؟ از آنجا مشعلی روشن کرده پایین انداختند . وقتی مطمئن شدند کسی نیست ، در شهر به جستجوی مسلم پرداختند . ابن زیاد دستور داد ، تمامی کوفه را خانه به خانه بگردند و مسلم را دستگیر کنند.((۶))

سرانجام مسلم را یافتند . پس از درگیری مختصری ، او را نزد ابن زیاد بردند . ابن زیاد به او گفت : «یا شاق! خرجت علی امامک و شققت عصی المسلمین»آیا بر امام خود خروج کرده و یکپارچگی مسلمانان را بر هم می زنی؟ مسلم گفت : خلافت معاویه و به طریق اولی فرزندش یزید را به رسمیت نمی شناسد ; زیرا او با زورگویی خلافت را از «وصی پیامبر (صلی الله علیه وآله)غصب کرده است . ((۷))

۱- تذکره الخواص، ص۲۴۲،بعدها شریح گفت که ابن زیاد مأموری بر من نهاده بوده و من از ترس نتوانستم پیام هانی را که گفته بود به مذحجی ها بگویم در فشار است ، به مردم برسانم !

۲- الکامل فی التاریخ، ج۴،ص۳۱

۳- الارشاد،ص۲۱۰،حدود ۴هزار نفر ذکر شده است.

۴- تاریخ الطبریج۴،ص۲۷۷;الفتوحج۵،ص۸۷;الکامل فی التاریخ،ج۴،ص۳۱

۵- تاریخ الطبری،ج۴،ص۲۲۷

۶- ارشاد، ص۲۱۲

۷- الکامل فی التاریخ، ج ۵،ص۹۸

همچنین گفت : مردم این شهر اعتقادشان این بود که پدر تو نزدیکان آنها را کشته ، خون آنها را ریخته و مانند قیصر و کسری رفتار کرده است . ما آمده ایم تا عدالت را اجرا و مردم را دعوت به حکم خدا و رسول کنیم . ((۱)) ابن زیاد،از روی حیله گری و برای لکه دار کردن حیثیت مسلم ، در جمع مردم به او گفت : تو در مدینه شرابخواری می کردی ! مسلم با کمال متانت پاسخ داد : انسانی چون تو که کشتن افراد بی گناه برایش بی اهمیت است،ازمن به شرابخواری سزاوارتراست.((۲))

مسلم که همه ناراحتیش برای امام حسین (علیه السلام) بود ، از عمر بن سعد که قریشی بوده و به هر روی ادعای خویشی با مسلم داشت ، خواست تا بدو وصیت کند .

نخستین وصیت او این بود تا کسی را نزد حسین(علیه السلام)بفرستد و او را از آمدن به کوفه منع کند . دیگر آن که جنازه او را کفن و پس از آن وی را دفن کند . سوم آن که بدهی او را با فروختن شمشیر و دیگر وسایلش بپردازد . پس از آن بود که مسلم را به شهادت رساندند .

بدون شک مسلم فردی بسیار عفیف و متّقی بود. برای اثبات چنین نکته ای،علاوه براعتمادی که امام حسین(علیه السلام)به او داشت ، می توان به بدهی او در کوفه اشاره کرد، وی

حاضر نشد از کسی پول بگیرد((۳))و در این مدّت با هفتصد

درهم که قرض کرده بود مخارج خود را گذرانده بود . وی در وقت شهادت برای ادای بدهی خود ، وسایل خود را در معرض فروش نهاده بود .

نکته دیگر ، موقعیتی است که مسلم می توانست ابن زیاد را از بین ببرد و نبرد . هنگامی که ابن زیاد به کوفه آمد ، شریک بن اعور یکی از شیعیان بصره نیز همراهش به کوفه آمد . شریک در کوفه مریض شد و در خانه هانی بن عروه که از شیعیان بود، بستری گردید . در همین زمان مسلم نیز در این خانه مخفی بود ابن زیاد تصمیم به عیادت از شریک گرفت . قبل از آمدن او، شریک از مسلم خواست در فرصت مناسب و با علامتی خاص ، که خواندن شعری بود ، مسلم بر ابن زیاد حمله کند و او را از بین ببرد .

اما مسلم چنین نکرد . بعد از رفتن ابن زیاد، وقتی مورد توبیخ شریک واقع شد ، گفت هانی راضی نیست ابن زیاد در خانه او کشته شود ! سپس مسلم اشاره به حدیث پیامبر (صلی الله علیه وآله)«الایمان قید الفتک»کرده گفت : از نظر اخلاق اسلامی این گونه کشتن پسندیده نیست . ((۴))

نکته اول نمی تواند در مورد هانی چندان مورد قبول باشد ; جز آنکه احتمال بدهیم هانی از ترس این که مبادا بعدها ، با آمدن اهل شام تمام زندگی او تباه شود ، از این کار وحشت داشته است . در مورد نکته دوم حتی اگر مسلم به این حدیث استدلال کرده باشد قابل بررسی و تأمل است;زیرا کشتن ابن زیاد در آن لحظه می توانست سرنوشت عراق و کربلا را عوض

کند . ابن زیاد عنصری فاسد و جانی بود .

خود پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مدینه ، افرادی را به مکه فرستاد تا ابو سفیان را به همین شکل بکشند ، گرچه موفق نشدند ; چنانچه افرادی چون کعب بن اشرف و ابو عفک را با همین صورت از بین برد . بعضی اشاره کرده اند که نکشتن ابن زیاد ، دلیل سیاسی داشت و آن این که به دنبال آن مردم شام برای گرفتن انتقام می آمدند و کوفه را غارت

۱- همان،ج۴،ص۳۵

۲- الفتوح،ج۵،ص۹۸،۹۹،تاریخ الطبری،ج۴،ص۲۸۳.

۳- الفتوح،ج۵،ص۵۷،مقتل الحسین،ج۱،ص۱۹۷;مبعوث الحسین،ص۱۲۳

۴- الکامل ،ج۴،ص۲۷

می کردند.((۱)) بایـد گفت که سپاه شام در هر صورت ، اگر امام حسـین (علیه السـلام) پیروز هم می شـد، می آمدند و این آمدن ربطی به کشته شدن ابن زیاد نداشت .

بعدها در جریان محاصـره قصر ابن زیاد، معلوم نشد که چرا به راحتی مردم مسلم را ترک کردند . آیا در این زمینه همه تقصیر به عهـده کوفیان بوده یا آن که رهبری حرکت نتوانسته است با تحریک مردم ، آنها را در صـحنه نگاه دارد ! از نکات جالب، یافتن مخفیگاه مسـلم است . ابن زیاد ، پولی را به یکی از غلامان خود داد و از او خواست تا محل اختفای مسـلم را پیـدا کند . غلام به مسـجد کوفه رفت و کوشید با معیاری که برای شناخت شیعیان داشت، او را بیابد . نگاهش به شخصی افتاد که مشغول نماز خواندن به صورت متوالی بود ، پیش خود گفت :

«ان هؤلاء الشـیعه یکثرون الصـلاه و أحسب هذا منهم» ((۲))شـیعیان نماز فراوان می خوانند و گمانم آن است که این شـخص باید از شـیعیان باشد . فرد مورد نظر ، شخصـی جز مسـلم بن عوسجه نبود . او فریب غلام را خورده و پس از آزمایشهای مکرر نتوانست به ماهیت پلیـد او پی ببردو لـذا او را نزد مسـلم برد . این سـخن نشانگر آن است که شـیعیان معروف به زهد و عبادت بودند .

حرکت امام به سمت عراق

نماینده رسمی امام ، آمادگی مردم کوفه را تأیید کرده بود ، و دیگر جای تأمل نبود . چرا که به طور مطمئن با توجه به نامه ها و نامه مسلم،شرایط برای قیام علیه بنی امیّه آماده بود.

امـام در رفتن تسـریع کرد ، به طوری که در هشـتم ذیحجه ، یعنی در بحبوبه مراسم حـج ، بـا تبـدیل عمره تمتع به عمره مفرده عازم عراق گردید . لحظه ای تاخیر می توانست وضع را دگرگون کند .

اضافه بر این احتمال ترور امام در مکه وجود داشته و ماندن حضرت در مکه به هیچ صورتی مصلحت نبود . گفته اند همراهان امام هشتاد نفر بودند ; اما از پاره ای اخبار دیگر چنین برمی آید که تعداد بیش از این بوده است . به احتمال رقم مزبور مربوط به کسانی است که تا کربلا همراه امام ماندند.

اولین برخورد امام در طول راه برخورد با کاروانی بود که از یمن به سـمت شام حرکت می کرد . این کاروان هدایایی را برای دربار یزیـد به شام می برد. امام کاروان هدایا را تصـرف کردو از افراد آن نیز دعوت کرد تا درصورت تمایل همراه او به عراق بیایند ، درغیر اینصورت بازگردند. ((۳))

امام از منطقه نعیم،که در آن با کاروان برخورد کرده بود ، به سـمت الصفاح حرکت کرد ، در آنجا بود که با فرزدق - که آن زمـان شـاعری جوان بود - برخورد کرد . او در پاسـخ سؤال امـام از وضع کوفه گفت : «قلوب النـاس معك و سـیوفهم علیك» منطقه بعدی،بطن الرّمه بود . در آنجا ضـمن نوشـتن نامه ای به مردم کوفه ، با اشاره به نامه مسـلم ، از آنها خواست آماده ورود

او باشـند . ((۴)) این نامه به دست قیس بن مسـهر سپرده شـد تا آن را به مردم کوفه برسانـد. او در راه با سـپاه حصـین بن نمیر مواجه شـده و توسط آنها دسـتگیر گردیـد. قیس در همان دم نامه را خورد و پس از آن در کوفه به دست ابن زیاد به شـهادت رسید .

امام حسـین (علیه السـلام) در منطقه ای که زدود نامیـده می شـد ، با زهیر بن قین برخورد کرد . زهیر با این که عثمانی بود ، با توجه به دعوت امام و نیز تحریک همسرش ، به صورت یکی از یاران صمیمی امام درآمد . او همچنین از

۱- مبعوث الحسین ، ص ۱۵۲،۱۵۳

۲- اخبار الطوال،ص۲۴۹

۳- انساب الاشراف،ج ۳،ص ۱۶۴; اخبار الطوال،ص ۲۴۵; تاریخ الطبری ، ج ۴،ص ۲۹۰-۲۸۹

۴- اخبار الطوال، ص۲۴۵

دوستانش خواست تا هر کدام دوستدار شهادت هستند با او بیایند ، در غیر این صورت به راه خویش به طرف مکه ادامه دهند. ((۱))

در منطقه ذات عرق بود که شخصی از بنی اسد پیام شهادت هانی و مسلم را به امام حسین (علیه السلام) رساند. ((۲)) گفته اند که امام قصد بازگشت داشت ، اما برادران مسلم مانع شده و امام نیز به راه خود ادامه داد . به نظر نمی رسد برادران مسلم خواسته و یا توانسته باشند در صورت مخالفت امام ، او را وادار به رفتن به کوفه کنند ; بویژه که دیگران در تحریک امام بر رفتن گفتند : «والله ما أنت مثل مسلم بن عقیل و لو قدمت الکوفه لکان الناس الیك أسرع» ((۳)) شما مسلم نیستید، اگر به کوفه بروید، مردم به سرعت به شما خواهند پیوست .

امام حسین (علیه السلام) خود برای رفتن قاطع بود . در منطقه زباله، پیام مسلم که در حین شهادت به عمر بن سعد گفته و از او خواسته بود که به امام حسین (علیه السلام) برساند،به دست امام رسید.((۴))

هنوز چندی نرفته بودند که خبر شهادت قیس بن مسهر((۵)) و عبدالله بن یقطر ، برادر رضاعی امام حسین (علیه السلام)نیز به دست امام رسید .

این اخبار نشان می داد که اوضاع کوفه دگرگون گشته و شرایط، با زمانی که از زبان مسلم گزارش شده بود ، کاملا فرق کرده است . در این هنگام ، امام افرادی را که همراه او بودند گردآورد و به آنها فرمود: «أیها الناس قد خذلتنا شیعتنا فمن أراد منکم الانصراف فلینصرف»((۶)) ای مردم ! شیعیان ما ، ما را تنها گذاشتند.هر کدام از شما می خواهد برگردد،از همین جا بازگردد.

در اینجا بود که شماری از کسانی که در نیمه راه به امام پیوسته بودند ، بازگشته و یاران خاص امام باقی ماندند. ((۷))اینها کسانی بودند که از مکه امام را همراهی کرده ((۸)) و یا حتی قبل از آن ، از مدینه همراهیش کرده بودند.((۹)) کسانی که از او جدا شدند،اعرابی بودند که فکر کرده بودند همراه حسین بن علی(علیه السلام) به شهری در می آیند که همه آنها تابعیت او را گردن نهاده اند. ((۱۰))

حال که معلوم شده بود تصورشان نادرست بوده ، از همان جا بازگشتند .

پس از این مرحله نیز امام به حرکت خود ادامه داد . در اینجا کاملا برای امام روشن شده بود که دیگر رفتن به کوفه با توجه به ارزیابیهای سیاسی درست نیست و طبعاً ورای سیاست و مسائل سیاسی مطلب دیگری نیز بوده که می بایست حسابش را از ارزیابیهای سیاسی جدا کنیم . امام به سوی منطقه شراه حرکت کرده و شب را در آنجا ماند . فردای آن روز باز حرکت کرد . نیمه های روز بود که از دور سپاه ابن زیاد به طلایه داری حر بن یزید ریاحی پدیدار شده و راه را بر امام سد کرد.

امام در برابر سپاه عراق

۱- همان،ص۲۴۷

۲- الفتوح، ج ۵،ص ۱۲۰

۳- تاریخ الطبری،ج۴،ص ۳۰۰

۴- این پیام این بود که هر چه زودتر امام حسین به حجاز بازگردد و به کوفه نیاید

۵- اخبار الطوال، ص ۲۴۷،۲۴۸

۶- انساب الاشراف،ج۳،ص۱۶۹

۷- اخبار الطوال،۲۴۸

۸- انساب الاشراف،ج۳،ص۱۶۹

۹- تاریخ الطبری،ج۴،ص ۳۰۰،ص۳۰۱

۱۰- تاریخ الطبری،ج۴،ص ۳۰۰

نخستین برخورد امام با سپاه عراق ، برخورد با سپاه یک هزار نفری حرّ بن یزید ریاحی بود . در آن موقع ، حرّ در حد یک فرمانده جزء ، خود را کارگزار ابن زیاد می دانست و چندان در مسائل سیاسی قضیه دخالت نمی کرد.لذا وقتی امام حسین(علیه السلام)به نماز ایستاد ، حرّ همراه با سپاهیانش ، با اعتقادی که به امام داشتند ، بدو اقتدا کردند . وظیفه حر این بود تا امام را به کوفه ببرد و بخصوص اجازه بازگشت به او ندهد.

امام در خطابه ای که برای جمع نمازگزار ایراد کرد ، فرمود : من قصد آمدن بدین نقطه را نداشتم تا این که نامه های شما و پیام آوران شما به سوی من آمدند ; اکنون اگر تعهد می دهید که به من تعرضی نشود، داخل شهر شما بشوم ; در غیر اینصورت به همان نقطه ای که آمده ام باز می گردم . ((۱))

اشاره کردیم که امام پس از دریافت نامه مسلم بسرعت از مکّه خارج شد و به طرف کوفه به راه افتاد . این حرکت تا قبل از رسیدن خبر شهادت مسلم همچنان ادامه داشت ; امّا هنگامی که خبر شهادت مسلم رسید ، ((۲)) حرکت کاروان سست شد و صحبتهایی بین امام و اهل بیت و یاران حضرت مطرح گردید. گفته اند که امام قصد بازگشت داشت ، اما برادران مسلم حاضر نشدند و گفتند که برای گرفتن انتقام خون برادر باید مسیر را ادامه دهند . ((۳))

بر فرض که چنین گفته باشند، قطعا امید«پیروزی» داشته اند و شاید این دلیلی بوده تا امام هم به حسب ظاهر قانع شده و به مسیر ادامه دهد . عاقلانه نیست که بپذیریم آنها با یقین به شکست باز در فکر انتقام خون برادر بوده اند . اضافه بر پیروزی سیاسی ، امر دیگری نیز بود و آن این که بالاخره می باید امام حسین (علیه السلام) موضعی در برابر یزید اتخاذ می کرد ، و لو آن موضع شهادت باشد; شهادتی که از نظر او محکومّیت یزید را نشان دهد.

شاید دیگران نیز گفتارهایی در تأیید احتمال پیروزی مطرح کرده اند . نقل شده که عدّه ای گفتند : شما همچون مسلم بن عقیل نیستند ، اگر مردم کوفه شما را ببینند ، همه به سوی شما خواهند آمد . ((۴)) منظورشان این بود که شاید مسلم به هر دلیل نتوانسته مردم را جذب کند ، امّا شخصیت شما جذبه دیگری دارد . این کلام در موقعیتی که امام قرار داشت ، با توجه به نامه ها و درخواستهای ده ساله مردم کوفه ، بعید نمی نمود . از این رو امام پذیرفت که به راه ادامه دهد .

از روایت فتوح نیز چنین بر می آید نامه ای که اما توسط قیس بن مسهّر ، مبنی بر دعوت مردم کوفه به رعایت تعهداتشان بود ، ((۵)) فرستاد ، احتمالا بعد از رسیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل بوده است . با این که زمینه شک به صورت قابل توجّهی در مورد کوفه میان سپاه امام به وجود آمده بود ، امّا اثر آن در بازگشت تنها زمانی هویدا گردید که امام با سپاه حرّ برخورد کرد.

آمدن حرّ و سپاهیان او ، با شنیدن خبر آمدن چهار هزار نفر از سپاه دشمن به قادسیه و اخبار قبلی کوفه - خصوصاً پیام آوردن فرستاده ابن سعد که مسلم به او وصیت کرده بود - امام را بر آن داشت که از رفتن به کوفه صرف نظر کند .

۱- اخبارالطول،ونک:انساب الاشراف،ج۳،ص ۱۷۰ ;الفتوح، ج۵،ص ۱۳۵.

۲- اخبار الطوال،ص۲۴۷ نوشته دو نفر از بنی اسد که از کوفه می آمدند خبر را آوردند.این که نوشته اند فرزدق خبر شهادت مسلم را آوردهویا حر خبرداده، قطعاً نادرست است. نک: مروج الذهب، ج۳، ص۶۱، الفتوح ج۵، ص۱۲۵

۳- انساب الاشراف ،ج۳،ص۱۶۸،تاریخ الطبری،ج۴،ص۲۹۲;ترجمه الامام الحسین(علیه السلام) ابن سعد،ص۱۷۶;الامامه و السیاسه، ج۲،ص۶

۴- تاریخ الطبری ، ج۴،ص۳۰۰;الکامل فی التاریخ،ج۴،ص۴۲.

۵- الفتوح،ج۵،ص۳۰۴

مسلم که با دستگیری خود و مشاهده تفرقه مردم از اطراف خویش به این حقیقت پی برده بود ، سعی کرد همان گونه که امام را تحریض برآمدن کرده بود ، اینک با پیامی او را از آمدن منصرف سازد . لذا در وقت شهادت به عمر بن سعد - که قریشی بود - وصیت کرد تا کسی را بفرستد و این پیام را به امام حسین (علیه السلام) برساند.اندك زمانی پس از رسیدن پیام در آغاز محرّم،کاروان امام(علیه السلام) در سرزمین عراق با سپاه حرّ تلاقی کرد .

با این حال امام تصمیم به بازگشت گرفت ، امّا حرّ مانع شد. وظیفه او بردن سپاه امام به سمت کوفه بود . امام که اینک به اوضاع کوفه آگاه بود ، درخواست او را نپذیرفت . حرّ برای جلوگیری از درگیری ، که به آن تکلیفی نداشت ، حاضر شد سپاه به طرف کربلا برود ، به سوی سرزمینی خشك ، نه بازگشت به حجاز و نه کوفه. ((۱))

صرف نظر از این که در عمل چه گذشت ، امام پیشنهاد بازگشت را در زمان برخورد با حرّ مطرح نمود و از او خواست تا اجازه دهد بازگردد.((۲)) بعد از آن در برابر ابن سعد نیز همین پیشنهاد را مطرح کرد ((۳))و بارها فرمود :«یا أیها الناس إذاکَرِهْتُمونی فدعونی أنصرفُ عنکم الی مأْمَنِیَ الأرض»، اگر به حمایت من علاقه ای ندارید ، اجازه دهید به سرزمین امن (یعنی مکه) باز گردم . ((۴))

عده ای از موّرخین نوشته اند که امام سه پیشنهاد کرد : یکی بازگشت به حجاز ، دیگری شام و سومی رفتن به شرق اسلامی ، در یکی از سر حدّات سرزمین مسلمانان ! در روایتی که در چند سطر قبل گذشت و هم تصریحات دیگر ، تأکید شده که امام بازگشت به شام را مطرح نکرد و فقط خواستار بازگشت به حجاز (مکه یا مدینه) بوده است .

بلاذری بصراحت نقل کرده که او در برابر عمر بن سعد تنها بازگشت به مدینه را مطرح کرد . ((۵)) همچنین به طور مستند ، از عقبه بن سمعان نقل شده که گفت من در همه مراحل به همراه حسین بن علی (علیه السلام) بودم . بر خلاف آنچه عده ای می گویند ، در هیچ مرحله ای آن حضرت نخواست تا اجازه دهند نزد یزید برود و دستش را در دست او گذارد .

آن حضرت فقط گفت : «دعونی أرجع الی مکان الذی أقبلت منه ، أو دعونی أذهب فی هذه الأرض العریضه حتی ننظر الی ما یصیر الیه أمر الناس»((۶)) اجازه دهید به محلّی که از آنجا آمدم بازگردم ، یا اجازه دهید در سرزمین وسیع خداوند بگردم و ببینم کار این مردم به کجا خاتمه خواهد یافت . بلاذری نوشته است که امام می خواست به طرف شام برود ، همچنین از سپاه حر خواسته بود تا اجازه دهند به شام رفته و دستش را در دست یزید بگذارد . ((۷))

طبیعی است که امام همه این آوارگی ها را به علت عدم بیعت با یزید تحمل می کرد و حتّی اگر روایت درست باشد ، نمی توان چنین درخواستی را حداقل به معنای رضایت دادن به خلافت یزید تفسیر کرد ; بلکه به احتمال قوی ، قصد دور شدن از حوزه حکومتی ابن زیاد را ، که فاسقی جسور بود ، داشته است.

امام مطمئن بود که حتی در صورت عدم بیعت ، خود یزید نیز او را خواهد کشت و منطقی نیست که عمداً قصد رفتن به شام را داشته باشند .

۱- انساب الاشراف؛ج۲،ص ۱۷۰؛الفتوح ،ج۵،ص۱۳۹؛الکامل فی التاریخ، ج ۴،ص۴۸،۴۷.

۲- انساب الاشراف، ج۳، ص ۱۷۰؛ الفتوح، ج۵، ص۱۳۵؛ اخبار الطوال، ص ۲۵۰

۳- تاریخ الطبری،ج۴،ص ۳۱۱؛الفتوح، ج۵،ص۱۵۵

۴- تاریخ الطبری ، ج ۴، ص ۳۲۳

۵- تاریخ الطبری ، ج ۲،ص۱۸۲.

۶- الکامل فی التاریخ، ج۴،ص۵۴

۷- همان،ص۱۷۳؛درپاورقی این روایت توسط مصحح تکذیب شده است.

یزید خود به ولید نوشته بود : «و لیکن جوابک الیّ رأس الحسین».((۱)) هر چند ولید نمی خواست به دست خود امام را به قتل رساند،و لذا بعداً هم از کشتن امام اظهار ناراحتی کرد. ((۲))بنابراین نمی توان پذیرفت که حتی اگر امام چنین سخنی را گفته، قصد بیعت داشته و یا اصلا قصد رفتن به شام را داشته است.

زمانی که امام برای حر توضیح داد که فقط بعد از رسیدن نامه های کوفیان بوده است که به این سمت آمده ، حرّ پاسخ داد که از نامه ها اطلاعی ندارد . وقتی نامه ها را در مقابل او نهادند،او باز اشاره کرد که وظیفه او بردن به سمت کوفه است.

امام حاضر به رفتن به سمت کوفه نشد و راه حجاز را در پیش گرفت . ((۳)) در این وقت سپاه حرّ مانع گردید . آنها توافق کردند راه میانه ای انتخاب کنند ; راهی که نه به سمت کوفه و نه حجاز باشد ، لذا راهی منطقه العذیب شدند . ((۴))

در همین نقطه طِرماح بن عدی از امام خواست تا راهی جبال طیّ شوند . امام سایه سپاه حرّ و تعهد امام در مورد رفتن به سمت عذیب ، مانع از پذیرش خواست ابن عدی شد .((۵)) در طور مسیر امام می کوشید تا راه خود را به سمت بادیه کج کند و خود را از کوفه هر چه دورتر نگه دارد ; اما حر مانع از چنین کاری می شد تا این که به قصر بنی مقاتل رسیدند و از آنجا تا نینوی پیش رفتند. ((۶))

در این منطقه بود که از سوی ابن زیاد دستور توقف به دست حرّ رسید : «و لا تحلّه الا بالعراء علی غیر خضر و لا ماء»((۷)) او را تنها در بیابان خشک و بی آب و علف نگه دار . در این نقطه چند تن از شیعیان کوفه توانستند خود را به امام برسانند و علی رغم مخالفت حر ، در کنار امام قرار گیرند .((۸))

در مدتی که امام همراه حرّ بود ، زهیر بن قین از امام خواست تا به آن ها حمله کنند . چرا که نفرات آنها در آن موقع کم بود . ولی امام نپذیرفت و فرمود : «انی اکره أن أبدئهم بالقتال»((۹)) یعنی من کراهت دارم که شروع کننده جنگ با آنها باشم . رسیدن به کربلا مصادف با دومین روز ماه محرم بود (چهارشنبه یا پنجشنبه) دینوری ، چهارشنبه اول محرم را روز رسیدن به کربلا ذکر کره است . ((۱۰))

مسعودی نوشته است : هنگامی که امام به سرزمین کربلا رسید ، پانصد نفر سواره و صد نفر پیاده همراه او بودند. ((۱۱))

این افراد در مدت هشت روز و بخصوص شب عاشورا که فردای آن روز جنگ حتمی بوده ، از کنار امام دور شدند . هر چند احتمال می رود که در آن شب ، شمار آنها کمتر از رقمی بوده باشد که مسعودی ذکر کرده ، امّا بی شبهه تعدادی نیز در این فاصله امام را تنها گذاشتند .

۱- الفتوح،ج۵،ص۲۶ جوابت برای من سر حسین بن علی باشد.

۲- ترجمه الامام الحسین(علیه السلام)، ابن سعد ، ص۱۹۲

۳- همان ، ص ۲۵۰

۴- همان ، ص ۲۵۰؛الفتوح ، ج۵،ص ۱۳۰،۱۴۱،ج۲،ص ۱۷۰

۵- تاریخ الطبری ، ج۴،ص۳۰۷،بلاذری،پشین،ج۲،ص۱۷۳،قبیله بنی طی،قبیله حاتم طایی است که فرزندش عدی ، از اصحاب رسول الله ، و بعد علی (علیه السلام) بود که اینک فرزندش طرماح به خاطر تشیعش چنین پیشنهاد می کرد .

۶- اخبار الطوال ، ص۲۵۱،۲۵۰

۷- انساب الاشراف ، ج۳،ص۱۷۶؛اخبار الطوال، ص۲۵۱.

۸- انساب الاشراف ، ج۳،ص۱۷۲

۹- اخبار الطوال ، ص۲۵۲

۱۰- همان ، ص ۲۵۳

۱۱- مروج الذهب، ج۲،ص۶۱

فردای روز ورود امام به کربلا ، سپاهیان ابن زیاد بتدریج در این سرزمین اجتماع کردند . ابن زیاد اصرار داشت تا تمامی مردم کوفه در این جریان حضور داشته باشند . لذا همه قبایل گروه گروه عازم شدند . چنین سیاستی برای آن بود که در آینده از متهم شدن بعضی از قبایل جلوگیری کرده و دست همه را به خون حسین (علیه السلام) آغشته سازد .

این می توانست مانعی در شرکت کوفیان در حمایت از قیامهایی به نفع علویان باشد . بر طبق روایت ابن اعثم ، حدود بیست و دو هزار نفر فرستاده شدند . ((۱)) هر چند از روایتهای بلاذری، ((۲)) دینوری ((۳)) و نیز ابن سعد چنین برمی آید که گروهی در نیمه راه گریخته اند .

ابن زیاد اعلام کرده بود : «ایّما رجل وجدناه بعد یومنا هذا متخلفاً عن العسکر برئت منه الذمه» ((۴)) یعنی هر کس بعد از امروز از آمدن در لشکر تخلف کند ، من ذمّه خود را از او بر خواهم داشت» . با این تهدید بود که این جمعیت روانه کربلا گردید.

عمر بن سعد بن وقاص ، که عازم ری بود و قرار بود تا با دیلمان مشرک نبرد کند ، قرار شد در آغاز، داستان کربلا را خاتمه دهد و بعد به ری برود . در نهایت او به عنوان فرماندهی نیروهای کوفه(علی رغم کراهت خود وبنی زهره((۵))) حاکمیت بر ری را به قیمت ریختن خون پسر رسول الله برگزید و عازم کربلا شد . ((۶))

در آغاز پسر سعد ، نماینده ای نزد امام فرستاد و دلیل آمدن او را پرسش کرد . پاسخ امام ، ارائه نامه هایی بود که مردم کوفه برای او فرستاده بودند . آن حضرت در ادامه فرمود : در صورتی که مایل نیستند ، او به همان جایی که از آن آمده است باز خواهد گشت .

عمر بن سعد که خود به دنبال مفرّی بود ، این پیشنهاد را برای ابن زیاد فرستاد و نوشت : حسین (علیه السلام) به من تعهد داده که برگردد و یا به یکی از سرحدات کشور اسلامی رفته و مانند یک فرد عادی باشد و این موجب رضایت تو و مصلحت این امت است : «هذا لک رضا و للامه صلاح»((۷)) امام شمر مانع گردید و ابن زیاد را که تمایل به پذیرش این پیشنهاد داشت ، از قصدش منصرف کرد .

شمر گفت : «اگر حسین برود ، دیگر نمی توان او را بدست آورد» . ابن زیاد در نامه ای به ابن سعد نوشت : تو را نفرستاده ام تا مماشات کنی ، بلکه هر چه زودتر بیعت با یزید را با او مطرح کن ، اگر نپذیرفت او را از بین ببر.((۸))

وقتی این پیام به دست امام رسید ، فرمود : «لا اجیب ابن زیاد ، لا ذلک ابداً، فهل هو الا الموت فمرحباً به». ((۹)) پاسخ مثبت به ابن زیاد نخواهم داد . آیا نتیجه آن جز مرگ است ، پس مرحبا بر مرگ».

۱- حر باهزار نفر ، حصین بن نمیر ۴هزار نفر ، شبث بن ربعی یک هزار نفر، شمر بن ذی الجوشن ۴هزار نفر......;الفتوح ،ج۵،ص ۱۵۹

۲- انساب الاشراف، ج۳،ص۱۷۹

۳- اخبار الطوال، ص۲۵۴

۴- انساب الاشراف ، ج۳،ص۱۷۸.

۵- شرف الامام الحسین (علیه السلام) ،ص۱۷۸

۶- امام نماینده ای نزد ابن سعد فرستاد تا او را نهی کند ، اما پاسخی که نماینده آورد این بود: «رضی ابن سعد أن یقتلك بملك الری»; الفتوح، ج۵، ص ۱۷۳

۷- ارشاد،ص۲۲۹

۸- «فانظر فان نزل الحسین واصحابه علی الکم فابعث بهم الی سلما و ان ابو فازحف الیهم حتی تقتلهم و تمثل بهم فانهم مستحقون لذلك» الفتوح ،ج۵،ص۱۶۶،انساب الاشراف، ج۳،ص۱۸۳.

۹- اخبار الطوال، پیشین، ص۲۵۴.

چند روز قبل از عاشورا ، دستور اکیدی از ابن زیاد رسیده بود که مانع از دسترسی امام حسین (علیه السلام) به آب شوند: «حل بین الحسین والماء فلا یذوقوا منه قطره کما صنع بالتّقی الزّکی عثمان» ، ((۱)) بین او و آب جدایی بیندازید ; به طوری که نتواند قطره ای آب بردارد ; کما این که آن ها همین رفتار را با عثمان کردند .

او همچنین در نامه ای به ابن سعد نوشته : «شنیده ام که حسین واصحابش دسترسی به آب داشته و چاههایی کنده اند. هنگامی که نامه به دستت رسید ، آنها را حتی الامکان از کندن چاه محروم کرده و با سختگیری تمام اجازه بهره برداری از آب فرات را به آنان نده» . ((۲))

در طی روزهای آخر ، امام چند ملاقات محرمانه با ابن سعد داشت و سعی کرد تا او را منصرف کند . اما ابن سعد بر طبق روایات تاریخی نتوانست از حکومت ری چشم پوشی کند. رابطه نسبی شمر با مادر عباس بن علی (علیه السلام) موجب شد تا امان نامه ای از ابن زیاد برای او و دیگر برادرانش بگیرد . اما آنها حاضر نشدند تا امام حسین (علیه السلام) را تنها بگذارند . ((۳)) در موردی دیگر ، امانی برای علی اکبر ذکره شده که او نیز در ارتباط با مادرش بوده است . اما علی اکبر گفت : «أما و الله لقرابه رسول الله(صلی الله علیه وآله) کانت أولی أن ترعی من قرابه

أبی سفیان»((۴))

رعایت قرابت با پیامبر (صلی الله علیه وآله) برتر از قرابت با ابو سفیان است . سپاه ابن زیاد همان عصر تاسوعا قصد حمله داشت ; اما با درخواست امام دایر بر موکول کردن درگیری به فردای آن روز موافقت شد .

در آن شب امام برای اصحاب خویش سخن گفته و به آنها فرمود که او بیعت خود را از عهده آنها برداشته و می توانند بروند و حتی بعضی از افراد خانواده او را نیز همراه خویش ببرند ; اما اصحاب ایستادگی خود را اعلام کردند . ((۵))

شب عاشورا ، امام دستور داد تا اطراف خیمه ها را ، جز یک طرف خندق کندند تا دشمن نتواند از همه طرف بدانها حمله کند . از صبح عاشورا دو سپاه در مقابل یکدیگر صف آرایی کردند و کوچکترین سستی در سپاه امام دیده نشد . آوردن اهل بیت توسط امام حسین (علیه السلام) ، صرف نظر از توجّه به واقعیّات و به تقدیرات خداوند و یا مزایای سیاسی آن پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) ، بیانگر قصد و عمدی است که امام برای گرفتن حاکمیّت از دست یزید داشته است .

حتّی انتقال آنها از مکّه به سمت کوفه ، در ظاهر امر ، ناشی از یک اطمینان سیاسی بود که حکایت از انقیاد مردم کوفه در برابر امام داشت . از این رو نگاه داشتن آنها در حجاز ، از نظر سیاسی به مصلحت امام نبود ; زیرا بر فرض

۱- این دستور بعد از گذشت سه روز از ورود امام بوده است ، نک: اخبار الطوال ، ص ۲۵۵ ; انساب الاشراف، ج۴،ص ۱۸۰،آنچه ابن زیاد در مورد عثمان آورده است ، صحیح نیست ; زیرا در مقابل فشاری که مخالفین عثمان بر او وارد کردند، این امام علی(علیه السلام) بود که آب برای او فرستاد .

۲- الفتوح،ج۵،ص۱۶۲؛تاریخ الطبری،ج۴،ص۳۱۱،اشاره به چاه می تواند پاسخ به اعتراض گروهی باشد که گفته بودند سرزمین کربلا با کندن دو یا سه متر آب دارد و نیازی به فرات نیست . لذا تشنگی هم نبوده است . واضح است که حتی سپاه ابن زیاد تا این اندازه سختگیر بودند که اجازه کندن چاه را نمی دادند . در عین حال درست است که تا یکی - دو روز قبل از عاشورا سپاه امام چند مرتبه با نبرد توانستند از فرات آب ببرند .

۳- انساب الاشراف ، ج۳،ص۱۸۴؛الفتوح ، ج ۵،ص۱۶۸

۴- ترجمه الامام الحسین (علیه السلام)، ص ۱۸۲

۵- ترجمه الامام الحسین(علیه السلام)ابن سعد،ص۱۷۸؛الکامل فی التاریخ،ج۴، ص۵۸،۵۹

پیروزی در عراق، چه بسا حجاز دست امویها باقی می ماند و می توان حدس زد که آنها با اهل بیت امام (علیه السلام) چگونه رفتار می کردند .

امام در شب عاشورا به اصحابش فرمود : فردا جز شهادت چیز دیگری نخواهد بود :

فأنتم فی حلّ منّی و هذا اللیل قد غیشکم ، فمن کانت له منکم قوه فلیضم رجلا من أهل بیتی الیه و تفرقوا فی سوادکم ، فعسی الله أن یاتی بالفتح أو أمر من عنده فیصبحوا علی ما اسرّوا فی أنفسهم نادمین، ((۱))

شما از ناحیه من آزادید.این شب است که شما را در آن ایمنید، هر کس از شما نیرومند است مردی از اهل بیت را نیز به همراه خویش برداشته و در این سرزمین به راه افتد ، تا این که خداوند پیروزی را نصیب ما کند یا امر دیگری از طرف خداوند تحقق یابد و این افراد را از آن قصدی که در درونشان دارند ، پشیمان گرداند .

در اینجا اشاره به این نکته شده که ممکن است پیروزی نصیب آنها شود و یا دشمن از قصد خویش منصرف شود . بنابراین از نظر سیاسی احتمال ضعیف پیروزی و یا تحوّلی در دشمن وجود داشته است . البته در این شرایط چنین احتمالی بسیار ضعیف بود و راهی جز شهادت در پیش روی آنها

وجود نداشت .

پیوستن حرّ ، به همراه سی تن به امام (علیه السلام) ،((۲)) با توجه به روشنگری سیاسی امام در صبح عاشورا ، نشانگر آن است که احتمال چنین تحوّلی بوده است . اما خباثت عمر بن سعد که پدرش در سلک قاعدین بود ، ((۳)) همراه با خبث ذاتی خوارج صفتانی چون شمر بن ذی الجوشن ((۴)) و فشار ابن زیاد ، سبب شد تا یکی از هولناکترین جنایات در عالم اسلام به وقوع بپیوندد .

ابن سعد نوشته است که همراهان امام پنجاه مرد بودند که بیست نفر دیگر از سپاه بدآنها ملحق شدند((۵)). قبل از درگیری، امام سخنانی را برای سپاه دشمن مطرح کرد : دلیل آمدن من خواسته شما و مانند شما بود . نوشته بودید که سنت از بین رفته ، نفاق طلوع کرده و از من خواسته بودید برای اصلاح امت جدم به اینجا بیایم . حال اگر کراهت دارید ، اجازه دهید از همین جا باز گردم .

شما به درونتان مراجعه کنید . آیا ریختن خون فرزند رسول الله را جایز می دانید ؟ فرزند پسر عم پیامبر ، اولین مؤمن بدو . کسی که حمزه و عباس و جعفر ، عموهای او هستند . آیا کلام پیامبر (صلی الله علیه وآله) را درباره من و برادرم شنیده اید که فرمود : «سیدا شباب اهل الجنّه» اگر از من نمی پذیرید از جابر انصاری ، ابو سعید خدری و زید بن ارقم بپرسید . ((۶)) بن حضیر نیز مشابه همین استدلالها را مطرح کرد . ((۷)) کما این که زهیر بن قین شخصیت معروفی بود نیز بر مردم اتمام حجت نمود. ((۸))

حر بن یزید که تا آن موقع گمان می کرد کار به خونریزی ، آن هم در مورد فرزند رسول الله (صلی الله علیه وآله) نخواهد انجامید ، یک مرتبه متوجه قضیه شد . نزد ابن سعد رفت و گفت : آیا هیچ کدام از این سخنان شما را قانع

۱- ترجمه الامام الحسین (علیه السلام) ، ابن سعد، ص ۱۷۹،۱۸۰

۲- همان ، ص ۱۷۸،۱۸۱،الامامه و السیاسه ، ج۲،ص۷

۳- کسانی که به تعبیر زیبای علی (علیه السلام) «خذلوا الحق و لم ینصروا الباطل» حق را رها کردند و باطل را هم یاری نکردند .

۴- شهرت سابقه خارجی بودن داشته است .

۵- ترجمه الامام الحسین(علیه السلام)، ابن سعد، ص۱۷۸

۶- ترجمه الامام الحسین(علیه السلام) ، ابن سعد ص ۱۸۱ ; و نک- : الکامل فی التاریخ ، ج ۴، ص ۶۰،۶۱

۷- الفتوح، ج ۵، ص۱۸۲

۸- الکامل فی التاریخ ، ج ۴، ص۶۳

نمی کنـد ؟ عمر بن سـعد گفت : اگر دست من بود او را نمی کشـتم ! امـا اکنون چاره ای نیست . حر که این سـخنان را شـنید بلافاصله نزد امام آمدو توبه کردو به دفاع از او ایستاد و پس از کشتن دو نفر به شهادت رسید.((۱))

یزید بن ابی زیاد نیز از کسانی بود که در همان لحظه به سمت امام آمد و در کنارش به شهادت رسید . ((۲))

سیره امام علی (علیه السلام) این بود که جنگ را آغاز نمی کرد . امام نیز در کربلا جنگ را آغاز نکرد ، بلکه عمر بن سـعد بـود که اولین تیر را در کمـان خویش نهـاد و به سوی لشـکر امـام پرتـاب کرد . او پس از این اقـدام خود گفت : نزد ابن زیـاد شهادت دهند که او اولین تیر را رها کرده است . ((۳))

در آغاز درگیری ، افراد سپاه امام ، تک تک روانه نبرد شدنـد . مدتی که گذشت ، تعداد کشـته های دشـمن زیادتر از شـهدا بود . لـذا عمرو بن حجـاج بـا اشاره به این که شـما داریـد با قهرمانان عرب می جنگیـد ، گفت : اگر آنها را تیرباران نکنیـد به دست آنها کشته خواهید شد . ((۴))

پس از آن با تیرباران شدیدی که انجام شد و در طی چند درگیری ، ابتدا اصحاب و بعد به ترتیب افراد خانواده امام به شهادت رسـیدند . ابن سـعد در طبقات و دیگران ، جزئیات این حملات را ثبت کرده انـد . واقعه کربلا با شـهادت امام و بیش از هفتاد تن از یارانش و نیز کشته شدن نزدیک به هشتادو هشت نفر از سپاه دشمن خاتمه یافت . ((۵))

۱- همان ، ج ۴، ص۶۵- ۶۴

۲- همان ، ج ۴، ص۷۳

۳- تاریخ الطبری ، ج ۴، ص ۳۲۶ ; الفتوح ، ج ۵، ص۱۸۳

۴- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۳۱،الکامل ، ج ۴، ص۶۷

۵- ترجمه الامام الحسـین (علیه السـلام)، ابن اسـعد ، ص ۱۸۴ ; و نـک- : مروج الـذهب ، ج ۳، ص ۶۳ نقـل درست تاریخی همین بوده و مطابق اوضاع و احوال جاری در آن زمان و نحوه برخورد دو طرف می باشد .

جلد سوم: سخنان امام حسین (علیه السلام)

اشاره

ص:۱

بسم الله الرحمن الرحیم

ص:۳

فرهنگ عاشورایی

(۳)

سخنان امام حسین (علیه السلام)

هو الشهید

مقدمه

«نَظَر النَّبیُّ (صلی الله علیه وآله) اِلَی الْحُسَـینِ بنِ عَلی(علیهما السلام) و هُوَ مُقْبِـلٌ، فَأَجْلَسَهُ فِی حِجْرِهِ و قَالَ : إنَّ لِقَتْلِ الْحُسَـینِ حَرارَةً فی قُلُوبِ المُؤمِنینَ لا تَبْرُدُ اَبَداً.((۱))

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به حسین بن علی نگاه می کرد در حالی که به طرفش می آمد، او را گرفت و بر روی پای خود نشانید و فرمود: همانا در دل های مؤمنین حرارتی نسبت به شهادت امام حسین(علیه السلام) است که هیچگاه سرد نمی گردد.»

مسلمانان همواره علاقه فراوان و عشق وافری نسبت به حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) سبط اکبر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)داشته اند. این عشق و علاقه در زمان حیات آن حضرت، در دوران قیام ایشان و خصوصاً پس از شهادتش وجود داشته و هیچگاه از بین نرفته است.

۱- مستدرک الوسایل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

این مهم سرّ مگویی ندارد.! بلکه آشکارا علت آن معامله با خداوند است. امام حسین (علیه السلام) به خاطر حفظ و احیای دین خداوند از مال، جان، خانواده و همه هستی خود گذشت و در این مسیر دعوت خدای متعال را اجابت کرد و در نتیجه نام، یاد و محبت او حیات جاودانه پیدا کرد و مصداق کریمه شریفه شد :

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمنُوا اسْتَجیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُم» (انفال ۲۴).

در واقع آنچه حضرت سید الشهدا (علیه السلام) در احیای دین خداوند انجام داد، الگویی پایدار برای همه مسلمانان تا قیام قیامت است. قیام برای اقامه حق و زدودن باطل و جلوگیری از کژیها و بدعت ها در دین خداوند! و در این مسیر از شهادت استقبال کردن و هیچ ارزشی را از احیای کلمه اللّه بالاتر ندانستن و از انحراف در امت پیامبر جلوگیری کردن!

همانگونه که آن حضرت خود فرمود : «اِنّی لَمْ اَخْرُجْ اَشِراً وَ لابَطِراً وَلا مُفْسِداً وَلا ظالِماً وَ انّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلاحِ فی اُمّهِ جَدّی (صلی الله علیه وآله) اُریدُ اَنْ اَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهی عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اَسیرُ بِسیرَهِ جَدّی وَ اَبی عَلیّ بْنِ اَبیطالِب(علیه السلام).

و همانگونه که همه پیامبران الهی با توکل بر خدای متعال در صدد انجامش بوده اند; اصلاح جوامع بشری از

طریق دشـمنی بـا ظالمـان و دسـتگیری از مظلومان و نیز جلوگیری از فساد، تباهی و فحشاء، و تبلیغ حقیقت، عـدالت، کرامت و فضیلت در بین تمامی انسانها !

و همانگونه که حضـرت شُعیب پیامبر (علیه السلام) در تبیین رسالت و مأموریت خود گفت : «إنْ اُریدُ اِلاَّ إلْاْصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفیقی اِلاّ بِاللّهِ عَلیْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَیْهِ اُنِیبُ». (هود ۸۸)

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) افتخار دارد در راستای احیاء و گسترش فرهنگ و معارف اسلامی و نیز حراست از حریم قرآن مجید و سنّت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و همچنین بزرگداشت نام، یاد و زندگانی اهل بیت(علیهم السلام) اقدام به برگزاری همایش های فرهنگی و علمی نماید.

از جمله این همایش ها، همایش امام حسین(علیه السلام) بود که در سال ۱۳۸۱ ه-.ش (۲۰۰۳ م) در تهران و در سال ۱۳۸۲ ه-.ش (۲۰۰۴ م) در دمشق برگزار گردید.

اندیشـمندان و صاحبـان علم و قلم مقالات فراوانی را برای غنای هرچه بیشتر این همایش به دبیرخانه آن ارسال کردنـد و نتیجه تلاش های علمی آن عزیزان انتشار پانزده جلد کتاب گردیده است که اکنون در دسترس علاقه مندان قرار گرفته است.

بی شک بررسی و شناخت ابعاد گسترده قیام امام حسین(علیه السلام) با یک همایش و چند مقاله امکان پذیر نمی باشد. چه آنکه این فقط یک قیام نبود بلکه توانست یک فرهنگ ایجاد نماید، فرهنگ عمیقی که در زندگانی مسلمانان تأثیرگذار بوده و هست. فرهنگی که تا کنون نه تنها قدیمی و فرسوده نشده بلکه در طول تاریخ پس از عاشورا، همواره یک امید بوده، یک الگو، یک ارزش و یک فرهنگ، فرهنگ عاشورایی!

فرهنگ عاشورایی امام حسین(علیه السلام) بخوبی توانست فرهنگ آموزانی فهیم و با انگیزه تربیت نماید. عاشقانی که عمق قیام حضرتش را درک کردند و حاضر شدند عزیزترین سرمایه زندگانی خود را در این مسیر در طبق اخلاص گذارده و تقدیم نمایند و با آغوش باز به استقبال شهادت روند. الگوپذیری از فرهنگ عاشورایی حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) به اصحاب آن امام همام خلاصه نگردید، بلکه در سالها و قرنها بعد قیام ها و خروشهایی علیه حکام ظلم و جور را پدید آورد و منشأ بوجود آمدن صحنه هایی از آرمان خواهی، عشق و ایثار و شهادت طلبی در طول تاریخ شد.

فرهنگ عاشورایی، عاشوراها آفرید و کربلاها بوجود آورد و همواره پیروان اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) با عشق و

علاقه و با ایمان راسخ، و با برپایی مجالس عزاداری، شعر و نوحه سرایی در زنده نگاه داشتن آن سخت کوشیدند و حتی در مسیر احیای نام و یاد و قیام عاشورایی امام حسین(علیه السلام) از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.

آنچه در پیش روی دارید مجموعه مقالاتی در خصوص بررسی و تبیین گوشه ای از فرهنگ عاشورایی حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) می باشد که در چند مجلد تدوین شده است. از آنجا که مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) نسبت به تهیه و انتشار کتابهای دینی و مورد نیاز پیروان اهل بیت(علیهم السلام) در اقصی نقاط عالم همت می گمارد لذا در هریک از مجموعه منشورات «فرهنگ عاشورایی» به طرح نقطه نظرات صاحب نظران در این خصوص می پردازد.

با تشکر از مؤلفین محترم، توفیق تمامی اهل فکر، قلم و مطالعه را در شناساندن و شناخت هرچه بیشتر فرهنگ عاشورایی از خداوند متعال خواستارم و برای همه پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در هر سرزمین که هستند آرزوی سلامت، موفقیت و رستگاری دارم.

محمد حسن تشیّع

معاون فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

ص:۱۳

سخنان امام حسین (علیه السلام)

اشاره

سخنان امام حسین (علیه السلام)

محمد حسن تشیّع

پیشگفتار

پس ازقرآن مجید ، حدیث مستندترین منبع دریافت معارف دین در اسلام می باشد . حدیث به مجموعه سخنان، افعال و حتی تقریر ((۱)) ائمه معصومین (علیهم السلام) اطلاق می گردد و در این بین سخنان معصومین (علیه السلام) از اهمیت و جایگاه ویژه ای برخوردار می باشد .

این سخنان که از آنها گاهی به احادیث و گاهی به روایات یاد می شود دائره المعارف جامعی را در فرهنگ شیعه به خود اختصاص داده اند . منابع روایی اهل بیت (علیهم السلام) که اکنون در دست ماست یا اختصاص به یکی ازمعصومین (علیه السلام) دارد مانند نهج الفصاحه ازروایات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و نهج البلاغه و غرر الحکم از روایات علی بن ابیطالب(علیه السلام) و یا نوعا مجموعه هایی

۱- علاوه بر سخنان ، آنچه که معصومین(علیه السلام) انجام می دهند از آنجا که معصوم هستند شرعا حجت و مورد استناد می باشد . همچنین نسبت به افعالی که نزد آنان انجام می گیرد و می توانند با آن مخالفت نمایند ولی نمی کنند، به عنوان عمل مقبول نزد آنان ، نیز استناد می گردد.

از روایات جمعی از معصومین (علیه السلام) می باشد .

در این مقاله سعی شده است بخشی از سخنان حضرت ابا عبدالله الحسین(علیه السلام) جمع آوری شده و در مجموعه «فرهنگ عاشورایی» مورد بهره برداری قرار گیرد.

اکنون کتاب شریف «موسوعه کلمات الامام حسین(علیه السلام)» و ترجمه آن تحت عنوان «فرهنگ جامع سخنان امام حسین(علیه السلام)» به همت پژوهشکده باقرالعلوم(علیه السلام) تدوین یافته و در دسترس عموم قرارگرفته است . در این کتاب که قریب به یک هزار صفحه می باشد، مجموعه سخنان امام حسین (علیه السلام)در دو فصل کلی گردآوری شده است .

در فصل اول سخنان حضرت سیدالشهداء(علیه السلام) در زمانهای پیامبر (صلی الله علیه وآله) ، حضرت علی(علیه السلام) ، حضرت امام حسن (علیه السلام) و زمان امامت خود آن بزرگوار جمع آوری شده و در فصل دوم سخنان حضرتش در موضوعات عقاید ، احکام شرعی ، اخلاق، ادعیه و اشعار تدوین گشته است .

همچنین کتاب شریف سخنان حسین بن علی(علیه السلام) از محقق ارجمند جناب آقای محمد صادق نجمی به جمع آوری مجموعه سخنان و خطبه های آن حضرت در بالغ بر سیصد صفحه پرداخته شده است .

از آنجا که این مقاله به طور اختصار در تدوین آن دسته ازسخنان امام حسین (علیه السلام) که به نهضت عاشورا مربوط می باشد ، سعی دارد ، لذا با استفاده از دو کتاب یاد شده فقط این بخش از سخنان حضرتش را گلچین نموده و تقدیم به علاقمندان می نماید .

این بخش شامل سخنان مهم امام حسین (علیه السلام) ، خطبه ها و نامه های ایشان در ارتباط با نهضت الگو ساز کربلا و همچنین سخنان آن امام همام در قبل و بعد از شهادت اصحاب گرانقدرش است که نشان دهنده روحیه مقاوم و الهام بخش سیدو سالار شهیدان می باشد . امید است که مقبول آنحضرت و مورد استفاده علاقه مندانش قرار گیرد .

۱) خطبه حضرت حسین بن علی (علیه السلام) در منی

قبـل از مرگ معـاویه،امـام حســین (علیـه السـلام) در سـرزمین منی خطبـه ای در خصـوص امر بـه معروف و نهی از منکر برای مسلمانان ایراد فرمودند که از این قرار می باشد :

]اِعْتَبِروُا اَیُّهـا الناسُ بِما وَعَظَ اللّهُ بِهِ اَوْلِیائَهُ مِنْ سوُءِ ثَنائِهِ عَلَی الاَحْبارِ اذْ یَقوُلُ : «لَولاْ یَنْهیهُم الرَبانیّوُنَ و الاحَبارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الاِثْم» و قالَ :«لُعِنَ الذینَ کَفَروُا مِنْ بَنی اسـرائیلَ» اِلی قَوْلِهِ «لَبِئْسَ ما کانوُا یَفْعلونَ» و اِنّما عابَ اللّهُ ذلِکَ عَلَیهِ لاَنِهّم کانوُا یَرَوْنَ مِنَ الظَلمهِ الـذِینَ بَیْنَ اَظْهُرِهِم المنُکَرَ و الفسـادَ فَلاـ یَنْهَونَهُم عَنْ ذلـکَ رَغبهً فیمـا کانوُا یَنالونَ مِنْهُم و رَهْبَهً مِمّا یَحْـذرَوُنَ ، وَ اللّهُ یَقوُلُ «فَلا تَخْشَوُا الناسَ وَ اخْشوَنِ» .[

]ای مردم ! از آنچه خدا به آن اولیای خود را پند داده ، پند گیرید ، مانند بدگویی او از دانشـمندان یهود ، آنجا که می فرماید : «چرا دانشـمندان الهی آنان را از گفتار گناهشان باز نمی دارنـد » و می فرمایـد : «از میان بنی اسـرائیل آنان که کفر ورزیـدند لعنت شدند» تا آنجا که می فرماید : «چه بد بود آنچه می کردند»

و بـدین سان خداوند آنان را نکوهش کرد ، چون آنان از سـتمگران میان خود کارهای زشت و فساد می دیدند و نهیشان نمی کردنـد به طمع آنچه از آنها به ایشان می رسـید و از بیم آنچه از آن می ترسـیدند ، با اینکه خدا می فرماید «از مردم نترسـید و ازمن بترسید» . [

]وَ قالَ : «الْمؤْمِنونَ وَ الْمؤمِناتُ بَعْضـهُمْ اَوْلياءُ بَعْض يَأمُرُونَ بِالْمعرَوفِ وَ يَنْهَونَ عَنِ الْمُنكِر» فَبَدأ اللهُ بِالأمرِبِالمعروفِ وَ النَّهِى عَنِ الْمُنكرِ فَريضةً مِنْه لِعِلِمِهِ بِأَنَّها إِذا اُدِّيَتْ وَ اُقيمَتْ اِسْتَقامَتِ الفَرائِضُ كُلُّهَا هَيِّنُها وَ صَعْبُها ، وَ ذلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْىَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعاءٌ إِلَى الْاسْلامِ مَعَ رَدِّ الْمَظالِمِ وَ مُخالَفَهِ الظّالِمِ و قِسْمَهِ الْفَيْئِ وَ الْغَنائِمِ وَ أَخْذِ الصَّدَقاتِ مِنْ مَواضِعِها وَ وَضْعِها فى حَقَّها].

]و خداونـد مى فرمايد : «مردان و زنان با ايمان دوسـتان يكديگرند ، به كارهاى پسـنديده وا مى دارند و از كارهاى ناپسـند باز مى دارند . خدا از امر به معروف و نهى از منكر به عنوان تكليف واجبى از سوى خود ، آغاز كرده است ، زيرا مى دانسـتند كه اگر اين فريضه ادا شود و بر پا گردد همه فرايض – از آسان و دشوار – برپا شونـد . چه امر به معروف و نهى از منكر دعوت به اسـلام است، همراه ردّ مظالم و مخالفت با ظالم و تقسيم بيت المال و غنايم و گرفتن زكات از جاى خود و صرف آن در مورد به سزاى خود . [

]ثُمَّ أَنْتُمْ الْعِصابَهُ عِصابَهٌ بِالْعِلْم مَشْهُورَهٌ، وَ بِالْخَيْرِ مَذْكُورَهٌ، وَ بِالنَّصيحَهِ مَعْرُوفَهٌ ، وَ بِاللهِ فى أَنْفُسِ النّاسِ مَهابَهٌ يَهابُكُمُ الشَّريفُ ، وَ يُكْرِمُكُمُ الضَّعيفُ ، وَ يؤْثِرُكُمْ مَنْ لافَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَ لا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ ، تَشْفَعُونَ فِى الْحوائِجِ إِذا اِمْتَنَعَتْ مِنْ طُلّابها، وَ تَمْشُونَ فِى الطَّريقِ بِهَيْئَهِ الْمُلُوكِ وَ كَرامَهِ الْأَكابِرِ ،

أَلَيْسَ كُلُّ ذلِكَ إِنَّما نِلْتُمُوهُ بِما يُرْجى عِنْدَكُمْ مِنْ الْقَيام بِحَقِّ اللهِ ، وَ إنْ كُنْتُمْ عَنْ أَكْثَرِ حَقِّهِ تَقْصُرُونَ ، فَاسْتَخْفَفْتُمْ بِحَقِّ الْأئِمَّهِ، فَأَمّا حَقَّ الضُّعَفاءِ فَضَيَّعْتُمْ ،و أَمّا حَقُّكُم بِزَعْمِكُمْ فطَلَبْتُمْ ، فَلا مالاً بَذَلْتُمُوهُ، وَ لا نَفْساً خاطَرْتُمْ بِها لِلَّذى خَلَقَها ، وَ لا عشيرةً عادَيْتُمُوها فى ذاتِ اللهِ، أَنْتُمْ تَتَمَنَّوْنَ عَلَى اللهِ جَنَّتَهُ وَ مُجاوَرَهَ رُسُلِهِ وَ أَماناً مِنْ عَذابِهِ.[

]سپس شما ای گروه نیرومند ! دسته ای هستید که به دانش و نیکی و خیرخواهی معروفید ، و به وسیله خدا در دل مردم مهابتی دارید که شرافتمند از شما حساب می برد و ناتوان شما را گرامی می دارد و آنان که هم درجه شمایند و بر آنها حق نعمتی ندارید ، شما را بر خود پیش می دارند ، شما واسطه حوایجی هستید که از خواستارانشان دریغ می دارند و به هیبت پادشاهان و ارجمندی بزرگان در میان راه ، گام برمی دارید . آیا همه اینها از آن رو نیست که به شما امیدوارند که بحّق خدا قیام کنید؟!

اگر چه از بیشتر حقوق خداوندی کوتاهی کرده اید از اینرو حق امامان را سبک شمرده ، حقوق ضعیفان را تباه ساخته اید و به پندار خود حقّ خود را گرفته اید . شما در این راه نه مالی خرج کردید و نه جانی را برای خدا که آن را آفریده به مخاطره انداختید و نه برای رضای خدا با عشیره ای درافتادید، آیا شما به درگاه خدا بهشت و همنشینی پیامبران و امان از عذاب او را آرزو دارید؟! [

]...... لَقَدْ خَشیتُ عَلَیْکُمْ أَیُّهَا الْمُتَمَنُّونَ عَلَی اللهِ أَنْ تَحُلَّ بِکُمْ نِقْمَهُ مِنْ نَقِماتِهِ ، لأَنَّکُمْ بَلَغْتُمْ مِنْ کَرامَهِ اللهِ مَنْزِلَهً فُضِّلْتُمْ بِها وَ مَنْ یُعْرَفْ بِاللهِ لا تُکْرِمُونَ وَ أَنْتُمْ بِاللهِ فی عِبادِهِ تُکْرمُونَ . وَ قَدْ تَرَوْنَ عُهُودَ اللهِ مَنْقُوضَهً فَلا تَفْزَعُونَ ،وَأَنْتُمْ لِبَعْضِ ذِمَمِ آبائِکُم تَفْزَعُونَ وَ ذِمَّهُ رَسُولِ اللهِ مَخْفُورَهُ ، وَ الْعُمیُ وَ الْبُکْمُ و الزَّمِنُ فِی الْمَدائِنِ مُهْمَلَهٌ لا تَرْحَمُونَ، وَلا فی مَنْزِلَتِکُمْ تَعْمَلُونَ،وَلا مَنْ عَمِلَ فیها تَعْنَوُنَ ، وَ بِالادِّهانِ وَ الْمُصانَعَهِ عِنْدَ الظَّلَمَهِ تَأْمَنُونَ.[

]ای آرزومندان به درگاه خدا ! من می ترسم کیفری از کیفرهای او بر شما فرود آید ، زیرا شما از کرامت خدا به منزلتی دست یافته اید که بدان بر دیگری برتری دارید و کسی را که به وسیله خدا (بر شفا) شناسانده می شود گرامی نمی دارید ، با اینکه خود به خاطر خدا در میان مردم احترام دارید .

شما می بینید که پیمانهای خدا شکسته شده و نگران نمی شوید با اینکه برای یک نقض پیمان پدران خود به هراس می افتید . می بینید که پیمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خوار و ناچیز شده و کورها و لالهاو از کار افتاده ها در شهرها رها شده اند و شما رحم نمی کنید ، و در خور مسئولیت خود کار نمی کنید و به کسانی که در آن راه تلاش می کنند وقعی نمی نهید و خود به چاپلوسی و سازش با ظالمان آسوده اید . [

]کُلُّ ذلِکَ مِمّا أَمَرَکُمُ اللهُ بَهِ مِنَ النَّهْی وَ التَّناهی وَ أَنْتُمْ عَنْهُ

غـافِلُونَ ، وَ أنْتُمْ أَعْظَمُ النّاسِ مُصـيبَهً لِما غُلِبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنازِلِ الْعُلَماءِ لَوْ كُنْتُمْ تَسـمَعُونَ . ذلِكَ بِأَنَّ مَجارِى الْاُمُورِ وَ الْأَحْكامِ عَلى أَيـدِى الْعُلَمـاءِ بِـاللهِ ، اَلْاُمَنـاءِ عَلى حَلالِـهِ وَ حَرامِهِ ، فَأَنْتُمُ الْمَسْـلُوبُونَ تِلْـكَ الْمَنزِلَهَ ، و مـا سُـلِبْتُمْ ذلِـكَ إِلّا بِتَفَرُّقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَ اخْتِلافِـكُمْ فِى السُّـنَهِ بَعْـدَ الْبَيِّنَهِ الْواضِـحَهِ ; وَ لَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذى وَ تَحَمَّلْتُمُ الْمَؤُونَهَ فى ذاتِ اللهِ كانَتْ اُمُورُ اللهِ عَلَيْكُمْ تَرِدُ، وَ عَنْكُمْ تَصْـدُرُ ، وَ إِلَيْكُمْ تَرْجِعُ ، وَ لكِنَّكُمْ مَكَّنْتُمُ الظَّلَمَهَ مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ ، وَأَسْـلَمْتُمْ اُمُورَ اللهِ فى أَيْديهِمْ يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهاتِ وَ يَسـيرُونَ فِى الشَّهَواتِ ! [

]همه اینها همان جلوگیری و بازداشـتن دسـته جمعی است که خداوند بدان فرمان داده و شـما از آن غافلید . مصیبت بر شما از همه مردم بزرگتر است ، زیرا در حفظ منزلت علماء مغلوب شدید ، کاش (در حفظ آن) تلاش می کردید .

این برای آن است که مجرای کارهـا و گـذرگاه احکـام (پست های کلیـدی) به دست عالمان به خـداست که بر حلال و حرام خدا امین اند و از شـما این منزلت را ربودند و آن از شـما ربوده نشد ، مگر به واسطه تفرق شما از حق و اختلاف شما در سنت پیامبر (صـلی الله علیه وآله) با اینکه دلیل روشن بر آن داشتید . و اگر بر آزارها شکیبا بودید و در راه خدا هزینه ها (و تعهدها) را تحمل می کردیـد ، زمام امور خدا بر شـما در می آمد و از جانب شـما به جریان می افتاد و به شـما برمی گشت ، ولی شـما ظالمان را در

جای خود نشاندید و امور خدا را به آن سپردید تا به شبهه کار کنند و در شهوت و دلخواه خود راه روند .[

]سَلَّطَهُمْ عَلی ذلِکَ فِرارُکُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَ إعْجابُکُمْ بِالْحَیاهِ الَّتی هِیَ مُفارِقَتُکُمْ ، فَأَسْلَمْتُمُ الضُّعَفاءَ فی أَیْدیهِمْ ، فَمِنْ بَیْنِ مُسْتَعْبَد مَقْهُور وَ بَیْنَ مُسْتَضْعَف عَلی مَعیشَتِهِ مَغْلُوب ، یَتَقَلَّبُون فِی الْمُلکِ بِآرائِهِمْ وَ یَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْیَ بِأَهوائِهِمْ ، اِقْتِداءً بِالْأشْرارِ ، وَ جُرْأَهً عَلَی الْجَبّارِ ، فی کُلِّ بَلَد مِنْهُمْ عَلی مِنْبَرِهِ خَطیبٌ مُصْقَعٌ ، فَالْأَرْضُ لَهُمْ شاغِرَهٌ وَ أَیدیهم فیها مَبْسُوطَهٌ ، و النَّاس لَهُمْ خَوَلُ لا یدفعون یَدَلامِس ، فَمِنْ بَیْنِ جَبّار عَنید ، وَ ذی سَطْوَه عَلَی الضَّعَفَهِ شَدید ، مُطاع لا یَعْرِفُ الْمُبْدِیَ الْمُعیدَ. [

]فرار شما از مرگ و خوش بودن شما به زندگی دنیا که از شما جدا خواهد شد (آنان را بر این منزلت چیره کرده) بدین سان ضعیفان را به دست آنان سپردید که برخی را برده و مقهور خود ساخته و برخی را ناتوان و مغلوب زندگی روزمرّه کردند ، در امور مملکت به رأی خود تصرّف می کنند و با هوسرانی خویش ننگ و خواری پدید می آورند به سبب پیروی از اشرار و گستاخی برای خدای جبار !

در هر شهری خطیبی سخنور بر منبر دارند که به سود آنان سخن می گوید ، سرتاسر کشور اسلامی بی پناه مانده و دستشان در همه جای آن باز است و مردم بردگان آنهایند که هیچ دست برخورد کننده ای را از خود نرانند . آنها که برخی

زورگو و معاندند و برخی برناتوانان سلطه گر و تندخویند ، فرمانروایانی که نه خدا شناسند و نه معاد. [

]فَيا عَجَباً وَ مالی لا أَعْجَبُ وَ الْأَرْضُ مِنْ غاشٍّ غَشُوم و مُتَصـدِّق ظَلُوم وَ عامِلِ عَلَی الْمؤْمِنينَ بِهِمْ غَيْرِ رَحيم ، فَاللهُ الْحاكِمُ فيما فيهِ تَنازَعْنا ، وَ الْقاضِی بِحُكْمِهِ فيمَا شَجَرَ بَيْنَنا .

اَللّهُمَّ إنَّکَ تَعْلَمُ إنَّهُ لَمْ يَكُنْ ما كـانَ مِنّا تَنافُساً فی سُلْطان ، وَ لا اِلْتِماساً مِنْ فُضُولِ الْحُطام ، وَ لكِنْ لِنُرِیَ الْمَعالِمَ مِنْ دينِکَ ، وَ نُظْهِرَ الْإصـلاحَ فی بِلادِکَ ، وَ يَأمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبادِکَ ، وَ يُعْمَلَ بِفَرائِضِکَ وُ سُنَنِکَ وَ أحْكامِکَ . فَإنَّكُمْ (إلّا) تَنْصـرُونا وَ تَنْصِفُونا قَوَی الظَّلَمَهُ عَلَيْكُمْ ، وَ عَمِلُوا فی إطفاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ ، وَ حَسْبُنَا اللهُ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنا وَ اَلَيْهِ أَنَبْنا وَ الَيْهِ الْمَصيرُ . [

]شـگفتا ! و چرا در شـگفت نباشم که ديار اسـلامی در اختيار فريب کاری نابکار و ماليات بگيری ستمگر و فرمانروای بی رحم بر مومنان است . پس خدا در آنچه ما کشمکش داريم حاکم است و در آنچه اختلاف داريم داوری ميکند .

خـدايا! تو می دانی که آنچه از مـا سـرزد ، برای رقـابت در فرمـانروايی و نيز دسترسـی به مـال بی ارزش دنيا نبود ، بلکه از آن روست که نشانه های آيين تو را بنمايانيم و سر و سامان بخشی را در سرزمينهايت آشکار سازيم تا بندگان ستمديده تو آسوده گردند و به فرايض و سنن و احکام تو عمل کنند .

و شما (ای مردم!) اگر ما را (در دين راه مقدس) ياری

نرسانید و در خدمت ما نباشید ، ستمگران (بیش از پیش) بر شما نیرو گیرند و در خاموش کردن نور پیامبر شما بکوشند . خدا ما را بس است و بر او توکل داریم و به سوی او باز گردیم و سرانجام به سوی اوست. [

۲) سخنان امام حسین (علیه السلام) در مدینه

هنگـامیکه معـاویه بن ابی سـفیان در نیمه رجب سال ۶۰ه. از دنیا رفت ، یزیـد بن معاویه جانشـین پـدرش شـد و او هم خلافت مسـلمانان را ناحق بر عهـده گرفت . آنگاه یزیـد به حاکم مـدینه – ولید بن عتبه – نامه ای نوشت و به او فرمان داد تا برایش از مردم مدینه به خصوص از امام حسین (علیه السلام)بیعت بگیرد.

ولید آن حضرت را طلب کرد و از ایشان خواست با یزید بیعت نماید . امام حسین (علیه السلام) فرمود :

«أَیُّهَـا الْـأمیرُ!إنّا أَهْلُ بَیْتِ النُّبُوَّه وَ مَعْـدِنُ الرِّسالَهِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلائِکَهِ وَ مَحَلُّ الرَّحْمَهِ وَ بِنا فَتَـحَ اللهُ وَ بِنا خَتَمَ ، وَ یَزیـدُ رَجُلٌ فاسِـقٌ شـاربُ الخَمْر، قاتِلُ النَّفْسِ الْمحَرَّمَهِ مُعلِنٌ بِالْفِسْقِ ، وَ مِثْلی لا یُبایِعُ لِمِثْلِهِ ، وَ لکِنْ نُصْـبحُ وَ تُصْـبِحُونَ وَ نَنْتَظِرُ وَ تَنْتَظِرُونَ أَیّنا أحَقُّ بِالْخِلافَهِ وَ الْبَیْعِه.»

«ای امیر ! ما خانـدان نبوت و معدن رسالت و محل آمدو رفت فرشـتگان و رحمت خداوند هستیم . خدا به ما آغاز کرد و به ما ختم خواهد نمود . (ولی) یزید مردی شراب خوار و کشنده انسانهای محترم است و آشکارا گناه می کند . هیچ گاه فردی مثل من با چنین کسـی بیعت نخواهد کرد . لیکن ما صـبح می کنیم و شـما نیز صـبح می کنید ، ما انتظار می کشیم و شما نیز انتظار می کشید تا (ببینیم) کدامیک از ما به جانشینی

رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و بیعت سزاواریم» .

حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) در این خصوص نیز در مواجه با مروان بن حکم فرمود :

«انّالِلّه وَ انّا اَلَیهِ راجعُونَ وَ عَلَی الْاِسْلامِ اَلسَّلامُ ، اِذْا بُلِیَتِ الامَّهُ بِراعٍ مِثْلِ یَزیدَ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدّی رَسُولَ اللهِ (صلی الله علیه وآله) یَقُولُ : الخلافهُ مُحَّرمَهٌ عَلی آلِ أبی سُفیانَ ، فَاِذا رَأَیْتُمْ معاویهَ علی مِنْبَری فَابْقرُوا بَطَنَهُ وَ قَد رَآهُ أهلُ المَدینهِ علیَ المِنبرِ فَلَمْ یَبْقَرُوا فَابْتَلَاهُمُ اللهُ بِیَزیدِ الفاسقِ.»

«ما برای خداییم و همگی به سوی او باز می گردیم . بنابراین باید با اسلام خداحافظی کرد که امّت اسلامی به فرمانروایی مانند یزید گرفتار شده است . من از جدّ خودم حضرت پیامبر خدا شنیدم که فرمود : خلافت بر خاندان ابو سفیان حرام است . و اگر روزی معاویه را بر بالای منبر من دیدید با ذلت او را بکشید ، ولی مردم مدینه او را بر منبر پیامبر دیدند و نکشتند پس خداوند آنان را به یزید فاسق گرفتار کرد.»

ولید بن عتبه طی نامه ای پاسخ منفی امام حسین (علیه السلام) را برای یزید نوشت و یزید در جواب نامه وی دستور داد اگر حسین بیعت نکرد سر او را جدا کن و برای من بفرست !

حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) وقتی دیگر شرایط مدینه را مناسب ندید ، تصمیم گرفت به مکه هجرت نماید . آنگاه شب نزد قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد و دو رکعت نماز گزارد و چون فارغ شد

به پیشگاه خداوند عرضه داشت :

«اَللّٰهُمَّ !إنَّ هذا قَبْرُ نَبِیِّکَ مُحَمَّد وَ أَنَا ابْنُ بِنْتِ مُحَمَّد وَ قَدْ حَضَرَنی مِنَ الأَمْرِ ما قَدْ عَلِمْتَ . اَللّٰهُمَّ إِنیّ اُحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَ أَکْرَهُ الْمُنْکَرَ وَ اَنَا أَسْأَلُکَ یا ذَا الْجَلالِ والإکْرامِ بَحَقِّ هذَا الْقَبْرِ وَ مَنْ فیهِ مَا اِخْتَرتَ مِنْ أمْری هذا ما هُوَ لَکَ رِضیً.»

«خدایا ! این قبر پیامبر تو محمد(صلی الله علیه وآله) است و من فرزند دخت محمد (صلی الله علیه وآله) هستم ، تو خود می دانی که برایم چه پیش آمده است . خدایا ! من نیکی ها را دوست داشته و بدی ها را مکروه می دارم . ای خداوند با شکوه و بزرگوار به حق این قبر و به حق صاحب این قبر از تو می خواهم که آن چه را برایم پیش آوری که خشنودی تو در آن است » .

محمد بن حنفیه برادر امام حسین (علیه السلام) وقتیکه از هجرت حضرت با خبر گردید نزد ایشان آمد و پیشنهاداتی در خصوص دور شدن امام از این اوضاع داد ! امام در پاسخ وی فرمود :

«یا أَخی وَ اللهِ لَوْ لَمْ یَکُنْ فی الدُّنیا مَلْجَأ و لا مَأویً لَما بایَعْتُ یَزیدَ بنَ مُعاوِیَهَ اَبَداً.

برادرم ! به خدا سوگند اگر در دنیا هیچ پناهی نداشته باشم باز هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد.»

و در هنگامیکه اشک های محمد حنفیه بر صورتش روان بود امام به سخنان خویش اینچنین ادامه داد :

«یا اخی جَزاکَ اللّٰهُ خَیْراً لَقَدْ نَصَحْتَ وَ اَشَرْتَ بِالصَّوابِ وَ

اَنا عازِمٌ عَلَى الْخُروُجِ اِلى مَكّةَ وَ قَدْ تَهَيَّأْتُ لِـذلِكَ اَنا وَ إخْوَتى وَ بَنُو اَخى وَ شِـيْعَتى وَ اَمَرُهُمْ اَمْرى وَ رَأْيُهُمْ رَأيى وَ اَمَّا اَنْتَ فَلا عَلَيْكَ أنْ تُقِيمَ بِالْمَدِينَهِ فَتَكُونُ لى عَيْناً لا تُخْفى عَنِّى شَيْئاً مِنْ اُمُورِهِمْ».

«برادر ! خـدا به تو جزای خیر بدهـد که وظیفه خیرخواهی و صـلاحدید خود را انجـام دادی و اما من (وظیفه خود را بهتر از تو می دانم) و تصـمیم گرفته ام که به مکه حرکت کنم و من و برادرنم و فرزنـدان برادرم و گروهی از شـیعیانم مهیـا و آماده این سفر هستیم ; زیرا این عده با من هم عقیده بوده و هدف و خواسته آنان همان هدف و خواسته من است .

و امـا وظیفه ای که بر تو محول است این که در مـدینه بمانی و در غیاب من آمـد و رفت و حرکت مرموز دستیاران بنی امیه را در نظر بگیری و در این زمینه اطلاعات لازم را در اختیار من قرار بدهی».

هم چنین امـام حسـین (علیه السـلام) در جـواب برادر دیگرش - عمر أطرف - که پیشـنهاد داد برای آنکه کشـته نشود بـا یزید بیعت نماید ، فرمود : حَدَّثَنى اَبى اَنَّ رَسُولَ الله (صـلی الله علیه وآله) اَخْبَرهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلِى و اَنَّ تُرْبَتَهُ تَكُونُ بِالقُرْبِ مِنْ تُرْبَتِى، اَتظُنُّ اَنَّكَ عَلِمْتَ ما لَمْ اَعْلَمْهُ ؟ وَ الله لا اُعْطى الدَّنِيَّهَ مِنْ نَفْسى اَبَداً وَ لَتَلْقَيَنَّ فاطِمَهُ اَباها شاكِيَهً مالَقِيتْ ذُرِّيَّتُها مِنْ اُمَّتِهِ و لا يَدْخُلُ الْجَنَّهَ اَحَدٌ اَذاها فى ذُرِّيَّتها».

«پـدرم از رسول خـدا (صـلی الله علیه وآله) خـبر کشـته شـدن خودش و کشـته شـدن مرا داده است و نیز فرموده که قـبر من در نزدیکی قبر او قرار خواهـد گرفت . آیا گمان میکنی چیزی را که تو می دانی من از آن بی اطلاع هسـتم ؟ به خـدا سوگند من هیچ گاه زیر بار ذلت نخواهم رفت .

و در روز قیامت مادرم فاطمه زهرا(س) از اذیتی که فرزنـدانش از امت جـدش دیده اند ، به جدّ خویش شـکایت خواهد برد و کسی که با اذیت فرزندان فاطمه زهرا(س) موجب رنجش وی گردد ، داخل بهشت نخواهد گردید».

سرانجام سیدالشـهداء(علیه السـلام) تصـمیم گرفت از مـدینه به مکه هجرت نماید.ایشان وصـیت نامه خویش را نوشت و با مهر خود ممهور نمود و آن را تحویل برادرش محمـد بن حنفیه داد و شـبانه به همراه خانـدان و بعضـی ازاصـحابش از مدینه خارج شد و در آن حال این آیه شریفه را تلاوت می فرمود:«فَخَرَجَ مِنْهَا خائفاً یَترَقّبُ قالَ رَبّ نَجّنِی مِنْ الْقومِ الظالمِینَ».((۱))

و اینک متن وصیت نامه آن حضرت چنین است :

«بِسمَ الله الرَّحمنِ الرَّحیم،هذا ما أوْصـی بِهِ الْحُسَـینُ بْنُ عَلِیٍّ اِلی اَخِیه مُحَمّدِ بْنِ الْحَنَفَّیهَ اَنَّ الْحُسَیْنَ یَشْهَدُ أنْ لا اِلهَ اِلَّا الله وَحْدَهُ لا شرِیکَ لَهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ و رسُولُهُ جاءَ بِالْحَقَّ مِنْ

۱- .سوره القصص - آیه ۲۸

عِنْدِهِ وَ اَنَّ الْجَنَّهَ حَقٌّ وَ النارَ حَقٌّ وَ السَّاعَهَ آتِیَهٌ لارَیْبَ فیها وَ اَنَّ اللهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ!

وَ إنّی لَمْ اَخْرُجْ اَشِراً وَ لا بَطِراً وَ لا مُفْسِداً وَ لا ظالِماً وَ انِّما خَرجْتُ لِطَلَبِ اْلاصْلاحِ فِی اُمَّهِ جدِّی (صلی الله علیه وآله) اُرِیدُ اَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهی عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اَسیرَ بِسیرَهِ جَدَّی وَ اَبی علی بْنِ اَبِی طالِب فَمَنْ قَبِلَنی بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللهُ اَوْلی بِالْحقِّ وَ مَنْ رَدَّ عَلَیَّ هذا اَصْبِرُ حَتَّی یَقْضِیَ اللهُ بَیْنِی وَ بَیْنَ الْقَوْمِ وَ هُوَ خَیرُ الْحاکِمینَ وَ هذِهِ وَصِیَّتی اِلَیکَ یا اَخِی وَ ما تَوْفیقی اِلّا بِاللهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ الیْهِ اُنیبُ».

«به نام خداوند بخشنده و مهربان . این وصیت حسین بن علی به برادرش محمد بن حنفیه است . حسین گواهی می دهد به توحید و یگانگی خداوند و گواهی می دهد که برای خدا شریکی نیست و شهادت می دهد که محمد(صلی الله علیه وآله) بنده و فرستاده اوست و آیین حق را از سوی خدا آورده است و شهادت می دهد که بهشت و دوزخ حق است و روز جزا بدون شک به وقوع خواهد پیوست و خداوند همه انسانها را در چنین روزی زنده خواهد نمود .

من نه از روی خود خواهی و یا برای خوش گذرانی و نه برای فساد و ستمگری از مدینه خارج می گردم ،بلکه هدف من از این امر اصلاح در امت جدّم است . خواسته ام این است که به نیکی ها فرمان دهم و از بدی ها باز دارم و همان روش جدّ و پدرم علی بن ابی طالب (علیه السلام)را دنبال نمایم.

پس هر کس دعوت مرا از آن رو که حق است پـذیرفت ، پس خداوند به حق سـزاوارتر است و هرکس نپذیرفت صبر می کنم تـا خـدا میـان من و این مردم به حق داوری نمایـد که او بهـترین داوران است . برادرم! این وصـیتم به توست و توفیق من جز از خدا نیست ، بر او توکل دارم و بازگشتم به سوی اوست.»

۳) سخنان امام حسین (علیه السلام) در مکه

عبدالله بن عمر که برای انجام عمره مفرده در مکه به سر می برد ، در همان روزهای اول اقامت امام حسین (علیه السلام) در مکه، خدمت امام رسید و پیشنهاد سازش و بیعت با یزید داد و امام را از عواقب خطرناک مخالفت با طاغوت بر حذر داشت . حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) در جواب وی فرمود:

«یا أَبا عَبْدِالرَّحْمنِ أَما عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوانِ الدُّنْیا عَلَی اللهِ أَنَّ رَأْسَ یَحْییَ بْنِ زَکَرِیّا اُهْدِیَ إِلی بَغِیٍّ مِنْ بَغایا بَنِی إِسْرائیلَ ؟ أَما تَعْلَمُ أَنَّ بَنی إِسْرائیلَ کانُوا یَقْتُلُونَ ما بَیْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلی طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعینَ نَبِیّاً ثُمَّ یَجْلِسُونَ فی أَسواقِهِمْ ، یَبیعُونَ وَ یَشْتَرُونَ کَأَنْ لَمْ یَصْنَعُوا شَیْئاً ، فَلَمْ یُعَجِّلِ اللهُ عَلَیْهِمْ بَلْ أَمْهَلَهُمْ وَ أَخَذَهُمْ بَعْدَ ذلِکَ أَخْذَ عَزیز ذِی انْتِقام ، اِتَّقِ اللهَ یا أَبا عَبْدِالرَّحْمنِ وَ لا تَدَعْ نُصْرَتی.»

«ای ابو عبدالرحمن ! مگر نمی دانی که دنیا آن چنان حقیر و پست است که سربریده یحیای پیامبر به عنوان هدیه برای فردی از ستمکاران بنی اسرائیل فرستاده می شود ! مگر نمی دانی که بنی اسرائیل اول صبح هفتاد پیامبر را کشتند و بعد به کارهای روزانه و خرید و فروش مشغول شدند ، گویا کوچکترین جنایتی مرتکب نشده اند .

پس خداوند به آنان مهلت داد آنگاه سرانجام به سزای اعمالشان رسانید و انتقام خداوند قادر ، آنها را به شدیدترین

وجهی فرا گرفت . ای ابو عبدالرحمان ! از خدا بترس و دست از نصرت و یاری ما برمدار !»

حضرت ابا عبدالله (علیه السلام) طی مدت اقامت در مکه علاوه بر مذاکره با گروههای مختلف ، مکاتباتی به هدف تبیین نهضت خویش انجام دادند و گروهها و شخصیتهایی را به سوی خود دعوت نمودند . از آن جمله مکاتبات،ارسال نامه ای به سران قبایل بصره بود که توسط غلامش سلیمان انجام گرفت و او پس از موفقیت در تسلیم کردن نامه حضرت ، از سوی ابن زیاد دستگیر و به شهادت رسید . اینک متن آن نامه چنین است:

«اَمّا بَعْدَ : فَاِنَّ اللّهَ اصْطَفی مُحَمَّداً (صلی الله علیه وآله) مِنْ خَلْقِهِ وَ اَكْرَمَهُ بِنُبُوَّتِهِ وَ اخْتارَهُ لِرِسالَتِهِ ، ثُمَّ قَبَضهُ اِلَيْهِ وَ قَدْ نَصَحَ لِعِبادِهِ وَ بَلَّغَ ما اُرْسِلَ بِهِ وَ كُنّا اَهْلَهُ وَ أوْلياءَهُ وَ اوْصِياءَهُ وَ وَرَثَتَهُ وَ اَحَقَّ النّاسِ بِمَقامِهِ فِي النّاسِ ، فَاسْتَأْثَرَ عَلَيْنا قَوْمُنا بِذلِكَ ، فَرَضينا وَ كَرِهْنَا الْفُرْقَةَ وَ اَحْبَبْنَا العافِيَةَ .

وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أنّا اَحَقُّ بِذلِكَ الْحَقِّ الْمُسْتَحَقِّ عَلَيْنا مِمَّنْ تَوَلاّهُ وَ قَدْ أحسَنوا وَ أصلَحُوا و تَحرُّوا الحَقَّ ، فَرَحمَهُمُ الله و غَفَرَلَنا وَ لَهُم . وَ قَدْ بَعَثْتُ رَسُولی اِلَيْكُمْ بِهذَا الْكِتابِ وَ اَنَا اَدْعوُكُمْ اِلی كِتابِ الله وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ (صلی الله علیه وآله) فَاِنَّ السُّنَّةَ قَد اُميتَتْ وَ الْبِدْعَةَ قَد اُحْيِيَتْ ، وَ اَنْ تَسْمَعوا قَوْلی اَهْدِكُمْ إالی سَبيلِ الرَّشادِ وَ السَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ الله وَ بَرَكاتُهُ.»

«اما بعد ، خداوند محمد (صلی الله علیه وآله) را بر خلایق خویش برگزید و او را به پیامبری خود گرامی داشت و به رسالتش مبعوث گردانید . سپس او را نزد خود برد در حالیکه به صلاح مردم عمل کرده بود و رسالتش را انجام داده بود . ما خاندان و اولیا و اوصیا و وارثان او و سزاوارترین مردم به جانشینی او بودیم که دیگران برما پیشی جستند و ما تسلیم شدیم . ما تفرقه را نخواستیم و به عافیت پاسخ گفتیم . این در حالی بود که می دانستیم ما بر حق ولایت ، از متولیان آن سزاوارتریم .

اکنون این نامه را توسط فرستاده خود نزد شما فرستادم و شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر فرا می خوانم که سنت او را کشته و بدعت را احیا کرده اند . اگر گفتارم را بشنوید و فرمانم را برید شما را به راه راست هدایت می کنم . سلام و رحمت خدا بر شما باد.»

طی مدت اقامت امام حسین (علیه السلام) در مکه ، پیام نهضت انقلابی آن حضرت به مردم کوفه رسید و نامه های انفرادی و گروهی برای آن حضرت فرستادند و ضمن پذیرش بیعت ایشان ، از امام خواستند به کوفه برود و امامت آنان را بر عهده گیرد و آنان یاری اش خواهند کرد . جواب حضرت سیدالشهداء(علیه السلام)به جمعی از کوفیان با اعزام پسرعمویش جناب مسلم بن عقیل به کوفه چنین است:

«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم ، مِنَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیّ اِلَی الْمَلأَ

مِنَ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُسْلِمِينَ ، اَمّا بَعْدُ ; فَاِنَّ هانیاً و سَعیداً قَدِما عَلَیَّ بِکُتُبُکُمْ و کانا آخِر مَنْ قَدِمَ عَلَیَّ مِنْ رُسُلِکُمْ وَ قَدْ فَهِمْتُ کُلَّ الَّذِی قَصَصْتُمْ وَ ذَکَرْتُمْ وَ مَقالَهُ جُلِّکُمْ اَنهُ لَیْسَ عَلَیْنا اِمامٌ فَاَقْبِلْ لَعَلَّ اللهَ یَجْمَعُنا بِکَ عَلَی الْهُدی وَ الْحَقِّ .

وَ قَدْ بَعَثْتُ اِلَیکُمْ اَخِی وَ ابْنَ عَمیَّ وَثِقَتی مِنْ اَهْلِ بَیْتِی وَ اَمَرتُهُ اَنْ یَکْتُبَ اِلَیَّ بِحالِکُمْ وَ اَمْرِکُمْ وَ رَأیِکُم فَاِنْ کَتَبَ اَنَّهُ قَدْ اِجْتَمَعَ رَأیُ مَلاَکُمْ وَ ذَوِی الْفَضْلِ وَ الْحِجی مِنْکُمْ عَلی مِثْلِ ما قَدِمَ عَلَیَّ بِهِ رُسُلکُم وَ قَرَأتُ فِی کُتُبِکُمْ اَقْدِمُ عَلَیْکُمْ وَشیکاً اِنْ شاءَالله فَلَعَمری مَا الامامُ اِلاَّ الْعامِلُ بِالکتابِ وَ الآخِذُ بِالْقِسْطِ وَالدَّائنُ بِالحَقِّ وَ الْحابِسُ نَفْسَهُ عَلی ذاتِ الله وَ السّلامُ».

«از حسین بن علی به بزرگان مومنان ! هانی و سعید آخرین فرستاده های شما ; نامه هایتان را آوردند . از مضامین آن آگاهی یافتم و درخواست شما در بیشتر این نامه ها این است که ما امام و پیشوایی نداریم ، به سوی ما بیا تا خداوند به وسیله تو ، ما را به سوی حق هدایت کند .

اکنون برادر و پسر عمویم را (مسلم بن عقیل) که فردی مورد اطمینان از خاندانم می باشد ، به سوی شما می فرستم و از او خواسته ام تا افکار و احوال شما را برایم بنویسد . اگر خواسته اکثریت مردم و نظر افراد آگاه کوفه این بود که در نامه های شما منعکس گردیده من نیز انشاءالله بسوی شما حرکت خواهم کرد .

به جـان خودم سوگنـد ! پیشوای راستین و امام بحق کسـی است که به کتاب خـدا عمل نمایـد و راه قسط و عـدل را پیشه خود سازد و از حق پیروی کرده و خود را وقف و فدای فرمان خدا نماید . والسلام.»

با نزدیک شدن موسم حج، گروههای مختلفی از مسلمانان به مکه وارد گردیدند.امام حسین (علیه السلام)مطلع شدندکه یزید عده ای را مامور ترور ایشان کرده است،لذا تصمیم گرفتند از مکه خارج گردند . حضرت قبل از حرکت در میان خاندان بنی هاشم و جمعی از شیعیان خطبه ای رابدین شرح ایراد فرمودند :

«اَلْحمْدُلله وَ ماشاءَالله وَ لا قُوَهَ اِلاّ بِالله و صَلّی اللهُ عَلی رَسُولِه ، خُطَّ الْمَوْتُ عَلی وُلدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقَلادَهِ عَلی جِیدِ الفَتاهِ وَ ما اَوْلَهَنی اِلی اَسْلافی اِشتیاقِ یَعْقُوبَ اِلی یُوسُفَ وَ خَیرَّ لی مَصْرَعاً أنَا لاقِیه کَانِّی بِاَوْصالِی تَتَقَطَّعها عُسلانِ الْفَلَواتِ بَیْنَ النَواویس وَ کَرْبَلا فَیَمْلأنَّ مِنّی اَکراشاً جوفاً وَ اَجْرِبَه سُغْباً لا مَحیصَ عَنْ یَوْم .

خُطَّ بِالْقَلَم رِضَاالله رِضانا اَهْلُ البَیْتِ نَصْبِرُ عَلی بَلائِهِ وَ یُوَفِّینا اُجُورَ الصّابِرینَ لَنْ تُشـذَّ عَنْ رَسُولِ الله لُحْمَتُهُ بَلْ هِیَ مَجمُوعَهٌ لَهُ فی حظِیرَهِ القُـدْسِ تُقَرُّبِهِم عَیْنُه و یُنجزُبِهِمْ وَعْـدُهُ اَلا ـ و مَنْ کـانَ فینـا باذِلا ـ مُهْجَتَهُ مُوَطَّنـاً عَلی لِقـاءِ الله نَفْسَهُ فَلْیَرْحَل مَعَنا فَاِنّی راحِلٌ مُصبِحاً اِنْ شاءَ الله.»

«سپاس برای خداست ، آنچه خدا بخواهد همان خواهد بود و هیچ نیرویی حکم فرمانیست مگر به اراده خداوند و درود خدا بر فرستاده اش باد .

مرگ بر انسان ها لازم افتاده همانند گردن بند که لازمه گردن دختران است . و من به دیدار نیاکانم آن چنان اشتیاق دارم مانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف ! و برای من قتلگاهی معین گردیده است که در آنجا فرود خواهم آمد ، گویا با چشم خود می بینم که درندگان بیابانها در سرزمینی در میان نواویس و کربلا اعضای مرا قطعه قطعه و شکمهای گرسنه خود را سیر و انبان های خالی خود را پر می کنند .

از پیشامدی که با قلم قضا نوشته شده است ، چاره و مفرّ نیست ، و آنچه خدا راضی است ، نیز خشنود هستیم . در مقابل بلا و امتحان او صبر و استقامت میورزیم و خدا اجر صبرکنندگان را بر ما عنایت خواهد نمود . در میان پیامبر و پاره های تن وی هیچگاه جدایی نخواهد افتاد و در بهشت برین کنار او خواهند بود ، زیرا آنان وسیله خوشحالی و روشنی چشم پیامبر بوده و وعده او نیز به وسیله آنان تحقق خواهد پذیرفت . آگاه باشید که هریک از شما که با خداست در راه ما از خون خویش بگذرد و جانش را در راه شهادت و لقای پروردگار نثار کند ، آماده حرکت با ما باشد که من فردا صبح حرکت خواهم کرد. ان شاء الله .»

از دیگر کسانی که پیشنهاد انصراف از سفر عراق را به امام حسین (علیه السلام) داد عبدالله بن زبیر بود . او که خود یکی از افراد مخالف حکومت یزید به شمار می آمد و به همین سبب از مدینه خارج و به مکه پناهنده شده بود ، به امام عرض کرد : اگر من هم در عراق شیعیانی مانند شیعیان شما داشتم آنجا را به هر نقطه دیگر ترجیح می دادم . با این حال اگر در مکه بمانید ما نیز بیعت می کنیم و تا حدّ امکان از پشتیبانی تو خودداری نخواهیم کرد!

آنگاه حضرت امام حسین (علیه السلام) در جواب وی فرمودند :

«اِنَّ اَبِی حَدَّثَنِی اَنَّ بِمَکَّهَ کَبْشاً بِهِ تُسْتَحَلُّ حُرْمَتُها فَما اُحِبُّ اَنْ اَکُونَ ذلِکَ الْکَبْشَ وَ لَئِنْ اُقْتَلْ خارِجاً مِنْها بِشِبْرٍ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُقْتَلَ فیها وَ لَئِنْ اُقتَلْ خارِجاً مِنْها بِشِبْرَیْنِ اَحَبُّ اِلَیَّ مِن اَنْ اُقْتَلَ خارِجاً مِنْها بَشِبْرٍ وَ اَیْمُ اللهِ لَوْ کُنْتُ فی جُحْرِ هامه الْهَوامِّ یَسْتَخْرِجُونی حَتَی یَقْضُوا بی حاجَتَهُمْ وَ اللهِ لَیَعْتَدُنَّ عَلَیَّ کَما اعْتَدتِ الْیَهوُدُ فِی السَّبْتِ .

یَا ابْنَ الزُّبَیْرِ لَئِنْ اُدْفَنْ بِشاطِئِ الْفُراتِ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُدْفَنَ بِفناءِ الْکَعْبَهِ».

«پدرم به من خبر داد که به سبب وجود قوچی در مکه احترام آن شهر درهم شکسته خواهد شد و نمی خواهم آن کبش و قوچ من باشم (و موجب آن گردم که کوچکترین اهانتی به خانه خدا متوجه شود). و به خدا سوگند ! اگر یک وجب

دورتر از مکه کشته شوم بهتر است از اینکه در یک وجبی آن به قتل برسم .

و به خدا سوگند ! اگر در لانه مرغی باشم مرا بدست آورند خواهند آورد تا با کشتن من به هدف خویش برسند و به خدا سوگند! همان گونه که قوم یهود احترام روز شنبه (سمبل وحدت و روز تقرب به خدای خویش) را درهم شکستند اینها نیز احترام مرا درهم خواهند شکست .

سپس فرمود: پسر زبیر ! اگر من در کنار فرات دفن بشوم ، برای من محبوبتر است از اینکه در آستانه کعبه دفن شوم .

«إنَّ هـذا يَقُولُ لی کُنْ حَماماً مِنْ حَمـامِ الْحَرَمِ وَ لَئِنْ اُقْتَلْ وَ بَيْنِی وَ بَيْنَ الحَرَمِ باعٌ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُقْتَلَ وَ بَيْنِی وَ بَيْنَهُ شِبْرٌ وَ لَئِنْ اُقْتَلْ بِالطَّفِّ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُقْتَلَ بِالْحَرِمِ .

اِنَّ هذا لَيْسَ شَیْءٌ مِنَ الدُّنيا اَحَبَّ إلَيهِ مِنْ اَنْ اخْرُجَ مِنَ الْحِجازِ وَ قَدْ عَلِمَ اَنَّ النّاسَ لا يَعْدِلُونَهُ بی فَوَدَّ أنَّی خَرَجْتُ حَتّی يَخْلُو لَهُ».

بنا به نقل ابن قولویه ، پس از آنکه ابن زبیر از مجلس امام خارج گردید ، آن حضرت فرمود : «او به من می گوید کبوتر حرم باش ! و به خدا سوگند ! اگر من یک ذرع دورتر از حرم کشته شوم برای من محبوبتر از این است که یک وجب دورتر از حرم کشته شوم و اگر در طف (سرزمین کربلا) کشته شوم برای من محبوبتر از این است که در حرم به قتل برسم ».

و بنـا به نقل طبری و ابن اثیر امام (علیه السـلام) پس از خارج شـدن ابن زبیر ، به اطرافیانش فرمود : «او(گرچه به ظاهر به بودن مـن در مکه علاـقه نشـان می دهـد ولی در واقـع) بیش از هر چیز به بیرون رفتن من از مکه علاـقه منـد است ; زیرا می دانـد با وجود من کسی به او توجهی نخواهد کرد!»

۴) سخنان امام حسین (علیه السلام) در مسیر کوفه

امام حسین (علیه السلام) علیرغم میلش و بر خلاف حجاج بیت الله الحرام ، روز هشتم ذی الحجه (روز ترویه) از مکه به همراه اهل بیت و یاران خود خارج شد تا هم حفظ حرمت خانه خدا شود و هم خون حضرت بدون نتیجه و بهره برداری ریخته نشود . مسیر حرکت امام بسوی کوفه بود . ایشان در بین راه این نامه را نوشته و به وسیله قیس بن مسهر صیداوی برای مردم کوفه فرستاند :

«اَمّا بَعْدُ : فَقَدْ وَرَدَ عَلَیَّ کِتابُ مُسلِم بنِ عَقیل یُخْبِرُنی بِاجْتِماعِکُمْ عَلی نَصْرِنا وَ الطَّلَبِ بِحقِّنا فَسألتُ اللهَ اَنْ یُحْسِنَ لَنَا الصُنْعَ و یُثیبَکُمْ عَلی ذلِکَ اَعْظَمَ الاَجْرِ وَ قَدْ شَخَصْتُ اِلَیکُمْ مِنْ مَکَّهَ یَوم الثَلاثاءِ لثمان مَضَیْنَ مِنْ ذِی الحِجَّهِ فَاذا قَدِمَ عَلَیکُمْ رَسُولی فَانْکَمِشُوا فی اَمرِکُمْ فَاِنِّی قادمٌ فی اَیّامی هذِهِ».

«اما بعد : نامه مسلم بن عقیل را که مشعر به اجتماع و هماهنگی شما در راه نصرت و یاری ما خاندان و مطالبه حق ما بود دریافت نمودم . از خداوند مسئلت دارم که آینده همه ما را به خیر و شما را موفق و در این اتحاد و اتفاق برشما ثواب و اجر عظیم عنایت فرماید .

من هم روز سه شنبه هشتم ذیحجه از مکه به سوی شما حرکت نموده ام . با رسیدن پیک من ، شمابه کارهای خویش به سرعت سروسامان بخشید که من نیز در این چند روزه وارد خواهم گردید.»

حرکت امام حسین (علیه السلام) به طرف کوفه ادامه داشت که ناگهان پیکی از کوفه نزد حضرت آمد و خبر تاسف بار کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را آورد . ابا عبدالله (علیه السلام)در حالیکه آن نامه در دستش بود خطاب به یارانش فرمود :

«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم أمّا بَعْدُ فَإنَّهُ قَدْ اَتانا خَبَرٌ فَظیعٌ قَتْلُ مُسْلِمِ بْنِ عَقیل وَ هانِی بنِ عُروَةَ وَ عَبدِالله بْنِ یَقطُر وَ قَدْ خَذَلَتْنا شیعَتُنا فَمَنْ اَحَبَّ مِنْکُمُ الانْصِرافَ فَلیَنْصَرِفْ لَیْسَ عَلَیْهِ مِنّا ذِمامٌ».

«بنام خدای بخشنده مهربان! اما بعد خبر تأثر انگیزی به ما رسیده است و آن کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر است ! معلوم می شود شیعیان ما دست از یاری ما برداشته اند و اینک هر یک از شما که بخواهد در برگشتن آزاد است و از سوی ما حقی بر گردنش نیست.»

مدتی نگذشت که سپاهیان حرّ از راه رسیدند و به فرمان عبیدالله بن زیاد،امام حسین را محاصره نمودند .

حضرت برای تبیین هدف خود ، پس از نماز جماعت ظهر که خواندند به ایراد سخنرانی پرداخته و اینچنین فرمودند: (جالب اینکه حر و سپاه تحت امرش نیز در نماز جماعت امام شرکت کردند!)

«اَیُّهَا النّاسُ إنَّها مَعْذِرَةٌ اِلَی اللهِ وَ اِلَیکُم وَ إنّی لَمْ اتِکُمْ حتّی اَتَتْنی کُتُبُکُمْ وَ قَدِمَتْ بِها رُسُلُکُمْ أنْ اَقْدِمْ عَلَینا فَانَّهُ لَیْسَ لَنا

اِمامٌ وَ لَعَلَّ الله اَنْ يَجْمَعَنا بِکَ عَلَى الهُـدی فَاِنْ کُنْتُمْ عَلی ذلِکَ فَقَـدْ جِئْتُكُمْ فَاعْطُونی ما اَطمئِنُّ بِهِ مِنْ عُهُودِکُمْ وَ مَواثِيقكُم وَ اِن کُنْتُم لِمقْدَمی کارِهینَ اَنْصرِفُ عَنْكُمْ إلیَ الْمكانِ الَّذی جِئتُ مِنهُ اِلیکُم».

«ای مردم ! سخنانم اتمام حجت است بر شما ، و انجام وظیفه و رفع مسئولیت در پیشگاه خدا . من به سوی شما حرکت نکردم مگر آنگاه که دعوتنامه ها و پیک های شما به سوی من سرازیر گردید که امام و پیشوا نداریم ، دعوت ما را بپذیر و به سوی ما حرکت کن تا خداوند به وسیله تو ما را هدایت و رهبری نماید .

اگر بدین دعوتها وفادار هستید اینک که من به سوی شما آمده ام با من پیمانی محکم ببندید و در همکاری و همیاری با من از اطمینان بیشتر برخوردارم سازید . و اگر از آمدن من ناراضی هستید حاضرم به محلی که از آنجا آمده ام مراجعت نمایم.»

سپاهیان حّر در مواجه با این سخنان منطقی و مستدل امام فقط سکوت اختیار کردند! دومین سخنرانی امام که پس از نماز عصر انجام گرفت از این قرار است :

«اَمّا بَعْدُ : اَیُّهَا النـاسُ فَاِنَّکُمْ اِنْ تَتَقُوا الله وَ تَعْرفُوا الحَقَّ لِاَهْلِهِ يَکُنْ اَرْضـی لِلّهِ وَ نَحْنُ اَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّد (صلی الله علیه وآله)اَولی بِوَلایهِ هذَا الأمْرِ مِنْ هؤُلاء المُدَّعینَ ما لَيْسَ لَهُمْ وَ السائِرینَ بِالْجِور وَ

الْعُدْوانِ وَ اِن اَبَیتُم اِلّا الکَراهَهَ لَنا وَ الجَهْلَ بِحَقِّنا وَ کانَ رَأیُکُمْ الآنَ غَیْر ما اَتَتنی بِهِ کُتُبُکُم اَنصَرِفُ عَنکُم».

«ای مردم ! اگر از خدا بترسید و به پذیرید که حق در دست اهل حق باشد ، موجب خشنودی خداوند خواهد گردید و ما اهل بیت پیامبر به ولایت و رهبری مردم شایسته تر و سزاوارتر از اینها (بنی امیه) می باشیم که به ناحق مدعی این مقام بوده و همیشه راه ظلم و فساد و دشمنی با خدا را در پیش گرفته اند . و اگر در این راهی که در پیش گرفته اید پافشاری کنید و از ما روی گردانید و حق ما را نشناسید و اکنون خواسته شما غیر از آن باشد که در دعوتنامه هایتان منعکس بود ، من از همین جا مراجعت می کنم.»

پس از آنکه سخنان امام حسین (علیه السلام) به اتمام رسید ، حرّ اظهار داشت که ما از این دعوتنامه ها اطلاعی نداریم ! آنگاه امام دستور دادند خورجین نامه های کوفیان به آنها نشان داده شود . ولی حّر باز هم اظهار بی اطلاعی کرد !

وقتیکه امام خواستند به مسیرشان ادامه دهند حرّ مانع شد و در نهایت گفت مسیری را انتخاب نمایید که نه به طرف کوفه باشد و نه بازگشت به مدینه ، تا من طی نامه ای از ابن زیاد کسب تکلیف کنم . آنگاه حرّ ، سیدالشهداء (علیه السلام) را نصیحت کرد و گفت اگر مبارزه کنی کشته می شوی . امام با شنیدن این تهدید فرمود :

«أَفَبِالْمَوتُ تُخَوِّ فُنی وَ هَل یَعْدُو بِکُمُ الخَطْبُ اَنْ تَقْتَلُونی وَ سَأَقولُ ما قالَ أخو الْاَوسِ لِاِبِنِ عَمّهِ و-هُوَ یَرُیدُ نصرهَ رسولِ اللهِ(صلی الله علیه وآله). آیا مرا به مرگ می ترسانی و آیا بیش از کشتن من نیز کاری از شما ساخته است ؟ من در پاسخ تو همان چند بیت را می خوانم که برادر مومن «اوسی» آنگاه که می خواست به یاری پیامبر بشتابد و در جنگ شرکت کند به پسر عمویش که مخالف حرکت وی بود،انشاد نمود و چنین گفت :

سَأَمْضی وَ ما بِالْمَوْتِ عارٌ عَلَی الْفَتی *** اِذا ما نَوی حَقّاً وَ جاهَدَ مُسْلِماً

وَ آسَا الرِّجالَ الصّالِحینَ بِنَفْسِهِ *** وَ فارقَ مَثْبُوراً وَ خالَفَ مُجرِماً

اُقَدِّمُ نَفْسی لا اُریدُ بَقاءَها *** لِتَلْقی خَمِیساً فِی الْهِیاجِ عَرَمْرَماً

فَاِنْ عِشْتُ لَمْ اَذمَمْ وَ اِنْ مِتُّ لَمْ اُلَمْ *** کَفی لَکَ ذُلّاً اَنْ تَعِیش وَ تُرْغَما»

«من بسوی مرگ خواهم رفت که مرگ برای جوانمرد ننگ نیست، آن گاه که او معتقد به اسلام و حقش باشد.

وبخواهدباایثار جانش ، از مردان نیک حمایت و با جنایتکاران مخالفت نموده و از دشمنی خدا دوری گزیند.

من جانم را در طبق اخلاص می گذارم و دست از زندگی می شویم تا در جنگی سخت با دشمنی بس بزرگ مواجه شوم.

من اگر زنـده بمانم پشـیمانی نـدارم و نه اگر بمیرم ناراحتی دارم ، ولی برای تو این بس که چنین زندگی ذلت بار و ننگینی را سپری کنی.»

گفته شـده است که امام حسین (علیه السلام) در طول سفرشان چنـدین بـار این اشعار را خوانـده انـد. به هر حـال ایشـان و اصحابش در حالیکه سپاهیان حّر آنهـا را همراهی می کردنـد حرکت خـود را ادامه دادنـد ولی نه به طرف کوفه بلکه بـدون جهت خاصـی تـا جواب نـامه حّر از کوفه بیایـد. در بین راه در یکی از اقامتگـاه ها امام فرصت دیگری یافتنـد و بار دیگر برای بازگو کردن حقایق برای سپاه حّر به سخنرانی پرداختند :

«اَیّهَـا النَـاسُ اِنَّ رَسُولَ الله (صـلی الله علیه وآله) قالَ مَنْ رَأی سُـلطاناً جائراً مُسْـتَحِلا لِحَرام الله ناکِثاً عَهْـدَهُ مُخالِفاً لِسُـنَّهِ رَسُولِ الله یَعْمَلُ فی عِبادِالله بالاثمِ وَ العُدوانِ فَلَمْ یُغیّرْ عَلَیه بِفِعْل وَ لا قَوْل کانَ حَقّاً عَلَی الله اَنْ یُدْخِلهُ مَدْخَلَهُ.

اَلا وَ إنَّ هؤُلاءِ قَدْ لَزَمُوا طاعَهَ الشَّیطانِ وَ تَرَکوا طاعَهَ الرَّحْمنِ وَ اَظهَرُوا الْفَسادَ وَ عَطَّلُوا الحُدُودَ وَ اسْـتأثَرُوا بِالْفَیءِ وَ اَحَلُّوا حَرامَ الله وَ حَرِّمُوا حَلالَهُ وَ اَنَا اَحَقُ مِمَّنْ غَیَّرَ .

وَ قَـدْ اَتَتْنِی کُتُبُکُمْ وَ قَـدِمَتْ عَلَیَّ رُسُـلکُمْ بِبَیَعِتِکُم اِنَّکُمْ لا تُسَـلّمُونی وَ لا تَخْـذلونی فَاِن اَتْمَمتُمْ عَلَیَّ بَیْعَتَکُم تُصِـیبُوا رُشدَکُم فَاَنَا الحُسینُ بنُ عَلِیٍّ وَ ابْنُ فاطِمَهَ بِنْتِ رَسُولِ الله نَفسِی مَعَ اَنفُسِکُمْ وَ اَهْلی مَعَ اَهْلِکُمْ وَ لَکُم فِیَّ اُسْوَهٌ وَ إنْ لَمْ

تَفْعَلُوا وَ نَقَضتُمْ عَهْدَکُمْ وَ خَلَّفتُم بَیْعَتی مِنْ أعناقِکُم ماهِیَ لَکُمْ بِنُکر لَقَدْ فَعَلْتُمُوها بِأَبِی وَ أَخِی وَ ابْنِ عمّی مُسْلِم فَالْمَغرُورُ مَنِ اغتَرَّ بِکُمْ فَحَظَّکُمْ اَخْطأتمْ وَ نَصیبَکمْ ضَیَّعتُمْ وَ مَنْ نَکَثَ فَاِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ سَیُغْنِی اللهُ عَنکُم وَ السَّلامُ عَلَیکُمْ وَ رَحمَهُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ» .

«مردم! پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود هر مسلمانی با سلطان زورگویی مواجه گردد که حرام خدا را حلال نموده و پیمان الهی را در هم می شکند و با سنت و قانون پیامبر از در مخالفت درآمده و در میان بندگان خدا ، راه گناه و معصیت و عدوان و دشمنی در پیش می گیرد ولی او در مقابل چنین سلطانی با عمل یا با گفتار ، اظهار مخالفت ننماید بر خداوند است که این فرد (ساکت) را به محل همان طغیانگر ، در آتش جهنم داخل کند .

مردم! آگاه باشید اینان (بنی امیه) اطاعت خدا را ترک و پیروی از شیطان را بر خود فرض نموده اند، فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل نموده، فیء را (که مختص به خاندان پیامبر است) به خود اختصاص داده اند. حلال و حرام و اوامر و نواهی خداوند را تغییر داده اند و من به رهبری جامعه ی مسلمانان از این مفسدین که دین جدم را تغییر داده اند شایسته ترم.

گذشته از این حقایق، مضمون دعوتنامه هایی که از شما

به دست من رسیده و پیکهایی که از سوی شما به نزد من آمده اند این بود که شما با من بیعت کرده و پیمان بسته اید که مرا در مقابل دشمن تنها نگذارید و دست از یاری من برندارید، اینک اگر بر این پیمان خود باقی و وفادار باشید ، به سعادت و ارزش انسانی خود دست یافته اید; زیرا من حسین فرزند دختر پیامبر و فرزند علی هستم که وجود من با شما مسلمانان در هم آمیخته و فرزندان و خانواده ی شما به حکم فرزندان و خانواده خود من هستند (در میان من و مسلمانان جدایی نیست) که شما باید از من پیروی کنید و مرا الگوی خود قرار دهید.

و اگر با من پیمان شکنی نمودید و بر بیعت خود باقی نماندید به خدا سوگند این عمل شما نیز بی سابقه نیست و تازگی ندارد که با پدرم و برادرم و پسرعمویم مسلم نیز این چنین رفتار نمودید و با آنان از در غدر و پیمان شکنی درآمدید، پس آن کس گول خورده است که به حرف شما اعتماد کند و به پیمان شما مطمئن شود. شما مردمانی هستید که در به دست آوردن نصیب خود راه خطا پیموده و سهم خود را به رایگان از دست داده اید و هر کس پیمان شکنی کند به ضرر خودش تمام خواهد گردید و امید است خداوند مرا از شما بی نیاز سازد. والسلام»

در یکی دیگر از اقامتگاهها، حضرت ابا عبدالله (علیه السلام) از

شهادت پیک خود که به کوفه فرستاده بود - قیس بن مسهر صیداوی - با خبر گشت و در پاسخ به این خبر تأسف بار فرمود:

«فَمِنْهُم مَن قَضی نَحْبَهُ وَ مَنِهْمُ مَن یَنْتظِرُ و ما بدّلُوا تَبدْیلا. ((۱)) اللهُّمَّ اجْعَلْ لَنا وَ لَهُم الجنّهَ و اجْمَع بینَنا وَ بَیْنَهُم فی مُستَقرّ مِنْ رَحْمِتکَ وَ رَغائِبَ مَذْخورِ ثوابِکَ».

«گروهی از مومنان به پیمان خود (شهادت در راه خدا) وفا نمودند و گروه دیگر در انتظار به سر می برند و عهد و پیمان خویش را تغییر نداده اند . آنگاه امام چنین دعا فرمودند : خدایا ! بهشت را برای ما و آنان قرار بده و ما و آنان را در پایگاه رحمتت به بهترین ثوابهای ذخیره شده ات نایل به گردان».

سپس کاروانی که خبر شهادت پیک امام را آورده بود ، اوضاع کوفه را ناامن خواند و به امام پیشنهاد داد به دامنه کوههای سر به فلک کشیده برود تا در امان بماند . طرماح بن عدی قافله سالار این کاروان بعد از این پیشنهاد اظهار داشت که من خودم همراه با بیست هزار شمشیر به دست، دفاع از تو را بر عهده خواهیم گرفت .

امام حسین (علیه السلام) در جواب طرماح فرمودند : «اِنَّ بینَنَا وَ بَینَ الْقَومِ عَهداً وَ میثاقاً وَ لَسْنا نَقْدِرُ عَلیَ إلْانصِرافِ حتّی تَتَصرَّفُ بِنا وَ بِهِمُ الامُورُ فی عاقِبَه .

۱- .سوره احزاب - آیه ۳۴

در میان ما و مردم کوفه عهد و پیمانی بسته شده است و در اثر این پیمان امکان برگشت برای ما نیست، تا ببینیم عاقبت کار به کجا می انجامد!»

در اقامتگاهی دیگر امام حسین (علیه السلام) با خبر شدند که عبیدالله بن حرّ جعفی راهزن و سارق معروف آن زمان نیز در این اقامتگاه منزل گزیده است . حضرت با چند تن از اصحابش نزد او رفته و او را به یاری خویش دعوت نموده و فرمود :

«یَا بْنَ الحُرِّ اِنَّ اَهلَ مِصْرِکُمْ کَتَبُوا اِلَیَّ أنّهُمْ مُجْتَمِعُونَ عَلی نُصْرتی وَ سَأَلُونی الْقُدُومَ عَلْیهِمْ وَلَیْسَ الأَمْرُ عَلی ما زَعَمُوا وَ إنَّ عَلَیکَ ذنوباً کَثِیرَةً فَهَلْ لَکَ مِنْ تَوبَه تَمْحُو بِها ذنوبَکَ؟»

«.... تَنْصُرُوا ابْنَ بِنْتِ نَبِیِّکَ وَ تُقاتِلُ مَعَهُ.»

«.... اَمّا اِذا رَغِبْتَ بِنَفْسِکَ عَنّا فَلا حاجَهَ لَنا فِی فَرَسِکَ وَ لا فِیکَ وَ ما کُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضلِّینَ عَضُداً وَ إنِّی اَنْصحُکَ کَما نَصَحتَنِی اِنِ اسْتَطَعْتَ اَنْ لا تَسْمَعَ صُراخَنا وَ لا تَشْهَدَ وَقْعَتَنَا فَافعَلْ فَوَ اللهِ لا یَسْمَعُ واعِیَتَنا اَحَدٌ وَ لا یَنْصُرُنا اِلّا اَکَبهُ اللهُ فی نارِ جَهَنَّمَ».

«ای پسر حرّ ! مردم شهر شما (کوفه) به من نامه نوشته اند که آنان بر نصرت و یاری من اتحاد نموده و پیمان بسته اند و از من درخواست کرده اند که به شهرشان بروم . ولی حقیقت امر خلاف آن است که آنان نوشته اند . تو در دوران عمرت گناهان

زیادی را مرتکب شده ای ؟ آیا می خواهی توبه کنی و از آن گناهان پاک شوی؟

عبیدالله گفت : چگونه توبه کنم ؟ حضرت فرمود : فرزند دختر پیامبرت را یاری کرده و در رکاب او با دشمنانش به جنگی ! او در جواب عرض کرد : به خدا سوگند من می دانم هر کس که از فرمان تو پیروی کند به سعادت ابدی دست یافته است ، ولی من احتمال نمی دهم یاری من به حالت سودی داشته باشد ; زیرا در کوفه کسی را ندیدم که تصمیم بر یاری شما داشته باشد ! بلکه اکثر مردم کوفه خود را برای سرکوبی شما آماده کرده اند .

به خدا سوگندت می دهم که مرا از این امر معاف بداری ، زیرا من سخت از مرگ گریزانم . ولی اسب خود را که فوق العاده قوی و با سرعت است تقدیم شما خواهم کرد . امام (که قصد هدایت و سعادت وی را داشتند) فرمودند حالا که از جانت در راه ما امتناع میورزی ، من نیز به اسبت نیاز ندارم زیرا من از افراد گمراه برای خود کمک نمی گیرم !

آنگاه امام فرمودند : من هم تو را نصیحتی می کنم که تا می توانی خود را به جای دور دستی برسان تا صدای استغاثه ما را نشنوی و جنگ ما را نبینی ، زیرا بخدا سوگند اگر صدای استغاثه ما به گوش کسی برسد و به یاری ما نشتابد خدا او را در آتش جهنم قرار خواهد داد .»

عبیدالله به سپاه امام نپیوست ولی تا آخر عمر برای از دست دادن چنین سعادتی اظهار تاسف و پشیمانی می کرد!

در ادامه مسیر ، کاروان ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) به نزدیکی سرزمین کربلا رسیدند . در همان هنگام حرکت کاروان، ناگهان صدای امام به گوش رسید که مکرر می فرمودند : إنّا لِلّه وَ إنّا اِلَیهِ راجِعوُنَ . جناب علی اکبر فرزند ارشد حضرت از علت این گفته امام سوال کرد و ایشان چنین پاسخ دادند :

«اِنّی خَفَقْتُ بِرَأسِي فَعَنَّ بی فارسٌ وَ هُوَ یَقوُلُ : اَلقَوْمُ یَسرُوَنَ وَ الْمَنایا تسَری اِلَیْهم . فَعَلِمْتُ اَنّها اَنْفُسَنا نُعِیْتْ اِلینا .

من سرم را به زین اسب گذارده بودم که خواب خفیفی بر چشمانم مسلط شد . در این موقع صدای هاتفی به گوشم رسید که می گفت این جمعیت در این هنگام شب در حرکت هستند و مرگ نیز در تعقیب آنهاست . برای من معلوم گردید که این ، خبر مرگ ماست .»

حضرت علی اکبر عرضه داشت : لاـ اَراکَ اللهُ بِسوء أَلسْنا علَی اَلحقِ ؟ خداوند حادثه بدی پیش نیاورد ، ولی مگر ما بر حق نیستیم ؟

امام فرمود : بله به خدا سوگند ما جز در راه حق قدم برنمی داریم . علی اکبر عرض کرد : اِذاً لا نُبالی أنْ نَموُتَ مُحِقّینَ. اگر بناست در راه حق بمیریم ترسی از مرگ نداریم .

آنگاه امام او را دعا کرده و فرمود : جَزاکَ اللهُ مِنْ وَلَد خَیْرَ ما جَزی وَلَداً عَنْ والِدِه .

«خداوند بهترین پاداش فرزندی را برای تو عنایت فرماید.»

۵) سخنان امام حسین (علیه السلام) در کربلا

قافله امام حسین (علیه السلام) با همراهی سپاهیان حّر به حرکت خود ادامه دادند تا به منطقه نینوا رسیدند . در این منطقه بود که دستور اکید ابن زیاد به حّر رسید که بر امام سختی گیری کند و در همان منطقه ایشان را متوقف سازد .

برخی از اصحاب آن حضرت که وضع را چنین دیدند پیشنهاد دادند قبل از رسیدن سپاهیان بیشتر، با همین تعداد بجنگند لیکن امام نپذیرفتند و فرمودند: «ما کُنتُ لَاَبدَأهُم بِاْلقِتال ، من هرگز شروع کننده جنگ نخواهم بود . «پس از مدتی در نزدیکی رود فرات توقف کردند و امام از نام آن سرزمین سؤال کردند، جواب شنیدند اینجا سرزمین طف است. سپس امام دوباره پرسیدند آیا نام دیگری هم دارد ؟ عرضه داشته شد کربلا هم نامیده می شود . آنگاه امام فرمودند:

«اَللّهمَّ اَعَوُذُ بِکَ مِنَ الْکرَبِ وَ البَلاءِ ،ها هُنا مَحَطُّ رحالِنا وَها هُنا واللهِ مَحّلُ قبُورِنا وَهاهُنا وَاللهِ مَحشرُنا وَ مَنشرنا ، وَ بِهذا وَعَدَنی جَدّی رَسولُ اللهِ وَ لا خِلافَ لَوَعْدِه» .

«خدایا ! از اندو و بلا به تو پناه می برم ! اینجاست محل فرود آمدن ما . و به خدا سوگند همین جاست محل قبرهای ما و به خدا سوگند از اینجاست که در قیامت محشور و منشور خواهیم گردید،و این وعده ای است از جدم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) که خلافی در آن نیست.»

حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) در دوم محرم الحرام سال ۶۱ ه. وارد سرزمین کربلا شدند و پس از توقف کوتاهی در میان یاران وهمراهان خود قرار گرفته و این خطبه را ایراد فرمودنـد: «اَمّا بَعْـدُ فَقَدْ نَزَلَ بِنا مِنَ اْلأَمْرِ ما قَدْ تَرَوْنَ و أَنَّ الدُنْیا قَدْ تَغَیَّرَتْ وَ تَنَکَّرَتْ وَ اَدْبَرَ مَعْرُوفُها وَ لَمْ یَبْقَ مِنْها اِلا صُبابَهٌ کَصُبابَه الاناءِ وَ خَسیسُ عَیْش کَاَلْمَرْعیَ الْوَبیلِ.

ألا ـ تَرَوْنَ إلَی الْحَقِّ لا ـ یُعْمَـلُ بِهِ وَ الَی الْباطِلِ لا یُتَناهی عَنْهُ لِیَرْغبَ المُؤمِنُ فِی لِقاءِ الله فَاِنِّی لا اَرَی الْمَوْتَ اِلاَّ سَـعادَهَ وَ الْحَیاهَ مَعَ الظّالِمینَ اِلّا بَرَماً، النّاسُ عَبیدُ الدُّنْیا وَ الدِّینُ لَعِقٌ عَلی اَلْسِنَتِهِمْ یَحُوطُونَهُ ما دِرَّت ٭مَعایِشُهُمْ فَاِذا مُحِّصُوا بِالْبَلاءِ قَلَّ الدَّیّانُونَ».

«اما بعد ، پیشامد ما همین است که می بینید ; جداً اوضاع زمان دگرگون گردیده ، زشتیها آشکار و نیکیها و فضلیتها از محیط ما رخت بر بسته است ، از فضائل انسانی باقی نمانده است مگر اندکی ، مانند قطرات ته مانده ظرف آب .

مردم در زندگی ننگین و ذلت باری به سر می برند که نه به حق ، عمل و نه از باطل روگردانی می شود . شایسته است که در چنین محیط ننگین ، شخص با ایمان و فضیلت ، فداکاری و جانبازی کند و به سوی فیض دیدار پروردگارش بشتابد ، من در چنین محیط ذلت باری مرگ را جز سعادت و خوشبختی و زندگی با این ستمگران را چیزی جز رنج و نکبت نمی دانم.

این مردم برده های دنیا هستند و دین لقلقه زبانشان می باشد ، حمایت و پشتیبانی آنان از دین تا آنجاست که زندگیشان در رفاه است و آنگاه که در بوته امتحان قرار گیرند ، دینداران ، کم خواهند بود» .

بنابر نقل تاریخ ، عصر روز پنج شنبه نهم ماه محرم به فرمان عمر سعد ، لشکر باطل علیه سپاه حق آماده نبرد شد. امام حسین (علیه السلام) که بر شمیرش تکیه داده بود و خواب خفیفی بر چشمانش چیره شده بود ، به خواهرش جناب زینب کبری فرمود :

«اِنّی رَأیتُ رَسولَ اللهِ(صلی الله علیه وآله) فِي المَنامِ فَقالَ لی اِنَّکَ صائرٌ الینا عَن قریب . من جدّم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را در خواب دیدم که فرمود : فرزندم به زودی به نزد ما خواهی آمد!»

آنگاه حضرت، برادرش اباالفضل را خطاب قرار داده و فرمود: برو از اینها سؤال کن چه برنامه ای دارند . و بعد که فهمید قصد حمله دارند به برادرش فرمود:

«اِرْکَبْ بِنَفْسی اَنْتَ یا اَخِی حَتّی تَلْقاهُمْ فَتَقُولَ لَهُمْ ما لَکُمْ وَ ما بَدَأَ لَکُمْ وَ تسألُهُمْ عَمَّا جاءَ بِهِمْ ... اِرْجِعْ اِلَیهِمْ فَاِنْ اسْتَطَعْتَ اَنْ تُؤَخّرَهُمْ اِلی غُدْوَه وَ تَدْفَعَهُمْ عَنَّا العَشِیَّهَ نُصلّی لِرَبِّنا اللَّیْلَهَ وَنَدْعُوهُ وَ نَسْتَغفِرَهُ فَهُو یَعلَمُ أنِّی اُحِبُّ الصَّلوهَ وَ تِلاوَهَ کِتابِهِ وَ کَثْرَهَ الدُعاءِ وَ الْأستِغفارِ»

«به سوی آنان باز گرد و اگر توانستی امشب را مهلت بگیر

و جنگ را به فردا موکول کن تا ما امشب را به نماز و استغفار و مناجات با پروردگارمان به پردازیم ، زیرا خدا می داند من به نماز و قرائت قران و استغفار و مناجات با پروردگار علاقه شدید دارم.»

آنگاه که شب عاشورا فرا رسید و یاران حضرت اباعبدالله حسین (علیه السلام) برای نماز مغرب جمع شده بودند ، حضرت در میان آنان قرار گرفته و به ایراد خطبه ای بدین شرح پرداختند :

«اُثنِی عَلَی اللهِ اَحسَنَ الثَّناءِ وَ اَحمَدُهُ عَلَی السَّرَّاءِ وَ الضَّراءِ اَللّهُمَّ اِنّی اَحمَدُکَ عَلی اَنْ اَکرَمْتنا بِالنُّبُوهِ وَ عَلَّمْتَنا القُرْآنَ وَ فَقَّهْتَنا فِی الدِّینِ وَ جَعَلْتَ لَنا اَسماعاً وَ اَبْصاراً وَ اَفْئِدَهً وَ لَمْ تَجْعَلنا مِنَ الْمُشرِکینَ .

اَمَّا بَعْدُ : فَاِنِّی لا اَعْلَمُ اَصْحاباً اَوْلی وَ لا خَیْراً مِنْ اَصْحابِی وَ لا اَهْلَ بیت اَبَرَّ وَ لا اَوْصَلَ مِنْ اَهْلِ بَیْتی فَجَزاکُمُ الله عَنِّی جَمیعاً خَیْراً.وَ قَدْ اَخْبَرَنِی جَدَّی رَسُولُ الله(صلی الله علیه وآله)بِأنّی سَاُساقُ اِلَی الْعِراقِ فَاَنْزِلُ اَرْضاً یُقالُ لَها عَمورُا وَ کَرْبَلا وَ فیها اُستَشْهَدُ وَ قَدْ قَرُبَ الْمَوعِدُ .

أَلا وَ إنِّی اَظُنُّ یَوْمَنا مِنْ هؤُلاءِ اْلاَعْداءِ غَداً وَ انِّی قَدْ اَذِنْتُ لَکُمْ فَانطَلِقُوا جَمیعاً فی حِلٍّ لَیْسَ عَلَیکُمْ مِنِّی ذِمامٌ وَ هذا اللَّیلُ قَدْ غَشِیَکُم فَاتَّخِذُوهُ جَملا وَ لِیأْخُذْ کُلُّ رَجُل مِنْکُمْ بِیَدِ رَجُل مَنْ اَهْلِ بَیْتِی فَجزاکُمُ اللهُ جَمِیعاً خَیْراً وَ تَفَرَّقُوا فی سَوادِکُم وَ مَدائِنِکم فَاِنَّ القَوْم اِنَّما یَطْلبُونَنی وَ لَوْ اَصابُونی لَذَهلُوا عَنْ

طَلَبِ غَیْری».

«حَسْبُکُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلم اِذْهَبُوا قَدْ اَذِنْتُ لَکُمْ».

«.... اِنِّی غَداً اُقْتَلُ وَ کُلُّکُمْ تُقْتَلُونَ مَعِی وَ لا یبْقی مِنکُم اَحَدٌ حَتَّی الْقاسِمِ وَ عَبْدِالله الرَّضیع» .

«خداونـد را به بهترین وجه سـتایش کرده و در شدایـد و آسایش و رنج و رفاه ، مقابل نعمتهایش سپاس گذارم . خدایا ! تو را می سـتایم که بر مـا خانـدان ، بـا نبوت ، کرامت بخشـیدی و قرآن را به مـا آموختی و به دین و آیین مـان آشـنا سـاختی و برما گوش و چشم و قلب عطا فرموده ای و از گروه مشرک و خدا نشناس قرار ندادی .

اما بعد : من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود ندیده ام و اهل بیت و خاندانی با وفاتر و صدیقتر از اهل بیت خود سراغ ندارم . خداوند به همه شما جزای خیر دهد .

جـدم رسول خدا (صـلی الله علیه وآله) خبر داده بود که من به عراق فرا خوانده می شوم و در محلی به نام «عمورا» و یا «کربلا» فرود آمده و در همانجا به شهادت می رسم و اینک وقت این شهادت رسیده است ، چرا که گمان می کنم همین فردا ، دشمن جنگ خود را با ما آغاز خواهد نمود .

حالا شـما آزاد هستید و من بیعت خود را از شـما برداشـتم و به همه شـما اجازه می دهم که از این سیاهی شب استفاده کرده و هر یک از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیرد و

به سوی آبادی و شهر خویش حرکت کند و جان خود را از مرگ نجات بخشد ; زیرا این مردم فقط در تعقیب من هستند و اگر بر من دست بیابند با دیگران کاری نخواهند داشت ، خداوند به همه شما جزای خیر و پاداش نیک عنایت کند.»

پس از سخنان امام هر یک از اصحاب و یارانش در حمایت از ایشان سخنانی گفتند و آمادگی خود را برای جان فشانی در راه هدف امامشان ، بار دیگر اعلام نمودند .

سپس امام نگاهی به فرزندان عقیل کردند و گفتند :

« کشته شدن مسلم برای شما بس است ، من اجازه می دهم شما برگردید» و آنگاه که حضرت پایداری و حمایت راسخ آنان را دید فرمود : پس بدانید من فردا کشته خواهم شد و همه شما حتی قاسم و عبدالله شیرخوار نیز با من کشته خواهید شد !»

از حضرت امام سجاد (علیه السلام) نقل شده است که فرمود شب عاشورا پدرم میان خیمه با چند تن از اصحاب نشسته بودند و غلام ابوذر مشغول اصلاح و آماده کردن شمشیر حضرت بود که آن امام همام این اشعار را قرائت کردند :

یا دَهْرُ اُفٍّ لَکَ مِنْ خَلِیل *** کَمْ لَکَ بِالْاشْراقِ وَ الأصیلِ

مِنْ صاحِب اَوْ طالِب قَتیلِ *** وَ الدَّهرُ لا یَقْنَعُ بِالْبَدیلِ

وَ انَّما الأمْرُ اِلَی الجَلیلِ *** وَ کُلُّ حَیّ سالِکٌ سَبیلِ

«ای دنیا اف بر دوستی تو که صبحگاهان و عصرگاهان

چقدر از دوستان و خواهانت را به کشتن می دهی،که به عوض قناعت نورزی و همانا کارها به خدای بزرگ محول است و هر زنده ای سالک این راه است!»

امام سجاد (علیه السلام) ادامه دادند که عمه ام زینب (س) با شنیدن این اشعار نگران شد و بی تابی کرد . امام حسین (علیه السلام) در مقام تسلی خواهرش به صبر و شکیبایی ، فرمودند :

«یَا اُخْتاهُ تَعَزّی بِعَزاءِ الله و إعْلَمی أَنَّ اَهْلَ الاَرْضِ یَمُوتُونَ وَ اَهْلَ السَّماءِ لا یَبْقُونَ وَ أنَّ کُلَّ شَیء هالکٌ اِلّا وَجْهَ الله الَّذی خَلَقَ الأَرْضَ بِقُدرَتِهِ وَ یَبْعثُ الْخَلْقَ فَیَعُودُون وَ هُوَ فَرْدٌ وَحْدَهُ أبی خَیْرٌ مِنّی وَ اُمّی خَیْرٌ مِنیّ وَ اَخِی خَیرٌ مِنّی وَلِیَ وَ لَهُمْ وَ لِکُلِّ مُسْلِم بِرَسُولِ اللهِ اُسوَهُ... یااُخْتاه یا اُمَّ کُلثُومَ یا فاطِمَهُ یا رَبابُ اُنظرُنَ اِذا قُتِلْتُ فَلا تَشقُقْنَ عَلَیَّ جَیْباً وَ لا تَخمُشنَ وَجْهاً وَ لا تَقُلْنَ هَجْراً» .

«خواهر ! راه صبر و شکیبایی را پیش بگیر و بدان که همه مردم دنیا می میرند و آنانکه در آسمانها هستند زنده نمی مانند . همه موجودات از بین رفتنی هستند مگر خدای بزرگ که دنیا را با قدرت خویش آفریده است و همه مردم را مبعوث و زنده خواهد نمود و اوست خدای یکتا . پدر و مادرم و برادرم حسن بهتر از من بودند که همه به جهان دیگر شتافتند . و من و آنان و همه مسلمانان باید از رسول خدا پیروی کنیم که او نیز به جهان بقا شتافت».

آنگاه امام حسین (علیه السلام) این آیه شریفه را تلاوت نمود :

)وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّما نُملی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنفُسِهِم اِنَّما نُمْلی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً وَلَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ ما کانَ اللهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمِنینَ عَلی ما اَنتمْ عَلَیْهِ حَتّی یَمیزَ الْخَبیثَ مِنَ الطَّیّب(((۱)

«آنانکه کفر ورزیدند گمان نبرند مهلتی که به آنان می دهیم به نفع آنهاست ، بلکه به آنان مهلت می دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند و برای آنان عذابی است ذلّت بار ، خداوند مؤمنان را با این وضعی که هستند واگذار نخواهد نمود تا بد را از نیک و ناپاک را از پاک جدا سازد».

در برخی از منابع تاریخی آمده است که حضرت سیدالشهداء(علیه السلام) در ساعت های آخر شب عاشورا خواب سبکی چشمان مبارکش را فرا گرفت و چون بیدار شد به اصحابش فرمود:

«اِنِّی رَأَیْتُ فی مَنامی کَأَنَّ کِلاباً قَدْ شَدَّتْ عَلَیَّ تَنْهشُنِی وَ فِیها کَلْبٌ اَبْقَعُ رَأیتُهُ اَشَدَّها وَ أظُنُّ اَنَّ الّذی یَتَوَلّی قَتْلی رَجُلٌ اَبْرَصُ مِنْ هؤُلاءِ الْقَوم. وَ اِنّی رَأیْتُ رَسُولَ الله بَعْدَ ذلِکَ وَ مَعَهُ جَماعَهٌ مِنْ اَصْحابِهِ وَ هُوَ یَقُولُ اَنْتَ شَهیدُ هذِهِ الاُمَّهِ وَ قَدِ اسْتَبْشَرَبِکَ أهْلُ السَّماواتِ وَ اَهْلُ الصَّفیح الأعلی وَ لْیَکُنْ اِفْطارُکَ عِنْدِی اللَّیلَهَ عَجِّلْ وَ لا تُؤخِّرْ فَهَذا مَلَکٌ قَدْ نَزَلَ مِنَ

۱- آل عمران، ۱۷۸-۱۷۹

السَّماءِ لِيَأْخُذَ دَمَکَ فی قارُورَه خَضْراءَ فَهذا ما رَأيتُ وَ قَدْ اَنِفَ اَلأمْرُ وَ اقْتَرَبَ الرَّحِیلُ مِنْ هذِهِ الدُنْیا لا شَکَّ فیه».

«من در خواب دیـدم که چنـدین سگ شدیـداً بر من حمله می کنند و شدیدترین آنها سـگی بود به رنگ سیاه و سـفید و این خواب نشانگر آن است از میان این افراد کسی که به مرض برص مبتلاست قاتل من خواهد بود.

و پس از این خواب ، رسول خدا(صـلی الله علیه وآله) را با گروهی از یارانش دیدم که به من فرمود : تو شـهید این امت هستی و ساکنان آسـمانها و عرش برین ، آمـدن تو را به همـدیگر مژده و بشارت می دهند، تو امشب افطار را در نزد من خواهی بود، عجله کن و تأخیر روا مدار و اینک فرشته ای از آسمان فرود آمده است تا خون تو را در شیشه سبز رنگی جمع آوری کند».

۶) سخنان امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا

سرانجام صبح روز عاشورا که مصادف با روز جمعه دهم محرم الحرام ۶۱ ه. بود ، جنگ بین سپاه حق و باطل آغاز شد. امام حسین(علیه السلام) پس از نماز صبح طی سخنانی برای اصحابش آنها را به صبر در راه خدا دعوت کرد و آنگاه چنین دست به دعا برداشت:

«اَللَّهُمَّ اَنْتَ ثِقَتِي فی كُلِّ كَرْب وَ رَجائی فی كُلِّ شِدَّه وَ اَنْتَ لِی فی كُلِّ اَمْر نَزَلَ بِی ثِقَةٌ وَعُدَّةٌ ، كَم مِنْ هَمّ يَضعُفُ فِيه الفُؤادُ وَ تَقِلُّ فيهِ الحِيلَهُ وَ يَخْذُلُ فيهِ الصَّديقُ وَ يَشْمَتُ فِيهِ الْعَدُوُّ اَنْزَلْتُهُ بِكَ وَ شَكَوتُهُ اِلَيكَ رَغْبَةً مِنّی اِلَيكِ عَمَّن سِواكَ فَكَشَفْتَهُ وَ فَرَّجْتَهُ فَاَنْتَ وَلِیُّ كلِّ نِعْمَه وَ مُنْتَهی كلِّ رَغْبَه».

«خدایا ! تو در هر غم و اندوه ، پناهگاه و در هر پیشامد ناگوار ، مایه امید من هستی و در حادثه ای ، سلاح و ملجأ من ! چه بسیار غمهای کمر شکن که دلها در برابرش آب و راه هر چاره در مقابلش مسدود می گردد ، غمهای جانکاهی که با دیدن آنها ، دوستان دوری جسته و دشمنان زبان به شماتت می گشودند . در چنین مواقعی تنها به پیشگاه تو شکایت آورده و از دیگران قطع امید نموده ام و تو بودی که به داد من رسیده و این کوههای غم را بر طرف کرده ای و از این امواج اندوه نجاتم بخشیده ای. خدایا! توئی صاحب هر نعمت و توئی آخرین مقصد و مقصود من».

ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) پس از مرتب کردن صفوف لشکر خویش، سوار بر اسب شدند . و از خیمه ها فاصله گرفتند و با صدای بلند و رسا ، خطاب به لشکر عمر سعد چنین فرمودند :

«اَیُّهَا النّاسُ اِسْمَعُوا قَوْلِی وَ لا تَعْجلُوا حَتّی اَعِظَکُمْ بِما هُوَ حَقٌّ لَکُمْ عَلَیَّ وَ حَتّی اَعْتَذِرَ اِلَیْکُمْ مِنْ مَقْدمی عَلَیْکُمْ فَاِنْ قَبِلْتُمْ عُذْرِی وَ صَدَقْتمْ قَولی وَ اَعْطیتُمُونِی النّصَفَ مِنْ اَنْفُسِکُمْ کُنْتُمْ بِذلِکَ اَسْعَدَ وَ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ عَلَیَّ سَبیلٌ وَ اِن لَمْ تَقْبَلوا مِنّی الْعذْرَ وَ لَمْ تُعْطُوا النَّصفَ مِنْ اَنْفُسِکُمْ فَاجْمِعُوا اَمْرَکُمْ وَ شُرَکاءَکُمْ ثُمَّ لا یَکُنْ اَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غَمَّهً ثُمَّ اقْضُوا اِلَیَّ وَ لا تَنْظِرُون اِنِّ ولیّیَ اللهُ الَّذی نَزَّلَ الکِتابَ وَ هُوَ یَتَوَلّی الصّالِحِینَ» .

«مردم ! حرف مرا بشنوید و در جنگ و خونریزی شتاب نکنید تا من وظیفه خود را که نصیحت و موعظه شماست ، انجام بدهم و انگیزه سفر خود را به این منطقه توضیح دهم. اگر دلیل مرا پذیرفتید و با من از راه انصاف درآمدید راه سعادت را دریافته و دلیلی برای جنگ با من ندارید و اگر دلیل مرا نپذیرفتید و از راه انصاف نیامدید همه شما دست به هم بدهید و هر تصمیم و اندیشه باطل که دارید درباره من به اجرا بگذارید و مهلتم ندهید ! ولی به هر حال امر بر شما پوشیده نماند ، یار و پشتیبان من خدایی است که قرآن را فرو فرستاد و اوست یار و یاور نیکان» .

چون سخنان حضرت به اینجا رسید صدای گریه از سوی

بعضـی از زنان و دختران حرمش بلند شد . حضـرت سخن خود را قطع کرده و از برادرش عباس و فرزندش علی اکبر خواست آنان را ساکت کنند و اضافه کرد : آنان گریه های زیادی در پیش دارند ! پس از سکوت اهل بیت (علیهم السلام) ایشان ادامه دادند :

«عِبادَ اللهِ إتَّقُوا الله وَ کُونُوا مِنَ الـدُّنیا عَلی حَـذَر فَاِنَّ الـدُّنیا لُوْ بَقِیَتْ عَلی اَحَد اَوْ بَقِیَ عَلَیْها اَحَدٌ لَکانَتِ الْاَنبیاءُ اَحَقَّ بِالْبَقاءِ وَ اَولی بالرِّضاءِ وَ اَرْضـی بِالْقضاءِ ، غَیْرَ اَنَّ اللهَ خَلَقَ الـدُّنیا لِلْفَناءِ فَجَدیـدُها بال وَ نَعیمُها مُضـمَحِلٌّ وَ سُـرُورُها مُکْفَهِرٌّ وَالْمَنزِلُ تَلْعَهٌ وَ الدّارُ قَلْعَهٌ فَتَزوَّدُوا فَاِنَّ خَیْرَ الزّادِ التَّقْوی وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلّکُمْ تُفْلِحُونَ» .

«بندگان خدا ! از خدا بترسید و از دنیا بر حذر باشید که اگر بنا بود همه دنیا به یک نفر داده شود و یا یک فرد برای همیشه در دنیا بماند ، پیامبران برای بقا سـزاوارتر و جلب خشنودی آنان بهتر و چنین حکمی خوشایندتر بود ولی هرگز ! زیرا خداوند دنیا را برای فانی شـدن خلق نموده که تازه هایش کهنه و نعمتهایش زایل و سـرور و شادیش به غم و انـدوه مبـدل خواهد گردید ، دون منزلی است و موقت خانه ای . پس برای آخرت خود توشه ای برگیرید و بهترین توشه آخرت تقوا و ترس از خداست.»

«اَیُهَا النّاسُ اِنَّ الله تَعالی خَلَقَ الدُّنْیا فَجَعَلها دارَ فَناء وَ زَوال مُتَصَرِّفَهً بِأَ هلِها حالا بَعْدَ حال فَالْمغْرُورُ مَنْ غَرَّتْهُ وَ

الشَّقِیُّ مَنْ فَتَنَتْهُ فَلا تَغُرَّنَّکُمْ هذِهِ الدُّنْیا فَاِنَّها تَقْطَعُ رَجاءَ مَنْ رَکَنَ اِلَیْها وَ تَخیبُ طَمَعَ منْ طَمَعَ فیها وَاَراکُمْ قَدِ اجْتَمَعْتُمْ عَلی اَمْر قَدْ اَسْخَطتُمُ اللهَ فِیه عَلَیکُم وَ اَعْرَضَ بِوَجهِ الْکَریمِ عَنْکُمْ وَ اَحِلَّ بِکُمْ نِقْمَتَهُ فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبُّنا وَ بِئسَ الْعَبیدُ اَنْتُم اَقْرَرْتُم بِالطّاعَهِ وَ آمَنْتُمْ بالرَّسُولِ مُحَمَّد (صلی الله علیه وآله)ثَمَّ اِنَّکُمْ زَحَفْتُمْ اِلی ذُرِیّتِهِ وَ عِتْرَتِهِ تُریدُونَ قَتْلَهُم لَقَدِ اسْتحْوَذَ عَلَیْکُمُ الشَّیطانُ فَأنساکُم ذِکْرَ اللهِ الْعظیمِ فَتَبّاً لَکُمْ وَ لِما تُریدُونَ اِنّا للهِ وَ انّا اِلَیهِ راجِعُونَ هؤُلاءِ قَوْمٌ کَفَرُوا بَعْدَ ایمانِهِم فَبُعْداً لِلْقوم الظّالِمینَ» .

«مردم ! خداوند دنیا را محل فنا و زوال قرار داد که اهل خویش را تغییر داده وضعشان را دگرگون می سازد ، مغرور و گول خورده کسی است که گول دنیا را بخورد و بدبخت کسی است که مفتون آن گردد . دنیا شما را گول نزند که هر کس بدان تکیه کند ناامیدش سازد و هر کس بر وی طمع کند به یأس و ناامیدیش کشاند و شما اینک به امری هم پیمان شده اید که خشم خدا را برانگیخته و به سبب آن ، خدا از شما اعراض کرده و غضبش را بر شما فرستاده است .

چه نیکوست خدای ما و چه بد بندگانی هستید شماها که به فرمان خدا گردن نهاده و به پیامبرش ایمان آوردید و سپس برای کشتن اهل بیت و فرزندانش هجوم کردید . شیطان بر شما مسلط گردیده و خدای بزرگ را از یاد شما برده است . ننگ بر شما و ننگ بر ایده و هدف شما . ما برای خدا خلق

شده ایم و بر گشتمان به سوی اوست . (سپس فرمود) : اینان پس از ایمان ، به کفر گراییده اند ، این قوم ستمگر از رحمت خدا دور باد» .

«اَیُّهَا النّاسُ اَنْسِبُونی مَنْ اَنَا ؟ ثمَّ ارْجِعُوا اِلی اَنفُسِکُم وَ عاتِبُوها وَ انْظُرُوا هَلْ یَحِلُّ لَکُم قتلی وَ انْتِهاکُ حُرْمَتِی ؟ اَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِیِّکُم وَ ابْنَ وَصیِّهِ وَ ابْنَ عَمّهِ وَ اَوَّلَ المُؤمِنینَ بِاللهِ وَ المُصَدِّقِ لِرَسوُلِهِ بما جاءَ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ ؟ اَوَ لَیْسَ حَمْزَةُ سَیِّدُالشُّهَداءِ عَمَّ اَبی ؟ اَوَ لَیْسَ جَعْفَرُ الطیّارُ عَمّی ؟ اَوَ لَمْ یَبْلِغُکُمْ قَوْلُ رِسُولِ الله لی وَ لَاخی هذانِ سَیِّدا شَبابِ اَهْلِ الْجَّنه؟

فَاِنْ صَدَّقْتُمُونی بِما اَقُولُ وَ هُوَ الْحَقُّ وَ اللهِ ما تَعَمَّدْتُ الکَذِبَ مُنذُ عَلِمْتُ أنَّ اللهَ یَمقُتُ عَلْیِهِ أهلَه وَ یَضْرِبُهُ مَنِ اخْتَلَفَهُ وَ إنْ کَذَّبتُمُونی فَإنَّ فیکُمْ مَنْ اِنْ سَألتمُوهُ عَنْ ذلِکَ اَخْبَرَ کُمْ سَلُوا جابِرَ بْنَ عَبْدِالله الأنْصارِی وَ اَبا سَعید الْخِدْری وَ سَهْلَ بْنَ سَعْدِ السَّاعِدیِ وَ زَیْدَ بْنَ اَرْقَمَ وَ اَنَسَ بْنَ مالِکْ یُخْبِرُوکُمْ أنَّهُمْ سَمِعُوا هذِهِ الْمَقالَهَ مِنْ رِسُولِ اللهِ لی وَ لاخِی اَما فی هذا حاجِزٌ لَکُمْ عَنْ سَفْکِ دَمِی» .

«مردم ! بگویید من چه کسی هستم ؟آنگاه به خود آیید و خویشتن را ملامت کنید و ببینید آیا قتل من و درهم شکستن حریم من برای شما جایز است ؟ آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم ؟ آیا من فرزند وصی و پسر عموی پیامبر شما نیستم ؟ مگر من فرزند کسی نیستم که پیش از همه مسلمانان

به خـدا ایمان آورد و پیش از همه رسالت پیامبر را تصدیق نمود؟ آیا حمزه سیدالشـهداء عموی پدر من نیست ؟ آیا جعفر طیار عموی من نیست ؟ آیا شما سخن پیامبر رادرحق منو برادرم نشنیده اید که فرمود:این دو سروران جوانان بهشت هستند؟

اگرمرا در گفتارم تصـدیق کنید اینها حقایقی است که کوچکترین خلافی در آن نیست; زیرا از روز اول دروغ نگفته ام، چون دریافته ام که خداونـد به اهل دروغ غضب کرده و ضـرر دروغ را به گوینـده آن برمی گردانـد . و اگر مرا تکـذیب می کنید ، اینک در میان مسـلمانان از صحابه پیامبر کسانی هستند که می توانید از آنها سوال کنید : از جابر بن عبدالله انصاری ، ابو سعید خـدری ، سـهل بن سـعد ساعـدی ، زیـد بن ارقم و انس بن مالـک بپرسـید که همه آنان گفتار پیامبر را درباره من و برادرم از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شنیده اند و همین یک جمله می تواند مانع شما از ریختن خون من گردد».

سخنـان مسـتدل و منطقی امـام حسـین (علیه السـلام) شـمر بن ذی الجوشن را که یکی از فرمانـدهان سـپاه ابن زیـاد بود نگران ساخت . او که احتمال می داد سـخنان حضـرت در سـپاهیانشان تاثیر بگذارد و آنان را از جنگ منصـرف نماید ، لذا برای قطع سخنان امام با صدای بلند داد زد و بی اهانتی کرد ولی حبیب بن مظاهر جوابش را داد و او را ساکت نمود.

آنگاه حضرت سیدالشهداء(علیه السلام) سخنان خود را اینگونه به پایان رسانید :

«فَاِنْ کُنْتُمْ فی شَکّ مِنْ هذَاالقَولِ اَفَتَشُکُّونَ انّی ابْنُ بِنْتِ نَبِیّکُمْ فَوَاللهِ ما بَیْنَ الْمَشرِقِ وَ الْمَغْرِبِ ابْنُ بِنْتِ نَبِیٍّ غَیْری فیکُمْ وَ لا فی غَیْرِکُمْ وَیْحَکُمْ اَتَطلُبُونی بِقَتیل قَتَلْتُهُ اَوْ مال اِستَهلَکْتُهُ اَوْ بِقِصاصِ جَراحَه.»

«اگر در گفتار من تردید دارید آیا در این واقعیت نیز شک می کنید که من پسر دختر پیامبر شما هستم و در همه دنیا و در میان شما و دیگران ، پیامبر خدا فرزندی جز من ندارد ؟ وای بر شما ! آیا مال کسی را گرفته ام و یا جراحتی بر شما وارد ساخته ام تا مستحق مجازاتم بدانید؟»

گفتار حسین بن علی (علیه السلام) که بدینجا رسید ، سکوت کامل بر سپاه کوفه حکمفرما شد و هیچ عکس العمل و پاسخی از طرف آنان مشاهده نمی گردید. امام چند تن از افراد سرشناس کوفه را که از آن حضرت دعوت کرده و در میان لشکر ابن سعد حضور داشتند ، خطاب کرد و چنین فرمود :

«یا شَبَثَ بْنَ رِبعی وَ یا حَجّارَ بنَ اَبْجَرَ وَ یا قَیْسَ بْنَ الأشعَثِ وَ یا یَزیدَ بْنَ الْحارِثِ أَلَمْ تَکْتُبُوا اِلَیَّ اَنْ قَدْ اَیْنَعَتِ الثّمارُ وَ اخْضَرَّ الْجَنابُ وَ اِنَّما تَقْدِمُ عَلی جُنْد لَکَ مُجَنَّده؟»

«ای شبث بن ربعی و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث! آیا شما برای من نامه ننوشتید که

میوه هایمان رسیده و درختانمان سرسبز و خرم است و در انتظار تو دقیقه شماری می کنیم ، در کوفه لشکریانی مجهز و آماده در اختیار تو است».

این افراد در مقابل گفتار امام پاسخی نداشتند جز انکار و گفتند ما چنین نامه ای به تو ننوشته ایم!؟

در اینجا قیس بن اشعث با صدای بلند گفت : یا حسین ! چرا با پسرعمویت(یزید) بیعت نمی کنی (تا راحت شوی) ؟ که در این صورت با تو به دلخواهت رفتار خواهند کرد و کوچکترین ناراحتی متوجه تو نخواهد گردید .

امام در پاسخ وی فرمودند :

«لا وَاللهِ أُعْطیهِمْ بِیَدی اِعطاءَ الـذَّلیلِ وَ لا اَفِرُّ مِنْهُمْ فِرارَ الْعَبید یا عِبادَالله اِنّی عُذْتُ بِرَبّی وَ رِبِّکمْ أنْ تَرْجُمُونِ أعُوذُ بِرَبّی وَ رَبِّکُم مِنْ کُلِّ مُتکَبِر لا یؤْمِنُ بِیوْمِ الحِسابِ».

«نه به خدا سوگند ! نه دست ذلت در دست آنان می گذارم و نه مانند بردگان از صحنه جنگ و از برابر دشمن فرار کنم» . سپس آن حضرت آیه ای را که گفتار حضرت موسی را در مقابل عناد و لجاجت فرعونیان نقل می کند ، قرائت نمود : من به پروردگار خویش و پروردگار شما پناه می برم که گفتار مرا دور می افکنید . پناه می برم به پروردگار خویش و پروردگار شما از هر شخص متکبری که ایمان به روز جزا ندارد» .

آنگاه هر دو سپاه کاملا آماده جنگ گردیدند . پرچم های

عمر سعد برافراشته شد و صدای طبل و شیپورشان طنین افکند وسپاه دشمن از هر طرف دور خیمه های امام حسین(علیه السلام)را فرا گرفته و مانند حلقه انگشتری در میان خویش گرفتند ، حسین بن علی (علیه السلام) از میان لشکر خویش بیرون آمد و در برابر صفوف دشمن قرار گرفت و از آنان خواست تا سکوت کنند و به سخنان وی گوش فرا دهند ولی آنها همچنان سروصدا و هلهله می نمودند!

حسین بن علی (علیه السلام) با این جملات به آرامش و سکوتشان دعوت نمود :

«وَیْلَکُمْ ما عَلَیْکُمْ اَنْ تَنْصِتُوا اِلَیَّ فَتَسمَعوُا قَوْلی وَ اِنَّما اَدْعوُکُمْ اِلی سَبیلِ الرَّشادِ فَمَنْ اَطاعَنِی کانَ مِنَ الْمُرْشَدِینَ وَ مَنْ عَصانی کانَ مِنَ الْمُهْلَکِینَ وَ کُلُّکُمْ عاص لاَمْرِی غَیْرُ مُسْتَمِع لِقَوْلی قَدِ انْخَزَلَتْ عَطِیّاتُکُمْ مِنَ الْحَرامِ وَ مُلِئَتْ بُطُونُکُمْ مِنَ الْحَرامِ فَطَبَعَ اللهُ عَلی قُلُوبِکُمْ وَ یْلَکُمْ اَلا تَنْصِتُونَ اَلا تَسْمَعُونَ؟»

«وای بر شما!چرا گوش فرا نمی دهید تا گفتارم را- که شما رابه رشدوسعادت فرا می خوانم - بشنوید ؟ هر کس از من پیروی کند خوشبخت و سعادتمند است و هر کس عصیان و مخالفت ورزد از هلاک شدگان است و همه شما عصیان و سرکشی نموده و با دستور من مخالفت می کنید که به گفتارم گوش فرا نمی دهید .

آری ، در اثر هدایای حرامی که به دست شما رسیده ، و در

اثر غذاهای حرام و لقمه های غیر مشروعی که شکمهای شما از آن انباشته شده ، خدا این چنین بر دلهای شما مهر زده است ، وای بر شما! آیا ساکت نمی شوید؟».

چون سخن امام (علیه السلام) بدینجا رسید لشکریان عمر سعد همدیگر را ملامت نمودند که چرا سکوت نمی کنند ! پس یکدیگر را وادار به استماع سخنان آن حضرت نمودند . هنگامی که سکوت بر صفوف دشمن حاکم گردید امام (علیه السلام) در ادامه سخنانش چنین فرمود :

«تَبّاًلَکُمْ اَیَّتُهَا الْجَماعَهُ وَ تَرَحاً اَفَحینَ اِسْتَصْرَخْتُمُونا وَلِهینَ مُتَحَیِّرینَ فَأَصْرَخْناکُم مُؤَدِّینَ مُسْتَعِدِّینَ سَلَلْتُمْ عَلَیْنا سَیْفاً فی رِقابِنا وَ حَشَشْتُمْ عَلَیْنا نارَ الْفِتَنِ الَّتی جَناها عَدُوُّکُم وَ عَدُوُّنا فَاَصْبَحْتُمْ اِلْباً عَلی اَولیائکُمْ وَ یَداً عَلَیْهِمْ لِأَعْدائِکُمْ بِغَیْرِ عَدْل اَفْشَوهُ فِیکُمْ وَ لا اَمَلَ - اَصبَحَ لَکُمْ فیهِمْ اِلاَّ الْحَرامَ - مِنَ الدُّنْیا اَنالُوکُم وَ خَسِیسَ عَیش طَمِعْتُمْ فیهِ مِنْ حَدَث کانَ مِنّا وَ لا رَأی تَفیل لَنا.»

«ای مردم ! ننگ و ذلت و حزن و حسرت بر شما باد که با اشتیاق فراوان ما را به یاری خود خواندید و آنگاه که به فریاد شما جواب مثبت داده و به سرعت به سوی شما شتافتیم ، شمشیرهایی را که از خود ما بود بر علیه ما به کار گرفتید و آتش فتنه ای راکه دشمن مشترک برافروخته بود ، بر علیه ما شعله ور ساختید ، به حمایت و پشتیبانی دشمنانتان علیه

پیشوایانتان بپا خاستید ، بدون اینکه این دشمنان قدم عدل و دادی به نفع شما بردارند و یا امید خیری در آنان داشته باشید مگر طعمه حرامی از دنیا که به شما رسانیده اند و مختصر عیش و زندگی ذلتباری که چشم طمع به آن دوخته اید.»

«مَهْلاً لَكُمُ الْوَيْلاتُ اِذْ كَرِهْتُمُونا وَ تَرَكْتُمُونا فَتَجهَّزتُمْ وَ السَّيْفُ لَمْ يُشْهَرْ وَ الْجأشُ طامِنٌ و الرَّأىُ لَمْ يُسْتَصْحَفْ وَ لكِن اَسْرَعْتُمْ عَلَيْنا كَطَيْرَهِ الدّباءِ وَ تَداعَيْتُمْ اِلَيْنا كَتَداعِى الْفِراشِ فَقُبْحاً لَكُمْ فَاِنَّما اَنْتُمْ مِنْ طَواغِيتِ الاُمَّهِ وَ شِذاذِ اْلاحْزابِ وَ نَبَذَهِ الْكِتابِ وَ نَفَثَهِ الشَّيطانِ وَ عُصبَهِ الاثامِ وَ مُحَرِّفِى الْكِتابِ وَ مُطِفِئ السُّنَنِ وَ قَتَلَهِ اَولادِ الاَنبياءِ وَ مُبيرى عِترَهِ الأوْصياءِ و مُلْحِقِى الْعِهارِ بِالنَّسَبِ وَ مُؤذى المُؤمِنينَ وَ صُراخِ أئمَّهِ الْمُستَهزئينَ الَّذينَ جَعلوُا الْقُرآنَ عِضينَ».

«قدری آرام ! وای بر شما! که روی از ما برتافتید و از یاری ما سر باز زدید بدون اینکه خطایی از ما سر زده باشد و یا رأی و عقیده نادرستی از ما مشاهده کنید آنگاه که تیغها در غلاف و دلها آرام و رأیها استوار بود ، مانند ، ملخ از هر طرف به سوی ما روی آوردید و چون پروانه از هر سو فرو ریختید .

رویتان سیاه که شما از سرکشان امت و از ته ماندگان احزاب فاسد هستید که قرآن را پشت سر انداخته اید ، از دماغ شیطان در افتاده اید ، از گروه جنایتکاران و تحریف کنندگان کتاب و خاموش کنندگان سنن می باشید که فرزندان پیامبران

را می کشید و نسل اوصیا را از بین می برید . شما از لاحق کنندگان زنا زادگان به نسب و اذیت کنندگان مؤمنان و فریاد رس پیشوای استهزاگران می باشید که قرآن را مورد استهزا و مسخره خویش قرار می دهند» .

«وَ اَنتُم ابْنَ حَرْب وَ أشْیاعَهُ تَعْتَمِدُونَ وَ إیّانا تَخذُلُونَ اَجَلْ وَ اللهِ اَلخَذْلُ فیکُمْ مَعْرُوفٌ وَ شَجَتْ عَلَیهِ عُروقُکُم وَ تَوارَثَتْهُ اُصُولُکُمْ وَ فُرُوعُکُم وَ نَبَتَتْ عَلَیْهِ قُلُوبُکُم وَ غَشِیَتْ بِهِ صُدُورُکُمْ فَکُنْتُم اَخْبَثَ شَجَرَه شَجیً لِلنّاظِرِ وَ اُکْلَهً لِلْغاصِبِ اَلا لَعْنَهُ اللهِ عَلَی النّاکِثینَ الَّذینَ یَنْقُضُونَ الْإیمانَ بَعْدَ تَوْکیدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللهَ عَلَیْکُمْ کَفِیلا فَانْتُمْ وَ اللهِ هُمْ.»

«و شما اینک ، به ابن حرب و پیروانش اتکا و اعتماد نموده و دست از یاری ما برمی دارید . بلی به خدا سوگند ! خذل و غدر از صفات بارز شماست که رگ و ریشه شما بر آن استوار و سینه هایتان با آن مملو گردیده است .

شما به آن میوه نامبارکی می مانید که در گلوی باغبان رنجدیده اش گیر کند و در کام سارق ستمگرش شیرین و لذتبخش باشد.

لعنت خدا بر پیمان شکنان که پیمان خویش را پس از تأکید و محکم ساختن آن می شکنند و شما خدا را بر پیمانهای خود کفیل و ضامن قرار داده بودید و به خدا سوگند ! که همان پیمان شکنان هستید.»

«ألا اِنَّ الـدَّعِیَّ بْنَ الـدَّعِیِّ قَـدْ رَکَزَ بَیْنَ اثْنَیَنِ بَیْنَ السِـلَّهِ وَالذِّلَّهِ وَ هَیْهاتَ مِنَّا الذِّلَّه یَأْبَی اللهُ لَنا ذلِکَ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤمِنُونَ وَ حُجُورٌ طـابَتْ وَ طَهُرَتْ وَ انوفُ حَمِیَّهٌ وَ نُفُوسٌ اَبِیَّهٌ مِنْ أنْ تُؤثرَ طـاعَهَ اللِّئـام عَلی مَصـارِعَ الْکِرامِ ألا ـ اِنّی قَدْ أعـذَرْتُ و أنْـذَرْتُ ألا اِنّی زاحِفٌ بَهِذِهِ الاُسْرَهِ عَلی قِلَّهِ الْعَدَدِ وَ خِذْلانِ النّاصِرِ.»

«آگاه باشید که این فرو مایه (ابن زیاد) و فرزند فرومایه ، مرا در بین دو راهی «شمشیر» و «ذلت» قرار داده است و هیهات که ما به زیر بار ذلت برویم ; زیرا خـدا و پیامبرش و مؤمنان از اینکه ما ذلت را بپـذیریم ابا دارند و دامنهای پاک مادران و مغزهای با غیرت و نفوس با شـرافت پـدران ، روا نمی دارنـد که اطاعت افراد لئیم و پست را بر قتلگاه کرام و نیک منشان مقـدم بـداریم . آگاه باشید که من با این گروه کم و با قلت یاران و پشت کردن کمک دهندگان، بر جهاد آماده ام» .

آنگاه امام حسین (علیه السلام) این اشعار را قرائت فرمودند :

فَإنْ نَهْزِمْ فَهَزّامُونَ قِدْماً *** وَ اِنْ نُهْزَمْ فَغَیْرَ مُهَزَّمینا

وَ ما اِنْ طِبُّنا جُبْنٌ وَ لکِنْ *** مَنایانا وَ دَوْلَهُ آخَرینا

فَقُلْ للشّامِتینَ بِنا اَفِیقُوا *** سَیَلْقَی الشّامِتُونَ کَما لَقِینا

اِذا مَاالْمَوْتَ رَفَعَ عَنْ اُناس *** بِكَلْكَلِهِ اَناخَ بِآخَرِينا

«اگر ما بر دشمن پیروز گردیم ، در گذشته هم پیروزمند بوده ایم و اگر شکست بخوریم باز هم شکست از ما و ترس از شؤون ما نیست ولی اینک حوادثی به ما رخ داده و سودی ظاهراً به دیگران رسیده است .

شماتت کنندگان ما را بگو بیدار باشید که آنان نیز مثل ما، با شماتت کنندگان مواجه خواهند گردید و مرگ هر وقت شتر خویش را از کنار دری بلند کرد ، در کنار درب دیگری خواهد خواباند» .

سپس حضرت فرمود :

«اَما وَاللهِ لا تَلْبَثُونَ بَعدَها اِلّا کَرِيثَما يُرْکَبُ الْفَرَسُ حَتّی تَدُورَ بِکُمْ دَوْرَ الرَّحی وَ تَقْلَقَ بِکُمْ قَلَقَ الْمِحْوَرِ عَهِدٌ عَهِدَهُ اِلَیَّ أبِی عَنْ جَدّی رَسولِ الله فَاجْمِعُوا أمْرَکُمْ وَ شُرَکاءَکُمْ ثُمَّ لا يَکُنْ أمرُکُمْ عَلَيْکُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا اِلَیَّ وَ لا تُنظِرُونَ اِنّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللهِ رَبّی وَ رَبِّکُم ما مِنْ دابَّه اِلّا هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها اِنَّ رَبّی عَلی صِراط مُسْتَقيم.»

«آگاه باشید ! به خدا سوگند! پس از این جنگ به شما مهلت داده نمی شود که سوار بر مرکب مراد خویش گردید مگر همان اندازه که سوار کار بر اسب خویش سوار است تا اینکه آسیاب حوادث شما را بچرخاند و مانند محور و مدار سنگ

آسیاب ، مضطربتان گرداند .

این عهد و پیمانی است که پدرم علی (علیه السلام) از جدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بازگو نموده است پس با همفکران خود دست به هم دهید و تصمیم باطل خود ، را پس از آنکه امر بر شما روشن گردید ، درباره من اجرا کنید و مهلتم ندهید . من بر خدا که پروردگار من و شما است توکل میکنم که اختیار هر جنبنده ای در ید قدرت اوست و خدای من بر صراط مستقیم است.»

سپس سیدالشهداء(علیه السلام) دست های پاک خود را به سوی آسمان بلند کرد و لشکریان عمر سعد و ابن زیاد را این چنین نفرین نمود :

«أللّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّماءِ وَ ابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنينَ كَسِنى يُوسُفَ وَ سَلِّطْ عَلَيهِمْ غُلامَ ثَقيف يَسْقيهِمْ كَأساً مُصَبَّرَةً فَلا يَدَعُ اَحَداً قَتْلَةً بِقَتْلَه وَ ضَرْبَةً بِضَرْبَه يَنْتَقِمُ لى وَ لأوْليائى وَ لِأهْلِ بَيْتى وَأشْياعِى مِنْهُمْ فَاِنَّهُمْ كَذَّبُونا وَ خَذَلُونا وَ اَنْتَ رَبُّنا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنا وَ اِلَيْكَ الْمَصيرُ».

«خدایا ! قطرات باران را از آنان قطع کن ! و سالهایی (سختی) مانند سالهای یوسف بر آنان بفرست ! و غلام ثقفی را بر آنان مسلط گردان تا با کاسه تلخ ذلت ، سیرابشان سازد و کسی را در میانشان بدون مجازات نگذارد ! در مقابل قتل ، به قتلشان برساند و در مقابل ضرب ، آنان را بزنند !و از آنان انتقام من و انتقام خاندان و پیروانم را بگیرد ; زیرا اینان ما را تکذیب

نمودند و در مقابل دشمن دست از یاری ما برداشتند و توئی پروردگار ما،به تو توکل کرده ایم وبرگشت ما به سوی تو است».

پس از پایان یافتن سخنان امام حسین (علیه السلام) و اتمام حجت آن حضرت بر مردم سنگ دل کوفه ، عمر سعد از میان لشکریانش بیرون آمد و تیری به سوی خیمه های حضرت رها کرد و به سپاهیانش گفت : نزد امیر گواهی دهید که من اولین کسی بودم که به سوی خیمه های حسین بن علی تیراندازی کردم!؟ در این وقت مردم کوفه ، امام حسین (علیه السلام) و اصحابش را تیرباران نمودند . آنگاه حضرت به یاران خویش فرمود :

«قُومُوا اَیُّهَا الْکِرٰامُ اِلَی المَوْتِ الَّذی لابُدَّ مِنْهُ فَاِنَّ هـذِهِ السِّـهامَ رُسُلُ القَوْمِ اِلَیْکُمْ فَوَاللهِ ما بَیْنَکُمْ و بَیْنَ الْجَنَّهِ وَ النّارِ اِلاَّ الْمَوْتُ یَعْبُرُ بِهؤُلاءِ إلی جِنانِهِمْ وَ بِهؤُلاءِ اِلی نِیرانِهِمْ».

«برخیزید ای بزرگ منش ها به سوی مرگ ، که چاره ای از آن نیست ، پس این تیرها پیک های مرگ است از طرف این مردم به سوی شما ! به خدا سوگند بین شما و بین بهشت و جهنم فاصله ای نیست مگر مرگ که مانند پلی شما را به بهشت می رساند و دشمنانتان را به دوزخ !»

۷) سخنان امام حسین(علیه السلام) در هنگام شهادت اصحابش

* سرانجام جنگ آغاز گردید! در اولین حمله که به صورت گروهی انجام شد، عده ای از سپاهیان طرفین کشته شدند. حضرت حسین بن علی(علیه السلام) با دیدن کشته شدگان، اصحاب خود را خطاب قرار داده و فرمودند:

صَبْراً یا بَنِی الْکِرامِ فَمَا الْمَوتُ اِلاّ قَنْطَرَهٌ تَعْبُرُ بَکُمْ عنِ الْبُؤْسِ وَ الضَّراءِ اِلَی الْجِنانِ الواسِعَهِ وَ النِّعَمِ الدّائمهِ فَاَیُّکُمْ یَکرَهُ اَنْ یَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ اِلی قَصر وَ ما هُوَ لأعدائِکُم اِلاّ کَمَنْ یَنْتَقِلُ مِنْ قَصْر اِلی سِجْن وَ عَذاب . إنَّ اَبی حَدَّثَنی عَنْ رَسُولِ اللهِ اِنَّ الدُّنْیا سِجْنُ الْمُؤمِنِ وَ جَنَّهُ الْکافِرِ وَ الْمَوْتُ جِسْرُ هؤُلاءِ اِلی جِنانِهِمْ وَ جِسْرُ هؤُلاءِ اِلی جَحیمِهِمْ ما کُذِبْتُ وَ لا کَذِبْتُ».

«ای بزرگ زادگان ، صبر و شکیبایی به خرج دهید که مرگ چیزی جز یک پل نیست که شما را از سختی و رنج عبور داده به بهشت پهناور و نعمتهای همیشگی آن می رساند . چه کسی است که نخواهد از یک زندان به قصری مجلّل انتقال یابد و همین مرگ برای دشمنان شما مانند آن است که از کاخی به زندان و شکنجه گاه منتقل گردند .

پدرم از پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر من نقل نمود که می فرمود : دنیا برای مؤمن همانند زندان و برای کافر همانند بهشت است . مرگ پلی است که این گروه مؤمن را به بهشتشان می رساند و آن گروه کافر را به جهنمشان ! آری ، نه دروغ شنیده ام و نه دروغ می گویم».

* سید و سالار شهیدان (علیه السلام) که شهادت یاران خود را نظاره می کرد ، محاسن شریفش را به دست گرفت و فرمود :

«اِشْتَدَّ غَضَبُ الله عَلَی الْیَهوُدِ اِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَداً وَ اشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَی النَّصاری اِذْ جَعَلُوهُ ثالِثَ ثَلاثَه وَ اشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَی الْمجُوسِ اِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دُونَهُ وَ اشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلی قَوْم اِتَّفَقَتْ کَلِمَتُهُمْ عَلی قَتْلِ ابْنِ بِنْتِ نَبِیِّهِمْ» .

«خشم خدا بر یهودیان آنگاه سخت گردید که برای او فرزندی قائل شدند . و خشم خدا بر مسیحیان آنگاه شدید شد که به خدایان سه گانه قائل گردیدند . و غضب خداوند بر آتش پرستان وقتی بیشتر شد که به جای خدا ، آفتاب و ماه را پرستیدند . و غضب الهی بر قوم دیگری آنگاه شدیدتر شد که بر کشتن پسر دختر پیامبرشان متحد و هماهنگ گردیدند» .

آنگاه حسین بن علی(علیه السلام) سخنان خود را با این جمله به پایان رسانید :

«اَما وَ اللهِ لا اُجیبُهُمْ اِلی شَیْ مِمّا یُریدُونَ حَتّی اَلْقَی اللهَ وَ اَنا مُخَضَّبُ بِدَمِی».

«آگاه باشید ! به خدا سوگند من به هیچیک از خواسته های اینها جواب مثبت نخواهم داد تا در حالی که به خون خویش خضاب شده ام به لقای پروردگارم نایل گردم». سپس آن حضرت با صدای بلند فرمود :

«اَما مِنْ مُغیث یُغیثُنا ! اَما مِنْ ذاب ّیَذُبُ عَنْ حَرَمِ

رسوُلِ الله.»

«آیا فریاد رسی نیست که به فریاد ما برسد!؟ آیا کسی نیست که از حرم رسول خدا حمایت نماید؟»

* سپس در بحبوحه جنگ ، آن هنگام که وقت اذان ظهر فرا رسید ، ابو ثمامه صائدی یکی از یاران حسین بن علی (علیه السلام)به آن حضرت عرضه داشت : یا بن رسول الله ، وقت نماز ظهر فرا رسیده و من دوست دارم یک نماز دیگر به امامت شما بجا آورم !

امام حسین (علیه السلام) در پاسخ وی فرمودند : «ذَکَرْتَ الصَّلاةَ جَعَلَکَ اللهُ مِنَ الْمُصَلِّینَ الذّاکِرینَ . نَعَمْ هذا أَوَّلُ وَقْتِها سَلُوهُمْ أنْ یَکُفُّوا عَنّا حَتّی نُصَلّی.»

«نماز را به یاد ما انداختی ، خدا تو را از نمازگزارانی که به یاد خدا هستند قرار بدهد . آری اینک وقت نماز فرا رسیده است ، از دشمن بخواهید که موقتا دست از جنگ بردارند تا نماز خود را به جای آوریم.»

لیکن لشکر کوفه حتی اجازه نماز خواندن به حضرت ندادند! و یکی از سران آنان در قبال این خواسته به حق حضرت گفت نمازی که شما می خوانید مورد قبول خدا نیست!؟

پس امام نماز خوف خواندند و جمعی از یارانش در مقابل تیرهای دشمنان ایستادند تا نماز حضرت و اصحابش به پایان رسد. پس از این نماز با شکوه دو تن از یاران امام بر اثر تیرهایی که به بدنشان رسیده بود به شهادت رسیدند . هر یک

آن دو در هنگام شهادت لحظه ای چشم به حضرت دوختند و عرض کردند :

اَوْفَیْتُ یَا بْنَ رَسوُلِ اللهِ؟ «ای فرزند رسول خدا آیا به وظیفه خود عمل کردم ؟» امام حسین (علیه السلام) در جوابشان فرمودند : «نَعَمْ اَنْتَ أمامی فِی الْجَنَّهَ فَاْقَراْ رَسوُلَ اللهِ مِنّی السَّلامَ وَ أعْلَمْهُ أنّی فِی الْاِثْر . بله ، وظیفه خود را انجام دادی و در بهشت پیشاپیش من هستی ! سلام مرا به رسول خدا برسان و به ایشان عرض کن که من نیز بعد از تو به دیدارش نایل خواهم شد».

* آنگاه حضرت در حالی که به این یاران شهیدش نگاه می کرد به دیگر یاران فرمود :

«یا کِرامُ هذِهِ الْجَنَّهُ قَدْ فُتِحَتْ اَبْوابُها وَ اتَّصَلَتْ اَنْهارُها وَ اَیْنَعَتْ ثِمارُها وَ هذا رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) وَ الشُّهداءُ الَّذِینَ قُتِلُوا فی سَبِیلِ الله یَتَوَقَّعُونَ قدُومَکمُ وَ یَتَباشَرُونَ بِکُمْ فَحامُوا عَنْ دِینِ اللهِ وَ دِینِ نَبِیِّهِ وَ ذُبُّوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ» .

«ای عزیزان ! ای بزرگ منشان ! اینک درهای بهشت (به روی شما) باز شده که نهرهایش جاری و درختانش سبز و خرم است . و اینک رسول خدا و شهیدان راه الهی ، منتظر ورود شما بوده و قدوم شما را به همدیگر مژده می دهند. پس بر شماست که از دین خدا و رسولش حمایت و از حرم پیامبر دفاع کنید.»

* امام در پی شهادت حبیب بن مظاهر فرمودند :

«عِندَ اللهِ أَحْتَسِبُ نَفْسی وَ حُماةَ اَصحابی;بذل جانم و کشته شدن اصحابم در پیشگاه خدا و به فرمان اوست.»

* و هنگـامی که حرّ بن یزیـد ریـاحی اجـازه میـدان رفتن می خـواست به امـام عرضه داشت : من مـانع از حرکت شـما در این سرزمین شدم ، حال آمده ام تا از شما حمایت کنم و در پیش رویت کشته شوم ، آیا توبه من پذیرفته است ؟

حضرت فرمود : «...نَعَمْ یَتُوبُ اللهُ عَلَیْکَ وَ یَغْفِرُلَکَ ... قَتَلَهُ مِثْلُ قَتلِهِ النَّبِیّینَ و آلِ النَّبِیّینَ.»

«آری خدا توبه تو را می پذیرد و گناهانت را می بخشد.» و آن هنگام که سیدالشـهداء(علیه السـلام)بدن خون آلود حرّ را نگاه کرد فرمود: «این مردم قاتلانی هستند همانند قاتلان پیامبران و فرزندان پیامبران».

و سـپس در حـالی که کنـار حرّ نشـست و خاک و خون از سـرش پاک می کرد ، فرمود : «اَنْتَ الْحُرُّ کَما سَـمَّتْکَ اُمُّکَ وَ اَنْتَ الْحُرُّ فِی الدُّنْیا وَ الاخِرَه» .

«تو حرّ و آزاد مردی ، همان گونه که مادرت تو را حرّ نامیده است . تو آزاد مردی در دنیا و آخرت !»

* زهیر بن قین یکی از یاران امام با خواندن دو بیت شـعر از امام اجازه خواست به میدان جنگ رود ، حضـرتش در جواب وی فرمود : وَ أَنَا أَلْقاهُم عَلی إثْرِکَ یعنی من نیز در پشت سر تو با اجدادم ملاقات خواهم کرد . و پس از شهادت زهیر

فرمود: «لا يُبْعِدُکَ اللهُ يا زُهَيْرُ وَ لَعَنَ قاتِليکَ لَعْنَ الَّذينَ مُسِخوُا قِرَدَةً وَ خَنازيرَ.»

«زهير ! خداوند تو را از رحمتش دور نگرداند و بر قاتلان و کشندگان تو لعنت کند همانگونه که در دورانهای گذشته افرادی را لعنت نمود و مسخ گرديدند و به صورت ميمون و خوک در آمدند.»

* و چون نوبت به حنظله شبامی رسيد در مقابل دشمن قرار گرفت و آنها را نصيحت کرد آنگاه به سوی امام حسين(عليه السلام) برگشت و اجازه جنگ گرفت . حضرت در جوابش فرمود :

«رَحِمَكَ اللهُ اِنَّهُم قَدِ اسْتَوْجَبُوا الْعَذابَ حَيْنَ رَدّوُا عَلَيْكَ ما دَعَوْتَهُم اِليهِ مِنَ الحَقِّ وَ نَهَضوُا اِليكَ لِيَسْتَبيحُوكَ و أصحابَكَ فَكَيْفَ بِهِمُ الآنَ وَ قَدْ قَتَلوُا إخوانكَ الصّالِحينَ.»

«خدا رحمتت کند ، اين مردم آنگاه که به سوی حق دعوتشان نمودی و پاسخ مثبت ندادند و به قتل تو و يارانت آماده گرديدند ، مستوجب عذاب شدند . اما حالا که خون برادران صالح تو را ريختند ، ديگر گرفتار عذاب و خشم پروردگار گرديدند.»

آنگاه امام با اين بيان اجازه دادند حنظله به ميدان رود :

«رُحْ اِلی خَيْرٍ مِنَ الدُنيا وَ ما فيها و اِلی مُلك لا يَبْلی . برو به سوی آنچه بهتر از دنيا و آنچه در آن است ، و برو به سوی ملک و آنجايی که هميشگی است.»

* جون بن حری غلامی سیاه رنگ و متعلق به ابوذر بود و از خدمتگذاران امام حسین (علیه السلام) محسوب می گشت . وقتیکه وی آمد اجازه میدان رفتن بگیرد ، حضرت فرمود :

«یا جُونُ اَنْتَ فی اِذن مِنّی فاِنَّما تَبِعْتَنا طَلَباً لِلعافیهِ فَلا تَبْتَلْ بِطَریقَتِنا.»

«جون ! من بیعت را از تو برداشتم و آزادت گذاشتم ، زیرا تو به امید آسایش تا اینجا همراه ما آمدی پس در راه ما خودت را به ناراحتی گرفتار نکن !»

جون خودش را بر روی پاهای حضرت انداخت و التماس کرد تا اجازه گرفت. و آنگاه که به شهادت رسید، سیدالشهداء(علیه السلام)خودش را بر بالین او رسانید و با این جملات دعا کرد :

«اَللّهُم بَیِّضْ وَجْهَهُ وَ طَیِّبْ ریحَهُ وَ احْشُرْهُ مَعَ الأبرارِ وَ عَرِّفْ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ مُحمّد وَ آلِ محمد .»

«خدایا رویش را سفید و بدنش را خوش بو گردان و او را با نیکان محشور بفرما و در میان او و محمد و خاندانش آشنایی بیشتر قرار بده !»

* پس از شهادت جناده انصاری ، فرزند یازده ساله اش خدمت امام حسین (علیه السلام) رسید و اجازه میدان رفتن گرفت ! حضرت فرمود : «هذا غُلامٌ قَتَلَ اَبوُهُ فِی الْحَمْلَهِ الْاُولی وَ لَعَلَّ اُمَّهُ تَکْرَهُ ذلِکَ . این نوجوان که پدرش در اولین حمله شهید شده ، شاید بدون رضایت مادرش می خواهد به جنگ رود ؟»

اما عمر بن جناده صدا زد نه به خدا ! مادرم امر کرده جانم را فدای شما نمایم!آنگاه با خواندن این اشعار روانه میدان شد :

أمیری حُسَینٌ وَ نِعْمَ الْامیر *** سُرُورُ فُؤادِ الْبشَیرِ النذَّیرِ

عَلیٌّ وَ فاطِمَهُ والِداهُ *** فَهَلْ تَعْلَموُنَ لَهُ مِنْ نَظیر

فرمانـده من امام حسـین است و چه خوب فرمانـده ای است! سـرور قلب پیامبر و مژده دهنده و انذار کننده است . علی و فاطمه پدر و مادرش هستند ، آیا برای او همانندی سراغ دارید؟.

* پس از به شـهادت رسـیدن یـاران امـام حسـین (علیه السـلام) دیگر نوبت خانـدان آن حضـرت رسـید . نخستین کسـی که از خاندان بنی هاشم اجازه میدان رفتن گرفت،جناب علی اکبر فرزند هیجده ساله و ارشد امام حسـین (علیه السلام) بود . حضرت در حالی که به قد و قامت وی نگاه می کرد صورت به آسمان گرفت و چنین گفت :

«اَللّهُمَّ اشْـهَدْ عَلی هؤُلاـءِ الْقَوْم فَقَـدْ بَرَزَ اِلَیْهِمْ أَشْـبَهُ النّـاسِ بِرَسُولـکَ مُحَمَّد (صـلی الله علیه وآله) خَلْقاً وَ خُلُقاً و مَنْطِقاً و کُنّا اِذا اشْـتَقنا اِلی رُؤیَهِ نَبِیَّکَ نَظَرنـا اِلَیْهِ . اَللّهُمَّ فَامْنَعْهُمْ بَرَکاتِ الاَرْضِ وَ فَرِّقْهُمْ تَفْریقاً وَ مَزِّقْهُمْ تَمْزیقاً وَ اجْعَلْهُمْ طَرائِقَ قِـدَداً وَ لا تُرضِ الْوُلاهَ عَنْهُمْ اَبَداً فَاِنَّهُمْ دَعَونا لِیَنْصرُونا ثُمَّ عَدَوا عَلَیْنا لِیُقاتِلُونا. اَنَّ اللهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ اِبراهیمَ و آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمینَ

ذُرِّیَةً بَعْضُها مِنْ بَعْض وَ اللهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ.»

«خدایا ! تو خود علیه این مردم گواه باش ! به سوی آنان جوانی حرکت می کند که از نظر خلقت و اخلاق و سخن گفتن شبیه ترین مردم است به پیامبرت محمّد و ما هر وقت مشتاق لقای سیمای پیامبر بودیم به صورت وی تماشا می کردیم . خدایا ! این مردم ستمگر را از برکات زمین محروم و به تفرقه و پراکندگی مبتلایشان بگردان ! صلح و سازش را از میان آنان و فرمانروایانشان بردار که ما را با وعده یاری و نصرت دعوت نمودند و سپس به جنگ ما برخاستند» .

سپس امام آن آیه از قرآن مجید را خواند . و چون علی اکبر خواست از خیمه ها دور شود امام حسین (علیه السلام) عمر سعد را خطاب قرار داده و فرمود :

«ما لَکَ ؟ قَطَعُ الله رَحِمَکَ کَما قَطَعْتَ رَحِمِی وَ لَمْ تَحْفَظ قَرابَتِی مِنْ رَسُولِ اللهِ وَ سَلَّطَ عَلَیکَ مَنْ یَذْبَحُکَ عَلی فِراشِکَ.»

«چه شده است به تو ؟ خداوند نسل تو را قطع کند همان گونه که شاخه مرا بریدی ، و رابطه خویشاوندی مرا با پیامبر نادیده گرفتی . خدا کسی را بر تو مسلط کند که در میان رختخواب ذبحت کند !»

و آنگاه که علی اکبر پس از رشادت های زیاد در جنگ ، بر زمین افتاد ، ابا عبدالله حسین (علیه السلام) خود را بدو رسانید و سرش را بر بالین خود گذارد و فرمود :

«قَتَلَ اللهُ قَوْماً قَتَلُوکَ یا بُنَیَّ ما اَجْرَأَهُمْ عَلَی اللهِ وَ عَلَی

انْتِهاکَ حُرْمَهِ رَسُولِ الله ، عَلَی الدُّنْیا بَعْدَکَ الْعَفا».

«خدا بکشد مردم ستمگری که تو را کشتند . فرزندم ! اینها چقدر بر خدا و به هتک حرمت رسول خدا جری شده اند ، پس از تو اف بر این دنیا !»

* پس از شهادت گروهی از جوانان اهل بیت (علیهم السلام)، جناب قاسم فرزند سیزده ساله امام مجتبی (علیه السلام) عازم میدان نبرد شد و پس از جنگیدن بر زمین افتاد و عمویش امام حسین (علیه السلام) را به یاری طلب نمود . حضرت با سرعت خود را بر بالین وی رسانید و با دیدن بدن خون آلودش فرمود :

«بُعْداً لِقَوْم قَتلُوکَ وَ مَنْ خَصْمُهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ فیکَ جَدُّکَ وَ أبوُکَ . عَزَّ وَ اللهِ عَلی عَمِّکَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلا یُجیبُکَ اَوْ یُجیبُکَ فَلا یَنْفَعُک ، صَوتٌ وَ اللهِ کَثُرَ واتِرُهُ وَ قَلَّ ناصِرُهُ.»

«دور باد از رحمت خدا گروهی که تو را به قتل رسانیدند . روز قیامت دشمن آنان ، جدت امیرالمومنین (علیه السلام) و پدرت امام حسن (علیه السلام) است . به خدا قسم بر عموی تو سخت است که او را به یاری بخوانی ولی نتواند جوابت دهد ، و یا جواب دهد ولی سودی به حالت نه بخشد . به خدا سوگند ! سخن تو مانند کسی است که کشته شدگانش زیاد و یاورانش کم باشد .»

* و سر انجام در شهادت برادر و علم دارش حضرت ابوالفضل (علیه السلام) هنگامی که بدن عزیزش را به خیمه ها آورده بود فرمود :

«جَزاکَ اللهُ مِنْ أخ خَیْراً ، لَقَدْ جاهَدْتَ فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ .

برادر جان ! خداونـد تو را از جانب برادرت پاداش نیک دهـد که حق جهاد در راه خـدا را انجام دادی ! «سـپس با صدای بلند فرمود :

«وا أخـاهْ ، وا عَبّاسـاه ، وا مُهْجَهَ قَلْبـاه ، وا قُرَّهَ عَيْناهْ ، وا قِلَّهَ ناصِـراهْ ، يَعِزُّ وَ اللهِ عَلَيَّ فِراقُکَ. آه برادرم ، آه عباسم ! آه خون زلال دلم ! آه نور دیده ام ! آه از بی یاوری ! به خدا سوگند جدایی تو بر من سخت و ناگوار است !»

* و چون حضـرت بـدون یار و یاور گردیـد، خود عزم میـدان رفتن نمود . ایشان برای خداحافظی با اهل بیتش به آنان اینچنین فرمود :

«اِسْـتَعِدُّوا لِلْبَلاءِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ حاميكُم وَ حافِظُكُمْ وَ سَـيُنْجيكُمْ مِنْ شَـرِّ الأعْداءِ وَ يَجْعَلُ عاقِبَهَ أَمْرِكُمْ إلى خَيْر وَ يُعَذِّبُ عَدُوِّكُم بِأَنْواعِ الْعَذَاب وَ يُعَوِّضُكُمُ عَنْ هذِهِ البَلِيّهِ بِأنْواعِ النِّعَمِ وَ الْكَرامَهِ فَلا تَشْكُوا وَ لاتَقُولُوا بِألْسِنَتِكُمْ ما يَنْقُصُ مَنْ قَدْرَكُمْ»

«برای روزهای غم بار آماده باشـید و بدانید خداوند پشتیبان و حافظ شماست . و در آینده نزدیک شما را از شرّ دشمنان نجات خواهد داد و عاقبت شـما را مبدل به خیر و دشـمن شـما را به عذابهای گوناگون مبتلا خواهد نمود . و در عوض این سـختی و مصـیبت انواع نعمتها و کرامت ها را در اختیار شـما قرار خواهـد داد . پس شِـکوه نکنیـد و آنچه ارزش شـما را کم می کند بر زبان نیاورید !»

همچنین سیدالشهداء(علیه السلام) پس از وداع با فرزندش امام سجاد(علیه السلام) عازم نبرد شد و در میدان این اشعار را قرائت می کرد: اَلْمَوْتُ اَوْلی مِنْ رُکُوبِ الْعارِ *** وَ الْعارُ اَوْلی مِنْ دُخُولِ النّارِ

اَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ *** آلَیْتُ اَنْ لا اَنْثَنی

اَحْمی عِیالاتِ اَبی *** اَمْضِی عَلی دِینِ النَّبی

«مرگ بهتر از پذیرفتن ننگ است و پذیرفتن ننگ بهتر از قبول آتش ! من حسین بن علی هستم ، سوگند یاد کرده ام که در مقابل دشمن سر فرود نیاورم . من از اهل و عیال پدرم حمایت می کنم و در راه آیین پیامبر کشته می شوم .»

اَنَا ابْنُ عَلِیٍّ الْخَیْرِ مِنْ آلِ هاشِم *** کَفانِی بِهذا مَفْخَراً حِینَ اَفْخَرُ

وَ جَدّی رَسُولُ اللهِ، أکْرَمُ مَنْ مَضی *** وَ نَحْنُ سِراجُ اللهِ فِی الأرضِ نَزْهَرُ

وَ فاطِمَهُ اُمّی اْبنَهُ الطُّهْرِ اَحْمَدَ *** وَ عَمّی یُدْعی ذُو الْجَناحَیْنِ جَعْفَرُ

وَ فِینا کِتابُ الله اُنْزِلَ صادِعاً *** وَ فینَا الهُدی وَ الْوَحْیُ بِالْخَیْرِ یُذکَرُ

وَ نَحْنُ اَمانُ اللهِ فِی الْخَلْقِ کُلّهِمْ *** نَسِّرُ بِهذا فِی الأنامِ وَ نَجْهَرُ

وَ نَحْنُ وُلاهُ الْحَوْضِ نَسْقِی مُحِبَّنا *** بِکَأس وَ ذاکَ الْحوْضُ لِلسَّقی کَوثَرُ

فَیَسْعَدُ فِینا فِی الْقِیامِ مُحِبُّنا *** وَ مُبْغِضُنا یَومَ الْقِیمهِ یَخْسَرُ

«من پسر علی آن مرد نیک هاشمی هستم که در مقام افتخار همین برای من بس است . جدم رسول الله که شریفترین گذشتگان است و ما چراغهای خدا هستیم که در روی زمین می درخشیم .

و مادرم فاطمه دختر پاک احمد و عمویم جعفر که ذوالجناحین نام یافته است . کتاب خدا در پیش ماست ; کتابی که برای روشنگری نازل گردیده است . و در میان ماست وحی و هدایتی که به نکویی یاد می شود .

و ما در میان همه خلق وسیله امن هستیم و این حقیقت را در میان مردم گاهی نهان داریم و گاهی عیان .

و ماییم ساقیان حوض که دوستان خود را با جام مخصوص سیراب می کنیم و این حوض گوارا همان «کوثر» است . در روز قیامت دوستان ما به وسیله محبت ما به سعادت، و دشمنان ما به خسران خواهند رسید.»

حضرت ابا عبدالله الحسین سید و سالار شهیدان (علیه السلام)سخت مشغول نبرد با دشمنان شد و گروهی از آنان را به خاک

و خون کشانید . ناگهان برای شکستن روحیه امام ، دشمن به سوی خیمه های حضرت روانه گردید ! امام با دیدن این منظره با صدای بلند فریاد زدند :

«یا شِیعَهَ آلِ أَبِی سُفْیانَ اِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ دِیْنٌ وَ کُنْتُمْ لا تَخافُونَ الْمَعادَ فَکُونُوا اَحْراراً فی دُنْیاکُمْ وَ ارْجِعُوا اِلی اَحْسابِکُمْ اِن کُنتُم عُرباً کما تَزْعَمُونَ... انَا الَّذی أُقاتِلُکُم وَ تَقاتِلوُنی وَ النِّساءُ لَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ فَامنَعوُا عُتاتَکُم عَنِ التَّعرُّضِ لِحَرَمی ما دُمْتُ حَیّاً».

«ای پیروان خاندان ابی سفیان ، اگر دین ندارید و از روز جزا نمی هراسید ، لااقل در زندگی آزاد مرد باشید ، و اگر خود را عرب می پندارید ، به نیاکان خود بیندیشید و شرف انسانی خود را حفظ کنید».

شمر گفت : ما تَقُولُ یا حُسَیْنُ ؛ حسین ! چه می گویی؟!.

آن حضرت (علیه السلام) پاسخ داد : «من با شما می جنگم و شما با من می جنگید و این زنان گناهی ندارند ، تا من زنده هستم به اهل بیت من تعرض نکنید و از تعرض این یاغیان جلوگیری نمایید»

شمر گفت : لَکَ ذِلکَ یَا ابْنَ فاطِمَهَ ؛فرزند فاطمه این حق را به تو می دهیم.

سپس سپاهیان را صدا کرد: اِلَیْکُمْ عَنْ حَرَمِ الرَّجُلِ وَ اْقصِدُوهُ بَنَفْسِهِ فَلَعَمْری لَهُوَ کُفْوٌ کَریمٌ... ; دست از حرم وی بردارید و حمله را متوجه خود او سازید ! به جانم سوگند او هماورد شریفی است....

۸) آخرین مناجات حسین بن علی (علیه السلام)

امام حسین (علیه السلام) در آخرین دقایق عمر شریفش در حالی که جگرش از تشنگی می سوخت، چشمان مبارکش را به آسمان دوخت و برای آخرین بار با پروردگار خویش چنین راز و نیاز نمود :

«اَللّهُمَّ مُتَعالِیَ الْمَکانِ ، عَظِیمَ الْجَبَرُوتِ ، شَدِیدَ الْمَحالِ عَنِّی ، غَنِیٌّ عَنِ الْخَلائِقِ ، عَرِیضُ الْکِبْرِیاءِ، قادِرٌ عَلی ما تَشاءُ، قَرِیبُ الرَّحْمَهِ ، صادِقُ الْوَعْدِ ، سابِغُ النِّعمَهِ ، حَسَنُ الْبَلاءِ ، قَرِیبُ اِذا دُعیتَ مُحِیطٌ بِما خَلَقْتَ ، قابِلُ التَّوْبَهِ لِمَنْ تابَ اِلَیْکَ، قادِرُ عَلی ما اَرَدْتَ تُدْرِکُ ما طَلَبْتَ ، شَکُورٌ اِذا شُکِرْتَ ، ذَکُورٌ اِذا ذُکِرْتَ ، اَدْعُوکَ مُحْتاجاً وَ اَرْغَبُ اِلَیْکَ فَقِیراً وَ اَفْزَعُ اِلَیْکَ خائِفاً وَ اَبْکِی مَکْرُوباً وَ اَسْتَعِینُ بِکَ ضَعِیفاً وَ اَتَوَکَّلُ عَلَیکَ کافِیاً.

اَللّهُمَّ احْکُمْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ قَومنا فَاِنَّهُمْ غَرُّونا وَ خَذَلُونا وَ غَدَرُوا بِنا وَ قَتَلُونا وَ نَحْنُ عِتْرَهُ نَبِیِّکَ وَ وُلْدُ حَبِیبِکَ مُحَمَّد (صلی الله علیه وآله)اَلَّذِی اصْطَفَیْتَهُ بِالرِّسالَهِ وَ أتْمَنْتَهُ عَلَی الْوَحْی فَاجْعَلْ لَنا مِنْ اَمْرِنا فَرَجاًوَ مَخْرَجاً یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ.»

«ای خدایی که مقامت بس بلند ، غضبت شدید و نیرویت بالاتر از هر نیروست ! تو که از مخلوقات خویش مستغنی هستی و درکبریا و عظمت فراگیر ، به آنچه بخواهی توانا ، رحمتت به بندگانت نزدیک ، وعده ات صادق ، نعمتت شامل، امتحانت زیبا ، به بندگانی که تو را بخوانند نزدیک هستی و بر آنچه آفریده ای احاطه داری .

هر کس که از در توبه درآید پذیرایی ، آنچه را که اراده کنی

توانایی ، آنچه را که بخواهی درک توانی کرد ، کسی را که شکرگزار تو باشد شکر گزاری ، یاد کننده ات را یادآوری ، من تو را خوانم که نیازمند توأم ، و به سوی تو روی آرم که درمانده توأم ، ترسان به پیشگاهت فزع می کنم ، غمگین در برابرت می گریم ، از تو مدد می طلبم که ناتوانم ، خود را به تو وا می گذارم که بسنده ای !

خدایا ! در میان ما و قوم ما داوری کن که آنان از راه مکر و حیله وارد شدند و دست از یاری ما برداشتند و ما را که فرزندان پیامبر و حبیب تو محمد (صلی الله علیه وآله) هستیم به قتل رسانیدند ، پیامبری که به رسالت خویش انتخاب نموده و امین وحیش قرار داده ای ! پس در حوادث ، بر ما گشایش و در پیشامدها ، بر ما خلاصی عنایت کن».

و در حالی که فرزند فاطمه زهرا(س) و علی مرتضی (علیه السلام) و سبط اکبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نفس های آخر حیات خود را می کشید عرضه داشت : «صَبْراً عَلی قَضائِکَ یا رَبِّ لا اِلهَ سِواکَ یا غِیاثَ الْمُسْتَغیثین ، ما لِی رَبٌّ سِواکَ وَ لا مَعْبُودٌ غَیْرَکَ، صَبْراً عَلی حُکْمِکَ ، یا غِیاثَ مَنْ لا غِیاثَ لَهُ یا دائِماً لا نَفادَ لَهُ یا مُحْیِی الْمَوتی یا قائِماً عَلی کُلِّ نَفْس بِما کَسَبَتْ اُحْکُمْ بَیْنی وَ بَیْنَهُمْ وَ اَنْتَ خَیْرُ الْحاکِمینَ».

«در مقابل قضا و قدر تو شکیبا هستم ای پروردگاری که بجز تو خدایی نیست . ای فریادرس دادخواهان ! مرا جز تو پروردگار و معبودی نیست. بر حکم و تقدیر تو صابر و شکیبا

هستم. ای فریاد رس آن که فریادرسی ندارد ! ای همیشه زنده ای که پایان ندارد.! ای زنده کننده مردگان ! ای خدایی که هر کسی را با اعمالش می سنجی! در میان من و این مردم حکم کن که تو بهترین حکم کنندگانی».

و آنگاه که صورت به خاک می گذاشت، گفت:

«بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ فِی سَبیلِ اللهِ وَ عَلی مِلَّهِ رَسُولِ اللهِ».

* * * *

مقام معظم رهبری (دام عزه):

من در بین فرمایش های حضرت ابی عبدالله الحسین (علیه السلام)- که هر کدام نکته ای دارد و به شما عزیزان عرض می کنم که به منظور بیان گفتارهای گویا و روشنگر برای مردم، از کلمات این بزرگوار باید حداکثر استفاده بشود - این جمله را مناسب مجلس خودمان می بینم که حضرت فرمود: - بنابر آنچه که از آن بزرگوار نقل کرده اند - «اَللّهُمَّ اِنَّکَ تَعْلَمُ أنَّ الَّذی کانَ مِنّا لَمْ یَکُنْ مُنافَسَهً فی سُلْطان وَلا إلتِماسَ شَیءٍ مِنَ الْحُطامِ»

پروردگارا ! این حرکتی که ما کردیم، این قیامی که ما کردیم، این تصمیمی که بر این اقدام گرفتیم، تو می دانی که برای قدرت طلبی نبود، قدرت طلبی برای یک انسان نمی تواند هدف واقع بشود، نخواستیم زمام قدرت را در دست بگیریم، برای منال دنیوی هم نبود که چربی و شیرینی زندگی را به کام خودمان برسانیم، شکمی از عزا درببیاوریم، مال و ذخیره ای درست کنیم و ثروتی به هم بزنیم!

برای اینها نبود. پس برای چه بود؟ ایشان چند جمله فرموده است که خط و جهت ما را ترسیم می کند. در همه ادوار تبلیغ اسلام، اینها جهت است: «وَلکِنْ لِنُرِیَ الْمَعالِمَ مِنْ دِینِک»، پرچمهای دین را برای مردم برافراشته کنیم و شاخص ها را به چشم آنها بیاوریم...

از بیانات معظم له در دیدار با روحانیون

در آستانه ماه محرم سال ۱۳۷۸ هجری شمسی

جلد چهارم: سوگ نامه کربلا

اشاره

ص:۱

بسم الله الرحمن الرحیم

ص:۳

فرهنگ عاشورایی

(۴)

سوگ نامه کربلا

هو الشهید

مقدمه

«نَظَر النَّبیُّ (صلی الله علیه وآله) اِلَی الْحُسَینِ بنِ عَلی(علیهما السلام) و هُوَ مُقْبِلٌ، فَأَجْلَسَهُ فِی حِجْرِهِ و قَالَ : إنَّ لِقَتْلِ الْحُسَینِ حَرارَهً فی قُلوبِ المُؤمِنینَ لا تَبْرُدُ اَبَداً.((۱))

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به حسین بن علی نگاه می کرد در حالی که به طرفش می آمد، او را گرفت و بر روی پای خود نشانید و فرمود: همانا در دل های مؤمنین حرارتی نسبت به شهادت امام حسین(علیه السلام) است که هیچگاه سرد نمی گردد.»

مسلمانان همواره علاقه فراوان و عشق وافری نسبت به حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) سبط اکبر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)داشته اند. این عشق و علاقه در زمان حیات آن حضرت، در دوران قیام ایشان و خصوصاً پس از شهادتش وجود داشته و هیچگاه از بین نرفته است.

۱- مستدرک الوسایل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

این مهم سرّ مگویی ندارد.! بلکه آشکارا علت آن معامله با خداوند است. امام حسین (علیه السلام) به خاطر حفظ و احیای دین خداوند از مال، جان، خانواده و همه هستی خود گذشت و در این مسیر دعوت خدای متعال را اجابت کرد و در نتیجه نام، یاد و محبت او حیات جاودانه پیدا کرد و مصداق کریمه شریفه شد :

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمنُوا اسْتَجیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُم» (انفال ۲۴).

در واقع آنچه حضرت سید الشهدا (علیه السلام) در احیای دین خداوند انجام داد، الگویی پایدار برای همه مسلمانان تا قیام قیامت است. قیام برای اقامه حق و زدودن باطل و جلوگیری از کژیها و بدعت ها در دین خداوند! و در این مسیر از شهادت استقبال کردن و هیچ ارزشی را از احیای کلمه اللّه بالاتر ندانستن و از انحراف در امت پیامبر جلوگیری کردن!

همانگونه که آن حضرت خود فرمود : «اِنّی لَمْ اَخْرُجْ اَشِراً وَ لابَطِراً وَلا مُفْسِداً وَلا ظالِماً وَ انّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلاحِ فی اُمّهِ جَدّی (صلی الله علیه وآله) اُریدُ اَنْ اَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهی عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اَسیرُ بِسیرَهِ جَدّی وَ اَبی عَلیّ بْنِ اَبیطالِب(علیه السلام).

و همانگونه که همه پیامبران الهی با توکل بر خدای متعال در صدد انجامش بوده اند; اصلاح جوامع بشری از

طریق دشـمنی بـا ظالمـان و دسـتگیری از مظلومان و نیز جلوگیری از فساد، تباهی و فحشاء، و تبلیغ حقیقت، عـدالت، کرامت و فضیلت در بین تمامی انسانها !

و همانگونه که حضـرت شُعیب پیامبر (علیه السلام) در تبیین رسالت و مأموریت خود گفت : «إنْ اُریدُ اِلاَّ إلْاْصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفیقی اِلاّ بِاللّهِ عَلیْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَیْهِ اُنِیبُ». (هود ۸۸)

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) افتخار دارد در راستای احیاء و گسترش فرهنگ و معارف اسلامی و نیز حراست از حریم قرآن مجید و سنّت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و همچنین بزرگداشت نام، یاد و زندگانی اهل بیت(علیهم السلام) اقدام به برگزاری همایش های فرهنگی و علمی نماید.

از جمله این همایش ها، همایش امام حسین(علیه السلام) بود که در سال ۱۳۸۱ ه‍-.ش (۲۰۰۳ م) در تهران و در سال ۱۳۸۲ ه‍-. ش (۲۰۰۴ م) در دمشق برگزار گردید.

اندیشـمندان و صاحبـان علم و قلم مقالات فراوانی را برای غنای هرچه بیشتر این همایش به دبیرخانه آن ارسال کردنـد و نتیجه تلاش های علمی آن عزیزان انتشار پانزده جلد کتاب گردیده است که اکنون در دسترس علاقه مندان قرار گرفته است.

بی شک بررسی و شناخت ابعاد گسترده قیام امام حسین(علیه السلام) با یک همایش و چند مقاله امکان پذیر نمی باشد. چه آنکه این فقط یک قیام نبود بلکه توانست یک فرهنگ ایجاد نماید، فرهنگ عمیقی که در زندگانی مسلمانان تأثیرگذار بوده و هست. فرهنگی که تا کنون نه تنها قدیمی و فرسوده نشده بلکه در طول تاریخ پس از عاشورا، همواره یک امید بوده، یک الگو، یک ارزش و یک فرهنگ، فرهنگ عاشورایی!

فرهنگ عاشورایی امام حسین(علیه السلام) بخوبی توانست فرهنگ آموزانی فهیم و با انگیزه تربیت نماید. عاشقانی که عمق قیام حضرتش را درک کردند و حاضر شدند عزیزترین سرمایه زندگانی خود را در این مسیر در طبق اخلاص گذارده و تقدیم نمایند و با آغوش باز به استقبال شهادت روند. الگوپذیری از فرهنگ عاشورایی حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) به اصحاب آن امام همام خلاصه نگردید، بلکه در سالها و قرنها بعد قیام ها و خروشهایی علیه حکام ظلم و جور را پدید آورد و منشأ بوجود آمدن صحنه هایی از آرمان خواهی، عشق و ایثار و شهادت طلبی در طول تاریخ شد.

فرهنگ عاشورایی، عاشوراها آفرید و کربلاها بوجود آورد و همواره پیروان اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) با عشق و

علاقه و با ایمان راسخ، و با برپایی مجالس عزاداری، شعر و نوحه سرایی در زنده نگاه داشتن آن سخت کوشیدند و حتی در مسیر احیای نام و یاد و قیام عاشورایی امام حسین(علیه السلام) از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.

آنچه در پیش روی دارید مجموعه مقالا‌تی در خصوص بررسی و تبیین گوشه ای از فرهنگ عاشورایی حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) می باشد که در چند مجلد تدوین شده است. از آنجا که مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) نسبت به تهیه و انتشار کتابهای دینی و مورد نیاز پیروان اهل بیت(علیهم السلام) در اقصی نقاط عالم همت می گمارد لذا در هریک از مجموعه منشورات «فرهنگ عاشورایی» به طرح نقطه نظرات صاحب نظران در این خصوص می پردازد.

با تشکر از مؤلفین محترم، توفیق تمامی اهل فکر، قلم و مطالعه را در شناساندن و شناخت هرچه بیشتر فرهنگ عاشورایی از خداوند متعال خواستارم و برای همه پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در هر سرزمین که هستند آرزوی سلامت، موفقیت و رستگاری دارم.

محمد حسن تشیّع

معاون فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

ص:۱۳

سوگ نامه کربلا

اشاره

استاد محمدهادی یوسفی غروی

سوگ نامه کربلا

پیشگفتار

شهادت جان گداز حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) و یاران مظلومش در صحرای کربلا، داغ بزرگی بر قلب های شیعیان نهاد و سنگینی این غم جان کاه تا کنون عواطف مسلمین را جریحه دار نموده است.

از نخستین دقایق به شهادت رسیدن آن حضرت و یاران با وفایش در روز عاشورای سال شصت و یک هجری سوگواری و عزاداری بر شهیدان کربلا از سوی خاندان و اهل بیتش آغاز گشت و بعدها این مهم همواره مورد تاکید و اصرار امامان شیعه قرار گرفت.

اخبار و چگونگی مظلومیت و شهادت سید و سالار شهیدان و اصحاب و یاران عالی مقامش از یک سو توسط خاندان و اهل بیت آن امام معصوم (علیهم السلام) نقل گردید و از دیگرسو توسط بخشی از مردم کوفه که خود در این جنایت عظیم شرکت داشتند، نقل شده است و با این حال بخشی از این حادثه بزرگ تاریخ بشریت همچنان مستور مانده است!

در قرن های بعد شیعیان برای زنده نگه داشتن قیام عاشورایی امام حسین (علیه السلام) به برپایی مراسم عزاداری و سوگ واری برای شهیدان کربلا همت گماردند و سعی کردند با نقل خاطرات و اخبار شهادت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) و یاران فداکارش از این خرمن عشق و معنویت و جهاد و ایثار توشه برگیرند . از این رو کتابهایی تحت عنوان «مقتل» تالیف گردیده و در مجالس عزاداری مورد بهره برداری قرار گرفت .

یکی از کتابهای مهم مقتل ، کتاب شریف «مقتل الحسین» از أبی مِخْنَف لوط بن یحیی أزدی غامدی متوفای ۱۵۷ ه. است. وی از مورخین و راویان بنام کوفه در نیمه اول قرن دوم هجری است که کتب متعددی در زمینه های گوناگونی چون خطبه حضرت زهرا(س) و جنگ جمل و صفین ، ماجرای شهادت محمد بن ابی بکر و نهضت امام حسین(علیه السلام) و قیام مختار بن أبی عبیده و غیره نگاشته است.((۱))

أبی مخنف از اصحاب أئمه (علیهما السلام) شمرده می شد((۲)) و از امام صادق (علیه السلام) روایت نقل می کرد.((۳)) اجداد و خاندانش در زمره محبین و یاران اهل بیت بوده اند بطوری که پدرش (یحیی) از یاران علی (علیه السلام) شمرده می شد((۴)) و جدّ دومش (مخنف بن

۱- شیخ طوسی ، الفهرست ، تصحیح و تحقیق سید محمد صادق آل بحرالعلوم، نجف مطبعه الحیدریه، چ دوم ۱۳۸۰ه.ق، ص۱۵۵.

۲- مصدر پیشین، همان.

۳- رک : نجاشی ، تحقیق ، محمد هادی یوسفی غروی، چ داوری - قم.

۴- شیخ طوسی، رجال طوسی، تحقیق : سید محمد صادق آل بحرالعلوم نجف،مطبعه الحیدریه، چ اول، ۱۳۸۱ ه-.ش، و شیخ طبرسی، الفهرست، ص۱۵۵

سلیم) جزو اصحاب رسول خدا (علیه السلام) بود ، و در عهد حکومت علی (علیه السلام) عامل آن حضرت در اصفهان و همدان گردید ((۱)) و در جنگ جمل و صفین در کنار علی (علیه السلام) ایستادگی نمود و دو برادرش صقعب بن سلیم و عبدالله بن سلیم را در جریان نبرد جمل از دست داد((۲)).

لیکن با همه این اوصاف نمی توان أبی مخنف را شیعه امامی دانست. از طریق او هیچ نقل بی واسطه ای از امام سجاد(علیه السلام) (متوفای ۹۲ه) و امام باقر (علیه السلام) (متوفای ۱۱۵ ه.) نرسیده است در حالی که وی همزمان با آن بزرگواران می زیسته است، بعلاوه نه سال از دوران امامت امام کاظم (علیه السلام)(متوفای ۱۴۸ه) را درک نموده اما حتی یک حدیث از آن بزرگوار به روایت أبی مِخْنَف مشاهده نشده است.((۳))

علمای رجال شیعه همچون کشی و نجاشی و شیخ طوسی در مورد مذهب او سکوت کرده اند ((۴)) و علامه تستری پس از

۱- نصر بن مزاحم منقری،وقعه صفین ، تحقیق. عبدالسّلام محمد هارون، قم، مکتبه آیه الله مرعشی نجفی ، ۱۴۰۳ه.ق،ص۱۱.

۲- رک : به تحقیق استاد محمد هادی یوسفی غروی در مقدمه کتاب وقعه الطّف لأبی مخنف قم ، مؤسسه النشر الاسلامی، ج اول ، ۱۳۶۷،ص۱۳، به نقل از طبری ، تاریخ الامم و الملوک ، قسمت ذیل المذیل ، بیروت، دارالقاموس، ۱۳/۳۶.

۳- رک : به پژوهش محقق کتاب در مقدمه وقعه الطف،ص۱۸-۱۹.

۴- رک : رجال شیخ طوسی، ۵۷ و فهرست شیخ طوسی ، ۱۵۵ و رجال نجاشی،۲/۱۹۱

بحث پیرامون مـذهب أبی مِخْنَف می نویسـد: هیچ کس امامی بودن او را ذکر نکرده است ((۱)) و نهایت سخنی که در مورد او می توان گفت آن است که وی فردی غیر متعصب و نزدیک به مذهب ما بوده است((۲)).

یکی از ارزشـمندترین آثـار أبی مِخْنَف کتـاب «مقتـل الحسـین» می باشـد که به فرموده علامـه تستری صـحیح ترین مقتـل ابی عبدالله (علیه السـلام) به حساب می آید.((۳)) وی این کتـاب را تقریباً هفتاد سال پس از واقعه عاشورا یعنی در دهه یکصـد و سی هجری نوشـته است((۴)) و از آن رو که خود جزو اهـالی کوفه، مرکز اخبـار فـاجعه عاشورا بوده است، غالباً حوادث را با یک یا حداکثر با دو واسطه نقل نموده است.

امّا متأسفانه این کتاب در گذر زمان مفقود گردیده و اکنون هیچ نسخه ای از آن در دست نیست.

اهمیت و اعتبار این کتاب موجب گردیـد که مورخین متأخری که به مقتل أبی مِخْنَف دسترسـی داشـته انـد بسـیاری از روایات این مقتل را در آثار خویش نقل کنند به طوری که

۱- علامه تستری ، قاموس الرجال ، تحقیق و نشر موسسه النشر الاسلامی، قم، چ دوم ، ۱۴۱۷ه.ق،۸/۶۱۹.

۲- مصدر پیشین، ۸/۶۲۰.

۳- علامه تستری، قاموس الرجال، ۸ / ۶۲۰.

۴- رک: به مقدمه محقق بر همین کتاب]وقعه الطف[، ۱۶.

طبری (متوفای ۳۱۰ه) در کتـاب «تاریـخ الامـم و الملوک»، اکثر روایـات مقتل أبی مِخْنَف را همراه با ذکر دقیق اسـناد آن نقل نموده است.

پس از او ابوالفرج اصـفهانی (متوفـای ۳۵۶ه) در کتـاب «مقاتـل الطـالبیین» اخبـار مقتل أبی مِخْنَف را با ذکر نام أبی مِخْنَف در سلسله اسناد نقل نموده که در پاره ای از موارد اسناد ابوالفرج کاملا مطابق اسناد طبری می باشد.

بعد از ابوالفرج، شیخ مفید (متوفای، ۴۱۳ه)در کتـاب «الارشـاد» همان روایات طبری را با تفاوت ناچیزی در الفاظ و عبارات و در برخی موارد با همان ترتیب و به نقل از همان راوی مـذکور در روایت تاریخ طبری آورده است که این خود شاهد گویایی است بر اینکه شیـخ مفیـد نیز همچون طبری در نگارش بخش مربوط به زنـدگی امام حسـین(علیه السـلام) از مقتل أبی مِخْنَف استفاده کرده ولی به دلیل حذف اسناد روایات، نامی از أبی مِخْنَف به میان نیاورده است.

پس از مفقود شدن نسـخه اصـلی مقتل أبی مِخْنَف هر از چندگاهی بعضـی از فضـلا و نویسندگان تلاشهایی را در جهت جمع آوری روایـات مقتـل أبی مِخْنَف انجام داده و پاره ای از اخبار مقتل أبی مِخْنَف را از آثار مورخین پس از او ، گزینش کرده و به صورت غیر مسـتند و ناقص و گاه تحریف شده و یا آمیخته با گزارشـهای راویان دیگر منتشر می کردند ، ولی کاستی هایی چـون عـدم ذکر اسـناد، آمیختـن گزارشــهای أبی مِخْنَـف بـا اخبـار سـایر راویـان، و یـا حـتی تحریـف و تغییر از اعتبـار علمی آنهاکاست.

استاد محترم و محقق ارجمند جناب حجه الاسلام و المسلمین محمدهادی یوسفی غروی پس از کوششی فراوان و با روشی علمی ، ابتدا روایات مقتل أبی مِخْنَف را از تاریخ طبری استخراج نموده و سپس منقولات طبری را با آنچه را که شیخ مفید و ابوالفرج و سبط ابن جوزی از مقتل أبی مِخْنَف نقل کرده بودند تطبیق نموده و پس از یک مقایسه تطبیقی بین این چهار منبع آن را با مقدمه ای محققانه پیرامون معرفی أبی مِخْنَف و واسطه هایش در نقل حوادث و با پاورقی های ارزشمند و رهگشا تحت عنوان «وقعه الطّف لأبی مِخْنَف» به چاپ رسانده و بدین وسیله منبع معتبر و گران سنگی از منابع زندگی امام حسین (علیه السلام) را احیا نموده اند.

آنگاه جناب آقای جواد سلیمانی متن عربی وقعه الطف را به فارسی ترجمه و تحت عنوان «نخستین گزارش مستند نهضت عاشورا» چاپ و در اختیار علاقه مندان قرار دادند.

اینک مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) ، متن حاضر را که گزیده ای از آن ترجمه می باشد به عنوان «سوگ نامه کربلا» و در مجموعه «فرهنگ عاشورایی» تدوین و در آستانه محرم الحرام ۱۴۲۵ ه. تقدیم به شیعیان و عزاداران حضرتش می نماید. لازم می دانیم از محقق ارجمند جناب استاد یوسفی غروی و مترجم محترم به خاطر قبول زحمت مجددی که در تلخیص این متن عهده دار شدند کمال سپاسگزاری را داشته باشیم.

نینوی: محل توقیف حسین بن علی(علیه السلام)

نینوی جایی است که حسین(علیه السلام) در آنجا منزل کرد، در این هنگام ناگاه سواری با اسب نجیب، سلاح بر دوش و کمان بر شانه از طرف کوفه نمایان شد همگی توقف کرده منتظر او شدند، وقتی به آنها رسید به حرّ بن یزید و اصحابش سلام کرد ولی به حسین(علیه السلام) و یارانش سلام نکرد، نامه ای از عبیدالله بن زیاد را تحویل حرّ داد که در آن چنین آمده بود:

«وقتی نامه ام به تو رسید و فرستاده ام نزد تو آمد حسین را متوقف کن و در بیابان بی آب و علف و بدون حصار و سنگری فرود آر، به فرستاده ام دستور داده ام همراه تو بوده از شما جدا نشود تا اینکه خبر اجرای دستورم توسط تو را برایم بیاورد. والسلام.»

وقتی حرّ نامه را خواند رو به اصحاب حسین(علیه السلام)گفت: این نامه أمیر عبیدالله بن زیاد است . به من دستور داده در جایی که نامه اش بدستم می رسد شما را متوقف کنم، این فرستاده اش است، به وی دستور داده تا زمانیکه نظر و فرمانش را اجرا نکرده ام از من جدا نشود. ابوالشعثاء یزید بن زیاد مهاصر کِندی بَهْدَلی به فرستاده عبیدالله ابن زیاد نگاه کرده مقابلش ایستاد و گفت: آیا شما مالک بن نسیر بدی از قبیله کِنده هستی؟ گفت: بله هستم.

یزیـد بن زیاد گفت: ماردت به عزایت بنشـیند؟ این چه مأموریتی است که به دنبالش آمده ای؟ گفت: من به دنبالش نیامده ام! از امـامم پیروی کرده بـه بیعت خـویش وفـا نمـوده ام. أبوالشـعثاء گفت: نه شـما نسـبت به پروردگـارت عصـیان کرده ای و در هلاکت نفْس خودت از امامت اطاعت کرده ای! برای خود ننگ و نار فراهم ساخته ای.

خـدای عزّوجلّ می فرمایـد: «وجعلناهم أئمه یدعون الی النار و یوم القیامه لاینصـرون((۱)) آنهـا را امامانی قرار داده ایم که به آتش دعوت می کنند و در روز قیامت یاری نمی شوند» و آن وصف امام تو است.

حرّ بن یزید رفت تا حسـین و اصـحابش را در آن مکان بی آب و آبادی وادار به فرود آمدن کند. آنها گفتند: ما را رها کن تا در این آبـادی - منظورشـان نینوی بود - یـا آن آبادی - منظورشان غاضـریّه بود - یا آن یکی - مقصودشان شُـفَیّه بود - منزل کنیم.

حرّ گفت: نه والله نمی توانم این کار را انجام بدهم، این مرد به عنوان جاسوس به دنبالم فرستاده شده است!

زُهیر بن قین گفت: ای پسر رسول الله، جنگ با اینها

۱- قصص /۳۲.

آسانتر از جنگ با آنانی است که پشت سر آنها می آینـد، به جان خودم بعد از اینها به اندازه ای خواهند آمد که توان آنها را نداریم!

حسین(علیه السلام) فرمود: من جنگ را آغاز نمی کنم. زهیر بن قین گفت: برویم به طرف این آبادی و آنجا منزل کنیم آنجا دژ و پناهگـاه دارد و کنـار رودخانه فرات است. اگر جلویمان را گرفتنـد با آنها می جنگیم، جنگ با اینها برایمان با کسانی که بعد از اینها می آیند آسانتر است. حسین(علیه السلام) فرمود: آن آبادی کدام است؟ زهیر گفت: آن عقر است.

حسین(علیه السلام) فرمود: خـدایا از عقر به تو پنـاه می برم ! بعـد فرود آمـد، و آن روز، پنجشـنبه، دومین روز محرّم سـال ۶۱ هجری بود. روز بعد عمر بن سعد بن أبی وقاص از کوفه با چهار هزار نیرو بر آنها وارد شد.((۱))

ماجرای رفتن ابن سعد به جنگ امام حسین(علیه السلام)

علت جنگ ابن سـعد با حسـین(علیه السلام) این بود که عبید الله بن زیاد چهار هزار نفر از اهالی کوفه را به فرماندهی ابن سعد به

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۰۸ و ۴۰۹، ادامه خبر عقبه بن سمعان و ارشاد شیخ مفید، ۲/۸۳ و ۸۴، ادامه خبر عقبه بن سمعان.

طرف دشتبه((۱)) فرستاد. در آن زمان دیلمی ها به طرف دشتبه هجوم آورده و بر آن مسلط شده بودند، لذا ابن زیاد حکم فرمانداری ری را برای ابن سعد نوشت و وی را مأمور کرد به طرف دشتبه لشکرکشی کند.

لذا ابن سعد از کوفه بیرون آمد و در حمّام أعین لشکر گاهی به پا کرد، در این اثناء وقتی جریان حسین(علیه السلام) پیش آمد و آن حضرت به سوی کوفه حرکت کرد ، ابن زیاد ، عمر بن سعد را خواست و گفت: اول به طرف حسین حرکت کن و وقتی مشکل ما با او حل شد می توانی سر کار خودت بروی، عمر بن سعد گفت: اگر ممکن است که مرا از این مأموریت معاف کنی معاف کن ؟ عبیدالله گفت: بله می توانم لکن به شرط اینکه حکم ری را که به تو داده ایم به ما بازگردانی. وقتی عبیدالله این جمله را به او گفت، عمر بن سعد گفت امروز را به من مهلت بده تا فکر کنم.

عمر بن سعد آمد و با دوستانش مشورت کرد با هر کس که مشورت می کرد او را از این کار برحذر می داشت.

حمزه بن مُغیره بن شعبه - که خواهر زاده عمر بن سعد بود - آمد و گفت: دایی! تو را به خدا مبادا به سوی حسین بروی و

۱- ناحیه بزرگی بین همدان و ری که بعد از مدّتی به قزوین اضافه شد، معجم البلدان ۴/۵۸.

مرتکب معصیت پروردگارت شده، قطع رحم((۱)) بکنی! والله اگر مال و دنیایت یکسره از دستت بیرون رود و حتی اگر حکومت روی زمین از آن تو باشد و از کَفَت خارج شود بهتر از آن است که در حالی که خون حسین را بر گردن داری در پیشگاه خدا حاضر شوی! عمر بن سعد گفت: اگر خدا بخواهد چنین خواهم کرد.((۲))

سلسله أخبار أبی مخنف در روایت طبری اینجا قطع شده و به نزول ابن سعد در کربلا منتقل می گردد. ولی طبری این خلاء را با نقل خبری از عوانه بن حکم پر می کند، از این رو ما به ناچار خبر عُوانه را برای ایجاد ارتباط بین حلقه های حوادث نقل می کنیم. هشام از عُوانه بن حکم از عمّار بن عبدالله از پدرش عبدالله بن یسار روایت کرده که گفت:

نزد عمر بن سعد رفتم در حالی که او مأمور به حرکت به سوی حسین(علیه السلام) شده بود. به من گفت: أمیر به من دستور

۱- غالباً بنی هاشم دامادهای بنی زهره بودند از این رو عمر بن سعد که از بنی زهره بود به نوعی با حسین(علیه السلام)که از بنی هاشم محسوب می شد ارتباط رحمی داشت.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۰۹، ادامه خبر عقبه بن سمعان و ابوالفرج اصفهانی ماجرای حکومت ری در قبال پیشنهاد قتل امام حسین(علیه السلام) را با کمی تغییر ذکر کرده است، رک: مقاتل الطالبیین، ۷۴، به نقل از أبی مخنف از عبدالرحمن بن جندب از عقبه بن سمعان.

داده که به طرف حسین بروم ولی من این مأموریت را نپذیرفتم.

گفتم: خـدا تو را هدایت کند و به حق و حقیقت برساند، قبول مکن، این کار را انجام نده و به سوی حسـین حرکت مکن! می گوید: از پیش او بیرون آمدم یکی آمد و گفت: عمر بن سعد دارد مردم را به جنگ با حسین دعوت می کند.

می گویـد: دوباره نزدش آمـدم، دیـدم نشسـته است، وقتی مرا دیـد رویش را برگرداند، فهمیدم تصـمیم گرفته به سوی حسـین حرکت کند لذا از نزدش بیرون آمدم.

می گوید: عمر بن سعد نزد ابن زیاد رفت و گفت: خدا برایت خیر پیش آورد که مرا به این کار نصب کرده ای، و حکمش را صادر نموده ای به طوری که خبرش به گوش مردم رسـید حال اگر قرار است آن را تنفیـذ کنی تنفیـذ کن. و برخی از اشـراف کوفه را که من از آنها در جنگ شجاع تر و نیرومندتر نیستم همراه سپاه من بفرست. سپس چند تن از اشراف را نام برد.

ابن زیـاد گفت: نمی خواهـد اشـراف کوفه را به من معرفی کنی! من تو را برای مشورت درباره کسانی که می خواهم بفرسـتم نصب نکرده ام. اگر خواستی با نیروهایمان بروی برو وگرنه حکم ری را به ما بازگردان. وقتی عمر بن سعد دید

ابن زیاد لجاجت ورزیده است، گفت! من می روم.

عوانه می گوید: با چهار هزار نفر حرکت کرد و فردای روزی که حسین(علیه السلام) در نینوی مستقر شد بر حسین(علیه السلام) وارد شد.((۱))

بعد عبیدالله بن زیاد، شمر بن ذی الجوشن را خواست، گفت: با این نامه نزد عمر بن سعد برو، او باید به حسین و یارانش پیشنهاد کند تا تحت فرمان من درآیند، اگر پذیرفتند آنان را در حال تسلیم نزد من بفرستد. و اگر نپذیرفتند با آنان بجنگد، اگر این کار را انجام داد گوش به فرمانش باش و از او اطاعت کن، و اگر از انجام این مأموریت سرباز زد تو با آنها به جنگ چرا که شما از طرف من فرمانده مردم هستی، به ابن سعد حمله کن گردنش را بزن سرش را برایم بفرست.((۲))

وقتی شمر بن ذی الجوشن آن نامه را گرفت، و همراه با عبدالله بن أبی محل بن حزام کلابی((۳)) برخاست، عبدالله به

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۰۹ و ۴۱۰، به نقل از هشام از عُوانه بن حکم از عمّار بن عبدالله بن یسار.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۱۴، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد از حمید بن مسلم و ارشاد، ۲/۸۸، با کمی تغییر و تذکره الخواص، ۲۴۸، که این خبر را به اختصار آورده است.

۳- عبدالله بن أبی محل بن حزام کلابی برادر زاده خانم اُمّ البنین بود چون ام البنین فاطمه دختر حزام کلابی بود و أبی محل برادرش به حساب می آمده و عبدالله برادر زاده اش می شد، از این رو طبق رسم عرب عبدالله خود را به حساب پدرش دائی فرزندان ام البنین دانسته و آنها را خواهر زاده خویش می خواند در حالی که در واقع فرزندان ام البنین خواهر زاده پدرش بودند نه خواهر زاده عبدالله.

ابن زیاد گفت: خدا امیر را به سلامت بدارد! خواهر زاده های ما یعنی عباس و عبدالله و جعفر و عثمان با حسین هستند اگر صلاح می دانی برایشان أمان نامه بنویسی، بنویس. ابن زیاد گفت: بله به روی چشم!((۱)) و به کاتبش دستور داد تا برایشان أمان نامه نوشت. و آن را توسط عبدالله بن أبی محل بن حزام کلابی و برده اش به نام کزمان برای فرزندان اُم البنین فرستاد.((۲))

شمر بن ذی الجوشن با نامه عبیدالله بن زیاد نزد عمر بن سعد آمد، وقتی با نامه نزد عمر بن سعد آمد و آن را برایش خواند، عمر گفت: وای بر تو، تو را چه شده؟ خدا تو را دور کند و این نامه را مایه ننگ و عار تو گرداند! والله گمان می کنم تو ابن زیاد را از پذیرش نوشته من منصرف کرده ای کاری را که امید داشتیم اصلاح شود فاسد نموده ای، والله حسین تسلیم نخواهد شد، روح تسلیم ناپذیری در تن اوست.

۱- احتمالاـ این تعبیر و استقبال غیر مترقّبه ابن زیاد از امان دادن به فرزندان ام البنین یا بدان خاطر بوده که وی از آنها می ترسیده و خواسته است تا با این امان قدری از یاران امام حسین(علیه السلام) بکاهد و یا به خاطر این بوده است که خود دایی آنها، یعنی از بنی کلاب بوده است لذا خواسته است با این کار صله رحمی کرده باشد، البته احتمال اول قوی تر است چرا که افرادی چون ابن زیاد که عمرشان را در سیّاسی و جلّادی و خونریزی سپری کرده اند هرگز عاطفه و پیوند رحمی را درک نمی کنند تا بخواهند صله رحم بجا آورند.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۱۵، به نقل از أبی مخنف از حارث بن حصیره از عبدالله بن شریک عامری.

شمر گفت: به من بگو تو چه خواهی کرد؟! آیا دستور و امر را اجرا می کنی و دشمنش را می کشی؟! اگر اینکار را نمی کنی لشکر و سپاه را به من واگذار کن.

عمر گفت: نه، به تو چیزی نخواهد رسید، من خودم متولّی اش می شوم، شما برو و فرمانده پیاده نظام باش.((۱))

امان نامه ابن زیاد به حضرت عباس و برادرانش

أبی مخنف می گوید: شمر آمد روبروی اصحاب حسین(علیه السلام)ایستاد و گفت: پسران خواهرمان کجا هستند؟ عباس و جعفر و عثمان فرزندان علی(علیه السلام) بیرون آمدند و گفتند: چه کاری داری و چه می خواهی؟ گفت: شما ای خواهر زاده هایم، در امان هستید.

آن جوانان بزرگوار گفتند: خدا تو و امان نامه تو را لعنت کند. به ما أمان می دهی حال آنکه پسر رسول خدا بی أمان است!((۲))

کزمان غلام عبدالله بن أبی محل بن حزام کلابی جلو آمد و آنها را صدا زد، گفت: این أمان نامه را دایی تان یعنی

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۱۵ و ۴۱۶، ادامه خبر عبدالله بن شریک و ارشاد شیخ مفید، ۲/۸۹، با کمی تغییر و رک: تذکره الخواص، ۲۴۹، همراه با حذف و تغییر.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۱۶، ادامه خبر عبدالله بن شریک و ارشاد، ۲/۸۹ و تذکره الخواص، ۲۴۹.

عبـدالله بن ابی محـل فرسـتاده است! جوانـان پسـران ام البنین گفتنـد: به دایی مـا سـلام برسان و بگو ما نیازی به أمان نامه شـما نداریم أمان نامه خدا بهتر از أمان نامه پسر سُمیّه((۱))! است.((۲))

جریانِ بستن آب به روی امام(علیه السلام) و یارانش

نامه ای بدین شرح از عبیدالله بن زیاد به عمر بن سعد رسید:

«بین حسـین و یارانش و آب حائل شو، مگذار قطره ای از آن بچشند همانگونه که با أمیر المومنین عثمان آن مرد متقی و زکّی و مظلوم معامله شـد! أبی مخنف می گویـد سـلیمان بن راشـد از حمید بن مسـلم ازدی برایم نقل کرده است که عمر بن سـعد، عَمرو بن حجّاج را با پانصد اسب سوار فرسـتاد تا در شریعه آبشخور مستقر گردیده و مانع شدند حسین(علیه السلام) و یارانش حتی یک قطره از آن آب را بنوشند، این جریان سه روز قبل از کشته شدن حسین(علیه السلام) بود!»((۳))

۱- استفاده از ابن سمیّه به خاطر طعنه ای بود که در این تعبیر نهفته بود چرا که سمیّه زنی روسپی بوده و زیاد پدر عبیدالله حرام زاده به حساب می آمده است از این رو حضرت عباس و برادرانش با این جمله در حقیقت خواستند ابن زیاد را تحقیر کنند.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۱۵، سند پیشین.

۳- تاریخ طبری، ۵/۴۱۲، از أبی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم و ارشاد، ۲/۸۶، با کمی تغییر.

وقتی تشنگی حسین و یارانش شدّت یافت برادرش عباس بن علی بن ابی طالب را خواست و با سی اسب سوار و بیست پیاده همراه با بیست مشک به طرف شریعه فرستاد; آنها آمدند تا این که شبانگاه به آب نزدیک شدند، نافع بن هلال جملی پرچم به دست، پیشاپیش آنها حرکت می کرد عَمرو بن حجّاج زُبیدی گفت: ای مرد کیستی؟ نافع گفت: نافع بن هلال عمرو گفت: چرا اینجا آمدی؟ هلال گفت: آمده ایم تا از این آبی که ما را از آن منع کرده اید بنوشیم. عمرو گفت: بنوش، گوارایت باشد. هلال گفت: نه، والله قطره ای از آن نمی نوشم در حالی که حسین و اصحابش تشنه اند. آنگاه اشاره ای کرد و اصحاب حسین یکباره جلوی عمرو ظاهر شدند. عمرو گفت: به هیچ وجه اینها نمی توانند آب بنوشند، اصلا ما اینجا قرار گرفته ایم تا آب را بر آنها ببندیم.

همین که سربازانِ نافع به نافع نزدیک شدند، به آنان گفت: مشک هایتان را پر کنید! سربازان هم یورش آورده مشک هایشان را پر کردند. اینجا عمرو بن حجاج و یارانش به سویشان حمله بردند، ولی عباس بن علی و نافع بن هِلال جلویشان را سد کردند، بعد به یاران خویش پیوستند و گفتند بروید; ولی خودشان ایستادند، عمرو بن حجاج و یارانش هم بار دیگر برگشتند. دو گروه اندکی یکدیگر را تعقیب کردند تا اینکه در نهایت اصحاب حسین(علیه السلام) مشکها را به حسین(علیه السلام)رساندند.

آن شب نـافع بن هِلاـل یکی از یـارانِ عَمْرو بن حَجّاج را با نیزه زخمی کرده بود، که بعـداً جای زخم چرکین شـد و او مُرد. او اولین کشته سپاه عبیدالله بود که آنشب مجروح شده بود.((۱))

حمله به خیام امام(علیه السلام) در عصر تاسوعا

حارث بن حَصـیره از عبدالله بن شـریک عامری از امام زین العابدین(علیه السلام) نقل می کند که می گفت: عمر بن سعد بعد از نمـاز عصـر صـدا زد: ای سـواران خـدا سـوار شویـد مژده بـاد شـما را بـه بهشـت! مردم سـوار شدنـد، و بـه طرف حسـین و یارانش(علیه السلام)حمله بردند.

این در حالی بود که حسین(علیه السلام) جلوی خیمه اش زانوها را به بغل گرفته و به شمشیر خود تکیه داده خواب خفیفی وی را فرا گرفته بود .

خواهرش زینب فریاد سپاه ابن سـعد را شـنید لذا به برادر خویش نزدیک شد و گفت: برادر آیا نمی شنوی که صداها نزدیک می شود؟

حسـین(علیه السـلام) سـر خویش را بلنـد کرد و فرمود: رسول الله(صـلی الله علیه وآله)را در خواب دیدم، به من فرمود: شـما به سوی ما می آیی!

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۱۲ و ۴۱۳، به نقل از أبی مخنف از سـلیمان بن أبی راشد از حمید بن مسـلم أزدی و مقاتل الطالبیین، ۷۸، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن راشد از حمید بن مسلم، همراه با تغییر و حذف.

در ایـن حین خـواهرش به صـورت خـویش سـیلی زد و گفت: ای وای بر من! حضـرت فرمـود: خـواهرم وای بر تـو مبـاد، خـدا رحمتت کند آرام باش در این بین عباس بن علی(علیه السلام) آمد گفت: برادرم: لشگر به طرف شما آمده است.

حسـین(علیه السـلام) از جایش بلند شد و فرمود: عبّاس، جانم به فدایت - برادرم - سوار شو با آنها ملاقات کن بگو: چه شده؟ چه چیزی برایتـان پیش آمـده؟ و بپرس برای چه اینجا آمـده انـد؟ عباس تقریباً با بیست اسب سوار که زُهیر بن قین و حبیب بن مظاهر در میانشان بودند، روبرویشان ایستادند.

گفت: چه چیزی برایتان پیش آمده؟ و چه می خواهید؟

گفتند: فرمان أمیر عُبیدالله رسیده که به شما متعرض شویم تا تحت فرمان او درآیید یا شما را تحت فرمان او درآوریم.

عباس(علیه السلام) فرمود: عجله نکنید تا نزد أبی عبدالله برگردم و آنچه گفتید را به او گزارش دهم.

آنها متوقف شدند و گفتند: نزد او برو، جریان را به او گزارش بده بعد با پاسخش نزد ما بیا.

عباس برگشت و به سوی حسـین(علیه السـلام) دویـد تا خبر را به او اطلاع دهـد. در این زمان همراهان عباس ایسـتادند و برای سپاه عمر بن سعد خطبه خواندند... حبیب بن مظاهر به زهیر بن قین گفت: اگر مایلی با سپاه عمر بن سعد سخن

بگو. و اگر می خواهی من با آنها سخن می گویم; زُهیر گفت: چون شما ابتدا این پیشنهاد را داده ای شما با آنان سخن بگو. حبیب بن مظاهر گفت: فردای قیامت بدترین قوم در نزد خدا آن قومی هستند که در حالی نزد خدا می روند که فرزندان پیامبرشان(صلی الله علیه وآله) و خاندان و اهل بیتش(علیهم السلام) و بندگان عابد این شهر را که در سحرگاهان به شب زنده داری می پردازند و بسیار خدا را یاد می کنند، را کشته اند. حبیب این را به زُهیر بن قین گفت به طوری که سپاه عمر بن سعد آن را می شنیدند، لذا عزره بن قیس از سپاه عمر بن سعد این سخن را شنید.

عزره بن قیس به حبیب گفت: هر چه می توانی از خودت تعریف کن! زُهیر گفت: خدا نفس او را پاکیزه گردانیده و او را هدایت کرده است، آی عزره از خدا بترس، من خیرخواه شما هستم، آی عزره تو را به خدا، مبادا از کسانی باشی که گمراهان را در کشتن نفوس پاک یاری می کنند!

عزره بن قیس گفت: آی زهیر! تو در نزد ما جزو پیروان أهل این بیت یعنی اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) نبوده ای، تو عثمانی بودی((۱)) حال چه شد که از حسین حمایت می کنی.

۱- منشأ پیدایش اصطلاح عثمانی این بود که پس از قتل عثمان مسلمانان به دو دسته تقسیم شده بودند دسته ای عثمان را مظلوم و کشتن او را گناهی بزرگ تلقی کردند و علی(علیه السلام) را مسئول ریخته شدن خون عثمان دانسته اند، و دسته دیگر عثمان را مجرم و گناهکار شمرده و علی(علیه السلام) را مسئول خون عثمان نمی دانسته اند از این رو به گروه اول عثمانی و به گروه دوم علوی می گفته اند.

زهیر گفت: مگر نه اینست که شما با موضع گیری فعلی ام فهمیدی من از آنان اهل بیت هستم. والله من هرگز برای حسین نامه ننوشته ام، و هیچ گاه فرستاده ای را به سویش نفرستاده ام. و به او وعده یاری نداده ام ولی شما نامه نوشتید، امّا مسیر حرکت ، من و او را به هم رسانیده است.

وقتی حسین را دیدم به یاد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و موقعیت حسین نزد او افتاده ام، و فهمیدم او به طرف دشمنانش یعنی شماها می آید لذا عاقلانه دیده ام که او را یاری کنم و در حزب او باشم، و جانم را پای جان او قرار دهم، تا بدین وسیله حق خدا و رسولش(صلی الله علیه وآله)را که شما ضایع کرده اید مراعات کرده باشم.

وقتی عباس بن علی آنچه عمر بن سعد به حسین(علیه السلام)پیشنهاد کرده بود را به اطلاع حسین(علیه السلام)رسانید حسین(علیه السلام)فرمود: نزدشان برگرد و اگر می توانی کارشان را تا صبح فردا به عقب بینداز و آنها را امشب از ما دور کن، تا که شاید امشب به درگاه پروردگارمان نماز بگذاریم و او را بخوانیم و از او طلب مغفرت بکنیم! خدا می داند که من نماز به درگاهش و تلاوت

کتابش و دعا و استغفار زیاد را دوست می دارم.

عباس بن علی(علیه السلام) اسبش را دوانید تا به آنها رسید، و گفت: آی با شما هستم! أبا عبدالله از شما می خواهد امشب را برگردید تا در مورد این مسأله فکر کند، این مسئله امریست که در این مورد بین شما و او سخنی ردّ و بدل نشده است. وقتی صبح شد ان شاءالله با هم ملاقات خواهیم داشت، یا به پیشنهاد شما راضی می شویم و آنچه را که شما می طلبید و بر آن اصرار دارید می پذیریم، یا آن را نپذیرفته و رد می کنیم.

حضرت با این پیشنهاد می خواست آنان را آن شب از نزد خویش بازگرداند تا فرصتی یافته دستوراتش را بدهد و به خانواده اش وصیت بنماید. عمر بن سعد گفت: ای شمر نظرت چیست؟ شمر گفت نظر شما چیست؟ تو فرمانده هستی نظر، نظر توست؛ عمر بن سعد گفت: ای کاش من نمی بودم، سپس رو به مردم کرد و گفت: نظر شما چیست؟((۱))

عمرو بن حجاج بن سلمه زبیدی گفت: سبحان الله! والله

۱- عمر بن سعد از نظر امویان و دستگاه عبیدالله متهم به این بود که تمایل به جنگ با حسین(علیه السلام) را ندارد از این رو عبیدالله، شمر را مأمور کرد تا مراقب او باشد بهمین علت اکنون نمی خواست خودش به حسین(علیه السلام)مهلت بدهد می خواست این مهلت دادن را به گردن شمر بیندازد و بگوید شمر هم نظرش همین بود ولی شمر متوجه شد و زیرکانه بار مسئولیت را بر گردن عمر بن سعد قرار داد و گفت فرمانده تویی و نظر اصلی نظر توست.

اگر اینها از اهالی دیلم هم بودند((۱)) و از شما این تقاضا را می کردند سزاوار بود خواسته شان را اجابت می کردی.

قیس به اشعث گفت: خواسته شان را اجابت کن، قسم به جانم، فردا صبح با تو خواهند جنگید!

عمر بن سعد گفت: والله اگر بدانم می خواهند جنگ بکنند امشب را به آنها مهلت نمی دهم!((۲))

علیّ بن الحسین(علیه السلام) می فرماید: در این اثناء پیکی از طرف عمر بن سعد نزد ما آمد، ایستاد و به طوری که صدایش به گوش می رسید گفت: تا فردا به شما مهلت می دهیم، اگر تسلیم شوید شما را نزد امیر عبیدالله بن زیاد می فرستیم و اگر از تسلیم شدن بپرهیزد شما را رها نخواهیم کرد.((۳))

۱- چون دیلمیان پس از شکست ساسانیان از سپاه اسلام، سر سختانه مقاومت می کردند و مانع ورود مسلمانان به مازندران و گیلان می شدند مسلمانان عرب نیز با آنان به سختی رفتار می کردند و این رفتار سرسختانه طرفین در میان مردم آنزمان به صورت ضرب المثل درآمده بود از این رو عمرو بن حجّاج عصر تاسوعا به عمر بن سعد گفت، اگر دیلمیان کافر از شما یک شب مهلت می خواستند سزاوار بود بپذیرید، چه رسد به اینها که از دیلمیان نیستند.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۱۶ و ۴۱۷، به نقل از أبی مخنف از حارث بن حصیره از عبدالله بن شریک عامری که از اصحاب امام سجاد(علیه السلام) بود و احتمالاً این خبر را از آن حضرت نقل کرده است و شیخ مفید تنها تقاضای مهلت امام(علیه السلام) برای نماز و دعا را همراه با اندکی تغییر ذکر کرده است، رک: ارشاد ۲/۹۰ و ۹۱.

۳- تاریخ طبری، ۵/۴۱۷ و ۴۱۸، به نقل از أبی مخنف از حارث بن حصیره از عبدالله بن شریک عامری و ارشاد شیخ مفید، ۲/۹۱، با کمی تغییر.

اتمام حجت سیدالشهداء(علیه السلام) با یاران

علیّ بن حسین(علیه السلام) می فرماید: بعد از اینکه عمر بن سعد برگشت، دم غروب بود که حسین یارانش را جمع کرد، من مریض بودم خودم را نزدیک حسین رساندم تا سخنانش رابشنوم، شنیدم پدرم به یارانش می گفت: ستایش می کنم به بهترین ستایش خدایی را که برتر و بلند مرتبه است و در راحتی و سختی او را سپاس می گویم، خدایا تو را سپاس می گویم از آنکه ما را با نبوت فرستادن پیامبرت گرامی داشته ای و قرآن را به ما آموختی و ما را در دین فقیه و دانا نموده ای و گوشها و چشمها و قلبها را برای ما قرار داده و ما را از مشرکین قرار نداده ای.

من یارانی برتر و بهتر از یاران خویش، و اهل بیت ی نیکوکارتر و پرهیزکارتر از اهل بیت خود نمی شناسم، خداوند به همه شما جزای خیر عطا کند.

آگاه باشید، گمان می کنم فردا روز برخورد ما با این دشمنان است. آگاه باشید، نظرم اینست که شما همگی با آزادی بروید. از ناحیه من عهدی بر گردن شما نیست. شما را تاریکی شب از دید دشمن می پوشاند، آن را مرکب خود قرار دهید و بروید.((۱))

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۱۸، به نقل از حارث بن حصیره از عبدالله بن شریک عامری از علی بن حسین(علیه السلام) و ارشاد، ۲/۹۱، با کمی تغییر و مقاتل الطالبیین، ۷۴، به نقل از أبی مخنف از عبدالرحمن بن جندب از عقبه بن سمعان، همراه با تغییر و حذف.

هر مردی از شما دست یکی از مردان اهل بیتم را بگیرد، و در آبادیها و شهرهایتان پراکنده شوید، تا اینکه خداوند گشایشی ایجاد کند. این قوم سپاه عمر بن سعد مرا می طلبند، و اگر به من دست یابند از تعقیب دیگران صرف نظر می کنند.((۱))

عکس العمل بنی هاشم: حضرت عباس و فرزندان عقیل

ابتدا عباس بن علی (علیه السلام) سخن را آغاز کرد و گفت: چرا این کار را بکنیم؟ آیا برای اینکه بعد از تو باقی بمانیم؟! خدا هرگز چنین روزی را نیاوَرَد! بعد برادران و فرزندان حسین(علیه السلام)و فرزندان برادرش حسن(علیه السلام) و دو پسر عبدالله بن جعفر محمد و عبدالله به همین نحو یا مانند آن سخن گفتند.

آنگاه حسین(علیه السلام) فرمود: ای فرزندان عقیل! کشته شدن مسلم برایتان کافیست، شما دیگر نمانید بروید، من به شما اجازه داده ام!

فرزندان عقیل گفتند: اگر ما برویم مردم چه خواهند گفت؟ می گویند ما بزرگ و آقایمان و فرزندان عمویمان، آنهم فرزندان بهترین عموهایمان را رها کرده ایم، در حالی که

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۱۹، به نقل از أبی مخنف از عبدالله بن عاصم فائشی از ضحاک بن عبدالله مشرقّی.

حتی یک تیر هم به دفاع از آنها پرتاب نکرده و یک نیزه در کنارشان نیفکنده و یک شمشیر هم برای حمایت از آنان فرود نیاورده ایم، اصلا ندانسته ایم چه کرده اند و چه شده اند نه بخدا قسم چنین نخواهیم کرد! و جان ها و اموال خاندانمان را فدایت خواهیم نمود. و در کنار شما خواهیم جنگید تا به جایگاه ورود شما وارد شویم! خدا زندگی بعد از شما را زشت و کَریه گرداند!((۱))

عکس العمل سایر اصحاب: سخن مسلم بن عوسجه، سعید بن عبدالله و زهیر بن قین

مسلم بن عوسجه أسدی برخاست و گفت: اگر ما شما را رها کنیم در مورد اداء حق شما چه عذری پیش خدا بیاوریم؟ قسم بخدا! اگر نیزه ام در سینه شان بشکند و با شمشیرم آنقدر آنها را بزنم که دسته شمشیر از دستم رها شود، از شما جدا نخواهم شد.

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۱۹، ادامه خبر ضحاك بن عبدالله مشرقّی و ارشاد شیخ مفید، ۲/۹۱ و ۹۲، با کمی تغییر و جابجایی و ابوالفرج سخنان فرزندان عقیل را با کمی تغییر از زبان همه بنی هاشم یعنی حضرت عباس و برادرانش و علی بن الحسین و فرزندان عقیل نقل نموده است، رک: مقاتل الطالبیین، ۷۴ و ۷۵، به نقل از أبی مخنف.

اگر سلاحی با من نباشد تا با آن با آنها بجنگم پیش روی شما به سویشان سنگ پرتاب خواهم کرد تا با شما بمیرم!

سعید بن عبدالله حنفی گفت: قسم بخدا، تو را رها نخواهم کرد تا خدا بداند که ما در زمان غیبت رسول الله(صلی الله علیه وآله) از شما محافظت کرده ایم، والله اگر بدانم کشته می شوم سپس زنده گردیده زنده زنده سوزانده می شوم و سپس تکه تکه می گردم و این عمل هفتاد بار با من انجام می شود از شما جدا نمی شوم تا در کنار شما با مرگم خدا را ملاقات کنم، چگونه چنین نکنم در حالی که این کشته شدن بیش از یکبار نیست ولی بزرگی و کرامتی را به دنبال دارد که هرگز از بین نخواهد رفت!

زُهیر بن قَین گفت: والله دوست داشتم کشته می شدم، سپس دوباره زنده شده بعد کشته می شدم، تا جائی که هزار بار اینچنین کشته می شدم، تا خداوند بدینوسیله، کشته شدن را از شما و جوانان اهل بیت شما دور می گردانید!

آنگاه جمعی از یارانش سخن گفتند، آنها گفتند: بخدا قسم از شما جدا نمی شویم، جانهایمان به فدایت، با گلوها و پیشانیها و دستهایمان شما را حفظ می کنیم، اگر کشته شویم به عهدمانوفا کرده ایم و تکلیفی که بر گردن داشته ایم اداء نموده ایم.

سپس جمعی دیگر از یاران سخنانی گفتند که برخی از آنها با برخی دیگر شباهت داشت.((۱))

وصیت و دلداری حسین بن علی(علیه السلام) به زینب کبری(علیها السلام)

علیّ بن حسـین بن علی(علیه السـلام) می فرماید: آن شبی که پدرم فردایش کشـته شد نشسته بود و عمّه ام زینب نزد من بود و از من پرسـتاری می کرد، پدرم با یارانش در خیمه پدرم، از مافاصـله گرفته بودند. برده ابوذر حُوَیّ نزد ایشان بود و شمشـیرش را آماده و تیز می کرد، در این هنگام پدرم این أشعار را می خواند: که معنایش چنین است:

ای زمـانه اُف بر تو چه رفیقی هستی، چقـدر صـبح و شـام رفیقان و طالبانت در راهت کشـته شـده انـد، روزگار قانع نمی شود کسی را بجای دیگری بگیرد. سرنوشت انسان بدست پروردگار بزرگوار است و هر زنده ای راه مرا خواهد رفت.

دو یا سه بار این ابیات را تکرار کرد تا اینکه من فهمیدم و متوجه شدم منظورش چیست، بغض گلویم را گرفت، ولی اشکم را نگه داشتم و ساکت شدم، امّا فهمیدم بلا نازل شده است!

۱- تاریـخ طبری، ۵/۴۱۹ و ۴۲۰ به نقل از أبی مخنف از عبـدالله بن عاصم از ضـحاک بن عبـدالله مشـرقی و ارشاد شـیخ مفید، ۲/۹۲ و ۹۳، همراه با اندکی تغییر در عبارات.

امّا عمّه ام نیز، آنچه را که من شنیده بودم شنید - ولی از آن رو که زن بود و زنان رقّت قلب دارند و بی تاب می شوند - نتوانست خودش را کنترل کند در حالی که پیراهنش روی زمین کشیده می شد و رویش باز بود برخاست نزد حسین(علیه السلام)رفت، گفت: ای وای! ای کاش مرگ، زندگی را از من می گرفت، یک روز مادرم فاطمه مُرد، بعد پدرم علی، و بعد برادرم حسن، تنها تو مانده ای ای جانشین و باقیمانده گذشتگان!

حسین(علیه السلام) نگاهی به خواهر کرد و فرمود: خواهرم! شیطان، شکیبایی و بردباری ات را نگیرد.

عمه ام زینب گفت: پدر و مادرم بفدایت ای أباعبدالله! آیا آماده شده ای تا کشته شوی؟ جانم به فدایت.

پدرم اندوهش را فرو نشاند و اشک از چشمانش جاری شد و این مَثَل عربی را به زبان جاری ساخت فرمود: که اگر شترمرغ شبی رها می شد به خواب می رفت! یعنی اگر مرا رها می کردند و متعرضم نمی شدند بجای خود می ماندم و به اینجا نمی آمدم.

عمه ام زینب گفت: وای بر من! برخلاف میل خود کشته می شوی! اینکه بر من جگر خراشتر و سختتر است! آنگاه به صورت خویش سیلی زد، و دستش را به طرف گریبانش برده آن را پاره کرد و بیهوش بر زمین افتاد!

حسین(علیه السلام) بر بالینش رفت و بر صورتش آب ریخت((۱)) و به خواهرش فرمود: ای خواهرم! تقوای الهی را پیشه کن و بواسطه دلگرمی هایی که خداوند به صابرین داده خویشتن داری نما، بدان که اهل زمین می میرند و اهل آسمان باقی نخواهند ماند، همه چیز نابود خواهد شد جز ذات خداوندی که زمین را با قدرتش خلق کرد و مخلوقات را برانگیخته و به سوی خود بازمی گرداند و او یکتا و واحد است، پدرم بهتر از من بود، مادرم بهتر از من بود و برادرم هم برتر از من بود. همه اینها به شهادت رسیدند، من و آنها و هر مسلمانی چون رسول خدا خواهند مُرد.

اباعبدالله با این جملات و مانند آن خواهر را تسلّی داد و فرمود: ای خواهرم! تو را قسم می دهم و شما به قسم من وفادار باش. وقتی که از دنیا رفتم برای من گریبانت را پاره نکن، به خاطر من صورتت را نخراش، و آه و واویلا نکن.

سپس پدرم، عمه ام زینب را آورد و کنار من نشاند.((۲))

۱- شاید از باقیمانده آب هائی بوده که شب هفتم آورده بوده اند.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۲۰ و ۴۲۱، به نقل از حارث بن کعب و أبوضحاك و ارشاد شیخ مفید، ۲/۹۳ و ۹۴، همراه با اندکی تغییر در عبارات و ابوالفرج بخش اول این خبر را از اشعار امام(علیه السلام) تا بیهوش شدن حضرت زینب (س) با کمی تغییر نقل نموده است، رك: مقاتل الطالبیین، ۷۵، به نقل از أبی مخنف از حرث بن کعب از علی بن الحسین(علیه السلام).

تدابیری برای حفاظت از خیام

آنگاه حسین(علیه السلام) نزد اصحابش رفت و به آنها دستور داد برخی از خیمه ها را به برخی دیگر نزدیک کنند، به طوری که طناب های خیمه ها را تودرتو قرار دهند، و خودشان بین خیمه ها مستقر شوند، و تنها یک طرف را برای آمدن دشمن آزاد بگذارند تا فقط از آن یکسو با دشمن بجنگند و سایر راههایی را که به خیمه گاه منتهی می شود مسدود نمایند.((۱))

و حسین(علیه السلام) برای جایی پشت خیمه ها که مانند جوی آب گود بود، نی و هیزم آورد، ابتدا ساعتی از شب را به کندن آن گودال پرداختند و آن را مثل خندقی درآوردند بعد هیزم و نی ها را در آن ریختند و گفتند: وقتی بر ما حمله کردند و با ما جنگیدند در خندق آتش می افروزیم تا از پشت به ما حمله نشود و تنها از یک سو با آنها سپاه دشمن مواجه شویم.((۲))

عبادت و استغفار

وقتی که آسمان بر حسین و اصحابش تاریک شد تمام شب را بیدار بوده نماز می خواندند و استغفار می کردند، دعا می خواندند و به درگاه الهی تضرّع می نمودند.

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۲۱، همان خبر و ارشاد، ۲/۹۴.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۲۲، به نقل از أبی مخنف از عبدالله بن عاصم از ضحّاک بن عبدالله مشرقی.

مجادله بریر با مأمورین ابن سعد

ضحّاک بن عبدالله مشرقی هَمْدانی کسی که از اصحاب حسین(علیه السلام) بود ولی روز عاشورا از کشته شدن نجات پیدا کرد می گوید:

آن شب گروهی از سواران دشمن از کنار ما می گذشتند و ما را زیر نظر داشتند، و حسین (علیه السلام) در حال قرائت این آیه شریفه بود:

«وَلایَحْسَبَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا اَنَّما نُمْلی لَهُمْ خَیْرٌ لِاَنْفُسِهِمْ، إِنَّما نُملی لَهُم لِیَزدادُوا اِثماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهین، ما کانَ اللّهُ لِیَذَرَ المُؤْمِنینَ عَلی ما أَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتّی یَمیزَ الخَبیثَ مِنَ الطَّیِّبِ...»((۱))

«هرگز کسانی که کافر شدند مپندارند مهلتی که به آنان می دهیم به سودشان است، تنها از آن به آنها مهلت می دهیم تا بر گناهانشان بیفزایند و عذاب خفت باری در پی دارند. خداوند نمی خواهد مؤمنین را به حالی که شما دارید رها کند، تا بدینوسیله پاک را از پلید جدا سازد.»

مردی از سوارانی که ما را زیر نظر داشتند، این آیه را شنید، لذا گفت: قسم بخدای کعبه ما همان پاکانی هستیم که از شما جدا شده ایم! ضحاک می گوید: من متوجه حرفش شدم و به بُریر بن حُضیر هَمْدانی گفتم: می دانی او کیست؟ گفت: نه!

۱- آل عمران / ۱۷۹ - ۱۷۸.

گفتم: او أبوحرب سُبیعی هَمْـدانی عبداللّه بن شـهر است، فردی دلقک منش و هرزه و بیکاره است، در عین حال مردی بزرگ و شجاع و دلیر است، گویا سعید بن قیس او را به خاطر جنایتی حبس کرده بود.

بُریر بن حُضیر به او گفت: ای فاسق! آیا خداوند تو را جزو پاکان قرار داده است؟!

ابوحرب در پاسخ گفت: تو کیستی؟

گفت: من بُریر بن حُضیر هستم.

ابو حرب گفت: إنّـالله مـا از خـدائیم و به او برمی گردیم تحمّلش برایم سـخت است، والله هلاـک شـدی! بُریر، والله به هلاکت رسیدی!

بریر گفت: ای أباحرب! آیا از تو می آیـد که با این گناهان بزرگت به درگاه خدا توبه کنی؟! قسم بخدا ما همان پاکان هستیم ولی شما همان افراد پلید هستید!

أبوحرب با حالت مسـخره گفت: و من جزو شـهادت دهندگان صدق گفتارت هستم! ضحّاک بن عبدالله می گوید به أبوحرب گفتم: وای به حالت! معرفتت سودی به حالت نداشت؟!

أبوحرب گفت: فدایت شوم،...

بریر گفت: خدا فکرت را زشت گرداند، همواره تو سفیه و نادان هستی! او نیز روی برتافت و رفت.((۱))

مناجات سیدالشهداء(علیه السلام) در صبح عاشورا

وقتی لشگر عمر سعد صبحگاه سراغ حسین(علیه السلام) آمدند، حسین(علیه السلام)دو دست خویش را بلند کرد و عرض نمود:

«خدایا! تو در هر سختی و اندوهی مورد اطمینانِ من و در هر گرفتاری امیدم هستی، و در هر مسئله ای که برایم رخ می دهد اطمینان بخش و مددکارم می باشی، چه غمها که بواسطه آن دلها به ضعف می گرایید و چاره اش به کاستی می رفت، و در آن دوست مرا رها می کرد و دشمن از آن مسرور می شد ولی هنگامی که آن را نزد تو می آوردم و از آن بدرگاهت شِکْوِه می کردم و چاره اش را از غیر تو نمی جُستم، آن را می گشودی و می زدودی، تو ولیّ هر نعمت و صاحب هر نیکی و غایت هر خواسته ای.»((۲))

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۲۱، به نقل از أبی مخنف از عبدالله بن عاصم از ضحاك بن عبدالله مشرقی و ارشاد، ۲/۹۴ و ۹۵، همراه با کمی تغییر و حذف.
۲- تاریخ طبری، ۵/۴۲۳، به نقل از أبی مخنف از برخی از اصحابش از ابی خالد کاهلی و شیخ مفید این خبر را از امام علی بن الحسین(علیه السلام) نقل می کند و نامی از ابوخالد کاهلی نمی آورد و از آنجا که ابوخالد از یاران امام سجاد(علیه السلام) بوده است احتمالا بهمین خاطر شیخ یکباره خبر را از امام سجاد(علیه السلام) نقل کرده است. رك: ارشاد، ۲/۹۶.

پاسخ ابی عبدالله(علیه السلام) به جسارت شمر

ضحاك بن عبدالله مَشرقّی همْدانی می گوید: هنگامی که سپاه کوفه به طرف ما آمدند و نگاهشان به آتشی که در نی و هیزم شعلهور بود افتاد - آتشی که ما برای اینکه آنها از پشت به ما حمله نکنند برافروخته بودیم - مردی از آنها با تجهیزات کامل در حالی که اسبش را می راند به سوی ما آمد، بی آنکه سخنی با ما بگوید از کنار خیمه های ما گذر کرد و به خیمه هایمان نگریست; ولی چیزی جز هیزمی که آتش در آن شعله می کشید مشاهده نکرد، از این رو برگشت و با صدای بلند گفت: ای حسین! عجله کرده ای پیش از آتش روز قیامت آتش دنیا را برگزیده ای!

حسین (علیه السلام) فرمود: این کیست؟ گویا شَمرِ بن ذی الجوشن است؟!

گفتند: بله خدا سلامتت بدارد، خودش است.

حسین(علیه السلام) فرمود: ای پسر زن بُزچران! تو سزاوار سُرخ شدن در آتش هستی!

در این میان مسلم بن عوسجه گفت: ای پسر رسول خدا! فدایت شوم، با تیر او را نزنم؟ می توانم او را بزنم، تیرم به خطا نمی رود، آن فاسق از بزرگترین زورگویان است.

حسین (علیه السلام) فرمود: تیر نزن، من دوست ندارم آغازگر جنگ باشم.((۱))

اوّلین خطبه امام(علیه السلام) در برابر سپاه کوفه

وقتی سپاه دشمن به حسین(علیه السلام) نزدیک شدند او مرکبش را خواست و سوارش شد، و با صدای بلند به طوری که اکثر مردم می شنیدند فرمود: «اِی مردم! سخنم را گوش دهید، در جنگ با من عجله نکنید، بگذارید شما را بدانچه حقّ شما بر گردن من است و باید آن را به شما بگویم موعظه کنم. بگذارید تا عذرم را در آمدنم به نزد شما بگویم، اگر عذرم را پذیرفتید و سخنم را تصدیق کردید و به من انصاف دادید، سعادتمند خواهید شد و وجهی برای جنگ با من نخواهید یافت، و اگر عذرم را نپذیرفتید و انصاف به خرج ندادید :

«فأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكاءَكُمْ ثم لايَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيكُم غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا اِلَيَّ و لا تُنْظِرُونَ»((۲)) «إنَّ وَلِيّيَ اللّهُ الَّذی نَزَّلَ الْكِتابَ وَ هُوَ يَتَولَّى الصّالِحين.»((۳))

«شما و شریکانتان کارتان را هماهنگ و عزمتان را جزم کنید، سپس در کارتان پرده پوشی نکنید آنگاه کارم را تمام کرده

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۲۳، به نقل از أبی مخنف از عبدالله بن عاصم از ضحّاک مشرقی و ارشاد، ۲/۹۵، با کمی تغییر در الفاظ و عبارات.

۲- یونس / ۷۱.

۳- اعراف / ۱۹۶.

مهلتم ندهید.» «سرور من خدایی است که کتاب قرآن را نازل نموده و نیکوکاران را دوست می دارد.»

وقتی خواهران حسین(علیه السلام) این سخن را شنیدند فریاد کشیدند و گریستند، دختران او نیز گریه کردند و صداهایشان بلند شد، حسین(علیه السلام) برادرش عباس بن علی و فرزندش علی را نزد آنها فرستاد و به آن دو فرمود: آنها را ساکت کنید که از این پس گریه های زیادی در پیش دارند.

هنگامی که زنها ساکت شدند، حسین(علیه السلام) حمد و ثنای الهی را گفت و خدا را بدانچه شایسته اوست یاد کرده و بر محمد(صلی الله علیه وآله)و بر ملائکه و أنبیا درود فرستاد راوی این روایت می گوید: بخدا قسم نه قبل و نه بعد از آن روز نشنیدم گوینده ای، منطقی رساتر از حسین(علیه السلام) داشته باشد.

آنگاه حسین(علیه السلام) در ادامه خطبه اش فرمود: أما بعد، به نسَبَم توجه کنید ببینید من کیستم؟! بعد به نفوس خودتان رجوع کرده و آن را نکوهش کنید، تأمل کنید که آیا کشتن و هتک حرمت من برایتان حلال است؟!

مگر من پسر دختر پیامبرتان(صلی الله علیه وآله)، و پسر وصی و پسرعمویش و جزو اولین ایمان آورندگان به خدا و تصدیق کننده رسولش در آنچه که از طرف پروردگارش آورده، نیستم؟! آیا حمزه سیدالشهداء عموی پدرم نیست؟! آیا جعفر طیّار شهیدی که دو بال دارد عمویم نیست؟! مگر این قول

شـایع به گـوش شـما نرسـیده که رسـول الله(صـلی الله علیه وآله) در مـورد من و برادرم فرمـوده: «اینـدو دو سـرور جوانـان اهل بهشتند»؟! آنچه می گویم حق است اگر مرا تصدیق می کنید، بدانید قسم بخدا از زمانی که فهمیدم خداوند بر دروغگو غضب می کند و کسی که دروغ می گوید زیان می بیند قصد دروغ نکرده ام.

و اگر مرا تکذیب می کنید در میانتان کسانی هسـتند که اگر در این مورد یعنی حدیث پیامبر(صلی الله علیه وآله) از آنها سؤال کنید به شـما خبر خواهند داد که این حدیث صـحیح است، اگر از جابر بن عبدالله انصاری یا أباسـعید خدری، یا سهل بن سعد ساعـدی، یا زیـد بن أرقم، یا أنس بن مالک سؤال کنید به شـما خبر خواهند داد که این سـخن را از رسول خدا(صـلی الله علیه وآله) در شأن من و برادرم شنیده اند، آیا همین سخن ، شما را از ریختن خون من منع نمی کند؟!

در این میـان شَـمرِ بن ذی الجـوشن گفت: هر کس آنچه را که او می گویـد بـاور کنـد، معلوم می شود خـدا را بـا دو دلی می پرستد.((۱))

حبیب بن مُظـاهر به شـمر گفت: به خـدا قسم به نظر من تو در هفتـاد جـای دینت بر لب پرتگاه قرار داری در دین تو هفتاد نوع شک و شبهه وجود دارد، آی من گواهی می دهم شما

۱- اشاره به مفهوم آیه ۱۱ سوره ۲۲ دارد.

راست می گویی و آنچه را که حسین(علیه السلام) می گوید نمی فهمی، خداوند بر قلب تو مُهر زده است!

آنگاه حسین (علیه السلام) به لشگر عمر بن سعد فرمود: اگر تاکنون در این کلام رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در حق من شک داشتید آیا در این سخنانی که اکنون می گویم نیز شک دارید؟ مگر نه این است که من پسر دختر پیامبرتان هستم؟ والله اگر به مشرق و مغرب عالم بروید چه در میان خودتان و چه در بین دیگران پسر دختر پیامبری غیر از من نخواهید یافت، تنها من پسر دختر پیامبرتان هستم. به من بگوئید آیا خون کشته هایتان را که من کشته ام از من می طلبید؟ یا مالی را که از بین برده ام از من می خواهید؟ یا در پی قصاص زخمی هستید که بر کسی ازشما وارد ساخته ام؟((۱)) سکوت مردم را فرا گرفت هیچ سخنی در جواب حسین(علیه السلام) نمی گفتند... .

سپس حسین(علیه السلام) فریاد زد: آی شَبث بن رِبعی، آی حجّار بن أبْجَر، آی قیس بن أشعث، آی یزید بن حارث، مگر شما برایم ننوشته بودید: میوه ها رسیده، باغها سرسبز شده و نهرها لبریز گردیده، اگر بیایی بر سپاهی که برایت آماده شده، وارد خواهی شد، بیا؟!

۱- این جملات حضرت استفهام انکاری است یعنی حضرت می خواهد بفرماید من که کسی از شما را نکشته ام، مالی از شما را غصب نکرده ام و یا زخمی به شما وارد نکرده ام پس چرا با من می جنگید؟

ولی آنها در پاسخ امام حسین(علیه السلام) گفتند: ما چنین کاری نکرده ایم!

حضرت با تعجّب فرمود! نه والله شما بودید که این عمل را انجام داده اید. سپس فرمود: آی مردم! اگر مرا نمی خواهید، رهایم کنید تا به محل أمنی((۱)) بر روی زمین برگردم!

قیس بن أشعث گفت: آیا تحت فرمان پسرعموهایت درنمی آیی؟! آنها رفتاری جز آنچه شما دوست داری نشان نخواهند داد و از آنها آزاری به تو نخواهید رسید!

حسین (علیه السلام) فرمود: تو برادر برادرت محمد بن أشعث هستی! می خواهی بنی هاشم بیش از خون مسلم بن عقیل را از شما بطلبند؟!((۲))

نه والله من مانند فرد ذلیل، دست در دستشان نخواهم گذارد، و همچون غلام و برده فرمانبردارشان نخواهم شد!

حسین(علیه السلام) در ادامه فرمود: بندگان خدا! «اِنِّی عُذْتُ بِرَبِّی وَ

۱- طبعاً منظور سیدالشهداء از این فرموده مدینه بوده است چرا که مأمن و خانه و کاشانه اوّلیه او مدینه بوده است.

۲- مفهوم این فرموده سیدالشهداء(علیه السلام) این بود که: بنی هاشم به خاطر شرکت برادرت محمد بن اشعث در قتل مسلم بن عقیل منتظرند انتقام خویش را از شما بگیرند حالا شما می خواهی با این حرفهایت مرا فریفته، وادار به تسلیم کنی و بعد مثل مسلم بن عقیل به کشتن بدهی و در نتیجه موجب شوی تا بنی هاشم علاوه بر انتقام خون مسلم بن عقیل، خون مرا هم از شما بطلبند؟!

رَبِّکُمْ اَن تَرْجُمُونِ»،((۱)) «أعُوذُ بِرَبِّی وَ رَبِّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّر لا یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِساب»((۲))

«از شر اینکه مرا سنگسار کنند به پروردگار خود و شما پناه می برم.» «از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد به پروردگار خویش و پروردگار شما پناه می برم.»

سپس برگشت و شترش را خوابانید و به عُقبه بن سَمعان دستور داد تا شترش را مهار کند و او شتر را مهار کرد.((۳))

خطبه زُهیر بن قَین

آنگاه زُهیر بن قَین بر اسبی که دُمی پُر مو داشت سوار شد و سر تا پا مسلح، بیرون آمد و گفت: ای مردم کوفه! شما را به عذاب خدا هُشدار می دهم. وظیفه مسلمان این است که خیرخواه برادر مسلمانش باشد. تا زمانی که بین ما و شما شمشیر حاکم نشود، با هم برادریم، دین واحد داشته، امت واحدی به حساب می آئیم. لذا سزاوار پند و اندرز ما هستید ولی

۱- دخان / ۲۰.

۲- مؤمن / ۲۷.

۳- تاریخ طبری، ۵/۴۲۴ تا ۴۲۶، به نقل از أبی مخنف از عبدالله بن عاصم از ضحاك مشرقی و ارشاد شیخ مفید، ۲/۹۷ و ۹۸، با اندکی تغییر در الفاظ و عبارات، و سبط بن جوزی خطبه امام(علیه السلام) را از آنجا که فرمود: رسول خدا(صلی الله علیه وآله)در مورد من و برادرم فرمود: ایندو آقای جوانان بهشت هستند تا کلام شمر بن ذی الجوشن لعنه الله با کمی تفاوت و بطور مختصر نقل کرده است، رك: تذکره الخواص، ص ۲۵۲، به نقل از هشام بن محمد راوی مقتل أبی مخنف.

زمانی که شمشیر به میان آمد این ارتباط قطع می شود، ما امّتی و شما امّتی دیگر خواهید شد.

خداوند ، ما و شـما را بوسـیله فرزندان پیامبرش محمد(صلی الله علیه وآله)آزموده است، تا ببیند ما و شما با آنان چگونه معامله می کنیم، ما شـما را به یاری آنها و جـدایی از این طغیانگر عُبیـدالله بن زیاد دعوت می کنیم، شـما از آن دو عُبیـدالله و پـدرش زیاد در تمام دوران سـلطنت شان غیر از بدی ندیده اید آنهاچشم هایتان را از کاسه بیرون می آوردند، دسـتها و پاهایتان را می بریدنـد، شـما را شـکنجه می کردنـد و بر تنه درخت خرمـا می آویختنـد، بزرگـواران و قاریـان قرآنتـان مثـل حُجر بن عـدی و یارانش، هانی بن عروه و امثالش را می کشند.

در این هنگام سـپاهیان دشـمن وی را دشنام دادند و از عُبیدالله بن زیاد سپاس گذاری کرده و برایش دعا نمودند، گفتند: بخدا قسم تا زمانی که دوست تو و همراهانش را به قتل نرسانیم یا وی را با یارانش در حال تسلیم نزد عبیدالله نبریم دست برنخواهیم داشت!

زُهیر گفت: بندگان خدا! فرزند فاطمه رضوان الله علیها به دوست داشتن و کمک سزاوارتر از پسر سُمیّه است،((۱)) اگر

۱- سُـمیّه کنیز زانیه ای بود که در جـاهلیت پرچمی نشانه فحشا بر سـر خانه خویش نصب می کرد و زیاد زنازاده ای بود که از او متولد شده است.

یاریشان نمی کنید پناه بر خدا از اینکه آنها را به قتل برسانید، این مرد حسین(علیه السلام) را با پسرعمویش یزید بن معاویه آزاد بگذارید، در کار او و یزید دخالت نکنید قسم بجانم اگر حسین را هم به قتل نرسانید، یزید از شما راضی خواهد شد، و به همین اندازه که از او اطاعت کردید و دست از یاری حسین برداشتید و خود را برای جنگ با حسین آماده کرده اید اکتفا خواهد نمود. در این هنگام شَمرِ بن ذی الجوشن به طرف زُهیر تیری انداخت و گفت: ساکت باش، خدا صدایت را خفه کند. با کثرت کلامت ما را خسته کرده ای.

زُهیر در پاسخش گفت: ای پسر کسی که بر پاشنه های پایش ادرار می کرد! من با تو سخن نمی گویم. بی تردید تو یک حیوانی! بخدا قسم گمان نمی کنم دو آیه از کتاب خدا را بدرستی بدانی! عذاب سخت و خواری و خفت روز قیامت بر تو بشارت باد!

شمر گفت: خداوند تو و رفیقت (منظور حسین (علیه السلام)) را همین الآن به قتل خواهد رساند!

زُهیر گفت: آیا مرا از مرگ می ترسانی! والله مردن در کنار او حسین (علیه السلام) نزد من از حیات جاودانه در کنار شما محبوب تر است.

آنگاه زُهیر رو به مردم کرد و با صدای بلند گفت: بندگان خدا! این مردِ بداخلاق و تندخو و امثالش شما را در دینتان

فریب ندهند، والله شفاعت محمد(صلی الله علیه وآله)شامل حال آنها که خون فرزندان و خاندان پیامبر را ریخته اند و کسانی را که به این خاندان یاری رسانده و از حریم آنها دفاع کردند را کشته اند، نخواهد شد.در این هنگام مردی زُهیر را صدا زد و گفت: أباعبدالله به شما می گوید: بیا، قسم بجانم همانگونه که مؤمن آل فرعون قوم خویش را نصیحت کرده و به خوبی از آنان دعوت نمود، شما هم آنها را نصیحت کرده و بخوبی از آنان دعوت نموده ای، اگر نصیحت و ابلاغ، نفعی برساند!((۱))

توبه حُرّ بن یزید ریاحی

وقتی عمر بن سعد قصد حمله کرد، حُرّ بن یزید به او گفت: خدا سلامتت بدارد! می خواهی با این مرد بجنگی؟

عمر گفت: والله جنگی که حداقل در آن سرها جدا گردیده، دست ها بیفتند!

حرّ گفت: آیا هیچیک از پیشنهادهایی که حسین(علیه السلام)عرضه کرده شما را راضی نمی کند؟

عمر بن سعد گفت: چرا والله اگر کار به دست من بود می پذیرفتم، ولی أمیر تو عبیدالله نپذیرفت.

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۲۶ و ۴۲۷، به نقل از أبی مخنف از حنظله بن اسعد شبامی از مردمی از قومش به نام کثیر بن عبدالله شعبی، که شاهد قتل امام حسین(علیه السلام) بود.

بعـد از این گفتگو حُرّ به گوشه ای از لشـگر رفت، مردی از قومش هم بـا او بود که قرّه بن قیس نام داشت. حرّ گفت: اِی قُرّه! آیا امروز اسبت را آب داده ای؟ قُره گفت: نه، حُرّ گفت: آیا می خواهی سیرابش کنی؟

قرّه می گویـد: والله گمان کردم او قصد دارد از لشـگر دور شود و در جنگ شـرکت نکند، ولی نمی خواهد من این صـحنه را مشاهده کرده و بر علیه او به بالا گزارش بدهم، من در جواب سؤالش به او گفتم: نه آبش نداده ام، می روم تا آبش بدهم. در نتیجه از کنار او جدا شدم، ولی بخدا قسم اگر او بمن می گفت چه قصدی دارد با وی نزد حسین (علیه السلام) می رفتم.

حرّ انـدک انـدک به حسـین (علیه السـلام) نزدیک می شـد. مردی از قوم حرّ که مُهاجر بن أوس نام داشت به وی گفت: پسـر یزید! چه قصدی داری؟ آیا می خواهی حمله بکنی؟ حُرّ ساکت ماند و حالتی شبیه به تب و لرز بر او عارض شد.

مُهـاجر گفت: پسـر یزیـد! والله حالَت تو آدم را به شک می انـدازد. بخـدا هرگز تو را در جایی با این وضـعی که الآن می بینم مشاهـده نکرده ام، آیا می خواهی حمله بکنی؟ اگر به من گفته می شد شـجاعترین مرد از أهالی کوفه کیست ؟ از شـما تجاوز نکرده دیگری را معرفی نمی کردم، حالا این چه حالی است که در شما می بینم!؟

حُرّ گفت: به خـدا قسم من خودم را بین بهشت و جهنم مُخَیَّر می بینم! والله چیزی را بجـای بهشت برنمی گزینم ولو اینکه قطعه قطعه گردیده و آتش زده شوم! سـپس به اسـبش لگدی زد و به حسین (علیه السلام) ملحق شد و به آن حضرت گفت: ای پسر رسول خدا(صـلی الله علیه وآله)! من همان مصاحبی هسـتم که مانع از بازگشت تان شده ام و در راه، شما را همراهی کرده زیر نظر گرفته ام و سـرانجام در این مکـان شـما را وادار به توقف کرده ام. قسم به خـدایی که هیـچ معبودی غیر از او نیست هرگز گمان نمی کردم این قوم یعنی سپاه عمر سعد پیشنهادی را که به آنان ارائه می دهی رد کرده و بدان ترتیب اثر نخواهند داد. با خودم گفتم: باکی نیست در پاره ای از امور از اینها سـپاه عبیـدالله اطاعت می کنم، تا تصور نکننـد من از فرمان آنان سـرپیچی کرده ام، بعد آنها پیشنهادهایی را که حسین بدان ها ارائه می دهد می پذیرند.

بخدا اگر گمان می کردم آنها پیشـنهادهای شـما را نمی پذیرند چنین کاری را مرتکب نمی شده ام، در بین راه مانع بازگشـت شما نمی شدم و دست از تعقیب تان می کشیدم و شما را در اینجا وادار به توقف نمی کردم. اکنون در حالی که به خاطر عمل خویش از درگـاه پروردگار آمرزش می طلبم و می خواهم با جانم شـما را یاری کنم تا پیش رویتان بمیرم، نزد شـما آمـده ام، آیا این را به عنوان توبه ام می پذیری؟!

امام(علیه السلام) فرمود: بله، خدا توبه ات را بپذیرد و تو را ببخشد، نام تو چیست؟((۱))

حرّ گفت: من حُرّ بن یزید هستم!

فرمود: همانگونه که مادرت تو را نامیده تو آزاده ای، به امید خدا در دنیا و آخرت آزاده باشی از اسب پائین بیا.

حرّ گفت: سواره ام برایتان بهتر از پیاده ام می باشد، ساعتی بر روی اسب با آنها می جنگم و آخر کار بالاخره فرود می آیم!

حسین (علیه السلام) فرمود: آنچه به نظرت می رسد انجام بده.((۲))

خطبه حُرّ بن یزید ریاحی

حرّ پس از کسب اجازه از امام(علیه السلام) روبروی یاران خودش یعنی آن هزار نفری که در لشگر عمر بن سعد تحت فرمانش بودند رفت و گفت: اِی قوم! آیا هیچیک از پیشنهادهایی را که حسین به شما ارائه داده است نمی پذیرید؟ تا خداوند شما را از ابتلاء به جنگ و قتال با او مصون بدارد!

مردم گفتند: این امیر ما، عمر بن سعد است با او صحبت کن.

۱- گویا حرّ چون غرق در سلاح و زره و کلاه خود بوده و از شرم و حیا سر به زیر افکنده بود چندان شناخته نمی شده است از این رو حضرت از او پرسید نام شما چیست؟

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۲۷ و ۴۲۸، به نقل از ابی جناب کلبی از عدیّ بن حرمله و ارشاد، ۲/۹۹ و ۱۰۰، با کمی تغییر.

لذا سخنانی شبیه به آنچه سابقاً به عمر بن سعد و یاران تحت فرمانش گفته بود بار دیگر به عمر بن سعد گفت.

عمر بن سعد گفت: من تلاش و کوشش خود را کرده ام، اگر راهی برای پذیرش پیشنهاد حسین می یافتم می داده ام.

حرّ گفت: آی اهل کوفه! مرگ بر مادران شما! که حسین را دعوت کرده ولی وقتی نزدتان آمد او را تسلیم دشمن نموده اید! گمان می کردید جانتان را فدای او خواهید کرد! ولی بعد روبرویش ایستادید تا او را بکشید! به جانش چنگ زده گلویش را گرفته، از هر سو او را احاطه کرده اید. نگذاشتید در سرزمین پهناور خدا به جایی برود و با اهل بیتش در أمان بماند، او همچون اسیری در دست های شما قرار گرفته است! نه قادر است نفعی به خود برساند و نه ضرری را از خویش دور کند. او و بچه ها و زنان و یارانش را از آشامیدن آب فراتی که یهود و مجوس و نصرانی آن را می نوشند و خوکها و سگهای عراق در آن تمرغ((۱)) می کنند، منع کرده اید.

اینک تشنگی آنها را از پای درآورده است، بعد از محمّد(صلی الله علیه وآله) با ذرّیّه اش چه بد رفتار کرده اید! اگر توبه نکنید و دست از کاری که در این روز و ساعت انجام می دهید برندارید، خدا به روز تشنگی سیرابتان نخواهد کرد.

۱- تمرّغ یعنی بردن آب در دهان و بیرون پاشیدن آن.

در این هنگـام مردی از آنـان به حرّ حمله برد و تیری به سویش پرتاب کرد و حرّ سـخنانش را قطع کرد آنگاه نزد حسـین(علیه السلام)بازگشت و جلوی آن حضرت ایستاد.((۱))

حمله اول

عَمْرو بن حَجّاج - فرمانـده جنـاح راستِ سپاه عمر بن سـعد - به طرف چپِ حسـین(علیه السـلام) یورش آورد، وقـتی نزدیک حسـین (علیه السـلام)رسـید یـاران حسـین(علیه السـلام) به روی زانو نشسـتند و نیزه هـا را به طرف یـاران عمرو نشـانه گرفتنـد، سوارانشان در برابر نیزه ها پیش نیامدند و خواسـتند که برگردند، ولی یاران حسـین (علیه السـلام)با تیر آنها را زدند و برخی از مردانشان را به زمین انداخته و برخی دیگر را زخمی کردند.((۲))

نفرین ابی عبدالله(علیه السلام) بر ابن حوزه

مردی از بنی تمیم که عبدالله بن حَوْزه خوانده می شد پیش آمد و جلوی حسـین(علیه السـلام) ایسـتاد، و گفت: اِی حسـین! اِی حسین!

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۲۸ و ۴۲۹، ادامه خبر عدی بن حرمله و ارشاد ۲/۱۰۰ و ۱۰۱، با کمی تغییر در الفاظ و عبارات.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۳۰، ادامه خبر أبوجناب و ارشاد شیخ مفید، ۲/۱۰۲، با اندکی تغییر در عبارات.

حسین(علیه السلام) فرمود: چه می خواهی؟

گفت: تو را به آتش مژده باد.

حسین (علیه السلام) فرمود: نه، من بر پروردگار مهربان و پیامبرِشفیع و مطاع وارد خواهم شد، سپس رو به یاران کرد و پرسید : این مرد کیست؟

یارانش به آن حضرت گفتند: این ابن حوزه است.

حضرت فرمود: پروردگارا او را از ما به سوی آتش جدا کن.

ناگهان اسب ابن حوزه در میان چاله مضطرب شد و ابن حَوْزه در میان چاله افتاد، پایش به رکاب گیر کرد و سرش روی زمین قرار گرفت. اسب رَمْ کرده تاخت، او را با خود بُرد و سرش را به سنگ ها و درخت ها کوبید تا اینکه بالاخره مُرد!((۱))

مسروق بن وائل می گوید: من در ابتدای سپاهی که به سوی حسین می رفت قرار داشتم با خود گفتم: ابتدای سپاه باشم تا که شاید سر حسین بدست من بیفتد و بدین وسیله منزلتی نزد عبیدالله بن زیاد کسب کنم! ولی وقتی به حسین رسیدیم مردی از میان سپاه که ابن حَوْزه خوانده می شد جلو رفت و گفت: آیا حسین در میان شماست؟

حسین(علیه السلام) سکوت کرد. بار دوم کلامش را تکرار کرد، ولی

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۳۰ و ۴۳۱، به نقل از أبی مخنف از ابوجعفر حسین و ارشاد ۲/۱۰۲، همراه با اندکی تغییر.

دوباره حسین(علیه السلام) سکوت کرد. وقتی برای بار سوم سؤالش را تکرار نمود حسین(علیه السلام) فرمود: به او بگویید: بله، این حسین است، چه حاجتی داری؟

گفت: آی حسین! مژده باد تو را به آتش!

فرمود: دروغ گفتی، من بر پروردگار بخشنده و پیامبری شفیع و مطاع وارد خواهم شد، تو کیستی؟

گفت: ابن حَوزه.

حسین(علیه السلام) دو دستش را بلند کرد بطوری که سفیدی لباس زیربغلش را دیدم آنگاه فرمود: خداوندا او را از ما جدا کن و به آتش بیفکن.ابن حَوزه غضبناک گردید و رفت تا با اسب به سوی حسین(علیه السلام) حمله کند، ولی بین او و حسین (علیه السلام)آبراهه ای فاصله بود، و در حین حمله پایش به رکاب گیر کرد، اسب او را چرخاند و واژگون ساخت، بطوری که ساق و ران پایش قطع شد و یک طرف آن به رکاب اسب آویزان ماند.

عبدالجبّار بن وائل حَضْرمیّ می گوید: مسروق برگشت و سپاه عُمر بن سعد را از پشت سر ترک کرد، از او علت بازگشتش را پرسیدم، گفت: من از أهل این بیت خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله)چیزی دیده ام که هرگز با آنها نمی جنگم.((۱))

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۳۱، به نقل از أبی مخنف از عطاء بن سائب از عبدالجبار بن وائل حضرمی از برادرش مسروق بن وائل.

مباهله و شهادت بُریر

یزیـد بن مَعْقِل از لشـگر عمر بن سـعد، جلو آمـد و گفت: آی بُریر بن حُضـیر! می بینی خـدا با تو چه کرده است؟! بریر گفت: والله خـدا برایم خیر و برای تو شـر پیش آورده است! یزید بن مَعْقِل گفت: دروغ گفتی، پیش از این دروغگو نبودی! آیا یادت می آید زمانی را که - من و تو در محلّه بنی لُوذان قدم می زدیم و تو می گفتی: عُثمان بن عَفّان به نفس خویش سـتم کرده و معاویه بن ابی سفیان گمراه و گمراه کننده است. و امامِ هدایتگر و بر حق، علیّ بن ابی طالب است؟!

بُریر گفت: قبـول دارم گـواهی می دهم این دیـدگاه و قـول من است! یزیـد بن مَعْقِـل گفت: من گـواهی می دهم که تـو جزو گمراهانی!

بُریر بن حُضـیر گفت: آیا موافقی با هم مباهله کنیم و هر دو از خـدا بخواهیم که دروغگو را لعنت کنـد، و آنکه بر باطل اسـت کشـته شود؟ بعد می آیم با تو مبارزه می کنم! تا ببینیم من دروغگو هستم یا شما یزید بن مَعقِل پذیرفت هر دو به میدان آمدند دستهایشان را به سوی خدا بلند کرده از او خواستند تا دروغگو را لعنت کند و آنکه بر حق است اهل باطل را به قتل برساند.

بعد هر یک از آن دو روبروی دیگری قرار گرفت و ضرباتی را رد و بدل کردند. یزید بن معقل ضربه سبکی به بُریر بن

حضـیر زد که هیـچ ضـرری به بُریر نرسانیـد، ولی بُریر بن حُضـیر ضـربه ای به یزید زد که کلاهخودش را شـکافت و به مغزش رسید و مثل کسی که از جای مرتفعی به زیر می افتد به زمین افتاد در حالی که شمشیر ابن حُضیر در سرش مانده بود گویا این صحنه همین الان اتفاق افتاده است گویا همین الآن می بینم که بُریر شمشـیرِ فرو رفته در سـر یزیـد را تکان می داد تا از سـرش بیرون بیاورد.

رضـیّ بن مُنقِذ عَبْدی از لشـگر عمر بن سـعد وقتی وضع خِفَّتْ بار یزید بن مَعْقِل را دید به سوی بُریر بن حُضـیر حمله بُرد، و با بُریر گلاویز شـد، آنهـا سـاعتی بـا یکـدیگر مبارزه کردنـد، آنگاه بُریر روی سـینه رضـیّ نشـست! در این هنگام رضـیّ گفت: مددکاران و دفاع کنندگان ما کجا هستند؟

در این حـال کعب بن جـابر ازدی بـا نیزه به بُریر حمله کرد و نیزه را در پشت بُریر فرو بُرد وقـتی بُریر برخـورد سـرنیزه کعب را احساس کرد بر روی بـدن رضـیّ بن منقـذ عبـدی به زانو نشـست و بینی اش را با دنـدان فشـرده و گوشه اش را کَند، کعب بن جابر با نیزه اش به بریر زده و او را از روی عبدی به زمین افکند بطوری که سـر نیزه در پشت بریر فرو رفته بود، سـپس به سراغ بریر آمد و با شمشیرش به او ضربه زد و او را کشت. رحمت خدا بر او باد.((۱))

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۳۱ و ۴۳۲، به نقل از أبی مخنف از یوسف بن یزید از عفیف بن زهیر بن أبی أخنس که از شهود قتل امام حسین(علیه السلام) بود.

عَمْرو بن قَرَظه انصاری از نزد حسین(علیه السلام) به میدان آمده در حالی که می گفت: گروه انصار می دانند که من با ضربه شمشیر خویش، ضربه جوانی که از دشمن روی گردان نیست، از حریم خانواده خویش حمایت خواهم کرد، و در رکاب حسین جگرگوشه و خانواده ام خواهم جنگید، مبارزه کرد و کشته شد رحمت خدا بر او باد.((۱))

ولی برادرش علی بن قَرَظَه با عُمر بن سعد بود، فریاد زد: اِی حسین! اِی کذّابِ فرزند کذّاب! برادرم را فریب دادی و به قتل رسانده ای؟!

حسین(علیه السلام) فرمود: خداوند برادرت را گمراه نکرده است، بلکه برادرت را هدایت و تو را گمراه نموده است!

علی بن قرظه به امام(علیه السلام) گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را به قتل نرسانم و یا در جنگ با تو کشته نشوم! آنگاه بر امام(علیه السلام)حمله بُرد.

در این هنگام نافع بن هِلال مُرادی متعرضش شد و با نیزه او را زد بطوری که وی را بر زمین افکند، ولی همراهانش او را حمل کرده از میدان بردند و نجات دادند.((۲))

مردم بر هم می تاختند و با یکدیگر می جنگیدند و حرّ بن یزید ریاحی به سپاه عمر سعد حمله می کرد و به این گفته

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۳۴، از أبی مخنف از عبدالرحمن بن جندب.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۳۴، به نقل از ثابت بن هبیره.

تَمثُّل می جست: همچنـان بـا گودی گلو و سـینه اسـبم به قلب لشـگر می زنم تـا اینکه جـامه ای خونین بر تن کنم در حالی که گوشـها و پیشانی اسبش ضربت خورده، و خونش جاری شده بود، یزید بن سفیان تمیمی می گفت: والله اگر ببینم حرّ بن یزید به میدان آمده او را از پشت با نیزه می زنم!

حُصین بن تمیم وقتی دید حرّ به میدان آمد به یزید بن سفیان گفت: این هم حرّ بن یزیدی که انتظارش را می کشیدی!

یزید بن سفیان گفت: بله، بعد به طرف حرّ رفت و گفت: ای حرّ بن یزید! آیا می خواهی مبارزه کنی؟!

حُرّ گفت: بله می خواهم، بعد در مقابلش قرار گرفت، گویا جان یزید بن سفیان در دست حُرّ قرار گرفته بود. حرّ بدون درنگ به طرفش آمده او را کشت.((۱))

نافع بن هِلال مرادی جَمَلی در حال جنگ می گفت: من جَمَلی هستم من بر دین علی(علیه السلام) هستم.((۲))

مردی که مُزاحم بن حُریث خوانده می شد به طرف او آمد گفت: من بر دین عثمان هستم!

نافع گفت: تو بر دین شیطان هستی! سپس به او حمله برد

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۳۴، به نقل از أبی مخنف از زهیر بن نضر بن صالح عبسی.

۲- منشاء پیدایش و مفهوم اصطلاح دین علی و دین عثمان را پیشتر توضیح داده ایم.

و او را به قتل رسانیـد! اینجا بود که عَمْرو بن حجّاج زُبیـدی فریاد کشـید! آی احمق ها! می دانیـد با چه کسانی در حال جنگ هستیـد؟! آنها جنگجویان شـهر هسـتند. قومی هسـتند که آرزوی مرگ می کنند، هیچیک از شـما به تنهایی در مقابلشان ظاهر نشود، آنها اندکند و چیزی طول نمی کشد که از بین می روند، به طرفشان سنگ پرتاب کنید.

عمر بن سـعد گفت: راست گفتی، نظر شـما درست است لذا به مردم دسـتور الزامی داد و گفت کسی از شما به تنهایی با آنها مبارزه نکند.((۱))

شهادت مسلم بن عَوْسَجه

هنگامی که عبدالرحمن بجلی و مسلم بن عبدالله ضَبّابی از اصحاب عَمرو بن حجّاج، مسلم بن عَوْسَجه را کشتند یاران عمرو بن حجاج فریاد زدنـد: مسـلم بن عَوْسَـجه أسـدی را کشتیم! بعد عَمْرو بن حجّاج و همراهانش برگشـتند و گرد و غبار فرو نشسـت ناگاه اصـحاب حسـین (علیه السـلام) دیدند مسـلم بن عوسـجه بر زمین افتاده است. حسین (علیه السلام) به طرف مسلم رفت او نفس های آخرش را می زد، فرمود: ای مسلم بن عَوْسجه پروردگارت تو را رحمت کند. «فمنهم من قضی نحبه و منهم من

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۳۵، به نقل از أبی مخنف از یحیی بن هانئ بن عروه و ارشاد شیخ مفید، ۲/۱۰۳، با کمی تغییر.

ینتظر و ما بدّلوا تبدیلا((۱))»، «برخی از آنان به عهد خویش وفا کرده و برخی به انتظار شهادت نشسته اند، و از عهد خویش دست برنداشته اند»

حبیب بن مُظاهر نزدیک مسلم آمد و گفت: از دست رفتن تو برایم سخت است ای مسلم، مژده باد تو را به بهشت. مسلم هم با صدای ضعیف گفت: خدا شما را به خیر بشارت بدهد.

حبیب گفت: من می دانم که همین الآن به شما می پیوندم وگرنه دوست داشتم هر کاری را که وصیت می کردی به خاطر پیوند خویشاوندی((۲)) و دیانتی که بین ماست برایت آنگونه که در خور شأن شماست انجام می دادم.

مسلم با دستش به حسین(علیه السلام) اشاره کرد و به حبیب گفت: من شما را به او وصیت می کنم تا در کنارش کشته شوی یعنی تا پای مرگ حسین را رها نکنی.

حبیب گفت: به پروردگار کعبه قسم این کار را انجام خواهم داد.

چیزی نگذشت که مسلم روی دستهای یاران حسین(علیه السلام)جان سپرد. خدا رحمتش کند.

کنیز مسلم فریاد کشید: وای ای فرزند عوسجه! وای ای آقای من!((۳))

۱- احزاب / ۲۳.
۲- حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه هر دو از بنی أسد بودند فلذا با یکدیگر قرابت و فامیلی داشتند.
۳- تاریخ طبری، ۵/۴۳۵ و ۴۳۶، ادامه خبر حسین بن عقبه مرادی، همراه با اندکی جابجایی و ارشاد، ۲/۱۰۳، ۱۰۴، با کمی تغییر و حذف.

یورش شمر برای آتش زدن خیمه ها

در بین حمله کنندگان یکبار هم شمر بن ذی الجوشن دست به حمله برد، او با نیزه اش به خیمه حسین (علیه السلام) ضربه ای زد و فریاد کشید: برایم آتش بیاورید تا این خیمه را بر أهلش آتش بزنم!

زنان فریاد کشیدند و از خیمه خارج شدند! حسین(علیه السلام) با دیدن این صحنه فریاد کشید: آی پسر ذی الجوشن! تو آتش می خواهی تا خانه ام را بر خاندانم به آتش بکشانی؟! خدا تو را با آتش بسوزاند!((۱))

حُمید بن مسلم أزدی می گوید به شمر گفتم: سبحان الله! این کار به صلاح تو نیست مگر می خواهی گناه خودت را دو برابر بکنی، هم با عذاب الهی آتش آنها را عذاب نمایی و هم بچه ها و زنها را به قتل برسانی! والله أمیرت ، همین که مردها را بکشی، راضی می شود! دیگر لازم نیست خیمه ها را به آتش بکشی.

شَبَث بن رَبعی تمیمی آمد و گفت: ای شمر من نه سخنی بدتر از سخن تو و نه موضعگیری ای زشت تر از موضعگیری تو دیده ام. مگر تو آمدی زنها را بترسانی؟

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۳۸، ادامه خبر أیّوب بنِ مِشْرَح.

در این بین زُهیر بن قَین بـا ده نفر از یـارانش بر شـمر و یـارانش حمله برد و آنـان را از خیمه هـا عقب رانـد و خطرشـان را رفع نمود.

آنگاه لشـگر همگی به طرف یاران حسـین (علیه السـلام) روی آوردند در این زمان اصـحاب حسین (علیه السلام) یکی پس از دیگری کشـته می شدند هرگاه یک یا دو نفر از آنها به قتل می رسـیدند، کاستی شان آشـکار می شد، ولی چون سپاه عمر بن سعد زیاد بودند کشته هایشان به چشم نمی آمدند.((۱))

آمادگی برای نماز ظهر

وقتی أبوثُمامه عَمْرو بن عبدالله صاعدی آن وضع را دید به حسـین (علیه السـلام) گفت: یا أباعبدالله! جانم بفدایت، من می بینم اینها به شـما نزدیک شـده انـد، نه والله، شـما کشـته نخواهی شد مگر اینکه إن شاء الله من پیش رویتان به قتل برسم، امادوسـت دارم زمانی که پروردگارم را ملاقات می کنم این نمازی را که وقتش نزدیک شده خوانده باشم.

حسـین (علیه السـلام) سـرش را بلنـد کرد و فرمود: نمـاز را یاد کردی، خـدا شـما را از نمازگزاران و یادکننـدگان خویش قرار بدهد! آری،

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۳۸ و ۴۳۹، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد.

الآن اوّل وقت نماز است. آنگاه فرمود: از آنها بخواهید دست نگه دارند تا ما نماز بخوانیم.

حُصین بن تمیم گفت: نمازتان قبول نمی شود!

حبیب بن مُظاهر در پاسخش فرمود: آیا نمازِ خانـدان رسول الله(صـلی الله علیه وآله)پذیرفته نمی شود و نماز تو قبول می شود، ای اُلاغ؟!((۱))

شهادت حبیب بن مُظاهر

لـذا حُصـین بن تمیم تمیمی به طرف یـاران حسـین (علیه السـلام)حمله کرد، و حبیب بن مُظـاهر أسـدی برای جنگ با او بیرون رفت، ابتـدا حبیب بـا شمشـیر به صورت اسب حصـین کوفت و اسب یکبـاره دست هـایش را بلنـد کرد و حُصـین بزمین افتـاد. یارانش آمدند او را بلند کردند و نجات دادند.

حبیب با زبان شعر گفت:

من حبیبم و پـدرم مُظـاهر است، اسب سوار جنـگ و نبرد شـعلهورم، شـما در عِـدّه و عُـدّه فزونتریـد لیـک مـا از شـما باوفاتر و پایدارتریم. ما برهانی برتر داشته حقانیت مان آشکارتر است، از شما باتقواتریم و عذری برای کسی باقی نگذاشته ایم.

و باز به شعر می گفت:

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۳۹، ادامه خبر سلیمان بن أبی راشد.

سوگند می خورم اگر ما به تعداد شما یا نصف شما بودیم، گروه گروه پشت کرده می گریختند. ای بدترین قوم در حسب و نسب!

جنگ سختی کرد، مردی از بنی تمیم که بُدیل بن صُریم خوانده می شد، به طرفش حمله کرد و با نیزه به او زد که منجر به زمین افتادنش شد. حبیب رفت تا برخیزد که حُصین بن تمیمی با شمشیر بر سرش کوبید و حبیب بار دیگر به زمین افتاد آنگاه آن مرد تمیمی نزدش رفت و سرش را جدا نمود.((۱))کشته شدن حبیب حسین(علیه السلام) را در هم شکست; فرمود: جان خود و یارانم را به حساب خدا می گذارم.((۲))

شهادت حُرّ بن یزید ریاحی

حُرّ به میدان آمد و شروع به رجز خواندن کرد می گفت: من حُرّ مهمان نوازم که این لشگر انبوه را با شمشیر خواهم زد. این لشگر را به دفاع از کسی که در سرزمین مِنی و خَیف بوده می کوبم و به آنان ضربه می زنم و در این کار هیچ گونه ستمی به نظرم نمی رسد.

و همچنین به شعر می گفت: سوگند که من تا آنان را نکشم، کشته نخواهم شد. هرگز به آنان پشت نخواهم کرد امروز زخمی از آنان به پشت من نخواهد رسید. با شمشیرم به

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۳۹ و ۴۴۰، ادامه خبر سلیمان بن أبی راشد.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۴۰، به نقل از أبی مخنف از محمد بن قیس.

آنان ضربه ای بُرنده خواهم زد، در حالی که نه روی خود را برمی گردانم و نه خواهم ترسید. زُهیر بن قَین همراه حُرّ به میدان آمده بود، آن دو جنگ سختی بپا کردند، وقتی یکی از آن دو حمله می کرد و درگیری شدت می گرفت، دیگری یورش می برد و او را رهایی می داد. آن دو ساعتی به همین منوال جنگیدند، بعد پیاده نظام دشمن بر حُرّ بن یزید یورش بردند و حُرّ کشته شد. رحمت خدا بر او باد.((۱))

نماز ظهر

آنگاه حسین(علیه السلام) و یارانش نماز خوف((۲)) را به جماعت خواندند سعید بن عبدالله حنفی پیش روی حسین(علیه السلام)ایستاد، و هدف تیرهای دشمن قرار گرفت، از راست و چپ به او تیر می زدند، همچنان به او تیر می زدند و او پیش روی ابی عبدالله(علیه السلام)ایستاده بود تا اینکه آخر کار به زمین افتاد رحمت خدا بر او باد.((۳))

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۴۰ و ۴۴۱، ادامه خبر محمد بن قیس.

۲- مقصود از نماز خوف آن است که در حال جنگ نیمی از رزمندگان یا بخشی از آنان رکعت اول امام جماعت را با جماعت و رکعت دوم را فوراً فرادی تمام می کنند و بجای سایر رزمندگان آنها برمی گردند و بقیه به رکعت دوم امام جماعت می رسند و رکعت دومشان را فوراً فرادی بانجام می رسانند و بجای خود برمی گردند، و به نظر می رسد رکوع و سجودشان نیز با ایماء و إشاره می باشد نه کامل.

۳- تاریخ طبری، ۵/۴۴۱، ادامه خبر محمد بن قیس و سبط ابن جوزی به اقامه نماز ظهر توسط امام(علیه السلام)، برای اصحابش به صورت نماز خوف اشاره کرده است. رک: تذکره الخواص، ۲۵۲، به نقل از هشام بن محمد راوی مقتل ابی مخنف.

شهادت زُهیر بن قَین

زُهیر بن قَین به میـدان آمده به شانه حسـین(علیه السـلام) زد و گفت: پابرجا باش من هنوز شـما را بر حق می دانم که از جانب خداونـد، هـدایت شـده اید هم هادی و هم مهدی هستید، امروز جَدَّت نبی خدا و حسن و علی مرتضـی و جعفر طیّار آن جوان شجاعی که خداوند به او دو بال داده و حمزه آن شیر خدا، آن شهید زنده را ملاقات خواهی کرد.

سپس نبرد سـختی بپـا کرد و به شـعر می گفت: من زُهیرم من زاده قینم، و با شمشـیر آنان را از حسـین دور می رانم. در نهایت کثیر بن عبدالله شِعبی و مهاجر بن أوس به او حمله بردند، و او را به قتل رساندند. رحمت خدا بر او باد.((۱))

شهادت نافع بن هِلال جَمَلی

نافع بن هِلال جَمَلی نام خودش را روی چوبه تیرش نوشته بود، لذا تیرهائی که پرتاب می کرد نشاندار بودند

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۴۱، ادامه خبر محمد بن قیس و سـبط ابن جوزی اشـعار زهیر را همراه با اندکی حذف و تغییر ذکر نموده است، رک: تذکره الخواص، ۲۵۲، به نقل از هشام بن محمد راوی مقتل أبی مخنف.

می گفت: «من جَمَلی هستم، بر دین علی هستم» دوازده تن از یاران عمر بن سعد را به قتل رساند.

ولی در نهایت خودش مجروح شد و بازوانش شکست، شمر بن ذی الجوشن با دار و دسته اش او را اسیر کرده به میان لشگر هدایت کرده و به عمر بن سعد رساندند، در حالی که خون از محاسنش جاری بود!

عمر بن سعد گفت: وای بر تو ، اِی نافع! چه چیز موجب شد که با خودت چنین بکنی؟!

نافع گفت: پروردگارم می داند چه نیّتی دارم، والله غیر از آنان که مجروح ساخته ام دوازده تن از شما را به قتل رسانده ام و از این مجاهده ام خود را ملامت نمی کنم. اگر ساعد و بازویی برایم می ماند نمی توانستید مرا اسیر کنید!

شمر به عمر بن سعد گفت: خدا سلامتت بدارد او را بکش!

عمر بن سعد گفت: اگر می خواهی تو بکش! شمر شمشیرش را از غلاف بیرون آورد.

نافع گفت: والله اگر از مسلمانان بودی برایت سنگین بود که خدا را در حالی که دستت به خون ما آلوده است ملاقات کنی! الحمدلله که مرگ ما را بدست های شرورترین مخلوقاتش قرار داده! پس از این گفتار شمر او را کشت رحمت خدا بر او باد.((۱))

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۴۱ و ۴۴۲، ادامه خبر محمد بن قیس.

شهادت دو برادر غِفاری

وقتی یاران حسین(علیه السلام) دیدند نمی توانند از حسین(علیه السلام) و خودشان دفاع کنند، در کشته شدنِ پیش روی حسین(علیه السلام) بر یکدیگر سبقت می گرفتند. عبدالله و عبدالرحمن فرزندان عزره از بنی غِفار جلو آمدند و گفتند: یا أباعبدالله! سلام بر تو. دشمن حلقه محاصره را تنگ تر کرده تا جائی که ما را تا کنار شما عقب رانده است، دوست داریم پیش رویتان کشته شویم و از شما محافظت کرده و دفاع کنیم، امام (علیه السلام) فرمود: مرحبا به شما، نزدیکم بیایید. آنها نزدیک آن حضرت رفته جنگ را آغاز کردند، یکی از آن دو به شعر می گفت: بنی غفار و بنی نزار و خِندف نیز می داند که ما، جماعت فاجران را با شمشیرهای تیز و برّان خواهیم زد. ای یاران با شمشیرها و نیزه های بلند از این آزادزادگان دفاع کنید. ((۱)) آنگاه جلوی حسین(علیه السلام) نبرد سختی کردند و به قتل رسیدند خدا رحمتشان کند.

شهادت دو جوان از بنی جابر

دو جوان جابری به نامهای سیف بن حارث بن سُریع و مالک بن عبد بن سُریع که پسرعموی یکدیگر و در عین حال برادران مادری بودند، در حالی که می گریستند نزد حسین(علیه السلام)آمدند.

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۴۲، ادامه خبر محمد بن قیس.

امام (علیه السلام) فرمود: برادرزاده هایم، چه چیز شما را به گریه انداخته است؟ امیدوارم بزودی چشمتان روشن شود. یعنی با شهادت چشمتان به نعمتهای سرای جاویدان روشن گردد.

گفتند: خدا ما را فدایت کند! نه والله برای خودمان گریه نمی کنیم، برای شما می گرییم، زیرا می بینیم در محاصره قرار گرفته ای و ما نمی توانیم از شما دفاع کنیم!

امام (علیه السلام) فرمود: خدا به شما به خاطر ناراحتی تان از محاصره شدن من و جانبازی تان در یاری رساندنم، بهترین پاداش متّقین را عنایت فرماید. بعد دو جوان جابری رو به میدان مبارزه به پیش رفتند و همچنان رویشان را به طرف امام حسین(علیه السلام) برمی گردانیدند. و می گفتند: السلام علیک یابن رسول اللّه.

حضرت فرمود: و علیکما السلام و رحمه اللّه، سپس رفتند و جنگیدند تا کشته شدند.((۱)) رحمت خدا بر آن دو باد.

شهادت حنظله بن أسعد شبامی

حنظله بن أسعد شبامی روبروی حسین (علیه السلام) ایستاد و فریاد زد:

«یا قَوْمِ إنّی أخاف عَلَیْکُمْ مِثْلَ یوم الْأَحْزابِ مِثْلَ دَأْبِ قوم نُوحِ و عاد و ثَمُودَ وَ الَّذینَ مِنْ بعدِهم، و ما اللّهُ یُریدُ ظلماً

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۴۲ و ۴۴۳، ادامه خبر محمد بن قیس.

للعباد، و یا قومِ إِنّی اَخافُ علیکم یومَ التَّناد، یومَ تولَّونَ مُدْبِرینَ مالَکُمْ مِنَ اللّهِ مِنْ عاصِم، و مَنْ یُضْلِلِ اللّهُ فما لَهُ مِنْ هاد»((۱))

«ای قوم من، برایتان از روز سخت گروههای مشرک بیمناک هستم، مثل سنت عذابی که در نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنان بوده اند، جریان پیدا کرد خداوند نمی خواهد به بندگان ستم روا دارد، ای قوم من برایتان از روز قیامت روزی که فریاد مردم بلند گردد می ترسم، روزی که از عذاب پشت کنید ولی از سوی خدا هیچ حافظی ندارید، و کسی را که خدا گمراه نماید هیچ راهنمایی نخواهد داشت» ای مردم حسین را نکشید که خدا شما را با عذاب از بین خواهد برد. «هر کس افترا پیشه کند نومید خواهد گردید.»

حسین (علیه السلام) فرمود: یابن أسعد! خدا رحمتت کند. آنها پیشتردعوتت را به حق و حقیقت نپذیرفته، و برای نابودی شما و یارانت بپا خاسته، و مستوجب عذاب شده اند چه رسد به حال، که دیگر برادران صالح شما را کشته اند، و کار از کار گذشته است .

حنظله گفت: راست می گویی، فدایت شوم! شما عالمتر و داناتر از من و در دعوت کردنشان به حق شایسته تری، آیا ما به سوی آخرت نمی رویم و به برادرانمان ملحق نمی شویم؟ هنوز وقتش نرسیده که بدانها ملحق گردیم؟

۱- غافر/ ۳۲ - ۳۰.

حضرت فرمود: برو به جایگاهی بهتر از دنیا و مافیها، برو به مُلکی که از بین رفتنی نیست.

حنظله گفت: السلام علیک یا أباعبداللّه، درود خدا بر شما و خاندانت، خدا ما را در بهشتش به یکدیگر بشناساند!

امام (علیه السلام) گفت: آمین، آمین.

آنگاه حنظله به میدان رفت و نبرد کرد تا اینکه به قتل رسید.((۱)) رحمت خدا بر او باد.

شهادت عابس بن أبی شبیب شاکری و غلامش، شوذب

عابس بن أبی شبیب همراه شوذب غلام بنی شاکر آمد و به غلامش گفت: شوذب! در دل چه داری؟ چه می خواهی بکنی؟

شوذب گفت: چه بکنم؟ در کنار شما، نزد پسر دختر رسول الله(صلی الله علیه وآله)می جنگم تا کشته شوم!

گفت: من هم چنین گمانی به تو داشته ام! حال که حاضر به دست برداشتن و رفتن نیستی، برای دفاع از أبی عبدالله به میدان برو تا خون تو را به حساب خدا بگذارد. همان طور که خون سایر یارانش را به حساب خدا واگذار نموده و من هم خون تو را بخدا واگذار نمایم، اگر الان کس دیگری همراه

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۴۳، به نقل از أبی مخنف از محمد بن قیس و ارشاد شیخ مفید، ۲/۱۰۵، با کمی حذف و تغییر.

من بود که نزد من نزدیکتر و عزیزتر از شما بود باز دوست می داشتم پیشاپیش من به میدان برود تا جانش را به خدا واگذار کنم((۱)) چرا که شایسته است. امروز هر چه می توانیم طلب أجر و پاداش کنیم، چونکه فردا روز حساب است و عملی در کار نخواهد بود.

شوذب جلو آمد و به حسین (علیه السلام) سلام کرد و گذشت، و جنگید و به قتل رسید. رحمت خدا بر او باد.

عابس بن أبی شبیب گفت: یا أباعبداللّه! در روی زمین و در دور و نزدیک، کسی عزیزتر و محبوب تر از شما نزد من نیست اگر می توانستم با چیزی عزیزتر از جان و خونم، ظلم و ستم و قتل را از شما دور کنم، انجام می دادم، السلام علیک یا أباعبداللّه، در پیشگاه خدا گواهی می دهم که من در راه تو و در راه پدرت بوده ام.

آنگاه در حالی که شمشیرش به زیر آویخته شده بود قدم زنان به سوی دشمن رفت.((۲))

ربیع بن تمیم هَمْدانی گفت: وقتی دیدم عابس در

۱- یعنی رنج و ناراحتی ای را که در پرتو کشته شدنش عایدم می شود برای رضای خدا تحمل کنم و به حساب خدا واگذار کنم.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۴۳ و ۴۴۴، ادامه خبر محمد بن قیس و شیخ مفید تنها سلام دادن شوذب به امام(علیه السلام) و شهادتش را با اندکی تفاوت دو عبارات ذکر کرده است، رک، ارشاد، ۲/۱۰۵.

حال آمـدن است او را شـناختم گفتم: ای مردم! این شـیر سـیاه است، این پسـر أبی شبیب است، کسـی از شـما تنها با او مبارزه نکند!

عابس پیوسته فریاد می زد؟! آیا کسی نیست تا با هم، تن به تن بجنگیم؟!

عمر بن سعد گفت: او را با سنگ باران به زانو درآورید!

از این رو از هر سو به سویش سنگ پرتاب کردند!

عابس وقتی این صـحنه را دیـد، زره و کلاهخُودش را انداخت و تنها با پیراهن به طرف مردم کوفه حمله برد، راوی گوید والله دیدم بیش از دویست تن از دشمنان را به عقب می راند.

سپس آنها از هر طرف سراغ او آمدند و عابس کشته شد.((۱)) رحمت خدا بر او باد.

شهادت یزید بن زیاد أبی شعثاء کِندی

یزید بن زیاد بن مهاصـر - یا ابوشـعثاء کندی - از کسانی بود که همراه عمر بن سعد به جنگ با حسین(علیه السلام) آمده بود، ولی وقتی عُبیدالله بن زیاد و اطرافیانش پیشنهادهای حسین (علیه

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۴۴، به نقـل از أبی مخنف از نمیر بن وَعله از مردی از بنی عبـد به نـام ربیع بن تمیم که خود شاهـد وقایع روز عاشورا بوده است.

السلام)را برای جلوگیری از جنگ نپذیرفتند به حسین(علیه السلام) پیوست و در کنار او به نبرد پرداخت، رجزی که او آن روز می خوانـد این بود: من یزیـدم، پدرم مهاصـر است، از شـیری که در بیشه خفته است دلیرترم، یعنی از فرط نیرومندی به اطرافم بی اعتنایم.

پروردگارا من یاور حسینم، عمر بن سعد را ترک گفته به سوی حسین هجرت نموده ام!

او تیرانـداز بود. از این رو پیش روی حسـین(علیه السـلام) روی زانوهایش نشـست و یکصـد عـدد تیر پرتاب کرد، که تنها پنج عـدد از آنها سـقوط کرد، هر تیری که می افکنـد می گفت: من پسـر بَهْدَله، سواران عرجله ام،((۱)) حسین (علیه السلام) دعا کرد و فرمود: خـدایاتیرش را به هدف برسان، و پاداش او را بهشت قرار بده. آنگاه جنگید تا اینکه به قتل رسـید.((۲)) رحمت خدا بر او باد.

شهادت سُوید خثعمی و بشیر حضرمی

آخرین نفرات از اصحاب حسین (علیه السلام) که در کنار آن حضرت باقی مانده بودند: سُوید بن عَمْرو بن أبی مُطاع

۱- روز عرجله، روز جنگی مربوط به قوم بهـدله قبیله ای از قبائل کِنده از قوم او بوده. که در آن پیروز شده بوده اند و برایشان نام آور شده بود، لذا به آن افتخار و مباهات می کردند، و افتخار به چنین روزهائی از جنگ های جاهلی در اسلام قطعاً مکروه است - اگر حرام نباشـد - مگر در حـال جنـگ که افتخـار برای حمـاسه و خونگرمی اسـتثناء شـده است، به کتـاب هـای جهاد مراجعه شود، و در همینجا همینکه امام معصوم حسـین (علیه السلام) حاضر و ناظر بوده و نهی ننموده متضمن تجویز آن خواهد بود.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۴۵ و ۴۴۶، به نقل از أبی مخنف از فُضیل بن خدیج کندی، همراه با کمی جابجایی.

خَثْعَمی((۱)) و بَشیر بن عَمْرو حَضْرَمی((۲)) بودند.

أمّا بشیر پیش رفت و جنگید تا اینکه کشته شد. خدا رحمتش کند، ولی سوید به میدان رفت و پس از مبارزه مجروح شد و در بین کشته ها به زمین افتاد ولی وقتی که حسین (علیه السلام) کشته شد و صدای قُتِل الحسین حسین کشته شد از دشمنان به گوشش رسید، به هوش آمد و در حالی که شمشیرش را برده بودند، با کاردی که همراه داشت، ساعتی جنگید تا اینکه سرانجام به دست زید بن رُقاد جَنَبی و عُروه بن بطار تَغْلِبی به قتل رسید، وی در میان یاران حسین(علیه السلام)آخرین کسی بوده که پس از کشته شدن همه یاران به قتل رسید.((۳))

شهادت علی بن حسین(علیه السلام) علی اکبر

اولین کسی که از میان فرزندان أبی طالب آن روز کشته شد، علی اکبر فرزند حسین بن علی (علیه السلام) بود. مادرش لیلی دختر أبی مُرّه بن عُروهَ بن مسعود ثَقَفی بود. علی اکبرحمله به سپاه دشمن را آغاز کرد و در آن حال با شعر می گفت:

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۴۶، به نقل از أبی مخنف از زهیر بن عبدالرحمن بن زهیر خثعمی.

۲- رک: تاریخ طبری، ۵/۴۴۴، به نقل از أبی مخنف از عبدالله بن عاصم از ضحّاک بن عبدالله مِشرَقیّ.

۳- تاریخ طبری، ۵/۴۵۳/ به نقل از أبی مخنف از زهیر بن عبدالرحمن خثعمی، با کمی تغییر.

من علی بن حسین بن علی هستم، به پروردگار خانه کعبه قسم، که ما به جانشینی پیامبر از دیگران سزاوارتریم، بخدا قسم، آن زنازاده نخواهد توانست بر ما حکومت کند. پس از آنکه چندین بار به دشمن حمله برد و این اشعار را تکرار کرد، مُرّةَ بن مُنقذ بن نُعمان عَبْدی وی را دید، گفت: همه گناهان عرب به پای من، اگر این بار این نوجوان از کنارم بگذرد و همان عمل گذشته را تکرار کند و پدرش را به عزایش ننشانم!

بنابر این این بار که علی اکبر از میدان می گذشت و با شمشیرش به مردم حمله می برد مُرّه بن مُنقذ با وی در گیر شد و با نیزه او را زد، علی اکبر به زمین افتاد مردم دورش را گرفته با شمشیرهایشان او را قطعه قطعه کردند.((۱))

حسین (علیه السلام) بالای سرش آمد، در حالی که می فرمود: خدا بکشد ملّتی را که تو را کشت، ای پسرم! چه چیز آنها را به جسارت در برابر خدای رحمان و هتک حرمت رسول الله(صلی الله علیه وآله)واداشته! بعد از تو خاك بر سر دنیا و زندگی دنیا. در همین حال زنی با شتاب به میدان آمده در حالی که فریاد می کشید:

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۴۶، به نقل از زهیر بن عبدالرحمن بن زهیر خثعمی و ارشاد، ۲/۱۰۶، با کمی تغییر و حذف و مقاتل الطالبین، ۷۶، به نقل از مدائنی از أبی مخنف از عبدالرحمن بن یزید بن جابر از حمید بن مسلم و به نقل از عمر بن سعد بصری از أبی مخنف از زهیر بن عبدالله خثعمی، با کمی تغییر.

آی برادرم! آی برادرزاده ام! خود را روی بدن علی اکبر انداخت! حسین (علیه السلام) نزدش آمده، دستش را گرفته به خیمه بازگرداند، و نزد جوانانش آمد، فرمود: برادرتان را حمل کنید، آنها علی اکبر را از جایی که بر زمین افتاده بود برداشتند و پیشاپیش خیمه ای که جلویش می جنگیدند قرار دادند.((۱))

شهادت قاسم بن حسن(علیه السلام)

حُمید بن مسلم می گوید: نوجوانی که صورتش مانند پاره ماه بود به سوی ما آمد، وی شمشیری در دست، و پیراهن و لباس پائین تنه بر تن، نعلینی در پا داشت که بند یکی از آن دو قطع شده بود، فراموش نمی کنم که آن بند، بندِ پای چپ بود.

عَمْرو بن سَعْد بن نُفَیل اَزْدی به من گفت: بخدا قسم بر او حمله سختی خواهم کرد! به وی گفتم: سبحان الله! از این عمل چه قصد کرده ای! همانهایی که می بینی او را احاطه کرده اند بجای تو از عهده اش برمی آیند; ولی، وی گفت: بخدا قسم حتماً به او حمله خواهم کرد! لذا به قاسم حمله برد، و تا زمانی که سرش را با شمشیر کوبید، دست برنداشت، در این هنگام

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۴۶ و ۴۴۷، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد از حمید بن مسلم أزدی با کمی تفاوت و ارشاد شیخ مفید، ۲/۱۰۶ و ۱۰۷، با اندکی تغییر و مقاتل الطالبین، ۷۶ و ۷۷، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن راشد از حمید بن مسلم، با اندکی تغییر.

نوجوان با صورت به زمین افتاد و گفت: آی عمو!

حسین(علیه السلام) مثل باز شکاری ظاهر شد، و مانند شیر خشمگین به سویشان یورش برد و عمرو را با شمشیر زد، عمرو برای جلوگیری از ضربه، ساعدش را جلو آورد، ولی شمشیر دستش را از آرنج برید، و در همین جا اسب ها جولان داده او را لگدمال کردند به طوری که مُرد.

گرد و غبار برطرف شد، حسین(علیه السلام) بالای سر نوجوان ایستاده بود، در حالی که نوجوان با پاهایش خاک را بهم می زد، حسین(علیه السلام) می گفت: دور باشند ملّتی که تو را کشتند، ملّتی که جدّ تو روز قیامت دشمنشان خواهد بود، بخدا برای عمویت سنگین است که او را بخوانی ولی جوابت را ندهد، یا جواب بدهد ولی سودی به حالت نداشته باشد. بخدا این صدایی است که خون خواهان فراوانی داشته اما اکنون یارانش کم شده اند.((۱))

آنگاه او را برداشت، گویا همین الآن می بینیم که پاهای آن نوجوان بر زمین خط می کشید و حسین(علیه السلام) سینه او را بر سینه خویش قرار داده بود، و او را آورد تا کنار فرزندش علی بن حسین علی أکبر نهاد و اهل بیت حسین (علیه السلام) در اطرافش بودند. پرسیدم آن نوجوان کیست؟ گفته شد: او قاسم بن حسن

۱- یعنی ای قاسم این فریاد و استغاثه تو در میان بنی هاشم فریادرس و مددکار فراوانی دارد، بنی هاشم همگی خونخواه خون تو هستند تو تنها نیستی، ولی اکنون در این صحرا ما یار نداریم و تنهاییم لذا کسی نیست تا بفریادت برسد و تو را از چنگ دشمن نجات دهد.

بن علی بن أبی طالب است.((۱))

شهادت برادران عباس بن علی(علیه السلام)

بعد عباس بن علی به برادران مادریش - عبدالله و جعفر و عثمان - گفت: ای فرزندان مادرم، شما پیشتر به میدان بروید، تا برایتان عزاداری کنم چرا که فرزند ندارید تا به عزایتان بنشینند.

در نتیجه برادرانش همین عمل را انجام داده و پیشتر به میدان رفتند و به سختی مشغول جنگ شدند تا اینکه به قتل رسیدند.((۲)) خدا آنان را رحمت کند.

شهادت حضرت عباس بن علی(علیه السلام)

طبری مقتل عباس بن علی(علیه السلام) را ذکر نکرده است. لذا ما آن را از کتاب ارشاد شیخ مفید(قدس سره) از قول حُمید بن مسلم نقل می کنیم، حُمید گوید: تشنگی حسین(علیه السلام)شدت یافته

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۴۷ و ۴۴۸، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم و ارشاد، ۲/۱۰۷ و ۱۰۸، به نقل از حمید بن مسلم، با اندکی تغییر.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۴۸ و ۴۴۹، به نقل از أبی مخنف از عقبه بن بشیر أسدی از أبوجعفر محمد بن علی بن حسین (علیه السلام) و شیخ مفید این خبر را با ذکر جزئیات شهادت برادران حضرت عباس ذکر نموده است، رک: ارشاد: ۲/۱۰۹.

بود از اینرو قصـد فرات را نمود و در حـالی که برادرش عبـاس پیش رویش حرکت می کرد، بالاـی آبگیره((۱)) فرات رفت؛ در همین حال سـپاه ابن سـعد – که لعنت خدا بر او باد – به او حمله ور شد، و مردی از بنی دارم از میانشان به آنها گفت: وای بر شما بین او و فرات حائل شوید، و اجازه ندهید حسین به آب دست پیدا کند.

در این حال حسین(علیه السلام) فرمود: (اللهمَّ أَظْمِئْهُ!) بارالها او را به تشنگی گرفتار کن. مرد دارمی خشمگین گردیده و تیری به سوی او پرتاب کرد و آن را در چانه اش نشاند، حسـین(علیه السـلام) تیر را بیرون کشـیده و دسـتش را زیر چانه اش گرفت، کف دو دسـتش پر از خون شده، آن را ریخت و فرمود: اللهمّ إنّی أشکُو إلیک ما یُفعَلُ بِابن بِنْتِ نبیِّک!) خدایا از آنچه با پسر دختر پیامبرت رفتار می شود نزد تو شکایت می کنم.

آنگـاه در حـالی که تشـنگی اش بیشـتر شـده بـود به جایگـاهش بـازگشت. این در حـالی بود که سـپاه عمر بن سـعد عبـاس را محاصـره کرده و بین او و حسین فاصله انداخته بودند به طوری که عباس از آن پس به تنهایی با آنها می جنگید تا کشته شد – رضوان خدا بر او باد.

عباس بعد از این که زخمهای فراوانی بر او وارد

۱- مقصود از آبگیره فرات همان دیواره و یا سدّی می باشد که بین رود فرات و زمین های اطراف حائل بوده است.

گردیـده، به طوری که از پای در آمـده و توان حرکت نـداشت، به دست زید بن وَرْقاء حنفی و حکیم بن طُفَیل سِنْبِسیّ به قتل رسید.((۱))

شهادت عبدالله، شیرخوار ابی عبدالله (علیه السلام)

در حـالی کـه حسـین (علیـه السـلام) نشسـته بـود فرزنـد کـوچکش را نزدش آوردنـد، بچـه شـیرخوار یـا کمی بزرگـتر از شیرخوارعبـدالله بن حسـین بود، حضـرت او را در دامن خویش نشاند،((۲)) در همـان حال که در دامنش بود شخصـی از بنی أسد به نام حَرْمَلَه بن کاهِل یا هانی بن ثُبیت حَضْرمی تیری به سویش پرتاب کرده گلویش را برید، حسین(علیه السلام) خونش را گرفت، و وقتی کف دسـتش پُر شد خون را روی زمین ریخت و گفت، پروردگارم اگر نصرت آسمانی ات را از ما برداشته ای آن را مقدّمه خیر قرار بده و انتقاممان را از این گروه ظالم بگیر!((۳))

۱- شـیخ مفیـد، محمـد بن محمـد، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۹ و ۱۱۰، طبری از قول قـاسم بن أصـبغ بن نبـاته جریـان حمله امـام حسـین(علیه السـلام) به سوی فرات و اصابت تیر به چانه آن حضـرت را نقل نموده است ولی ذکری از شهادت حضرت عباس نکرده است.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۴۸، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد از حمید بن مسلم، با اندکی جابجایی.

۳- تاریـخ طبری، ۵/۴۴۸، به نقـل از أبی مخنـف از عقبه بن بشـیر أسـدی از ابوجعفر محمـد بن علی بن حسـین(علیه السـلام)و ارشاد، ۲/۱۰۸، با اندکی تغییر.

مبارزه و شهادت امام حسین(علیه السلام)

وقتی حسین(علیه السلام) در میان سه یا چهار گروه باقی ماند، شلوار راه راه یمنی ای را که رنگهای روشنش چشم را خیره می کرد خواست، آن را برداشت و جای جایش را شکافت، تا از تنش غارت نکنند.((۱)) مدت زیادی از روز را صبر کرد، هرگاه فردی از سپاه دشمن به او می رسید برمی گشت و پرهیز می کرد از اینکه مسئولیت قتل حسین(علیه السلام) را بر عهده بگیرد و گناه بزرگ کشتن امام(علیه السلام) بر گردن او بیفتد!

تا اینکه مالک بن نُسَیر بَدّی کندی مقابلش آمد، با شمشیر بر سر حسین(علیه السلام) کوبید، به طوری که کلاه خزی که امام(علیه السلام)بر سر نهاده بود قطع شد و شمشیر بر سرش اصابت کرد و خونش را جاری ساخت، کلاه پر از خون شد، حسین(علیه السلام) به او فرمود: امیدوارم با این دست، هرگز نخوری و نیاشامی، و خدا تو را با ظالمین محشور کند!

آنگاه حضرت آن زره را انداخت و کلاهی خواست، کلاه را پوشید و رویش عمامه بست.((۲)) یعنی روی کلاه با پارچه

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۱، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد از حمید بن مسلم.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۴۸، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حُمید بن مسلم و ارشاد شیخ مفید، ۲/۱۱۰، با کمی تغییر.

پشـمی ابریشمی سیاه عمامه بست((۱)) و پیراهنی یـا لَبّاده ای از خزّ بر تن کرد، و محاسـنش را با وسـمه خضاب نمود. او مانند سوار جنگجو و شـجاع می جنگید، و خود را از شـکار شدن رهایی می داد و از نقطه ضـعف های دشمن بر علیه او استفاده می کرد.((۲))

شَمربن ذی الجوشن همراه قریب به ده نفر از مردان جنگی أهـل کوفه مقابـل خیمه حسـین(علیه السـلام) - جائی که بار و بُنه و زن و فرزند آن حضـرت در آن بودند - آمد و حسین(علیه السلام) به طرف خیمه حرکت کرد، از این رو شمر و همراهانش به طرف حضرت آمده بین ایشان و خیمه اش حایل شدند.

حسـین(علیه السـلام) فرمود: وای بر شـما! اگر دین نداریـد، و از روز بـاز گشت نمی هراسـید لااقـل در کـار دنیایتان آزادمرد و بزرگ زاده باشید! جلوی مردان پست و افراد جاهل تان را از تجاوز به خانه و کاشانه و اهل بیتم بگیرید.

شَمر بن ذی الجوشن گفت: این را به خـاطر تو انجـام می دهیم ای پسـر فاطمه! و با مردان جنگی به سوی حسـین(علیه السـلام) رفت، حسین(علیه السلام) به طرفشان حمله می برد و آنها از دورش

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۲، به نقـل از أبی مخنف از حجّاج از عبـدالله بن عمّار بن عبـد یغوث بارقیّ، با کمی تغییر و رک: همین صفحه، به نقل از أبی مخنف از صقعب بن زهیر از حُمید بن مسلم.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۵۲، به نقل از أبی مخنف از صقعب بن زهیر از حمید بن مسلم.

پخش می شدند.((۱))

عبـدالله بن عَمّار بارقی می گویـد: مردان جنگی چه آنها که طرف راست حسـین(علیه السـلام) بوده و چه آنها که طرف چپش قرار داشـتند به طرفش حمله بردنـد. حسـین(علیه السـلام) به سوی کسانی که سـمت راسـتش بودند حمله کرد بطوری که آنها ترسیدند و عقب نشستند، بعد به کسانی که سمت چپش بودند حمله برد و آنها نیز به هراس افتادند، بخدا هرگز مجروحی را - که فرزند و خانواده و یارانش کشـته شده باشـند - به قوّت قلب و آرام دلی و جرأت او ندیده ام. بخدا چه قبل از حسـین و چه بعـد از اوماننـدش را ندیـده ام! مردان جنگیماننـد گریختـن گلـه بُزی کـه گرگ در آن حملـه کنـد از راسـت و چپش می گریختند!

عُمربن سـعد به حسین(علیه السلام) نزدیک شده بود در این هنگام زینب دختر فاطمه(س)، خواهر حسین(علیه السلام) از خیمه گاه بیرون آمد و گفت: آی عمر بن سعد! آیا أباعبدالله کشته می شود و تو نظاره می کنی!

عمر بن سعد صورتش را از زینب (س) برگرداند گویا همین الآن اشکهای عمر را می بینم که روی گونه ها و محاسنش جاری است.((۲))

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۰، به نقل از أبی مخنف.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۵۲، به نقل از أبی مخنف از حجّاج از عبداله بن عمّار بن عبد یغوث بارقی و ارشاد شیخ مفید، ۲/۱۱۱، با کمی تغییر.

و حسـین(علیه السـلام) در حالی که بر دشـمن حمله می کرد می فرمود: آیا یکـدیگر را برای کشـتن من تشویق می کنید; والله بعـد از من بنـده ای از بنـدگان خدا را نخواهید کشت که به اندازه کشـتن من برایتان اسـفناکتر و ناراحت کننده تر باشد! بخدا قسم امیـدوارم خدا مرا به خاطر اهانت شـما نسـبت به من گرامی بدارد و انتقام مرا بی آنکه بفهمید از شـما بگیرد. والله اگر مرا بکشـید خدا درگیری و گرفتاری و خونریزیتان را بین خودتان خواهد افکند، و تا عذاب دردناک را بر شـما نیفزاید شما را رها نخواهد کرد.((۱))

آنگاه شَـمر بن ذی الجوشن با تعدادی از مردان جنگی به سوی حسـین (علیه السلام) آمد که سنان بن أنس نَخَعی، و خَوْلِیّ بن یزید أصبحی و صالح بن وهب یَزَنی، و قَشْعَم بن عَمْرو جُعُفی و عبدالرحمن جُعُفی در میانشان بودند، و شَـمر بن ذی الجوشن آنان را تحریک می کرد تا بر امام (علیه السلام) حملهور شوند، در نتیجه حسین(علیه السلام) را محاصره کردند!((۲))

نوجوانی از اهل بیت حسین(علیه السلام) به سوی آن حضرت آمد

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۲، به نقل از أبی مخنف از صقعب بن زهیر از حُمید بن مسلم.
۲- تاریخ طبری، ۵/۴۵۰، به نقل از أبی مخنف.

حسین(علیه السلام) به خواهرش زینب دختر علی(علیه السلام) گفت: او را نگه دار. خواهرش زینب دختر علی(علیه السلام)آن نوجوان را گرفت تا نگه دارد و نگذارد به میدان برود، ولی نوجوان نپذیرفت و آمد تا به حسین (علیه السلام) کمک کند. در این حین بَحْر بن کَعْب با شمشیر به سوی حسین (علیه السلام) حملهور شد، آن نوجوان گفت: آی پسر خبیث! آیا عمویم را می کشی؟! بَحْر بن کَعْب با شمشیر به او ضربه زد، نوجوان با دستش خواست جلوی ضربه شمشیر را بگیرد که شمشیر دستش را تا پوست قطع کرد و دستش آویزان شد، فریاد زد: آی مادرم!

حسین(علیه السلام) او را گرفت و به سینه اش چسبانید، و فرمود: فرزند برادرم! بر آنچه به سرت آمده صبر کن، و آن را خیر به حساب آور، خدا تو را به پدران صالحت، به رسول الله و علی بن ابی طالب و حمزه و حسن بن علی صلّی الله علیهم اجمعین ملحق خواهد کرد.((۱))

بارالها باران آسمانی ات را از آنان باز دار، و آنان را از برکات زمینی ات محروم ساز، خداوندا اگر مقدّر کرده ای که آنان را تا مدتی از نعمت هایت بهره مند سازی در میانشان تفرقه و جدایی بینداز، و آنان را به سیر در نیمه راههای بی راهه

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۰ و ۴۵۱، سند پیشین و ارشاد، ۲/۱۱۰، با کمی تغییر و مقاتل الطالبین، ۷۷، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد از حُمید بن مسلم، با اندکی تغییر.

وادار، آنـان را حزب حزب کرده، در دسـته های مختلف با گرایشـهای مختلف قرار دِه و والیانشان را از آنان خشـنود مگردان، چرا که آنان ما را دعوت کرده بودند تا یاریمان کنند ولی بر ما ستم روا داشته ما را کشتند!((۱))

حسـین(علیه السـلام) مدت زیادی از روز را مَکْث کرد، در این مدت اگر مردم می خواسـتند او را بکشـند می کشـتند، ولی از کشـتنش پرهیز کرده برخی به برخی دیگر واگذار می کردند، و این دسـته دوست داشت دسته دیگر بجایشان این کار را انجام بدهد.

شَمر در میان مردم فریاد زد: وای بر شـما! چرا به این مرد نگاه می کنیـد! او را بکشـید! مادرتان به عزایتان بنشـیند! سـپس از هر سو به حسین(علیه السلام) حملهور شد.((۲))

سپس زُرعه بن شـریک تمیمی به کفِ دست چپ و گردن آن حضـرت ضـربه زد، بطوری که حسـین(علیه السلام) با سختی و مشقت برمی خاست و دوباره با صورت مبارکش بر زمین می افتاد در آن حال سنان بن أنس نَخَعی به سویش حمله کرد و با

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۱، به نقـل از أبی مخنف از سـلیمان بن أبی راشـد از حُمیـد بن مسـلم و ارشاد، ۲/۱۱۰ و ۱۱۱، با کمی تغییر.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۵۲ و ۴۵۳، به نقل از أبی مخنف از صقعب بن زهیر از حمید بن مسلم و شیخ مفید تنها گفته شمر لعنه الله را نقل کرده است رک: ارشاد، ۲/۱۱۲.

نیزه به او زد امام(علیه السلام) به زمین افتاد((۱)) و پیوسته وقتی کسی به حسین(علیه السلام) نزدیک می شد سنان بن أنس از ترس اینکه سر حسین(علیه السلام) به دستش نیفتد بر او حمله می کرد تا اینکه بالاخره به نزد آن حضرت فرود آمد و گلوی مبارکش را برید و سر مبارکش را جدا کرد. و آن را به خَولیّ بن یزید أصبحیواگذار نمود.((۲))

هر آنچه بر تن حسین(علیه السلام) بود غارت گردید، قیس ابن أشعث،((۳)) قطیفه امام(علیه السلام) را گرفت،((۴)) و اسحاق بن حَیْوه حضرمی،

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۲ و ۴۵۳، ادامه خبر حمید بن مسلم، همراه با اندکی تفاوت و ارشاد شیخ مفید، ۲/۱۱۲، با کمی تغییر.
۲- تاریخ طبری، ۵/۴۵۳، به نقل از أبی مخنف از جعفر بن محمد بن علی(علیه السلام) امام صادق(علیه السلام) و سبط ابن جوزی مسئله سپردن سر امام(علیه السلام)به خولی را ذکر کرده است، رک: تذکره الخواص، ص ۲۵۶.
۳- قیس بن أشعث کسی بود که خود برای امام حسین(علیه السلام) دعوت نامه فرستاده بود از این رو امام(علیه السلام)در خطبه صبح عاشورا او را بیاد نامه اش انداخته و به وی فرموده بود آی قیس بن اشعث مگر شما نبودی که برایم نوشتی،... رک: اولین خطبه امام(علیه السلام) در صبح عاشورا.
۴- تاریخ طبری، آدرس و سند پیشین و سبط ابن جوزی گرفتن قطیفه حضرت توسط قیس بن اشعث را نقل کرده است، رک: تذکره الخواص، ۲۵۳، به نقل از هشام بن محمد راوی مقتل أبی مخنف.

پیراهن حسین(علیه السلام) را به غارت برد،((۱)) و شمشیرش را مردی از بنی نهشل برداشت، و نعل سیاهش را أودی گرفت و بحر بن کعب شلوارهای حضرت را برداشته((۲)) امام(علیه السلام) را برهنه رها نمود.((۳)) لعنت خدا بر آنان باد.

غارت خیمه ها

مردم بر زنان حسین (علیه السلام) و اموال و اجناسش روی آوردند، وَرَس((۴)) و لباسهای فاخر((۵)) و شترهایشان را به غارت بردند، بر سر پیراهن زنان کشمکش می شد تا اینکه زنان

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۵، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد از حمید بن مسلم، با کمی جابجایی و رک: تذکره الخواص، ۲۵۳.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۵۳، به نقل از أبی مخنف از جعفر بن محمد بن علی]امام صادق (علیه السلام)[و رک: تذکره الخواص، ۲۵۳.

۳- تاریخ طبری، ۵/۴۵۱، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد از حمید بن مسلم و رک: تذکره الخواص، ۲۵۳.

۴- گیاهی مانند کنجد زرد رنگ که از آن برای زرد کردن استفاده می شود و از آن زعفران پدید می آید.

۵- ورس و لباسهای فاخر اشیائی بود که توسط یک کاروان از یمن برای یزید فرستاده می شد و حضرت پس از خروج از مکه به کوفه با این کاروان برخورد کرد و اموالش را ضبط نمود. رک: منازل بین راه / منزل تنعیم.

مغلوب می شدند و پیراهنشان بُرده می شد!((۱))

مردان به سنان بن أنس گفتند: آیا حسین بن علی، پسر فاطمه دختر رسول(صلی الله علیه وآله)را کشته ای؟! بزرگترین مرد عرب در شرافت و بزرگی را به قتل رسانده ای؟!

حسین (علیه السلام)نزد آنان آمد تا دستشان را از پادشاهی شان قطع کند، پس تو ای سنان، ای کسی که چنین فردی را کشتی نزد فرماندهانت برو و پاداش خود را از آنان بخواه! که اگر خزانه های اموالشان را بپاس کشتن حسین به تو بدهند کم است!

سنان که قدری دیوانه و مجنون بود بر اسب سوار شد و نزدیک درِ خیمه عمر بن سعد ایستاد و با صدای بلند فریاد بَرآورد: جُوال مرا از سیم و زر پُر کن که من آن پادشاه دربان دار را کشته ام، کسی را کشته ام که اگر نَسَبَش یاد شود بهترین مردم از لحاظ پدر و مادر است!

عمر بن سعد گفت: او را نزدم بیاورید، وقتی سنان به خیمه عمر بن سعد وارد شد عمر چوبدستی خود را به سویش پرت کرد و گفت: آی مجنون! شهادت می دهم که تو مجنونی و هرگز سالم نشده ای، با کدام جرأت چنین سخنی می گویی؟

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۳، به نقل از أبی مخنف از جعفر بن محمد بن علی(علیه السلام).

والله اگر ابن زیاد این را می شنید گردنت را قطع می کرد!((۱))

در این هنگـام شَـمر بن ذی الجوشن بـا مردان جنگیِ همراهش به اموال حسـین(علیه السـلام) حمله بردنـد و به علیّ بن حسـینِ کوچکـتر امـام زین العابـدین(علیه السـلام) رسـیدند، آن حضـرت مریض بود و روی فرشـش دراز کشـیده بود و رجّاله هـا در کنارش می آمدند و می گفتند: آیا او را نمی کشیم؟! حُمید بن مسلم می گوید: گفتم: سبحان الله! آیا بچه ها را بکشیم؟! این بچه است! تا اینکه عمر بن سـعد آمد، گفت: آی، احدی متعرض این نوجوان مریض نشود، و کسی داخل چادر خیمه این زنها نگردد، و کسی که از اجناسشان چیزی برداشته به آنان برگرداند، ولی کسی چیزی را برنگرداند.((۲))

عمربن سـعد، عُقبه بن سَمعان غلام امام را دستگیر کرد و به او گفت: تو کیستی؟! عُقبه گفت: من بنده زرخرید هستم، لذا وی را آزاد کرد، غیر از عُقبه أحدی از اصحاب حسین (علیه السلام)نجات نیافت.((۳))

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۴، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حُمید بن مسلم.

۲- تاریخ طبری، آدرس و سند پیشین و ارشاد شیخ مفید، ۲/۱۱۲ و ۱۱۳، با کمی تغییر.

۳- تاریخ طبری، آدرس و سند پیشین.

اسب تازی بر بدن سیدالشهداء(علیه السلام)

سپس عمربن سعد در میان یارانش فریاد زد: چه کسی داوطلب می شود با اسبش حسین را لگدمال کند! بر حسین اسب بتازاند؟! ده نفر قبول کردند. از جمله: اسحاق بن حَیْوه حَضرمی، و احبش بن مِرثَد حَضْرمی، آنها آمدند و بدن حسین(علیه السلام) را با اسب هایشان لگدمال کردند، بطوری که پشت و سینه اش را خُرد کردند.((۱)) و عمر بن سعد بر کشته های اصحابش نماز خواند و آنان را دفن کرد. و سر امام (علیه السلام) را همان روز، همراه خَوْلِیّ بن یزید برای عبیدالله بن زیاد فرستاد. ابتدا خَوْلیّ به کاخ دارالاماره رفت، دید درِ قصر بسته است، از این رو به منزل خودش رفت و سر حسین (علیه السلام) را زیر قدح بزرگی نهاد.((۲))

بردن اهل بیت به کوفه

عُمر بن سعد آن روز و فردایش در کربلا اقامت کرد.((۳)) و

۱- تاریخ طبری، آدرس و سند پیشین و ارشاد، ۲/۱۱۳، با کمی تغییر.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۵۵، سند پیشین، سپس طبری از قول همسر خولی می نویسد: وقتی صبح فردا فرا رسید خولی با سر حسین (علیه السلام) نزد عبیدالله بن زیاد رفت. رک: تاریخ طبری، ۵/۴۵۵، به نقل از هشام از پدرش از نوار دختر مالك همسر خولی.

۳- این خبر را از أبی مخنف نقل نکرده بلکه از طریق هشام از پدرش از نوار بنت مالك نقل کرده است، رک: تاریخ طبری، ۵/۴۵۵.

بقیّه سرهای شهداء را با شتاب جمع کرد و آنگاه هفتاد و دو سر را همراه شَمر بن ذی الجوشن و قَیس بن اَشْعَث و عَمْرو بن حَجّاج و عزره بن قَیس((۱)) پیش فرستاد آنها رفتند و با سرها بر عُبیدالله بن زیاد وارد شدند.((۲))

آنگاه عُمر بن سعد به حُمید بن بُکیر احمری دستور داد تا در میان مردم حرکت به سوی کوفه را اعلام نماید. عُمر، دختران و خواهران حسین و بچه هایی که بودند و علی بن حسین را با همان حال بیماری برداشت و با خود بُرد.((۳))

قُرّه بن قَیس تمیمی می گوید: فراموش نمی کنم هنگامی را که زینب دختر فاطمه از کنار قتله گاهِ برادرش می گذشت، در حالی که می گفت: یا محمداه! یا محمداه! ملائکه آسمان بر تو درود می فرستند، این همان حسین است زیر

۱- این سه نفر کسانی بودند که به عنوان اشراف کوفه برای حسین(علیه السلام)دعوت نامه فرستادند و گفتند بستانها سرسبز شده، میوه ها رسیده و نهرها لبریز گردیده، اگر مایلی در میان سپاهی که برایت ترتیب یافته قدم بگذار.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۵۶، به نقل از أبی مخنف از أبوزهیر عبسیّ از قرّه بن قیس تمیمی ولی سبط ابن جوزی تعداد سرهای شهدا را نود و دو سر ذکر نموده است. رک: تذکره الخواص، ۲۵۶، به نقل از هشام بن محمد راوی مقتل أبی مخنف.

۳- طبری این قسمت را از زبان همسر خولی نقل نموده است، رک: تاریخ طبری، ۵/۴۵۵، به نقل از هشام از پدرش از نوار دختر مالك و ارشاد شیخ مفید، ۱۱۴، با کمی تغییر.

آسـمان بی سایه بان قرار گرفته، به خاک و خون آغشته، و اعضایش قطعه قطعه شده است. یا محمداه! دخترانت اسیر گردیده، فرزندانت کشته شده اند، باد صبا گرد و غبارش را بر آنان می گستراند!

قُرّه که خود جزو لشـگر عمر بن سـعد بوده می گوید: والله زینب دوست و دشـمن را به گریه انداخت! بطوری که زنان صیحه زده، بر صورتهای خویش سیلی می زدند.((۱)) و بنی أسد - از اهالی غاضریه - حسین و یارانش را یک روز پس از کشته شدنشان به خاک سپردند.((۲))

سر مطهر امام(علیه السلام) در مجلس ابن زیاد

حُمیـدبن مسلم می گویـد: عُمر بن سـعد مرا خواست و نزد خانواده اش فرستاد تا پیروزی ای را که خـدا نصیبش کرده بود و سلامتی اش را به آنان مژده بدهم! از این رو نزد خانواده اش رفتم و پیغام عُمر بن سعد را به اطلاعشان رساندم. آنگاه

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۶، به نقل از أبی مخنف از أبو زهیر عبسـی و سـبط ابن جوزی جملات حضرت زینب س را هنگام عبور از قتله گاه همراه با کمی تغییر نقل کرده است، رک: تذکره الخواص، ۲۵۶، به نقل از هشام بن محمد.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۵۵، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد از حُمید بن مسلم و رک: ارشاد، ۲/۱۱۴.

دیدم ابن زیاد جلوس کرده و فرستاده ها با سرهای کشته ها بر او وارد می شوند.((۱))

قبیله کنده با سیزده سر آمد، و قَیس بن أشعث آنان را همراهی می کرد، و هوازن با بیست سر وارد شد در حالی که شَمر بن ذی الجوشن مصاحبشان بود، قبیله تمیم با هفده سر، بنی أسد با شش سر و مَذْحِج با هفت سر و بقیه سپاه با هفت سر آمدند که مجموعاً هفتاد سَر بود.

ابن زیاد اجازه ورودشان را به قصر داد. آنان را وارد قصر کرد و به مردم إذن ورود داده شد. من در میان واردین داخل قصرشدم، ناگاه دیدم سر حسین(علیه السلام) پیش روی ابن زیادقرار گرفته، و با چوبدستی به بین دندانهای ثنایایش می زند. وقتی زید بن ارقم آن صحنه را دید نتوانست از چوبدستی زدن ابن زیاد به دندانهای حسین بگذرد. گفت: این چوبدستی را از آن دندانها بردار! قسم به کسی که الهی غیر او نیست خودم دیدم دو لب رسول الله (صلی الله علیه وآله) بر این دو لب قرار گرفته و آن دو را می بوسید!

بعد آن پیر زید بن ارقم به شدت گریست.

ابن زیاد گفت: خدا دو دیده ات را گریان بدارد! والله اگر پیر خرفتی که عقلش زایل شده است نبودی، گردنت را می

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۶، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد از حُمید بن مسلم.

زدم! زیـد بن ارقم برخـاست و بیرون رفت... در حالی که می گفت: بَرده ای،((۱)) برده ای، را به شـاهی گمارد، و او مردم را به بازیچه گرفت! شـما ای جمعیت عرب بعد از امروز برده خواهید شد! چرا که پسـر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه ابن زیاد را حاکم کردیـد! او بزرگانتان را خواهـد کُشت و اشـرارتان را به بردگی خواهد گرفت، به ذلت و خواری رضا داده اید! دور باد کسی که به خواری و ذلت راضی شود!

وقتی بیرون رفت، شنیدم مردم می گفتند: والله زیدبن ارقم حرفی زد که اگر ابن زیاد می شنید او را می کشت!((۲))

سرگذشت اسرا، در مجلس ابن زیاد

وقتی خواهران و زنان و بچه های حسـین (علیه السـلام) بر عُبیدالله بن زیاد وارد شدند، زینب دختر فاطمه بنت رسول (صلی الله علیه وآله) با

۱- منظور اینست که یزیـد که برده ای بیش نیست ابن زیاد را به پادشاهی کوفه گمارد. وجه برده خوان یزید اینست که جدش ابوسـفیان و پـدرش معـاویه از آزادشـدگان پیـامبر خـدا(صـلی الله علیـه وآلـه) بودنـد چرا کـه پیـامبر(صـلی الله علیه وآله) طبق دسـتورات اسـلامی پس از فتـح مکه می تـوانست آنـان را به بردگی بگیرد ولی بر اسـاس مصـالحی چنین نکرد و آنـان را عفو نمود، فرمود: «أنتم الطُلقاء»: شـما آزادیـد! از این رو یزیـد که فرزنـد کسـی بود که روزی به بردگی رفته بود برده محسوب می شده، چرا که طبق دستور اسلام فرزند عبد هم عبد به حساب می آید.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۵۶، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد از حمید بن مسلم، با کمی جابجایی و شیخ مفید جریان اعتراض زیـد بن ارقم به ابن زیـاد را بـدون ذکر سـخنانی که هنگام خروج از مجلس گفته است نقل نموده است، رک: ارشاد، ۲/۱۱۴.

لباس بسیار کهنه و به صورت ناشناس در میان حلقه کنیزانش نشست عُبیدالله بن زیاد گفت: این زنی که نشسته کیست؟ زینب با او تکلّم نکرد. سه بار این جمله را گفت: و هیچ بار زینب با او تکلم نکرد. تا اینکه برخی از کنیزان زینب گفتند: این زن، زینب دختر فاطمه است!

عُبیدالله گفت: سپاس خدایی را که شما را رسوا کرده، به قتل رساند و دعوتتان را نافرجام گردانید!

زینب (س) فرمود: سپاس خدای را که بواسطه جدّمان محمد(صلی الله علیه وآله)ما را گرامی داشته و تطهیر نموده است، این طور نیست که تو می گویی، تنها فاسق است که رسوا می شود و فاجر است که دروغگویی اش برملا می گردد.

عُبیدالله گفت: دیدی خدا با خاندانت چه کرد؟!

زینب (س) فرمود: اینها کشته شدن برایشان مقدّر شده بود لذا به سوی قتله گاه خویش رفتند، بزودی خدا شما و آنان را جمع خواهد کرد و آنان در پیشگاه خدا احتجاج کرده، دادخواهی می نمایند!

ابن زیاد غضبناک شده، برافروخت و گفت: خداوند جان و دل مرا از شر برادر طغیانگر تو و عصیانگران و گردنکشان خاندانت شفا بخشید! زینب (س) گریست و سپس فرمود: قسم بجانم که بزرگ خاندانم را کشته ای، و خانواده ام را نابود کرده ای و برگ و ریشه ام را از بُن بریدی و اصل و فرعم را از بین بردی! اگر اینها تو را شفا می دهد بدان که به مرادت

رسیده ای!

عُبیدالله گفت: این زن قافیه گوست، قسم بجانم پدرت نیز شاعری سجع گو بوده است!

زینب (س) فرمود: زن کجا و قافیه بندی کجا؟! من در پی چیز دیگری غیر از سجع گویی هستم، این آه دل من است که بر زبانم جاری می شود!((۱))

آنگاه ابن زیاد به علیّ بن الحسین نگاه کرد و گفت: اسمت چیست؟

فرمود: من علیّ بن الحسین هستم!

گفت: مگر نه این است که خدا علی بن الحسین را کشته است؟!

امام سجاد(علیه السلام) سکوت کرد.

ابن زیاد گفت: چه شده؟! چرا سخن نمی گویی؟!

حضرت سجاد (علیه السلام) فرمود: برادری داشتم که او هم علیّ خوانده می شد، و مردم او را کشتند!

ابن زیاد گفت: خدا او را کشته است!

دیگر بار نیز علی بن حسین (علیه السلام) سکوت کرد.

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۷، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم و ارشاد، ۲/۱۱۵ و ۱۱۶، با کمی تغییر و سبط ابن جوزی، قسمتی از مشاجره حضرت زینب س با ابن زیاد را تا عصبانی شدن ابن زیاد با کمی تفاوت در الفاظ و عبارات ذکر کرده است، رک: تذکره الخواص، ۲۵۸ و ۲۵۹، به نقل از هشام بن محمد راوی مقتل أبی مخنف.

ابن زیاد گفت: چه شده چرا صحبت نمی کنی؟!

فرمود: «اللّهُ یَتَوَفّی أَلأَـ نفسَ حینَ مَوْتِها» «خدا جانها را هنگام مرگشان می گیرد»((۱)) «و ما کان لِنَفْس أَنْ تَمُوتَ إلاّ بِأِذْنِ اللّهِ»((۲)) «هیچ نفسی جُز به إذن خدا نمی میرد.»

ابن زیاد گفت: والله تو از آنهایی!

سپس به مُرّیّ بن مُعاذ أحمری گفت: وای بر تو، بکش او را!

در این هنگام عمّه اش زینب او را در آغوش کشید و گفت: آی ابن زیاد! دست از ما بردار! آیا هنوز از خونهایمان سیراب نشده ای!؟ آیا کسی از ما را باقی گذارده ای؟! آنگاه با علاقه سجاد (علیه السلام) را در آغوش گرفت و خطاب به ابن زیاد فرمود: از تو می خواهم تو را بخدا - اگر مؤمن هستی - اگر می خواهی او را بکشی مرا هم با او بکش!

علی بن حسین خطاب به ابن زیاد فریاد زد: اگر میان تو و این زنها خویشاوندی((۳)) و پیوندی است همراهشان شخص باتقوایی بفرست تا رفتار و مصاحبت اسلامی با آنان داشته

۱- زمر / ۴۲.

۲- آل عمران / ۱۴۵.

۳- ابن زیاد و اهل بیت امام حسین(علیه السلام) قریش بودند از این رو به نوعی بینشان پیوند خویشاوندی بود.

باشد.

ابن زیاد به آن دو زینب و علی بن حسین(علیه السلام) نگریست و گفت: شگفت از آثار خویشاوندی و رَحِمْ! واللّه که زینب دوست دارد که اگر من برادر زاده اش را کشتم او را هم با برادر زاده اش بکشم!

آنگاه به مأمورانش گفت: این نوجوان را رها کنید!((۱))

سپس عبیدالله بن زیاد سر حسین (علیه السلام) را بر نیزه ای نصب کرد و دستور داد تا در کوفه گردانده شد!((۲))

سرگذشت کاروان اسراء در شام و مجلس یزید

سپس ابن زیاد، زحر بن قیس را خواست و سر حسین(علیه السلام) و سایر یارانش را، با وی و دو تن از همراهانش - ابو برده بن عوف أزدی و طارق بن ظبیان أزدی - به سوی یزید بن معاویه فرستاد.((۳)) در ضمن دستور داد زنان و بچه های حسین(علیه السلام)آماده

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۸، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد از حُمید بن مسلم، با کمی تغییر و ارشاد شیخ مفید، ۲/۱۱۶ و ۱۱۷، با اندکی تفاوت و سبط ابن جوزی این ماجرا را به اختصار ذکر کرده است، رک: تذکره الخواص، ۲۵۸، به نقل از هشام بن محمد راوی مقتل أبی مخنف.
۲- تاریخ طبری، ۵/۴۵۹، به نقل از أبی مخنف.
۳- تاریخ طبری، ۵/۴۵۹، به نقل از أبی مخنف، با کمی جابجایی.

شدند و بر گردن علی بن الحسین(علیه السلام) غل و زنجیر بسته شد، پس از آمادگی اسراء آنان را با مخفر بن ثعلبه عائذی قرشی و شمر بن ذی الجوشن به طرف شام فرستاد.

آن دو اسراء را به شام بردند و وارد مجلس یزید شدند.((۱))

وقتی سر حسین(علیه السلام) و اهل بیت و اصحابش - پیش روی یزید نهاده شد یزید با زبان شعر این معانی را گفت:

این شمشیرها سران مردانی را شکافتند که برایمان عزیز بوده اند اما در عین عزت ستم گری کرده و قطع رَحِم نموده اند.((۲))

در این هنگام یحیی بن حَکَم برادر مروان بن حکم زبان به اعتراض گشود و با اشعاری به این مضمون گفت:

سری که در کناره طفّ((۳)) کربلا بریده شد، از ابن زیاد،

۱- طبری این خبر را از أبی مخنف نقل نکرده است، بلکه از هشام از عبدالله بن یزید جُذامیّ از پدرش از غاز بن ربیعه جُرَشی نقل کرده است، رک: تاریخ طبری، ۵/۴۶۰.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۶۰، به نقل از أبی مخنف از صقعب بن زهیر از قاسم بن عبدالرحمن و ارشاد شیخ مفید، ۲/۱۱۹، با کمی تغییر.

۳- طفّ: واژه ای عربی است و برخلاف آنچه گمان شد از کلمه فارسی تفتیده گرفته نشده است بلکه بمعنی کناره آب و یا زمینی برآمد از آب می باشد، و طفا یعنی بر آب شد.

آن برده کم شرافت به ما نزدیکتر بود. با این کار نسل سُـمیّه به اندازه ریگ ها افزایش یافت و حال آنکه دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)بی نسل گردید!

یزید بن معاویه از این سخنان برآشفت و به سینه یحیی بن حکم زد و گفت: ساکت شو!((۱))

آنگاه به مردم اجازه ورود داده شد، در حالی که سر حسین(علیه السلام)پیش روی یزید بود و با چوبدستی خود بر لب مبارک آن حضرت می زد، أبو برزه أسلمی - از اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه وآله)- از این حرکت یزید ناراحت شد و خطاب به او گفت: آیا با چوبدستی ات به لب حسین می زنی؟! مگر نمی دانی که چوبدستی ات بر جایی می خورد که بارها دیده ام رسول الله(صلی الله علیه وآله)آنجا را می مکیده است؟! مگر نه اینست که شفیع تو در روز قیامت ابن زیاد و شفیع این حسین در آن روز محمد(صلی الله علیه وآله)خواهد بود.

سپس برخاست و از مجلس بیرون رفت.

همسر یزید هند دختر عبدالله بن عامر بن کُریز وقتی این گفتگوها را شنید لباسش را به سر پیچید و از اندرون بیرون آمد. و به یزید گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا این سر حسین پسر فاطمه دختر رسول خدا است!

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۶۰ و ۴۶۱، به نقل از ابوجعفر عبسی از أبی عماره عبسی و ارشاد، ۲/۱۱۹ و ۱۲۰، با اندکی تغییر.

یزید گفت: بله، برای پسر دختر رسول خدا و عزیز دردانه قریش، بنال و آرایش را ترک گفته، لباس سیاه بر تن کن! ابن زیاد عجله بخرج داده او را کشت! خدا ابن زیاد را بکشد! یحیی بن حَکَم گفت: با این عمل تان در روز قیامت از محمّد دور مانده اید، من از این پس هرگز در هیچ کاری با شما همکاری نخواهم کرد!

آنگاه برخاست و از مجلس بیرون رفته گفت:((۱))

وقتی یزید بن معاویه می خواست وارد این مجلس شود، ابتداأشراف اهل شام را دعوت کرد و آنان را در اطراف خود نشاند، سپس علی بن الحسین و زنان و فرزندان حسین را خواست، آنها جلوی دیدگان مردم بر یزید وارد شده و پیش رویش نشانده شدند، وقتی یزید وضع نابسامان آنان را مشاهده کرد گفت: خدا پسر مرجانه را زشت گرداند! اگر بین شما و او پیوند خویشاوندی و یا قرابتی بود با شما این گونه رفتار نمی کرد و بدین نحو شما را نمی فرستاد! سپس به علیّ بن حسین گفت: یا علی! پدرت ابتدا پیوند خویشاوندی مرا قطع کرد و حقم را نادیده گرفت و برای گرفتن سلطنتم با من ستیز نمود، لذا خدا با او این گونه کرد که می بینی!

علیّ بن حسین (علیه السلام) فرمود: «ما أصاب من مُصیبه فی

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۵۶، به نقل از أبی مخنف از أبوحمزه ثمالی از عبیدالله ثمالی از قاسم بن بخیت، با کمی جابجایی.

الارضِ و لا فی أنفُسِکُم إلا فی کتاب من قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها.»،((۱))«هیچ مصیبتی در زمین به جسم و مال و به جانهایتان نخواهد رسید مگر آنکه پیش از اینکه آن را آفریده باشیم در کتابی ثبت است.»

یزید گفت: «و ما اَصَابَکُم مِن مصیبه فَبِما کَسَبَتْ اَیْدیکُم و یَعْفُوا عَنْ کَثیر»،((۲)) «هر مصیبتی که به شما می رسد بواسطه عملکرد خودتان است و او از بسیاری از گناهان در می گذرد.»((۳))

فاطمه دختر علی(علیه السلام) می گوید: هنگامی که ما را جلوی یزید بن معاویه نشاندند فردی سُرخ رو از أهالی شام در حالی که به من اشاره می کرد به یزید گفت: یا امیرالمؤمنین! این را به من هدیه کن! وقتی این سخن را شنیدم لرزه بر اندامم افتاد و بشدت ترسیدم، گمان کردم بر ایشان جایز است این کار را بکنند، لباس خواهرم زینب را گرفتم، او از من بزرگتر و عاقل تر

۱- حدید / ۲۲.

۲- شوری / ۳۰.

۳- تاریخ طبری، ۵/۴۶۱، به نقل از أبی مخنف از أبوجعفر عبسی از أبی عماره عبسیّ، با کمی جابجایی، و شیخ مفید مشاجره امام سجاد(علیه السلام) با یزید را با کمی تفاوت نقل کرده است، رک: ارشاد، ۲/۱۲۰ و سبط ابن جوزی آیه تلاوت شده توسط امام سجاد(علیه السلام) را ذکر کرده است، رک: تذکره الخواص، ۲۶۲، به نقل از هشام بن محمد.

بود و می دانست این کار عملی نمی شود.

خواهرم زینب به آن مرد شامی گفت: دروغ گفتی - والله - از خود پستی نشان داده ای! نه تو حقّ چنین کاری داری و نه او یزید.

یزید غضبناک شد و به خواهرم زینب گفت: والله تو دروغ می گویی! این کار در اختیار من است و اگر می خواستم این کار را بکنم حتماً می کردم!

زینب (س) فرمود: نه، هرگز! بخدا قسم خدا چنین اختیاری را برای تو قرار نداده است. مگر آنکه بخواهی از دین ما خارج شده و به دینی غیر از دین ما درآیی!

یزید وقتی این جملات را شنید عصبانی شد و برآشفت و گفت: با این حرفها روبروی من می ایستی! این پدر و برادرت بودند که از دین خارج شده اند!

زینب فرمود: تو و پدر و جدّت اگر هدایت شده باشید در پرتو دین خدا و دین پدر و برادر و جدّم هدایت شده اید!

زینب فرمود: تو أمیری و تسلّط داری از این رو از روی ظلم و ستم دشنام می دهی؟ و با سلطه ای که داری زورگویی می کنی! و آنگاه ساکت شد!

سپس آن مرد شامی بار دیگر درخواستش را تکرار کرد. گفت: یا امیرالمؤمنین! این دوشیزه را به من واگذار کن!

یزید گفت: روی برگردان! خدا مرگ کُشنده ای به تو وا دِهَد!

سپس دستور داد زنان در خانه مستقلی مستقر شوند و علیّ بن حسین هم با آنان بوده و هر چه لازم دارند به همراه خود داشته باشند پس از این ماجرا زنها از مجلس یزید بیرون رفتند و وارد آن خانه شدند. همه زنان خاندان معاویه به استقبالشان آمدند و برای حسین(علیه السلام) نوحه و گریه کردند! و سه روز برای آن حضرت مجلس سوگواری بپا کردند!

هنگامی که اهل بیت خواستند از شام خارج شوند، یزید بن معاویه گفت: ای نعمان بن بشیر((۱))! هر چه لازم دارند برایشان مهیّا کن، و فرد أمین و صالحی از اهالی شام را با آنها بفرست، و سواران و یارانی همراهشان بفرست تا آنها اهل بیت را به طرف مدینه هدایت کنند.

لذا نعمان بن بشیر خودش آنان را به سوی مدینه برد، در حالی که شب ها آنها را راه می برد و در حین راه رفتن آنان را پیش روی خویش قرار می داد تا از دیده اش ناپدید نشوند، ولی وقتی جایی فرود می آمدند از آنان دور می شد، و اصحاب خودش را برای نگهبانی به اطرافشان می فرستاد و خود در

۱- نعمان فرزند بشیر بن سعد انصاری: پدرش بشیر نخستین کسی از انصار بود که در روز سقیفه بنی ساعده در مدینه پس از درگذشت پیامبر(صلی الله علیه وآله)مقاومت انصار را بنفع أبی بکر شکست و با ابی بکر بیعت نمود، و لذا مقرّب دستگاه خلافت خلفا گردید، خود نعمان والی معاویه بر کوفه بود أما چون در برابر مسلم بن عقیل شدّت عمل نشان نداد، عزل و به شام فراخوانده شد، از این نظر نسبت به اهل بیت فردی ملایم شناخته شد!

فاصله دوری منزل می کرد بطوری که وقتی کسی از آنها می خواست وضو بگیرد یا قضاء حاجت کند شرمگین نمی شد.

خلاصه پیوسته در مسیر راه اینگونه با آنان منزل می کرد، و به آنها لطف می نمود و حوائجشان را جویا می شد تا اینکه وارد مدینه شدند.((۱))((۲))

ورود کاروان اسراء به مدینه

هنگامی که خبر کشته شدن حسین(علیه السلام) به اهالی مدینه رسید أمّ لقمان دختر عقیل بن أبی طالب با زنان مدینه بیرون آمد، در حالی که روسری خود را هنوز نپیچیده بود و داشت بر سر می پیچید با زبان شعر می گفت: اگر پیامبر به شما بگوید، شما که آخرین امّت بودید بعد از من با عترت و خاندانم چه

۱- طبری یا کلبی یا أبی مخنف بجهت رعایت اختصار از رفتن کاروان به سوی کربلاء و رسیدن آنان در روز اربعین امام حسین(علیه السلام) به کربلاء و برگرداندن و دفن سرهای بریده در نزدیکی قبور شهداء کربلاء، گزارشی ننموده اند، و این با صحت آن روایاتی که این مطالب را گزارش کرده اند منافاتی ندارد.

۲- تاریخ طبری، ۵/۴۶۱ و ۴۶۲، به نقل از أبی مخنف از حارث بن کعب از فاطمه و ارشاد شیخ مفید، ۲/۱۲۱ و ۱۲۲، با اندکی تغییر و سبط ابن جوزی ماجرای تقاضای مرد شامی از یزید لعنه الله و پناه بردن فاطمه بنت الحسین(علیه السلام) به زینبس و دفاع حضرت زینبس را تا عصبانی شدن و برآشفتن یزید، با اندکی تغییر در نحوه بیان ذکر کرده است، رک: تذکره الخواص، ۲۶۴، به نقل از هشام بن محمد راوی مقتل أبی مخنف.

کرده اید که برخی اسیر و برخی بخون خود آغشته شده اند، چه خواهید گفت؟

وقتی به عبدالله بن جعفر خبر کشته شدن دو فرزندش محمد و عون در کنار حسین(علیه السلام) رسید، مردم نزدش آمده به او تسلیت می گفتند عبدالله رو به همنشینان خویش کرد و گفت:

خدای - عزّ و جلّ - را در هر مصیبتی حتی بر قتل حسین(علیه السلام)حمد و سپاس می گویم، اگر با دستهایم با حسین مواسات و همدردی و یاری نکرده ام لااقل دو فرزندم با او مواسات و یاری نموده اند. والله اگر نزدش حاضر بودم دوست می داشتم از او جدا نشوم تا در رکابش کشته شوم! بخدا چیزی که مرا وادار می کند از دو فرزندم دست کشیده، مصیبت شان را بر خود آسان سازم اینست که آن دو در حال پایداری و یاری برادر و عموزاده ام حسین(علیه السلام)، از دست رفته اند.((۱))

۱- تاریخ طبری، ۵/۴۶۶ و ۴۶۷، به نقل از أبی مخنف از سلیمان بن أبی راشد از عبدالرحمن بن عبید أبی کنود با اندکی جابجایی و ارشاد، ۲/۱۲۴، با اندکی تغییر و جابجایی.

جلد پنجم: روان شناسی عزاداری؛ چیستی و چرایی!

اشاره

ص:۱

بسم الله الرحمن الرحیم

ص:۳

فرهنگ عاشورایی

(۵)

روان شناسی عزاداری;

چیستی وچرایی!

هو الشهید

مقدمه

«نَظَر النَّبیُّ (صلی الله علیه وآله) اِلَی الْحُسَینِ بن عَلی(علیهما السلام) و هُوَ مُقْبِلٌ، فَأَجْلَسَهُ فِی حِجْرِهِ و قَالَ : إنَّ لِقَتْلِ الْحُسَینِ حَرارَةً فی قُلُوبِ المُؤمِنینَ لا تَبْرُدُ اَبَداً.((۱))

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به حسین بن علی نگاه می کرد در حالی که به طرفش می آمد، او را گرفت و بر روی پای خود نشانید و فرمود: همانا در دل های مؤمنین حرارتی نسبت به شهادت امام حسین(علیه السلام) است که هیچگاه سرد نمی گردد.»

مسلمانان همواره علاقه فراوان و عشق وافری نسبت به حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) سبط اکبر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)داشته اند. این عشق و علاقه در زمان حیات آن حضرت، در دوران قیام ایشان و خصوصاً پس از شهادتش وجود داشته و هیچگاه از بین نرفته است.

این مهم سرّ مگویی ندارد.! بلکه آشکارا علت آن معامله با خداوند است. امام حسین (علیه السلام) به خاطر حفظ و احیای دین خداوند از مال، جان، خانواده و همه هستی خود گذشت و در این مسیر دعوت خدای متعال را اجابت کرد و در نتیجه نام، یاد و محبت او حیات جاودانه پیدا کرد و مصداق کریمه شریفه شد :

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمنُوا اسْتَجیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُم» (انفال ۲۴).

در واقع آنچه حضرت سید الشهدا (علیه السلام) در احیای دین خداوند انجام داد، الگویی پایدار برای همه مسلمانان تا قیام قیامت است. قیام برای اقامه حق و زدودن باطل و جلوگیری از کژیها و بدعت ها در دین خداوند! و در این مسیر از شهادت استقبال کردن و هیچ ارزشی را از احیای کلمه اللّه بالاتر ندانستن و از انحراف در امت پیامبر جلوگیری کردن!

همانگونه که آن حضرت خود فرمود : «اِنّی لَمْ اَخْرُجْ اَشِراً وَ لابَطِراً وَلا مُفْسِداً وَلا ظالِماً وَ انّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلاحِ فی اُمّهِ جَدّی (صلی الله علیه وآله) اُریدُ اَنْ اَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهی عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اَسیرُ بِسیرَهِ جَدّی وَ اَبی عَلیّ بْنِ اَبیطالِب(علیه السلام).

و همانگونه که همه پیامبران الهی با توکل بر خدای متعال در صدد انجامش بوده اند; اصلاح جوامع بشری از طریق دشمنی با ظالمان و دستگیری از مظلومان و نیز جلوگیری از فساد، تباهی و فحشاء، و تبلیغ حقیقت، عدالت، کرامت و فضیلت در بین تمامی انسانها !

و همانگونه که حضرت شُعیب پیامبر (علیه السلام) در تبیین رسالت و مأموریت خود گفت : «إنْ اُریدُ اِلَّا إلْاَصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفیقی اِلّا بِاللّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ اِلَیْهِ اُنِیبُ». (هود ۸۸)

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) افتخار دارد در راستای احیاء و گسترش فرهنگ و معارف اسلامی و نیز حراست از حریم قرآن مجید و سنّت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و همچنین بزرگداشت نام، یاد و زندگانی اهل بیت(علیهم السلام) اقدام به برگزاری همایش های فرهنگی و علمی نماید.

۱- مستدرک الوسایل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

از جمله این همایش ها، همایش امام حسین(علیه السلام) بود که در سال ۱۳۸۱ ه-.ش (۲۰۰۳ م) در تهران و در سال ۱۳۸۲ ه-.ش (۲۰۰۴ م) در دمشق برگزار گردید.

اندیشمندان و صاحبان علم و قلم مقالات فراوانی را برای غنای هرچه بیشتر این همایش به دبیرخانه آن ارسال کردند و نتیجه تلاش های علمی آن عزیزان انتشار پانزده جلد کتاب گردیده است که اکنون در دسترس علاقه مندان قرار گرفته است.

بی شک بررسی و شناخت ابعاد گسترده قیام امام حسین(علیه السلام) با یک همایش و چند مقاله امکان پذیر نمی باشد. چه آنکه این فقط یک قیام نبود بلکه توانست یک فرهنگ ایجاد نماید، فرهنگ عمیقی که در زندگانی مسلمانان تأثیرگذار بوده و هست. فرهنگی که تا کنون نه تنها قدیمی و فرسوده نشده بلکه در طول تاریخ پس از عاشورا، همواره یک امید بوده، یک الگو، یک ارزش و یک فرهنگ، فرهنگ عاشورایی!

فرهنگ عاشورایی امام حسین(علیه السلام) بخوبی توانست فرهنگ آموزانی فهیم و با انگیزه تربیت نماید. عاشقانی که عمق قیام حضرتش را درک کردند و حاضر شدند عزیزترین سرمایه زندگانی خود را در این مسیر در طبق اخلاص گذارده و تقدیم نمایند و با آغوش باز به استقبال شهادت روند. الگوپذیری از فرهنگ عاشورایی حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) به اصحاب آن امام همام خلاصه نگردید، بلکه در سالها و قرنها بعد قیام ها و خروشهایی علیه حکام ظلم و جور را پدید آورد و منشأ بوجود آمدن صحنه هایی از آرمان خواهی، عشق و ایثار و شهادت طلبی در طول تاریخ شد.

فرهنگ عاشورایی، عاشوراها آفرید و کربلاها بوجود آورد و همواره پیروان اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) با عشق و علاقه و با ایمان راسخ، و با برپایی مجالس عزاداری، شعر و نوحه سرایی در زنده نگاه داشتن آن سخت کوشیدند و حتی در مسیر احیای نام و یاد و قیام عاشورایی امام حسین(علیه السلام) از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.

آنچه در پیش روی دارید مجموعه مقالاتی در خصوص بررسی و تبیین گوشه ای از فرهنگ عاشورایی حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) می باشد که در چند مجلد تدوین شده است. از آنجا که مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) نسبت به تهیه و انتشار کتابهای دینی و مورد نیاز پیروان اهل بیت(علیهم السلام) در اقصی نقاط عالم همت می گمارد لذا در هریک از مجموعه منشورات «فرهنگ عاشورایی» به طرح نقطه نظرات صاحب نظران در این خصوص می پردازد.

با تشکر از مؤلفین محترم، توفیق تمامی اهل فکر، قلم و مطالعه را در شناساندن و شناخت هرچه بیشتر فرهنگ عاشورایی از خداوند متعال خواستارم و برای همه پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در هر سرزمین که هستند آرزوی سلامت، موفقیت و رستگاری دارم.

محمد حسن تشیّع

معاون فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

روان شناسی عزاداری; چیستی و چرایی!

اشاره

روان شناسی عزاداری; چیستی و چرایی!

محمد کاویانی

۱- مقدمه

در این مختصر، ابتدا، توضیحی در باب عزاداری از دیدگاه متون دینی خواهیم داد. سپس «عزاداری و سوگ((۱)) واقعی» و «مراسم عزاداری»((۲))، را از دیدگاه روان شناسی معرفی می کنیم; بعد از آن از منظر یک روان شناس اجتماعی، آن مراسم را یک گروه اجتماعی، تلقی کرده و به آثار و پیامدهای آن می نگریم و در انتها به هیجان های روانی ناشی از عزاداری مثل غم و اندوه، افسردگی، شادی، عزت نفس و... پرداخته و از این رهگذر به بعضی اشکالات علمی مطرح شده، در این موضع خواهیم پرداخت. در نهایت به آسیب شناسی مراسم عزاداری اشاره ای مختصر خواهیم کرد.

۲- مراسم عزاداری از دیدگاه متون دینی

در قرآن، آیاتی که به طور صریح و مستقیم، بیان کننده حکم عزاداری باشد، وجود ندارد، اما آنچه اکنون تحت عنوان مراسم عزاداری انجام می شود، دست تأیید چند گروه از آیات را بالای سر خود دارد: الف) آیاتی که به فریاد کردن علیه ظلم، امر می کند یا مجوز می دهد((۳)); ب) آیاتی که تحکیم ولایت را هدف خود قرار داده اند((۴)); ج) آیاتی که مودت اهل بیت را تأکید کرده اند((۵)); د) آیاتی که دلالت بر سوگواری بعضی از انبیا یا دیگر اولیای الهی داشته اند، مثل سوگواری حضرت یعقوب در فراق حضرت یوسف((۶)); ه) آیاتی که بزرگداشت شعائر الهی را تأکید می کنند.((۷))

آیات بسیار زیادی از قرآن نیز هست که از طریق روایات معصومان، به گونه ای درباره امام حسین است; اما از آن جا که در باب نیست، به آن ها نمی پردازیم. مثل آیه مباهله، که آن حضرت (علیه السلام) یکی از مصادیق آن هستند، یا آیه نفس مطمئنه((۸)) که به امام حسین(علیه السلام) تفسیر می شود; یا آیه ای که خداوند از بندگانش، درباره خون ریزی و... پیمان می گیرد،((۹))در تفسیر برهان در ذیل این آیه آمده است که وقتی این آیه نازل شد، پیامبر فرمود: یهود، عهد خدا را نقض و رسولان او را تکذیب کردند واولیای الهی را کشتند، آیا به شما خبر بدهم به مشابه آنان از یهود این امت؟ گفتند بله یا رسول الله، حضرت رسول(صلی الله علیه وآله)فرمود: قومی از امت من که خود را از اهل ملت من

۱- Mourning

۲- Mourning ceremonies

۳- مثل (لَا يُحِبُّ اللهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَن ظُلِم) (نساء،۱۴۸) و آیات دیگر.

۴- مثل (انما ولیکم الله و رسوله و الذین...) (مائده،۵۵) و آیات دیگر.

۵- قل لا اسألکم علیه اجرا الا الموده فی القربی... (شوری،۲۳) و آیات دیگر.

۶- مثل (و قال یا اسفی علی یوسف و ابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم)(یوسف،۸۴-۸۵) و آیات دیگر.

۷- مثل (و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب) (حج،۳۲) و آیات دیگر.

۸- (یا أیتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبدی و ادخلی جنتی) (فجر،۲۷-۳۰).

۹- (و اذ اخذنا میثقکم لا تسفکون دماءکم و لا تخرجون انفسکم من دیارکم...) (بقره،۸۴).

می دانند، افاضل ذریه مرا می کشند، شریعت و سنت مرا عوض می کنند، فرزندانم حسن و حسین را می کشند، همان طور که یهود، زکریا و یحیی را کشتند.((۱))

روایات زیادی نیز داریم که دلالت بر جواز گریه و عزاداری می کنند; امام صادق (علیه السلام)می فرماید: بانوان در مصیبت ها، نیاز به نوحه سرایی و شیون و زاری دارند وباید اشک هایشان جاری شود، اما نباید سخنان باطل و بیهوده بگویند...((۲)) آن حضرت در جای دیگر می فرمایند: گریه کنندگان پنج نفر بودند، آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه بنت محمد و علی بن الحسین. گریه ی آدم به جهت خطا و اخراج از بهشت، یعقوب در فراق یوسف و یوسف در دوری پدر و حضرت زهرا برای پدرش و امام سجاد (علیه السلام) نیز برای شهادت پدرش گریه می کردند;((۳)) امام صادق (علیه السلام) به فرزندش سفارش می کند که برایش مجالس عزاداری برگزار نماید.((۴))روایاتی از این نوع، بسیار فراوان است و مهم ترین اهدافش، مبارزه با ظلم و ستم بنی امیه و بنی عباس بوده است.((۵))

البته بعضی از روایات اهل سنت با عزاداری مخالفت کرده اند، اما از خود روایات اهل سنت، پاسخ آن ها نیز داده شده است. پاسخ این است که این روایات جمع شدنی هستند، و وجه جمع آن ها این است که روایات مخالف، برای نفی بعضی از کارهای ناصحیح که در عزاداری انجام می شود، آمده است; مثل داد و فریاد کردن، گریبان دریدن، سخن باطل گفتن...، اما آن ها که موافق هستند، نظر به اصل عزاداری دارند.((۶))

در سیره معصومان (علیه السلام) و سیره مسلمانان نیز عزاداری، دارای سابقه بوده است. مسلمانان در جنگ احد ۷۰ شهید دادند; در مدینه، هر کسی برای بستگان شهید خود گریه می کرد. چشمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) با دیدن این صحنه، پر از اشک شد و فرمودند: «اما عمویم حمزه گریه کننده ندارد»((۷)). ابن مسعود می گوید: «پیامبر (صلی الله علیه وآله) در سوگ حمزه بسیار گریه کرد، جنازه حمزه را رو به قبله نهاد و ایستاد و با صدای بلند گریه کرد و صفات خوب حمزه را برشمرد((۸))».

اسماء، همسر جعفر بن ابی طالب که از زن های با ایمان و فداکار صدر اسلام بوده است، می گوید:«جعفر در جنگ موته به شهادت رسید; بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله)وارد شدم، ایشان فرمودند: ای اسماء فرزندان جعفر کجا هستند؟ آنان را پیش آن حضرت آوردم، آنان را در آغوش کشید و گریه کرد و گفت: جفعر امروز به شهادت رسید((۹))».

پیامبر به دفعات فراوانی در سوگ یارانش از جمله: در عیادت آخر و بیماری احتضار سعد ابن عباده، رئیس قبیله خزرج، در کنار مزار دختر خود در مدینه، در سوگ فرزندش ابراهیم، (با بیان این که قلب از شدت اندوه می سوزد، اماسخنی بر خلاف رضای حق نمی گویم)، در سوگ عثمان بن مظعون در مدینه، در کنار مزار مادرشان در ابواء، (پس از گذشت سالیان دراز و مبعوث شدن آن حضرت به نبوت)، به هنگام یادآوری شهادت امام علی (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام)، حتی در هنگام ولادت امام حسین (علیه السلام) و در مکان های مختلف; مثل منزل های ام المؤمنین ام سلمه، ام المؤمنین زینب، ام المؤمنین عایشه، و در خانه امام علی (علیه السلام) و...، گریه کرده اند. پس از پیامبر نیز،

۱- برای مطالعه بیشتر در باب این گونه آیات که بسیار زیاد هستند، مراجعه شود به کتاب «الحسین (علیه السلام)، من خلال القرآن الکریم»، تألیف «دکتر عبد الرسول الغفار».

۲- انما تحتاج المرأد فی الماتم الی النوح لتیل دمعتها و لا ینبغی ان تقول هجرا... (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۹۰، باب جواز الکسب النائمه الحق لا بالباطل).

۳- وسائل الشیعه، ج۲، ص ۹۲۲.

۴- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۹، باب ثواب البکاء علی مصیبه الحسین (علیه السلام).

۵- حسین، رجبی، پاسخ به شبهات عزاداری، ص ۸۷.

۶- همان، ص ۱۰۱-۹۰.

۷- سیره الحلبیه، ج۲، ص ۲۰۶.

۸- همان، ص ۶۰.

۹- ابن سعد، طبقات، ج ۸، ص ۲۸۲.

صحابه عزاداری می کردند، علاوه بر گریه مستمر حضرت زهرا (علیها السلام)، کسان دیگری; مثل بلال، قیس، ام ایمن، خلیفه اوّل و دوم نیز در سوگ پیامبر گریه کردند.((۱))

زنان بنی هاشم در شهادت امام حسن و امام حسین، عزاداری و گریه کردند; ام سلمه، ام المؤمنین، در رؤیا، از شهادت امام حسین با خبر می شود و پس از بیداری به عزاداری می پردازد و زنان هاشمی را نیز به عزاداری بر حسین دعوت می کند!

جابر ابن عبدالله انصاری، پس از غسل در فرات و پوشیدن لباس تمیز، به صورت پابرهنه و اندوهگین به سوی مزار امام حسین می رود و گریه فراوان می کند; انس ابن مالک و زید ابن ارقم، از یاران پیامبر، در سوگ امام حسین گریه کردند; مختار ثقفی در عزای امام حسین گریه کرد و قسم خورد که انتقام بگیرد; توابین با شعار یالثارات الحسین، به رهبری سلیمان ابن صرد خزاعی، برای انتقام جمع می شوند و بر مزار امام حسین رفته و گریه و ناله می کنند، مردم کوفه و شام و مدینه، پس از شهادت امام حسین عزاداری می کنند; شعرا و سرایندگان عرب، اشعار فراوانی در سوگواری سروده اند.

یادآوری می شود که بعضی از موارد ذکر شده از سیره معصومان و مسلمانان، ناظر به مراسم عزاداری نبوده است بلکه سوگ و داغ دیدگی واقعی بوده است، اما موارد متعددی هم بوده است که سوگ واقعی نبوده است، بلکه مراسم عزاداری بوده و با هدف تبلیغی و سیاسی نیز انجام می شده است. ائمه پس از امام حسین، همه آنان برای آن حضرت عزاداری کرده اند و مصیبت آن حضرت را تازه نگه داشته اند، به ویژه امام صادق مجلس می گرفت و افراد جمع می شدند و ذکر مصیبت می شد و گریه می کردند.((۲))

پس از زمان ائمه (علیه السلام) نیز عزاداری امام حسین توسط شیعیان انجام می شد، اما تا پیش از قرن چهارم به صورت پنهان بود، همان طور که جشن و سرور در روز عید غدیر (۱۸ ذیحجه) نیز پنهان بود و از آن پس آشکار شد.

معز الدوله دیلمی، از سلاطین بزرگ و مقتدر آل بویه بود که در آشکار ساختن شعائر شیعه، نقش اساسی داشت و مردم بغداد را به عزاداری حسین تشویق می کرد. در سال های بین ۳۵۲ تا اواسط قرن پنجم، مراسم عاشورا، مهم تلقی می شد و اجرا می شد. در همین سال ها، فاطمیه و اسماعیلیه، مصر را به تصرف درآوردند و شهر قاهره را بنا نهادند و مراسم عاشورا در مصر نیز برگزار می شد. مراسم عزاداری، به سایر کشورهای اسلامی، شمال آفریقا، ایران و برخی کشورهای عربی رسوخ کرد. در ایران از قرن اول و دوم، تعزیه رایج بود، ولی گسترش بیشتر یافت.

اکنون نیز نه تنها شیعیان، بلکه حتی بسیاری از غیر شیعیان و غیر مسلمانان نیز، امام حسین و مراسم عزاداری حسینی را به خوبی می شناسند و برای آن احترام قائلند، امروزه به برکت جمهوری اسلامی ایران، مراسم عزاداری، به همان شیوه های مرسوم در ایران (سخنرانی و روضه خوانی و مداحی و سینه زنی و تشکیل دادن دسته های عزاداری و...) به زبان های مختلف دیگری; مثل انگلیسی، المانی چینی، ژاپنی و...، نیز رواج یافته است.

ملت های دیگر، حضور و اثر گذاری این مراسم، در پدیده های اجتماعی و سیاسی شیعیان را مشاهده کرده اند. هر کسی

اندک تأملی کرده باشد، نقش حسین و عزاداری حسینی را در دفاع مقدس، به خوبی می شناسد، حسین در انحصار شیعیان نیست; رهبر فقید هند، گاندی، از حسین بهره گرفته; نهضت های بوسنی و هرزگوین، لبنان، فلسطین، و... از حسین بهره گرفته اند.

۱- حسین، رجبی، پاسخ به شبهات عزاداری، ص ۶۱-۵۰.

۲- همان، ص ۱۲۰-۱۱۱.

کسانی، می توانند به خوبی، مراسم عزاداری را درک کنند که اولاً شـناخت های لازم درباره آن را داشته باشند، و ثانیا در آن شرکت کرده و آثار عاطفی آن را تجربه درونی کرده باشـند. برای شناخت این پدیده، علم حصولی و تحلیل عقلی، لازم است اما بسنده نیست.

۳- چیستی عزاداری

عزاداری در عرف عـام به دو معنا اطلاق می شود: الف) داغ دیـدگی و عزاداری شخصـی و بالفعل; ب) مراسم عزاداری که به صورت سنتی برای بزرگان دینی و دیگران برگزار می شود. این دو، از دیدگاه روان شناسی کاملا متفاوت هستند.

داغ دیـدگی واقعی امری است غیر اختیاری و افراد داغ دار از مـدار زنـدگی عادی خارج می شوند و باید به تدریج به زندگی عـادی برگردنـد. امـا مراسم عزاداری، کاملاًـ اختیـاری و برنـامه ریزی شـده است و بخشـی از برنـامه هـای زنـدگی عادی افراد محسوب می شود. داغ داری حـالتی روانی و درونی است، ولی مراسم عزاداری معمولاًـ به صورت اجتماعی صورت می گیرد. برای عادی شدن زندگی فرد داغ دار، عواملی به کمک می آیند، که از جمله آن ها مراسم عزاداری است.

داغ دیـدگی ممکن است به صورت ناگهانی و بدون آمادگی باشد; مثل این که عزیزی را در تصادف اتومبیل از دست بدهند و ممکن است با پیش بینی و آمادگی قبلی باشد، مثل این که عزیزی پس از یک دوره سـخت بیماری لاعلاج، از دنیا برود. در هر دو صورت، داغ دیدگی صدق می کند، اما ناگهانی بودن سخت تر است.

داغ دیـدگی:((۱)) فقـدان هـای مختلف، بار داغ دیـدگی های متفاوت دارنـد((۲)). مرگ همسـر یکی از پرفشـارترین وقایع زنـدگی است، هم برای زنـان و هم برای مردان. بونل((۳)) و برنل (۱۹۸۹)، بر اسـاس مصاحبه هایشان با بیش از ۱۰۰ خانواده داغ دیده، راهنمایی های زیر را به فرد داغ دیده ارایه کردند:

۱) حداقل تا ۶ ماه از تصـمیمات ناگهانی پس از فقدان، خودداری کنند; (مانند خرید و فروش خانه و وسایل آن، تغییر شـغل، ازدواج مجدد و...);

۲) فرد داغ دیده باید اطمینان داشته باشد که تجربه فقدان، مراحلی دارد و طی خواهد شد;

۳) در حالت های خیلی شدید روحی، در روزهای اولیه، استفاده از آرام بخش های ضعیف در هنگام خواب اشکال ندارد;

۴) توسط یک مشاور، در یک فضای همدلانه، فرایند مرگ برای داغ دیده، بیان شود;

۵) در مواردی که لازم است از مـددکار اجتماعی اسـتفاده شود، مانند مردی که همسـر خود را از دست داده و فرزند خردسال دارد.

فقدان والدین و فرزندان

این نوع فقـدان نیز از سوگ های شدید است، به ویژه برای مادران; پدر زودتر به زندگی عادی بر می گردد، اما مادر چه بسا از پـدر متعجب می شود که چه زود، عـادی شـده است. در این موقعیت، پـدر بایـد بسـیار به وضـعیت مـادر توجه کنـد و او را حمایت کند.

۱- Beravement

۲- زهره، خسروی، زهره روان درمانی داغ دیدگی.

۳- Bernel

در سوگ فرزنـد، نکته مهم این است که روابط والـدین خـدشه دار و ناسالم نشود. والـدین سـعی کننـد یکـدیگر را درک و حمایت کنند، فهم و تبیین خوبی از مرگ داشته باشند، فلسفه منسجمی از زندگی داشته باشند، از اعتقادات ایمانی خود بهره بگیرنـد. متخصصان داغ دیـدگی، می گوینـد، فرد، با فقـدان والدین، گذشته را، و با فقدان همسر، حال را و با فقدان فرزند، آینده را از دست می دهد. (بونل و برنل، ۱۹۸۹)

در هر صورت فرد داغ دیـده، فشارهای زیادی را تحمل می کنـد. لایندمن((۱))(۱۹۴۴) در مطالعات روان پزشکی خود، ۱۰۱ فرد داغ دیـده را مـورد مطـالعه قرار داد. او واکنش هـایی مثـل گریسـتن، اضـطراب، بی قراری، بی خـوابی، و بی اشـتهایی، را گزارش کرده است. کـوبلر راس (۱۹۸۱) می گوید، همه به عزا و فقدان، واکنش نشان می دهند، اما هر کسـی به شـیوه خاص خود.

در مجموع، آثار داغ دیـدگی در سه بعد فیزیکی، روان شـناختی، و جامعه شـناختی بررسـی می شود. در بعد فیزیکی، آثاری; مثل بیماری های جسـمانی، تشدید علایم بیماری های قبلی و ایجاد شـکایات جدید و افزایش مراجعه به پزشک، توجه کردنی است. بونـل و برنل (۱۹۸۹)، آثـاری; مثل احساس گرفتگی شانه ها، ضـعف ماهیچه ها، گرفتگی گلو (بغض)، خشـکی دهان، فقدان انرژی، تنگی نفس و آه کشیدن را مشاهده کرده اند.

آثـار روان شـناختی، به متغیرهـای بسیاری ارتبـاط دارد; مثـل سن، جنس، سـلامت جسـمانی قبلی، سازگـاری قبلی، متغیرهای شخصـیتی فرد، عوامـل اجتمـاعی، اقتصادی، فرهنگی، نوع رابطه داغ دیـده و متوفی، چگونگی فوت، سابقه متوفی و سابقه داغ دار در اموری; مثل مواد مخدر، مشروبات الکلی، سیگار و...

پاکز(۱۹۸۳) در مطـالعه ای به دست آورد که اگر افراد داغ دیـده گرفتار مشـکلات شدیـد روان پزشـکی بشونـد، در سال اوّل خواهنـد شـد، نه بعـد از آن. امـا در هر صورت افراد کم و بیش گرفتـار ناباوری، گیجی، دل مشـغولی با افکار راجع به متوفی، توهمات بینایی، شنوایی و...، انکار غم، افسردگی، احساس گناه، خشم و اضطراب می شوند.

آثـار اجتمـاعی داغ دیـدگی به ویژه در بین زنـان بیوه زیاد است. رفت و آمـدها تغییر می کنـد، نگاه ها عوض می شود،اموری مثل فقدان شغل، تعارضات خانوادگی، بازنشستگی و... نیز، در این جهت ایفای نقش می کنند.

فرد داغ دیـده، در مرگ طبیعی، چهار مرحله را طی می کنـد: ۱) پذیرش واقعیت فقدان;((۲)) گاهی فرد داغ دیده، آن چنان ضربـه روحی می بینـد کـه فقـدان را انکـار می کنـد، می گویـد او نمرده اسـت. گـاهی افراد گرفتـار فراموشـی می شونـد. وردن(۱۹۸۲)، نقل می کنـد که فردی در ۱۲ سالگی پـدرش را از دست داد و برای سالیان متمادی، همه چیز را درباره پـدرش فراموش کرد، حتی صورت پـدرش را نیز به خـاطر نمی آورد. ۲) تجربه دردناکی فقـدان((۳)); ایـن تجربـه، جزئی از فرایند عزاست، و بدون آن، فرایند عزا، به طور سالم طی نمی شود. در این مرحله، جامعه نقش مهمی به عهده دارد.

بالبی((۴))(۱۹۸۰) می گویـد اگر کسـی از این مرحله امتناع کنـد، دیری نمی پاید که غالباً به درجاتی از افسردگی دچار می

شود. ۳) سازگاری با اوضاع جدید; این مرحله هم، به ویژه برای زنان بیوه مشکل است. مدت ها طول می کشد که دریابند چگونه زندگی کنند، و چگونه جای خالی نقش های متوفی را پر کنند.

۴) سرمایه گذاری در ارتباطات جدید; باید انرژی عاطفی فرد داغ دیده، بر ارتباطات جدید متمرکز شود. به اصطلاح عامیانه، باید از فرد متوفی دل بکند و به زنده ها دل بسپارد. برای عده ای، این خیلی سخت است، گروهی

۱- Lindman

۲- Acceptig Reality Of Loss

۳- Affliction Of Loss

۴- Boulby

می پندارنـد این بی اعتنایی به متوفی است.بعضـی از افراد می پندارنـد اگر مثلاً ازدواج مجـدد کنند، فرزندانشان دچار تعارض خواهند شد. برای ایجاد رابطه جدید، در سطح ازدواج مجدد، حدود یک تا دو سال وقت لازم است.

مراسم عزاداری:

عزاداری، در متون اسـلامی، یک اصـطلاح شـرعی نیست، بلکه مسـلمانان آن را به کار برده انـد، لذا باید در فرهنگ لغات، به دنبال کاربردهای آن گشت. عزا به معنای صبر و شـکیبایی در ماتم و به معنای سوگ و مصـیبت آمـده است.((۱)) «عزّی»; از باب تفعیل به کار رفته است، «تعزیه الرجل»; یعنی تسـلی دادن و توصـیه به صبر کردن، «عزّی بعضـهم بعضاً»; یعنی یکدیگر را توصیه به صبر کردند. «حسن الله عزاک»; یعنی خداوند به تو صبر و نیکی عطا کند.((۲))

همـان گونه که از لغت به دست می آیـد، عزاداری، در اصـل برای تسـلی دادن به داغ دیـده است. برای آرامش بخشـی به داغ دیده از عوامل متعددی می توان سود جست، از جمله: ۱) هنجارهای اجتماعی و هم دردی ها.

۲) همسـان سـازی بـا بزرگان دینی و تاریخی مورد علاقه مردم. ۳) تفکر منطقی، بر این نکته که لاجرم بایـد به زنـدگی عادی برگردیم، نمی شود زنـدگی را تعطیل کرد. ۴) گریه کردن و برون ریزی عـاطفی. ۵) ذکر کردن غم و غصّه هـا با دیگران (راه دیگری از برون ریزی) ۶) خواندن اشعار غم ناک و معنا دار. ۷) اعتقاد به معاد و... و یادآوری آن ها.

نکته جـالب توجه این است که همه عوامـل هفت گـانه، در ضـمن مراسم عزاداری، و بـا کمـک دیگران، برای فرد داغ دیـده، حاصـل می شود. در غـالب دیـد و بازدیـدها، اظهـار هم دردی هـا، شـرکت در مراسم و ادای احـترام به متوفی و بازمانـدگان، مداحی کردن از بزرگان دینی و ذکر مصایب آنان، خواندن قرآن و آیات مناسب تسلی بخش، اجرای سخنرانی های مناسب با موقعیت و اوضـاع و ارایه کردن شـناخت های لازم برای داغ دیـده و دیگر مخاطبان، و... این ها همه در ضـمن مراسم عزاداری حاصـل می شـود، و جـالب تـوجه تر این که بسـیاری از این هـا، اختصـاص به مراسم جمعی دارد و در تنهـایی و نشـست هـای خانوادگی حاصل نمی شود.

در جوامع مختلف، شـیوه های نسبتاً مشابهی برای این مراسم وجود داشته و دارد. مراسم عزاداری و ختم در سه روز اوّل، هفته، چهلم، وگـاه سـالگرد (در جـامعه مـا)، به سازگـاری داغ دیـده بـا اوضـاع جدیـد کمک می کنـد. با گرفتن مراسم سالگرد، به بازمانـدگان کمک می شود که ضـمن برگزاری گرامی داشت یاد متوفی، آن را به خاطرات عزیز و تکرار نشدنی تبدیل کنند. به طور کلی دو عامل «فراموشی» و «گذشت زمان» از جمله عوامل سازگاری است.

در سـایر ادیـان نیز چنیـن هنجارهـا و مراسـمی وجـود دارد; مثـل مراسـم یـادآوری از مصـلوب شـدن حضـرت عیسـی در دین مسیحیت. در فرهنـگ ایرانی قبـل از اسـلام نیز «خـون سـیاوش» و «مرگ سـهراب»، اگر چه به نوعی افسـانه می مانـد، ولی در کاهش غم و غصه های داغ داران ایفای نقش می کرده است. تیشه بر سر زدن فرهاد، بیابان گردی مجنون، ناکامی زلیخا، صبر یعقوب در غم فرزنـدش یوسف، بردار رفتن حلاـج، و...، همه و همه، عناصـری نمـادین از غم و انـدوه برای درک این معنی و

کنار آمدن با غم است.

۴- مراسم عزادری یک گروه اجتماعی

انسـان موجودی اجتماعی است و بخش بسـیاری از زنـدگی خود را در گروه ها می گذرانـد. گروه های خانواده، مـدرسه، هم بازی ها، هم سالان، هم کاران، گروه های مذهبی، سیاسی، اجتماعی و...، از گروه هایی هستند که ما

۱- فرهنگ عمید، واژه عزا.

۲- فیومی، مصباح المنیر، ص ۵۰۴.

معمولاً بخش جالب توجهی از زندگی خود را با آن ها می گذرانیم. گروه های مذهبی نیز در همین ردیف است و به عنوان یک گروه بررسی می شود.

تعریف گروه

گروه متشکل از دو یا چند نفر است که با هم تعامل دارند، در اهدافی مشترکند، روابط پایداری با هم دارند، به نحوی به هم وابسته اند و خود را عضوی از گروه تلقی می کنند (بارون((۱))و بایرن((۲))، ۱۹۷۷)، از این تعریف چند ویژگی برای گروه به دست می آید: ۱) تعامل دارند. ۲) وابسته اند، به نحوی که آن چه برای یک فرد اتفاق می افتد، بر دیگران نیز موثر است. ۳) روابط آن ها پایدار است و چه بسا روزها و هفته ها و ماه ها و سال ها ادامه دارد و منشأ آثاری در جنبه های دراز مدت زندگی مثل ازدواج هم می شود. ۴) اهداف مشترک دارند که برای رسیدن به آن با هم تلاش و همکاری می کنند. ۵) این تعامل در قالب گروه، معمولاً به گونه ای نظام مند است که هر عضو، جایگاهی دارد و خودش و دیگران، او را در آن جایگاه می شناسند. ۶) خود را بخشی از گروه می دانند.

گروه با این تعریف و ویژگی هایی که ذکر شد، کارکردهای روانشناختی متعددی دارد. بعضی از آن کارکردها عبارتند از: ۱) بخشی از نیاز روانی ما به تعلق داشتن را برآورده می سازد. ۲) با راحتی بیشتری به اهداف مشترک می رسیم. ۳) دانش و اطلاعاتی به دست می آوریم که در بیرون گروه بر ایمان میسر نیست. ۴) در مقابل دشمن مشترک احساس امنیت بیشتر بر ایمان حاصل می شود. ۵) باعث استحکام و تثبیت هویت اجتماعی ما می شود. ۶) در ایجاد و تغییر احساسات و عواطف، باعث تسهیل اجتماعی ما می شود. ۷) ویژگی جمعی بودن بعضی برنامه ها، باعث استدامه و استمرار برنامه می شود. ۸) به اعتماد نفس بیشتر فرد کمک می کند. ۹) به افراد به ویژه کودکان در فرایند اجتماعی شدن کمک می کند. ۱۰) فواید جانبی اش مثل مشاوره ها، دوست یابی ها، شغل یابی ها، قرض الحسنه ها، دید و بازدیدها به هنگام بیماری و مشکلات، نیز از طریق گروه های مذهبی، حاصل می شود. ۱۱) هنجارهای گروه (خوب یا بد)، معمولاً مورد پذیرش همه اعضاء قرار می گیرد (افراد به جهت اهمیتی که برای گروه قائل هستند، از اختلافات کوچک می گذرند و گاهی به واقع، تغییر نگرش می دهند. ۱۲) این گروه ها می تواند شروع و مبنایی باشد برای شروع و شکل دهی کارهای تشکیلاتی آشکار و مخفی و انجام دادن کارهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و گاهی نظامی.

یکی از نمونه های این حرکت، اقدامات سید جمال الدین اسد آبادی بود، او از مراسم ساده مذهبی شروع کرد و در نهایت تشکیلاتی شکل داد که حکومت مصر ناچار به اخراج ایشان از کشور مصر شد.

تمام کارکردهایی که برای گروه های اجتماعی ذکر شد، در گروه های مذهبی نیز وجود دارد. برای اجتناب از تفصیل، به توضیح آن ها نمی پردازیم. اما بسیاری از آن کارکردها را در قالب یک حدیث در سخنان امام علی(علیه السلام)می خوانیم.((۳)) آن حضرت می فرمایند: هر گاه کسی به مسجد رفت و آمد کند، یکی از بهره های هشت گانه را نصیب خود خواهد کرد: ۱) یافتن یک برادر دینی و دوستی که در مسیر الهی با او همراه باشد. ۲) علمی جدید بر علوم او اضافه خواهد شد. ۳)

نشـانه ای از نشانه ها و آیات محکم الهی بر او روشن خواهـد شـد. ۴) رحمت مورد انتظارش را از جانب خـدا دریافت خواهد کرد. ۵) سخنی می شنود که باعث دوری و اجتناب او از پستی ها می شود.

۱- Baron

۲- Byrne

۳- عن امیر المؤمنین(علیه السـلام)، انه کـان یقول: من اختلف الی المسـجد اصـاب احـدی اثمـان، اخا مسـتفادا فی الله، او علما مسـتطرفا او آیه محکمه او رحمه منتظره، او کلمه ترده عن الردی او یسـمع کلمه تـدله علی هدی، او یترک ذنبا خشـیه او حباء. (بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۳۵۱، باب ۸ روایت ۴).

۶) یا سخنی که موجب هدایت او به راه راست خواهد شد. ۷) یا باعث ترک گناهی از خوف الهی می شود. ۸) یا حجب و حیای او پیش دیگران، او را از گناه باز خواهد داشت.

۵- هیجان های روانی ناشی از عزاداری

اشاره

بیشترین و مهم ترین تأثیری که مراسم عزاداری بر شرکت کنندگان دارد، تأثیرات روانی است و اکثر شرکت کننده ها نیز در پی همین نوع تأثیرات هستند. احساس لذتی خاص به آن ها دست می دهد، آرامشی می یابند که در کمتر مجلسی و گروهی از نوع دیگر، حاصل می شود. چهره افراد عزادار، درمجالس عزاداری، غم بار می شود، گریه می کنند یا حالت گریه به خود می گیرند، اما این غم از نوعی دیگر و متفاوت با غم و غصه های زندگی روزمره است.

غم معنویت است، غم آخرت است. غم مظلومیت مظلومان است. غمی است که منشأ حرکت است و کنش وری اجتماعی افراد را افزایش می دهد نه کاهش، عامل نابهنجار در زندگی افراد نمی شود، بلکه در مواردی نقش درمانی ایفا می کند. برای زندگی نشاط می آفریند.

بدیهی است، کسانی که خود به صورت مستمر و یا به صورت مقطعی، در زمان های خاصی از سال در این گروه ها و مراسم شرکت می کنند و اکثر قریب به اتفاق مردم مذهبی (شیعه)، با این مراسم موافق هستند و آن را می پسندند و از آن استقبال می کنند.

افرادی نیز هستند که با عزاداری مخالفند و بر این مخالفت، استدلال هایی نیز دارند; به بعضی از دلیل های آن ها اشاره می کنیم: ۱) ما دلیل و برهانی از متن دین، برای عزاداری نداریم و این نوعی بدعت محسوب می شود. ۲) بر فرض این که دلایلی کل و عام بر جواز عزاداری نیز داشته باشیم، اما چه لزومی دارد که برای کسانی عزاداری کنیم که قرن ها پیش شهید شده و به مقام والایی رسیده اند؟ ۳) عزاداری کردن، مخالفت با قضا و قدر الهی است. ما باید بپذیریم و تسلیم باشیم.((۱))

۴) عزاداری و ازدیاد این مراسم در طول سال به مناسبت های مختلف، باعث شده است که جامعه از شادی ها به دور باشد و بیشتر احساس غمگینی کند و در نتیجه باعث افزایش فراوانی افسردگی در جامعه بشود. این اشکال، گاهی از زبان و قلم بعضی از صاحب نظران روان شناسی در کلاس های درس و در مقالات نیز مطرح شده است.

ما با بررسی مختصری که در باب بعضی هیجان های روانی; مثل اندوه و گریه، شادی و خنده، افسردگی، عزت نفس و... و تأثیر مراسم عزاداری بر روی آنها، انجام می دهیم، در باب اشکالات روان شناختی مطرح شده اظهار نظر خواهیم کرد و نیز با بررسی ای که در متون دین انجام خواهیم داد، در مورد اشکالات دینی مطرح شده، اتخاذ موضع می کنیم.

مراسم عزاداری و گریه

گریه دارای یـک ظـاهر است و یـک باطن. ظاهر آن یک امر فیزیولوژیک ((۲)) است، بایـد تأثیرات روانی، از طریق محرک های بیرونی یا درونی مثل تفکر، شـکل بگیرد. سپس این تأثرات، وارد چرخه فیزیولوژی مغز و اعصاب بشود، بخش خاصی از مغز فعال شده و غدد اشکی چشم را فرمان فعالیت بدهد و در نهایت قطرات اشک جریان پیدا کند و ما آن را گریه بنامیم.

۱- (الذین اذا أصبتهم مصیبه قالوا انا لله و انا الیه رجعون...) (بقره،۱۵۶).

۲- Physiologic

باطن گریه همان تأثرات درونی است. نگاه روان شناختی ما و داوری ما در باب پیامدهای گریه نیز دایر مدار تأثرات عاطفی است. اگر در روایات آمده است که گریه کردن و گریاندن و حالت گریه به خود گرفتن، در مراسم عزای حسینی، منشأ اثر دنیوی و اخروی است، به تأثرات درونی نظر دارد و گرنه می شود به صورت مصنوعی و یا با مواد شیمیایی، چشمانی گریان داشت.

ما در این جستار، باطن گریه را به چهار نوع تقسیم می کنیم.((۱)) که فقط یک نوع آن، معطوف به خود و نیازهای سرکوب شده خود است و می تواند با افسردگی هم بستگی مثبت داشته باشد، و کنش وری اجتماعی فرد را مختل کند، اما سه نوع دیگر، امید بخش است و حرکت آفرین و رابطه معکوس با افسردگی دارد. نوع اول، ناشی از مرگ واقعی است اما سه نوع دیگر، سوگ واقعی نیستند، اگر چه در مراسم سوگواری حاصل می شوند.

الف) گریه ناشی از علاقه طبیعی انسان به خود و متعلقات خود: این گریه به هنگام غم و مصیبت و داغ دیدگی حاصل می شود و اختیاری نیست، معمولاً- بی اراده، اشک جاری می شود. تأثرات فرد ناظر به گذشته است، مصیبتی رخ داده و آثاری گذاشته و اکنون به اصطلاح عامیانه، عقده ها گشوده می شود و اشک می ریزد. این گریه به اصطلاح روان شناسان و روان در مان گران، تخلیه روانی – هیجانی است و به خود فرد و نیازهای سرکوفته شده او بر می گردد.

ب) گریه ای که ریشه در اعتقادات دارد: مثل آنچه در حال مناجات حاصل می شود، فرد خود را در محضر خدا می یابد و رفتار و کردار خود را ضبط شده می داند و خود را گناه کار و... به عنوان مثال دعای امام سجاد (علیه السلام) در وداع با ماه رمضان و یادآوری رحمت های خداوندی از این نوع است. این نوع گریه ناظر به آینده و حال است و آنچه روی خواهد داد.

این که امام سجاد (علیه السلام)می فرمایند: «محبوب ترین قطره در نزد خداوند متعال، قطره اشکی است که مخلصانه، در تاریکی شب و از ترس خدا ریخته شود»((۲))، این ریشه در اعتقادات دارد. مربوط به ترس های دنیایی و زندگی روزمره نیست. اکثر گریه ها در مناجات های امامان معصوم (علیه السلام) از این نوع است.

ج) گریه ای که از فضیلت طلبی و کمال خواهی ناشی می شود: مثل گریه ای که در فقدان معلم و مربی اخلاق و پیامبر و امام و... رخ می دهد. این گریه از این روی است که ما در عمق وجودمان کمال و رشد را تحسین می کنیم و از بودن آن کمالات، ذوق زده می شویم و از فقدان آن ها نارحت. گاهی در مراسم عزاداری، گریه هایی از این نوع نیز وجود دارد. مثلاً; در باب شجاعت و وفاداری حضرت عباس (علیه السلام) به امام حسین (علیه السلام)، بسط سخن داده می شود، و ما با شنیدن آن، اشک می ریزیم.

پس از وفات حضرت رسول (صلی الله علیه وآله)، ام ایمن گریه می کرد، خلیفه دوم از او پرسید، چرا گریه می کنی؟ مگر نه این که رسول خدا در پیش گاه خداوند است؟ ام ایمن پاسخ داد: گریه من برای آن است که دست ما از اخبار آسمان و وحی کوتاه شده است.((۳))

د) گریه بر مظلوم: مانند گریه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بر علی (علیه السلام)و حسین (علیه السلام)، پیش از شهادت آن ها و مثل گریه و عزاداری مسلمانان در شهادت های ائمه دین که به صورت مظلومانه شهید شدند; مثل گریه به هنگام روضه خوانی حضرت رقیه، و حضرت علی اکبر و حضرت فاطمه و دیگر مصایب اهل بیت و... .

- گاهی نوعی دیگر از گریه را نیز تحت عنوان «گریه سیاسی» نام می برند. مثلاً امام خمینی (ره) می فرمایند: «زنده نگه داشتن عاشورا، یک مسئله بسیار مهم سیاسی - عبادی است. عزاداری کردن برای شهیدی که همه چیز را در راه

۱- ر.ک: حسین، رجبی، پاسخ به شبهات عزاداری، ص ۲۰.

۲- بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۲۹، باب فضل البکاء.

۳- بیهقی، دلایل النبوه، ج ۷، ص ۲۶۶.

اسلام داده است یک مسئله سیاسی است.»((۱)) اما در واقع از دیدگاه روان شناسی، این گریه، نوعی مستقل نیست، بلکه به یکی از انواع مذکور بر می گردد. و در اهداف سیاسی، جهت دهی می شود. این یکی از کاربردهای انواع گریه است.

گریه در مراسم عزاداری، از هر کدام از انواع چهارگانه که باشد، کارکردهایی دارد: الف) در هر صورت نوعی تخلیه هیجانی است و آرامشی را به دنبال دارد و باعث جلای قلب می شود و این نکته بسیار مهم و ارزش مند است. ب) هیجان ها و تأثرات روانی، در بعد شناختی اثر گذاشته و کنجکاوی و در نهایت شناخت فرد، در موضوع مورد نظر را تقویت می کند.

ج) با تقویت عواطف و شناخت ها، آمادگی رفتاری فرد به تناسب آن شناخت ها و عواطف، بیشتر می شود و نگرش فرد نسبت به آن موضوع تقویت می شود. د) باعث همانند سازی با آن افراد و موضوعات مورد علاقه می شود. کسی که در شنیدن شجاعت حضرت عباس، اشکی می ریزد، به طور ناخودآگاه، در شجاعت، درحد توان خودش، با آن حضرت همانندسازی می کند و... .

ه) تمام انواع گریه ها می تواند جهت گیری های سیاسی، فرهنگی، دینی و... داشته باشد و از آن ها حسن استفاده یا سوء استفاده بشود (توسط خود فرد یا توسط اداره کنندگان مجالس عزاداری). و) علاقه و محبت فرد نسبت به موضوع مورد نظر افزایش می یابد.

مراسم عزاداری و شادی جامعه

مراسم عزاداری و شادی((۲)) جامعه

شادی چیست؟ چه عواملی باعث شادی جامعه می شوند؟، مراسم عزاداری مذهبی، چه رابطه ای با شادی افراد و جامعه دارد؟ در این موارد به اختصار سخن می گوییم. برای شادی تعاریف مختلفی شده است؛ ارسطو معتقد است، حداقل سه نوع شادی وجود دارد: الف) حالتی که همراه با لذت حاصل می شود. ب) حالتی که به دنبال عمل کرد خوب برای فرد حاصل می شود. ج) حالتی که بر اثر زندگی متفکرانه حاصل می شود. از دیدگاه ارسطو، نوع اوّل سطح نازل و زودگذر شادی است؛ نوع دوم، سطح متوسط و میان مدت شادی و نوع سوم سطح عالی و دراز مدت شادی است. فیلسوفانی مثل جان لاک((۳)) و جرمی بنتام،((۴)) گفتند شادی بستگی به تعداد لذات زندگی دارد.

این تعاریف، منطبق با تعریف توده مردم از شادی نیست. از دیدگاه مردم، شادی یعنی انبساط خاطر، یک فرد ممکن است یک روز صبح شاد باشد و بعد از ظهر غمگین باشد، با شنیدن یک خبر، شاد و با خبری دیگر غمگین بشود. در بعضی از کتاب ها انگیزش و هیجان نیز همین گونه تعریف شده است،((۵)) بر این اساس، حتی اگر با مصرف دارو هم، انبساط خاطری حاصل شود، نام آن شادی است.

وقتی ما از شادی اجتماعی سخن می گوییم، نه آن شادی سطح اعلای ارسطویی را در نظر داریم و نه شادی زودگذر و

مبتذلی که حتی با مصرف دارو ممکن است حاصل شود; پس شادی مورد نظر چیست، امروزه از دیدگاه روانشناسی اجتماعی، شادی برابر است با حاصل جمع رضایت و سطح لذت:((۶))

سطح لذت + رضایت = شادی

۱- روح الله، خمینی، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۵۴.

۲- Happiness

۳- John Locke

۴- Jeremy Bentham

۵- ذبیح الله، فرجی، انگیزش و هیجان، ص ۱۶۷.

۶- مایکل، ایزنک، ترجمه فیروز بخت، مهرداد، روانشناسی شادی، ص ۱۹-۱۶.

این نوع تعریف بـا تصور توده مردم از شـادی، منطبق است و بر این اسـاس، شـادی هم با فعالیت یا موضوع لـذت افرین بالفعل مرتبط است، که با مؤلفه سـطح لذت، آن را بیان کردیم و هم با وضـعیت روانی فرد که ناشـی از تجربه ها، انتظارات و آرزوها و... است، ارتباط مستقیم دارد که آن را با مؤلفه رضایت بیان کردیم؛ و هر دو مؤلفه، اموری غیر ثابت و غیر مطلق هستند.

آنگوس کمپبـل،((۱)) ویلاـرد رادجرز،((۲)) و فیلیـپ کـانورس،((۳))محققـان امریکـایی، تلاش کردنـد که رابطه ۱۰ متغیر (سن، نژاد، اشـتغال، بیکاری، درآمـد خانواده، اشـتغال رئیس خانه، تحصـیلات، مـذهب، جنس، شهرنشـینی، تجرد، تأهل بدون فرزنـد، تأهل با فرزند) را با میزان شادی بسـنجند، آنان ۲۱۴۴ آزمودنی را آزمودنـد، با لحاظ کردن همه این عوامل، توانسـتند فقط ۱۰ درصـد تفـاوت شادی های بین افراد را به این امور، نسبت بدهنـد، و در نهایت نتیجه گرفتنـد که عمـدتاً شادی به نوع شخصیت یا منش افراد بستگی دارد.((۴))

بدین ترتیب معلوم می شود که برای بالا بردن سطح شادی در فرد و جامعه، باید به آن دو مؤلفه (سطح لذت و رضایت) توجه کرده و آن ها را تقویت کنیم؛ و آن دو مؤلفه از مراسم عزاداری، اثر منفی نمی پذیرند. این گونه نیست که مراسم عزاداری، با سطح لذت و سطح رضایت افراد، همبستگی منفی داشته باشند، بلکه شواهدی برای همبستگی مثبت وجود دارد.

قطعاً کسانی که با علاقه و انتخاب خود به مراسم عزاداری می روند، از آن لذت می برند و از آن احساس رضایت می کنند.

عده ای از روان شـناسان از جمله روان شـناس آمریکایی مایکل فوردیس،((۵)) برنامه ای برای افزایش شادی تهیه کردنـد. به نظر او، بهترین راه این است که افراد، خود، برای شاد بودن اقـدام کننـد. او یک برنامه چهارده عنصـری تهیه و ارایه کرد که به اختصار در زیر می آید:

۱) خود را مشـغول نگه دارید و فعال تر باشـید. ۲) وقت بیشتری را به روابط اجتماعی اختصاص دهیـد. ۳) در کارهای با معنی شرکت کنید. ۴) امور زنـدگی را به بهترین نحو طرح ریزی و سازماندهی کنید. ۵) حتی المقدور از نگرانی دست بردارید. ۶) سطـح انتظارات و آرزوهایتان را پایین بیاوریـد. ۷) تفکر مثبت و خـوش بینـانه را در خود بپرورانیـد. ۸) در زمان حال زنـدگی کنید. ۹) سـعی کنید شخصیتی سالم داشته باشید. ۱۰) برون گرا و اجتماعی باشـید. ۱۱) خودتان باشید. ۱۲) احساسات منفی و مسایل منفی را بیرون ببرید. ۱۳) با داشتن روابط نزدیک خود را شاد کنید. ۱۴) شادی را در درجه نخست اولویت قرار دهید.

در یک بررسـی، ۸۹ درصـد از شـرکت کننـدگان گفتنـد که این برنـامه به آن هـا کمـک کرده است، تا خلق غمگین خود را متوقف کنند، با آن مقابله کنند، یا آن را تأخیر اندازند. ۸۰ درصد نشان دادند که این برنامه، سطح شادی شان را افزایش داده است، ۳۶ درصد مدعی بودند که افزایش شادی آن ها خیلی زیاد بوده است.((۶))

با توجه به این برنامه و دقت در کارکرد تک تک توصیه های آن، نیز می توان رابطه مراسم عزاداری و شادی را تشخیص داد. آیا در مراسم عزاداری تعداد جالب توجهی از این توصـیه ها، اجرا نمی شود؟! افراد فعال تر نیستند؟ روابط اجتماعی شان بیشتر نمی شود؟ عزاداری کار با معنایی نیست؟ سطح انتظارات و آرزوها را تعدیل نمی کند؟ تفکر خوش

۱- Angus Campbell

۲- Willard Rodgers

۳- Philip Converse

۴- همان، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۵- Miclel Fordice

۶- همان، ص ۱۸۹-۱۸۷.

بینانه القاء نمی کند؟ برون گرایی را رشد نمی دهد؟ با اطلاعات دینی، سیاسـی، فرهنگی اجتماعی که افراد می دهد، آن ها را در زمان حال واقع نمی کند؟ و...

پاسـخ به همه این سؤالات، مثبت است و عزاداری در واقع برای جـامعه و افراد، شادی حقیقی می آفرینـد، نشاط و تحرک می آورد و... .البته آسـیب هایی نیز مراسم عزاداری را تهدیـد می کنـد که به آن ها اشاره خواهیم کرد، اما آن آسـیب ها از لوازم لاینفک این مراسم نیست، بلکه اموری عارضی است که باید زدوده شود.

مراسم عزاداری و افسردگی

اختلالات افسـردگی به سه قسم کلی تقسـیم می شود. ۱) اختلاف افسـردگی عمده. ۲) اختلال افسـرده خویی. ۳) اختلال های افسردگی موردی که در آن دو نوع جای نگرفته اند.((۱))

اختلاـف افسردگی عمـده، شدیـدترین نوع افسـردگی است. و بعضـی از نشـانه های آن عبارتنـد از: الف) احساس غمگینی یا پوچی در بخش عمده یا تقریباً تمام روز. ب) کاهش چشم گیر علاقه یا لذت نسبت به تقریباً همه فعالیت در بخش عمده روز. ج) کاهش چشم گیر وزن بـدن، بـدون پرهیز یا رژیم غذایی (یا افزایش قابل ملاحظه وزن در عرض یک ماه). د) بی خوابی یا خـواب زدگی در تقریباً همه روز. ه) بی قراری یـا کنـدی روانی - حرکـتی تقریبـاً در همه روز. و) خسـتگی یـا از دست دادن انرژی تقریباً در همـه روزه. ز) احسـاس بی ارزشـی یـا احسـاس گنـاه مفرط. ح) کـاهش توانـایی فکری یـا تمرکزیـابی یـا بی تصمیمی همه روزه. ط) افکار مکرر و عود کننده راجع به مرگ.

از بین این سه نوع افسـردگی، نوع اوّل و سوم مورد نظر کسـانی که می گوینـد، مراسم عزاداری بـاعث افسـردگی جامعه شـده است، نیست; چرا که نوع اوّل بسـیار شدیـد و واضـح البطلان است. نه جامعه ایران مبتلا به افسـردگی عمـده است و نه مراسـم عزاداری با ویژگی هایی که شـناختیم، می تواند باعث افسردگی عمده جامعه شود. نوع سوم هم مراد نیست. چرا که مربوط به مواردی خـاص; مثـل: الف) اختلاـل ملاـل پیش از قاعـدگی ب) اختلال افسـردگی جزئی. ج) اختلال افسـردگی پس از روان پریشی ناشی از اسکیزوفرنی و... است. پس افسرده خویی مورد نظر است.

اختلاـل افسـرده خویی، نسـبتاً خفیف است و دارای نشـانه هـای تشخیصـی زیر است: الف) دو یـا چنـد مورد از نشـانه های کم اشـتهایی یـا پر اشـتهایی، بی خوابی یـا خواب زدگی، کمبود انرژی یـا احسـاس خسـتگی، عزت نفس پایین، تمرکز ضـعیف یا اشکال در تصمیم گیری و احساس درماندگی در فرد وجود داشته باشد.

ب) این نشـانه ها در بخش عمـده روز و در بیشتر روزها، به مـدت حـداقل ۲ سـال گزارش شونـد. ج) طی یک دوره دو ساله، شخص هرگز به مدت بیش از دو ماه خالی از نشانه های بالا نباشد. د) در طی این دو سال افسردگی عمده وجود نداشته باشد. ه) هرگز ملاـک هـای اختلاـل ادواری خویی وجود نداشـته باشـد. و) این نشـانه هـا ناشـی از آثـار فیزیولوژیـک (مثل مصـرف ناصحیح دارو و... نباشد. ز) این نشانه ها موجب اختلال در کارکرد اجتماعی، شغلی و... بشوند.

اکنون ببینیم آیا مراسم عزاداری، نشانه های افسرده خویی را ایجاد می کند و باعث افزایش افسردگی در جامعه می شود؟ برای روشن شدن این مطلب لازم است به عوامل افسرده خویی از دیدگاه روانشناسی، توجهی بکنیم. برای افسرده خویی سه عامل عمده را شمارش کرده اند((۲)) الف) زیستی; ب) ارثی; ج) هیجانی و محیطی.

۱- انجمن روانشناسی آمریکا، ترجمه نیکخو، محمد رضا، چهارمین بازنگری از راهنمای تشخیصی و آماری اختلال های روانی (DSMIV)ص ۶۰۲-۵۶۴.

۲- انجمن پزشکی آمریکا، ترجمه گنجی، مهدی، ص ۸۸-۶۷.

عوامل زیستی به وضعیت مغز و کارکرد قسمت های مختلف آن و ناقل های عصبی و انتقال عصبی و سیناپس ها((۱))و... اشاره دارد. بسیاری از نشانه های افسردگی، جایگاه خاصی در مغز را به خود اختصاص داده اند. تا کنون بیش از ۳۰ ناقل عصبی شناخته شده اما سه ناقل نوراپی نفرین((۲))، سروتونین((۳))و دوپامین((۴))، باعث بعضی از نشانه های افسردگی می شوند.

عامل ارثی، سالهاست مورد توجه واقع شده است و افسردگی را یک بیماری خانوادگی دانسته اند، و امروزه، ژن و توارث را عامل مهمی برای افسردگی می دانند و به دنبال شناسایی ژن آن نیز بوده اند. بعضی از مطالعات آماری، خانوادگی و ارثی بودن افسردگی را تقویت کرده است.

عوامل محیطی و هیجانی، نیز همواره و پیش از عوامل زیستی و ارثی، مورد توجه روان شناسان و پزشکان بوده است. آنان می دانستند که رویدادهای محیطی، می تواند ذهن و احساسات ناشی از آن را تحت تأثیر قرار دهند. روابط با دیگران، تربیت خانوادگی، فقدان ها و بحران ها، همه می توانند بر ذهن مؤثر باشند. به این ترتیب افسردگی نیز می توانست تحت تأثیر عوامل محیطی قرار بگیرد، اما این دیدگاه به تدریج دقیق تر شد.

اکنون پژوهش گران معتقدند که: ۱) بعضی افراد، پس از رویدادهای استرس زای شدید، مبتلا به افسردگی می شوند. ۲) نمونه های فراوانی نیز بوده که بی هیچ گونه استرس شدیدی، مبتلا به افسردگی شده اند. لذا بعضی پژوهش گران بر این باورند که تجربه های استرس زای محیطی، فقط به طور غیر مستقیم و فقط در کسانی که آمادگی زیستی و وراثتی را دارند، باعث افسردگی می شود. و کسانی که آن زمینه ها را ندارند، استرس ها باعث افسردگی شان نمی شود.((۵)) بعضی از عوامل استرس زا که زمینه های زیستی و ارثی را فعال می کنند، عبارتند از: از دست دادن شغل، قطع یک رابطه، مرگ یکی از بستگان، طلاق، ازدواج ناموفق، مشکل اقتصادی جدی، و... .

اکنون با آن چه گذشت، معلوم است که: الف) تنها عامل افسردگی، عامل محیطی نیست. ب) عامل محیطی فقط در کسانی موثر است که زمینه های ارثی و زیستی دارند. ج) در بین عوامل محیطی که استرس زایی شدید دارند، جایی برای مناسک و مراسم اسمی عزاداری پیدا نمی کنیم. آن عوامل متعدد بود، سوگ و داغ واقعی می تواند یکی از آن عوامل باشد، اما مراسم عزاداری هیچ سهمی در استرس زایی ندارند. د) بلکه بر عکس با توجه به مباحثی که در روان شناسی اجتماعی و کارکرد گروه ها و ویژگی های گروه های مذهبی، گفته می شود، می توان گفت که مراسم عزداری کاملاً نقش استرس زدایی دارد.

مراسم عزاداری و عزت نفس

موضوع عزت نفس، هم از دیدگاه دینی، یک مفهوم محوری و مهم است و هم از دیدگاه روان شناسی، در گرایش هایی مثل رشد، بالینی، شخصیت و اجتماعی، به آن توجه فراوان شده است، عزت نفس یکی از مؤلفه های بهنجاری محسوب می شود (انکینسون و همکاران ۱۹۸۳).

مراسم عزاداری را از هر دیدگاهی (دینی یا روانشناسی) مطالعه کنیم، رابطه منفی با عزت نفس ندارد. بلکه زمینه های عزت نفس بیشتر را در افراد فراهم می آورد.

ارزیابی ما از خود پنداره خویش بر حسب ارزش کلی آن، عزت نفس نامیده می شود; به عبارت دیگر، می توان عزت نفس را هم چون میزان ارزشی که ما برای خود قائل هستیم، در نظر گرفت. مطالعات، حاکی از این است که

۱- Synaps.

۲- Norepinephrine

۳- Serotonim

۴- Dopamine

۵- همان، ص ۹۶-۸۸.

آگاهی یا برداشت ما از خود، بیشتر ناشی از تجربه های اجتماعی ماست. ماخود را آن گونه می بینیم که فکر می کنیم دیگران ما را می بینند.((۱))

ایلین شیهان((۲))و((۳)) می گوید، طی ملاقات هایی که در طول سالیان، با مراجعان مختلف داشته ام، افرادی را دیده ام که عزم خود را جزم کرده بودند که عزت نفس خود را بالا ببرند و از این ره گذر آثار مثبت متعددی را نصیب خود کردند، بعضی از آن آثار به ترتیب زیر است:

۱) پذیرش هر چه بیشتر خود و دیگران ۲) آگاهی بیشتر از آنچه در زندگی می خواهیم. ۳) آرامش بیشتر و آمادگی بیشتر برای کنترل استرس ۴) امنیت بودن و احساس شاد بودن. ۵) اشتیاق به داشت مسئولیت بیشتر. ۶) توجه بهتر به دیگران. ۷) احساس راحتی در موقعیت های اجتماعی. ۸) احساس متعادل بودن. ۹) اتکا به خود و خلاقیت بیشتر. ۱۰) بهبود ظاهر و احساس سر زندگی. ۱۱) آمادگی بیشتر برای دریافت محبت و محبت کردن به دیگران.

۱۲) ملایم تر بودن با خود، توانایی دست زدن به خطرهای بیشتر. ۱۳) توانایی تبریک گویی به دیگران بدون حسادت. ۱۴) اطمینان داشتن به خود در همه فعالیت ها. ۱۵) تبدیل کردن «مشکلات» به مبارزه جویی ها. ۱۶) تمایل بیشتر برای در میان گذاشتن احساسات با دیگران. ۱۷) توانایی بیان صادقانه نارسایی ها در کارهای خود. ۱۸) اشتیاق، انگیزه و علاقه مندی بیشتر به زندگی. ((۴))

از سوی دیگر عزت نفس پایین نیز، مشکلات فراوانی را برای فرد ایجاد می کند، بعضی از آن ها عبارتند از:

۱) عدم پذیرش خود و دیگران: کارل راجز((۵)) می گوید هر چه افراد خود را بیشتر بپذیرند، احتمال پذیرش دیگران نیز برایشان بیشتر است و بر عکس. ۲)ترس از ترک شدن: بسیاری از افراد، از ترس این که ترک شوند، به روابط مخرب خود و دیگران ادامه می دهند، گاهی وابستگی را با محبت و عشق اشتباه می گیرند. ۳) کمال گرایی افراطی: اگر در کمال گرایی، همواره خود را با موفق ترها مقایسه کنیم و توقع بالاتر داشته باشیم، از همسر خوب دوست خوب، انجام دادن کارهای خوب و...، محروم خواهیم ماند.

۴) استفاده از مکانیزم انکار: مثلا زنی که عزت نفس پایین دارد، اگر شوهرش از زیبایی اش بگوید، می گوید او فقط برای خوشحالی من این طور می گوید ۵) گاهی مکانیزم های دیگری مثل سرکوبی، فرافکنی، واکنش وارونه، و... نیز ناشی از کمبود عزت نفس است.

۶) بعضی اعتیادها در زندگی روزمره، مثل پرخوری، کم خوری، سیگار کشیدن، مصرف الکل و مواد مخدر، کار، نظافت، قمار، مسائل جنسی، احساسات عقل گرایانه، سرزنش دیگران، و... نیز گاهی ناشی از عزت نفس پایین هستند. ۷) عزت نفس پایین، با خود انگاره ضعیف و مبهم، و عزت نفس بالا، با شناخت روشن تر از خود، همراه است. ۸) پیش قدم شدن در ارتباط با دیگران، در افراد با عزت نفس پایین کمتر است.((۶))

کمبود عزت نفس در رفتار اجتماعی فرد نیز اثر منفی می گذارد. گرنی((۷))(۱۹۸۸)، مطالعات زیادی را در مدارس انجام داد; او فهرستی از رفتارهای اجتماعی متأثر از عزت نفس پایین را شمارش کرده است: ۱) کوچک تران را آزار می دهد. ۲) با همسالانش پرخاش کننده است. ۳) به غریبه ها اعتماد نمی کند. ۴) دیدگاه دیگران را درک نمی کند. ۵) به نظریات مراجع قدرت خیلی وابسته است.

۱- Atkinson, R.L

۲- شیهان، ایلین، ترجمه مهدی گنجی، عزت نفس، ص ۱۰.

۳- Sheehan Elan

۴- همان، ص ۲۰.

۵- Garl Lagers

۶- همان، ص ۲۶-۲۳

۷- Gurney

۶) اطلاعات کمی از خودش بروز می دهد. ۷) از نقش های رهبری اجتناب می کند. ۸) به ندرت داوطلب می شود. ۹) به ندرت توسط همسالانش انتخاب می شود. ۱۰) غالبا کناره گیر و منزوی می شود. ۱۱) رفتارهای متناقض دارد ۱۲) مطیع است و ابراز وجود نمی کند. ۱۳) به ندرت می خندد. ۱۴) توجه اش به خودش است. ۱۵) همسالانش را بی ارزش تلقی می کند. ۱۶) فعالیت هایش توسط دیگران تعیین می شود.((۱))

در متون دینی، از این موضوع با عنوان های متعددی؛ مثل عزت نفس، کرامت نفس، مردانگی و آزادگی و... یاد شده است. از دیدگاه دین، اصولاً برای مؤمن، عزت و احترام خاصی هست((۲)). یعنی علاوه بر عزت نفس، باید مؤمنان دیگر را نیز عزیز بداریم؛ به عنوان مثال قرآن می فرماید؛ «اگر به نیازمند مؤمنی کمک مالی کردید، آن را با اذیت کردن و منت گذاشتن همراه نکنید، و اگر غیر از این است، اصلا صدقه ندهید و کلماتی خوب بر زبان جاری کنید، بهتر است».((۳)) «وای کسانی که ایمان آورده اید، صدقات خود را با منت گذاشتن و اذیت کردن باطل نکنید.» در روایات متعددی نیز آمده است که حرمت نفس مؤمن از حرمت مقدساتی مثل کعبه نیز بیشتر است. و تحقیر وی به هیچ وجه بخشودنی نیست.((۴))

در باب عزت نفس نیز در متون دینی، در دو سطح نگاه می شود: یکی عزت نفس شخصی و دیگری عزت نفس انسانی. در روان شناسی اگر از عزت نفس سخن به میان می آید، فقط به خود شخص نظر دارد؛ یعنی توجه کردن و مهم شمردن استعدادهای نهفته در وجود فرد.

اما در دین، باید علاوه بر احیا کردن استعدادهای درونی، نفس انسانی را عزیز داشت و در مقابل نفس حیوانی، آن را پرورش داد.((۵)) باید حتی المقدور دست نیاز پیش دیگران دراز نکرد((۶))، بر اساس بسیاری روایات، خداوند کارهای مؤمن را به خود وی واگذار کرده است، ولی اجازه ذلت پذیری به او نداده است.

این امر آن قدر مهم است که حتی انجام دادن واجبات الهی نیز، عذری برای پذیرش منت و ذلت دیگران نیست، برای انجام یک واجب الهی می توان از مال و حتی از جان، مایه گذاشت، اما از آبروی مؤمن نمی شود. اگر کسی مؤمنی را دعوت کند که به هزینه او به حج برود، و شائبه ای از منت گذاری در بین باشد، لازم نیست بپذیرد.

حتی مبارزه با نفس که به معنای صحیح خود، بسیاری ضروری و لازم است. نباید موجب نادیده گرفتن عزت نفس بشود. کسی ممکن است خیال کند که با تحقیر خود پیش دیگران، بهتر می تواند با نفس خویش مبارزه کند، اما اسلام این را اجازه نمی دهد.

برخی از اهل تصوف که کمتر با منابع غنی اسلام آشنایی داشته اند، گرفتار چنین خطایی شده اند((۷))، مؤمن نباید کاری کند که پس از آن مجبور به معذرت خواهی بشود چون این نوعی ذلت پذیری است((۸)). نباید در مسافرت، با کسانی که فاصله اقتصادی بسیار با او دارند، همسفر بشود، چون اگر ضعیف تر باشد، خودش اذیت می شود و اگر غنی تر باشد موجب اذیت هم سفر خود می شود.((۹))

۱- صدر السادات، سید جلال، عزت نفس در افراد با نیازهای ویچه، ص ۶۱.

۲- .(... و لله العزه و لرسوله و للمؤمنین) (منافقون، ۸).

۳- (قول معروف و مغفره خیر من صدقه یتبعها اذی.... یا ایها الذین ءامنوا لا تبطلوا صدقتکم بالمن و الاذی)(بقره، ۴-۲۶۲).

۴- بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۷۱، و ج ۶۸، ص ۱۶.

۵- اکرم نفسک عن کل دنیه و ان ساقتک الی الرغائب... (نهج البلاغه، نامه ۳۱).

۶- (یحسبهم الجاهل أغنیاء من التعفف) (بقره، ۲۷۳).

۷- برای مطالعه بیشتر به کتاب های فلسفه اخلاق و فلسفه تعلیم و تربیت در اسلام، از آثار شهید مطهری رجوع شود.

۸- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۴۵، باب ۱۳.

۹- بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۶۹، روایت های ۱۰،۱۸،۱۹،۲۰ و ۱۱).

بین عزت نفس و رفتار اخلاقی مثبت، رابطه مستقیم وجود دارد. کسی که عزت نفس داشته باشد، کمتر گرفتار خطاهای اخلاقی می شود، بیشتر می توان از او انتظار داشت((۱))و نباید خودمان را از شرّ او ایمن بدانیم((۲)). هیچ کسی برای دیگران تکبر نمی کند، مگر این که ذلتی را در خودش احساس کرده است((۳)). کسی که نفاق میورزد، ناشی از ذلت درونی اش است((۴)) و کسی که غیبت می کند به خاطر عجز او است.((۵))

هم بستگی بین عزت نفس بالاـ و فضایل اخلاقی را از طریق یک قانون مسلم روان شناختی نیز می توان نتیجه گرفت و آن عبارت است از نظریه «هماهنگی شناختی»((۶))فستینگر.((۷)) چکیده این نظریه این است که اگر متوجه بشویم، دو شناخت ما با یکدیگر، یا شناخت و رفتار ما با یکدیگر ناهماهنگ است، دچار ناراحتی می شویم و تلاش می کنیم که حتی المقدور، آن ناهماهنگی را بر طرف سازیم.

طبیعی و آشکار است که در مراسم عزاداری حسینی (علیه السلام)، اوّلاً، محتوای آن دین، تبلیغ و ترویج می شود که حسین (علیه السلام)پیرو آن بوده است. و جایگاه عزت نفس در این دین را دانستیم؛ ثانیاً، خود امام حسین (علیه السلام) و حرکت او و سخنان و پیام های او، که در مراسم عزاداری از آن ها یاد می شود، از ابتدا تا انتها، پر است از عزت نفس و تأکید بر آن. پیام «هیهات منا الذله»((۸)) حسین (علیه السلام) و حرکت او ضرب المثل شده است. در سراسر دنیا هر کسی نام حسین را بشنود یا بخواند، فوراً همراه آن، نام عاشورا و نهضت حسین و ظلم ستیزی حسین مطرح می شود؛

ثالثاً، روانشناسان، برای رشد عزت نفس عواملی را شمارش می کنند، کوپر اسمیت((۹))(۱۹۶۷) تحقیقات انجام شده بر روی عزت نفس را مرور کرد و به این نتیجه رسید که چهار عامل، اهمیت ویژه ای در رشد عزت نفس داند. ۱) میزان پذیرشی که دیگران برای او قابل هستند. ۲) موفقیتهای فرد و موقعیتی که برای او در جامعه قائلند. ۳) تفسیری که فرد از ارزش، و آروزهای خود داشته است و دارد. ۴) روش یا روشهایی که فرد، آن تفسیر خود را به عمل می کشاند.

با اندکی تأمل در این چهار عامل، متوجه می شویم که مراسم عزاداری، باعث رشد این عوامل و در نتیجه رشد عزت نفس می شود. افراد، در مراسم عزاداری، به طور صحیح و کامل مورد پذیرش یکدیگر قرار می گیرند، در این مراسم، عزاداران و برگزارکنندگان، به احترام حسین (علیه السلام) هر کسی را که در این مراسم وارد شود (حتی اگر اشتهار به بزه کاری هم داشته باشد) عزیز می شمارند و آن را مهمان حسین می دانند. کسانی که اهل مراسم عزاداری حسینی هستند، در جامعه اسلامی، جایگاه خاص دارند.

مردم هیئتی ها و مسجدی ها را دوست دارند و آن را به صورت خودآگاه و ناخودآگاه، یک از معیارهای گزینش خود در امور مهم زندگی، مثل ازدواج، مشارکت مالی و...، می دانند. تفسیری که فرد از ارزشها و آرزوهای خود دارد، و همین طور شیوه ای که فرد، آن آرزوها و ارزشها را عملی می کند، تحت تأثیر مستقیم شناختها و عواطف ناشی از مراسم عزادارای است.

۱- من کرمت علیه نفسه، هانت علیه شهوته (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۴۹).

۲- من هانت علیه نفسه، فلا تأمن شره، تحف العقول، ترجمه کمره ای، ص ۵۱۲).

۳- بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۲۵.

۴- نفاق المرء من ذل نفسه (آقا جمال خوانساری، شرح غرر و درر آمدی، ج ۶، ص ۱۸۱).

۵- الغیبه جهد العاجز (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۵۳).

۶- Cognitive Dissonance

۷- Festinger

۸- الا ان الدعی ابن الدعی قد رکزنی بین اثنتین، بین الثله و الذله، و هیهات منا الذله، یابی الله لنا حجور طابت و طهرت....

۹- Cooper smit

ص:۲۵

۶– آسیب شناسی مراسم عزاداری

اگر مراسم عزاداری، این قدر اهمیت دارد، باید همانند یک گوهر گران بها از آن محافظت به عمل آید. فریادهای بعضی از علمای دینی، مثل شهید مطهری، که در سه جلد کتاب «حماسه حسینی و تحریف های عاشورا» گرد آمده است ناظر به همین محافظت است. برای آسیب شناسی این مراسم، لازم است مطالعاتی مستقل و مفصل با شیوه های مختلف پژوهشی، انجام شود، اما در این مختصر فقط با یک نگاه نظری به این مراسم، بعضی از نکات آسیب شناسی را ذکر می کنیم، و از خداوند متعال می خواهیم که این آسیب ها، در مراسم عزاداری حسین به حداقل ممکن برسد، به گونه ای که چندان قابل ذکر و قابل مشاهده نباشد:

الف) رقابت های شدیدی که گاهی بین گروه ها و هیئت های مذهبی ایجاد می شود.

ب) متداخل شدن مراسم عزاداری، با خرافات و امور ناصحیحی از فرهنگ عمومی مردم

ج) اصالت پیدا کردن بعضی از فواید جانبی و فرعی که از طریق هر گروه اجتماعی ممکن است حاصل شود، مثل دید و بازدید و...

د) فراهم آوردن آزار و اذیت هایی برای دیگران، به طور مثال از طریق صدای بلندگو، بسته شدن خیابان و... که اگر زیاد تکرار شود، ممکن است افرادی را منزجر کند.

ه) استفاده از اشعار و موسیقی ای که در شأن عزاداری حسینی نیست و گاهی ممکن است خلاف شرع باشد. (البته ادآوری می شود که مراسم آهنگین عزاداری و مولودی ها که در جامعه ی ما رواج دارد، سهم بسزایی دارد در ارضای نیاز به موسیقی، به ویژه در کودکان و نوجوانان، چه بسا آنان را از جذب شدن به موسیقی های مبتذل باز می دارد).

و) غلبه کردن بعد عاطفی، و غفلت از بعد شناخت دینی در این مراسم، این آسیب بسیار جدی است و در دراز مدت می تواند تخریب کننده باشد.

ز) ایجاد رابطه های مرید و مرادی بین افراد معمولی؛ گاهی ممکن است افرادی در لفافه و ناآشکار، به جای دعوت به دین، دعوت به خود کنند.

ط) تکراری بودن محتوی و شیوه های جاری؛ مثل سخنرانی ها، اشعار و...

ی) ساختن یا استفاده کردن از روضه و مطالبی که مستند نیست، اما تأثر عاطفی ایجاد می کند.

ک) انجام دادن بعضی رفتارها؛ مثل نواختن شیپور، اجرای آهنگ های مبتذل.

ل) آسیب رساندن به بدن، مثل قمه زنی که مبنای دینی ندارد.

م) قرار گرفتن مجالس عزاداری، در اختیاز افراد کم سواد.

ن) خواندن بعضی از اشعار غلوآمیز که خلاف اعتقادات دینی است.

منابع

۱ – قرآن کریم.

۲ – نهج البلاغه.

۳ – بحار الانوار ج ۷۶، ۷۳، ۶۸، ۶۷، ۹۰ و ۴۴.

۴ – وسایل الشیعه، سیخ حر عاملی.

۵ – خسروی، زهره، روان درمانی داغ دیدگی

۶ – آذربایجانی، مسعود و همکاران، روان شناسی اجتماعی با نگرش به منابع اسلامی، سمت، ۱۳۸۱.

۷ – فرهنگ عمید، عمید، حسن، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۳.

۸ – جعفری، محمد تقی، تفسیر، نقد و تحلیل مثنوی، ج ۲، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۶.

۹ – المصباح المنیر، فیومی، قم، دار الهجره، ۱۴۱۴ ق.

۱۰ – رجبی، حسین، پاسخ به شبهات عزاداری، قم، دفتر مقام معظم رهبری در امور بلوچستان، ۱۳۷۸.

۱۱ – خمینی، روح الله، صحیفه نور، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱.

۱۲ – بیهقی، دلایل النبوه، ج ۷، بیروت، دار الکتب، العلمیه، ۱۴۰۵ ق.

۱۳ – فرجی، ذبیح الله، انگیزش و هیجان، تهران، خردمند، ۱۳۷۲.

۱۴ – آیزانک، مایکل، ترجمه فیروز بخت، مهرداد، روانشناسی شادی، تهران، بدر، ۱۳۷۵.

۱۵ – انجمن روانشناسی آمریکا، ترجمه نیکخو، محمد رضا، چهارمین بازنگری از راهنمای تشخیصی و آماری اختلال های روانی، تهران، آزاده ۱۳۷۳.

۱۶ – انجمن پزشکی آمریکا، ترجمه مهدی گنجی

۷ – شیهان، ایلین، ترجمه گنجی مهدی، عزت نفس، تهران، نشر ویرایش، ۱۳۷۸.

۱۸ – صدر السادات، سید جلال، عزت نفس در افراد و نیازهای ویژه، تهران، بهزیستی، ۱۳۸۰.

۱۹ – خوانساری، آقا جمال، شرح غرر و درر آمدی، ج ۶.

۲۰ – الدکتور عبد الرسول الغفار، الحسین من خلال القرآن الکریم، الجزء الاول، بیرون، دار المحجه البیضاء، ۱۴۱۶.

۲۱ – سیره الحلبیه، ج ۲، بیرون، دار التراث العربی، بی تا.

۲۲ – طبقات، ابن سعد، ج ۸، تهران، نشر نو، ۱۳۶۹.

۲۳ – ۱۹۹۷ Barom and Byrne Social Psychology Uni versity of New york

۲۴ – ۱۹۸۵ Robert S.Social Psychology MsGraw.

۲۶ – ۲۰۰۰ Taylor etal Social Psycology ۱۰th University of california.

سوگواری بر امام حسین(علیه السلام)

اشاره

سید احمد موسوی

سوگواری بر امام حسین(علیه السلام)

فاجعه خون بار و غم انگیز شـهادت سـرور شـهیدان، حضـرت امام حسـین(علیه السلام) اثری عمیق و تألمی جبران ناپذیر بر دل های امت اسلامی و آزاد اندیشان جهان نهاد.

از روز دهم محرم سـال ۶۱ ه- . ق که این حـادثه دل خراش روی داد تـاکنون، امت اسـلامی و دوست داران آن حضـرت، در شهادت مظلومانه او و یارانش و اسارت اهل بیت گرامی پیامبر عزادار بوده و اشک ماتم ریخته اند.

تشـکیل مجالس سوگواری و خوانـدن مرثیه و نیز سـرودن شـعرهای جانگـدازی که بیان کننـده مظلومیت و حقانیت آن امام و منعکس کننـده جنـایت های بی نظیر و قساوت قلب دشـمنان آن حضـرت باشـد، همواره از سوی مسـلمانان مورد توجه بوده و اکنون به صورت، یکی از کهن ترین «سنت»های تغییرناپذیر الهی در آمده است.

سنت سوگواری بر امـام حسـین و یـارانش از آغـازین روزهای پس از شـهادت آن امام همام پای گرفت و روز به روز بر غنای آن افزوده گشت.

مرحوم شـیخ مفید در کتاب «مجالس» و شـیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی در کتاب «امالی» در روایتی که سلسله سند آن به صورت پیوسته به ابراهیم بن راجه می رسد، می گویند:

«نخستین کسـی که در شـهادت حسـین بن علی (علیه السـلام) مرثیه خواند، (مردی) از قبیله بنی سهم بن عود بن غالب بن عقبه بن عمرو السهمی بود.

از سروده های او در «رثای» امام حسین این است:

مررت علی قبر الحسین به کربلا *** ففاض علیه من دموعی غزیرها

و مازلت أرثیه و أبکی لشجوه *** و یُسْعِدُ عینی دمْعُها و زفیرُها

و بکیت من بعد الحسین عصایبا *** أطافت به من جانِبَیْها قبورُها

سلام علی اهل القبور به کربلا *** و قل لها منی سلامٌ یزورها

سلام بآصال العشی و باالضحی *** تؤدیه نکباءُ الریاح و مورها...»((۱))

«در کربلا به آرامگاه حسـین(علیه السـلام) گـذر کردم. پس از چشـمانم آبی بسـیار جاری شـد. تا زنـده ام، برای حزن و اندوه حسین مرثیه می خوانم و اشک چشم و ناله هایم مرا یاری می کند. پس از حسین(علیه السلام) بر یاران او می گریم، آنانی که قبرهایشان به واسـطه حسـین از دو سـمت طواف می شوند. سـلام بر شـهیدان گورستان سرزمین کربلا و بر اهل آن قبرستان، از من به آنان سلامی بازگو کن که آنان را زیارت کند. سلام به هنگام عصر، شب و روز در هنگامی که بادهایی از شمال شرقی

میوزد و غباری که از باد برمی خیزد، آن را می رساند.»

با گذشت زمان، برپایی مجالس سوگواری و سرودن شعر در رثای امام حسین(علیه السلام)، روز به روز قوت می گرفت.

۱- سپهر، میرزا محمد تقی، ناسخ التواریخ (انتشارات کتابفروشی اسلامیه، تهران، ج۴ ص۱۳۵ به نقل از شیخ مفید و شیخ طوسی

شـاعران نام داری چون فرزدق، کمیت، دعبل خزاعی و... و انـدیشه ورانی چون سیّد رضـی، سـید مرتضـی، سـید بحرالعلوم و دیگر صاحب نظران اسـلامی چون اسـماعیل بن عباد، خالـد بن معـدان، ابن حماد، ابومنصور بن علی القطیفی معروف به قطان، عبدالسـلام بن محمـد قزوینی بغـدادی، صـاحب بن عباد، عطیه کوفی، سـفیان صوری، نقیب بغـدادی، ابوالحسن علی بن احمد جرجانی و ده ها صاحب نظر دیگر که بیشتر آنان از اهل سـنت و جماعت هسـتند، اشـعار سودمنـدی در رثای امام حسـین(علیه السلام)سروده اند.((۱))

پیشوایـان مـذهب هـای فقهی چون امـام ابوحنیفه، امام شافعی، امام مالک و امام احمـد بن حنبل و شاگردان برجسـته آنان، در عزای سـرور شـهیدان مرثیه خوانده اند. امام شافعی در سوگ امام حسـین(علیه السلام)اشعاری سروده است که بخشی از آن را یاد می کنیم:

«تأوَّه قلبی و الفواد کئیب *** و أرّقَ نوعی و السُّهادُ عجیب

و ممّا نضی جسمی و شیَّبَ لمتی *** تصاریف ایام لهنّ خطوبٌ

فَمَنْ مُبْلِغ عنّی الحسین رسالَه *** و ان کَرِهتها انفس و قلوب

ذبیح بلا جرم کأنّ قمیصهُ *** سبیغٌ بماء الْأُرجوان خضیبٌ

فللسیف إعوالٌ و للرُّمح رَنّه *** و للخیل من بَعْدَ الصَّهیل نحیبٌ

تزلزلت الدنیا لآل محمد *** و کادت لهم صمّ الجبال تذوب

و غارت نجوم واقشعرّت کواکب *** و هتکٌ استارٌ و شقَ جیوب

یصلی علی المبعوث من آل هاشم *** و یغزی نبوه انّ ذا لعجبیٌ((۲))؛

قلبم آه کشـید و دلم اندوه گین گردید. خوابم به بیداری منجر گردید و بیداری من عجیب بود. آنچه بدنم را لاغر کرد و موی سفیـدم را سـفیدتر نمـود، حـوادث روزهـایی بـود کـه بسیار دشـوار و ترس آور اسـت. پس چـه کسـی از مـن بـه حسـین(علیه السـلام)درستی رسـالت او را می رسانـد؟ گرچه نفس هـا و قلب ها(ی ناپاک) از آن کراهت دارد. کشـته شـده بی گناهی که پیراهنش با رنگ قرمز(خون بـدنش) رنگین و خضاب گردید. پس برای شمشـیر گریه ای با صدای بلند است و برای سـر نیزه، نوحه و زاری و برای اسب ها ناله ای است.

دنیـا برای آل محمـد به زلزله آمـد، کوه هـا برای آنـان نـدبه می کننـد. سـتاره هـای در ماتم و غوغا فرو رفته انـد و موی بر تن کواکب راست شـده و جامه بر تن دریـده و گریبان چاک کرده انـد. بر فرسـتاده شـده ای از آل هاشم درودی می فرسـتند و با

فرزنـدان او می جنگنـد. این عجیب است. اگر گنـاه من دوسـتی آل محمـد است، پس هرگز از این گنـاه توبه نمی کنم. آنـان شفیعان من در روز محشر هستند، هنگامی که برای نگاه کنندگان، دشواری من آوری باشد.

خانـدان رسـالت و پیشوایان معصوم شـیعه نیز، بی تردیـد از ترویـج کننـدگان اصـلی این سـنت بوده انـد. روضه های سوزناک حضـرت زینب کبرا(علیهـا السـلام) و امام سـجاد(علیه السـلام) در دوران اسارت و پس از آن و نیز برگزاری مراسم سوگواری توسط امام باقر و امام صادق(علیه السلام) سند زنده این حقیقت است.

از آنچه که بیان شد به خوبی فهمیده می شود، سنت سوگواری بر شهدای کربلا، از اوّلین روزهای بعد از حادثه آغاز شده و تا این زمان، لحظه به لحظه بر شور و حال آن اضافه گردیده است.

بسـیاری از بزرگـان و صاحب نظران اسـلامی – از فرق مختلف – در گسترش این سـنت تلاش ورزیـده و همواره به آن اهتمام داشته اند. اما در عین حال، برخی از دشمنان آل پیامبر(صلی الله علیه وآله) که همیشه در تلاش بوده اند تا انوار الهی

۱- همان، ص۱۳۴ به بعد

۲- همان، به نقل از ابن شهر آشوب

را خاموش نمایند، در کنار بعضی دیگر از عقاید دینی مذهبی مسلمین، سنت سوگواری بر امام حسین(علیه السلام) را نیز زیر سئوال برده اند.

در میان این دسته، احمد تقی الدین ابن تیمیه که پایه گذار مبانی فکری و اعتقادی وهابیت بود، بیشترین لجاجت را به خرج داده است.

ما در این نوشتار، نگاهی گذرا به دیدگاه ابن تیمیه (به عنوان علم دار مخالفت با این سنت) و پیروان او می پردازیم. آن گاه به طرح مسئله سوگواری بر امام حسین می پردازیم و در آن از «جایگاه» سوگواری در کتاب و سنت، «سوگواری بر امام حسین در متون معتبر شیعه و سنی» سخن خواهیم گفت.

دیدگاه مخالفان سوگواری

«احمد تقی الدین ابن تیمیه» از جمله کسانی است که بیشترین مخالفت را با برگزاری سوگواری بر امام حسین ابراز کرده است.

او برای این که عزاداری بر امام حسین را بدعت نشان دهد و حکم به حرمت آن کند، اصل قیام امام را زیر سوال برده است. ابن تیمیه معتقد است نهضت حسین(علیه السلام)، حرکتی فاسد((۱)) و در جهت هوای نفس بوده است.((۲)) همچنین ابن تیمیه دفاعیات سرسختانه و محکمی از یزید بن معاویه در خصوص به شهادت رساندن امام حسین(علیه السلام)انجام داده است.((۳))

ابن تیمیه و پیروانش، برگزاری هرگونه جشن و سرور در ولادت های پیشوایان دینی و شخصیت های برجسته و نیز عزاداری برای ارتحال آنان (حتی شخص رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)) را حرام و بدعت در دین می پندارند. اما درباره برپایی مجالس عزاداری برای امام حسین و اهل بیت آن حضرت حساسیت بیشتری نشان داده اند.

ابن تیمیه، عزاداری بر امام حسین(علیه السلام) را با دلایل زیر بدعت و حرام دانسته است:

۱- از آن جا که مطلق عزاداری ها برای شهید یامتوفا به منزله پرستش و عبادت آن شخص است، عزاداری برای امام حسین نیز همان حکم حرام را دارد.

۲- چون عزاداری بر حسین از اعمال شیعه است و از طرفی تمام عقاید و کردار شیعیان باطل و خارج از تعلیمات دینی است، این عمل نیز هم چون سایر اعمال آنان بدعت و باطل است.

۳- چون عزاداری بر حسین، همواره با لعن یزید همراه است و از طرفی یزید، خلیفه مسلط به بلاد اسلامی بود و لذا پیشوایان دین با اتفاق نظر، لعن او را حرام می دانند، پس عزاداری بر حسین بن علی صحیح نیست.((۴))

پس از ابن تیمیه، تعدادی از پیروان او نیز سیره و سلوک او را در پیش گرفتند. «محمد بن عبدالوهاب» مؤسس فرقه وهابیت در یکی از کتاب های خود به نام «الرد علی الرافضه» به مسئله سوگواری بر امام حسین پرداخته است. وی می گوید:

«عزاداری برای امام حسین(علیه السلام) کفر و خارج شدن از دین است. عزاداری برای حسین(علیه السلام)بدعت است و باید از آن جلوگیری شود.»((۵))

محمد بن عبدالوهاب در این باره به سخن استاد فکری خود ابن تیمیه استناد می کند و می گوید:

۱- ابن تیمیه، احمد تقی الدین، منهاج السنه، ج۲، ص۱۴۱.

۲- همان

۳- همان ص۲۲۵، ۲۴۷و۱۳۹

۴- همان، ص۲۳۴ الی ۲۵۲

۵- همتی، دکتر همایون، نقد و تحلیلی پیرامون وهابیگری ص۱۳۹ به نقل از «الرد علی الرافضه» نوشته محمد بن عبدالوهّاب.

«شیخ الاسلام ابوالعباس تقی الدین احمد ابن تیمیه می گوید: عزاداری برای حسین از بدعت ها و منکرات و اعمال قبیح و زشت و خلاف شرع است و برگزار کنندگان این مراسم ها باید توبه داده شوند و اگر توبه نکنند، باید کشته شوند.»((۱))

با توجه به آنچه ذکر شد، باید دید که آیا عزاداری بر امام حسین(علیه السلام) از سنت های شیعیان است؟ یا دیگر فرقه های اسلامی نیز به آن اهتمام دارند؟ هم چنین باید روشن شود که سوگواری بر امام حسین بر چه مبنای دینی استوار است؟ و آیا دلایل ابن تیمیه بر رد سوگواری امام حسین(علیه السلام) از مبنای علمی، تحقیقی و غیر مغرضانه برخوردار است یا خیر؟

پیش از وارد شدن به اصل بحث، بی مناسبت نیست که نگاهی گذرا به اصل «عزاداری برای فقید» از منظر کتاب و سنت بیفکنیم.

عزاداری بر فقید از منظر قرآن

آیاتی از قرآن کریم، سوگواری بر فقید را با صراحت تمام تأیید می کنند. در این آیات سوگواری بعضی از پیامبران در فقدان دوستان و عزیزانشان بازگو شده است.

روشن ترین آیاتی که از سوگواری پیامبری در فقدان دیگری سخن می گوید، آیات ۸۴ تا ۸۶ سوره مبارکه یوسف است. این آیات در ضمن توصیف حالت یعقوب پس از فقدان یوسف، تأثر شدید و حزن زاید الوصف و گریه شدید یعقوب را با بیان زیر ترسیم می کند:

(و تولی عنهم و قال یا أسفی علی یوسف وابیضَّتْ عیناهُ من الحزن فَهُوَ کظیمٌ قالوا تا الله تَفْتَوا تـذکُرُ یوسُفَ حتّی تکونَ حَرَضاً اَوْ تکونَ من الهلکین قال انّما اَشکُو بثّی و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لاتعلمون)((۲)) .

یعقوب از فرزندان خویش روی برگرداند و گفت: بر فراق یوسف متأسفم و چشمانش از اندوه سفید شد. و اندوه خود را فرو می خورد. فرزندان یعقوب گفتند: به خدا سوگند تو آن قدر به یاد او هستی تا این که بیمار شوی یا بمیری یعقوب گفت: شرح اندوه و پریشانی خود را تنها با خدای خویش، شکایت می برم و من از رحمت خدا می دانم، آنچه را شما نمی دانید.

عمر عبدالسلام از محققان اهل سنّت و جماعت مشروعیت گریه بر فقید را از دیدگاه قرآن کریم، آشکارا و روشن دانسته و برای اثبات آن به دو آیه یاد شده استدلال می کند.

«انّ فی القرآن الکریم و السنه المتواتره شواهد جلیه علی جواز البکاء علی الفقید و اوضح ما ورد فی القرآن الکریم وضعه تعالی حاله یعقوب(علیه السلام) - بعد ضیاع یوسف(علیه السلام) - منه اخباره اذ یقول تعالی...((۳))؛ در قرآن کریم و سنت متواتره بر جواز گریه کردن بر فقید، شواهدی آشکار است و در قرآن کریم، واضح ترین چیزی که (بر جواز گریه بر فقید) وارد شده است، این است که خدای تعالی پس از فقدان یوسف و قطع شدن گزارشی از اوضاع حالت یعقوب را با بیان زیر منعکس می کند...»

آن گاه آیات یاد شده را ذکر کرده است.

۱- همان

۲- سوره یوسف، آیه های ۸۴-۸۶.

۳- عمر، عبدالسلام، مخالفه الوهابیه للقرآن و السنه ص۵۵ به نقل از صحیح مسلم، باب عند دخول القبور.

آشنایان به کتاب و سنت می دانند که یعقوب در فراق فرزندش یوسف، شب و روز می گریست. سوگواری او در فراق فرزندش به قدری شدید بود که بینایی خود را از دست داد. بیماری و فقدان بینایی یعقوب مایه فراموشی یوسف نگردید، هرچه وعده وصال نزدیکتر می شد، آتش عشق و محبت یعقوب به فرزند دل بندش یوسف، شعله ورتر می گردد و لذا به نصّ قرآن کریم بوی یوسف را از فرسنگ ها راه، استشمام می کرد.

(اِنّی لأجِد ریحَ یُوسُف لَوْلاَ أن تُفَنِّدون)((۱))؛ «اگر به من نیرنگ نزده باشید، من بوی یوسف را استشمام می کنم.»

از این رو، به جای این که یوسف به دنبال پدرش راه بیفتد، خورشید جمال یعقوب به دنبال ستاره گم شده خود: یوسف، به سرزمین مصر حرکت می کند. قرآن کریم در حین بازگو کردن شرح حال یعقوب نه فقط انتقادی به یعقوب نمی کند بلکه تاثر و اندوه او را، برای آگاهی انسان ها در همه نسل ها منعکس می نماید.

بی تردید، اگر این پیامبر بزرگوار در میان وهابی های امروز در سرزمین عربستان می بود، درباره او چگونه داوری می کردند؟ یا اگر در زمان ابن تیمیه می بود، یقیناً در باور و پندار او جزء مشرکان قرار می گرفت!؟

عزاداری بر فقید از نگاه سنت

اخبار و احادیث متواتر نبوی که از فراسوی «وحی» تراویده و از سرچشمه زلال (ما ینطق عن الهوی ان هو الّا وحی یوحی)جوشیده و از گفتار و رفتار آن نبی رحمت سخن می گویند و نیز روایت هایی که از اهل بیت مطهر پیامبر خدا و صحابه مکرم آن حضرت در زمینه «تشریع سوگواری برای متوفا و شهدای ارجمند اسلام» به ما رسیده، بی شمارند. محدثان و راویان اخبار و احادیث، هر یک در «صحاح» و «سنن» و «موسوعات» روایی خویش، در این زمینه به صورت متواتر نقل حدیث کرده اند.

عمر عبدالسلام، در کتاب خود به نام «مخالفه الوهابیه للقرآن و السنه» طیف بی شماری از این روایت ها را از منابع گوناگون روایی از پیامبر و اهل بیت مطهر و صحابه آن حضرت گرد آورده است که خوانندگان می توانند به این منبع مراجعه کنند.

ما نیز در حد گنجایش این نوشتار، دسته ای از روایت ها را در جهت اثبات «جواز سوگواری در وفات» که از منابع اهل سنت تحقیق کرده ایم، در این جا یاد می کنیم:

مسلم در صحیح خود روایت می کند:

«النبیء(صلی الله علیه وآله) زار قبر امه وبکی و ابکی من حوله((۲))؛ پیامبر، مرقد مادر گرامی خود را زیارت کرد، آن گاه گریست و کسانی را که در اطراف آن حضرت بودند به گریه آورد.»

در صحیح بخاری باب جنائز و سنن بیهقی جزء چهارم چنین آمده است:

«ان رسول الله بکی فی موت ابراهیم فقـالوا یـا رسول الله تبکی و انت رسول الله؟ قـال: انّما أنا بشـر تَـدْمَع العین و یخشع القلب و لانقول ما یسـخط الرب؛((۳)) همانا پیامبر خـدا(صـلی الله علیه وآله) در مرگ پسـرش ابراهیم گریه کرد. اصـحاب گفتند: ای پیامبر خدا، آیا شـما پیامبر خدا نیستید که گریه می کنید؟ حضـرت فرمود: من هم مثل شـما بَشرم، چشم آدمی گریه می کند و قلب هر انسانی نرم می شود و من چیزی را که موجب غضب پروردگار گردد، نمی گویم.»

۱- سوره یوسف، آیه ۹۴.

۲- همان

۳- همان، ص۵۷ به نقل از صحیح بخاری و سنن بیهقی.

جمعی از محدثان، چون «ابن شبه» در «تاریخ مدینه المنوره»، «سید نورالدین سمهودی» در «وفاء الوفا» و «ابن حجر» در «الاصابه» بیهقی در کتاب «الجنائز» از «سنن» خود و ابن ماجه نیز در کتاب «الجنائز» از «سنن» خود روایت کرده اند:

«و ورد انّه(صلی الله علیه وآله) قال مخاطباً رقیه بعد موتها: الحقی بسافنا الخیر عثمان بن مظعون قال: و بکی النساء فجعل عمر یضربهن بسوطه فاخذ النبی(صلی الله علیه وآله) بیده و قال دعهنّ یا عمر و قال: و ایّا کنَّ و نعیق الشیطان فأنّه مهما یکن من العین و القلب فمن الله و من الرحمه و مهما یکن من اللسان و من الید فمن الشیطان. قال: فبکت فاطمه علی شفیر القبر فجعل النبی(صلی الله علیه وآله)یمسح الدموع عن عینیها بطرف ثوبه؛((۱))

روایت شده است که پس از فوت رقیه، دختر گرامی پیامبر، در حالی که پیامبر او را مخاطب قرار داده بود، فرمود: به سلف نیک ما پیوستی. عثمان بن مظعون، روایت کرده است که زن ها گریه می کردند، آن گاه عمر بن خطاب با تازیانه خود، آنان را می زد (تا از گریه کردن باز دارد) پیامبر خدا با دست مبارک خود او را گرفت و فرمود: ای عمر! آنان را به حال خودشان واگذار. و فرمود: از فریادهای شیطان بپرهیزید، همانا گریه کردن هرگاه از چشم و قلب نشئت بگیرد، پس از سوی خدا و رحمت است و هرگاه از زبان و دست سرچشمه گیرد از سوی شیطان است. عثمان بن مظعون گوید: فاطمه (علیها السلام) در کنار قبر رقیه گریه کرد و پیامبر اشک های چشم فاطمه را با گوشه پیراهن خود پاک می کرد.»

از روایت های یاد شده، چنین استفاده می شود که پیامبر خدا در مرگ هر یک از نزدیکان خود، چون مادر گرامی و پسر و دختر خودش، شدیداً می گریسته و در مرگ پسرش ابراهیم، تصریح کرده است که هر بشری گریه می کند. پس اگر پیامبر خدا در زمان ابن تیمیه و یا وهابیان امروز زندگی می کرد قطعاً از سوی آنان به بدعت گذاری و شرک متهم می شد!

«ابن سعد» در «طبقات» و «ابن اثیر» در «کامل» و «احمد بن حنبل» در «مسند»، مسند عبدالله بن عمر، از عبدالله بن عمر روایت کرده اند:

«انّ الرسول(صلی الله علیه وآله) قال بعد استشهاد حمزه: فحمزه لابواکی له، فجاء نساء الانصار الی باب رسول الله فبکین علی حمزه فدعا لهن رسول الله(صلی الله علیه وآله)؛((۲)) پس از شهادت حمزه (سیدالشهدا) پیامبر خدا فرمود: حمزه هیچ گریه کننده ای ندارد. پس زنان انصار به در خانه رسول خدا، آمدند و برای حمزه به سوگواری پرداختند و پیامبر خدا در حق آنان دعا کرد».

از این روایت به روشنی استفاده می شود که پیامبر خدا، عزاداری برای شخصیتی چون حمزه را مهم و دارای فضیلت می شمرده و گرنه هیچ گاه از این که حمزه گریه کننده ای ندارد، افسوس نمی خورد و از سوی دیگر در حق زنان انصار که برای حمزه گریه کرده بودند، دعا نمی کرد.

و نیز عبدالله بن عمر گوید:

«ما رأینا رسول الله(صلی الله علیه وآله) باکیاً اشد من بکائه علی حمزه بن عبد المطلب؛((۳)) ما هیچ گاه ندیدیم که پیامبر خدا به اندازه ای که در شهادت حمزه گریه کرد، گریه کند.»

ظاهراً در استحباب و فضیلت سوگواری و عزاداری برای شخص متوفا و شهید تردیدی باقی نمی ماند و بیش از این نیازی به ذکر روایت از پیامبر خدا نخواهد بود».

۱- عمر عبدالسلام، مخالفته الوهابیه القرآن والسنه ص۵۷ به نقل از ابن شیعه در تاریخ المدینه المنوره و سمهودی شافعی در «وفاء الوفا» و ابن حجر در «الاصبه» و بیهقی در کتاب «سنن جنائز و ابن ماجه در کتاب سنن باب ۵۳ (جنائز).

۲- احمد ابن حنبل، مسند، مسند عبدالله ابن عمر، ج۲، ص۴۰، و نیز

۳- عمر عبدالسلام، مخالفته الوهابیه القرآن و السنه ص۵۰۴.

روایت دیگری در کتب حدیثی آمده است که پس از ارتحال جان گداز پیامبر، فاطمه زهرا دخت گرامی حضرت گریه می کرد و می گفت:

«یا ابتاه اجاب ربّاً دعاه *** یا ابتاه جنه الفردوس مأواه

یا ابتاه الی جبرئیل لعتاه *** یا ابتاه من ربه ما أدناه((۱))؛

ای پدر بزرگواری که خداوند دعوت او را اجابت کرد، ای پدری که جنه الفردوس جایگاه او قرار گرفت؛ ای پدر من، تو آن کسی هستی که به جبرئیل دیگر ملاقات نداری، ای پدر من، تو آن کسی هستی که به خدای خویش نزدیک شدی».

و نیز در صحیح مسلم آمده است:

«انّ عائشه ذکر لها ان عبدالله بن عمر یقول ان المیت لیعذب ببکاء الحی فقالت عائشه یغفر الله لابی عبدالرحمن، اما انه لم یکذب ولکنه نسی او أخطأ انّما مرّ رسول الله(صلی الله علیه وآله) علی یهودیّه یبکی علیها فقال: انّهم یبکون علیها و انهالتعذب فی قبرها؛((۲))

به عایشه گفتند که عبدالله بن عمر می گوید: با گریه زنده ها، میت در قبر عذاب می شود. عایشه گفت: خداوند ابوعبدالرحمن (عبدلله ابن عمر) را ببخشد، او دروغ نمی گوید ولی او فراموش یا اشتباه کرده است (اشتباهاً از روایت پیامبر خدا سوء برداشت کرده است) روزی پیامبر خدا بر زن یهودیه متوفائی گذشت که دیگر یهودیان بر او گریه می کردند. پیامبر فرمود: این ها (یهودیان) برای او گریه می کنند در حالی که او در قبر خود عذاب می شود. یعنی او به کفر اعمال و اعتقاد خود، عذاب می شود و این ها از دوری او گریه می کنند.»

مطالب فشرده ای که تاکنون عنوان شد، گذری اجمالی بر اصل فضیلت و استحباب «سوگواری» برای فقید بود. و اکنون مناسب است، در خصوص عزاداری برای سرور شهیدان و سید مظلومان حضرت امام حسین(علیه السلام) مطالبی مستند به کتاب های معتبر شیعه و سنی بیان گردد.

دلالت سنّت بر سوگواری بر امام حسین(علیه السلام)

از روزی که پیشوای آزادگان حضرت امام حسین(علیه السلام) با یاران و اهل بیت خود، در سرزمین کربلا و با لب تشنه در کنار آب فرات به صورت مظلومانه و به طرز فجیعی، به شهادت رسیدند، قاطبه امت اسلامی از سنّی و شیعه عزادار بوده و از آن روز تاکنون که در حدود چهارده قرن، سپری می شود، نه تنها از تپش قلب امت اسلامی، چیزی کاهش نیافته و آتش این ماتم فرو ننشسته که هر چه از تاریخ آن بیشتر می گذرد، داغ عزای حسین بن علی(علیه السلام) گسترش بیشتر و آتش مصیبت آن حضرت، در دل ها مشتعل می شود.

اینک به بعضـی روایت هایی که از طریق شـیعه و سـنّی در این زمینه، از پیامبر گرامی اسلام و نیز اهل بیت آن حضرت و دیگر پیشوایان اسلامی، رسیده در حدّ نیاز این نوشتار، به صورت اجمال و گذرا، اشاره خواهیم کرد.

نخست به نقل دسـته ای از روایت ها که از طریق اهل سنت، نقل می شود می پردازیم، سپس روایت هایی را از طریق شیعه یاد می کنیم:

روایت های اهل سنّت در عزاداری امام حسین(علیه السلام)

۱- همان به نقل از طبقات ابن سعد و سنن ابن ماجه باب ۱۵.

۲- همان ص۵۸ به نقل از صحیحین

عمر عبدالسلام از محققان معاصر اهل «سنت» و «جماعت»، پس از استدلال به آیاتی از قرآن در زمینه عزاداری برای امام حسین(علیه السلام) به وجود روایت های متواتر در این موضوع اشاره کرده است و گوید:

«و هم چنین سزاوار است که اشاره کنیم به روایت های متواتری که بر خبر دادن «جبرئیل» از شهادت حسین(علیه السلام) از "اهل بیت و ذوی القربی" دلالت می کنند. من از این دسته از روایت ها در حدود دویست روایت را برشمردم. بعضی از این روایت ها در (کتاب) «اسد الغابه» ج۱ ص۳۴۹، نوشته ابن اثیر و بعضی دیگر در کتاب «الکامل» ج۴ ص۹۳ و نیز در کتاب «البدایه و النهایه» و بعضی دیگر در «المعجم الکبیر» ج۳ ص۱۱۳ و ج۴ ص۱۱۵ نوشته طبرانی و بعضی دیگر از آن روایت ها در «فواید السمطین» نوشته جوینی و نیز در مسند «احمد ابن حنبل» مسند «علی ابن ابی طالب» ج۱ ص۸۵ و نیز منابع دیگر، ذکر شده است.»((۱))

عمر عبدالسلام از باب نمونه، به بعضی از آن احادیث اشاره می کند و می گوید:

«از جمله این روایت ها، روایت اسماء بنت عمیس است. اسماء گوید: رسول خدا فرمود: ای اسماء، گروه ستم گری که خداوند آنان را از شفاعت من بی نصیب می داند، فرزندم حسین را می کشد.»((۲))

حدیث عایشه یکی دیگر از آن روایت ها است که گوید:

«بیّنا رسول الله(صلی الله علیه وآله) راقد اذ جاء الحسین یحبوا الیه فنهیته عنه ثمّ قمت لبعض امری فدنا منه، فاستیقظ رسول الله و هو یبکی! فقلت: ما یبکیک؟ قال ان جبرئیل ارانی التربه التی یقتل علیها الحسین، فاشتد غضب الله علی من سفک دمه...؛((۳))«روزی پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) در خواب بود، هنگامی که حسین(علیه السلام)آمد به سمت آن حضرت رفت و من مانع از نزدیک شدن او به پیامبر گردیدم، سپس از جا بلند شدم تا کارم را انجام دهم، حسین نزد پیامر رفت، سپس پیامبر(صلی الله علیه وآله) از خواب بیدار شد، در حالی که گریه می کرد. گفتم: چه چیز شما را به گریه آورده است؟ پیامبر فرمود: جبرئیل، تربتی را به من نشان داد که حسین بر آن کشته می شود پس غضب خداوند بر کسانی نازل خواهد بود که خون حسین را می ریزند.»

و نیز؛ «ابن اثیر در «اسد الغابه» از انس بن حارث بن «ابیه» واو از پدرش روایت کرده است که گوید من خود شنیدم که پیامبر خدا در حالی که حسین در دامنش بود، می فرمود: این پسرم در سرزمینی که به آن عراق گفته می شود، به قتل می رسد پس هر کس او را درک کند، باید به یاری اش بشتابد.»

احمد ابن حنبل در مسند خود روایت کرده است که علی(علیه السلام) در راه خود به «صفین» از کربلا گذشت. پس صدا زد: «یا اباعبدالله! (ای حسین) در کنار شط فرات، صبر کن! آن گاه فرمود: روزی در محضر رسول خدا، بودم، چشم های آن حضرت پر از اشک بود. گفتم ای پیامبر خدا چه چیز شما را به گریه آورده است؟ حضرت فرمود: لحظه هایی پیش جبرئیل در نزد من بود و به من گفت: حسین(علیه السلام) در کنار «شط فرات» کشته می شود و به من گفت: آیا تربت او را، استشمام می

کنی؟

پیامبر فرمود: آن گاه جبرئیل دست خود را دراز کرد و مشتی از خاک را به من داد و من هیچ اختیاری از چشمم ندارم، جز این که اشک می بارد.»((۴))

احمد ابن حنبل در مسند خود روایت می کند:

۱- همان، ص۵۸.

۲- همان

۳- همان

۴- احمد بن حنبل، مسند، ج۱، ص ۸۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج۳، ص ۲۸۸، البدایهوالنهایه، ج۸، ص ۲۰۱، مجمع الزوائد، ج۹، ص ۱۷۸.

«از ابن عباس روایت شده است که گفته است: روزی در محل شهادت حسین(علیه السلام)بودیم، پیامبر خدا را نصف روز در خواب دیدم در حالی که سر و صورتش پر از گرد و غبار بود، شیشه ای در دست آن حضرت بود که در آن شیشه خون جاسازی شده بود، پس گفتم: ای پیامبر خدا، پدر و مادرم فدای شما این چیست؟ حضرت فرمود: این خون حسین و اصحاب حسین است که از امروز تا همیشه می جوشد.» ابن عباس گوید: ما آن روز را شمردیم و روز قتل امام را پیدا کردیم.»((۱))

«ابوالمؤید موفق خوارزمی حنفی» که در سال ۵۶۸ ه. ق وفات یافته است - در جلد اوّل کتاب خود «مقتل الامام السبط الشهید» که معروف و متداول است، در صفحه ۱۶۳ آورده است:

«بعد از آن یک که سال تمام، از ولادت «حسین» گذشت، دوازده فرشته سرخ رو، بر رسول خدا نازل شدند و در حالی که پر و بال خود را گسترده بودند، چنین گفتند: ای محمّد! بر سر فرزندت - حسین - آن خواهد آمد که از ناحیه قابیل بر سر هابیل آمد و خداوند نظیر پاداشی را که به هابیل داد به او خواهد آمد و نظیر کیفری را که به قابیل داد، به قاتل او می دهد. پس اضافه کرده است:

هیچ فرشته ای در آسمان نماند، مگر این که بر رسول خدا نازل شد و او را سر سلامتی داده و به پاداشی که از طرف خدای تعالی به وی عطا می شود، آگاه می ساخت و تربت «حسین» را به آن حضرت عرضه می داشت و آن جناب می گفت: بارالها! دچار خذلان کن، آن کسی را که حسین مرا یاری نمی کند و بکش آن کسی را که او را می کشد و او را از آرزوهایش بهره مساز!

بعد از آن که دو سال تمام از میلاد حسین گذشت، رسول خدا برای سفر بیرون رفت، وقتی مقداری راه پیمود، ناگهان ایستاد و با چشم گریان گفت: «انّا لله و انا الیه راجعون» سبب پرسیدند: فرمود: این جبرئیل است مرا از سرزمینی در کنار فرات خبر می دهد که اسمش «کربلا» است. فرزندم - حسین بن فاطمه - در آن جا کشته می شود.

پرسیدند: چه کسی او را می کشد؟ فرمود: مردی به نام یزید - که خداوند وجود وی را بی برکت گرداند و گویا هم اکنون اقامت گاه و دفن او را در آن سرزمین می بینم، در حالی که سرش را به ارمغان می برند. به خدا سوگند! کسی از دیدن سر فرزندم حسین خوشحال نمی شود مگر آن که خداوند او را دچار نفاق نموده و میان قلب و زبانش مخالفت می افکند; یعنی، ایمانی را که به زبانش ادعا می کند، در دلش نمی ماند»

روایت هایی که ذکر شده و صدها روایت دیگر که در این نوشتار نمی گنجد، از منابع معتبر و اعتمادشدنی محدثان و صاحب نظران فرهیخته اهل سنّت، نقل شده است.

حال جای این پرسش باقی می ماند که در تعیین تکلیف مسلمانان در امر عزاداری برای سید آزادگان حضرت امام حسین(علیه السلام)، دستورهای پیامبر خدا که با تواتر نقل می شود، پذیرفتنی است و یا القای ابن تیمیّه؟ پاسخ بر کسی پوشیده نیست.

دلالت روایت های شیعه به «سوگواری برای امام حسین»

روایت های شیعه که از پیامبر عظیم الشأن اسلام و دیگر پیشوایان معصوم شیعیان و دودمان نبوت در باب« فضیلت سوگواری و عزاداری» برای سیّد شهیدان، پیشوای آزادگان حضرت ابا عبدالله الحسین» نقل شده بی شمارند. و در این جا از باب نمونه به ذکر روایت های محدود و کوتاه بسنده می کنیم: در رجّال کشی روایتی است که سلسله سند آن به زید شحّام می رسد، او می گوید: ما جماعتی از اهل کوفه در محضر امام صادق بودیم که جعفر بن عفّان بر آن حضرت وارد شد، حضرت او را پیش خود طلبید:

۱- مسند احمد بن حنبل، ج۱، ص ۲۸۳، تهذیب تاریخ دمشق، ج۴، ص ۳۴۲، سیر اعلام النبلاء، ج۲، ص ۳۱۵، البدایه والنهایه، ج۸، ص ۲۰۲.

«فقال: یا جعفر! قال لبیک جعلنی الله فداک، قال بلغنی انّک تقول الشعر فی الحسین و تجیّد، فقال: نعم جعلنی الله فداک، قال قل نانشدتم فبکی و من حوله حتّی صارت الدّموع عن وجهه و لحیته.

ثم قال: یا جعفر! و الله لقد شهد ملائکه الله المقربون ههنا یسمعون قولک فی الحسین و لقد بکوا کما بکینا و اکثر و لقد اوجب الله تعالی لک یا جعفر فی ساعته الجنّه بامرها و غفور الله لک، فقال یا جعفر! الّا اریدک؟ قال: نعم یا سیّدی قال: ما من احد قال فی الحسین شعرا فبکی و ابکی به الاّ اوجب الله له الجنّه و غفر له!

صادق آل محمّد فرمود: ای جعفر! عرض کردم جان من فدای تو باد فرمان چیست؟ فرمود به من رسیده است که تو در مرثیه حسین، انشاد شعر نیکو توانی کرد، عرض کردم چنین است. فرمود انشاد کن. لا۔ جرم آغاز قرائت مراثی کردم، آنحضرت چندان بگریست که آب چشم مبارکش از چهره و لحیه در گذشت.

آنگاه فرمود: ای جعفر! فرشتگان خدا کلمات تو را امضا نمودند و سخت بگریستند چنانکه ما می گرییم بلکه افزون گریستند و خداوند در این ساعت بهشت را بر تو واجب گردانید. و گناهان تو را معفو داشت. آنگاه فرمود: ای جعفر هیچ خواهی فضیلت بر زیادت ازاین باز گویم؟ عرض کردم ای مولای من! اینک روا باشد، فرمود نیست کسی که شعری در مرثیه حسین گوید و بگرید یا بگریاند مگر آن که خداوند بهشت را بر وی واجب گرداند و گناهان او را به جمله در گذراند».((۱))

ابو هارون المکفوف گوید:

«خدمت ابو عبدالله امام صادق شرف یاب شدم، به من فرمود: در مرثیه جدّم حسین شعری قرائت کن. من شعری قرائت کردم، امام فرمود: اشعار را در مرثیه حسین به گونه ای قرائت کن که گویی بر سر قبر آن حضرت هستی، آن گاه این شعر را خواندم:

«امور علی جدث الحسین بکربلا *** فقل لا عظمته الزّکیه؛

«در کربلا به قبر حسین گذر کن و با استخوان های پاکیزه او بگو».

آن حضرت سخت گریست و من خاموش شدم، سپس به من فرمود:«یکبار دیگر تکرار کن.» پس من تکرار کردم. آن گاه فرمود: «شعری دیگر بخوان» پس من این شعر را خواندم:

«یا مریم قومی فاندبی مولاک *** و علی الحسین فاسعدی ببکاک؛

ای مریم برخیز و بر مولای خود گریه کن و با گریه ات بر حسین او را یاری نما.»

امام صادق سخت گریه کرد و گریه زنان از پس پرده بالا گرفت، گاهی صدای گریه و ناله به شدت بالا رفت و به من فرمود؛

«یا ابا هارون! من انشد فی الحسین، فابکی عشره، ثم جعل ینقص واحدا واحدا حتّی بلغ الواحد، فقال: من انشدّ فی الحسین

فابکی واحدا، فله الجنّه، ثم قال: من ذکره فبکی، فله الجنه»**;**

«ای ابا هارون، کسی که در مرثیه حسین شعری گوید و ده تن را بگریاند، آن گاه از این عدد یک یک کم کرد و فرمود اگر کسی در عزای حسین شعری بخواند و یک تن را بگریاند، بهشت بر او واجب می شود. پس فرمود: کسی که یاد کند حسین را و خودش گریه کند جای او در بهشت است».((۲))

حال این پرسش مطرح است، آیا در زمینه عزاداری برای سید شهیدان حسین بن علی(علیه السلام) امام صادق که وارث علم پیامبر بوده، آگاه تر است یا ابن تیمیه که خود در دفاع از یزید و آل امیّه دامن همّت به کمر زده است،

۱- همان، ص ۱۳۲.

۲- همان، ص ۱۳۴.

نظریه پذیرفتنی تری دارد؟ آیا در زمینه عزاداری ها راه درست آن است که شخص پیامبر و وارثان به حق علم او چون امام باقر و امام صادق پیموده اند، یا راه و مشرب فرقه وهابیت که سر در آبشخور ابن تیمیّه و آل امیّه فرو برده اند؟

پاسخ این پرسش را به خوانندگان واگذار می کنیم.

جلد ششم: عنصر تبلیغ در نهضت عاشورا

اشاره

ص:۱

بسم الله الرحمن الرحیم

فرهنگ عاشورایی

(۶)

عنصر تبلیغ در نهضت عاشورا

هو الشهید

مقدمه

«نَظَر النَّبیُّ (صلی الله علیه وآله) اِلَی الْحُسَینِ بنِ عَلی(علیهما السلام) و هُوَ مُقْبِلٌ، فَأَجْلَسَهُ فِی حِجْرِهِ و قَالَ : إنَّ لِقَتْلِ الْحُسَینِ حَرارَةً فی قُلُوبِ المُؤمِنینَ لا تَبْرُدُ اَبَداً.((۱))

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به حسین بن علی نگاه می کرد در حالی که به طرفش می آمد، او را گرفت و بر روی پای خود نشانید و فرمود: همانا در دل های مؤمنین حرارتی نسبت به شهادت امام حسین(علیه السلام) است که هیچگاه سرد نمی گردد.»

مسلمانان همواره علاقه فراوان و عشق وافری نسبت به حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) سبط اکبر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)داشته اند. این عشق و علاقه در زمان حیات آن حضرت، در دوران قیام ایشان و خصوصاً پس از شهادتش وجود داشته و هیچگاه از بین نرفته است.

۱- مستدرک الوسایل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

این مهم سرّ مگویی ندارد.! بلکه آشکارا علت آن معامله با خداوند است. امام حسین (علیه السلام) به خاطر حفظ و احیای دین خداوند از مال، جان، خانواده و همه هستی خود گذشت و در این مسیر دعوت خدای متعال را اجابت کرد و در نتیجه نام، یاد و محبت او حیات جاودانه پیدا کرد و مصداق کریمه شریفه شد :

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُم» (انفال ۲۴).

در واقع آنچه حضرت سید الشهدا (علیه السلام) در احیای دین خداوند انجام داد، الگویی پایدار برای همه مسلمانان تا قیام قیامت است. قیام برای اقامه حق و زدودن باطل و جلوگیری از کژیها و بدعت ها در دین خداوند! و در این مسیر از شهادت استقبال کردن و هیچ ارزشی را از احیای کلمه اللّه بالاتر ندانستن و از انحراف در امت پیامبر جلوگیری کردن!

همانگونه که آن حضرت خود فرمود : «اِنّی لَمْ اَخْرُجْ اَشِراً وَ لابَطِراً وَلا مُفْسِداً وَلا ظالِماً وَ انّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلاحِ فی اُمّهِ جَدّی (صلی الله علیه وآله) اُریدُ اَنْ اَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهی عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اَسیرُ بِسیرَهِ جَدّی وَ اَبِی عَلیّ بْنِ اَبیطالِب(علیه السلام).

و همانگونه که همه پیامبران الهی با توکل بر خدای متعال در صدد انجامش بوده اند; اصلاح جوامع بشری از

طریق دشـمنی بـا ظالمـان و دسـتگیری از مظلومان و نیز جلوگیری از فساد، تباهی و فحشاء، و تبلیغ حقیقت، عـدالت، کرامت و فضیلت در بین تمامی انسانها !

و همانگونه که حضـرت شُعیب پیامبر (علیه السلام) در تبیین رسالت و مأموریت خود گفت : «إنْ اُریدُ اِلاَّ إلْاَصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفیقی اِلاّ بِاللّهِ عَلیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ اِلَیْهِ اُنِیبُ». (هود ۸۸)

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) افتخار دارد در راستای احیاء و گسترش فرهنگ و معارف اسلامی و نیز حراست از حریم قرآن مجید و سنّت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و همچنین بزرگداشت نام، یاد و زندگانی اهل بیت(علیهم السلام) اقدام به برگزاری همایش های فرهنگی و علمی نماید.

از جمله این همایش ها، همایش امام حسین(علیه السلام) بود که در سال ۱۳۸۱ ه-.ش (۲۰۰۳ م) در تهران و در سال ۱۳۸۲ ه-.ش (۲۰۰۴ م) در دمشق برگزار گردید.

اندیشـمندان و صاحبـان علم و قلم مقالات فراوانی را برای غنای هرچه بیشتر این همایش به دبیرخانه آن ارسال کردنـد و نتیجه تلاش های علمی آن عزیزان انتشار پانزده جلد کتاب گردیده است که اکنون در دسترس علاقه مندان قرار گرفته است.

بی شک بررسی و شناخت ابعاد گسترده قیام امام حسین(علیه السلام) با یک همایش و چند مقاله امکان پذیر نمی باشد. چه آنکه این فقط یک قیام نبود بلکه توانست یک فرهنگ ایجاد نماید، فرهنگ عمیقی که در زندگانی مسلمانان تأثیرگذار بوده و هست. فرهنگی که تا کنون نه تنها قدیمی و فرسوده نشده بلکه در طول تاریخ پس از عاشورا، همواره یک امید بوده، یک الگو، یک ارزش و یک فرهنگ، فرهنگ عاشورایی!

فرهنگ عاشورایی امام حسین(علیه السلام) بخوبی توانست فرهنگ آموزانی فهیم و با انگیزه تربیت نماید. عاشقانی که عمق قیام حضرتش را درک کردند و حاضر شدند عزیزترین سرمایه زندگانی خود را در این مسیر در طبق اخلاص گذارده و تقدیم نمایند و با آغوش باز به استقبال شهادت روند. الگوپذیری از فرهنگ عاشورایی حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) به اصحاب آن امام همام خلاصه نگردید، بلکه در سالها و قرنها بعد قیام ها و خروشهایی علیه حکام ظلم و جور را پدید آورد و منشأ بوجود آمدن صحنه هایی از آرمان خواهی، عشق و ایثار و شهادت طلبی در طول تاریخ شد.

فرهنگ عاشورایی، عاشوراها آفرید و کربلاها بوجود آورد و همواره پیروان اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) با عشق و

علاقه و با ایمان راسخ، و با برپایی مجالس عزاداری، شعر و نوحه سرایی در زنده نگاه داشتن آن سخت کوشیدند و حتی در مسیر احیای نام و یاد و قیام عاشورایی امام حسین(علیه السلام) از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.

آنچه در پیش روی دارید مجموعه مقالاتی در خصوص بررسی و تبیین گوشه ای از فرهنگ عاشورایی حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) می باشد که در چند مجلد تدوین شده است. از آنجا که مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) نسبت به تهیه و انتشار کتابهای دینی و مورد نیاز پیروان اهل بیت(علیهم السلام) در اقصی نقاط عالم همت می گمارد لذا در هریک از مجموعه منشورات «فرهنگ عاشورایی» به طرح نقطه نظرات صاحب نظران در این خصوص می پردازد.

با تشکر از مؤلفین محترم، توفیق تمامی اهل فکر، قلم و مطالعه را در شناساندن و شناخت هرچه بیشتر فرهنگ عاشورایی از خداوند متعال خواستارم و برای همه پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در هر سرزمین که هستند آرزوی سلامت، موفقیت و رستگاری دارم.

محمد حسن تشیّع

معاون فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

ص:۱۳

خطابه و منبر

اشاره

خطابه و منبر

آیت الله شهید مرتضی مطهری

خطابه و منبر

خطابه و منبر((۱))

أَ لرَّ حْمنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسانَ عَلَّمَهُ الْبَيانَ.

پیوند خطابه در شیعه با حادثه عاشورا

خطابه و منبر در کشور ما مولود حادثه عاشورا است، چطور مولود حادثه عاشورا است؟ امام حسین (علیه السلام) در زمان خودش علیه جریانی قیام کرد و شهید شد، بهمان ترتیبی که می دانیم، روایاتی هم در زمینه عزاداری برای آن حضرت وارد شده است که برای یکنفر شیعی مذهب امکان ندارد که آن روایات را انکار کند. یعنی از مسلمات مذهب شیعه است.

از ناحیه ائمه اطهار(علیهم السلام) توصیه و تأکید فراوان به احیاء سنت عاشورا شده است. و به اشخاصی که شاعر بوده اند بسیار

۱- این مقاله متن سخنرانی استاد شهید آیه الله مرتضی مطهری است که در سال ۱۳۸۰ ه.ق در انجمن اسلامی مهندسین ایراد شده است. مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) این متن را از کتاب ده گفتار برگزیده و با کمی تلخیص و ویراستاری در این مجموعه تقدیم علاقه مندان نموده است.

توصیه شده که در این موضوع شعر بگویید و احساسات مردم را تحریک کنید، نسبت به اشخاصی که در مجالس اقامه سنت عاشورا متأثر می شوند و اشک می ریزند تقدیس رسیده است. احادیث زیادی هست راجع به ثواب گریه بر سیدالشهداء(علیه السلام)، این احادیث را امشب نمی خواهم بخوانم ولی اجمالاً همینقدر عرض کنم برای یکنفر شیعه مذهب جای تردید نیست که این دستور در مذهب ما هست.

اینجا دو مطلب وجود دارد که لازم است طرح شود: یکی اینکه فلسفه قیام امام حسین(علیه السلام) چه بود؟ چرا امام حسین(علیه السلام)قیام کرد؟ انگیزه قیام چه بود؟ دیگر اینکه فلسفه این دستور از طرف پیشوایان دین که موضوع قیام امام حسین(علیه السلام) برای همیشه باقی بماند و زنده بماند و فراموش نشود چیست؟ فلسفه اینکه عاشورا زنده بماند چیست؟

مطابق عقیده ما که شیعه هستیم هیچ دستوری از دین خالی از حکمت و فلسفه نیست. این دو تا باید معلوم بشود، اگر این دو تا معلوم شد آنوقت معلوم خواهد شد که این دستور چه دستور بزرگی است و چقدر باید از حادثه عاشورا و از دستوری که درباره آن رسیده استفاده کرد.

فلسفه قیام امام حسین(علیه السلام)

اما اینکه امام حسین(علیه السلام) چرا قیام کرد؟ این را سه جور میتوان تفسیر کرد، یکی اینکه بگوییم قیام امام حسین(علیه السلام)

یک قیام عادی و معمولی بود و العیاذ بالله برای هدف شخصی و منفعت شخصی بود. این تفسیری است که نه یکنفر مسلمان به آن راضی می شود ونه واقعیات تاریخ و مسلمات تاریخ آن را تصدیق می کند.

تفسیر دوم همان است که در ذهن بسیاری از عوام الناس وارد شده که امام حسین(علیه السلام) کشته شد و شهید شد برای اینکه گناه امت بخشیده شود. شهادت آن حضرت بعنوان کفاره گناهان امت واقع شد، نظیر همان عقیده ای که مسیحیان درباره حضرت مسیح پیدا کردند که عیسی بالای دار رفت برای اینکه فدای گناهان امت بشود. یعنی گناهان اثر دارد و در آخرت دامنگیر انسان می شود، امام حسین(علیه السلام)شهید شد که اثر گناهان را در قیامت خنثی کند و به مردم از این جهت آزادی بدهد!

در حقیقت مطابق این عقیده باید گفت که امام حسین(علیه السلام)دید که یزیدها و ابن زیادها و شمر و سنان ها هستند اما عده اشان کم است، خواست کاری بکند که بر عده اینها افزوده شود! خواست مکتبی بسازد که از اینها بعداً زیادتر پیدا شوند لذا مکتب یزید سازی و ابن زیاد سازی را بنیان کرد! این طرز فکر و این طرز تفسیر بسیار خطرناک است.

برای بی اثر کردن قیام امام حسین(علیه السلام) و برای مبارزه با هدف امام حسین(علیه السلام) و برای بی اثر کردن و از بین بردن

حکمت دستورهایی که برای عزاداری امام حسین(علیه السلام) رسیده هیچ خبری به اندازه این طرز فکر و این طرز تفسیر مؤثر نیست. باور کنید که یکی از علل (گفتم یکی از علل چون علل دیگر هم در کار هست که جنبه قومی و نژادی دارد) که ما مردم را این مقدار در عمل لاقید و لاابالی کرده، این است که فلسفه قیام امام حسین(علیه السلام) برای ما کج تفسیر شده، طوری تفسیر کرده اند که نتیجه اش همین است که می بینیم .

بقول جناب زیدبن علی بن الحسین (علیه السلام) درباره مرجئه (مرجئه طایفه ای بودند که معتقد بودند ایمان و اعتقاد کافی است، عمل در سعادت انسان تأثیر ندارد، اگر عقیده درست باشد خداوند از عمل هر اندازه بد باشد می گذرد) هؤُلآء أطْمَعُوا الْفُسّاقَ فِیْ عَفْوِ اللهِ یعنی اینها کاری کردند که فساق در فسق خود به طمع عفو خدا جری شدند. در آن وقت عقیده شیعه در نقطه مقابل عقیده مرجئه بود، اما امروز شیعه همان را می گوید که در قدیم مرجئه می گفتند. عقیده شیعه همان بود که نص قرآن است أَلَّذِیْنَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ، هم ایمان لازم است هم عمل صالح.

تفسیر سوم این است که اوضاع و احوالی در جهان اسلام پیش آمده بود و بجایی رسیده بود که امام حسین(علیه السلام)وظیفه خودش را این می دانست که باید قیام کند، حفظ اسلام را در قیام خود می دانست، قیام او قیام در راه حق و حقیقت بود.

اختلاف و نزاع او با خلیفه وقت بر سر این نبود که تو نباشی و من باشم، آن کاری که تو می کنی نکن بگذار من بکنم. اختلافی بود اصولی و اساسی، اگر کس دیگری هم بجای یزید بود و همان روش و کارها را می داشت باز امام حسین(علیه السلام)قیام می کرد، خواه اینکه با شخص امام حسین(علیه السلام)خوش رفتاری می کرد یا بد رفتاری.

یزید و اعوان و انصارش هم اگر امام حسین(علیه السلام)متعرض کارهای آنها نمی شد و روی کارهای آنها صحه می گذاشت حاضر بودند همه جور مساعدت را با امام حسین(علیه السلام) بکنند، هر جا را می خواست به او می دادند. اگر می گفت حکومت حجاز و یمن را به من بدهید، حکومت عراق را به من بدهید، حکومت خراسان را به من بدهید، می دادند. اگر اختیار مطلق هم در حکومتها می خواست و می گفت به اختیار خودم هر چه پول وصول شد و دلم خواست بفرستم، می فرستم و هر چه دلم خواست خرج کنم، می کنم، کسی متعرض من نشود باز آنها حاضر بودند.

جنگ امام حسین(علیه السلام) جنگ مسلکی و عقیده ای بود، پای عقیده در کار بود، جنگ حق و باطل بود. در جنگ حق و باطل دیگر امام حسین(علیه السلام) از آن جهت که شخص معین است تأثیر ندارد. خود امام حسین(علیه السلام) با دو کلمه مطلب را تمام کرد، در یکی از خطبه های بین راه به اصحاب خود می فرماید (ظاهراً

در وقتی است که حر و اصحابش رسیده بودند و بنابراین همه را مخاطب قرار داد) اَلاَ تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لایُعْمَلُ بِهِ وَ الْباطِلَ لایُتَناهی عَنْهُ لِیَرْغَبِ الْمؤمِنُ فِی لِقاءِ اللهِ مُحِقّا.

آیا نمی بینید که به حق رفتار نمی شود و از باطل جلوگیری نمی شود، پس مؤمن در یک همچو اوضاعی باید تن بدهد به شهادت در راه خدا. نفرمود لِیَرْغَبِ الْحُسَیْنُ، وظیفه شخص حسین اینست که آماده شهادت گردد بلکه فرمود لِیَرْغَبِ الْمؤمِنُ، وظیفه هر مؤمن در یک همچو اوضاعی و احوالی اینست که مرگ را بر زندگی ترجیح دهد. یک مسلمان از آن جهت که مسلمان است هر وقت که ببیند به حق رفتار نمی شود، و جلوی باطل گرفته نمی شود، وظیفه اش اینست که قیام کند و آماده شهادت گردد.

این سه جور تفسیر، یکی آن تفسیری که دشمن امام حسین(علیه السلام) باید تفسیر کند، یکی تفسیری که خود امام حسین(علیه السلام) تفسیر کرده است که قیام او در راه حق بود، یکی هم تفسیری که دوستان نادانش کردند و از تفسیر دشمنانش خطرناکتر و گمراه کننده تر است و دورتر است از روح حسین بن علی (علیه السلام) .

فلسفه ی اقامه مجلس عزا

اما قسمت دوم که چرا ائمه دین این همه تأکید کردند که مجلس عزا بپا دارید؟ اینهم به همین دلیل که عرض کردم،

چون امام حسین(علیه السلام) کشته نشد برای منفعت شخصی و دنیایی، امام حسین(علیه السلام) کشته نشد برای اینکه خودش را فـدای گناهان امت کرده باشـد، امام حسـین(علیه السـلام) در راه حق کشـته شـد، در راه مبارزه با باطل کشـته شد، ائمه دین خواسـتند مکتب امـام حسـین(علیه السـلام)در دنیا باقی بمانـد، شـهادت امام حسـین(علیه السـلام) بصورت یک مکتب، مکتب مبارزه حق با باطل برای همیشه باقی و جاودان بماند.

و الّا چه فایده بحال امام حسـین(علیه السـلام) که ما گریه بکنیم یا نکنیم و چه فایده بحال خود ما دارد که صـرفاً بنشـینیم یک مقدار گریه کنیم و بلند شویم و برویم! ائمه دین(علیهم السـلام) خواسـتند قیام امام حسـین(علیه السلام) بصورت یک مکتب و بصورت یک مشـعل فروزان همیشه باقی بمانـد. این یک چراغی است از حق، از حقیقت دوستی، از حقیقت خواهی، این یک نـدایی اسـت از حـق طلبی، از حریّـت، از آزادی. ایـن مکتـب حریّـت و این مکتب آزادی و این مکتب مبـارزه بـا ظلم را آنها خواستند برای همیشه باقی و جاودان بماند.

در زمان خود ائمه اطهار(علیهم السلام) که این دستور صادر شد، سبب شد که جریانی زنده و فعال و انقلابی به وجود آید. نام امام حسـین(علیه السـلام)شـعار انقلاب علیه ظلم گشت. یک عـده شاعر انقلابی بوجود آمـد: کمیت اسـدی بوجود آمد، دعبل خراعی بوجود آمد. دعبل خزاعی می دانید کیست؟ کمیت اسدی

می دانید کیست؟ اینها دو نفر روضه خوانند اما نه مثل روضه خوانی من، دو نفر شاعرند، مرثیه گو اما نه مثل مرثیه گوئیهای محتشم و غیره.

دلم می خواهد شما اشعار کمیت اسدی، اشعار دعبل خزاعی و اشعار ابن الرومی و اشعار ابوفراس حمدانی که به عربی است با همین اشعار محتشم که هزار تا خواب برایش نقل می کنند مقایسه کنید و ببینید آنها کجا و اینها کجا! آنها دارند مکتب امام حسین(علیه السلام)را نشان می دهند، کمیت اسدی با همان اشعارش از یک سپاه بیشتر برای بنی امیّه ضرر داشت، این مرد کی بود؟ یک روضه خوان بود اما چه روضه خوانی؟ آیا روضه خوانی بود که بیاید چهارتا شعر مفت بخواند و پول بگیرد و برود؟ شعر می گفت که تکان می داد دنیا را، تکان می داد دستگاه خلافت وقت را.

عبدالله بن حسن بن علی معروف به عبدالله محض، تحت تأثیر شعرهای کمیت قرار گرفت و به عنوان صله آن ابیات جاندار، سند مزرعه خود را آورد داد به کمیت، کمیت گفت محال و ممتنع است که بگیرم. من مرثیه خوان سیدالشهداء هستم، من برای خدا مرثیه گفته ام، پول نمی گیرم. اصرار فوق العاده کرد، بالاخره گرفت.

بعد از مدتی آمد پیش عبدالله بن حسن بن علی و گفت: من خواهشی دارم از تو آیا قبول می کنی؟ گفت: البته قبول

می کنم اما من که نمی دانم چیست، گفت: اول بایـد قول بـدهی که عمل می کنی، بعـد می گویم، قول داد و شایـد هم قسـم خـورد، همینکه قـول از او گرفت سـند را آورد پس داد، گفت: من نمی توانم این را بگیرم. وقت دیگر بنی هـاشم برایش پول جمع کردند و دادند، هر کاری کردند قبول نکرد و گفت: محال و ممتنع است که بگیرم .

این مرد بخاطر همین اشعار و همین نوع مرثیه خوانی چه سختیها کشید و چه روزگارها دید و به چه وضع او را کشتند. این مرد را گرفتنـد و در خـانه یوسف بن عمر ثقفی که حـاکم آن روز کوفه بود هشت نفر ریختنـد سـرش، شمشـیرها به بـدنش زدنـد، آخریـن حرفی کـه در آخرین نفس گفت این بـود: اَللّٰهُمَّ آلَ مُحَمَّد اَللّٰهُمَّ آلَ مُحَمَّد خـدایا اهـل بیت پیغمـبر، خـدایا اهـل بیت پیغمبر، این آخرین کلمه ای بود که به زبان این مرد آمد.

آیـا دعبل بن علی خزاعی را می شناسـید؟ خودش می گفت ۵۰ سـال است که دار خـودم را روی دوش گرفته ام و راه میروم! ببینید ارزش ادبی این دو نفر مرثیه گو که ائمه دین اینها را درست کردند چه بوده؟ ببینید آیا اینها صـرفاً یک مرثیه گو هستند، مرثیه خوان هستند؟ آنها مرثیه گفته اند اما نه بصورت عمه من غریبم! حماسه ها گفته اند چه حماسه هایی! یک قصیده آنها به اندازه یک سلسله مقالات که یکنفر متفکر انقلابی بنویسد اثر دارد، اینها در زیر چتر مرثیه سالار شهیدان

امام حسین(علیه السلام) چه انتقادهای لاذع و گزنده ای از بنی امیه و از بنی عباس کردند و چه ها بر سر آنها آوردند؟

شما می شنوید متوکل دستور داد قبر حسین بن علی(علیه السلام) را آب بندند و کسی نرود به زیارت امام حسین(علیه السلام)، اگر کسی می رود دستش را ببرند. اگر کسی اسم حسین بن علی(علیه السلام)را ببرد چنین و چنان بکنند. لابد خیال می کنید این آدم یعنی متوکل فقط گرفتار یک عقده روحی بود، یک دشمنی و یک کینه بی منطقی با نام حسین بن علی(علیه السلام) داشت. نه آقا، آنروز نام حسین بن علی(علیه السلام) در اثر توصیه و تأکیدهای ائمه به عزاداری و در اثر بوجود آمدن امثال کمیت ها و دعبل بن علی ها پدر متوکل را در می آورد! متوکل می دید هر یک از اینها به اندازه یک سپاه علیه او مؤثر هستند، می دید نام حسین شهید از خود حسین زنده برای او و امثال او کمتر مزاحم نیست.

چون ائمه دین در اثر همین توصیه و دستورها نگذاشتند حسین بن علی(علیه السلام) بمیرد، بصورت یک فکر، بصورت یک ایده، بصورت یک عقیده مبارزه با ظلم، حسین را زنده نگه داشتند. متوکل هم به حساب خودش خوب حساب کرده بود، حساب کرده بود بلکه بتواند این فکر را و این ذکر را و این ایده را و این عقیده را از بین ببرد. والّا خیلی هم آدم عاقلی بود، آدم مقدس مآبی هم بود. هیچ عقده روحی و شخصی درباره

حسین بن علی(علیه السلام) نداشت، اما می دید حسین با همین مرثیه خوانیها به صورت یک مکتب درآمده است که دیگر متوکل نمی تواند متوکل باشد.

باز هم داستانها داریم، اگر کسی در این زمینه جمع آوری بکند و ببیند مرثیه های مرثیه خوان های سیدالشهداء تا آن وقتی که از تعلیمات ائمه پیروی می کردند چه نقشی را در اجتماع داشت مورد اعجاب خواهد بود. پس اگر این دو چیز دانسته بشود - و باید دانسته بشود - می توان از همین عزاداری ها استفاده های خوب برد.

احساسات پاک و واقعی مردم

این را هم بگویم، با همه نقایصی که الان در کار است خوشبختانه مردم احساساتی بسیار پاك و احساساتی واقعی نسبت به سیدالشهداء سلام الله علیه دارند، بعضی از اشخاص که البته نیت سوء ندارند، چون می بینند از این قضیه سوء استفاده می شود عقیده اشان این شده که باید بکلی این قضیه از بین برود، می گویند مردم که گریه می کنند به علت این است که شنیده اند گناهانشان با این گریه ها بخشیده می شود والاّ گریه نمی کنند!

نه آقا این اشتباه است! واقعاً اینطور نیست، مگر می شود مردم را با تطمیع گریاند، اگر اینجور است شما بیایید به یک

عده مردم بگویید در یک جا جمع بشوند و بگویند به هر یک از شماها چک چند هزار تومانی می دهیم به شرط اینکه بنشینید نیم ساعت برای فلان شخص مثلا برای شاه عباس گریه بکنید، اگر گریه کردند، مگر می شود همچو چیزی؟ گریه احساسات می خواهد، انسان تا متأثر نشود گریه نمی کند، یا باید حزن داشته باشد یا باید شوق داشته باشد.

در مردم واقعاً یک نوع احساسات حقیقی نسبت به سیدالشهداء هست، واقعا امام حسین(علیه السلام) را دوست دارند و به او عشق میورزند و از سوز دل برایش اشک می ریزند. در این محرم و صفر خروارها اشک از مردم ریخته می شود. در غیر محرم وصفر چقدر ریخته می شود، تا حزنی نباشد، تا اندوهی نباشد، تا عشقی نباشد، تا شوقی نباشد، تا احساساتی نباشد که گریه نمی آید. این احساسات قیمت دارد خیلی هم قیمت دارد. اما حالا آنطوری که باید و شاید استفاده نکرده ایم و استفاده ما استفاده کامل نیست مطلب دیگری است بجای خود.

بهر حال این خطابه و منبر که الان در میان ما شایع است مولود حادثه عاشورا و توصیه ائمه اطهار(علیهم السلام) به اقامه عزای سیدالشهداء و از برکات عزاداری سیدالشهداء است. اشخاص عاقل و فهمیده و متدین گفتند حالا که مجالسی بنام سیدالشهداء علیه السلام تشکیل می شود، حالا که مردم بنام امام حسین(علیه السلام) جمع می شوند، چرا ما به این وسیله از یک

اصل دیگر استفاده نکنیم؟! چرا ضمناً اصل دیگری را اجرا نکنیم؟!

آن اصل امر به معروف و نهی از منکر است. لهذا حسین بن علی(علیه السلام) صاحب دو کرسی شد، یکی کرسی مرثیه خوانی و کرسی ابراز احساسات به سود مظلوم و علیه ظالم، که اگر به طرز صحیحی اجرا شود آن همه آثار عظیم دارد که قبلا عرض کردم و دیگر کرسی امر به معروف و نهی از منکر.

در این کشور آنچه ارشاد و هدایت و امر به معروف و نهی از منکر قولی و زبانی می شود با نام مقدس حسین بن علی(علیه السلام)می شود و چه کار خوبی و چه سنت خوبی بوده که بعمل آمده است. چه خوب کردند که کرسی حسین بن علی(علیه السلام) را ضمناً کرسی امر به معروف و تعلیمات اصول دین و فروع دین قرار دادند. از احساسات مردم نسبت به حسین بن علی(علیه السلام) که احساسات واقعی است استفاده خوبی کردند.

مردم آنقدر که به نام حسین بن علی(علیه السلام) جمع می شوند به نام دیگری جمع نمی شوند، خوب استفاده ای کردند که چنین سنتی برقرار کردند. حالا در این قسمت چه جور عمل می شود، آن دیگر بستگی به وضع گوینده و شایستگی او دارد، او می تواند اصول عقاید بگوید، معالم دین را بگوید، موعظه کند، مردم را به حلال و حرام آگاه کند، مصالح دین و دنیای مردم را بگوید.

مردم به هر حال از برکت حسین بن علی(علیه السلام) آماده اند. این دیگر بستگی دارد به اینکه گوینده شایستگی بیان این حقایق را داشته باشد یا نداشته باشد. حالا که اینجور است پس باید درباره این قضیه فکر کرد و نقائص آن را اصلاح کرد، هم از جنبه مرثیه خوانی و هم از جنبه ارشاد و هدایت مردم.

ضرورت اصلاح وضع مرثیه خوانی

از جنبه اول باید کسانیکه مرثیه خوانی می کنند توجه داشته باشند به فلسفه قیام سیدالشهداء و به فلسفه دستوراتی که ائمه اطهار(علیهم السلام)درباره عزارداری داده اند. بی جهت دستور نداده اند، باید فلسفه قیام سیدالشهداء و هم فلسفه عزاداری آن حضرت را به مردم بگویند و مردم را آگاه کنند. باید مکرر این مطلب را بگویند، نه یکبار و دوبار و ده بار و صدبار، همیشه باید بگوش مردم خوانده شود.

باید گویندگان بصیری باشند تا بتوانند حقایق نهضت حسینی را بگویند نه اینکه معلوماتشان به اصطلاح خود اهل منبر منحصر به لسان الذاکرین و صدرالواعظین باشد! حرفهایی باشد که از یکدیگر شنیده اند. می گویند فلانی این مطلب را از کجا نقل می کرد؟ جواب می دهند از لسان الذاکرین یا از صدرالواعظین، مقصودشان این است که در کتابی ندیده اند بلکه از زبان این و آن شنیده اند!

داستانها در این زمینه هست و اگر طول نمی کشید بعضی از آنها را امشب برای شما نقل می کردم که چگونه یک دروغ که یکنفر در یکجا جعل کرده به سرعت رواج گرفته و از این به آن رسیده و کم کم از شهری به شهری و از منطقه ای به منطقه ای رفته است. قضایای تاریخی را باید از کتب معتبر تاریخ و از قول مورّخین معتبر نقل کرد.

همین آیتی یک مورخی است نسبت به تاریخ صدر اسلام، من به جرأت می توانم بگویم در همه تهران و شاید همه کشور کسی نداریم که به تاریخ صد ساله اول اسلام مثل آیتی احاطه داشته باشد. کسی مثل او نیست که به جزئیات این قسمت از تاریخ احاطه و اطلاع داشته باشد. این مرد بر تمام متون تاریخی این قسمت مسلّط است و جزئیاتش را می داند. اگر مثلاً از جنگ بدر بپرسید یک یک آدمهایش را می شناسد. حتی گاهی می گوید پدرش کیست، مادرش کیست، خویش و تبارش کیستند.

حرفی که این مرد بگوید سند است. شما مردم عادت نکرده اید که حرف تحقیقی بشنوید، چه باید کرد؟! ایشان آخرین اثری که تألیف کرده اند و دانشگاه چاپ کرده است کتابی است در تاریخ اندلس، بنام تاریخ اندلس. کتاب بسیار خوبی است و درباره حادثه اسلامی بزرگی است که ما

مسلمانان در موضوع این حادثه خیلی تقصیر کرده ایم. این تاریخ را بگیرید و بخوانید.

به هر حال بایـد فلسـفه قیام حسـینی مکرر در منابر گفته شود، فلسـفه عزاداری ها گفته شود. همان اثر و منظور حاصل شود که امام زین العابدین و امام باقر و امام صادق و امام کاظم(علیهم السـلام)توصـیه می کردند و کمیت ها و دعبل خزاعی ها بوجود می آیـد و آثـاری بر مرثیه گویی هـای آنهـا مترتب بود. نبایـد کاری کرد که احساسات مردم در این زمینه خاموش شود، باید تنـدتر و تیزتر کـار کرد. بایـد کـاری کرد که احساسـات مردم و عشق و علاـقه مردم نسـبت به حق تیزتر شود و نسـبت به باطل مطلقاً احساسات نفرت آمیز داشته باشند.

مبـارزه حق و باطـل همیشه در دنیـا بوده و هست. موسـی و فرعون همیشه در دنیا هست، ابراهیم و نمرود همیشه در دنیا هست! محمـد(صـلی الله علیـه وآله) و ابوجهـل همیشه در دنیـا هست، علی(علیه السـلام) و معـاویه همیشه در دنیـا هست، حسـین(علیه السـلام) و یزیـد همیشه در دنیـا هست! بلکه منظور این نیست که همیشه در دنیـا اشخاصـی به مقـام و درجه ابراهیم و موسـی و عیسـی و محمـد و علی و حسـین(علیهم السـلام)هسـتند، بلکه مقصود اینست که همیشه حق و باطـل در برابر یکـدیگر هسـتند، جامعه همیشه بر سر دوراهی حق و باطل است. این جنبه اول و قسمت اول یعنی مرثیه خوانی و روضه خوانی.

ضرورت اصلاح امر به معروف ها

اما قسمت دوم یعنی ارشاد و هدایت و امر به معروف و نهی از منکر، در اینجا باید چه کرد و چگونه عمل کرد؟

بنظر من بایـد به همـان دسـتوری که درباره خطابه جمعه رسـیده و قبلاً روایتی در این زمینه از حضـرت رضا(علیه السـلام) نقل کردم عمل کرد. بسیار دستور جامعی است، ما که نماز جمعه نداریم((۱)) که آن دستور را در خطابه جمعه مورد استفاده قرار دهیم، پس لااقل در همین منابر و خطابه ها که از برکت حسین بن علی(علیه السلام) بپاست به آن دستور عمل کنیم.

از وظایف خطیب، موعظه است

روایـتی که از حضـرت رضـا(علیه السـلام) خوانـدم وظیفه خطیب را در سه قسـمت بیـان کرده بود، در قسـمت اول فرمود: اِنَّما جُعِلَتِ الْخُطْبَهُ یَوْمَ الْجُمْعَهِ لِاَنَّ الْجُمْعَهَ مَشْـهَدٌ عـامٌ فَاَرادَ اَنْ یَکُوْنَ لِلْاَمیرْ سَـبَبٌ إلی مَوْعِظَتِهِمْ وَ تَرغِیْبِهِمْ فِی الطَّاعَهِ وَ تَرْهِیبِهِمْ مِنَ الْمَعْصِـیَهِ یعنی در روز جمعه همه حاضـر می شوند و یک مجمع عمومی از مسـلمانان تشـکیل می گردد. اسلام می خواهد که این

۱- همان گونه که خوانندگان عزیز به تاریخ سخنرانی استاد توجه کرده اند این سخنرانی حدود ۲۰ سال قبل از انقلاب اسلامی ایراد شده است و بحمدلله پس از انقلاب، ایران اسلامی از نعمت نماز جمعه برخوردار شده است.

برای پیشوا و زعیم مسلمین وسیله ای باشد که مردم را موعظه کند. آنها را به طاعت خدا تشویق و از گناهان بر حذر دارد.

موعظه

یکی از وظایف خطابه و منبر موعظه است. موعظه همانطور که عرض کردم کلامی است که به دل نرمی و رقت می دهد، قسوت را از دل می برد، خشم و شهوت را فرو می نشاند، هواهای نفسانی را تسکین می دهد، به دل صفا و جلا می دهد. هیچکس نیست که از موعظه بی نیاز باشد و هیچ جامعه ای هم نیست که برای اصلاح خود احتیاج به موعظه نداشته باشد.

موعظه واقعی که راستی در دل اثر کند جز بوسیله دین ممکن نیست. مواعظ دین است که می تواند بر روی دلها اثر بگذارد و به دلها خشوع بدهد. البته گذشته از اینکه موعظه باید از زبان دین گفته شود، خود واعظ نیز باید از سخنان خود متأثر باشد و از دل موعظه کند.

هیچ فردی از موعظه بی نیاز نیست، ممکن است فردی از تعلیم شخص دیگر بی نیاز باشد اما از موعظه او بی نیاز نیست. زیرا دانستن یک مطلب است و متذکر شدن و تحت تأثیر تلقین یک نفر واعظ مؤمن متقی قرار گرفتن مطلب دیگر است. می گویند علی(علیه السلام) به یکی از اصحابش می فرمود: عِظْنِی

مرا موعظه کن، و می فرمود در شنیدن اثری هست که در دانستن نیست.

باید همیشه گروهی شایسته، مردم را موعظه کنند و به یاد خدا بیاورند. از غفلتی که از مرگ دارند بیرون بیاورند. مردم را متوجه آثار گناهانشان بکنند، از قبر و قیامت به مردم بگویند، مردم را به عدل الهی متوجه نمایند. این امری است لازم و ضروری و هیچ وقت جامعه از این بی نیاز نیست. در گذشته ما وعاظ خوبی داشته ایم((۱)) حالا هم بحمدالله داریم، و هر چه بیشتر، وعاظ جامع الشرایط که صلاحیت موعظه داشته باشند داشته باشیم بهتر است. این یک کاری که در خطابه ها و منابر باید انجام شود.

مصالح گویی

قسمت دوم همان است که فرمود: وَ تَوْقِيْفِهِمْ عَلى مَا أرادَ مِنْ مَصْلَحَهِ دِيْنِهِمْ وَ دُنْياهُمْ، یعنی خطیب، مردم را آگاه گرداند به مصالح دین و مصالح دنیوی آنها، که در حال حاضر چه جور عمل کنند که هم خیر و مصلحت دین آنهاست و هم خیر و مصلحت دنیای آنها.

۱- در یک قرن اخیر در این قسمت یعنی قسمت وعظ و موعظه می توان مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری و مرحوم حاج شیخ عباس قمی اعلی الله مقامهما را بعنوان نمونه های عالی نام برد.

این کار بزرگی است، از موعظه کردن خیلی مشکلتر است. موعظه اگر خود شخص اهل عمل باشد، صفای قلبی داشته باشد، ایمانی داشته باشد و چند کلمه از مواعظ بداند می تواند موعظه کند و موعظه اش تا همان حد مفید باشد. در موعظه اگر خود شخص اهل عمل باشد و اخلاصی داشته باشد همان بازگو کردن کلمات بزرگان کافی است، و اما اینکه شخص بخواهد مصالح عالیه دینی و دنیایی مردم را بگوید و آنها را به آن مصالح آگاه کند خیلی مشکل است.

دو ویژگی در اینکار هست. یکی اینکه علم و اطلاع زیاد می خواهد، دیگر اینکه اخلاص بسیار لازم است که آنچه را از مصالح عالیه دینی و دنیایی می فهمد همانها را به مردم بگوید.

آگاهی دینی و آگاهی اجتماعی

خطیب اولاً باید علم و اطلاعاتش به مبانی دین کافی باشد، باید اسلام را کاملا بشناسد، به روح تعلیمات اسلامی آگاه باشد، ظاهر اسلام و باطن اسلام، پوسته اسلام و هسته اسلام همه را در حد خود و جای خود بشناسد تا بفهمد مصلحت دین یعنی چه؟ ثانیاً تنها دانستن و شناختن دین برای مصلحت گویی کافی نیست، جامعه را باید بشناسد، به اوضاع دنیا باید آگاه باشد، باید بفهمد که در دنیا چه می گذرد و امروز مصلحت جامعه اسلامی در برابر جریانهای موجود دنیا

چه اقتضا می کند، و مردم را به آن جریانها و مصالح واقعی آنها آگاه کند.

متأسفم که باید بگویم ما از این جهت ضعیف هستیم. ما در جنبه موعظه ضعیف نبوده ایم و نیستیم و لااقل خیلی ضعیف نیستیم اما در این قسمت خیلی ضعیفیم، در این جهت کمتر مطالعه داریم. این کلام امام رضا(علیه السلام) خیلی قیمت دارد، فرمود مردم را به مصلحت دین و دنیای آنها آگاه بکنید.

آدمی که سر و کارش فقط با چند کتاب معین در یک علم به خصوص، مثلاًـ فقه، ادبیات، فلسفه و غیره باشد و در کنج مدرسه به سر برد نمی تواند بفهمد در جامعه چه می گذرد و چه باید کرد! انسان در کنج مدرسه نمی تواند مصالح جامعه را تشخیص بدهد. علم و اطلاع به اوضاع جاری و متغیر جهان لازم است. شامه تیز می خواهد که حتی حوادثی که در آینده واقع می شود از حالا پیش بینی کند و جامعه را طوری از آن حادثه عبور دهد که با خطری مواجه نشود. هدایت، بدون قدرت پیش بینی امکان پذیر نیست.

هدایت یعنی چه؟!

هدایت یعنی چه؟! هدایت یعنی راهنمایی، قافله ای در راهی به سوی مقصدی حرکت می کند، از یک نفر می پرسند راه فلان مقصد کجا است و او نشان می دهد، می گوید از این

طرف برو یا از آن طرف. این راهنمایی است که فرع بر راه بلدی است. چه کسی می تواند راهنمای قافله باشد؟ کسی که بفهمد قافله چه مسیری دارد و به کجا می رود.

جامعه مانند قافله ای همیشه در حال حرکت است، ما چه بخواهیم و چه نخواهیم این قافله در حرکت است. ما باید بفهمیم که این قافله را چگونه سوق بدهیم. مانند یک راننده اتومبیل که پشت اتومبیل می نشیند و اتومبیل را هدایت می کند، فرمان باید در دستش باشد، دنده در اختیارش باشد، یک جا باید ماشین را خاموش کند و متوقف سازد، جای دیگر برعکس باید گاز بدهد و بر سرعت بیفزاید، یک جا باید فرمان را بپیچد، یکجا باید دنده عوض کند و یکجا ترمز کند، همه اینها در هدایت اتومبیل لازم است.

در هدایت جامعه نیز همه اینها لازم است، هر کدام از اینها در یک وقت معین لازم می شود. مصلحت شناسی اجتماع یعنی این، غیر این اگر باشد ممکن نیست کسی بتواند واقعاً هادی جامعه باشد و مصالح جامعه را بگوید.

کی می توانیم هادی جامعه باشیم؟ وقتی که همه اینها را بدانیم، جای همه اینها را تمیز بدهیم. بفهمیم در کجا جامعه را ترمز کنیم، در کجا فرمان را بپیچیم؛ جامعه حرکت دارد، تحولات دارد، گاهی تحولات بزرگ اجتماعی پیش می آید، جامعه به سر یک پیچ می رسد و باید از آن پیچ جامعه را عبور داد.

الان جامعه ما با وضع جدیدی که پیش آمده، و با تمدن جدیدی که پیش آمده، با مسلکهای مختلف و متفاوتی که پیدا شده، با اندیشه های گوناگونی که پدید آمده، بر سر یک پیچ قرار گرفته، در برابر یک دست انداز قرار گرفته و باید براحتی و بی خطر از آن بگذرد. باید اندکی فرمان را پیچ داد تا از خطر برهد، دیواری در برابر ما قرار گرفته و باید از آن دیوار بپیچیم و بگذریم و به راه خودمان ادامه دهیم. نباید چشم بسته روی همان خطی که حرکت می کردیم حرکت کنیم! سابقاً دیوار نبود حالا دیواری در جلو ما هست، دست اندازی نبود حالا دست انداز پیدا شده، به رودخانه رسیده ایم، به درّه یا کوه رسیده ایم.

بهر حال هادی اجتماع باید بفهمد در کجا جامعه را بپیچد و در مسیر جدیدی بیندازد و بسوی مقصد اصلی خود حرکت کند. همچنین باید بدانیم کجا گاز بدهیم و بر سرعت بیفزائیم. یک جا میدان مسابقه است و همه کوشش می کنند که مسابقه را ببرند و پیش بیفتند، باید بر نیرو و سرعت افزود. امروز دنیا میدان مسابقه علم و صنعت شده است، حالا که همچو مسابقه ای در دنیا هست باید کوشش کرد و جامعه را بحرکت آورد که در این مسابقه عقب نماند. علیهذا نشستن و هی انتقاد کردن و ایراد گرفتن، این کار را نکن، اسمش هدایت نیست.

یک روز در مدرسه مروی با چند نفر از آقایان طلاب همین مطلب را در میان گذاشته بودم و می گفتم آقایان! معنی هادی قوم بودن این نیست که ما تنها حالت منع و توقف بخود گرفته ایم، به هر کاری که می رسیم می گوئیم این را نکن، آن را نکن، و مردم را گرفتار کرده ایم! یک جا هم باید مردم را تشویق کرد و بحرکت آورد.

بعد همین مثال اتومبیل را ذکر کردم و گفتم که ما باید مثل راننده اتومبیل باشیم، یک جا به اتومبیل گاز بدهیم، یک جا فرمان را بپیچیم، یک جا ترمز کنیم، یک جا کار دیگر، مثلاً چراغ بزنیم؛ هر موقعیتی اقتضائی دارد، بعد شوخی کردم و گفتم ما که نباید همیشه «آقا شیخ ترمز» باشیم، همه جا ترمز بکنیم! تنها ترمز کردن کافی نیست، یکجا هم باید «آقا شیخ فرمان» باشیم، یکجا «آقا شیخ گاز» باشیم!

به هرحال خیلی علم و اطلاع وسیعی می خواهد که مواقع مختلف را بشود تشخیص داد. شخص باید بفهمد کجا سنگر هست، سنگر بگیرد، چه فرصتی پیش آمده از فرصت استفاده کند. رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: إنَّ لِرَبِّكُمْ فِيْ اَيّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحات أَلا فَتَعَرَّضُوا لَها. یعنی نسیمهای رحمت الهی گاه بگاه میوزد، رحمت الهی مثل نسیم است، خبر نمی کند که کی و چه ساعتی می آید. هوشیار باشید که از آن نسیمها استفاده کنید، فرصتها مثل نسیم زودگذر است، اگر از دست رفت به چنگ نمی آید.

مع الاسف ما در حالی هستیم که روز به روز فرصتها را از دست می دهیم.

مادی مسلک ها در کشور ما، یا آن دسته گمراهی که نام مذهب روی مسلک خودشان گذاشته اند چقدر هوشیارند که پستها و سنگرهای اجتماعی را از دست ما می گیرند و مرتباً اینجا را و آنجا را از دست ما می گیرند، مراکز حساس را می گیرند و به هدف خودشان می رسند و ما نشسته ایم و دل خوشیم دائماً بگوئیم این کار را نکن، آن کار را نکن، هی ترمز، ترمز، ترمز.

این جمله: وَ تَوْقِیْفِهِمْ عَلی مَا أرادَ مِنْ مَصْلَحَهِ دِیْنِهِمْ وَ دُنْیاهُمْ. که منظور این است مردم را به مصالح دین و دنیای آنها آگاه کنیم همانطوریکه عرض کردم دو شرط دارد: علم و اخلاص، علم و اطلاع هم در دو قسمت، هم درباره خود دین که واقعاً اسلام شناس باشد و هم درباره اوضاع دنیا و جریانهای اجتماعی و سیر و تحولی که طبعاً در عالم هست.

اخلاص

حاجی نوری(ره) کتابی نوشته اند بنام لؤلؤ و مرجان که من اسم این کتاب را شنیده بودم و تا امسال نخوانده بودم. این کتاب راجع به مرثیه خوآنها و مرثیه خوانی است، مربوط به وعظ و واعظ و خطبه و خطیب نیست. ایشان در آن کتاب دو

موضوع را شرط اول مرثیه خوانی ذکر می کنند: یکی اخلاص نیت، دیگری صدق و راستگویی. و در اطراف هر دو مطلب بسیار عالی بحث می کند.

انصاف اینست که من امسال که این کتاب را خواندم خیلی خوشم آمد و بر ارادتم بر مرحوم حاجی نوری که مرد محدث بسیار متتبع متقی بوده و استاد مرحوم حاج شیخ عباس قمی اعلی الله مقامهمابوده است، افزوده شد. حاجی مرد بسیار متتبعی بوده و خود مرحوم حاج شیخ عباس و کسان دیگر اعتراف دارند که پایه تتبع اشان به استادشان نمی رسد. من کتابهای مهم ایشان را خوانده بودم و از سابق به ایشان ارادتمند بودم، اما انصافاً خواندن این کتاب کوچک بر ارادت من افزود.

در مقدمه این کتاب از یکی از علماء هند با تجلیل نام می برند و می نویسند ایشان به من نامه ای نوشته و شکایت کرده از وضع روضه خوانی در هندوستان که روضه خوانهای اینجا زیاد دروغ می خوانند، و از من خواسته اند کتابی در این زمینه بنویسم که جلو دروغگوئیهای آنها گرفته شود.

بعد حاجی اضافه می کنند و می نویسند این عالم هندی گمان کرده که فقط در هند روضه خوآنها دروغ می خوانند، و در عتبات و ایران خبری از این دروغها نیست و در اینجا همه روضه خوآنها صحیح و معتبر می خوانند، نمی داند که مرکز

پخش روضه دروغ اینجاها است و از اینجا به هند رفته است! این حرفی است که حاجی نوری می گوید.

بعد می گوید این هم تقصیر علما است که انتقاد و اعتراض نمی کنند، و «اگر اهل علم مسامحه نمی کردند و مراقب صحیح و سقیم و صدق و کذب گفتار این طائفه می شدند و از گفتن اکاذیب نهی می کردند، کار خرابی به اینجا نمی رسید و تا این حد بی باک و متجری نمی شدند و به این قِسم اکاذیب واضحه معلومه نشر نمی کردند و مذهب حقه امامیه و اهلش به این درجه مورد سخریه و استهزاء نمی شدند و این مجالس شریفه به این اندازه بی رونق و برکت نمی شد.» ((۱))

به هر حال کتاب بسیار خوبی است در موضوع خودش، و من تعجب می کنم که چرا این کتاب آنطور که شایسته است معروف و رایج نشده است. در این کتاب دو شرط ذکر می کند: اخلاص و صدق و درباره هر دو خوب بحث می کند. مخصوصاً راجع به صدق و راستی و درباره انواع و اقسام دروغ خیلی خوب بسط می دهد و می رساند که این مرد چه اندازه به اخبار و احادیث احاطه داشته. من تاکنون در جایی ندیده ام درباره این موضوع به این تفصیل بحث شده باشد.

۱- عین عبارت حاجی نوری است در مقدمه کتاب لؤلؤ و مرجان .

ایشان درباره اخلاص که بحث کرده انـد موضوع اجرت و پول گرفتن را پیش کشـیده اند، اخلاص یعنی اینکه عمل فقط برای خـدا باشـد و اغراض دیگر وارد نشود، حالا ـ برای غیر خـدا باشـد چنـد جور است، یـک جورش این است که برای پول باشـد، جورهـای دیگر هم هست، من جورهـای دیگرش را ذکر می کنم و بنظر من امروز اهمیت اینهـا از اهمیت مسـئله اجرت و پـول خیلی بیشتر است و خطرش بسیار زیادتر است.

دلالی شخصیتها

یکی از اینها اینکه کسـی که روی کرسـی خطابه، روی کرسی حسین بن علی(علیه السلام) قرار می گیرد، بجای اینکه هادی و مبلّغ دین باشـد دلال شخصـیتها بوده باشـد و منبر را وسـیله دلالی برای شخصـیتها قرار دهد! متأسـفانه چنین چیزی در جامعه ما هست و همچو اسـتفاده هـایی از منبرها می شود. دلالی شخصـیتها که گفتم فرق نمی کنـد که آن شخصـیتها چه شخصـیتهایی باشـند. شخصـیتهای سیاسـی باشـند یا روحانی، یا شخصـیت دیگر. دلال، صاحب مجلس و بانی مجلس باشد یا دلال، پیشـنماز باشد یا دلال بالاتر از پیشنماز باشد.

تمام اینها بر خلاف شؤون و حیثیات منبر است. البته هر کسـی که کاری می کنـد می توانـد یک توجیه و تأویلی هم برای کار خودش بتراشد. اما بدانید یکی از چیزهاییکه کرسی خطابه

ما را ضعیف و کم ارزش و خراب کرده است همین دلالی ها است، همین است که کرسی دلالی شخصیتها شده و باید منبر از این آلودگی پاک شود.

مزاح گویی

یکی دیگر اینکه اگر بنا باشد به مصداق: وَ تَوْفِیقِهِمْ عَلی مَا أرادَ مِنْ مَصْلَحَهِ دِیْنِهِمْ وَ دُنْیاهُمْ. مصلحت گویی بشود باید بدانیم که مصلحت گویی غیر از مزاح گویی است! غیر از این است که چیزی بگوییم که مردم خوششان بیاید و ما را تحسین کنند و به به بگویند.

هیچ می دانید چرا مردم با پیغمبران زمان خودشان مخالف بوده اند؟ چرا هر پیغمبری که پیدا شده زیاد مخالف پیدا کرده است؟ چرا پیغمبرها در زمان خودشان از ما کمتر مرید داشته اند!؟ این قضیه رمزی دارد، رمزش این است که آنها با نقاط ضعف مردم مبارزه می کردند و ما از نقاط ضعف مردم بهره برداری می کنیم!

آنها می خواستند آن معایب و آن نقاط ضعف را اصلاح کنند و از بین ببرند و ما معمولاً می خواهیم از همان معایب و همان نقاط ضعف بهره برداری کنیم، برای اینکه بانی مجلس را راضی کنیم، برای اینکه مستمعین را راضی کنیم، مطابق میلشان حرف می زنیم نه مطابق مصلحتشان! ما می فهمیم

فلان قصه دروغ است و به علاوه سبب گمراهی و ضلالت و غرور بی جای مردم می شود اما چون فکر می کنیم اگر بگوییم نظر مستمعین را جلب می کنیم می گوییم.

مثلا با اینکه می دانیم این حکایت افسانه است و افسانه سازها ساخته اند نقل می کنیم که فلان نصرانی گنهکار بود، چنین و چنان کرده بود، اتفاق افتاد که در اثر حادثه ای با زوار کربلا همراه شد و در بیرون دروازه، زوار پایین آمدند و رفتند به زیارت و نصرانی چون مسلمان نبود وارد شهر نشد. بیرون دروازه ماند و روی اثاثیه خوابید، قافله های زوار می آمدند و می رفتند و غبار قافله روی بدن این نصرانی می نشست.

نصرانی خواب می بیند که روز قیامت است و مردم دسته دسته از حضرت سیدالشهداء برات آزادی می گیرند، ملائکه می آیند و دسته دسته معرفی می کنند که اینها مثلا دسته سینه زنها، اینها زنجیرزنها هستند، اینها قهوه چی مجالس روضه خوانی بوده اند، اینها چه بوده اند و چه بوده اند و سیدالشهداء به اینها دسته دسته برات آزادی می دهد، تا تمام می شوند و دیگر اسم کسی پیش ملائکه باقی نمی ماند.

بعد حضرت می فرماید: یک نفر از قلم افتاده و شما او را معرفی نکردید! عرض می کنند خیر کسی باقی نمانده، ما ملائکه هستیم اشتباه نمی کنیم، دفترهای ما مضبوط است،

می فرماید: خیر اشتباه کرده اید، یکنفر نصرانی دم دروازه خوابیده و در وقتی که خواب بود قافله زوار عبور کرده اند و بر روی لباسهای او گرد و غبار زوار من نشسته و کسی که گرد و غبار زوار من روی لباسش یا بدنش بنشیند نباید به جهنم برود. آنگاه یک برات آزادی هم به نصرانی می دهند؟! و از این قبیل قصه ها.

اینها همانطوری که عرض کردم بهره برداری از نقطه ضعف و از جهالت و عوامی مردم است، کمک کردن به گمراهی مردم و غرورهای بیجای مردم است. پیغمبران اینطور نمی کردند، سخت با نقاط ضعف مردم می جنگیدند، مصلحت مردم را رعایت می کردند نه میل و رضای آنها را، این بود که در زمان خودشان کمتر مرید پیدا می کردند.

خلاصه این قسمت این شد که مصلحت گویی مردم به حکم وَ تَوْقِیْفِهِمْ عَلی مَا أرادَ مِنْ مَصْلَحَهِ دِیْنِهِمْ وَ دُنْیاهُمْ. دو چیز می خواهد: یکی علم و اطلاع و دیگری اخلاص. علم و اطلاع هم در دو قسمت باید باشد یکی علم و اطلاع کامل از خود دین، دیگر علم و اطلاع از اوضاع جهان و جریانهای اجتماعی. در باب اخلاص هم دو مطلب ذکر کردم که مورد احتیاج روز ما است: یکی اینکه منبر کرسی دلالی برای شخصیتها قرار نگیرد، دیگر اینکه وسیله مبارزه با نقاط ضعف جامعه باشد نه وسیله بهره برداری از نقاط ضعف آنها.

خطیب باید مردم را در جریان وقایع بگذارد

قسمت سوم دستور امام رضا(علیه السلام) این بود: وَ یُخْبِرُهُمْ بِماوَرَدَ عَلَیْهِمْ مِنَ الْآفاقِ مِنَ الْاَحْوالِ الَّتِیْ فِیْها الْمَضَرَّهُ وَ الْمَنْفَعَهُ. یعنی آنها را آگاه کند به جریانهای خوب یا بدی که در آفاق دور دست برای عالم اسلام اتفاق می افتد. آفاق جمع افق است، مقصود نقطه دور دست است. جریانهایی در نقاط دور دست جامعه اسلامی واقع می شود و مردم بی خبرند و نمی دانند چه گذشته است، خطیب باید آنها را به مردم بگوید.

خلاصه ی کلام، اوضاع خارجی و داخلی دور دست را به مردم بگوید. آیا شما اطلاع دارید که در دنیا بر سر مسلمانان چه می آید؟ آیا از سیاست خارجی عالم اسلام یک کلمه باخبرید؟ همه ی اینها را باید خطیب به مردم بگوید.

مثلا حادثه ی الجزائر پیش آمده، این حادثه را اولین بار خطبا باید به اطلاع مردم برسانند، نه اینکه خطبا سکوت کنند یا اگر هم بگویند بعد از این باشد که دنیا را پرکرده و روزنامه ها هر روز می نویسند. آنها باید نماینده ی مخصوص به الجزایر بفرستند و اخبار دست اول را بگیرند، لااقل آنها باید دست اول خبرها را از خبرگزاری ها بگیرند، جنایات ارتش سری فرانسه را بگویند.

ارتش سری مثل لشکر یزید است! چه فرق می کند؟ جنایات لشکر یزید را وقتی که می گویند، جنایات اینها را هم

باید بگویند. این ها در شقاوت از آنها کمتر نیستند، اینها هم بر هیچ چیزی ابقا نکردند، به زن و بچه ابقا نکردند، کتاب و کتابخانه آتش زدند، آبادی ها را ویران کردند، کشت ها را از بین بردند، نسل را از بین بردند، همان طوری که قرآن درباره ی بعضی ها فرموند: وَ اِذا تَولّی سَعَی فِی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث والنّسل.

داستان امام حسین که ما باید آن را زنده نگهداریم در حقیقت هوشیار باش و بیدار باشی است که آه دیدی چه بر سر اسلام آمد! ما باید در اثر تجدید یادبود این قضیه همیشه هوشیار باشیم که مبادا دیگر از این مصیبتها بر اسلام وارد شود و ما بر عکس همچو استفاده ای نکرده ایم. مصیبتهای بزرگتر از الجزایر بر اسلام وارد شده و احدی از ما آخ نگفته است؟!

فاجعه ی اندلس

چند وقت پیش با یکی از علماء بزرگ که از مراجع تقلید هستند راجع به فاجعه ی اندلس صحبت می کردم به ایشان گفتم پانصد سال پیش همچو فاجعه ی بزرگی بر اسلام و مسلمین وارد شد (در حدود سنه ی نهصد، در سال هشتصد و نود و هشت خاتمه پیدا)، یکی از مراکز تمدن اسلامی از مسلمانان گرفته شد اینهمه آدم کشته شد و سوزانیده شد، مسیحی ها یک جا سه هزار نفر را سوختند و آتش زدند، از

یکعده دویست هزار نفری مسلمان که می خواستند مهاجرت کنند و خود مسیحی ها به آنها اجازه ی مهاجرت داده بودند صد هزار نفرشان را در بین راه کشتند.

گوستاولوبون که خودش مسیحی است می گوید جنایاتی که در اسپانیا، مسیحیان به مسلمانها کردند در تاریخ دنیا نظیر ندارد; جنایاتی به این عظمت رخ می دهد و از آن طرف اگر شما تمام کتابهایی که از آن زمان تا امروز ایرانیها نوشته اند، چه عربی و چه فارسی، در هر قسمتی که کتاب نوشته اند یک نفر اسم نبرده که همچو حادثه ای بر عالم اسلام وارد شد! تا چه رسد به اینکه همدردی شده باشد و اظهار تأسفی شده باشد! یک نفر نبود که مردم را در جریان این خبر بگذارد. ظاهراً اول کتابی که در تاریخ اندلس در ایران نوشته شده همین کتاب تاریخ اندلس است که اخیراً آقای آیتی تألیف کرده اند و دانشگاه چاپ کرده است.

برادران مسلمان در نقاط مختلف جهان!

باید در منابر اینگونه قضایا به اطلاع مردم رسانده شود. آیا الان شما می دانید که بر سر برادران مسلمان شما در شهرهایی که سابقاً جزء ایران بود و امروز جزء کشورهای کمونیستی است چه می گذرد؟ آیا می دانید در ترکستان شرقی بر مسلمانان چه می گذرد؟ آیا می دانید وضع مسلمین در

کشمیر چگونه است؟ آیا از آوارگان فلسطین اطلاعی دارید؟ آیا می دانید که اسرائیل امروز چه خطر بزرگی برای عالم اسلام است؟

ما امروز دو خطر بزرگ داریم، دو خطر بزرگ متوجه عالم اسلام است. قضیه ی الجزایر با همه اهمیتی که دارد جنبه ی محلی دارد، اما این دو خطر که عرض می کنم عمومی است و از لحاظ سیاست خارجی عالم اسلام فوق العاده اهمیت دارد. آن دو خطر یکی کمونیزم است و یکی دیگر صهیونیزم یعنی خطر یهود! یکی کفر صریح است و دیگری نقاق. این دو در تمام کشورهای اسلامی بساط جاسوسی خود را پهن کرده اند. خدا می داند که در سال چند میلیون دلار برای این کار صرف می شود!

این دو تا شاهرگ را می زنند، مثل دو تیغه قیچی بکار افتاده اند که ریشه ی اسلام را ببرند. مسلمانان باید کاملا هوشیار باشند و به این دو خطر توجه داشته باشند. شما می شنوید در کشورهای عربی روابط فلان دولت با فلان دولت چه شد؟ سوریه با مصر چطور؟ اردن با سوریه چطور؟ عربستان سعودی چطور؟ بدانید که در همه ی این قضایا انگشت اسرائیل در کار است.

این خطر را باید به مردم گفت، باید مردم را هوشیار و آگاه کرد، کی باید بگوید؟ آیا دولت باید بگوید؟ دولت که وظیفه ی

خود نمی دانـد، آیا احزاب سیاسـی بگوینـد؟ آنها که همچو چیزها در مرامنامه ها و اساسـنامه هایشان نیست. اینها را باید خطبا بگویند، آنهایی باید بگویند که سخنگوی اسلام بشمار می روند.

خطیب، سخنگوی اسلام

هر دولتی و مقامی سـخنگویی دارد; می گویند امروز سـخنگوی دولت چنین و چنان گفت، یا سـخنگوی کاخ سـفید این طور گفت. دین اسـلام هم بایـد سـخنگو داشـته باشد، سـخنگوی دین خطبا و اهل منبرند. امام رضا فرمود: وَ یُخبِرُهُم بِمَا وَرَد عَلَیهِم مِنَ الافاقِ مِن الَاحوالِ الَّتی فِیها المَضَّرُه وَالمَنفَعهُ. آنچه در نقاط دور دست، آنچه در زیر پرده می گذرد به مردم بگویند. کلام امام رضا جدی است.

مـا بایـد بـدانیم ماتریـالیسم چه فعـالیت ها دارد، صـهیونیزم چه فعالیت ها دارد، اطلاع و آگاهی از اینها و گفتن و بازگو کردن اینها واجب است. کرسـی حسـین بن علی(علیه السـلام) اگر اینطور باشد می تواند حافظ اسلام باشد، فلسفه ی عزاداری حسین بن علی اینها است والّا چه فایده ای به حال حسین بن علی که برایش گریه کنیم؟ او چه احتیاجی دارد به گریه ی ما و شما.

حسین بن علی می خواهد نام او، مکتب او زنده باشد، در مکتب او با هر باطلی بجنگیم; با کمونیزم بجنگیم، باظلم، با

بی عدالتی، با فساد، با فحشاء، با قمار، با مسکرات مبارزه کنیم.

أشهَدُ أَنَّکَ قَد اَقَمتَ الصَّلوهَ وَ آتَیتَ الزَّکوهَ وَ اَمَرتَ بِالمَعروفِ وَ نَهَیتَ عَنِ المُنکَرِ وَ جاهَدتَ فِی اللهِ حَقَّ جِهادِهِ بازهم مگر ذکر تو و نام تو و یاد تو ما را به حرکت در آورد، یا لَیتَنا کُنّا مَعَکُم فَنَفوزَ مَعَکُم.

آرزوی شرکت در حادثه ای که هزار و سیصد و بیست سال گذشته معنی ندارد! اینها برای اینست که ما همیشه به خودمان تلقین کنیم و حسین بن علی را بصورت یک مکتب زنده حفظ کنیم، اگر شخص حسین بن علی مُرد مکتب او زنده است، در مکتب حسین و در زیر لوای حسین مبارزه کنیم. در سایه ی حسین در راه حق قدم برداریم.

عنصر تبلیغ در نهضت عاشورا

اشاره

عنصر تبلیغ در نهضت عاشورا

فاطمه امینی

مفهوم تبلیغ

«تبلیغ»، واژه ای عربی است که معادل انگلیسی آن «پروپاگاندا»((۱)) است. اما بایـد توجه داشت که مفهوم تبلیغ، در فرهنگ اسلامی، با مفهوم تبلیغ در فرهنگ امروز غرب، کاملا متفاوت است. تبلیغ در عرف امروز غرب، دروغ پردازی به انگیزه فریب دهی و همراه سازی افکار عمومی است.

شهیـد مطهری(ره) تفاوت معنای تبلیغ از نظر قرآن و در عرف امروز را چنین بیان می کند: «بدبختانه این کلمه در عرف امروز، سرنوشت شومی یعنی منحوس پیـدا کرده به طوری که امروز در عرف ما فارسی زبانها تبلیغ یعنی راست و دروغ جور کردن و در واقع فریبکـاری و اغفـال. برای به خورد مردم دادن یـک کالاے مفهوم اغفـال به خودش گرفته است و لـذا گاهی که کسی درباره موضوعی صحبت می کند، وقتی می خواهد بگوید

۱- Propaganda.

اینها اساسی ندارد، می گوید: آقا اینها همه تبلیغات است».((۱))

دهخدا می گوید: «رساندن عقاید دینی یا غیر اینها با وسایل ممکنه»((۲))

در کتاب «التحقیق فی کلمات القرآن» پس از نقل آرای اهل لغت درباره مفهوم تبلیغ و ابلاغ، می نویسد: «رأی تحقیقی درباره معنای ماده تبلیغ این است که: تبلیغ همان ایصال و رساندن است، لکن نه هر ایصال و رساندنی، بلکه حد اعلای آن را ابلاغ گویند. در تمامی کاربردهای واژه ابلاغ، این خصوصیت لحاظ شده است».((۳))

شهید مطهری درباره تفاوت دو واژه «ابلاغ» و «ایصال» می فرماید: «تبلیغ با وصل و ایصال معنای نزدیک دارد. ما در زبان عربی، کلمه ایصال داریم، کلمه ابلاغ هم داریم. در فارسی در معنای این هر دو، رسیدن و رساندن به کار برده می شود ولی در عربی ایصال را به جای ابلاغ نمی شود به کاربرد. ایصال، معمولا در مورد رساندن چیزی به فکر و روح و قلب کسی به کار می رود و لذا محتوای ابلاغ نمی تواند یک امر مادی و جسمانی باشد، حتماً یک امر معنوی و روحی است؛

۱- مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۲۰ .

۲- لغتنامه دهخدا، ماده ابلاغ.

۳- حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ماده «بلغ».

یک فکر و یک احساس است».((۱))

تبلیغ از واژه هایی است که در قرآن کریم کاربرد فراوان دارد، قرآن این واژه را در مواردی به کار می برد که هدف آن رسانیدن یک پیام مقدس می باشد.

(أُبَلِّغُكُمْ رِسَلَتِ رَبِّى وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ)((۲))

بنابراین، این واژه در قرآن از قداست خاصی برخوردار است; از طرفی، اساسی ترین وظیفه انبیا در قران کریم، ابلاغ و رساندن پیام الهی ذکر شده است.

(مَّا عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّ ا لْبَلَغُ)((۳))

حضرت علی(علیه السلام) در نهج البلاغه می فرماید: «آنگاه که در عصر جاهلیت، بیشتر مردم، پیمان خدا را نادیده انگاشتند و حق پروردگار را نشناختند و در برابر او به خدایان دروغین روی آوردند و شیطان مردم را از معرفت خدا باز داشت و از پرستش او جدا کرد، خداوند، پیامبران خود را مبعوث فرمود و هر چند گاه، متناسب با خواسته های انسانها، رسولان خود را پیاپی اعزام کرد تا وفاداری به پیمان فطرت را از آنان باز جوید و نعمتهای فراموش شده را به یاد آورند».((۴))

۱- مرتضی مطهری، همان، ج ۱، ص ۳۲۱.

۲- سوره اعراف، آیه ۶۸.

۳- سوره مائده، آیه ۹۹.

۴- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خ ۱، قسمت ۳۶، ص ۳۸ .

عناصر تبلیغ

تبلیغ، از چهار عنصر تشکیل شده است:

۱. پیام.

۲. پیام رسان.

۳. ابزارهای پیام رسانی.

۴. روش پیام رساندن به مردم.

هر یک از این عناصر باید دارای خصوصیاتی باشد تا تبلیغ، موثر افتد و پیام، به نحو احسن به مردم برسد و مردم را جذب نماید.

در نهضت عاشورا - که نهضتی جاودان است - این عناصر نیز دارای خصوصیاتی جاودانه می باشد، خصوصیاتی که از منبع وحی سرچشمه می گیرد; چرا که عاشورا و قیام امام حسین(علیه السلام) متصل به وحی است. عاشورا حادثه ای نبود که منحصر به روز دهم محرم سال ۶۱ قمری باشد، بلکه نهضتی است جاوید.

آری، صحرای کربلا به وسعت تاریخ است و قافله کربلائیان در مسیر تاریخ در حرکت است تا زمانی که درگیری حق و باطل ادامه دارد و جمله: «انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم و ولی لمن والاکم و عدو لمن عاداکم»((۱))

۱- مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.

نشانه ای از تداوم این نبرد است و این تفسیری است بر شعار:«کلّ یوم عاشورا و کلّ ارض کربلا»، و این شعاری است که نشان دهنده تداوم عاشوراست تا در همه جا و همیشه تاریخ، هر آرزومندی آرزو کند که ای کاش! در کربلا همراه یاران امام شهید می شد.

در زیارتنامه می خوانیم: «یا لیتنی کنت معکم فافوز معکم»; یعنی هر جا که برای اقامه حق و عدل و علیه ظلم و فساد، قیام کنی آنجا عاشوراست و هر جا پیکر تو در راه اسلام نقش زمین شود، آنجا کربلاست و این یعنی اگر چه قبله در کعبه است، اما (فأینما تولّوا فثمّ وجه اللّه)((۱)) .

امام خمینی(رحمه الله) می فرماید: «این کلمه کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا یک کلمه بزرگی است. همه روز باید ملت ما این معنی را داشته باشد که امروز روز عاشورا است. و ما باید مقابل ظلم بایستیم. و همین جا هم کربلاست و باید نقش کربلا را ما پیاده کنیم. انحصار به یک زمین ندارد. انحصار به افراد نمی شود. قضیه کربلا منحصر به یک جمعیت هفتاد و چند نفری و یک سرزمین کربلا نبود. همه زمینها باید این نقش را ایفا کنند».((۲))

در حماسه هشت سال دفاع مقدس ایران، اتصال به

۱- سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۲- صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۰۲.

نهضت عـاشورا منبع الهام، شور و حرکت آفرینی بود. امام این پیونـد را چنین بیان فرمود: «امروز، روز عاشورای حسـینی است، امروز، ایران کربلااست».((۱))

شرایط موفقیت یک پیام عبارت است از:

۱. حق بودن.

۲. منطقی بودن.

۳. انگیزانندگی پیام.

۴. هماهنگی با نیازهای زمان.

قرآن، پیامی جاودانه است که از سوی خدای متعال برای رسـتگاری بشـر به پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله)نازل نموده است. قرآن یکی از صـفات خود را که روی آن تأکیـد نموده است و آن را رمز جـاودانگی خود دانسـته، حق بودن پیـام قرآن است: (ذلک بانّ اللّه نزّل الکتاب بالحق)((۲)) .

و اسلام را برترین دین ها دانسته; چون دین حق است: (هو الّذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق)((۳)) .

در واقعه عاشورا - که هـدف از آن عزت بخشـیدن به اسـلام و ارزشـهای اسـلامی است - حضـرت ابا عبداللّه(علیه السـلام) از همان ابتدای حرکت از مدینه به سوی مکه، در سخنان خویش،

۱- همان، ج ۲۰، ص ۱۹۵.

۲- سوره بقره، آیه ۱۷۶ .

۳- سوره توبه، آیه ۳۳.

هدف از حرکت خود را احیای دین، اجرای حدود الهی، احیای سنّت جدش رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله)، مبارزه با بـدعتها، فساد و احیای امر به معروف و نهی از منکر اعلام نمودند. عاشورای حسینی یک نهضت احیاگرانه نسبت به دین و ارزشهای دینی بود که در سایه بذل جان و نثار خون، عزت دین الهی به جامعه مسلمین بازگشت.

امام حسین(علیه السلام) در مدینه در وصیتی که به برادرش محمد حنفیه نوشت، هدف اصلی از قیام خویش را چنین بیان نمودند: «انّی لم اخرج أشرا و لا بطرا و لا ظالما و انّما خرجت لطلب الاصلاح فی امّه جدّی ارید أن آمر بالمعروف و أنهی عن المنکر و اسیر بسیره جدّی و أبی علی بن ابی طالب».((۱))

و نیز در نامه هایی خطاب به مردم بصره نوشتند: «و أنا أدعوکم الی کتاب اللّه و سنه نبیه(صلی الله علیه وآله) فانّ السنّه قد امیتت و انّ البدعه قد احییت و إن تسمعوا قولی و تطیعوا امری أهدکم سبیل الرشاد».

امام(علیه السلام) در سخنانش حرکت خویش را حرکتی خدا جویانه و اصلاح طلبانه خواند، نه شورشی و تفرقه انگیز تا بهانه ای برای کشتن او و از سوی بنی امیه حساب شود.

پیام عاشورا جاودانه است و هر پیامی برای اینکه

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳.

جاودانگی لازم را داشته باشد، باید متناسب با عقل و فطرت پاک بشری باشد. اسلام شناس بزرگ، استاد مطهری(رحمه الله)می گوید:

«یک پیام باید در درجه اول، منطقی باشد، یعنی با عقل و فکر بشر سازگار باشد به گونه ای باشد که جاذبه عقل انسان، آن را به سوی خودش بکشد. یک پیام اگر ضد منطق و عقل باشد ولو مثلا احساسی باشد برای مدت کمی ممکن است دوام پیدا کند، ولی برای همیشه قابل دوام نیست. این است که قرآن دائماً سخن از تعقل می زند».((۱))

از خصوصیات دیگر پیام انگیزانندگی آن است که متناسب با احساسات و عواطف مردم باشد. هماهنگی با نیازهای زندگی آنان باشد. استاد مطهری می گوید:

«همچنین برای اینکه محتوای یک پیام، غنی و نیرومند باشد، باید با احساسات بشر انطباق داشته باشد. انسان کانونی دارد غیر از کانون عقلی و فکری به نام کانون احساسات که آن را نمی توان نادیده گرفت».((۲))

شهید مطهری(ره) یکی از علل پیشرفت اسلام را در جهان چنین بیان می کند: «کمونیسم و مسیحیت هر چه فعالیت

۱- مطهری، مرتضی، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲- همان.

می کند پیشروی قابل توجهی ندارد، در حالی که دستگاههای تبلیغاتی آنان قوی و وسیع و دستگاه تبلیغاتی، اسلام ضعیف است. علتش این است که محتواها فرق می کند».

ویژگی های مبلغ

اشاره

اینک به بعضی از اوصافی که در قرآن کریم برای مبلغان ذکر شده است، اشاره می گردد:

الف – اعتقاد مبلغ

(آمَنَ الرَسُول بِما انزِلَ اِلیه من ربّه)((۱))

در این آیه شریفه ایمان داشتن حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) به قرآن، بیانگر این اصل است که هر پیام رسان دینی، نخست باید خود به گفته ها و محتوای رسالت خویش، مؤمن باشد. نافذترین گفتار آن است که از روی ایمان، ابلاغ شود; چرا که گفته اند: سخن کز دل بر آید لاجرم بر دل نشیند. استاد مطهری بی اعتقادی مبلغان را بزرگترین درد می داند:

«دردی از این بالاتر نیست که آدم خودش به چیزی اعتقاد نداشته باشد، بعد بخواهد آن اعتقاد را در دل مردم وارد کند».((۲))

آیت اللّه طالقانی، راز تأثیر پیامها و سخنان امام(رحمه الله) در دل میلیونها انسان را ثمره اعتقاد کامل او می داند: «از عجایب امام

۱- سوره بقره، آیه ۲۸۵.

۲- مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج۱، ص ۳۲۵.

امت این است که به تک تک جملاتی که بر زبان می آورد، اعتقاد کامل داشت. به همین دلیل در دلها می نشست».((۱))

اعتقـاد به اصول دین و همچنین احیـای فروع دین، تمـام شؤون و زوایـای زنـدگی امام حسـین(علیه السـلام) را در بر می گیرد. جهادی که با هجرت در راه خدا و برای احیای سنت پیامبر و امر به معروف و نهی از منکر آغاز گردید; چنانکه در زیارت می خوانیم:

«اشهد انک قد اقمت الصلاه و اتیت الزکوه و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و اطعت اللّه و رسوله حتی اتیک الیقین».

امـام حسـین از شـهادت خویش پیشاپیش با خبر بود. پیامبر مکرر آن را بیان فرموه بود. این علم و اطلاع قبلی، نه تنها اراده امام را سـست نکرد، بله روحیه شـهادت طلبی او را افزون ساخت. در تاریـخ می خوانیم که در موارد متعـددی که اصـحاب و اقوام نزدیک حضـرت از روی دلسوزی و خیرخواهی، امام را از رفتن به عراق بر حذر می داشتند و بیوفایی مردم کوفه نسبت به پدر بزرگوار و برادر گرامی شـان را یـادآور می شدنـد، امـا بـاور و یقین به خـدایی بودن این راه، سـبب شـد در برابر عوامل تردید آفرین و یأس آور، بایستد و مشیّت الهی را بر هر چیزی مقدم بدارد.

۱- اصول و مبادی سخنوری، ص ۳۲۷.

هنگامی که تصـمیم امام بر حرکت به سوی کوفه منتشر شـد، گروهی در صدد برآمدند تا حضـرتش را از این سـفر باز دارند. یکی از این افراد، ابن عباس پسر عموی ایشان بود. امام در پاسخ به ابن عباس فرمودند: «انا للّه و انا الیه راجعون».

استرجاع گفتن «انا للّه و انا الیه راجعون»، در منطق امام حسین یادآور فلسفه حیات و سرنوشت «از اویی» و «به سوی اویی» است که بارها امام آن را در طول مسیر، بر زبان جاری می فرمودند.

همچنین پیونـد حرکت عاشورا به احیای سـنت پیامبر و مبارزه با بـدعت هایی که در دین به وجود آورده شـده بود، تأکیدی بر مساله نبوت است.

فلسـفه سیاسـی اسـلام، برای اداره جامعه در قالب امامت، تجلی می کند. امامت، مسـند خلیفه اللهی انسان کامل است نه اریکه قدرت طلبان زورگو.

امـام پس از دریـافت نـامه هـای گروههـایی از کوفیان که او را به کوفه دعوت می کردنـد، تا در سایه امامت او علیه یزیـد قیام کنند، در نامه ای خطاب به آنان چنین نوشت:

«به جانم سوگند! امام جز آنکه به کتاب خدا حکومت و داوری کند و قیام به قسط و عدل نماید و به دین حق، گردن

نهد و خود را وقف راه خدا کرده باشد، نیست».((۱))

امـام با این بیانات، خصوصـیات امام راستین را بیان می فرمایـد، از طرفی انطباق این ویژگیها بر شـخص خاص را در موقعیتهای مختلف، بـا بیـان جایگـاه اهل بیت پیامبر و بر شـمردن فضایل شخصـی خویش و ملاکهای امامت، ذهنیت جامعه مسـلمین را به سوی امام صالح، سوق می دهد. برای اختصار به یک نمونه اشاره می کنیم:

امام حسـین(علیه السـلام) در مسـیر کوفه پس از برخورد با سـپاه حر در خطبه ای فرمودند:«ما دودمان پیامبریم و به عهده داری این امر (خلافت) و ولایت بر شما، از دیگران که به ناحق و در میان شما به ستم و تجاوز حکومت می کنند، سزاوارتریم».

یادآوری مبادی اعتقادی در نهضت عاشورا از زبان امام حسـین(علیه السـلام) و یاران او بیانگر زیر سـئوال بردن دشـمن بود. از طرفی، این یادکرد اصول اعتقادی، دفع شبهه آفرینی های بعدی امویان بر ضد ائمه(علیهم السلام) بود. سیدالشهدا(علیه السلام) در وصیتنامه ای که به برادرش محمد حنفیه هنگام خروج از مدینه نگاشته است، علاوه بر اینکه مظلومیت امام را در آن

۱- موسوعه کلمات الحسین، ص ۳۲۱.

روز نشان می دهد، مروری بر مفاهیم اعتقادی از سوی امام است که به صورت مکتوب باقی مانده است.

ب – بصیرت علمی

یکی از اساسی ترین شرط برای پیام آوران مذهبی، از نظر قرآن کریم، توانایی علمی و آگاهی مبلغان است. خداوند به پیامبر می فرماید تا به مردم بگوید او در مسیری که دیگران را به آن دعوت می کند، آگاهی کامل دارد:

(قل هذه سبیلی ادعوا الی اللّه علی بصیره)((۱))

استاد شهید مطهری در این باره می گوید:«اولین شرط برای یک نفر مبلغ، شناسایی خود مکتب است، ماهیت پیام است; یعنی کسی که می خواهد پیامی را به جامعه برساند، باید خودش با ماهیت آن پیام آشنا باشد. باید فهمیده باشد که هدف این مکتب چیست؟...آخر مگر می تواند پیامی را به مردم برساند، بدون اینکه خودش آن پیام را شناخته و درک کرده باشد».((۲))

حضرت علی(علیه السلام) از رزمندگان راستین چنین یاد می کند: «حملوا بصائرهم علی اسفیاهم».

یعنی اگر در میدان جهاد شمشیر می زنند، از روی بصیرت است.

۱- سوره یوسف، آیه ۱۰۸ .

۲- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۷۵.

حماسه آفرینان عاشورا بی هدف و کورکورانه به میدان جهاد نیامده بود. آنان اهل بصیرت بودند، هم نسبت به درستی و حقانیت راه و هم به اینکه وظیفه شان جهاد در راه خداست و هم به اینکه دشمن را شناخته بودند. حتی امام(علیه السلام)در شب عاشورا در جمع آنان فرمودند:

«اینان مرا و همه کسانی را که پیش روی من جهاد می کنند خواهند کشت بیم آن دارم که شما از اینها خبر نداشته باشید، یا بدانید ولی از رفتن، شرم کنید. نیرنگ نزد ما خاندان حرام است. هر کس دوست ندارد با ما خاندان باشد، باز گردد».

ج – اخلاص

قرآن کریم در آیات مختلفی، گفتار پیامبران در مقام دعوت و تبلیغ قوم شان را بازگو کرده است؛ مثلاـ در آیاتی از سوره شعرا((۱)) از زبان حضرت نوح، هود، صالح، لوط و شعیب(علیهم السلام) که گفته اند:

(وما اسئلکم علیه من أجر ان اجری الاّ علی ربّ العالمین).

«من در برابر انجام رسالتم مزدی از شما نمی خواهم».

مسأله اخلاص، مساله کوچکی نیست. به همین دلیل، قرآن از زبان همه انبیا این سخن را می گوید: (ما اسئلکم علیه من اجر).

۱- آیات ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۸۰.

دسته ای دیگر از آیات قرآن کریم، پیامبران الهی را به عنوان «ناصح» یاد کرده است. آیات ۶۲، ۶۸، ۷۹ و ۹۳ از سوره اعراف از زبان پیامبران بزرگ الهی بیان می کند که خود را به عنوان «ناصح» به قوم خویش معرفی می کردند.

استاد مطهری در تعبیر این آیات می گوید: «مسأله دوّم که قرآن مجید در مسأله تبلیغ روی آن تکیه می کند، چیزی است که از آن به «نصح» تعبیر می نماید. ما معمولاـ نصح را به خیر خواهی ترجمه می کنیم، البته این معنا درست است ولی ظاهراً خیرخواهی، عین معنای نصح نیست، لازمه معنای نصح است. نصح در مقابل غش است. ناصح واقعی آن کسی است که خلوص کامل داشته باشد. توبه نصوح یعنی توبه خالص. مبلغ باید ناصح و خالص و مخلص باشد».((۱))

آنچه مهمترین عامل ماندگاری نهضت عاشورا در طول قرون است، جوهره اخلاص در نهضت عاشوراست. نه تنها این نهضت، کهنه نگشته است بلکه روز به روز بر جلوه و جاذبه آن افزوده می گردد. حرکت عاشورا از ابتدا تا انتها خالصانه بود، در این حرکت خالصانه، ناخالصان، عده ای در مسیر و عده ای در کربلا تصفیه شدند تا حاضران در عاشورا همه یکدست و خالص باشند.

۱- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۵۲.

از همـان ابتـدا امام حسـین(علیه السـلام) در وصـیتنامه ای که به برادرش محمـد حنفیه نوشت تا انگیزه های غیر خالصانه و دنیا طلبانه را از حرکت انقلابی خویش نفی کنـد. خالصان، خلوص خویش را در شب عاشورا و روز نبرد نشان دادنـد و گاهی آن را در رجزها و سخنان خویش بیان می کردند. در کربلا خون بود، شمشیر و شهادت، نه پول و امتیازات اجتماعی.

اخلاص و خدایی بودن نیت و انگیزه، عامل نیرومندی است در مقابله با هوای نفس، انگیزه های مادی و جاه طلبانه. آنکه برای خـدا قیـام کنـد، نه کمی نفرات او را مـأیوس می کنـد و نه ترس از شـکست ظـاهری، بلکه همه همتش عمل به تکلیف است; چنانکه خداوند در قرآن می فرماید:

(قل انّما اعظکم بواحده أن تقوموا للّه مثنی و فردی)((۱)) .

آنچه برای خـدا باشـد مانـدگار و پایـدار می شـود، قیـام عـاشورا چـون خـدایی بـود، ابـدی و بی شـکست شـد. به تعـبیر امـام خمینی(رحمه الله): «شکست نبود، کشته شدن سیدالشهداء، چون قیام للّه بود. قیام للّه شکست ندارد».((۲))

«آگاه بودند که ما آمدیم وظیفه خدایی بکنیم، آمدیم اسلام را حفظ کنیم».((۳))

۱- سوره سبأ، آیه ۴۶.

۲- صحیفه نور، ج ۷، ص ۳۷.

۳- همان، ج ۱۵، ص ۵۵.

د – صبر

یکی از ویژگیهای مهم مبلغ از نظر قرآن کریم، صبر و استقامت است. انبیا و پیامبران در طول تاریخ، اسوه صبر بودند. قرآن مجید، خطاب به پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

(فَاصبِر کما صبر اوُلُوالعزم مِنَ الرُّسل وَ لاتَستَعجِل لَهم)((۱))

در آیه ۲۴ از سوره سجده، رابطه صبر و یقین بیان شده است. بردباری، زاییده یقین به پروردگار جهان است.

(وَ جَعلنا مِنُهم اَئِمَه یَهدوُن بِأمرِنا لَمّا صَبَرُوا و کانوا بِایاتِنا یُوقِنون).

در واقعه عاشورا عاشوراییان، قله های صبر و یقین را فتح کردند، آنچه حماسه کربلا- را به اوج ماندگاری و تأثیر گذاری رساند، روحیه مقاومت امام حسین و یاران با وفایش و همچنین صبر و مقاومت اهل بیت(علیهم السلام)و اسرای کربلا بود.

امام حسین(علیه السلام) هنگام خروج از مکه در خطبه ای فرمودند: «نصبر علی بلائه و یوقینا اجور الصابرین».((۲))

امام(علیه السلام) از همان آغاز، یارانی را به همراهی طلبید که طاقت و تحمل صحنه کارزار، همراه با زخم و ضربه و مرگ و تشنگی را داشته باشد. امام شرط همراهی را «صبر» دانست و

۱- سوره احقاف، آیه ۳۵.

۲- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

در یکی از منزلگاهها خطاب به یاران فرمودند:

«ایها الناس فمن کان منکم یصبر علی حد السیف و طعن الاسنّه فلیقم معنا و الاّ فلینصرف عنّا»((۱)).

حادثه کربلا و قهرمانان عاشورا الهام دهندگان صبوری و آموزگاران مقاومت بودند. انقلاب اسلامی ایران که محصول پایداری مردم و خون پاک شهدا می باشد؛ خانواده های شهدا نیز از حضرت زینب(علیها السلام)صبوری آموختند. امام خمینی(رحمه الله) صبر مردم ایران را چنین بیان می کند:

«مبارک باد بر خانواده های عزیز شهدا، مفقودین، اسراء و جانبازان و بر ملت ایران که با استقامت و پایداری و پایمردی خویش به بنیانی مرصوص مبدل گشته اند، که نه تهدید ابر قدرتها آنان را به هراس می افکند و نه از محاصره ها و کمبودها به فغان می آید...زندگی با عزت را در خیمه مقاومت و صبر، بر حضور در کاخهای ذلت و نوکری ابرقدرتها و سازش و صلح تحمیلی، ترجیح می دهند».((۲))

ه- صفای باطن

تزکیه درون، مقدمه ثمردهی تبلیغ مبلغان دینی است. جلای باطن و تزکیه نفس برای مبلغان دینی، شرط لازم

۱- ینابیع الموده، ص ۴۰۶.

۲- صحیفه نور، ج ۲، ص ۵۹.

است; زیرا تنها پیامی که از دهن پاک و پیراسته تراود، بر جانهای پاک، جای می گیرد. قرآن کریم، پیامبران الهی را به خاطر اخلاق پسندیده ای; چون، راستی، اخلاص، وفای به عهد و...ستوده است.((۱))

علامه طباطبایی در تفسیر عبارت (الموعظه الحسنه)،((۲))می فرماید: «حُسن موعظه به اعتبار حسن آثار موعظه گر است. واعظ باید آراسته به محتوای وعظ خود باشد. حسن خلق واعظ، راه یافتن وعظ به اندرون دل انسانها را قوت می بخشد. واعظ باید از چنان حسن خلقی برخوردار باشد که راه نفوذ کلامش در اندرون دلها را بگشاید، قلبها را نازک کند، پوستها را به لرزه در آورد، ظرف دلها را مهیای پذیرش و چشمها را لبریز اشک کند».((۳))

حادثه کربلا و سخنان امام حسین و روحیات و خلق و خویی که از حماسه سازان عاشورا به ثبت رسیده است، منبع ارزشمندی جهت الگوگیری در زمینه آموزش اخلاق و خودسازی است. خصوصیاتی چون: ایثار، آزادگی، وفا، عزت، شجاعت، وارستگی از تعلقات، توکل، خداجویی، همدردی، نمونه هایی از پیامهای اخلاقی عاشوراست.

۱- سوره مریم، آیات ۴۲،۵۱،۵۴،۵۶.

۲- سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۳- تفسیرالمیزان، ج ۱۲، ص ۳۷۲.

و – دلسوز بودن نسبت به مردم

خداوند در این آیه، پیامبر را به چند صفت ستایش می کند:

(لَقَد جائَکم رَسول مِن اَنفُسِکم عَزیزٌ علیهِ ما عَنِتُّم حُریصُ عَلیکم بالمُؤُمنین رئوف رحیم)((۱))

۱. ناراحت شدن از گرفتاری مردم.

۲. تمایل شدید به هدایت مردم.

۳. دلسوزی نسبت به مومنان.

۴. رحمت به مؤمنان.

در واقعه عاشورا تمام صفاتی که به نحوی به دلسوزی نسبت به مردم اشاره دارد، به بالاترین وجه بروز می کند; صفاتی چون: ایثار، مواسات، تکریم انسان و...

ایثار، مقدم داشتن دیگری بر خود است. و والاترین درجه ایثار، ایثار جان است. قرآن از مؤمنانی یاد می کند که علی رغم نیازمندی، دیگران را بر خویش مقدم می دارند:

(و یوثرون علی انفهسم و لو کان بهم خصاصه)((۲)).

در صحنه عاشورا، نخستین ایثارگر، سید الشهدا(علیهم السلام)است. اصحاب آن حضرت نیز هر کدام ایثارگرانه، جان خویش را در راه اسلام، فدای امام خویش کردند. در صحنه عاشورا جلوه های متعددی از ایثار به چشم می خورد. برای اختصار به

۱- سوره توبه، آیه ۱۲۸.

۲- سوره حشر، آیه ۹ .

یک نمونه از این جلوه ها اشاره می کنیم:

حضرت اباالفضل العباس(علیه السلام)علاوه بر آنکه امان نامه ابن زیاد را که شمر آورده بود، رد کرد; در شب عاشورا نیز خطاب به حضرت اباعبداللّه(علیه السلام) اظهار کرد: هرگز از تو دست نخواهم کشید، خدا نیاورد زندگی پس از تو را و نیز هنگامی که روز عاشورا با لب تشنه به کنار رود فرات رسید تا برای امام و کودکان تشنه آب آورد، پس از پر کردن مشک، خواست آب بنوشد، اما با یاد آوردن تشنگی امام و کودکان تشنه، گام از فرات بیرون نهاد و با لب تشنه شهید شد.

ح - شجاعت و خدا ترسی

(الذین یبلّغون رسالات اللّه و یخشونه و لایخشون احد الاّ اللّه و کفی باللّه حسیبا).((۱))

در این آیه شریفه، دو ویژگی بارز برای مبلغان دینی بیان شده است:

۱. ترس از خدا

۲. نترسیدن از غیر خدا.

راغب اصفهانی در مفردات می گوید: «خشیت، ترس آمیخته با تعظیم است و بیشتر در مواردی به کار می رود که

۱- سوره احزاب، آیه ۳۹.

ترسنده، آگاهی به چیزی که از او می ترسد، داشته باشد».((۱))

شجاعت یعنی نترسیدن از غیر خدا و ترس از خدا، عین شجاعت است، چون در یک زمان، دو ترس چیره بر وجود انسان متصور نیست. انسانی که سراپا خوف خداست، بی گمان هراس از غیر خدا در او معنا ندارد! و به این دلیل است که ذکر توأم این دو ویژگی؛ یعنی خشیت از خدا و خشیت نداشتن از غیر خدا برای مبلغان الهی، ذکر شده است.

یکی از مظاهر آشکار شجاعت، نترسیدن از مرگ است. همین عامل، امام حسین(علیه السلام) و یارانش را به نبرد عاشورا کشاند تا حماسه ماندگار بیافرینند. شجاعت امام حسین(علیه السلام) و یاران وفادارش در صحنه های مختلف عاشورا، خود کتابی بزرگ است. این شجاعت، ریشه در اعتقادات شان داشت. آنان که به عشق شهادت می جنگیدند، از مرگ ترسی نداشتند، از این رو بود که لشکریان دشمن از برابرشان می گریختند و هیچیک یارای جنگ تن به تن با شجاعان عاشورا را نداشتند، از این رو، به یک فرد حمله عمومی می کردند.

عاشورا، الهام بخش مقاومت و آموزگار شجاعت است و عنصر شجاعت در متن عاشورا در گفتار و رفتار شهدا و اسرای کربلا موج می زند. شجاعت، در مقابل مستبدان و مستکبران

۱- راغب اصفهانی، مفردات، ماده خشیت.

عالم و محرم همواره روحیه شهادت و ظلم ستیزی به مسلمانان می دهد. امام حسین مرگ با عزت را بهتر از زندگی با ذلت می داند. در سخنانی هنگام برخورد با سپاه حر آمده است:

«من از مرگ باکی ندارم، مرگ راحت ترین راه برای رسیدن به عزت است. مرگ در راه عزت، زندگی جاودانه است و زندگانی ذلت بار مرگ بی حیات است».

امام خمینی(رحمه الله) می فرماید: «ماه محرم، ماه حماسه و شجاعت و فداکاری آغاز شد، ماهی که خون بر شمشیر پیروز شد، ماهی که قداست حق، باطل را تا ابد منهدم و داغ باطله بر جبهه ستمکاران و حکومتهای شیطانی زد، ماهی که به نسلها در طول تاریخ، راه پیروزی بر سر نیزه را آموخت».((۱))

ط - معرفی الگو

(لقد کان لکم فی رسول اللّه اسوه حسنه)((۲))

تاثیرگذاری یک حادثه یا الگوی رفتاری بر اندیشه ها و عملهای مردم، بیش از گفتار است. از این رو در قرآن کریم از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به عنوان اسوه و الگو یاد می کند تا مردم در ایمان و عمل از آنان سرمشق بگیرند. در تاریخ اسلام

۱- صحیفه نور، ج ۳، ص ۲۲۵.

۲- سوره احزاب، آیه ۲۱.

نمونه های زیادی از اشخاص وجود دارد که می تواند برای مسلمانان الگو باشد.

اما واقعه عاشورا و شهدای کربلا در تاریخ اسلام از جایگاه ویژه ای برخوردار است و برای همیشه تاریخ، الگوی انسانهای حق طلب خواهد بود; چنانکه امام حسین(علیه السلام)خودش نیز حرکت و مبارزه انقلابی خویش را علیه یزیدیان برای مردم دیگر سرمشق می داند و می فرماید: «فلکم فیّ اسوه»((۱))، همچنانکه خود امام نیز از راه انبیا الگو گرفته است. امام هنگام خروج از مدینه این آیه را تلاوت فرمودند: (فخرج منها خائفا یترقّب قال ربّ نجّنی من القوم الظالمین)((۲)). که گواه است بر الگوگیری امام حسین(علیه السلام) از حضرت موسی(علیه السلام).

امام(علیه السلام) قبل از خروج از مدینه در وصیتنامه ای به برادرش محمد حنفیه، انگیزه خروج و قیامش را عمل به سیره جد و پدرش حضرت علی(علیه السلام) معرفی می کند: «و اسیر بسیره جدی و ابی علی بن ابی طالب»((۳)) این بیان آشکار است که حرکت حضرت مبنایی جز پیروی از رهبر بزرگ اسلام و عمل به دستور شرعی، چیز دیگری نبوده است و چنین شد که عاشورا به صورت یک الگو و یک سمبل در طول تاریخ به ثبت رسید; چنانکه در تاریخ، قیامها و نهضتهای آزادی بخش زیادی وجود

۱- موسوعه کلمات الامام الحسین.

۲- سوره قصص، آیه ۲۱ .

۳- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

دارد که با الهام از حرکت عاشورا شکل گرفته است.

مهمترین و آشکارترین نمونه آن، انقلاب اسلامی ایران و همچنین هشت سال دفاع مقدس علیه رژیم بعث عراق بود; چنانکه امام خمینی(رحمه الله) در این باره فرمودند:

«حضرت سید الشهدا از کار خودش به ما تعلیم کرد که در میدان، وضع باید چه جور باشد و در خارج میدان، وضع چه جور باشد و باید آنهایی که اهل مبارزه مسلحانه هستند، چه جور مبارزه کنند، و باید آنهایی که در پشت جبهه هستند، چطور تبلیغ کنند. کیفیت مبارزه را، کیفیت اینکه مبارزین یک جمعیت کم با جمعیت زیاد باید چطور باشد، کیفیت اینکه قیام در مقابل یک حکومت قلدری که همه جا را در دست دارد با یک عده معدود باید چطور باشد، اینها چیزهایی است که حضرت سید الشهدا به ملت ها آموخته است».((۱))

ما نیز هنگام زیارت از خدا می خواهیم که حیات و ممات ما را چون زندگی و مرگ محمد و آل محمد قرار دهد: «اللهّم اجعل محیای محیا محمّد و آل محمّد و مماتی ممات محمّد و آل محمّد»((۲)) .

مهاتما گاندی رهبر مبارزات استقلال طلبانه هند می گوید: «من زندگی امام حسین(علیه السلام) آن شهید بزرگ اسلام را به دقت خوانده ام و توجه کافی به صفحات کربلا نموده ام و بر من

۱- صحیفه نور، ج ۷، ص ۶۰.

۲- مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.

روشن شده است که اگر هندوستان بخواهد یک کشور پیروز گردد، بایستی از سرمشق امام حسین(علیه السلام) پیروی کند».((۱))

ابزار پیام رسان

یک پیام اگر بخواهد به مردم برسد، احتیاج به ابزار دارد. استاد شهید مطهری در رابطه با شرایط ابزار پیام رسانی می گوید:

«اولین شرط رساندن یک پیام الهی این است که از هر گونه وسیله ای نمی توان استفاده کرد; یعنی برای اینکه یک پیام الهی، رسانده شود و برای اینکه هدف مقدس است، نباید انسان این جور خیال کند که از هر وسیله که شد برای رسیدن به این هدف باید استفاده کنیم; می خواهد این وسیله مشروع باشد و یا نامشروع. اینکه می گویند: «الغایات تبرر المبادی; یعنی نتیجه ها مقدمات را تجویز می کنند» این صحیح نیست.((۲))

از ابزارهای پیام رسانی، «بیان و قلم» به عنوان مهمترین ابزار در قرآن آورده شده است: (ن و القلم و ما یسطرون)((۳)). (الرحمن * علّم القرآن * خلق الانسان * علّمه البیان)((۴)) .

۱- فرهنگ عاشورا، ص ۲۷۹.

۲- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۳۴.

۳- سوره قلم، آیه ۱.

۴- سوره الرحمان، آیات ۱، ۲، ۳، ۴.

چنانکه مشاهـده شـد، خداوند در سوره «الرحمن»، آموزش بیان را برای انسان پس از آموزش قرآن و آفرینش انسان، از مظاهر رحمت خود در حق انسان ذکر می کنـد. همچنین، یک سوره از قران را به نام «قلم» نامیـد و به قلم و آنچه می نویسد، قسم یاد کرده است.

علامه محمـد جواد مغنیه، در این رابطه می گویـد: «مراد از بیـان، هر چیزی است که مقصود آدمی را برسانـد، از لفـظ، خـط، نقاشـی، اشاره و هر وسـیله دیگر و مراد از قلم، نیز قلم مخصوص نیست و در قلم، کنایه از ابزار نوشـتن است چه آن ابزاری که تاکنون شناخته شده است و چه آن ابزار که در آینده دور یا نزدیک در دسترس بشر قرار خواهد گرفت»((۱)).

با پیشـرفت تمدن بشـری، وسایل تبلیغاتی نیز همپای تکنولوژیهای دیگر در حال پیشـروی است. روزنامه، انواع نشریات، رادیو، تلویزیون، ماهواره، اینترنت و...از وسایل مدرنی است که دنیای اسـتکبار از آنها برای تبلیغات بر ضد اسلام استفاده می کند. بر ملت مسلمان لازم است که از وسایل پیشرفته که جوابگوی دنیای امروز باشد، استفاده نماید; چنانکه قرآن می فرماید: (واعدّوا لهم ما استطعتم من قوّه)((۲)).

۱- مغنیه، محمدجواد، التفسیر الکاشف، ص ۳۸۶ .

۲- سوره انفال، آیه ۶۰.

بیان، مهمترین وسیله تبلیغی اسلام

شهید مطهری می گوید: «یکی از چیزهایی که قرآن مجید راجع به سبک و روش تبلیغ روی آن تکیه کرده است، کلمه «البلاغ المبین» است; یعنی ابلاغ و تبلیغ واضح، روشن و آشکارا. مقصود از این واژه روشن و آشکارا چیست؟ مقصود مطلوب بودن، سادگی، بی پیرایگی پیام است، به طوری که طرف در کمال سهولت و سادگی آن را فهم و درک نماید...البته احتمالات دیگری هم هست. یکی از این احتمالات در معنی کلمه «مبین»، بی پرده سخن گفتن است، یعنی پیامبران نه فقط مغلق و پیچیده سخن نمی گفتند، اگر احساس می کردند مطلبی را باید گفت، در نهایت صراحت و روشنی به مردم می گفتند: «اتعبدون ما تنحتون; آیا تراشیده های خودتان را دارید عبادت می کنید؟».((۱))

استاد مطهری می گویند: «حال برای اینکه بدانید از همان وسایلی که در آن زمان بوده است چه استفاده هایی شده است و همان وسایل چه نقش فوق العاده موثری در رساندن پیام اسلام داشته اند...قرآن دارای دو خصوصیت است: یکی خصوصیت محتوای مطالب که از آن تعبیر به حقانیت می کند و دیگری زیبایی قرآن، نیمی از موفقیت خودش را از این راه

۱- حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۵۲.

دارد که از مقوله زیبایی و هنر است قرآن، فصاحتی دارد فوق حد بشر...اصلا راجع به تأثیر آیات قرآن در خود قرآن، چقدر بحث شده است»((۱)).

«اللّه انزل احسن الحدیث»

«موفقیت امیرالمؤمنین میان مردم، مرهون فصاحت اوست،... مردی است به نام همام، از امیرالمؤمنین(علیه السلام)درخواست می کند که سیمای پرهیزگاران را برای من توضیح بده، رسم کن. اول حضرت امتناع کردند، بعد در سه جمله گفتند، گفت: کافی نیست، من می خواهم شما سیمای پرهیزگاران را کامل برای من بیان کنید. علی(علیه السلام) فی المجلس شروع کردند سیمای متقیان را بیان کردن...این مرد همینطور که می شنید، التهابش بیشتر می شد، یک مرتبه فریاد کشید و مُرد. اصلا قالب تهی کرد. امیرالمؤمنین فرمود: «هکذا تصنع المواعظ البالغه باهلها»; سخن اگر رسا، و دل اگر قابل باشد، چنین می کند».((۲))

«خود اباعبداللّه(علیه السلام) در همان گرما گرم کارها از هر وسیله ای که ممکن بود برای ابلاغ پیام خودش و برای رساندن پیام اسلام استفاده می کردند. خطابه های اباعبداللّه از

۱- همان، ص ۳۳۷.

۲- همان، ص ۳۳۹.

مکه تا کربلا و از ابتدای ورود به کربلا تا شهادت، خطبه های فوق العاده پر موج و مهیج و احساسی و فوق العاده زیبا و فصیح و بلیغ بوده است. تنها کسی که خطبه های او توانسته است با خطبه های امیرالمؤمنین(علیه السلام) رقابت کند، امام حسین(علیه السلام)است».((۱))

تاکتیکهای ویژه تبلیغی در نهضت عاشورا

الف – آغاز جهاد با مهاجرت

چون یزید از ولید خواست که از امام(علیه السلام) بیعت بگیرد، امام حسین(علیه السلام)پس از سه روز از شنیدن این درخواست، مدینه را به مقصد مکه ترک نمودند. اگر امام در مدینه می ماند و با بیعت، مخالفت می کرد، همانجا شهید می شد و صدایش هم به عالم اسلام نمی رسید. بنابراین، این مهاجرت به سوی مکه علاوه بر اینکه اعلام مخالفت با یزید بود، یک نوع تاکتیک تبلغی بود. برای اینکه صدایش به مردم برسد که امام حسین(علیه السلام) بیعت نکرده است.

از طرفی حرکت امام حسین از مکه به سوی کوفه در روز هشتم ذیحجه (روز ترویه)، روزی که همه آماده می شوند به

۱- همان، ص ۳۴۵.

منی و عرفات بروند و اعمال حج را انجام دهند، این حرکت امام، یک تاکتیک تبلیغی دیگری بود.

ب – همراه بردن اهل بیت

به همراه بردن اهل بیت امام، تاکتیک تبلیغی دیگری داشت. علاوه بر اینکه مصلحت الهی در نظر امام بود، نقش تبلیغی داشت. در حقیقت، اهل بیت امام(علیه السلام)مبلغانی بودند که بعد از واقعه عاشورا پیام شهدای کربلا را تا قلب حکومت دشمن یعنی شام به همراه بردند. سخنان آتشین زینب(علیها السلام)در مجلس ابن زیاد آنچنان کوبنده و افشاگرانه بود که مردم را به گریه آورد و کاخهای خفاشان را در معرض سقوط قرار داد. مقام شامخ زینب(علیها السلام) در تبلیغ او تجلی یافت، اما زینب چه گفت؟

شیخ مفید و شیخ طوسی روایت کرده اند که شخصی گفت من در ماه محرم سال ۶۱ وارد کوفه گشتم و آن هنگامی بود که حضرت علی بن الحسین(علیه السلام) را با زنان اهل بیت به کوفه وارد می کردند و لشکر ابن زیاد بر ایشان احاطه کرده و مردم کوفه از منازل خود جهت تماشا بیرون آمده بودند...

در آن وقت که زینب(علیها السلام) آغاز خطبه کرد، به خدا قسم من زنی با حیا و باشرم، فصیح تر و ناطق تر از جناب زینب دختر

علی(علیه السلام)ندیدم. گویا از زبان پدر سخن می گوید و کلمات امیرالمومنین(علیه السلام) از زبان او فرو می ریزد، در میان آن ازدحام و اجتماع که از هر سو صدایی بلند بود، به جانب مردم اشارتی کرد که خاموش باشید. در زمان نفسها به سینه بر گشت و صدای جرسها ساکت شد. آنگاه شروع به خطبه کرد و بعد از سپاس یزدان پاک و درود بر خواجه لولاک فرمود:

«ای اهل کوفه! ای اهل خدیعه و خذلان! آیا بر ما می گریید و ناله سر می دهید؟! هرگز باز نایستد اشک چشم شما و ساکن نگردد ناله شما...سوگند به خدا که شما به گریستن سزاوارید. پس بسیار بگریید و کم بخندید; چه آنکه ساحت خود را به عیب و عار ابدی آلایش دادید که لوث آن به هیچ آبی هرگز شسته نگردد و چگونه توانید شست و با چه تلافی خواهید کرد کشتن جگر گوشه خاتم پیغمبران و سید جوانان اهل بهشت...

وای بر شما! آیا می دانید که چه جگری از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)شکافتید و چه خونی از او ریختید و چه پردگیان عصمت او را از پرده بیرون افکندید، امری فضیح و داهه عجیب بجا آوردید که نزدیک است آسمانها از آن بشکافد و زمین پاره شود و کوهها پاره گردد و این کار قبیح و ناستوده شما زمین و آسمان را فرا گرفت. آیا تعجب کردید که از آثار این کارها از آسمان خون

بـارد؟ آنچه در آخرت بر شـما ظـاهر خواهـد گردیـد از آثـار آن عظیم تر و رسـواتر خواهـد بـود، پس بـدین مهلت که یـافتید خوشدل و مغرور نباشید، چه خداوند به مکافات عجله نکند...».

راوی گفت: پس از آن، مخدره ساکت گردید و من نگریستم که مردم کوفه از استماع این کلمات در حیرت شده بودند و می گریستند و دستها به دندان می گزیدند...

سیـد بن طاووس بعـد از نقل آن خطبه فرموده که مردم صـداها به صـیحه و نوحه بلنـد کردند و زنان گیسوها پریشان نمودند و خاک بر سر می ریختند و چهره ها بخراشیدند و تپانچه ها بر صورت زدند و ندبه به ویل و ثبور آغاز کردند و مردان، ریشهای خود را همی کندند و چندان بگریستند که هیچگاه دیده نشد که زنان و مردان چنین گریه کرده باشند.

پس حضرت سید سجاد(علیه السلام) اشاره فرمود مردم را که خاموش شوید و شروع فرمود به خطبه خواندن. پس ستایش کرد خداوند یکتا را و درود فرستاد محمد مصطفی(صلی الله علیه وآله) را. پس از آن فرمود:

«ایهـا النـاس! هر کـه مرا می شـناسد، می شـناسد و هر کـه نشـناسد، بدانـد که منم علی بن الحسـین بن علی بن ابیطـالب(علیهم السلام). منم پسر آن کس که او را در کنار فرات ذبح کردند بی آنکه از او خونی طلب داشته باشند. منم پسر آن کس

که هتک حرمت او نمودند و مالش را به غارت بردند و عیالش را اسیر کردند...

ای مردم! سوگند می دهم شما را به خدا، آیا فراموش کردید شما که نامه ها به پدر من نوشتید (اما) چون مسئلت شما را اجابت کرد، از در خدیعت بیرون شدید. آیا یاد نمی آورید که با پدرم عهد و پیمان بستید و دست بیعت فرا دادید، آنگاه او را کشتید...چه زشت رأیی که برای خود پسندیدید. با کدام چشم به سوی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نظر خواهید کرد گاهی که بفرماید شماها که کشتید عترت مرا و هتک کردید حرمت مرا، نیستید شما از امت من».((۱))

نهضت حسینی که برای احیای دین در تمام مظاهر و جلوه های آن بود، امامان شیعه(علیهم السلام) یکایک رسالت احیای دین را بر عهده داشتند. هر یک از مظاهر اسلام را که در دوره ای از زمان از بین می رفت و یا تحریف می شد، در چهره واقعی آن احیا می کردند; چنانکه امام زمان(عج) نیز روزی خواهد آمد و شریعت جدش را زنده خواهد کرد; همان طور که در دعاها می خوانیم: «واحی به ما امته الظالمون من معالم دینک»،((۲))

۱- شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج ۱، ص ۷۵۵ - ۷۵۸ .

۲- صحیفه سجادیه، دعای ۴۷.

تلاش معصومین(علیهم السلام) و پیروان شان نسبت به برنامه های احیاگرایانه نسبت به اصل جریان عاشورا و ارزشهای آن، وظیفه ای است بر ما که اکنون ما تداوم دهندگان راه آنهاییم.

از محورهای احیاگری نسبت به عاشورا، مراسم روضه، زیارت، دعا و گریه برای سیدالشهداء و عاشوراییان است. تأکید فراوان بر زیارت عاشورا و مراسمی از آن قبیل، هر یک سهم عمده داشته است تا حادثه عاشورا برای همیشه زنده بماند. در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) آمده است:

«ما من احد قال فی الحسین شعرا فبکی و أبکی به الاّ وجب اللّه له الجنّه و غفر له»((۱)).

«هیچ کس نیست که برای حسین بن علی(علیه السلام) شعری بگوید و بگرید و بگریاند، مگر آنکه خداوند، بهشت را بر او واجب سازد و او را بیامرزد».

این همه ستایش برای گریه، نوحه و مراسم عزاداری، برای آثار احیاگرانه آن است.

امام خمینی(رحمه الله)می فرماید:«با این هیاهو، با این گریه، با این نوحه خوانی، با این شعر خوانی، ما می خواهیم این مکتب را حفظ کنیم، چنانچه تا حالا هم حفظ شده است».

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۴.

منابع و مآخذ:

۱ - قرآن کریم.

۲ - نهج البلاغه، فیض الاسلام.

۳ - صحیفه سجادیه.

۴ - مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی.

۵ - بحارالانوار،علامه مجلسی.

۶ - وسایل الشیعه، شیخ حرّ عاملی.

۷ - منتهی الآمال، ج ۱، حاج شیخ عباس قمی.

۸ - حماسه حسینی، شهید مرتضی مطهری.

۹ - موسوعه کلمات الامام الحسین.

۱۰ - فتح خون، مرتضی آوینی.

۱۱ - پیامهای عاشورا، جواد محدثی.

۱۲ - لغت نامه، علی اکبر دهخدا.

۱۳ - المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی.

۱۴ - التحقیق فی کلمات القرآن، حسن مصطفوی.

۱۵ - صحیفه نور، مجموعه سخنان امام خمینی(ره).

۱۶ - تفسیرالمیزان، علامه طباطبایی.

۱۷ - التفسیر الکاشف، محمد جواد مغنیه.

جلد هفتم: جلوه های تربیتی قیام عاشورا

اشاره

ص:۱

بسم الله الرحمن الرحیم

ص:۲

فرهنگ عاشورایی

(۷)

جلوه های تربیتی قیام عاشورا

هو الشهید

مقدمه

«نَظَر النَّبیُّ (صلی الله علیه وآله) اِلَی الْحُسَینِ بن عَلی(علیهما السلام) و هُوَ مُقْبِلٌ، فَأَجْلَسَهُ فِی حِجْرِهِ و قَالَ : إنَّ لِقَتْلِ الْحُسَینِ حَرارَةً فی قُلُوبِ المُؤمِنینَ لا تَبْرُدُ اَبَداً.((۱))

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به حسین بن علی نگاه می کرد در حالی که به طرفش می آمد، او را گرفت و بر روی پای خود نشانید و فرمود: همانا در دل های مؤمنین حرارتی نسبت به شهادت امام حسین(علیه السلام) است که هیچگاه سرد نمی گردد.»

مسلمانان همواره علاقه فراوان و عشق وافری نسبت به حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) سبط اکبر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)داشته اند. این عشق و علاقه در زمان حیات آن حضرت، در دوران قیام ایشان و خصوصاً پس از شهادتش وجود داشته و هیچگاه از بین نرفته است.

این مهم سرّ مگویی ندارد.! بلکه آشکارا علت آن معامله با خداوند است. امام حسین (علیه السلام) به خاطر حفظ و احیای دین خداوند از مال، جان، خانواده و همه هستی خود گذشت و در این مسیر دعوت خدای متعال را اجابت کرد و در نتیجه نام، یاد و محبت او حیات جاودانه پیدا کرد و مصداق کریمه شریفه شد :

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُم» (انفال ۲۴).

در واقع آنچه حضرت سید الشهدا (علیه السلام) در احیای دین خداوند انجام داد، الگویی پایدار برای همه مسلمانان تا قیام قیامت است. قیام برای اقامه حق و زدودن باطل و جلوگیری از کژیها و بدعت ها در دین خداوند! و در این مسیر از شهادت استقبال کردن و هیچ ارزشی را از احیای کلمه اللّه بالاتر ندانستن و از انحراف در امت پیامبر جلوگیری کردن!

همانگونه که آن حضرت خود فرمود : «اِنّی لَمْ اَخْرُجْ اَشِراً وَ لابَطِراً وَلا مُفْسِداً وَلا ظالِماً وَ انّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلاحِ فی اُمّهِ جَدّی (صلی الله علیه وآله) اُریدُ اَنْ اَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهی عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اَسیرُ بِسیرَهِ جَدّی وَ اَبی عَلیّ بْنِ اَبیطالِب(علیه السلام).

و همانگونه که همه پیامبران الهی با توکل بر خدای متعال در صدد انجامش بوده اند; اصلاح جوامع بشری از طریق دشمنی با ظالمان و دستگیری از مظلومان و نیز جلوگیری از فساد، تباهی و فحشاء، و تبلیغ حقیقت، عدالت، کرامت و فضیلت در بین تمامی انسانها !

و همانگونه که حضرت شُعیب پیامبر (علیه السلام) در تبیین رسالت و مأموریت خود گفت : «إنْ اُریدُ اِلاَّ إلْاَصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفیقی اِلاّ بِاللّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ اِلَیْهِ اُنِیبُ». (هود ۸۸)

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) افتخار دارد در راستای احیاء و گسترش فرهنگ و معارف اسلامی و نیز حراست از حریم قرآن مجید و سنّت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و همچنین بزرگداشت نام، یاد و زندگانی اهل بیت(علیهم السلام) اقدام به برگزاری همایش های فرهنگی و علمی نماید.

۱- مستدرک الوسایل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

از جمله این همایش ها، همایش امام حسین(علیه السلام) بود که در سال ۱۳۸۱ ه-.ش (۲۰۰۳ م) در تهران و در سال ۱۳۸۲ ه-.ش (۲۰۰۴ م) در دمشق برگزار گردید.

اندیشمندان و صاحبان علم و قلم مقالات فراوانی را برای غنای هرچه بیشتر این همایش به دبیرخانه آن ارسال کردند و نتیجه تلاش های علمی آن عزیزان انتشار پانزده جلد کتاب گردیده است که اکنون در دسترس علاقه مندان قرار گرفته است.

بی شک بررسی و شناخت ابعاد گسترده قیام امام حسین(علیه السلام) با یک همایش و چند مقاله امکان پذیر نمی باشد. چه آنکه این فقط یک قیام نبود بلکه توانست یک فرهنگ ایجاد نماید، فرهنگ عمیقی که در زندگانی مسلمانان تأثیرگذار بوده و هست. فرهنگی که تا کنون نه تنها قدیمی و فرسوده نشده بلکه در طول تاریخ پس از عاشورا، همواره یک امید بوده، یک الگو، یک ارزش و یک فرهنگ، فرهنگ عاشورایی!

فرهنگ عاشورایی امام حسین(علیه السلام) بخوبی توانست فرهنگ آموزانی فهیم و با انگیزه تربیت نماید. عاشقانی که عمق قیام حضرتش را درک کردند و حاضر شدند عزیزترین سرمایه زندگانی خود را در این مسیر در طبق اخلاص گذارده و تقدیم نمایند و با آغوش باز به استقبال شهادت روند. الگوپذیری از فرهنگ عاشورایی حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) به اصحاب آن امام همام خلاصه نگردید، بلکه در سالها و قرنها بعد قیام ها و خروشهایی علیه حکام ظلم و جور را پدید آورد و منشأ بوجود آمدن صحنه هایی از آرمان خواهی، عشق و ایثار و شهادت طلبی در طول تاریخ شد.

فرهنگ عاشورایی، عاشوراها آفرید و کربلاها بوجود آورد و همواره پیروان اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) با عشق و علاقه و با ایمان راسخ، و با برپایی مجالس عزاداری، شعر و نوحه سرایی در زنده نگاه داشتن آن سخت کوشیدند و حتی در مسیر احیای نام و یاد و قیام عاشورایی امام حسین(علیه السلام) از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.

آنچه در پیش روی دارید مجموعه مقالاتی در خصوص بررسی و تبیین گوشه ای از فرهنگ عاشورایی حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) می باشد که در چند مجلد تدوین شده است. از آنجا که مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) نسبت به تهیه و انتشار کتابهای دینی و مورد نیاز پیروان اهل بیت(علیهم السلام) در اقصی نقاط عالم همت می گمارد لذا در هریک از مجموعه منشورات «فرهنگ عاشورایی» به طرح نقطه نظرات صاحب نظران در این خصوص می پردازد.

با تشکر از مؤلفین محترم، توفیق تمامی اهل فکر، قلم و مطالعه را در شناساندن و شناخت هرچه بیشتر فرهنگ عاشورایی از خداوند متعال خواستارم و برای همه پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در هر سرزمین که هستند آرزوی سلامت، موفقیت و رستگاری دارم.

محمد حسن تشیّع

معاون فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

امام حسین(علیه السلام) و تربیت دینی

اشاره

امام حسین(علیه السلام) و تربیت دینی

محمد علی قاسمی

مقدمه

مهم ترین امتیاز انسان از سایر موجودات عالم، قابلیت رشد و استعداد کمال در وجود اوست و هویت انسان در پرتو همین ویژگی معنا پیدا می کند،چه این که ارزش واقعی او در گرو پیمودن مسیر کمال و به فعلیت رساندن استعدادها و شکوفایی خلاقیت های باطنی او می باشد، و از این روست که آفریدگار جهان، همه موجودات هستی را در مسیر رشد و به خاطر پرورش و تکامل وی آفریده است.((۱))

در این راستا، اگر انسان در سایه عوامل تربیتی، راه رشد و تربیت صحیح را بپیماید به بالاترین درجه فضایل و کمالات انسانی خواهد رسید، به گونه ای که ملائک از رسیدن به مقام وی عاجز می شوند. و اگر از روش تربیتی مستقیم منحرف شود،به موجودی پست و بی ارزش تبدیل خواهد شد.((۲))

از سوی دیگر، به حکم آفرینش یکی از اوصافی که در نهاد هر انسانی به ودیعه گذارده شده،خصلت «الگوپذیری»است، زیرا هر کسی می کوشد به نوعی از شخصیت هایی که در اندیشه او بزرگ و کامل هستند، پیروی کند و شیوه و مقام آنان را سرمشق خود قرار دهد.

اکنون باید فرد الگوپذیر را در شناخت شخصیت های کامل و جامع که می توانند راهنمای او باشند،یاری نمود، تا در مسیر پر پیچ وخم و از میان هزاران الگوی ساختگی،خیالی و درست و یا نادرست راه درست را بیابد.

قرآن بهترین قانون تربیت وانسان ساز،به این نکته عنایت دارد و برای تربیت و پرورش درست انسان ها،به معرفی چهره های نیک می پردازد.از این رو می فرماید:(قد کانت لکم اسوه حسنه فی ابراهیم)((۳)) و(لکم فی رسول الله اسوه حسنه).((۴))

بنابراین، داشتن مقتدا و الگو برای پذیرش و پیمودن راه درست، امری ضروری است.اگر چه نهضت عاشورا بسی تلخ و اسف بار بود و دل انسان های آزاده را جریحه دار کرد،ولی یک حادثه معمولی نبود،بلکه با تمام وقایع تاریخ تفاوتی بس عظیم داشت. زیرا رهبرش عصاره نبوت و رسالت، پنجمین نفر اصحاب کسا، تجسم حق و اسلام راستین، انسان کامل و تربیت شده دامان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است. امام حسین(علیه السلام)انسانی الهی، با هدف است که افکار بلندش در جای جای این قیام و حرکت، تبلوری ویژه یافته است که در بیان نغزش نیز تبیین شده است،که فرمود:«و لکم فیّ اسوه»; زندگی من برای شما الگو است».((۵))

اکنون ما در این پژوهش با عنوان «امام حسین و تربیت دینی» به ترسیم دوجنبه الگویی در این زمینه می پردازیم که عبارتند از:

۱- سوره بقره،آیه ۲۹.

۲- سوره اعراف،آیه۱۷۹.

۳- سوره ممتحنه،آیه۴.

۴- سوره احزاب،آیه۲۱.

۵- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج۳،ص۴۰۸،تاریخ طبری، ج۳،ص۳۰۷.

۱ - از آن جایی که سیره تربیتی پیشوایان معصوم(علیه السلام)را می توان به عنوان بهترین و کامل ترین شیوه و مدل تربیت،ارائه نمود،نوشتار حاضر به برخی از روش های تربیتی امام حسین می پردازد.

۲ - از سوی دیگر، نهضت عاشورا از آغاز تا انجام،مجموعه ای از الگوهای ارزشمند در زمینه اخلاق وتربیت دینی است. در این کاوش کوتاه به جنبه های ویژه ای از الگوهای فرهنگ عاشورا اشاره خواهیم نمود.بنابراین آنچه در این مقال بررسی می شود، در دو بخش شیوه های تربیتی امام حسین(علیه السلام) و الگوهای تربیتی نهضت عاشورا تدوین می گردد.

گفتار اول: شیوه تربیتی امام حسین(علیه السلام)

اشاره

از آن جایی که پایگاه عصمت، کامل ترین انسان بر عالم خاکی است، امام حسین(علیه السلام) نیز به حکم آیه:(انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا).((۱))

از همه پلیدیها مبرا و به همه صفات نیکویی که ممکن است یک بشر دارای آن باشد،موصوف است.افزون بر این که خویشتن متصف به همه نشانه های کمال هستند،آمده اند تا دیگران را نیز با شیوه های تربیتی خود به کمالی افزون تر هدایت گر شوند.روش آموزش فضایل اخلاقی در عمل و گفتار ایشان جلوه ای قابل توجه دارد.

۱ - رضا و تسلیم

رضایت در مقابل آنچه خدا برای انسان می خواهد نتیجه توکل و صفات درونی سالک طریق است. توکل در شخصی چون امام حسین(علیه السلام) جلوه های گوناگونی می یابد،آن جا که او هر آنچه از اموال به دستش می رسد در راه محتاجان صرف می فرمودند و هیچ گاه کسی از او چیزی درخواست نکرد، مگر آن که حضرت به او عنایت فرمودند.((۲)) ودر شعر خویش به این توجه می دهند:

و ان تکن الارزاق قسماًمقدرا *** فقله حرص المرء فی الکسب اجمل

و ان تکن الاموال للترک جمعها *** فمابال متروک به المرء یبخل

- و اگر روزی و رزق تقسیم شده و مقدر، از سوی خداست، پس حرص کمتر انسان در کسب و اکتساب نیکوتر است. - و اگر جمع کردن اموال برای ترک کردن است،بنابراین،به آنچه ترک خواهد شد چرا باید بخل ورزید و آن را صرف نکرد.

بخل، نتیجه احتیاج و کم بینی است و آن که در اوج قله توکل سیر می کند، هیچ گاه به کسی بخل نمیورزد و در همه لحظات زندگی مادی و معنوی تسلیم و راضی به امر خداوند است.((۳))

آنچه امـام(علیه السـلام) درباره خویش می گویـد به گونه ای برای تربیت و آموزش دیگران است،چه این که در منزل «غریب الهجانـات» چهـار تن به نام های «عمرو بن خالـد»خادم عمر بن خالـد،«مجمع بن عبـدالله»و«نافع بن هلال»به همراهی «طرماح بن عـدی» که از کوفه حرکت کرده بودنـد; بـا امـام مواجه گردیدنـد و امام پس از شـنیدن شـعر «طرماح» در مـدح و سـتایش آن حضرت، فرمودند:

«امـا والله لا ـرجوا ان یکون خیرا مـا اراد الله بنا قتلنا ام ظفرنا; به خـدا سوگنـد! امیـدوارم که اراده و خواست خـدا درباره ما خیر باشد، خواه کشته شویم یا پیروز گردیم».((۴))

۱- سوره احزاب،آیه۳۳.

۲- علی بن عیسی الأربلی،کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج۲،ص۱۹۴

۳- همان،ص۲۰۲

۴- تاریخ طبری،ج۶،ص ۲۳۰

اکنون به جلوه های آشکارتری از تسلیم و رضایت آن حضرت در سخنان ایشان اشاره می کنیم:

الف) در کنار مرقد جدّش رسول الله(صلی الله علیه وآله) از خداوند می خواهد آنچه برای او پیش می آید سبب رضایت او باشد:

«اَسئلک یا ذالجلال و الاکرام، بحق هذا القبر و من فیه ان اخترت لی ما هو لک رضیً و لرسولک رضی; ای خدای صاحب جلال و کرامت بخش،به حق این قبر و کسی که در میان آن است، از تو درخواست می کنم که راهی را در پیش روی من بگذاری که مورد خشنودی تو و پیامبرت باشد.»((۱))

ب) وقتی «ابوبکر بن عبدالرحمن» نصیحت می کند که امام حسین(علیه السلام) به عراق نرود و شمه ای از سرشت و فرهنگ مردم کوفه را بیان می کند،امام ضمن تشکر از او می فرمایند: «آنچه خداوند مقدر نموده باشد انجام می شود.»((۲))

ج) در گفت و گویی با «ام هانی»خواهر امام علی(علیه السلام)هنگام هجرت امام از مدینه،سرشار از عاطفه و اشک با امام چنین می گوید: «شنیده ام که به سوی کشته شدن می روی؟»

امام(علیه السلام) در پاسخ می فرمایند:

«کلُ الذی مقدر فهو کائن لامحاله; هر چه خداوند مقدر کرده است به ناگزیر انجام می شود.»((۳))

د) امام حسین(علیه السلام) در وصیت نامه معروف خود که منشور انقلاب عاشورا محسوب می شود، می نویسد:

«و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب;توفیقی برای من نیست مگر از خداوند، و من بر او توکل می کنم و به او شکایت می برم.»((۴))

ه-) وقتی «عبدالله بن مطیع»درباره مردم کوفه و تجربه آن مردم، سخن می گوید، امام به او می فرماید: «یقضی الله ما احب; خداوند آنچه را دوست دارد مقدر می کند.»((۵))

و) امام در همه برخوردهای خویش درس رضایت و تسلیم در مقابل خداوند را مطرح می نماید، تا آن جا که در دعای پایانی خویش در حالی که بیش از یاران خود،زخم شمشیر و تیر و سنگ برداشته است می گوید:

«صبراً علی قضائک یا رب لااله سواک،یا غیاث المستغیثین،مالی رب سواک و لامعبود غیرک،صبراً علی حکمک; بر قضای خود شکیبا هستم!پروردگارا معبودی جز تو نیست،ای پناه بی پناهان،من غیر تو پروردگار و معبودی ندارم،بر خواست و اراده تو شکیبا هستم.»((۶))

۲ – ایجاد خودباوری و تقویت عزت نفس

اشاره

بسیاری از مشکلات انسان ها، به ویژه جوانان از نداشتن روحیه اعتماد به نفس و خودباوری،ناشی می شود و براساس گفتار امامان معصوم(علیهم السلام) کسی که دارای عزت نفس است،در جلوگیری و انجام ندادن خواسته های نفس اماره،قوی تر است. ترس از ورود به اجتماع و اظهار اندیشه ها،نپذیرفتن مسئولیت و بسیاری از ناکامی ها و شکست ها عوارضی است که پیامد حقارت و ذلت نفس است. بنابراین امامان شیعه به عنوان بهترین مربیان تربیت

۱- خوارزمی،مقتل الحسین،تحقیق شیخ محمد السماوی ،ج۱،ص۱۸۶.

۲- تاریخ ابن عساکر،ج۷،ص۱۴۰.

۳- جمعی از نویسندگان،موسوعه کلمات الامام الحسین، ص۳۰۶.

۴- بحار الانوار، ج ۴۴ ص ۳۲۹.

۵- دینوری، الاخبار الطوال، ص۲۲۹.

۶- موسوعه کلمات الامام الحسین(علیه السلام)،ص۵۱۰.

انسان ها شیوه هایی را برای تقویت شخصیت انسان ها، به ویژه جوانان و نوجوانان ارائه نموده اند،که برخی از آن ها عبارتند از:

الف) احترام و محبت به کودکان

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) بارها امام حسن و امام حسین را در دوران کودکی مورد محبت و احترام قرار داده و بدین وسیله آموزشی برای دیگران و راهی برای بالابردن روحیه اعتماد به نفس را در شخصیت آنان ترسیم می نمودند.

روزی پیامبر(صلی الله علیه وآله) نشسته بودند که دو کودک وارد شدند،پیامبر به احترام آن دو از جای خود برخاستند و به انتظار ایستادند، لحظاتی طول کشید، آنان نرسیدند. رسول گرامی اسلام به طرف کودکان پیش رفتند و از آنان استقبال نمودند، بغل باز کردند و هر دو را بر شانه خود سوار کردند و به راه افتاده فرمودند:

«نعم المطّی مطیکما و نعم الراکبان انتما; فرزندان عزیزم مرکب شما چه خوب مرکبی است و شما چه سواران خوبی هستید.»((۱))

آنان که در دامان چنین رسولی به تکامل رسیده اند، هم چنان که از خانواده های خود عشق و محبت آموخته اند، در بذل آن به فرزندان و تقویت شخصیت آنان دریغ نمیورزند. عبدالله بن عتبه می گوید:

«روزی در خدمت سیدالشهداء(علیه السلام) بودم که فرزند کوچک آن حضرت (امام سجاد(علیه السلام)) وارد شد امام او را پیش خواند و به سینه اش چسبانید، پیشانی اش را بوسید و فرمود: «بابی انت ما اطیب ریحك و احسن خلقك;پدرم به فدایت باد! چقدر خوش بو و زیبایی!»((۲))

آنچه تاکنون به قلم آمد تنها گوشه ای از دریای محبت آنان به دیگران به ویژه کودکان است.

ب)گزینش نام زیبا

نام هر شخصی، نشانگر اعتقادات، فرهنگ، ملیت او و خانواده اش می باشد.افزون بر این، نام هر کسی همیشه و تا پایان بلکه بعد از آن همراه اوست،صاحب نام زیبا و ستودنی، درآینده به آن افتخار می کند و احساس شخصیت می نماید، در مقابل، صاحبان نام های نامناسب در آینده احساس حقارت کرده و رنج خواهند برد، روش عملی امام حسین(علیه السلام)گواه روشنی بر این نکته مهم تربیتی است،نام فرزندان آن حضرت عبارت است از: علی اکبر،علی اوسط، علی اصغر، جعفر، عبدالله، محمد، سکینه، فاطمه، محسن، رقیه.((۳))

نام زیبا سبب می شود دیگران،او را به خاطر نامش تحسین کرده، در مورد او فال نیک بزنند، و این سبب تقویت شخصیت او می شود و این نکته برایش، فرح انگیز و نشاط بخش است،هنگامی که جنازه خونین «حر» را در آخرین لحظات زندگی به محضر امام حسین(علیه السلام) آوردند، امام در حالی که با دستان مبارک، صورت او را نوازش می داد و خون چهره اش را پاک می نمود، فرمود:

«بخ بخ لک یا حر، انت حر کما سمیت فی الدنیا و الاخره،و الله ما اخطأت امک اذ سمتک حرا، فانت و الله حرّ فی الدنیا و سعید فی الاخره؛ به به !احسنت ای حر!تو آزاد مردی، چنان که در دنیا و آخرت آزاده خوانده

۱- سید بن طاووس،اللهوف، ص۱۰۸.

۲- کفایه الاثر،ص۲۳۵.

۳- شیخ مفید،الارشاد، ج۲،ص۱۶.

می شوی،سوگند به خدا! مادرت در این نام نهادن اشتباه نکرده است،به خدا قسم تو در دنیا آزادمرد و در آخرت سعادتمندخواهی بود.»((۱))

گاه نام زیبایی که برگرفته از بزرگان مکتب است، سبب احترام به وی می شود و در تصمیم گیری های سرنوشت ساز موثر است،هنگامی که «حسن مثنی» فرزند ارشد امام مجتبی(علیه السلام) یکی از دختران امام حسین(علیه السلام) را خواستگاری نمود،امام انتخاب را به او واگذار کرد و زمانی که حضرت،سکوت حیاآمیز او را مشاهده کردند، فرمودند:«با دخترم فاطمه که هم نام مادرم و شبیه اوست ازدواج کن».((۲))

ج) احترام به افکار جوانان

همان گونه که پیش تر گفته شد، آن روز که حسن مثنی فرزند امام مجتبی(علیه السلام) از یکی از دختران امام حسین(علیه السلام)خواستگاری کرد،امام فرمودند:

«اختر یا بنی احبّهما الیک; فرزندم !هر کدام را بیشتر دوست داری انتخاب کن. درباره امام حسن(علیه السلام) نیز نقل شده است، که روزی «معاویه بن خدیج» به عنوان خواستگاری به منزل ایشان آمد،امام به وی فرمودند:

«انا قوم لانُزّوج نساءنا حتی تستامَرَهنّ; ما قومی هستیم که دخترانمان را بدون نظر و مشورت با خودشان، شوهر نمی دهیم.»((۳))

د) سلام کردن بالحنی محبت آمیز

«سلام کردن» از بهترین آموزه های دینِ مبین اسلام است، سلام یک نوع آغاز ارتباط اجتماعی با دیگران است. سلام نمودن به کودکان، سبب رشد شخصیت و تقویت عزت نفس در آنان می شود،امام حسین(علیه السلام)می فرمایند:

«للسلام سبعون حسنه،تسع و ستون للمبتدی و واحده للراد; سلام کردن هفتاد حسنه دارد،شصت و نه حسنه آن برای سلام کننده و یک حسنه و پاداش، برای پاسخ دهنده است.»((۴))

و پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) می فرمایند: «پنج چیز را تا لحظه مرگ ترک نمی کنم که یکی از آنها سلام کردن به کودکان است، تا بعد از من نیز به عنوان رسمی رایج باقی بماند.»((۵))

و امام حسن(علیه السلام)می فرمایند: از مروت و جوان مردی انسان این است... که حقوق دیگران را بپردازد و با بانگ رسا و دل پذیر سلام گوید.»((۶))

۳ – توجه و احترام به همسر

به گونه ای اجتناب ناپذیر بایـد قبول کنیم که شخصـیت همسـر می توانـد سـبب رشـد و تکامل یا انحطاط خانواده و فرزنـدان گردد. احترام به همسر از مواردی است که در تربیت فرزندان، تأثیری قابل اطمینان دارد. مادری که در خانه

۱- سید ابن طاووس،اللهوف،ص ۱۹۲.

۲- یوسف بن مطهر حلی،العدد القویه،تحقیق مهدی رجائی، ص۳۵۵.

۳- باقر شریف القرشی،حیاه الامام الحسین بن علی، ج ۱،ص۳۲۹.

۴- ابن شعبه حرانی،تحف العقول، ص۲۴۸.

۵- الخصال،ج ۱،ص ۲۷۱.

۶- بحار الانوار،ج۴۴،ص۸۸.

مورد احترام شوهرش قرار گیرد،با روحی سرشار از عاطفه و آرامش و احساس، فرزندان خویش را تربیت می کند، و در مقابل، اگر روح او مورد تهاجم قرار گیرد و به شخصیت وی در منظر فرزندان تحقیر و اهانت شود،بدیهی است که روان سالمی نخواهد داشت; بنابراین آرامش خود را از دست می دهد و اضطراب و نگرانی او در فرزندان نیز اثر می کند. مبتنی بر چنین نکته ژرفی و بر اساس تحقق حق همسر است که روش تربیتی، گفتاری و عملی امامان شیعه(علیه السلام) در این باره از بهترین برخوردها با همسر است.

در روز عاشورا هنگامی که «هلال بن نافع» عازم جنگ بود، همسر جوانش از رفتن او ناراحت شده و به شدت می گریست، امام حسین(علیه السلام) متوجه او شده و چنین فرمودند:

«ان اهلک لایطیب لها فراقک، فلو رأیت ان تختار سرورها علی البراز; ای هلال! همسرت جدایی تو را نمی پسندد، تو آزادی و می توانی خشنودی او را بر مبارزه با شمشیرها مقدم بداری.»((۱))

نمونه دیگری که بیانگر ارج گذاری پیشوای شهیدان می باشد، جایی است که امام حسین(علیه السلام) تکریم و گرامی داشتِ همسر را به دوستانش سفارش می کند و در پاسخ اعتراض آنان که به فرش ها و پرده های نو در منزل آن حضرت اعتراض می کردند،فرمود:

«انا نتزوج النساء فنعطیهن مهورهن فیشترین بها ما شئن لیس لنا فیه شیء; ما پس از ازدواج، مهریه زنان را پرداخت می کنیم، پس آنان هر چه را دوست داشته باشند می خرند و ما دخالتی نمی کنیم.»((۲))

جالب توجه تر از همه مطالب گذشته،ابراز محبتی است که امام حسین(علیه السلام) به فرزند وهمسرشان می نماید،آن جا که در اشعاری، بالاترین سطوح تکریم فرزند و همسر را به تصویر می کشد و می فرمایند:

لعمرک اننی لاحب داراً *** تکون بها سکینه و الرباب

احبها و ابذل جلّ مالی *** ولیس لعاتب عندی عتاب

- به جان تو سوگند!من خانه ای را دوست دارم که در آن سکینه و رباب باشند.

- من آنها را دوست دارم و اموال خود را به آنان می بخشم و کسی سزاوار نیست که مرا سرزنش کند.((۳))

۴ - گرامی داشت مقام معلّم

از آن جایی که علم در اسلام دارای ارزشی بسیار است که وصف آن محتاج نگارش کتاب هایی می باشد،معلم نیز از جایگاه ویژه ای برخوردار است و گرامی داشت معلمان در روش و سیره امامان شیعه جلوه ای زیبا یافته است:

جعفر، یکی از فرزندان امام حسین(علیه السلام) در نزد معلمی به نام «عبدالرحمان» در مدینه آموزش می دید،روزی معلم جمله (الحمدلله رب العالمین) را به او آموخت. هنگامی که جعفر این جمله را برای پدر قرائت کرد،امام حسین(علیه السلام) معلم فرزندش را فراخواند و هزار دینار و هزار حلّه به او پاداش داد،وقتی به خاطر پاداش زیاد به معلم مورد اعتراض قرار گرفت، فرمود: «هدیه من کجا برابر با تعلیم (الحمدلله رب العالمین)است؟»

این سخنان و همانند آن،ارائه کننده این الگوی تربیتی است که مال و ثروت دنیا نمی تواند جایگاه معنوی علم و تعلم را برابر آید، بلکه ارزش علم بالاتر از مال و ثروت است.

۱- گروهی از نویسندگان،موسوعه کلمات الامام الحسین، ص۴۴۷.

۲- محمد بن یعقوب کلینی،اصول الکافی، ج۶،ص۴۷۶.

۳- بحار الانوار،ج۴۵،ص۴۷.

۵ – جبران نیکی دیگران به بهترین صورت

یکی از دستورات دل پذیر و تربیتی اسلام این است که اگر کسی به شما بدی کرد، او را عفو کنید واگر کسی به شما خوبی نمود، به بهتر از آن جواب گویید. زیرا این کار سبب گسترش نیکی میان افراد جامعه و همدلی هر چه بیشتر مومنان به یک دیگر می شود.

امام حسین(علیه السلام) یکی از جلوه های آشکار این سخن است، چه این که «انس بن مالک» می گوید:

«نزد امام حسین(علیه السلام) بودم،کنیزکی در حالی که دسته ای ریحان به دست داشت، وارد شد و آن را تقدیم امام نمود؛حضرت فرمودند: تو را به خاطر خداوند آزاد کردم،انس می گوید: با تعجب پرسیدم کنیزکی برای شما دسته ای ریحان آورد و به شما سلام کرد. شما او را آزاد کردید!؟ امام فرمودند: خداوند این گونه ما را ادب کرده است، زیرا که فرموده است: «واذا حییتم بتحیه فحیوا بأحسن منها أوردوها((۱)); زمانی که کسی به شما تحیت و درود گفت، شما نیز جواب او را به همان یا بهتر از آن بگویید.» و جواب بهتر این کنیز، آزادی اوست.((۲))

۶ – تواضع و هم نشینی با فقراء

آنان که براساس تربیت قرآنی رشد یافته و ملاک و معیار فضیلت را تقوا می دانند، هیچ گاه خود را به حساب نمی آورند.عیاشی و دیگران روایت کرده اند:روزی امام حسین(علیه السلام) به گروهی از مساکین گذشت که عباهای خود را بر زمین انداخته و روی آن نشسته بودند و نان خشکی در پیش روداشتند و می خوردند. وقتی که حضرت را دیدند، او را دعوت کردند. حضرت از اسب پیاده شد و فرمود: خداوند متکبران را دوست ندارد و نزد آنان نشست و کمی نان تناول فرمود، سپس به آنان گفت، همان گونه که من دعوت شما را پذیرفتم، شما نیز دعوت مرا بپذیرید. آنان را به خانه بردند و دستور دادند که از آنان پذیرایی شود و آنان را انعام داده، نوازش کردند.((۳))

۷ – جای گاه مادران شایسته

امروز بیشتر از گذشته،مادر به عنوان مؤثرترین عامل تربیتی فرزندان، مطرح است، چه این که ساختار هویت افراد وابسته به همین نکته ظریف است،تا آن جا که متون دینی ما بخشی از عوامل نیک بختی و یا تیره بختی افراد را مربوط به دوران بارداری مادر می داند،زیرا،رفتار و حالات مادر در ابتدایی ترین تا پایانی ترین لحظات این دوران،در شکل گیری شخصیت آینده کودک تأثیر می گذارد.((۴))

امام حسین(علیه السلام) نیز آثار تربیتی دامن مادران پاک و باعفت را تبیین می نماید و اثر عمیق و ریشه دار آن را در زندگی افراد چنین شرح می دهد:

«الا ان الـدعی ابن الـدعی قد رکز بین اثنتین بین السـله و الذله و هیهات مناالذله یابی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت و انوف حمیه و نفوس ابیه من ان نوثر طاعه اللئام علی مصارع الکرام؛ ناپاک، فرزند

۱- سوره نساء، آیه ۸۶.

۲- هاشم معروف الحسنی،سیره الائمه الاثنی عشر، ج۲،ص۳۱.

۳- شیخ عباس قمی،منتهی الآمال، ج۱،ص۳۴۸.

۴- الشقی من شقی فی بطن امه و السعید من سعد فی بطن امه،علی بن ابراهیم قمی،تفسیر قمی، ج۱،ص۲۷.

ناپاک]عبیدالله بن زیاد[مرا در پـذیرش یکی از دو راه،مجبور کرده است: بین مرگ و ذلت.اما هیهات! که ما ذلت وخواری را بپذیریم، خداوند و رسول او و مؤمنین و دامن های پاک و غیرتمندان بر ما نمی پسندند که اطاعت فرومایگان و پس فطرتان را بر مرگ با عزت و شرافت مندانه ترجیح دهیم.»((۱))

در این بیـان امام(علیه السـلام) یکی از دلایل نپـذیرفتن ذلت و خواری را،دامن های پاک مادرانی می دانـد که زمینه ساز چنین اندیشه ای است.و در روز عاشورا نیز برای بیدار کردن دل ها و اتمام حجت و برهان بر همگان نسبت خود را به حضرت فاطمه و خدیجه متذکر می شوند:

«انشـدکم الله هل تعلمون ان امی فاطمه الزهراء بنت محمـد؟ قالوا: اللهم نعم - انشـدکم الله هل تعلمون ان جـدتی خـدیجه بنت خویلـد اول نساء هذه الامه اسـلاماً؟ قالوا: اللهم نعم; شـما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که مادر من «فاطمه زهرا» دختر محمد مصـطفی است؟گفتند:آری، شما را به خدا قسم می دهم، آیا می دانید که «خدیجه دختر خویلد» نخستین زنی که اسلام را پذیرفته مادر بزرگ من است، گفتند: آری.

وامـام حسـین(علیه السـلام) به معـاویه فرمودنـد:سـعادت مـا در اثر تربیتی است که از دامن مادرانی پاک و پارسا چون فاطمه و خدیجه،یافته ایم.((۲))

۸ – بهره گیری از کلمات دلپذیر در سخن

سخن گفتن به گونه ای معرف شخصیت کسی است که لب به سخن می گشاید و از سوی دیگر، لحن و صوت و کلمات می توانـد در اطرافیـان تـأثیری سازنـده و یـا مخرّب داشـته باشـد. سـخن نرم ،نیکـو و محبـت آمیز می توانـد از مشـکلات روحی و ناهنجـاری هـای کودکـان و نوجوانـان بکاهـد و محبت را در قلب و دل بزرگسالاـن ریشه دارتر نمایـد،در مقابل تنـدخویی در سخن می توانـد سـبب افسـردگی، گوشه گیری، بـدبینی و یـا ناامیـدی در آنـان گردد.اکنون نمونه هایی از ارتباط کلامی امام حسین با فرزندان و یارانش را تقدیم می نماییم.

الف) در هنگام گفت و گو با دخترش سکینه برای تسکین دردهای روحی وی، این گونه می فرماید:

«یا نور عینی، کیف لا یستسـلم للموت من لا ناصـر له و لامعین; ای نور چشم من! چگونه کسـی که یاوری ندارد،تسـلیم مرگ نباشـد.»((۳))

ب) آن هنگام که برادرش عباس(علیه السـلام) را برای جست و جو از علت حرکت سپاه دشمن می فرستد، علاقه قلبی خویش را به او با این عبارت ابراز می دارد:

«یا عباس، ارکب بنفسـی انت یا اخی- حتی تلقاهم فتقول لهم: مالکم؟ و مابدا لکم و تسئلهم عما جاء بهم; برادرم عباس، جانم

به فدایت، سوار شو و به نزد آنان برو و بگو شما را چه شده است؟چه می خواهید؟و از سبب آمدن سپاه بپرس.»((۴))

ج) هنگامی که قاسم(علیه السلام) از شهادت خود پرسید،امام حسین(علیه السلام) به او چنین فرمود:

«ای والله – فداک عمک – انک لاحد فمن یقتل من الرجال معی;آری، عمویت فدایت باد، به خدا سوگند! تو هم در ردیف مردانی هستی که با من شهید خواهند شد.»((۵))

۱- سید ابن طاووس،اللهوف، ص ۱۸۰.

۲- طبرسی،الاحتجاج، ج۱،ص۲۸۲.

۳- موسوعه کلمات الامام الحسین،همان،ص ۴۹۰.

۴- تاریخ طبری،همان ج ۴،ص۳۱۵.

۵- سید هاشم بحرانی،مدینه المعاجز، ج ۴ ص ۲۱۴.

د) و در آخرین لحظات هنگام خداحافظی،امام سجاد(علیه السلام) را در آغوش کشیده، فرمود: پسرم تو پاکیزه ترین فرزندان من هستی و بهترین خاندان من می باشی،تو از طرف من، سرپرست این زنان و کودکان خواهی بود.((۱))

گفتار دوم: الگوهای تربیتی قیام عاشورا

اشاره

در راستای تحقیق و پژوهش در عنوانی چون «امام حسین و تربیت دینی»و برای کاوش در رسالت اسوه یابی و الگوپذیری،لازم است مجموعه های فضیلتی را مورد مطالعه عمیق و ثمربخش قرار دهیم،تا از میان پیچوخم کوچه های تاریخ برجسته ها و ترازهایی را گزینش و به عنوان مدل زیستن و مردن معرفی نماییم، زیرا زیستن و مردن هر دو نیازمند الگویی وارسته و شایسته است.((۲))

می توان گفت، نهضت عاشورا از آغاز تا سرانجام،صحنه ای است که همه الگوهای تربیتی را ارائه داده و خواهان هر اسوه و الگویی را کام یاب و سیراب می کند،چرا که مجموعه عاشورا تنها تبلور یک قیام ساده نیست، بلکه سرایی است که نمایندگان تمامی اقشار جامعه و در همه مراحل سنی از کودک و خردسال،نوجوان و جوان و میان سال و پیر،زن و مرد،تازه عروس و نوداماد و...در کمال نمونه برداری از انسان کامل،درخششی خورشیدگونه پیدا می کنند تا پرتو خویش را به همه عالم برسانند و سبب زنده شدن سلول های مرده در گوشه گوشه آن گردند.

بر این اساس، هر فردی در هر زمینه ای که بخواهد، می تواند الگویی مناسب برای آینده خود برگزیند که به برخی از آنها اشاره می شود:

الگوی وفاداری

اگر چه امام حسین(علیه السلام) می فرماید: «فانی لاعلم اصحاباً اوفی من اصحابی; همانا من یاورانی باوفاتر از یارانم نمی شناسم.»((۳)) اما سرآمد همه وفاداران، حضرت عباس(علیه السلام)است که ایثار و فداکاری او مرهون تربیت صحیح علوی است.اکنون این پرسش مطرح می شود که چرا حضرت ابوالفضل(علیه السلام) الگوی وفای صحنه کربلا معرفی می شود؟دلالت آمیزترین جواب به این سئوال،بررسی رفتار الگویی آن حضرت در کربلا است، زیرا نه این که آن حضرت خود،در کربلا حضوری وصف ناپذیر داشت، بلکه سه برادر خویش را نیز در مورد یاری رساندن به امام حسین(علیه السلام) ترغیب و تشویق می کرد و به آنان می فرمود:

«یا بنی امی تقدموا حتی اراکم قد نصحتم لله و لرسوله; ای فرزندان مادرم (ای برادرانم) شما زودتر سبقت بگیرید، تا من شما را در راه نصحِ خدا و روش پیامبر ببینیم.»((۴))

و زمانی که شمر به عنوان سمبل دشمنی با امام حسین(علیه السلام) برای حضرت عباس(علیه السلام) امان نامه می آورد،حضرت اباالفضل در جواب فرمودند:

«تبت یداک ولعن ما جئتنا به من امانک یاعدوالله، اتأمرنا أن نترک أخانا و سیدنا الحسین بن فاطمه و ندخل فی طاعه اللعناء...; ای دشمن خدا،دستانت قطع باد! لعنت بر امانی که آورده ای،آیا ما را فرمان می دهی که برادر و سیدمان حسین فرزند فاطمه را رها کنیم و در طاعت تو درآییم...»((۵))

۱- علی بن شهرآشوب،المناقب، ج ۴،ص ۱۶.

۲- شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص ۸۰۴، زیارت عاشوراء: «اللهم اجعل محیای محیا محمد و ال محمد و مماتی ممات محمد و ال محمد.» خدایا زندگی مرا همانند زندگی محمد و اهل بیت او و مرگ مرا همانند مرگ محمد و اهل بیت او قرار بده.»

۳- سید محسن امین،اعیان الشیعه، ج ۱۱،ص ۴۷۷.

۴- همان.

۵- همان.

از آن جایی که عباس(علیه السلام) سمت علم داری لشکر حسین(علیه السلام)را برعهده داشت; از این رو تا آخرین لحظه در کنار امام بود و تا آخرین لحظه عمرش با تمام توان از او دفاع کرد. در این باره می نویسند: وقتی علمی را که اباالفضل در کربلا در دست داشت،به دربار یزید آوردند، یزید دید آن پرچم جای سالمی ندارد،پرسید: چه کسی آن را حمل می کرده است؟ جواب دادند: عباس فرزند علی(علیه السلام). یزید گفت:

«هکذا یکون وفاء الاخ لاخیه; باید وفای برادر به برادر این گونه باشد.»((۱))

اما اوج تجلی ایثار و فداکاری او زمانی ظاهر می شود، که آب آوری تشنه،با لب های خشکیده از سه روز بی آبی،در امواج آب قرار گیرد و در نهایت تشنگی خود،به یاد تشنگی برادر و مولایش،آب نمی آشامد و می گوید:

«والله لا اذق الماء و سیدی الحسین عطشانا; به خدا قسم! آب نمی نوشم، در حالی که آقایم حسین تشنه است.»((۲))

این گونه پیروزی عشق و اعتقاد در اوج قله وفاداری و فداکاری تبلوری زیبا می یابد واین سخنان و رفتار عباس فرزند امام علی (علیه السلام) در صحنه عاشورا، الگویی است برای ادب، ولایت مداری، ایثار، رشادت و فداکاری. اکنون با بیان این نکته های دلالت آمیز و وفاداری و فداکاری حضرت عباس (علیه السلام)پاسخ به پرسش مطرح شده در بحث الگوی وفاداری، روشن است; چه این که آیا کسی را می یابی که با دستان قطع شده نیز بکوشد تا آب را به کودکان خردسال مولایش برساند.

یافت ادب از ادبت آبرو *** عشق برد نام ترا با وضو

وفا بود مات وفاداریت *** علقمه شاهد به فداکاریت

رسید چون به علقمه پای تو *** گشت عیان چهره مولای تو

چو دید چشمت رخ ارباب را *** نهیب آتشین زدی آب را

که ای سپید چهره روسیاه *** کی کنم از نوش تو عشقم تباه

من ز می حسین باده نوشم *** به آب آبرو نمی فروشم

زجرعه ای روز مرا شب مکن *** مرا خجل ز روی زینب مکن

اسوه صبر و مقاومت

صحنه کربلا برای یاران حق،سراسر صبر و استقامت است،اما تا سخن از صبر و مقاومت به میان می آید،نام زینب به عنوان «ام المصائب» در ذهن همگان خطور می کند.

حضرت زینب(علیها السلام) از طرفی مادر سه شهید و خواهرِ هشت شهید و عمه نه شهید و خاله سه شهید،نظاره گر به خون غلطیدن بیش از بیست نفر از نزدیک ترین افراد خانواده خود بود.

از سوی دیگر، حامل رسالت کربلا و پیام رسان همه خون هایی بود که در آن مسلخ به زمین ریخت. او باید با سرپرستی کاروان اسیران از کربلا تا به کوفه و از کوفه تا شام و ایراد خطبه و بیان حقایق و اهداف قیام امام حسین(علیه السلام) در تکمیل رسالت کربلا،بر همه سختی ها چیره شود.

در سفر زینب از ابتدا تا سرانجام،نکته های فراوانی وجود دارد که حکایت از روح بلند او دارد. البته،با توجه به این جستارها جایی برای شک نمی ماند که او بهترین الگوی صبر و استقامت در برابر همه مشکلات و مصیبت های گوناگون است.

۱- محمد محمدی اشتهاردی،سوگنامه ال محمد(صلی الله علیه وآله)، ص ۳۰۰.

۲- همان، ص ۳۰۴.

بنابراین، اهـدای فرزند به برادر،قبول نیابت خاص از سوی امام معصوم(علیهم السـلام)، سـخنرانی در جمع شـماتت گران((۱)) آن هم در اوج بلاغت،ابراز کرامت ولایت و توجه به انجام عبادت های مستحب در شورانگیزترین لحظه ها و دشوارترین زمان ها، همه و همه، نمودی از نقش الگوی زینب(علیها السلام) به ویژه در صبر و مقاومت را نمایان می سازد.

الگوی بازگشت به خوبی ها

تحول درونی انسان،در طول تاریخ گذشـته،سابقه ای دیرینه دارد و در کربلا نیز الگویی برای بازگشت به خوبی ها و رهایی از دام زشتی ها وجود دارد، که ابتدا فرمانده مخالفان، اما در پایان در زمره بهترین یاران شهید است.

روز عاشورا،آن گاه که جناب حرّ فهمیـد جنگ با فرزند زهرا، جدی است و از سوی دیگر، صدای کمک خواهنده و هدایتگر حسـین(علیه السـلام) را شنید که: «اما مغثیت یغیثنا لوجه الله» خود را به حضرت رساند و گفت:«من اولین کسی بودم که بر شما خروج کردم، اجازه بفرمایید اول کسی باشم که در راه شما کشته بشوم، با جدت مصافحه کنم.»((۲))

امام حسین(علیه السلام) بزرگ ترین الگوی کرامت و بزرگ منشی، توبه او را پذیرفت و از او خواست تا استراحت کند. اما او اصـرار ورزید و در آخرین لحظات، امام بر بالین او دست بر صورتش کشـید و فرمود: «انت الحر کما سمتک امک و انت الحر فی الدنیا و الاخره; تو همان گونه که مادرت نامت نهاد، آزاده ای و تو در دنیا و آخرت آزاده هستی.»((۳))

کدامین نادم و پشیمانی است که سر بر زانوی خورشید،در حالی که یقین به پذیرفته شدن دارد،جان بسپارد.

الگوی پای بندی به حجاب و عفاف

از جلوه هـای بـارز الگوی تربیتی نهضت عـاشورا،حضور زنـان همراه بـا تعهـد و پای بنـدی آنان به حرمت ها و مراعات مسائل حجاب و عفاف است،این نکته نشانگر این مهم است که حضور زنان در بیرون از خانه برای دفاع از حق و ولایت، به شرط آن که حریم عفاف و حدود الهی رعایت شود ممنوع نیست، بلکه گاه لازم و ضـروری است.اهل بیت امام حسـین(علیه السلام) در سفر کربلا منادی متانت و عفاف بودند،اگر چه سپاه کوفه به حریم آنان بی حرمتی کردند.

«ام کلثوم» دخـتر علی(علیه السـلام) وقتی به کوفه رسـیدند، در جمع انبوه حاضـران به سـخن پرداخت و وقتی که مردم کوفه به تماشای آنان آمده بودند، فریاد زد:«یا اهل الکوفه اما تستحیون من الله و رسوله ان تنظرون الی حرم النبی;ای مردم کوفه! آیا از خدا ورسولش شرم نمی کنید از این که به حرم و دودمان پیامبر نگاه می کنید؟»((۴))

هنگام ورود اهل بیت(علیهم السـلام) به شام نیز،ام کلثوم،شـمر را طلبید و از او خواست که آنان را از دروازه ای وارد کنند که اجتمـاع کمتری باشـد و سرهای مطهر شـهیدان را دورتر نگه دارنـد، تـا مردم به تماشـای آنها پرداخته،کمتر به چهره اهل بیت پیامبر(صـلی الله علیه وآله) نگاه کنند. اما شـمر که پلیدی ذاتی او نمایان است،کاملا برعکس خواسـته او عمل کرد و اسیران را

از دروازه ساعات وارد دمشق کرد.((۵))

همانند این از حضرت سکینه نیز نقل شده است که سهل بن سعد وقتی که فهمید این اسیران از دودمان پیامبرند، جلو رفت و از یکی از آنان پرسید،تو کیستی؟گفت:سکینه دختر امام حسین(علیه السلام) پرسید: آیا کاری می توانم برایتان

۱- بحار الانوار،ج ۴۵،ص ۱۰۸; و طبرسی،الاحتجاج، ج ۲،ص ۲۳.

۲- بحار الانوار، ج ۴۵،ص ۱۳.

۳- همان،ص۱۴،۱۵.

۴- عبدالرزاق المقرّم،مقتل الحسین، ص ۴۰۰.

۵- سید محسن الامین،اعیان الشیعه، ج ۳،ص ۴۸۵.

انجام دهم. من سهل، یاور جدت رسول خدا هستم، حضرت سکینه فرمود: به نیزه داری که این سر را می برد،بگو جلوتر از ما حرکت کند، تا مردم به نگاه کردن آن مشغول شوند و به حرم رسول خدا(صلی الله علیه وآله)چشم ندوزند، سهل به سرعت رفت و چهارصد درهم به نیزه دار داد،او هم سر مطهر را از زنان دور برد.((۱))

نمونه دلالت آمیزتر،اعتراض حضرت زینب(علیها السلام) به هتک حرمت و دفاع از حجاب است. حضرت در کاخ یزید خطبه ای بی نظیر ایراد فرمود و در این زمینه نیز فرمود:

«ای زاده آزادشدگان فتح مکه، آیا این عدالت است که همسران و کنیزان خودت را در پشت پرده ها قرار داده ای، ولی دختران رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را به عنوان اسیر،روانه کرده، پرده های حرمت آنان را دریده، چهره هایشان را آشکار ساخته ای و زیر سلطه دشمنان از شهری به شهری می گردانی،آن گونه که مردم شهرها و آبادی ها و قلعه ها و بیابان ها به آنان می نگرند و دور و نزدیک،چهره آنان را تماشا می کنند؟...»((۲))

الگوی تربیتی که اکنون در پیامد این جستارها،ارائه می شود، این است که زینب(علیها السلام) در تداوم خطی که حضرت زهرا(علیها السلام) در حمایت از امام معصوم(علیهم السلام) و افشاگری علیه ظالمان داشت، در نهضت کربلاـ دوشادوش حسین بن علی(علیه السلام)حضوری مؤثر داشت،اما هیچ گاه موازین عفاف و حجاب را فراموش نکرد و این گونه عفتی را به عنوان بهترین مدل تربیتی - دینی زنان جامعه اسلامی ارائه نمود.

بنابراین، زینب کبری و دودمان رسالت،چه با سخنان و چه با رفتارشان،یادآور این گوهر ناب گشتند که کرامت انسانی زن در سایه عفاف و حجاب تأمین می شود. برای

زنان، زینب و خاندان امام حسین(علیه السلام) الگوی حجاب و عفاف است، اینان در عین مشارکت در حماسه عظیم و ادای رسالت حساس و خطیر اجتماعی، متانت و عفاف را هم مراعات کردند و اسوه و الگوی همگان شدند، تا آن جا که امام سجاد نیز با تمام مشکلات مراقب شئون عفت و پاک دامنی بانوان حماسه عاشورا بود و در کوفه به ابن زیاد فرمود:

«مرد مسلمان و پاک دامنی را همراه این زنان بفرست ،اگر اهل تقوایی؟»((۳))

الگوی تربیتی مواسات و ایثار

مواسات، یعنی دیگری را در مال و جان ،همانند خود دیدن و دانستن،یا دیگری را بر خود مقدم داشتن،((۴))که یکی از زیباترین صفات معاشرتی است که مورد تأکید دین مبین اسلام قرار گرفته است; به گونه ای که در برخی از روایات در کنار نماز اول وقت جزء صفات ویژه مؤمنان ((۵)) و یا معیار و ترازِ شناخت شیعه از غیر آن ((۶)) و وسیله تقرب به خداست: «تقربوا الی الله تعالی بمواساه اخوانکم.»((۷))

حماسه آفرینان عاشورا بهترین الگوی این خصلت برجسته بودند، بلکه آنان از «مواساه»نیز عبور کرده به ایثار رسیده اند،یاران امام نسبت به امام و یاران نسبت به یک دیگر چنین حالتی داشتند و از بذل هیچ چیز مضایقه نداشتند و به این مواسات،افتخار می کردند.

۱- باقر شریف القرشی، حیاه الامام الحسین بن علی، ج ۳،ص ۳۷۰.

۲- همان، ص ۳۷۸ «امن العدل یا بن الطلقاء تخدیرک و حرائرک و امائک و سوقک بنات رسول الله سبایا قد هتکت ستورهن و ابدیت وجوههن تحدو بهن الاعداء من بلد الی بلد و یستشرفهن اهل المناهل و المعاقل و یتصفح وجوههن القریب و البعید.»

۳- تاریخ طبری،ج ۴،ص ۳۵۰.

۴- علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، ج۱۳،ص۲۰۷۹۳.

۵- محدث قمی،سفینه البحار، ج ۱،ص۲۳.

۶- بحار الانوار،ج ۷۱،ص ۳۹۱.

۷- همان.

شخص امـام(علیه السـلام) در راه کربلا- پس از برخورد بـا سـپاه حر،و گفت و گوی طولانی با آنان،سـروده شاعری را بر زبان آوردند که معنایش این است:

«من به راه خودم می روم; مرگ، برای جوانمردی که نیت خیر کنـد و جهـاد نمایـد و بـا مردان صالـح، مواسات به جان داشـته باشد،هیچ عار و ننگ نیست.»((۱))

و در تاریکی شب به یاران خویش فرمود:

«من واسانـا بنفسه کان معنا غـدا فی الجنان نجّیا من غضب الرحمان; هر کس با جانش،با ما مواسات داشـته باشـد،فردای قیامت در بهشت با ما خواهد بود و از خشم الهی نجات پیدا خواهد کرد».((۲))

یکی از زیباترین جلوه های مواسات -بلکه ایثار- وقتی است که میان اصحاب و بنی هاشم،پیش مرگی مطرح می شود،آن گاه که عباس(علیه السلام) به بنی هاشم می فرماید:

«اصـحاب، غریبه به حساب می آیند،بار سـنگین را باید اهلش بردارند. فردا صبح، شما نخستین گروهی باشید، که به میدان می روید،ما پیش از آنان به استقبال مرگ می رویم، تا مردم نگویند، اصحاب را جلوتر از خودشان به میدان فرستادند...»

بنی هـاشم برخاسـته، شمشـیرها را کشـیدند و گفتنـد: «مـا همه بـا تو هم عقیـده ایم.» امـا در سویی دیگر،در خیمه ای اصـحاب گرداگرد حبیب جمع شده اند،حبیب می گوید: «یاران برای چه به این جا آمده اید،سخن خود را واضح بگویید.»

گفتنـد: «آمـده ایم تا غریب زهرا را یاری کنیم.» حبیب گفت: «صـبح فردا چه می کنیـد؟» گفتنـد: «هر آنچه بگویی گوش می کنیم.» گفت:

«صـبح که شـد، شـما اولین افرادی باشـید که به میـدان می روید، ما زودتر به مبارزه می پردازیم. مبادا یکی از بنی هاشم خون آلود شود، در حـالی که مـا جـانی در بـدن و خونی در رگ داریم، تـا مردم نگوینـد سـروران خود را به جنـگ فرسـتادند و از فداکاری دریغ کردند.»

همه شمشیرها را کشیدند و گفتند: «همه ما با تو هم عقیده ایم.»((۳))

و آن گـاه که دو تن از جوانـان غفـاری، خـدمت امام حسـین(علیه السـلام)آمـده و اجازه میـدان رفتن خواسـتند، امام به آن دو فرمود:خداوند بهترین پاداش نیک را به شما دهد که این گونه حاضر به یاری و مواسات من هستید.((۴))

و در زیارت نامه حضـرت عباس،از این خصلت برجسته او چنین یاد شده است: «فلنعم الاخ المواسی»((۵))، «السلام علیک ایها العبد الصالح و الصدیق المواسی...»((۶))

این روح مقدم داشتن دیگران بر خویش، و جان نثاری، بهترین الگوی تربیتی برای مسلمانان جهان اسلام است تا یکدیگر را در گرفتاری یار باشند، چه این که مواسات دینی،تضمینی برای دل گرمی مجاهدان راه خداست تا در برابر دشمنان،تنها نمانند.

۱- همان،ج۴۵،ص۲۳۸.

۲- موسوعه کلمات الحسین،ص ۳۹۹.

۳- موسوعه کلمات الامام الحسین(علیه السلام)،ص۴۰۹.

۴- بحارالانوار،ج۴۵،ص۲۹.

۵- شیخ عباس قمی،مفاتیح الجنان، ص۴۳۶ زیارت نامه حضرت عباس(علیه السلام).

۶- همان،زیارت امام حسین در روز عید قربان،ص۴۴۸.

الگوی رازداری

مأموران ابن زیاد «قیس بن مسهر» نامه رسان امام(علیه السلام)را در «قادسیه» دستگیر کردند. از این رو، قیس برای حفظ اسرار، نامه را پاره کرد. در بازجویی به او گفتند:چرا نامه را پاره کردی؟گفت:برای این که شما از مطالب آن آگاه نشوید،گفتند تو را رها نمی کنیم، تا اسامی آن هایی را که امام برای آنان نامه نوشته است، بگویی و به روی منبر به علی و فرزندانش دشنام دهی; در غیر این صورت تو را قطعه قطعه می کنیم.

گفت: اسامی را نمی دانم، اما دشنام می دهم. او بالایِ منبر می رود و پس از حمد و ثنای الهی،به لعن و دشنام ابن زیاد و بنی امیه و صلوات و دورد بر علی و فرزندانش،لب به سخن می گشاید و می گوید: من فرستاده حسینم،به دعوتش پاسخ گویید و او را یاری کنید، در این هنگام او را از بالای دارالاماره به پایین پرتاب کردند و به این گونه او را به شهادت رساندند.((۱))

همان طور که مشاهده می شود، قیس به عنوان یکی از بهترین الگوهای تربیتی صحنه عاشورا است، چه اینکه الگوهای دیگری، همچون: تشویق به خوبی ها توسط همسرش «دلهم»((۲))، الگوی نماز اول وقت،((۳))، الگوی ادب در «جَوْن»((۴))، قومیت زدایی و شهیدان ترک و فارس((۵))، و بسیاری الگوهای دیگر در زمینه های متفاوت وجود دارد،که نیازمند تحقیقی گسترده می باشد، در این راستا است.

نتیجه گیری

سیره امام حسین(علیه السلام) و قیام عاشورائی اش پرتو کامل ترین الگوهای ماندگار در تاریخ بشر است،که زیباترین و ملموس ترین جلوه های انسانی تربیت یافته را به تصویر می کشند و آن را مدل برای آینده و مسیر حرکت همگان قرار می دهند، بنابراین سرور شهیدان و همه رفتار و گفتارش کوثر بی انتهای تربیت انسان بشمار می رود.

۱- بحارالانوار،ج۴۴،ص ۳۷۰.

۲- مقتل الحسین،مقرم، ص۲۰۸.

۳- بحار الانوار،ج ۴۵ص ۲۱.

۴- همان،ص ۲۲.

۵- همان،ص ۳۰.

ص:۲۳

پیام های عاشورا از زبان عاشوراییان

اشاره

پیام های عاشورا از زبان عاشوراییان

سیّدمجتبی غیوری نجف آبادی

مقدمه

حادثه عاشورا و تاریخ کربلا دو چهره و نمود دارد: یک چهره سفید و نورانی و چهره ای تاریک، سیاه و ظلمانی. اما چهره سیاه و تاریکش از آن نظر سیاه و تاریک است که در آن فقط جنایت، ظلم، و پستی است. وقتی ما این چهره را می بینیم، در آن کشتن انسان های بی گناه، کشتن طفل شیرخوار، مضایقه از آب، تیر و نیزه و اسب بر بدن تاختن، آتش زدن خیمه ها و بالاخره به اسارت بردن زنان و فرزندان را نظاره می کنیم. اما آیا تاریخچه عاشورا همین یک چهره است؟ نه، کربلا چهره دیگری هم دارد که سراسر حماسه است، افتخار و نورانیت است، تجلی حقیقت و انسانیت است، تجلی حق پرستی است، این چهره را که می بینیم، می گوییم: بشریت حق دارد به خودش ببالد و افتخار کند.

حسین(علیه السلام) یک شخصیت حماسی است، حماسه کامل ترین فضائل اخلاقی، حماسه عشق و ایمان و ایثار، حماسه شهادت و شهامت و غیرت، حماسه پاکی و صداقت، و در یک کلمه حماسه انسانیت و همین رمز جاودانگی و بقای نهضت او در طول تاریخ بوده و هست.

سخنانی که از امام حسین(علیه السلام) و اصحاب آن حضرت نقل شده نادر است، ولی همین مقدار که در تاریخ ضبط شده به طور واضح و روشن، اهداف و انگیزه های این نهضت پرشور و روحانی را تبیین می کند و درس ها و عبرت هایی را که انسان ها در طول قرون می توانند از آن بهره ببرند، آشکار می نماید.

یکی از چیزهایی که سبب شده که متن این حادثه محفوظ بماند و هدفش شناخته شود، آن است که در این واقعه خطبه زیاد خوانده شده است; خطبه در آن زمان ها حکم اعلامیه را در عصر حاضر داشته است، چه خطبه هایی که قبل از حادثه کربلا خوانده شده و چه در خلال آن و چه خطبه هایی که اهل بیت در کوفه و شام و در جاهای دیگر ایراد کرده اند.

هم چنین در قضیه کربلا، سؤال و جواب زیاد شده است و همین ها در متن تاریخ ثبت شده و ماهیت حادثه را به روشنی نشان می دهد.

نیز، در قبل و بعد از ماجرا نامه های زیادی مبادله شده است; نامه هایی که میان امام و اهل کوفه یا اهل بصره مبادله شده و نامه هایی که امام قبلا برای معاویه یا بعداً برای دیگران نوشته است.

در خود کربلا، رجز زیاد خوانده شده است، چه از جانب خود حضرت و چه از طرف اصحاب و یاران آن حضرت که این رجزها خود می تواند بیانگر اهداف و انگیزه های آنان در این نهضت عظیم باشد.

علاوه بر تمام این ها، دعاها و مناجات هایی که حضرت در مواطن گوناگون با حضرت حق - جل شأنه - داشتند ، بیانگر روح بزرگ و معنوی او و روشنگر اهداف مقدس حضرت از این انقلاب الهی است.

نگارنده سعی دارد در این مقال، به گوشه ای از درس ها و پیام های عاشورا از زبان کسانی که خود، این نهضت خونین و

حماسی را آفریدند بپردازد; باشد که - ان شاءالله تعالی - گامی هرچند کوچک در تبیین اهداف این واقعه عظیم و مقدس در سال مزیّن به نام عزت و افتخار حسینی باشد.

فصل اول: پیام های اعتقادی

توحید و ایمان به مبدأ و معاد

عقیـده به مبـدأ و معاد مهم ترین عامل جهاد و فـداکاری در راه خداست، چنین اعتقادی در کلمات امام حسـین(علیه السـلام)و اشعار و رجزهای او و یارانش نقش محوری دارد. وقتی سپاه حرّ راه را بر کاروان امام بست، حضرت ضمن خطابه ای که ایراد کرد، فرمود:

«تکیه گـاهم خـداست و او مرا از شـما بی نیاز می کنـد((۱)).» روز عـاشورا وقتی بی تـابی خواهرش را می بینـد، می فرمایـد: «خـواهرم خـدا را در نظر داشـته بـاش، بـدان که همه زمینیـان می میرنـد، آسـمانیان هم نمی ماننـد، هرچیزی جز وجه خـدا که آفریدگار هستی است از بین رفتنی است((۲))».

صبح عاشورا نیز وقتی سپاه کوفه با همهمه رو به اردوگاه تاختند با خدا چنین مناجات می کند: خدایا! در هر گرفتاری و شدت تکیه گاه و امیدم تویی و در هر حادثه ای که برایم پیش آید پشتوانه منی((۳))».

باور به معاد رشـته های علقه انسان را از دنیا می گسـلد و به او یاری می رساند تا بتواند در مسیر عمل به تکلیف راحت از جان خود بگذرد. امام(علیه السلام) در اشعاری که بعد از شهادت مسلم انشا فرمود، به این مسئله مهم اشاره می کند و می فرماید:

«اگر دنیا ارزشـمند به حساب آید، سـرای آخرت که خانه پاداش الهی است برتر و نیکوتر است و اگر بدن ها برای مرگ پدید آمده اند، پس شهادت در راه خدا برتر است((۴))» .

در رجزهـای یـاران امـام نیز این نکته کاملا مشهود است; به عنوان نمونه وقتی «عمروبن خالـد ازدی» به میـدان رفت، در رجز خویش چنین گفت:

«ای جـان! امروز به سوی خـدای رحمـان و روح و ریحـان می روی و آنچه را که در لوح تقـدیرت از پاداش های الهی نوشـته شده در می یابی، پس بی تابی مکن که هر زنده ای مردنی است((۵))».

اعتقاد به رسالت پیامبر

در عصـر پس از پیامبر، امت دچار تجزیه شدند، برخی به سـنت و دین او وفادار ماندند، ولی اکثر مردم دچار ضلالت و بدعت شدند. در مکه حضـرت سیدالشـهداء(علیه السـلام) با ابن عباس درباره امویان حاکم صـحبت می کرد و از وی پرسـید: «نظر تو دربـاره کسـانی که پسـر دختر پیـامبر را از خـانه و وطن و زادگـاهش بیرون کرده و او را آواره دشت و بیابـان کردنـد و در پی کشـتن وی و ریختن خـونش هسـتند، چیست؟ در حـالی که این پسـر پیـامبر، نه برای خـدا شـریکی قائـل شـده، نه غیر خـدا را سرپرست خویش گرفته و نه از آیین پیامبر خـدا فاصـله گرفته است». ابن عباس در جواب عرض کرد: «درباره آنان چیزی نمی

گویم، جز این آیه قرآن که: (آنـان به خـدا و پیـامبرش کافر شدنـد...) و بعـد حضـرت فرمود: خـدایا! شاهـد باش ابن عباس به صراحت به کفر آنان نسبت به خدا و رسول گواهی داد((۶))».

۱- العوالم، الامام الحسین(علیه السلام)، ص۲۳۳.

۲- الارشاد، ج۲، ص۹۴.

۳- همان، ص ۹۶.

۴- العوالم (الامام الحسین(علیه السلام))، ص۲۲۴.

۵- مناقب آل ابی طالب ج۲ ، ص۲۵۰ .

۶- کلمات الامام الحسین(علیه السلام) ، ص۳۰۶-۳۰۷.

در طول سفر نیز امام و خاندانش پیوسته از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) یاد می کردند و خود را از نسل آن حضرت معرفی می کردند و به آن افتخار کرده و کرامت و شرافت خود را در آن می دانستند.

امامت

فلسفه سیاسی اسلام برای مدیریت جامعه بر مبنای دین در قالب و شکل امامت تجلّی می کند. اهل بیت پیامبر به لحاظ صلاحیت های ذاتی شایسته تر از دیگران برای تصدّی زمام داری مسلمین اند، آنچه که در غدیر خم اتفاق افتاد، تأکید مجدّد برای چندمین بار بود که رسالت پیشوایی امت پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)را به عهده شایسته ترین فرد پس از او؛ یعنی امیرالمؤمنین(علیه السلام)می انداخت؛ هرچند که عدّه ای ریاست طلب و زورمدار با راه اندازی غوغای سقیفه مسیر امامت مسلمین را در بستری دیگر انداختند و امت را از امامت علی(علیه السلام) محروم کردند، ولی این حق از آنِ امام بود و خود او پیش از رسیدن به خلافت و پس از آن در درگیری و مناقشاتی که با خلفا و معاویه داشت، و پس از شهادتش، امامان دیگر شیعه پیوسته بر این حق مسلّم تأکید کردند و آن را حق خویش و دیگران را غاصب دانستند.

قیام عاشورا، جلوه ای از این حق خواهی و باطل ستیزی در ارتباط با این والاترین رکن جامع اسلامی بود، امام حسین(علیه السلام)در مسیر راه کوفه پس از برخورد با سپاه حرّ در خطابه ای که ایراد کرد، چنین فرمود:

«ای مردم! اگر تقوای خدا پیشه کنید و حق را برای صاحبانش بشناسید، خدا از شما بیشتر راضی خواهد بود، ما دودمان پیامبریم و به عهده داری این امر و ولایت بر شما از دیگران که به ناحق مدّعی آنند و در میان شما به ستم و تجاوز حکومت می کنند سزاوارتریم((۱))».

پیام عاشورا این است که در جامعه اسلامی حاکمیت و ولایتْ حقّ شایسته ترین افراد است؛ یعنی فردی که تعهد ایمانی بالایی داشته باشد و برای اجرای فرامین قرآن و هدایت جامعه به سوی اسلام ناب بکوشد و شیوه حکومتی اش بر مبنای عدل و قسط باشد.

شفاعت

مقام شفاعت برای پیامبر و خاندان او در قیامت یکی از ارکان اعتقادی شیعه است. در کوفه وقتی امام سجاد(علیه السلام)را با آن حال رقّت بار و دست و زنجیر بر گردن آوردند، حضرت ضمن ایراد اشعاری به این نکته مهم اشاره می کند و می فرماید:

«اگر روز قیامت ما و پیامبر خدا در یک جا جمع شویم، شما چه خواهید گفت و چه حرفی برای گفتن یا عذرخواهی دارید؟((۲))».

در سخنانی هم که حضرت زینب(علیها السلام) در کوفه داشت، از جمله به این شعر تمثّل جست که:

«آن گاه که پیامبر (در قیامت) به شما بگوید: چه کردید؟ شما که امت آخرالزمان هستید! چه جوابی خواهید داد؟((۳))».

یادآوری موضوع اعتقادی شـفاعت نوعی ملامت بر عملکرد دشـمنان نیز بود، چرا که جنایت آنان به ذریّه پیامبر(صلی الله علیه وآله) با وضع امتی که به شفاعت آن حضرت اعتقاد داشته باشند ناسازگار است.

۱- الارشاد، ج۲ ، ص۷۹.

۲- العوالم (الامام الحسین(علیه السلام))، ص۲۷۳.

۳- الارشاد، ج۲، ص۱۲۴.

درخواست شفاعت و امید به آن که در زیارت نامه ها آمده است، همین اثر تربیتی را دارد، از جمله در زیارت امام حسین(علیه السلام)می خوانیم: «اللّهم ارزقنی شفاعه الحسین یوم الورود».

بدعت ستیزی

امام حسین(علیه السلام) مصداق بارزی از عمل به این تکلیف الهی است، وی به دفاع از حریم دین پرداخت و از انگیزه های خویش احیای دین و بدعت ستیزی را برشمرد، از جمله در نامه ای که به بزرگان بصره نوشت چنین آمده است:

«أدعوکم الی کتاب الله و سنه نبیّه فإنّ السنّه قد اُمیتت والبدعه قد اُحییت((۱))»; (شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش دعوت می کنم، همانا سنت پیامبر مرده و بدعت زنده شده است».

فصل دوم: پیام های اخلاقی

آزادگی

حضرت علی(علیه السلام) در جایی می فرماید:

«آیا هیچ آزاده ای نیست که این نیم خورده (دنیا) را برای اهلش واگذارد؟ یقیناً بهای وجود شما چیزی جز بهشت نیست، پس خود را جز به بهشت نفروشید((۲))».

آزادگی در آن است که انسان کرامت و شرافت خودش را بشناسد و تن به پستی و ذلت و حقارت و اسارت دنیا و زیر پا نهادن ارزش های انسانی ندهد.

نهضت عاشورا، جلوه بارزی از آزادگی در مورد امام حسین(علیه السلام)و خاندان و یارانش است که بعضی از موارد آن به عنوان نمونه اشاره می شود:

وقتی می خواستند به زور از آن حضرت برای یزید بیعت بگیرند با ردّ درخواست آن ها این گونه فرمودند:

«نه به خدا سوگند، نه دست ذلّت به آنان می دهم و نه چون بردگان تسلیم حکومت آن ها می شوم((۳))».

صحنه کربلا نیز جلوه دیگری از این آزادگی بود، آن حضرت از میان دو امر; یعنی شمشیر یا ذلّت مرگ با افتخار را پذیرفت و فرمود: «هیهات منّا الذله((۴))».

روح آزادگی امام(علیه السلام) سبب شد حتی در آن حال که مجروح بر زمین افتاده بود به تصمیم سپاه دشمن برای حمله به خیمه ها فریاد برآورد: «اگر دین ندارید و از روز رستاخیز نمی هراسید، لا اقل در دنیای خود آزاده باشید((۵))».

فرهنگ آزادگی در میان یاران امام هم کاملا مشهود بود، حتی «مسلم» پیشاهنگ نهضت حسینی در کوفه نیز هنگام رویارویی با سپاه ابن زیاد رجز می خوانـد که: «هرچنـد که مرگ را چیز ناخوشاینـد می بینیم، ولی سوگنـد خورده ام که جز با آزادگی کشته نشوم((۶))».

جالب آن که همین شعار و رجز را عبدالله پسر «مسلم» در روز عاشورا هنگام نبرد با دشمنان می خواند و این نشان دهنده پیوند فکری مرامی این خانواده بر اساس آزادگی است. مصداق بارز دیگری از آزادگی، حرّبن یزید ریاحی

۱- حیاه الامام الحسین(علیه السلام)، ج۲، ص۳۲۲.

۲- بحارالانوار، ج۱، ص۱۴۴.

۳- العوالم (الامام الحسین(علیه السلام))، ص۲۵۱ .

۴- الاحتجاج، ج۲، ص۲۴.

۵- کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص۵۰۴.

۶- مناقب آل أبی طالب، ج۳، ص۲۴۴.

است و همین صفت او را از دوزخ نجات داد و راهی بهشت کرد و چون به شهادت رسید سیدالشهدا(علیه السلام) بر بالینش حاضر شد و او را حرّ و آزاده خطاب کرد و فرمود: «تو آزاده ای، همان گونه که مادرت نامت را حرّ گذاشت((۱))».

اگر آزادی خواهان در راه استقلال و رهایی از ظلم می جنگند، در سایه همین آزادگی است که ارمغان عاشورا برای همیشه تاریخ است.

ایثار

در صحنه عاشورا نخستین ایثارگر خود حضرت بود که حاضر شد جان خود را فدای دین خدا کند و رضای او را بر همه چیز برگزیند، اصحاب آن حضرت نیز هر کدام ایثارگرانه جان خویش را فدای امام خویش کردند.

اظهارهای یاران امام در شب عاشورا مشهور است، یک به یک برخاستند و آمادگی خود را برای جانبازی و ایثار خود در راه امام(علیه السلام) اظهار کردند; به عنوان نمونه، به این سخن «مسلم بن عوسجه» اشاره می کنیم که به امام(علیه السلام) فرمود:

«هرگز از تو جدا نخواهم شد، اگر سلاحی برای جنگ با آنان نداشته باشم با سنگ با آنان خواهم جنگید تا همراه تو به شهادت برسم((۲))».

حضرت زینب(علیها السلام) عصر عاشورا هنگام حمله سپاه کوفه به خیمه ها، چون دید شمر با شمشیر آخته قصد کشتن امام سجاد(علیه السلام)را دارد، فرمود: کشته نخواهد شد، مگر آن که من فدای او شوم((۳))».

جلوه بارز ایثار در واقعه عاشورا حضرت ابوالفضل(علیه السلام) بود; علاوه بر آن که امان نامه ابن زیاد را ردّ کرد و شب عاشورا نیز اظهار کرد:

«هرگز از تو دست نخواهم کشید خدا نیاورد زندگی پس از تو را((۴))».

روز عاشورا نیز وقتی با لب تشنه وارد شریعه فرات شد، با یاد آوری کام تشنه امام حسین(علیه السلام) ایثارگری و فداکاری به او اجازه نوشیدن آب نداد و با لب تشنه به شهادت رسید. و نمونه های بسیار زیاد دیگر که این مختصر، گنجایش بیان تمام آنها را ندارد.

توکّل

امام حسین(علیه السلام) در آغاز حرکت خویش از مدینه تنها با توکّل بر خدا این راه را برگزید و در تمام مسیر تنها تکیه گاهش خدا بود، حتّی توکّلش بر یاران همراه هم نبود. از این رو از آنان خواست که هر کس می خواهد برگردد و همین توکل باعث شد هیچ پیشامدی نتواند در عزم او خلل وارد کند.

در وصـیتی که به برادرش محمدبن حنفیّه در آغاز حرکتش از مدینه داشت، ضمن بیان انگیزه و هدف خویش از قیام در پایان فرمود: «مـا توفیقی إلاّ بالله علیه توکّلت و إلیه اُنیب((۵))» و یـا درخطبه هایی که در روز عاشورا ایراد نمود، جمله «انی توکّلت علی الله ربّی و ربّکم((۶))» را بیان کرد که بیانگر همین روحیه است.

۱- بحارالانوار، ج۴۵، ص۱۴.

۲- الارشاد، ج۲، ص۹۲.

۳- مسند الامام الشهید، ج۲، ص۲۰۱.

۴- همان، ج۱، ص۵۱۵، الارشاد، ج۲، ص۹۱.

۵- بحارالانوار، ج۴۴، ص۳۲۹-۳۳۰.

۶- همان، ص ۹.

جهاد با نفس

خود ساختگی و جهاد با نفس زیربنای جهاد با دشمن بیرونی است و بدون آن، این هم بی ثمر است و کربلا سرشار از این مجاهدت هاست. نافع بن هلال همسری داشت که نامزد بود و هنوز عروسی نکرده بود، در کربلا هنگامی که می خواست برای نبرد به میدان رود همسرش دست به دامان او شد و گریست. این صحنه کافی بود که هر جوانی را متزلزل کند و انگیزه جهاد را از او سلب نماید، ولی او با آن که امام نیز از او خواست که شادی همسرش را بر میدان رفتن ترجیح دهد، بر این محبت دنیوی و غریزی غلبه یافت و گفت:

«ای پسر پیامبر! اگر امروز تو را یاری نکنم، فردا جواب پیامبر را چه بدهم؟» جنگید تا شهید شد((۱)).

شجاعت

شجاعت عاشوراییان، ریشه در اعتقادشان داشت، آنان که به عشق شهادت می جنگیدند از مرگ ترس نداشتند تا در مقابله با دشمن سست شوند و به همین دلیل لشگریان دشمن پیوسته از برابرشان می گریختند و چون توان مبارزه فردی را با آنها نداشتند به طور جمعی حمله کرده و آنها را به شهادت می رساندند.

یکی از راویانِ حوادث کربلا حمیدبن مسلم می گوید:

«به خدا سوگند! هیچ محاصره شده ای در انبوه مردم ندیدم که فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشند و چون حسین بن علی قوی دل و استوار و شجاع باشد((۲))».

صبر و استقامت

آنچه حماسه کربلا ـ را ماندگار و جاودانه کرد، روحیه مقاومت و صبر امام حسین(علیه السلام)و یاران و همراهان او بود. حضرت در یکی از منزلگاه های میان راه این گونه فرمود: «صبر و مقاومت کنید ای بزرگ زادگان! چرا که مرگ شما را از رنج و سختی عبور می دهد و به سوی بهشت گسترده و نعمت های همیشگی می رساند((۳))».

در شب عاشورا به خواهرش زینب و دیگر بانوان توصیه فرمود:

«این قوم جز به کشتن من راضی نمی شوند، اما من شما را به تقوای الهی و صبر بر بلا و تحمل مصیبت وصیت می کنم((۴))».

از زمزمه های حضرت در آخرین لحظات زندگی در گودال قتلگاه، صبر بر قضای الهی به گوش می رسید((۵)).

عزّت و افتخار

امـام(علیه السـلام) و خانـدان و اصـحاب حضـرت در مواقع و مواطن مختلف عزت و افتخار، خود را در عمل و گفتار به منصـه ظهور رساندند و در مقابل، ذلت و خواری یزید و دودمان ناپاکش را اثبات کردند که نمونه های آن بی شمار است:

وقتی والی مدینه بیعت با یزید را به حضرت پیشنهاد کرد، حضرت ضمن ردّ آن، با ذلیلانه شمردن آن این گونه فرمود:

۱- کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص۴۴۷.

۲- الارشاد، ج۲، ص۱۱۱.

۳- بحارالانوار، ج۴۴، ص۲۹۷.

۴- کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص ۴۰۰ .

۵- همان، ص ۵۱۰.

«کسی همچون من با شخصی چون او بیعت نمی کند((۱))».

در جای دیگر با ردّ پیشنهاد تسلیم شدن فرمود:

«همچون ذلیلان دست بیعت با شما نخواهم داد((۲))».

در خطابه پرشور دیگری در کربلا ـ به سپاه کوفه فرمود: «ابن زیاد مرا میان کشته شدن و ذلّت مخیّر کرده و هیهات! که من جانب ذلّت را بگیرم، این را خدا و رسول و دامن های پاک و جان های غیرت مند و باعزّت نمی پذیرد((۳))».

این روحیه در فرزندان، برادران و یاران حضرت نیز نمودی آشکار داشت که از جمله آنها ردّ امان نامه ابن زیاد توسط قمر بنی هاشم و برادرانش می باشد.

خاندان حضرت نیز عزّت خود را پس از عاشورا در قالب اسارت حفظ کردند و کم ترین حرف یا عکس العملی که نشان دهنده ذلّت و خواری آنها باشد از خود نشان ندادند. حضرت زینب(علیها السلام) سخنان تحقیرآمیز ابن زیاد را در کوفه و گستاخی های یزید را در شام با عزت و سربلندی جواب داد و آنها را به محاکمه کشانید، در خطبه بلیغی خطاب به یزید این گونه فرمود:

«ای یزید! خیال کرده ای با اسیر کردن ما و به این سو و آن سو کشیدن ما خفیف و خوار می شویم و تو کرامت و عزت می یابی؟... به خدا سوگند! نه یاد ما محو می شود و نه وحی ما می میرد و نه ننگِ این جنایت از دامان تو زدوده می شود((۴))».

عفاف و حجاب

نهضت عاشورا برای احیای ارزش های دینی بود و از جمله آنها حفظ حجاب و عفاف زن مسلمان است، سیدبن طاووس می گوید: شب عاشورا امام حسین(علیه السلام)در گفت گو با خانواده اش آنان را به حجاب و عفاف و خویشتن داری توصیه کرد.

دختران و خواهران امام(علیه السلام) مواظب بودند تا حریم عفاف اهل بیت پیامبر تا آن جا که می شود، حفظ و رعایت شود. اُم کلثوم(علیها السلام)به مأمور اسیران فرمود:

«وقتی ما را وارد شهر دمشق می کنید از دری وارد کنید که تماشاچی کمتری داشته باشد((۵))». و از آنان درخواست کرد که سرهای شهدا را از میان کجاوه های اهل بیت فاصله بدهند، تا نگاه مردم به آنها باشد و حرم رسول خدا را تماشا نکنند و فرمود:

«از بس مردم ما را در این حال تماشا کردند، خوار شدیم((۶))».

یکی از اعتراض های شدید حضرت زینب(علیها السلام) به یزید این بود:

«آیا از عدالت است که کنیزان خود را در حرم سرا پوشیده نگاه داشته ای و دختران پیامبر را به صورت اسیر شهر به شهر می گردانی، حجاب آنها را هتک کرده، چهره هایشان را در معرض دید همگان قرار داده ای که دور و نزدیک به صورت آنها نگاه کنند؟!((۷))».

عمل به تکلیف

۱- العوالم (الامام الحسین(علیه السلام))، ص۱۷۴.

۲- مناقب آل ابی طالب، ج۳، ص۲۲۴.

۳- الاحتجاج، ج۲، ص۲۴-۲۵.

۴- همان، ص ۳۷.

۵- بحارالانوار، ج۴۵، ص۱۲۷.

۶- همان.

۷- الاحتجاج، ج۲، ص۳۵.

امامـان شـیعه در شـرایط مختلف اجتمـاعی طبق تکلیف عمل می کردنـد و در این راه هیـچ چیز نمی توانست آنها را از آن منع کند. حادثه عاشورا نیز یکی از جلوه های بارز عمل به وظیفه بود و این را امام حسـین(علیه السـلام) و خاندان و اصـحاب او در کردار و گفتار به اثبات رساندند.

حضـرت وقتی می خواست از مکّه به سوی کوفه خـارج شود، در جواب ابن عبـاس که او را از رفتن به سوی عراق برحـذر می داشت، فرمود:

«با آن که می دانم تو از روی خیرخواهی و شفقت چنین می گویی، اما من تصمیم خود را گرفته ام((۱))».

وقتی دو نفر از سوی والی مکّه برایش امان نامه آوردنـد تا از ادامه سـفر خودداری کند به آنها فرمود: «در خواب پیامبر خدا را دیدم، به چیزی فرمان یافتم که به سوی آن خواهم رفت چه زیانم باشد چه سودم((۲))».

غیرت

یکی از خصلت های پسندیده، غیرت است و خداوند نیز بندگان غیرت مند خود را دوست دارد.

در حـادثه عـاشورا جوانـان بنی هـاشم پیوسـته اهـل بیت حضـرت را در طول سـفر در خیمه ها محافظت می کردنـد، شب ها با حراست آن ها - بهویژه قمر بنی هاشم - زنان حرم آسوده و بی هراس می خفتند.

خود حضرت نیز تا وقتی که زنده بود، نتوانست تحمّل کند که نامردان به حریم ناموس او نزدیک شوند تا جایی که نوشته اند: حضـرت در حمله هـای خود نقطه ای در میـدان نبرد انتخاب کرده بود که نزدیک خیام حرم باشـد تا در صورت حمله دشـمن کسی متعرض مخدّرات نشود.

در واپسین لحظات هم که مجروح بر زمین افتاده بود، وقتی شنید که گروهی از سپاه دشمن قصد حمله به خیمه ها و تعرّض به زنان و کودکان را دارند بر سرشان فریاد برآورد:

«ای پیروان آل ابوسـفیان! اگر دین ندارید و از معاد نمی ترسـید، لا اقل در دنیا آزاد مرد باشید... من با شما می جنگم و شما با من می جنگید، به زنان که نباید تعّرض کرد! تا وقتی من زنده ام طغیان گرانتان را از تعرّض به حرم من باز دارید((۳))».

فتوّت و جوانمردی

امـام حسـین(علیه السـلام) و یـارانش زیبـاترین جلوه هـای جوانمردی و فتوت را در حمـاسه عاشورا از خود نشان دادنـد، چه با حمایتشـان از حق، چه با جانبازی در رکاب امام خویش تا شـهادت و چه در برخورد انسانی با دیگران حتی دشـمنان. در کوفه وقتی «هانی» را به اتّهام پنهان کردن «مسلم» در خانه اش دستگیر کرده و به دار الاماره بردند، ابن زیاد از او خواست که «مسلم»

را تحویل دهد، ولی او این را نامردی دانست و در جواب گفت:

«به خدا سوگند! هرگز او را نخواهم آورد، آیا مهمان خود را بیاورم و تحویل دهم تا او را بکشی؟ به خدا قسم! اگر تنهای تنها و بدون یاور هم باشم، او را تحویل نخواهم داد تا در راه او کشته شوم((۴))».

در مسیر، وقتی امام(علیه السلام) با لشکر حرّ برخورد کرد وقتی یکی از اصحابش پیشنهاد کرد که اینان گروه اندکند و جنگ با اینها آسان تر از نبرد با گروه هایی است که بعداً می آیند، در جواب فرمود: «من شروع به جنگ نمی کنم((۵))».

۱- کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص۳۰۸ و ۳۲۱.

۲- الارشاد، ج۲، ص۶۹.

۳- کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص۵۰۴.

۴- مسند الامام الشهید، ج۱، ص۳۲۱-۳۲۲.

۵- بحارالانوار، ج۴۴، ص۳۸۰.

و صحنه دیگر آب دادن به سپاه تشنه حرّ بود که حضرت حتی آن که از همه دیرتر رسیده بود را سیراب کرد((۱)).

مواسات

یکی از زیباترین خصلت های اخلاقی، مواسات; یعنی غم خواری و هم دردی و یاری کردن دیگران است. از جلوه های بارز مواسات در حادثه عاشورا، صحنه ای است که میان بنی هاشم و دیگر یاران امام(علیه السلام) پیش آمد و هر گروه حاضر بودند پیش مرگ دیگری شوند. در شب عاشورا حضرت ابوالفضل(علیه السلام) در خیمه بنی هاشم این گونه ایراد سخن کرد :

«فردا صبح، شما نخستین گروهی باشیدکه به میدان می روید، ما پیش از آنان به استقبال مرگ می رویم تا مردم نگویند اصحاب را جلو فرستادند...» و بنی هاشم هم برخاستند و شمشیرها را کشیدند و گفتند:

«ما هم با تو هم عقیده ایم»، از طرف دیگر، در خیمه اصحاب حبیب بن مظاهر سخنرانی کرده و در ضمن سخنانش گفت:

«صبح که شد، شما اولین نفراتی باشید که به میدان می روید، ما زودتر به مبارزه می پردازیم، مبادا که یکی از بنی هاشم خون آلود شود، در حالی که هنوز جانی در بدن و خونی در رگ داریم! تا مردم نگویند سروران خویش را به جنگ فرستادند و از فداکاری مضایقه کردند» و بعد همه با شمشیرهای آخته گفتند: «ما با تو هم عقیده ایم((۲))».

وفا

وقتی به صحنه عاشورا می نگریم، در یک طرف مظاهر برجسته ای از وفا را می بینیم و در سوی دیگر، نمونه های زشتی از عهدشکنی و بیوفایی. شب عاشورا سیدالشهدا(علیه السلام)وقتی با اصحاب خود صحبت می کند، وفای آنان را می ستاید و می فرماید: «من باوفاتر و بهتر از اصحابم، اصحابی نمی شناسم((۳))».

شهدای کربلا ـ جان بازی در رکاب آن حضرت را وفای به عهد می دانستند، عمروبن قرظه روز عاشورا خود را در برابر شمشیرها و تیرهای دشمن قرار می داد تا به امام آسیبی نرسد، آن قدر جراحت برداشت که بی تاب شد، آن گاه رو به حضرت کرد و پرسید: «ای پسر پیامبر! آیا وفا کردم؟»، امام فرمود:

«آری تو در بهشت پیش روی منی و زودتر به بهشت می روی، سلام مرا به پیامبر برسان((۴))».

و در زیارت امام حسین(علیه السلام) خطاب به آن حضرت می گوییم: «أشهد انّک وفیت بعهدالله وجاهدت فی سبیله حتی أتاک الیقین».

فصل سوم: پیام های عرفانی

اخلاص

صحنه عاشورا، صحنه تصفیه خالصان از ناخالصان است. آنها که از اول به قصدی غیر از رضایت و قرب الهی و عمل به وظیفه، همراه امام(علیه السلام) به طرف کربلا حرکت کردند، هر یک به بهانه ای از حضرت جدا شدند و تنها کسانی ماندند که این راه را خالصانه انتخاب کرده بودند و خلوص خود را در شب عاشورا و روز نبرد نشان دادند.

۱- الارشاد، ج۲، ص۷۸.

۲- کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص ۴۰۹.

۳- الارشاد، ج۲ ، ص۹۱.

۴- بحارالانوار، ج۴۵ ، ص۲۲.

امام(علیه السلام) پیش از شروع حرکت از مدینه ضمن خطابه مفصلی که ایراد کرد، هرگونه شائبه دنیاطلبی و ریاست خواهی و جنگ قدرت را ردّ کرد و انگیزه خالص «اصلاح دینی و اجتماعی» را مطرح ساخت((۱)).

در جای دیگر، این گونه فرمود:

«من هرگز به عنوان شورش و خوش گذرانی، سرمستی، فسادانگیزی یا ستم قیام نکردم، بلکه برای طلب اصلاح و امر به معروف و نهی از منکر قیام کردم((۲))».

عابس بن ابی شبیب شاکری که یکی از اصحاب حضرت است، حمایت خالصانه و الهی خود را از اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله)در رجزش این گونه بیان می کند:

«من با شمشیرم در راه شما تیغ می زنم و جهاد می کنم تا به دیدار خدا بروم و با این کار جز به پاداش الهی چشم ندوخته ام و چیزی نمی خواهم((۳))».

بلا و امتحان

عارفان با ایمان نه تنها از بلا نمی گریزند، بلکه آن را نشانه لطف الهی و سبب پاکی روح و جان خود می دانند و به استقبال آن می روند.

سیدالشهدا(علیه السلام) در روز عاشورا در مناجاتی که در آخرین لحظات حیات با خدا دارد، خداوند راهم به نعمت های سرشارش می ستاید و هم به بلای نیکویش((۴)).

هم چنین هنگام آخرین وداع با اهل بیت ضمن آن که آنان را آماده تحمل بلا و رنج می سازد فرجام خوشی بر ایشان بازگو می کند و می فرماید:

«خداوند دشمنانتان را با انواع بلاها عذاب می کند، ولی به شما در مقابل این بلا و به عوض آن انواع نعمت ها و کرامت ها را می بخشد، پس شکوه نکنید و چیزی بر زبان جاری نکنید که ارزش شما را بکاهد((۵))».

رضا و تسلیم

اهل بیت(علیهم السلام) در مقابل خواست خدا و تقدیر الهی کاملا راضی و خشنود بودند و با پشتوانه آن هر مشکل و بلایی را صبورانه و عاشقانه تحمل می کردند.

امام حسین(علیه السلام) وقتی می خواست از مدینه خارج شود، هنگام وداع با قبر پیامبر(صلی الله علیه وآله) از خدا خواست

که آنچه رضای او در آن است، برایش مقدّر کند.

در مسیر کوفه نیز پس از برخورد با «فرزدق» و آگاهی از اوضاع کوفه فرمود:

«اگر قضای الهی بر چیزی نازل شود، آن را دوست داریم((۶))».

شعار «رضا الله رضانا أهل البیت» از کلمات نورانی امام(علیه السلام)و خاندان او در این سفر بود((۷)). در واپسین لحظه های حیات خود هم از حنجره خونینش زمزمه رضایت از تقدیر الهی به گوش می رسید((۸)).

۱- کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص۲۷۶.

۲- مناقب آل ابیطالب، ج۳ ، ص۲۴۱.

۳- العوالم، ص۲۷۲.

۴- کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص۵۰۹.

۵- همان، ص ۴۹۱.

۶- الارشاد، ج۲ ، ص۶۷.

۷- بحار الانوار، ج۴۴ ، ص۳۶۷.

۸- کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص ۵۱۰.

شهادت طلبی

صحنه عاشورا جلوه شهادت طلبی یاران با ایمان امام حسین(علیه السلام) بود، خود حضرت نیز پیشتاز و الگوی این میدان بود.

وقتی امام می خواست از مکه حرکت کند با خواندن خطبه ای از زیبایی مرگ در راه خدا سخن گفت و از آنها خواست که هر کس طالب شهادت است و آمادگی بذل جان خویش را دارد همراه حضرت برود((۱)).

اگر در اظهارهای یاران امام در شب عاشورا دقت شود، این روحیه در گفتارشان موج می زند و هر یک برخاسته و عشق خود را به کشته شدن در راه خدا و در حمایت از فرزند پیامبر و مبارزه با ظالمان ابراز می کند و سخن شان این بود:

«سپاس خدایی را که با یاری کردن تو ما را گرامی داشت و با کشته شدن همراه تو مارا شرافت بخشید((۲))».

حتی نوجوانی چون حضرت قاسم(علیه السلام) مرگ را شیرین تر از عسل معرفی می کند و از آن استقبال می نماید((۳)).

در صبح عاشورا با آغاز تیراندازی سپاه عمر سعد، حضرت خطاب به یاران خویش فرمود:

«خدا رحمتتان کند! برخیزید به سوی مرگی که چاره ای از آن نیست((۴))».

و این در واقع فراخوانی به سوی حیات بود، حیاتی جاویدان در سایه مرگ سرخ.

عشق به خدا

یکی از شاعرانی که به حادثه عاشورا از زاویه عرفانی و عشق به خدا نگاه کرده، عمان سامانی است، دیوان «گنجینه الاسرار» او با همین تحلیل به حماسه حسینی نظر دارد. او امام حسین(علیه السلام) را سرمست از شوق و عشق الهی می بیند، او را موجی برخاسته از دریا می داند که محو حقیقت خداست و در جدال عقل و عشق سپاه عشق را غالب می سازد و حتی در وداع آخر خود با خواهرش از او می خواهد که حجاب وصل نشود.

و آنچه گفته شد، در مورد خاندان و یاران حضرت هر یک با توجه به مرتبه خویش جاری است.

یاد خدا

سیدالشهدا(علیه السلام) در تمامی حالات و در بحرانی ترین پیشامدها با یاد خدا آرامش می یافت و این اطمینان قلبی را به خاندان و یارانش نیز منتقل می کرد.

حضرت وقتی برای اصحابش خطبه می خواند، آغاز آن را حمد و ثنای الهی قرار می داد. در صبح عاشورا وقتی سپاه دشمن به

سویش می آید، می فرماید:

«خدایا در هر گرفتاری، تو تکیه گاه منی((۵))».

امام و یاران پاکباز او شب عاشورا را مهلت گرفتند تا این که بتوانند تا صبح به نماز و قرآن و ذکر خدا بپردازد.

در روز عاشورا در اوج سختی ها حضرت یک لحظه از یاد خدا غافل نبود و پیوسته ذکر: «لاحول ولا قوه إلا بالله العلی العظیم» بر زبانش جاری بود.

۱- العوالم (الامام الحسین(علیه السلام))، ص۲۱۷.

۲- کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص ۴۰۲.

۳- همان.

۴- العوالم، ص۲۵۵.

۵- الارشاد، ج۲ ، ص۹۶.

وقتی کودک شیرخوارش را بر روی دستانش به شهادت رساندند، این گونه فرمود: «آنچه تحمل این مصیبت را آسان و هموار می سازد، این است که جلوی چشم خداوند است و او می بیند و شاهد است((۱))».

مناجات های عاشقانه حضرت با معبودش در آخرین لحظه های زندگی نیز تداوم همین حالات روحانی و عرفانی است.

یاران حضرت نیز همگی این گونه بودند، نمونه آن مسلم بن عقیل است. وقتی دستگیر شد و او را برای کشتن به بالای دارالاماره می بردند، زبانش به ذکر حق گویا بود و دلش به یاد معبود می گفت: «الحمد لله علی کلّ حال» و پیوسته «الله اکبر» می گفت و از خدا مغفرت می طلبید و بر فرشتگان و فرستادگان الهی صلوات و درود می فرستاد((۲)).

فصل چهارم: پیام های تاریخی

اتمام حجت

در نهضت عاشورا امام حسین(علیه السلام) و یارانش پیش از آن که جنگ درگیرد و دست دشمن به خون پاک آنان آلوده شود اتمام حجت می کردندو با آیات بیّنات راه صحیح و حق را به آنها نشان می دادند تا مبادا کسی از روی جهالت خود را دچار عذاب الهی کند.

در روز عاشورا حضرت ضمن خطبه ای که ایراد کرد، این گونه فرمود:

«به نسبت و تبار من بنگرید; آن گاه بهوجدان خویش باز گردید و خود را سرزنش کنید، ببینید آیا کشتن من و هتک حرمتم برای شما رواست؟ آیا من پسر دختر پیامبرتان نیستم؟ آیا من پسر وصیّ و عموزاده پیامبر نیستم؟ آیا حمزه سیدالشهدا و جعفر طیّار عموی من نیستند؟ آیا این سخن پیامبر به گوشتان نرسیده که فرمود: این دو]حسن و حسین [سرور جوانان بهشتند؟.... آنچه می گویم حقّ است و تاکنون دروغی نگفته ام. اگر می پندارید دروغ می گویم از جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، سهل ساعدی، زید بن أرقم و أنس بن مالک بپرسید که می گویند این سخن را از پیامبر درباره من و برادرم شنیده اند. آیا این کافی نیست که دست به کشتنم نیالایید؟((۳))».

افشاگری

در حادثه کربلا یکی از رسالت های بازماندگان حادثه افشاگری علیه دشمن بود و ضربه زدن به رژیم اموی از طریق تبیین آنچه در کربلا گذشت. نقش امام سجاد(علیه السلام) و حضرت زینب در این میان حائز اهمیت بود.

امام در نطقی که در کوفه داشت، در حضور انبوه مردم این گونه خود را معرفی کرد:

«ای مردم! هرکس مرا می شناسد، که شناخته است و هر کس مرا نمی شناسد، من علی بن الحسین هستم، پسر آن که حرمتش

را زیر پا نهادند و نعمت را از او سلب کردند، مالش را به غارت بردند، خانواده اش را به اسارت گرفتند، من پسر کسی هستم که بی گناه او را در کنار شطّ فرات سر بریدند((۴))».

و نیز حضرت، در خطابه ای که در کاخ یزید ایراد کرد اوصاف و فضائل پدرش و جدّش و همه خدمت ها و فضیلت های دودمان خود را برشمرد تا آن جا که صدای ضجّه و گریه همه بلند شد و یزید برای جلوگیری از رسوایی

۱- مسند الامام الشهید، ج۲ ، ص۱۳۴.

۲- الارشاد، ج۲ ، ص۶۲.

۳- بحارالانوار، ج۶۵ ، ص۶.

۴- مسند الامام الشهید، ج۲ ، ص۲۳۳-۲۳۴.

بیشتر و بیم بروز فتنه به مؤذن گفت اذان بگوید تا شاید فضای جلسه عوض شود، ولی حضرت از فرازهای اذان هم در معرفی خود و رسوا ساختن یزید استفاده کرد((۱)).

سخنرانی های حضرت زینب(علیها السلام) و حضرت ام کلثوم(علیها السلام) نیز همین محتوا و جهت گیری را داشت.

ریشه عاشورا در سقیفه

عاشورا در واقع تجلی نهایت دشمنی های امویان با اهل بیت عصمت و طهارت بود که با هم دستی همه عواملِ پیدا و پنهان شکل گرفت، اگر وصیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) درباره سرنوشت مسلمین پس از خودش عمل می شد و ولایت حاکمیت می یافت. آن بدعت ها، رجعت ها و شعلهور شدن آتش کینه و عداوت بازماندگان احزاب شرک و ضربه خوردگان از تیغ اسلام بروز نمی یافت، شهادت امام علی(علیه السلام) و یارانش در عاشورا برگی دیگر از آن ستم نخستین بود، تیری که روز عاشورا بر قلب حسین(علیه السلام) نشست و خون حضرت را بر زمین ریخت، در واقع در روز سقیفه رها شده بود و در عاشورا به هدف نشست!

این که یزید پس از کشتن امام(علیه السلام) مغرورانه می گفت: کاش اجدادم و نیاکانم بودند و شاهد این انتقام گیری بودند((۲)) ، نشانه دیگری از همین کینه دیرینه است.

هم چنین این که ابن زیاد در کوفه بر سر مبارک سیدالشهدا(علیه السلام)جسارت می کرد و با چوبی که در دست داشت، بر لب های حضرت می زد و می گفت: «یوم بیوم بدر((۳))» باز هم نشان دهنده ریشه داشتن کربلا در سقیفه است.

عبرت آموزی

حادثه کربلا، یکی از حودث الهام بخش و عبرت آموز است، در عین حال که برای همه حق جویان و عدالت خواهان و مبارزان راه حق و آزادی یکی از غنی ترین منابع الهام بخش است، از نگاه دیگر، یکی از تلخ ترین حوادث و دردناک ترین فجایعی است که در تاریخ اسلام به دست امت پیامبر پدید آمد و جا دارد دقیقاً مطالعه و عوامل بروز این حادثه تلخ ریشه یابی شود.

مقام معظّم رهبری فرموده اند:

«ملت اسلام جا دارد فکر کند که چرا پنجاه سال بعد از وفات پیغمبر کار کشور اسلامی به جایی رسید که همین مردم مسلمان از وزیرشان، امیرشان، سردارشان، عالمشان، قاضی شان، قاری شان گرفته تا اجانب و اوباش در کوفه و کربلا جمع شدند و جگرگوشه همین پیغمبر را با آن وضع فجیع به خاک و خون کشیدند! خوب، باید آدم به فکر فرو رود که چرا این طوری شد؟... کار به جایی برسد که جلوی چشم مردم حرم پیامبر را بیاورند توی کوچه و بازار به آنها تهمت خارجی بزنند».

فصل پنجم: پیام های سیاسی اجتماعی

امر به معروف و نهی از منکر

۱- بحارالانوار، ج۴۵ ، ص۱۳۷-۱۴۰.

۲- الاحتجاج، ج۲ ، ص۳۴.

۳- مناقب آل أبی طالب، ج۳ ، ص ۲۶۰.

در قرآن کریم و منابع روایی ما از این اصل به عنوان یکی از مهم ترین فرایض، بلکه برترین فریضه یاد شده که در صورت فراهم شدن شرط بر همگان واجب است.

امام حسین(علیه السلام) در ضمن بیان انگیزه های قیام خویش به این امر مهم اشاره می کند و می فرماید:

«ارید أن آمر بالمعروف و أنهی عن المنکر((۱))».

در مسیر راه کربلاـ نیز در ضمن ایراد خطبه ای با اشاره به شرایط پیش آمده و این که دنیا دگرگون شده و معروف رخت بربسته و به حق عمل نمی شود و از باطل دوری جسته نمی شود شوق خود را با لقای خدا و مرگ شرافت مندانه ابراز می کند و زندگی در کنار ستمگران را مایه نکبت می شمارد و چنین شرایطی را زمینه ساز قیام خود معرفی می کند((۲)).

اصلاح

جامعه ای که دچار انحطاط شده و از ملاک های ارزشی فاصله بگیرد، دچار فساد است. خصوصاً جامعه ای که در رأس قدرت افرادی باشند که خود از جامع ترین مظاهر فساد از هر حیث باشند، چنین جامعه ای نیاز به اصلاح دارد و بر آگاهان و دلسوزان جامعه خصوصاً ائمه دین واجب و فرض است که ساکت ننشینند و به این امر مهم قیام کنند. حرکت امام حسین(علیه السلام) از نوع همین حرکت اصلاح گرانه بود و خود در سخن معروف خویش به آن اشاره می کند، آن جا که می فرماید:

«انّما خرجت لطلب الاصلاح فی اُمه جدّی((۳))».

جهاد

در عصر امام حسین(علیه السلام) مردم گرفتار حکومت ظالم و فاسدی شده بودند که برای مقدسات دینی و اسلام و مسلمانان حرمتی قائل نبود و اسلام در چنین شرایطی در معرض نابودی بود. امام حسین(علیه السلام)قیام بر چنین حکومتی را واجب می دید و با امتناع از بیعت با یزید به مکه رفت و از آن جا به کوفه عزیمت کرد تا شیعیان را در جهاد بر ضد ستم رهبری کند.

خود حضرت در دیداری که با «فرزدق» در مسیر کوفه داشت، ضمن برشمردن فسادهای حکومت «امویان» و تعطیل حدود الهی و رواج می خواری و غارت اموال مردم فرمود:

«من سزاوارترین کسی هستم که به یاری دین خدا برخیزم و شریعت مطهر او را عزیز بدارم و در راه او جهاد کنم تا کلام الهی برترین شود((۴))».

عدالت خواهی

پیام عاشورا دعوت از انسان ها برای تلاش در راه اقامه عدل و قسط است، زیرا بدون حیات اجتماعی مبتنی بر عدل همه ارزش ها تباه می شود و زمینه مرگ دستورهای دینی و آیین الهی فراهم می آید.

۱- بحارالانوار، ج۴۴، ص۳۲۹.

۲- همان، ص۳۸۱.

۳- العوالم، ص۱۷۹.

۴- کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص۳۳۶.

در این زمینه وظیفه علمای دین و در رأس آنان امامان به حق سنگین تر است. امام حسین(علیه السلام) در یکی از سخنرانی های خویش با استناد به فرمایش حضرت رسول(صلی الله علیه وآله)که قیام علیه سلطه جابرانه را لازم می شمارد، خود را شایسته ترین فرد برای قیام جهت تغییر حکومت و ساختار سیاسی معرفی می کند((۱)).

این هدف در سخن یاران امام(علیه السلام) نیز دیده می شود، مسلم بن عقیل پس از دستگیری خطاب به ابن زیاد فرمود:

«ما آمده ایم تا به عدالت فرمان دهیم و به حکم قرآن فرا بخوانیم».

عزت خواهی

امام حسین(علیه السلام) مرگ در راه مبارزه با ستم و عدوان را سعادت می داند و زندگی در کنار ستمگران را مایه ننگ و ذلت می شمرد: «لا أری الموت إلّا سعاده والحیاه مع الظالمین إلّا بَرَماً((۲))».

در جایی دیگر این گونه زندگی حقیقی را تفسیر می کند : «مرگ در راه عزّت جز حیات جاوید نیست((۳))».

آنان که در زندگی در راه اهداف خویش مبارزه می کنند و سلطه بیداد را نمی پذیرند، ملّت زنده اند اگر چه در این راه همه کشته شوند و به همین دلیل، شهید همواره زنده است و با همین فلسفه شهدای کربلا حیات جاودانه یافتند.

هجرت

قرآن کریم از مهاجران به عظمت یاد می کنند. در تاریخ اسلام نیز مهاجران به حبشه و یثرب موقعیت و احترام داشتند و هجرت یک ارزش مکتبی به حساب می آمد و روی همین حساب مبدأ تاریخ قرار گرفت.

در نهضت عاشورا نیز امام حسین(علیه السلام) برای مقابله با حکومت جور، برای امر به معروف و نهی از منکر و در راه احیای دین دست به هجرت زد و مدینه را به قصد مکّه و مکّه را به سمت عراق پشت سر نهاد، حضرت هنگام خروج از مدینه آیه (فخرج منها خائفاً یترقّب قال ربّ نجّنی من القوم الظالمین) را تلاوت کرد که به هجرت حضرت موسی(علیه السلام)از ظلم و ستم فرعون مربوط می شود((۴)).

فصل ششم: پیام های احیاگری

احیای کتاب و سنت

در سخنان سیدالشهدا(علیه السلام) نمونه هایی از مرگ سنت ها و حیات بدعت ها و جهالت ها و نیز جملاتی از احیاگری به اصول و ارزش های فراموش شده و از دست رفته وجود دارد:

حضرت در نامه ای خطاب به مردم بصره می نویسد:

«من شما را به کتاب خدا و سنّت پیامبر فرا می خوانم، سنت مرده و بدعت زنده شده است، اگر سخنم را بشنوید و فرمانم را پیروی کنید، شما را به راه رشد هدایت می کنم((۵))».

در جایی دیگر این گونه می فرماید:

۱- العوالم الامام الحسین(علیه السلام)، ص۲۳۳-۲۳۲.

۲- مناقب آل أبی طالب، ج۳ ، ص۲۲۴.

۳- همان.

۴- الارشاد، ج۲ ، ص۳۵.

۵- حیاه الامام الحسین(علیه السلام)، ج۲ ، ص۳۲۲.

«کوفیان به من نامه نوشته و از من خواسته اند که نزد آنان بروم، چرا که امیدوارم معالم و نشانه های حقّ زنده گردد و بدعت ها بمیرد((۱))».

این که در زیارت حضرت می خوانیم:

«تلوتَ الکتابَ حقَّ تلاوته» تلاوت واقعی قرآن تلاش برای احیای تعالیم آن در متن جامعه است که امام حسین(علیه السلام)به آن پرداخت و دستاورد نهضت عاشورا بود.

احیای دین

سیدالشهدا(علیه السلام) مرگ در راه حق و احیای آن را زندگی می شمرد و در این راه باکی از شهادت نداشت، این سخن از اوست: «چه آسان است مرگ در راه رسیدن به عزّت و زنده کردن حق((۲))».

حمایت از دین و فداکاری در راه آن جلوه بارزی از احیاگری است و اگر آن جهادها و شهادت ها نبود، اساس دین باقی نمی ماند، اگر صدای اذان و آوای تکبیری پابرجاست، نتیجه همان فداکاری ها و جان فشانی ها است.

در شعری که زبان حال حضرت را بیان می کند به این مطلب به صراحت اشاره شده است:

«لو کان دین محمّد لم یستقم *** إلاّ بقتلی فیا سیوف خذینی((۳))»

حضرت ابوالفضل(علیه السلام) نیز در رجزی که در روز عاشورا، پس از قطع شدن دست راست خویش خواند بر مسئله حمایت از دین تأکید داشت:

«والله إن قطعتم یمینی *** إنّی أحامی أبداً عن دینی((۴))»

احیای نماز

امام حسین(علیه السلام) و یاران باوفایش در نهضت عاشورا به نماز و اقامه آن اهمیت بسیاری می دادند، مهلت شب عاشورا به خاطر همین بود، عشق به نماز و دعا و استغفار در دل امام(علیه السلام) آن چنان بود که به برادرش عباس(علیه السلام) فرمود:

«از این گروه بخواه تا نبرد را به فردا بیندازند و امشب به تأخیر افتد، باشد که به نماز و دعا و استغفار بپردازیم، خدا می داند که من پیوسته علاقه به نماز و تلاوت آیات الهی داشته ام((۵))».

ظهر عاشورا وقتی «ابوثمامه صیداوی» وقت نماز را به یادآورد، حضرت فرمود: «نماز را به یاد آوردی! خداوند تو را از نمازگزاران و ذاکران قرار دهد((۶))».

سعیدبن عبدالله حنفی نیز هنگام نماز جلوی امام(علیه السلام)ایستاد و همه تیرهای دشمن را که به سوی حضرت می آمد، به جان خرید تا آن جا که نماز امام پایان یافت و او در خون غرق گشت و اولین شهید نماز در جبهه کربلا شد. پیام عاشورا پیام اقامه نماز و تربیت نسل نمازخوان و خدادوست و اهل تهجّد و عرفان است.

نتیجه گیری

۱- کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص ۳۴۱.

۲- همان، ص ۳۶۰.

۳- معالم المدرستین، ج۳، ص۳۰۳.

۴- مناقب آل أبی طالب، ج۳، ص۲۵۶.

۵- الارشاد، ج۲، ص۹۱-۹۰.

۶- بحارالانوار، ج۴۵، ص۲۱.

عاشورا مکتب انسان سازی است و حسین آموزگار بزرگ بشریت; عاشورا یک حادثه نیست، بلکه یک مکتب است، مکتبی که درس ایمان و عقیده، شهامت و شهادت، عدالت و آزادی خواهی، همّت و غیرت، جهاد و قیام، صبر و استقامت، امامت و ولایت، ایثار و رشادت و در یک کلام درس انسانیت به تمامی بشر و تمام آنها که می خواهند انسان باشند و انسان زندگی کنند، می دهد. عاشورا در ظاهر یک روز، ولی در واقع به بلندای تمام اعصار و قرون است و عاشوراییان در ظاهر تعدادی محدود، اما در واقع به تعداد تمام عدالت جویان و آزادی خواهان جهان و تمام آنهایی که قلبشان برای انسانیت می تپد. آری، در آن زمان اگر چه به ظاهر یزید بر خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله)تسلط پیدا کرد و توانست بدن های آنها را زیر سُم اسبان لگدکوب کند، اما مکتب و مرام آنها هرگز از بین نرفت و تا حق و حقیقت وجود دارد حسین و حسینیان زنده و جاویدند و همین رمز بقای نهضت اواست. آنچه شیرزن دشت کربلا، عقیله بنی هاشم، زینب کبری(علیها السلام) در کاخ شام فرمود:

«ای یزید: هر چه حیله و مکر می توانی به کار ببر و آنچه در توان داری تلاش کن. به خدا سوگند! هرگز نمی توانی ذکر ما را]از سینه ها[محو کنی((۱))».

آری، «کلّ یوم عاشورا و کلّ أرض کربلا».

۱- الاحتجاج، ج۲ ، ص۳۷، بحارالانوار، ج۴۵ ، ص ۱۶۰.

ص:۴۲

منابع

۱- الاحتجاج، الطبرسی، احمدبن علی،م ۵۶۰ ه- ، نشر دارالنعمان، بیروت، لبنان.

۲- الارشاد، شیخ مفید،م ۴۱۳ ه،نشر دارالمفید،تحقیق مؤسسه آل البیت(علیهم السلام)، قم.

۳- بحارالانوار، مجلسی، محمدباقر،م ۱۱۱۱ ه- ، نشر مؤسسه الوفاء،بیروت، لبنان.

۴- حماسه حسینی، مطهری، مرتضی،م ۱۳۵۸ ش، مجموعه آثار، جلد ۱۷، انتشارات صدرا، تهران.

۵- حیاه الامام الحسین(علیه السلام)، قرشی، باقر شریف،معاصر، مطبه أدب، نجف اشرف.

۶- صحیفه الحسین(علیه السلام)، قیومی اصفهانی، جواد،معاصر، مؤسسه نشر اسلامی،قم.

۷- العوالم، بحرانی، عبدالله،م ۱۱۳۰ ه،نشر مدرسه الامام المهدی(عج)،قم.

۸- کلمات الامام الحسین(علیه السلام)،شریفی، محمود،معاصر،نشر دارالمعروف، قم.

۹- مسند الامام الشهید(علیه السلام)،عطاردی، عزیزالله،معاصر، انتشارات عطارد.

۱۰- معالم المدرستین،عسکری، سید مرتضی،معاصر، مؤسسه النعمان، بیروت، لبنان.

۱۱- مناقب آل ابی طالب(علیه السلام)،ابن شهرآشوب،م ۵۸۸ ه، مطبعه الحیدریه، النجف.

جلد هشتم: کارکردهای سیاسی در قیام عاشورا

اشاره

ص:۱

بسم الله الرحمن الرحیم

ص:۲

فرهنگ عاشورایی

(۸)

کارکردهای سیاسی در قیام عاشورا

هو الشهید

مقدمه

نَظَر النَّبیُّ (صلی الله علیه وآله) اِلَی الْحُسَینِ بن عَلی(علیهما السلام) و هُوَ مُقْبِلٌ، فَأَجْلَسَهُ فِی حِجْرِهِ و قَال : «إنَّ لِقَتْلِ الْحُسَینِ حَرارَةً فی قُلُوبِ المُؤمِنینَ لا تَبْرُدُ اَبَداً.((۱))

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به حسین بن علی نگاه می کرد در حالی که به طرفش می آمد، او را گرفت و بر روی پای خود نشانید و فرمود: همانا در دل های مؤمنین حرارتی نسبت به شهادت امام حسین(علیه السلام) است که هیچگاه سرد نمی گردد.»

مسلمانان همواره علاقه فراوان و عشق وافری نسبت به حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) سبط اکبر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)داشته اند. این عشق و علاقه در زمان حیات آن حضرت، در دوران قیام ایشان و خصوصاً پس از شهادتش وجود داشته و هیچگاه از بین نرفته است.

این مهم سرّ مگویی ندارد.! بلکه آشکارا علت آن معامله با خداوند است. امام حسین (علیه السلام) به خاطر حفظ و احیای دین خداوند از مال، جان، خانواده و همه هستی خود گذشت و در این مسیر دعوت خدای متعال را اجابت کرد و در نتیجه نام، یاد و محبت او حیات جاودانه پیدا کرد و مصداق کریمه شریفه شد :

«یا اَیُّها الَّذین آمنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّه و لِلرَّسولِ اِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُم» (انفال ۲۴).

در واقع آنچه حضرت سید الشهدا (علیه السلام) در احیای دین خداوند انجام داد، الگویی پایدار برای همه مسلمانان تا قیام قیامت است. قیام برای اقامه حق و زدودن باطل و جلوگیری از کژیها و بدعت ها در دین خداوند! و در این مسیر از شهادت استقبال کردن و هیچ ارزشی را از احیای کلمه اللّه بالاتر ندانستن و از انحراف در امت پیامبر جلوگیری کردن!

همانگونه که آن حضرت خود فرمود : «اِنّی لَمْ اَخْرُجْ اَشِراً و لابَطِراً ولا مُفْسِداً ولا ظالِماً وَ انّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلاح فی اُمّه جَدّی (صلی الله علیه وآله) اُریدُ اَنْ اَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهی عَنِ الْمُنْکَر وَ اَسیرُ بِسیرَهِ جَدّی وَ اَبی عَلیّ بْن اَبیطالِب(علیه السلام).

و همانگونه که همه پیامبران الهی با توکل بر خدای متعال در صدد انجامش بوده اند; اصلاح جوامع بشری از طریق دشمنی با ظالمان و دستگیری از مظلومان و نیز جلوگیری از فساد، تباهی و فحشاء، و تبلیغ حقیقت، عدالت، کرامت و فضیلت در بین تمامی انسانها !

و همانگونه که حضرت شُعیب پیامبر (علیه السلام) در تبیین رسالت و مأموریت خود گفت : «انْ اُریدُ اِلاَّ الْاَصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفیقی اِلاّ بِاللّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ اِلَیْه اُنِیب». (هود ۸۸)

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) افتخار دارد در راستای احیاء و گسترش فرهنگ و معارف اسلامی و نیز حراست از حریم قرآن مجید و سنّت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و همچنین بزرگداشت نام، یاد و زندگانی اهل بیت(علیهم السلام) اقدام به برگزاری همایش های فرهنگی و علمی نماید.

۱- مستدرک الوسایل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

از جمله این همایش ها، همایش امام حسین(علیه السلام) بود که در سال ۱۳۸۱ ه-.ش (۲۰۰۳ م) در تهران و در سال ۱۳۸۲ ه-. ش (۲۰۰۴ م) در دمشق برگزار گردید.

اندیشمندان و صاحبان علم و قلم مقالات فراوانی را برای غنای هرچه بیشتر این همایش به دبیرخانه آن ارسال کردند و نتیجه تلاش های علمی آن عزیزان انتشار پانزده جلد کتاب گردیده است که اکنون در دسترس علاقه مندان قرار گرفته است.

بی شک بررسی و شناخت ابعاد گسترده قیام امام حسین(علیه السلام) با یک همایش و چند مقاله امکان پذیر نمی باشد. چه آنکه این فقط یک قیام نبود بلکه توانست یک فرهنگ ایجاد نماید، فرهنگ عمیقی که در زندگانی مسلمانان تأثیرگذار بوده و هست. فرهنگی که تا کنون نه تنها قدیمی و فرسوده نشده بلکه در طول تاریخ پس از عاشورا، همواره یک امید بوده، یک الگو، یک ارزش و یک فرهنگ، فرهنگ عاشورایی!

فرهنگ عاشورایی امام حسین(علیه السلام) بخوبی توانست فرهنگ آموزانی فهیم و با انگیزه تربیت نماید. عاشقانی که عمق قیام حضرتش را درک کردند و حاضر شدند عزیزترین سرمایه زندگانی خود را در این مسیر در طبق اخلاص گذارده و تقدیم نمایند و با آغوش باز به استقبال شهادت روند. الگوپذیری از فرهنگ عاشورایی حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) به اصحاب آن امام همام خلاصه نگردید، بلکه در سالها و قرنها بعد قیام ها و خروشهایی علیه حکام ظلم و جور را پدید آورد و منشأ بوجود آمدن صحنه هایی از آرمان خواهی، عشق و ایثار و شهادت طلبی در طول تاریخ شد.

فرهنگ عاشورایی، عاشوراها آفرید و کربلاها بوجود آورد و همواره پیروان اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) با عشق و علاقه و با ایمان راسخ، و با برپایی مجالس عزاداری، شعر و نوحه سرایی در زنده نگاه داشتن آن سخت کوشیدند و حتی در مسیر احیای نام و یاد و قیام عاشورایی امام حسین(علیه السلام) از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.

آنچه در پیش روی دارید مجموعه مقالاتی در خصوص بررسی و تبیین گوشه ای از فرهنگ عاشورایی حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) می باشد که در چند مجلد تدوین شده است. از آنجا که مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) نسبت به تهیه و انتشار کتابهای دینی و مورد نیاز پیروان اهل بیت(علیهم السلام) در اقصی نقاط عالم همت می گمارد لذا در هریک از مجموعه منشورات «فرهنگ عاشورایی» به طرح نقطه نظرات صاحب نظران در این خصوص می پردازد.

با تشکر از مؤلفین محترم، توفیق تمامی اهل فکر، قلم و مطالعه را در شناساندن و شناخت هرچه بیشتر فرهنگ عاشورایی از خداوند متعال خواستارم و برای همه پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در هر سرزمین که هستند آرزوی سلامت، موفقیت و رستگاری دارم.

محمد حسن تشیّع

معاون فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

ص:۷

کارکردهای سیاسی عاشورا

اشاره

کارکردهای سیاسی عاشورا

سید محسن آل سید غفور

مقدمه

زندگانی انسان های آزاده به طور عام و حیات مسلمانان به صورت خاص و حیات و ممات شیعیان به نحو خاص تر و به گونه ای ویژه مرهون حیات پیشوایان دین و اولیای الهی است.

اما آنچه از منظر این نوشتار مورد بررسی است، تأمل در حیات سیاسی آن رهنمایان دین و زندگی است. به عبارت دیگر: سنت سیاسی ائمه هدی(علیهم السلام) این است که رهنمای انسان های طالب حقیقت در میدان سیاست باشند. در این میان قیام امام حسین(علیه السلام) الگویی است ایده آل که بالنده سازی حیات انسان های آزاده و مخصوصاً حیات سیاسی شیعه را از سال شصت و یک هجری تا کنون امکان پذیر ساخته است.

توجه به ثمرات و کارکردهای قیام امام حسین(علیه السلام)

تلاشی در پویاتر ساختن فهم قیام حسینی برای طالبان حقیقت و آزادگان عرصه سیاست خواهد بود، زیرا با در پیش روی داشتن نقشه و راهنمای حسینی دیگر عذر و بهانه ای برای فرار از حقیقت نخواهد بود; چنان که امام حسین(علیه السلام)به دخترش حضرت سکینه و همسرخود می گوید:

«لَم یَبقِ ابوکِ لابن حَرّه عذراً...;((۱)) پدرت برای هیچ آزاده ای عذری باقی نگذاشته است.»

با توجه به مطالب مذکور است که از کارکردهای سیاسی قیام عاشورا به نحوی خارق العاده می توان دنیای شوره زار پر از عطش سیاسی و اجتماعی را سیراب ساخت.

عاشورا حادثه ای است که محدود به زمان و مکان نیست. پس طبیعتاً عاشورائیان نیز در ظرف زمانی خاصی نمی گنجند. عاشورا تمام زمان ها و مکان ها را در می نوردد و تمامی عاشورائیان را مخاطب می سازد. طنین عاشورا در گوش زمان پیچیده است و تمامی مخاطبان خود را در هر دو جبهه (حق و باطل) متوجه خود نموده است.

پس باید در حادثه عاشورا و سازندگان آن تأمل و تحقیق کرد تا جوهره، معنا و حقیقت آن روز به روز آشکارتر گردد. پس از آن، کارکردهای سیاسی آن نیز نمایان و آفتابی خواهند گشت.

بدیهی است که شناخت و بررسی کارکردهای سیاسی عاشورا بسته و درگرو شناخت فضا و موقعیت و محیط سیاسی ای است که منجر به پدیدار شدن حادثه عاشورا گشته است. به عبارت دیگر: باید آن فضا و جغرافیای تاریخی را شناخت و در آن تأمل کرد تا این نکته معلوم گردد که جوّ و فضای سیاسی به چه صورت آلوده و فاسد گشته بود که پیدایی حادثه عاشورا را لاجرم ساخته بود.

ناگزیر باید پیشینه عاشورا را شناخت تا بتوان به کارکردهای سیاسی آن دست یافت. باید فهمید که عاشورا چگونه ضربه ای

بود بر پیکر جامد و یخ بسته اقیانوس سیاسی - اجتماعی جامعه آن روز که منجر به ترک خوردن آن اقیانوس یخ بندان و تاریک و افشاندن نور حقیقت بر جامعه اسیر و دست و پا بسته شد.

۱- لطف الله صافی، پرتوی از عظمت امام حسین(علیه السلام)، (تهران کتابخانه صدر، بی تا) ص ۴۳۰.

باید دانست که عاشورا در آن وادی ظلم و جهل چگونه هم چون سنگی بر دریایی بود که باعث پدید آوردن امواج پی در پی آگاهی در میان جامعه و توده ها بود. سرانجام این که باید فهمید، عاشورا چه چیز یا چیزهایی را شکست، اوضاع به چه صورتی درآمده بود که عاشورا باید آن اوضاع را تغییر می داد و کارکرد صحیح را به محیط سیاسی بر می گرداند.

پیشینه شناسی عاشورا

اشاره

در شناخت پیشینه عاشورا توجه به دو متغیر مهم است:

۱ - جاهلیت.

۲ - ملوکیّت.

الف - جاهلیت

هنوز زمان زیادی از رحلت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نگذشته بود که تحولاتی در حال روی دادن بود که با اقدامات بیست و سه ساله پیامبر و خون دل های وی در این مدّت متفاوت ومتناقض بود. اما این تحولات از سوی دیگر در هماهنگی با گذشته ای بود که همّ و غم پیامبر در پی تخریب آن گذشته جاهلی بود.

حیات جاهلی دارای شاخصه های منحصر به فردی بود که قرآن کریم بارها آن شاخصه ها را مورد ملامت قرار داده بود. شاخصه هایی همانند: جنگ و غارت، افتخار به حسب و نسب و قوم و قبیله: (الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر)((۱))، پست شمردن جنس مؤنث تا آن جا که به زنده به گور نمودن دختران شهرت یافتند; (بِأَیِّ ذَنْب قُتِلَتْ)((۲))، فساد و فحشا، مِیْگُساری و شرب خمر، قمارو...

امام علی(علیه السلام) در خطبه های متعددی دوران جاهلی را این گونه ترسیم می کند:

«أَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِین، وَفِی شرِّ دَار، مُنِیخُونَ بَیْنَ حِجَارَه خشْن، وَحَیَّات صُمٍّ، تَشرَبُونَ الْکَدِرَ وَتَأْکُلُونَ الْجَشِبَ، وَتَسْفِکُونَ دِمَاءَکُمْ، وَتَقْطَعُونَ أَرْحَامَکُمْ، الأَصْنَامُ فِیکُمْ مَنْصُوبَهٌ، وَالآثَامُ بِکُمْ مَعْصُوبَهٌ;((۳)) شما گروه عرب دارای بدترین دین بودید و در بدترین جامعه زندگی می کردید. در میان سنگ های سخت و مارهای ناشنوا سکنا داشتید. آب های تیره می آشامیدید و غذای خشن می خوردید، خون یک دیگر را می ریختید و با خویشاوندان خود قطع رابطه می نمودید. بت ها در میان شما برای پرستش نصب شده و گناهان و انحراف های سخت به شما بسته بود.»

آری به راستی که آنان در عرصه سیاست، اسیر و گرفتار نادانی همه جانبه و همه سویه بودند. با تأمل در حیات سیاسی -

طبقاتی قبیله، درستی فرمایش امام علی(علیه السلام)آشکارتر می گردد.

رهبریِ سیاسی قبیله در ارتباط عمیق و ناگسستنی با ساختار طبقاتی قبیله بود. مردمان قبیله به سه بخش تقسیم می شدند: ۱ - خُلّص: فرزندان اصیل قبیله که به لحاظ خون و نژاد، اعضای درجه یک محسوب می شدند. ۲ - مَوالی: اعضای درجه دوم قبیله بودند که به جهت همسایگی و یا بستن پیمان، عضویت قبیله را پذیرفته بودند. ۳ - عبید: اُسرا و بندگانی بودند که اعضای درجه سوم قبیله به شمار می آمدند.((۴))

۱- سوره کوثر، آیات ۱ و ۲.

۲- سوره تکویر، آیه ۹.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

۴- یحیی الجبوری، الجاهلیه (بغداد، مطبعه المعارف، ۱۳۸۸) ص ۵۹ - ۶۰.

بـدیهی است که بـا وجود چنین ساختاری رهبریِ سیاسـی هرگز به جز از افراد درجه اول تعلق نمی گرفت. علاوه بر آن گفتنی است که در تعیین و نصب رهـبر سیاسـی هرگز به صـلاحیت و شایسـتگی و... تـوجه نمی شـد و آنچه که به عنوان یـک اصـل پذیرفته شده بود سن و سال بیشتر بود.

رحلت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) این عقب گرد را تشدید نمود و جامه واقعیت بر هشدار آیه قرآنی - که سابقاً ذکر شد - پوشاند. حضرت علی(علیه السلام) از این فاجعه و عقب گرد پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله) چنین یاد می کند:

«حَتَّی إِذَا قَبَضَ اللهُ رَسُولَهُ(صلی الله علیه وآله)، رَجَعَ قَوْمٌ عَلَی الأَعْقَابِ، وَغَالَتْهُمُ السُّبُلُ، وَاتَّکَلُوا عَلَی الْوَلاَئِجِ، وَوَصَلُوا غَیْرَ الرَّحِمِ، وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِی أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ، وَنَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رَصِّ أَسَاسِهِ، فَبَنَوْهُ فی غَیْرِ مَوْضِعِهِ. مَعَادِنُ کُلِّ خَطِیئَه، وَأَبْوَابُ کُلِّ ضَارِب فِی غَمْرَه؛((۱))

همین که خداوند جان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را تحویل گرفت گروهی به اعقاب (گذشته ها) برگشتند و در انحراف فرو رفتند و بر عناصر نفوذی جاهلیت تکیه زدند و به بیگانگان پیوستند و از آنان که مأمور به دوستی شان (و وسیله ارتباطشان با حق) بودند، بریدند و ساختار اسلام را از بنیان جا به جا کردند و در غیر جایگاهش - در کانون خطاها و گناهان و غوطه ور در فساد و تباهی - قرار دادند.»

بـا رحلت رسول خـدا پدیـده سـقیفه بنی ساعـده را می توان به عنوان اولین و در عین حـال مهم ترین نشـانه بازگشت به دوران جاهلی دانست، چرا که در سـقیفه آنچه در زمینه سیاسی رخ نمود تعیین رهبر سیاسی به سنّت جاهلی بر اساس حیات طبقاتی - سیاسی قبیله بود.

دیگر نشانه برگشت جاهلی که بر اساس حیات طبقاتی - سیاسـی قبیله پی ریزی شـد، تبعیض اقتصادی در میان مسـلمانان بود; همان گونه که در قبیله، اعضا به سه بخش سلسـله مراتبی تقسـیم می شدنـد، خلیفه دوم به بهانه فضـیلت مجاهـدان بدر و اُحد، سیاست تبعیض اقتصادی را در امت اسـلامی پیش گرفت و چنین سـیاستی در زمان خلیفه سوم تثبیت و نهادینه شد تا جایی که این سیاست نهایتاً فاصله ای عمیق از فقر و ثروت میان مسلمانان پدید آورد.

تبعیض قومی و نژادی، دیگر شاخصه حیات سیاسـی - طبقاتی قبیله بود که با لباسـی دیگر پس از رحلت رسول خـدا(صـلی الله علیه وآله) عیان گردید. زمانیکه خلیفه دوم به خلافت رسـید - با توجه به زمینه های فکری آن دوران - چندین بخشنامه خیلی مهم صـادر کرد که جنبه نژاد پرستی و قومیت گرایی داشت. بر اساس بعضـی از این دسـتور العمل ها - مثلا - ورود عجمی ها به مدینه ممنوع شد و آنان از بعضی امتیازات اجتماعی که به موجب قرآن از آن برخوردار بودند محروم شدند.((۲))

شهید مطهری در مورد سیاست امویان - که با به خلافت رسیدن عثمان روز به روز تقویت گردیدند و نهایتاً زمام امور مسلمین را بر عهده گرفتند - می نویسد:

«معاویه و اموی ها برای تقویت دو اصل کوشش بسیار کردند: یکی امتیاز نژادی ای که عرب را بر عجم ترجیح می داد و دیگر ایجاد فاصله طبقاتی ای که بعضی مانند: عبدالرحمن بن عوف و زبیر، صاحب الالف والوف شدند و بعضی فقیر و صُعلوک باقی ماندند.»((۳))

۱- عبدالمجید معادیخواه، فرهنگ آفتاب، ج ۴، ص ۱۶۸.

۲- علی محمد ولوی، «زمینه های اجتماعی واقعه عاشورا» فصلنامه تاریخ اسلام شماره یک، ص ۲۰۵.

۳- مرتضی مطهری، حماسه حسینی(تهران، صدرا، ۱۳۷۱) ج۳، ص ۲۴.

اسلام پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) چنین روندی را طی نمود تازمانی که عنان خلافت در اختیار صاحب حقیقی آن قرار گرفت، اما آن زمانی بود که دیگر بر اسلام، لباس وارونه پوشانده شده بود: «لُبِس الاسلامُ لُبس الفَروِ مقلوباً.»((۱))

امام علی(علیه السلام) در دوران حکومت خود با انبوهی از مسایل و مشکلات اقتصادی، انحرافات دینی، فساد داخلی، بحران سازی ها و جنگ های داخلی قاسطین، مارقین، ناکثین و.. روبه رو بود. بدیهی است که با وجود چنین مشکلاتی امام(علیه السلام)امکان آن را نمی یافت تا در دوران حکومت کوتاه چهار سال و نه ماهه خویش، لباس راستین را بر تن اسلام برگرداند.

ب – ملوکیت

خلافت – که برآمده از زمینه های جاهلی بود – زمینِ مناسب و مساعدی برای افشاندن بذرهای سلطنت و پادشاهی بود. طُلَقا با اغتنام فرصت به دست آمده از جریان خلافت – که جریان انحرافی در اسلام بود – اولین جوانه های ملوکیت و پادشاهی را به بار نشاندند. دست یابی طلقا به قدرت، با یزید بن ابی سفیان در زمان ابوبکر آغاز گردید و پس از مرگ وی، خلیفه دوم معاویه بن ابوسفیان را به جای برادرش بر حکومت شام منصوب کرد و عنان مردم شام را – که بخشی از قلمرو حکومت اسلام بودند – در دست بنی امیه قرار داد.

هرچند سنگِ بنای اولیه قدرت طلبی و دست یازی امویان – که جریان ملوکیت را در سر می پروراندند – در زمان ابوبکر و عمر گذاشته شد، اما نهایتاً با درگذشت خلیفه دوم، این جریان در زمان خلیفه سوم رو به گسترش و تکامل نهاد. خلافت سیزده ساله عثمان، مأمن و مأوایی برای رشد و گسترش جریان ملوکیت بود. جریان پادشاهی، پی ریز ساختار تازه قدرت در اسلام گشت. ساختار نوین سلطنت برآمده از جریان خلافت – که خود زاده جریان جاهلی بود – به تدریج پس از گماردن معاویه به حکومت شام از سوی عمر (خلیفه مسلمانان) پدید آمد. هرچند عُمر نگرانی خود را از عمال و سیره معاویه که خود را در کسوت پادشاهان در می آورد اظهار می داشت، اما این نگرانی هرگز سودی نبخشید.

عمر در مورد رفتار شاه مآبانه معاویه به اطرافیان خود می گفت: «شما از کسرا و قیصر می گویید در حالی که معاویه در میان شماست...»((۲))

نزدیکی و مجاورت شام با روم از سویی و ارتباط گسترده شامیان با ایران از سوی دیگر که هر دو کشور در ساختار قدرت شاهانه گرفتار بودند – از دیگر عوامل تأثیر گذار بر خُلق و خوی معاویه بود تا بر این ساختارِ بی قید و بند از تمامی شرایط اخلاقی، سیاسی و مذهبی روی خوش نشان داده و خود را در چنین ساختاری خوش نشین نماید. ابن حجر هیثمی در این باره می نویسد:

«در دوران خلافت عمر، معاویه با جمعی به نزد عمر آمد و با وی به حج رفت. عمر از زیبایی چهره ها و لباس ها به شگفتی آمده بود. معاویه (در پاسخ این شگفتی) گفت: ای امیرالمؤمنین! زیبایی چهره ها و اندام ناشی از این است که ما در سرزمینی

آباد زندگی می کنیم.. عمر در پاسخ وی گفت: سبب این وضعیت، خوش خوری شما در غذاها و آشامیدنی هاست و از دیگر سوی، نیازمندانی که در پشت درها مانده اند».((۳))

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

۲- رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، بهار ۶۹)، ص ۷۶.

۳- عطاء الله مهاجرانی، پیام آور عاشورا، (تهران، انتشارات اطلاعات) ص ۵۰.

یعقوبی در ترسیم جریان ملوکیت در اسلام می نویسد:

«معاویه نخستین کس در اسلام بود که نگهبانان و پاسبانان و دربانان گماشت و پرده ها آویخت و منشیان نصرانی استخدام کرد و جلو خود حربه راه می برد و از مقرری زکات گرفت و خود روی تخت نشست و مردم زیر دست او، و دیوان خاتم را تأسیس کرد و دست به ساختمان زد... و مالهای مردم را مصادره کرد و آنها را برای خویش گرفت».((۱)) بنابر نقل ابن ابی الحدید: معاویه حریر می پوشید و در ظروف طلا و نقره می آشامید((۲)) و در این باره هیچ ابایی نداشت که علناً بگوید: منم نخستین پادشاه.((۳))

فرو غلتیدن در دامان سلطنت و ملوکیت، به بازی گرفتن دین و سخره آن بود. اقامه نماز جمعه در روز چهارشنبه، نشسته خطبه خواندن و خواندن خطبه نماز عید فطر را قبل از نماز از ثمرات چنین جریانی بود; چنان چه در تاریخ الخلفا آمده است:

«شرایط فیزیکی معاویه چنان دگرگون شده بود که به علت لایه های متراکم چربی و گوشت که او را در برگرفته بود و شکمی آویخته که مجال تحرک به او نمی داد. او نخستین کسی بود که هنگام خطبه خواندن، نشسته خطبه می خواند.»((۴))

با مرگ معاویه در سال شصت هجری، روند بیست ساله ملوکیت به یزید، زاده معاویه واگذار گردید. اگر معاویه فساد و فحشای خود را در پوششی از ریا انجام می داد، یزید هیچ ابایی نداشت که این فساد و فحشا عیان و علنی باشد. سگ بازی، میمون بازی و برپایی مجالس رقص از سوی پادشاه اسلامی، حکایت گر انحطاط روزافزون جامعه اسلامی در گرداب کثیف و متعفن جاهلیت، خلافت و ملوکیت بود.

کارکردهای سیاسی عاشورا

اشاره

پر واضح است که روند انحرافی پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) تا سال شصت هجری - که روز به روز افزون تر می گردید - هرگز مجال آن را نمی داد که اسلام و کارکردهای اجتماعی، اقتصادی، حکومتی و سیاسی آن عیان گردد و کارکرد صحیح خود را به انجام رساند.

از هم گسیختگی اجتماعی مسلمانان، تخریب و تضعیف روحیه استقامت و شهادت طلبی در میان مسلمانان، ازمیان رفتن فرهنگ ظلم ستیزی و عدالت خواهی، و خو نمودن با ظلم، انحطاط روز افزون فرهنگ آزادی خواهی در مُرداب اختناق و استبداد، از میان رفتن غیرت دینی مسلمانان، به فراموش سپاری فرهنگ جهاد و از یاد بردن فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر از سوی مسلمانان و به تدریج از میان رفتن اصل مهم اندیشه راستین اسلام، یعنی امامت در پسِ ابرهای جاهلی، از ثمرات خلافت و ملوکیت بود که قیام علیه حکومت اموی را ضروری می ساخت.

از قیام امام حسین(علیه السلام) در عاشورای سال شصت و یک هجری باید به عنوان نهضت و تداوم اقدامات پدر بزرگوارش

حضرت امام علی(علیه السلام) یاد نمود که در پی بر تن نمودن جامه راستین بر تن اسلام نبوی(صلی الله علیه وآله) بود. از قیام حسینی باید به عنوان حادثه ای یاد نمود که زمینه کارکرد صحیح اسلام را در امور اجتماعی، اقتصادی، مذهبی، سیاسی و... مهیا می نمود. قیام امام حسین(علیه السلام)اقدامی خونین در تصحیح و گرداندن کارکردهای اسلام نبوی(صلی الله علیه وآله) بود.

۱- ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، (تهران، بنگاه ترجمه نشر کتاب، ۱۳۴۲) ج ۲، ص ۶ - ۱۶۵.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، (تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم داراحیاء الکتب العربیه)، ج ۵، ص ۱۳۰.

۳- یعقوبی، همان.

۴- پیام آور عاشورا، ص ۵۱.

بر این اساس در پی آن خواهیم بود تا کارکردهای سیاسی عاشورا را بیان نماییم. بدیهی است که کارکردهای سیاسی عاشورا را به لحاظ زمان می بایست به دو شاخه: کوتاه مدت و بلند مدت تقسیم نمود. اما نگارنده در پی تلفیق کارکردهای بلند مدت و کوتاه مدت با یکدیگر و نتیجه هر کارکرد را به لحاظ زمانی در ذیل هر کارکرد خاطر نشان می سازد:

۱ – احیای اندیشه امامت نزد مسلمانان

اشاره

همان گونه که گفته شد، پس از رحلت رسول خدا جریان طبیعی اسلام که بر اصل بنیادین «امامت» پایه گذاری شده بود با دسایس بنیان گذاران خلافت به انحراف کشیده شد و «خلافت» جایگزین آن گردید.

«امامت» در اسلام مهم ترین اصلی است که سایر اصول اسلام در پرتو آن تکامل می یابند و بدیهی است که با اختلال در کارکرد «امامت» سایر اصول اسلام نیز به اختلال و عدم کارکرد صحیح می انجامند. همان اتفاقی که پس از پیامبر گریبان گیر جامعه اسلامی گردید. کارکرد امامت تابع کارکرد امام است. امام نور، کارکردهای صحیح در راستای اسلام ارایه می دهد و امام نار، کارکردهای ضد اسلام را بر جامعه اسلامی تحمیل خواهد کرد. بر این اساس امام صادق(علیه السلام) امام را بر دو قسم تقسیم می کند: ۱ امام نور ۲ – امام نار.

«إِنَّ الأَئِمَّةَ فِی کِتَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ إِمَامَانِ قَالَ اللهُ تَبارَکَ وَتَعَالَی: (وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا) لَا بِأَمْرِ النَّاسِ یُقَدِّمُونَ أَمْرَ اللهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ وَحُکْمَ اللهِ قَبْلَ حُکْمِهِمْقَالَ: (وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلیَ النّارِ) یُقَدِّمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللهِ وَحُکْمَهُمْ قَبْلَ حُکْمِ اللهِ وَیَأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ خِلَافَ مَا فِی کِتَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ ((۱))

ائمه در کتاب خداوند بر دو گونه اند: امامانی که مردم را به امر الهی هدایت می کنند، نه به امر مردم، دستور خدا را بر دستور خویش مقدم می شمرند و حکم او را برتر از حکم مردم قرار می دهند و امامانی که دعوت به آتش می کنند، فرمان خود را بر فرمان حق مقدم می دارند و حکم خود را قبل از حکم خداوند قرار می دهند و بر طبق هوای نفس خویش بر ضد کتاب الله عمل می نمایند.»

اکنون با مقایسه ای میان فرمایشات ائمه هُدی(علیهم السلام) و سیره و روش آنان با سیره و روش امامان نار اموی – که پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به تدریج امامت مسلمین و زمام آنها را در دست گرفتند – سعی خواهیم کرد تا شاخصه های امامت حق و امامت نار را مورد بررسی قرار دهیم.

امام رضا(علیه السلام) در تعریف امامت می فرمایند:

«إِنَّ الإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّینِ وَنِظَامُ الْمُسْلِمِینَ وَصَلاحُ الدُّنْیَا وعِزُّ الْمُؤْمِنینَ إِنَّ الإِمَامَةَ أُسُّ الإِسْلامِ النَّامِی وَفَرْعُهُ السَّامِی بِالإِمَامِ تَمَامُ

الصَّلاهِ وَالزَّكَاهِ وَالصِّيَامِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ;((۲))امامت، رهبری دینی، نظام بخشی مسلمین، اصلاح گر دنیای مردم و عزت دهنده به مؤمنین است. امامت اساس اسلام و شاخه پر بار آن می باشد، با امام است که نماز، زکات، روزه، حج و جهاد به کمال می رسند.

نکته ظریف و در عین حال مهم در تعریف فوق از امامت آن است که امامت هرگز به امور اخروی یا معنوی ِ صرف منحصر نشده، بلکه علاوه بر موارد اُخروی و معنوی، امور مادی و دنیایی مسلمانان را نیز شامل می شود: «نظام المسلمین» و «صلاح الدنیا».

شهید مطهری با توجه به این نکته است که در تفاوت میان نبوت و امامت می نویسد: «دقیق ترین کلمه ای که بر کلمه امامت منطبق می شود همین کلمه رهبری است. فرق نبوت و امامت در این است که نبوت راهنمایی و امامت

۱- ثقه الاسلام کلینی، الکافی، (تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ه- ش) ج ۱، ص ۲۱۶.

۲- همان، ص ۳۶۵; علامه مجلسی، بحار الانوار، (بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ه- ق) ج۲۵، ص ۱۲۰.

رهبری است. نبوت وظیفه اش بیش از این نیست که راه را نشان دهد، ولی بشر علاوه بر راهنمایی به رهبری نیاز دارد. یعنی نیازمند است به افراد یا گروه و دستگاهی که قوا و نیروهای وی را بسیج کنند، حرکت دهند سامان و سازمان بخشند.»((۱))

رابطه امام و مردم

اشاره

در نظام امامت، ارتباط امام با مردم، ارتباطی یک سویه نیست، ارتباط عمومی از بالا به پایین نیست. در نظام امامت مردمان فدایی امام، توصیف نمی شوند. مردمان مطیعانی کر و کور که بدون تعقل فرمان ببرند، ترسیم نمی گردند. بلکه امام موظف به راهنمایی و راهبری مردم در مسیر سعادت و کمال است. از این روست که می توان شاخصه های ذیل را به عنوان وظیفه امام در ارتباط با مردم ارزیابی نمود:

الف – حفظ کرامت انسانی

همان گونه که در تعریف امامت از امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا مشخص است امام، عزّت دهنده و سرافراز کننده مؤمنین است. امام هرگز پذیرای ذلت و زبونی مردم نمی گردد. مسئله ای که عکس آن کاملاً در حکومتها و نظام های دیکتاتوری صادق است، چون اصولا اگر مردم در ذلت و پستی به سر برند و با ذلت و زبونی خو گیرند آن گاه است که بهتر می توان بر آنها خارج از تمام قید و بندهای انسانی – اسلامی حکومت نمود. بر این اساس و مسئله مهم عزت آدمی است که امام حسین(علیه السلام) را بر آن می دارد تا به خاطر وضعیت اسف بار مردم به جزع آمده و از حکومت اموی بر دانشمندان و علمای بی تفاوت بانگ برآورد:

«... من بر شما از این نعمت که در سایه خدا به دست آوردید و کفران می کنید بیم دارم. کسی که خدا را می شناسد در نظر شما احترام ندارد، ولی همین خود شما در میان ملت با نام خدا احترام می شوید. این حقیقت تلخ را می بینید که چگونه پیمان های الهی را می شکنند ولی هیچ نمی پوشید و می فروشید و فریاد انتقاد و اعتراض سر نمی دهید.

شما که برای گوشه ای از حقوق پدران خود داد و فریاد راه می اندازید. چگونه است که برای حقوق پیامبر اسلام و زحمات طاقت فرسای او که چنین پایمال می شود حرفی نمی زنید؟!

لذا امام حسین(علیه السلام) یکی از اهداف قیام خود را ایجاد امنیت برای مردم بی پناه و مظلوم معرفی می کند:

«اللهم إنک تعلم أنه لم یکن ما کان منا تنافسا فی سلطان و لا التماسا من فضول الحطام ولکن لنری المعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادك و یأمن المظلومون من عبادك.»((۲))

پس اولین شاخصه ای که نظام امامت را از نظام استبدادی متمایز می نماید شاخصه کرامت انسانی است. در حالی که نظام

امامت تلاش بر حفظ کرامت انسانی و افزایش آن دارد. در نظام استبدادی کرامت انسانی عامل عمده خطر و تهدید نظام دیکتاتوری و استبداد محسوب می گردد. از این رو در این نظام تلاش بر آن است که تا انسان ها هرچه بیشتر از آن فاصله گیرند و به ذلت و پستی و اطاعت از حکومت و حاکمان، بدون تعقل و کورکورانه گردن نهند. همان مطلبی که امام حسین(علیه السلام)در فقره بالا ـ به خوبی توضیح می دهند و این خطبه در عین حال حکایت از عدم کرامت انسانی در نظام استبدادی اموی دارد.

۱- مرتضی مطهری، امدادهای غیبی در زندگی بشر (تهران، صدرا، ۱۳۵۴)ص ۱۰۸.

۲- همان، ص ۲۳۷ و علامه مجلسی، همان، ج ۹۷، ص ۷۹.

ب – آزادی عقیده و بیان

دیگر شاخصه مهم نظام امامت، وجود آزادی عقیده و بیان برای تمام افراد و گروه های مختلف است. همان مسئله ای که عدم آن در نظام استبدادی کاملا مشهود است. بدیهی است که شاخصه اخیر برآمده از شاخصه قبلی است، چون زمانی که کرامت انسانی مطرح نباشد دیگر برای انسان ها حقی برای بیان و آزادی عقیده نخواهد بود.

رفتار امام علی(علیه السلام) با خوارج که امام(علیه السلام) از آنها به عنوان فتنه یاد می کند مؤیدی است بر وجود آزادی عقیده و بیان در نظام امامت. تا هنگامی که خوارج در حیطه فرهنگی به فعالیت می پرداختند و دست به اسلحه نبرده بودند، امام علی(علیه السلام) نه تنها با آنها به خشونت رفتار نکرد که حتی سهمیه و حقوق آنها را نیز از بیت المال قطع ننمودو به علاوه به آنها اجازه می داد تا به اظهار نظر و برپایی اجتماعات اقدام کنند. در این نظام آزادی عقیده و بیان آن چنان پراهمیت است که خوارج اجازه می یابند تا هنگام سخنرانی و خطبه امام(علیه السلام) به بحث و مجادله با امام(علیه السلام) بپردازند.

ج – فرهنگ معرفت پروری و آگاهی دهی

سومین شاخصه مهم امامت که آن را از نظام استبدادی متمایز می گرداند، توجه و اهتمام امام مسلمین به فرهنگ معرفت پروری و آگاهی روز افزون مردمان است. مسئله ای که عکس آن دقیقاً در دستور کار نظام استبدادی وجود دارد. چرا که با وجود فرهنگ حماقت و نادانی است که امکان حکومت نادان و فاسد بر مردمان به وجود می آید. از این رو یکی از شاخصه های مهم حکومت دیکتاتوری «پرورش جهل» است. در «مروج الذهب» آمده:

یکی از اهالی کوفه با شتری وارد شام شد. مردی شامی جلو او را گرفت و ادعا نمود این ناقه مال من است که در صفین از من گرفته ای. سر و صدای آنها بلند شد و به معاویه رسید. مرد شامی پنجاه نفر شاهد آورد و آنها شهادت دادند که این ناقه متعلق به اوست. معاویه حکم کرد که شتر را به مرد شامی بدهند. در این هنگام مرد کوفی به معاویه گفت: این شتر نر است، نه ماده. در حالی که تمام اینان ادعا نمودند که شتر ماده متعلق به آن شخص است.

بعد از متفرق شدن مردم، معاویه شخص کوفی را خواست و قیمت شترش را پرسید. بیش از دو برابر قیمت شتر به او داد و گفت: از قول من به علی بن ابی طالب بگو: با صد هزار مرد جنگی از شام با تو روبه رو می شوم که هیچ کدام بین شتر نر و ماده فرق نمی گذارند!!((۱))

اما در نظام امامت عکس این مسئله صادق است. امام وظیفه خود می داند تا روح آگاهی و حقیقت یابی را در کالبد اصحاب و مردمان بدمد. زمانی که حارث – از اصحاب امام(علیه السلام)- در وادی شک و تردید افتاده بود و خود را متحیر میان حق و باطل یافته بود، زیرا از سویی طلحه و زبیر و عایشه دو صحابه که از اصحاب بزرگ و همسر پیامبر(صلی الله علیه وآله) را می نگریست و از سوی دیگر داماد و صحابی برتر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را می دید که رو در روی هم قرار گرفته بودند، شک خود را بر امام علی(علیه السلام)عرضه داشت و خواهان یافتن شخص محق گردید.

رجوع حارث به امام(علیه السـلام) خود حکایت از این مطلب دارد که پاسـخ امام(علیه السـلام) به او برای حارث کافی خواهد بـود تـا از حیرت و تردیـد بـه درآیـد، امـا آنچـه امـام(علیـه السـلام) در پاسـخ وی گفـت بسـیار جـالب تـوجه است. امـام(علیه السـلام)هرگز در پی آن برنیامـد تـا از این فرصت به نفع خود اسـتفاده کرده و بگویـد: «انا الحق»، بلکه امام در اختیار حارث و حارث ها، ملاک و معیار قرار داد تا بر آن اساس به قضاوت بنشیند و به یافتن حق اهتمام ورزند. امام به وی فرمودند:

۱- موسی خسروی، از سقیفه تا نینوا (تهران، کتابفرشی اسلامیه، بی تا) ج ۷، ص ۱۲۲ به نقل از مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۷۲.

«یا حارث! إنک إن نظرت تحتک ولم تنظر فوقک جزت عن الحق، إن الحق و الباطل لا- یعرفان بالناس، ولکن اعرف الحق باتباع من اتبعه، والباطل باجتناب من اجتنبه».((۱))

۲ – احیای فرهنگ جهاد

دومین کارکرد مهم قیام عاشورا احیای فرهنگ جهاد در میان امت اسلامی است. با توجه به اهمیت جهاد و نتایج آن، می توان آن را از سه منظر مورد بررسی قرار داد:

۱ – اهمیت جهاد فی نفسه.

۲ – جهاد به عنوان زمینه سازی برای تشکیل حکومت اسلامی.

۳ – جهاد به عنوان آخرین راه کار امر به معروف و نهی از منکر.

بدیهی است که هر کدام از سه محورفوق، نیازمند مباحث خاص خود است. از این رو محور اول به عنوان «احیای فرهنگ جهاد» و محورهای دوم و سوم به عنوان کارکردهای سیاسی عاشورا «زمینه سازی تشکیل حکومت اسلامی» و «احیای فرهنگ امر به معروف ونهی از منکر» مورد بررسی قرار می گیرند.

قطعاً از مهمترین کارکردهای سیاسی حادثه عظیم عاشورا احیای فرهنگ جهاد در میان امت مسلمان بود، زیرا با بروز مجدد روحیه جاهلی و خوگیری روزافزون حاکمان به ملوک پادشاهی – پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) – به تدریج اصول و فروع اسلام رنگ باختن را آغاز کرد; از جمله این اصول و فروع، جهاد بود. به یقین سرآغاز این رنگ باختن را می توان سرپیچی نمودن سران سقیفه از فرمان پیامبر اسلام در سپاه اُسامه، آن هم به بهانه جوانی فرمانده سپاه دانست.

آغاز جنگ های گسترده سپاهیان اسلام و آغاز کشور گشایی و صدور اسلام – به ویژه در زمان خلیفه دوم – و به تدریج پس از آن به خلافت رسیدن حضرت امام علی(علیه السلام)و آغاز جنگ های خونین داخلی در پی سه نبرد سنگین با قاسطین، مارقین و ناکثین و به هر حال خستگی سپاهیان و آغاز عذر و بهانه های مختلف از شرکت در جنگ ها روندی بود که به تدریج دامن گیر «جهاد» گردیده بود.

شکوه و شکایت امام علی(علیه السلام) از یاران و سپاهیان در رویارویی با سردمداران جاهلیت و ملوکیت حکایت از وضعیت «جهاد» در میان مسلمانان دارد که هر روز به بهانه ای از این وظیفه خطیر می گریختند:

«یَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلاَ- رِجَالَ! حُلُومُ الأَطْفَالِ، وَعُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ، لَوَدِدْتُ أَنِّی لَمْ أَرَکُمْ وَلَمْ أَعْرِفْکُمْ مَعْرِفَهً وَاللهِ جَرَّتْ نَدَماً، وَأَعَقَبَتْ سَدَماً (ذمّا). قَاتَلَکُمُ اللهُ! لَقَدْ مَلاْتُمْ قَلْبِی قَیْحاً، وَشَحَنْتُمْ صَدْرِی غَیْظاً، وَجَرَّعْتُمُونِی نُغَبَ التَّهْمَامِ أَنفَاساً;((۲))

ای نـامردانِ به صورت مرد، ای کم خردانِ نـاز پرور! کـاش شـما را ندیـده بودم و نمی شـناختم که به خـدا پایـان این آشـنایی نـدامت بود و دسـتاورد آن انـدوه و حسـرت، خدایتان بمیراند که دلم از دست شـما پرخون است و سـینه ام مالامال خشم شـما مردم دون که پیاپی جرعه اندوه به کامم می ریزید.»

«شـما امام بر حق خود را نافرمانی می کنیـد... خـدایا! من از این مردم سـیر و خسـته شـدم... به خـدا قسم! دوست می داشـتم به عوض شـما فقط هزار سواره از قبیله بنوفراس می داشتم.»((۳)) «آگاه باشـید که من شما را به جنگ با این مردم، شب و روز و آشکار و پنهان برانگیختم و به شما گفتم با آنها بجنگید، پیش از آن که با شما بجنگند.

۱- شیخ طوسی، الأمالی (قم، دارالثقافه، ۱۴۱۴ ه- ق) ص ۱۳۴.

۲- نهج البلاغه، ترجمه دکتر شهیدی، (انتشارات امیر کبیر) خطبه ۲۷.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

به خدا قسم! مردمی که دشمنان به خانه های آنها درآیند و برآن ها بتازند، سخت به پستی افتاده اند، هم چنان وقت گذراندید و به پستی گراییدید... به من خبر رسیده است که به خانه زن مسلمان و زن غیر مسلمانی که در پناه ماست حمله برده، خلخال و دست بند و گردن بند آنها را ربوده اند... باشنیدن چنین خبری اگر مرد مسلمانی از غصه بمیرد جا دارد; حتی به خود من هم چنین مرگی سزاوار است.»

«شگفتا! به خدا قسم! دل به مرگ می پیوندد و اندوه بر جان می رسد از اجتماع آنها بر باطلی که درآنند و پراکندگی شما از حقی که به آن گراییده اید». «شما که آماج تیرهای حملات آنها شده اید و نمی جنبید وبا شما می جنگند و دفاع نمی کنید و امام خود را نافرمانی می کنید و به چنین عصیانی راضی هستید. چون در تابستان شما را به جنگ می خوانم می گویید هوا به شدت گرم است، مهلتی ده تا هوا خنک شود و چون در زمستان، شما را به نبرد دعوت می کنم می گویید هوا خیلی سرد است مهلتی ده تا هوا گرم گردد. شما از سرما و گرما فرار می کنید و از مرگ فرار شما بیشتر است.»((۱))

فقرات بالا، بازگو کننده وضعیت پیش آمده برای «جهاد» در دوران امیر المؤمنین(علیه السلام) بود. چنین روند وحشتناک و روز افزونی در زمان امام حسن مجتبی(علیه السلام) نیز تکرار گردید و به آن چنان صورتی نمودار شد که سپاهیان و اصحاب شبانه و روزانه، آشکار و پنهان اردوگاه را ترک می گفتند و به سپاه معاویه ملحق می شدند. تهدید و تطمیع و رشوه... از سوی معاویه به یاران امام(علیه السلام) آنها را آن چنان فریفت که فرمانده سپاه امام(علیه السلام)، عبدالله بن عباس به همراه هشت هزار نفر از سپاهیان در صف یاران معاویه ظاهر گردید!

خیانت یاران به امام حسن(علیه السلام) تا بدان جا فزونی یافت که نامه هایی را برای معاویه می نوشتند و آمادگی خود را برای تسلیم نمودن امام خود به صورت پنهان یا آشکار به معاویه و قتل امام به فرمان معاویه ابراز می داشتند((۲)) امام(علیه السلام) زمانی که خیانت فرمانده یک سپاه چهار هزار نفری را در پیوستن به معاویه دید دردمندانه فرمودند: «این مرد کندی هم به معاویه پیوست و به من و شما خیانت کرد و من چندین بار گفتم که شما مردم، وفایی ندارید و بندگان دنیایید، اکنون مرد دیگری را به جای او می فرستم ولی می دانم که او هم به زودی مثل رفیق شما به ما خیانت می کند و رضای خداوند را درباره ما مراعات نمی کند».((۳))

خیانت گران و جهادگریزان سرانجام پستی را به آن حد رساندند که علاوه بر غارت اردوگاه امام، امام خود را تکفیر نمودند: «ای حسن! تو هم به مانند پدرت مشرک شدی» و سه بار به جان امام(علیه السلام) سوء قصد نمودند.

امام(علیه السلام) که از سپاهیان خود نومید شده بود - به درخواست صلح معاویه اشاره فرمودند و گفتند:

«آگاه باشید که معاویه ما را به کاری می خواند که در آن عزتی نیست، اکنون اگر برای مرگ آماده اید بر او حمله می بریم و با ضربه های شمشیر به او فرمان می رانیم و اگر خواهان زندگی هستید دعوتش را می پذیریم و به درخواستش رضایت می دهیم».

هنوز سخنان امام پایان نیافته بود که جهادگریزان، جان خود را ترجیح دادند و یک صدا پاسخ دادند: زنده می مانیم، زنده می مانیم.((۴))

امام(علیه السلام)، در پاسخ به یزید بن وهب جهنی در مصلحت و انگیزه خود از صلح با معاویه به روشنی خیانت یاران و بی سپاهی را متذکر گردیدند:

۱- همان.

۲- باقر شریف القرشی، زندگی حسن بن علی(علیه السلام) ترجمه فخر الدین حجازی، (تهران، انتشارات بعثت) ج ۲ ص ۱۳۱.

۳- همان، ص ۱۳۲.

۴- همان، ص ۱۳۹.

«به خـدا قسم! من معاویه را از اینان بهتر می دانم که خود را شـیعه من شـمارند و آهنگ جانم را دارند و خیمه ام را غارت می کننـد و اموالم را می برنـد. به خـدا! اگر بتوانم از معاویه پیمانی بگیرم که خونم ریخته نشود و پیروان و خاندانم در امان بمانند برایم بهتر است که به دست این مردم کشـته شوم و خانـدانم نابود گردنـد. به خـدا قسم! اگر با معاویه صـلح کنم و عزیز بمانم بهتر است که بـا پستی و اسـارت به دست اینهـا بیفتم و کشـته شوم. اگر بخواهم بـا معـاویه بجنگم اینها گردن مرا می گیرنـد و تسلیم دشمن می کنند و آن گاه معاویه یا مرا می کشد یا بر من منت می گذارد و رهایم می کند و این ننگ همیشه برای بنی هاشم می ماند و معاویه و دودمانش بر زنده و مرده ما همیشه منت می گذارند».((۱))

با مرگ معاویه و آغاز پادشاهی یزید، جامعه اسـلامی وارد مرحله نوینی گردید. شـرایط و اقتضاءات حاکم و زمانه به گونه ای دیگر گردید به صورتی که زمینه را برای جهاد امام حسین(علیه السلام) مهیا می نمود.

فسق و فجور علنی یزید از سویی و سـیل نامه های کوفیان که حاکی از آگاهی نسبی مردمان کوفه بود از سوی دیگر و از همه مهم تر در اختیار داشـتن یاران با وفایی هر چند اندک که امام(علیه السـلام) خود در وفای آنان فرمود: «لا اعلم اصـحاباً اوفی و لا خیراً من اصحابی»((۲)) ضرورت جهاد و قیام امام حسین(علیه السلام) را نمایان می ساخت.

همین جمله بالاـ حکایت از آن دارد که امام علی(علیه السـلام) و امام حسن(علیه السـلام) به همین میزان نیز یار باوفا در اختیار نداشـته اند، از این رو دست آنان در جهاد بسـته بود. قیام و جهاد امام حسـین(علیه السلام) عامل تحول و پویایی در امت اسلام گردید و اسلام نبوی(صلی الله علیه وآله) را که اندک اندک به اسلام اموی تبدیل گردیده بود نجات بخشید و بار دیگر آن را حیات داد.

قیام و جهاد حسـینی الگویی گردیـد برای عدالت خواهان و آزادی خواهان. برای کسانی که ظلم و سـتم را می دیدند و وظیفه خود می دانسـتند تـا در برابر آن ایسـتادگی کننـد. این قیـام به لحاظ تأثیر، هم در کوتاه مـدت و هم در دراز مـدّت اُسوه سـتم ستیزان گردیـده است. به لحاظ تأثیر کوتاه مـدّت می توان به قیام ها و حرکاتی که پس از عاشورا اتفاق افتاد اشاره کرد، یعنی به جـامعه ای که روح و فرهنـگ جهـاد و قیـام علیه سـتم گران و حـاکمان سـتم پیشه از آن رنگ باخته بود. این قیام سـبب آن گردیـد تـا قیام های متوالی و پی در پی - چه در زمان حکومت اموی و چه در زمان حکومت عباسـی - اتفاق بیفتـد و ساختار سیاسی آنها را با بحران مواجه سازد.

انقلاـب و حرکت مـدینه، قیـام و جهـاد توّابین در شـهر کوفه به فاصـله چهـار سـال از قیام عاشورا، نهضت مختار ثقفی در سال شصت و شـش، انقلاب مطرف بن مغیره در سال هفتاد و هفت، نهضت ابن اشـعث علیه حجاج بن یوسف، قیام زید بن علی در سال صدو بیست و دو هجری و سرانجام قیام و جنبش شهید فخ در سال صد و شصت و نه بر ضد حکومت عباسی.

اما به لحاظ زمان بلند مدت می توان به گفتار گاندی رهبر انقلاب هند علیه اسـتعمار انگلستان تمسک نمود که آن را سرمشق خود برای هندوسـتان اعلام نموده بود: «زندگی امام حسـین(علیه السـلام) آن شهید بزرگ اسلام را به دقت خوانده ام... بر من

روشن شده است که اگر هندوستان بخواهد یک کشور پیروز گردد باید از سرمشق امام حسین(علیه السلام)پیروی کند.»((۳))

«ای ملت هنـد! من هیچ گونه الگو و روشـی از هیچ کس در دنیا برای شـکست اسـتعمار پیر برنگزیدم، مگر از حسـین شـیعه».((۴))

۱- همان، ص ۱۴۰.

۲- امین الاسـلام، اعلام الوری، (مشـهد، دارالکتب الاسـلامیه، بی تا) ص ۲۳۷ و شـیخ مفید، الارشاد، (قم، کنگره شـیخ مفید، ۱۴۱۳) ج ۲، ص ۹۱.

۳- سید عبدالکریم هاشمی نژاد، درسی که حسین(علیه السلام) به انسان ها آموخت (انتشارات فراهانی، ۱۳۵۱) ص ۴۷۷.

۴- احمد ناصری، یادداشت های طف، بخش شعر عربی، نسخه تایپی ۱۳۷۷.

انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی«ره» بی شک مهم ترین رویداد ستم ستیزی با حاکمان جور و استبداد است که مستقل از ایده های لیبرالیستی و مارکسیستی در قرن بیستم به وقوع پیوست.این انقلاب را باید در جریان اندیشه سیاسی اسلام و سرمشق گیری از قیام حسینی ارزیابی نمود. امام خمینی با اشاره به «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» در بهره گیری از قیام امام حسین(علیه السلام) فرمودند:

«کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» دستور آن است که این برنامه سرلوحه زندگی است در هر روز و در هر سرزمین باشد. این دستور آموزنده تکلیفی است و مژده ای، تکلیف از آن جهت که مستضعفان اگر چه با عده ای قلیل علیه مستکبران، گرچه با ساز و برگ مجهز و قدرت شیطانی عظیم مأمورند چونان سرور شهیدان قیام کنند و مژده که شهیدان ما را در شمار شهیدان کربلا قرار داده است.»((۱))

و در جایی دیگر فرمودند:

«همه روز باید ملت این معنا را داشته باشد که امروز عاشورا است و ما باید مقابل ظلم بایستیم و همین جا هم کربلاست و باید نقش کربلا را پیاده کنیم، انحصار به یک زمین ندارد، انحصار به یک عده افراد نمی شود. همه زمین ها باید این نقش را ایفا کنند و همه روزها».((۲))

۳ – زمینه ساز تشکیل حکومت اسلامی

سومین کارکرد سیاسی مهم عاشورا که در عین حال برخاسته از دو کارکرد قبل (احیا اندیشه امامت و احیای فرهنگ جهاد) است; زمینه سازی برای تشکیل حکومت اسلامی است. به این معنا که با جهاد و سرنگونی حکومت استبدادی زمینه برای حکومت اسلامی فراهم می آید تا اندیشه امامت در آن گفتمان، مسلط گردد.

حکومت از موضوعات اساسی و بنیادی است که نقش برجسته آن در زندگی اجتماعی انکارناپذیر است. بر این اساس است که امام علی(علیه السلام) در مورد ضرورت حکومت، خطاب به خوارجی که «لا حکم الا لله» سر می دادند می فرمایند:

«لَابُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِیر بَرٍّ أَوْ فَاجِر»((۳))

پس از ضرورت وجود حکومت، این سؤال مطرح است که چه کسی باید حکمرانی کند و زمام امور مسلمین را بر عهده گیرد؟

آنچه مسلم است این است که امامت و حکومت بر مسلمین شرایطی دارد که; از جمله می بایست آگاه ترین وعالم ترین شخص از مردمان به احکام الهی، مدیر و مدبر در امر سیاست و به دور از فساد و ظلم باشد. از سه مؤلفه فوق آنچه که قابل حصول برای مردمان است، طبیعتاً سعادت در دنیا و آخرت خواهد بود.

امام علی(علیه السلام) در این که چه کسی سزاوار حکومت است می فرمایند:

«سزاوارترین مردم به رهبری کسی است که نیرومندتر از همه و داناترین مردم در مسایل الهی باشد.»((۴))

امام که دانایی را شرط ریاست و حکومت می داند از نادانی و جهل امویان نسبت به احکام و مسایل الهی فغان برمی آورد و از درد می نالد:

«درد من این است که زمام امور این مردم در دست نادانان، ستم گران و گناه کاران قرار گرفته است».

۱- صحیفه نور، ج ۹، ص ۵۷.

۲- همان، ص ۲۰۲.

۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۰۷.

۴- همان، ج ۹، ص ۳۲۸، خطبه ۱۷۴.

از این رو امام(علیه السلام) خطاب به معاویه می فرمایند:

«یَا مُعَاوِیَهُ سَاسَهَ الرَّعِیَّهِ وَوُلَاهَ أَمْرِ الْأُمَّهِ بِغَیْرِ قَدَم سَابِق وَلَاَ شَرَف بَاسِق وَنَعُوذُ بِاللهِ مِنْ لُزُومِ سَوَابِقِ الشَّقَاءِ.»((۱))

امام حسین(علیه السلام) نیز از حکمرانی امویان بر جامعه مسلمین این گونه اظهار شگفتی می فرمایند:

«فَیَا عَجَباًوَمَا لِی لاَ أَعْجَبُ والأرض من غاش غشوم و متصدق ظلوم؛»((۲)) شگفتا و چگونه در شگفت نباشم که سرزمین اسلام در قبضه کسانی است که یا خائن و ستم کارند یا باج گیر و نابه کار یا حکمرانی بی رحم و بی انصاف...»

امام حسین(علیه السلام) در جایی دیگر در پی رسوا سازی و معرفی چهره خاندان اموی - که داعیه داران اسلام گردیده و زمام امور مسلمین را به ناحق در اختیار گرفته اند - می فرمایند:

«هان ای مردم! اینان (خاندان اموی) پیروی از شیطان را رها نکرده و اطاعت از خدای مهربان را رها کرده اند و آشکارا فساد می کنند و حدود الهی را ترک کرده اند و بیت المال را ویژه خود قرار داده اند و حرام خدا را حلال و حلال او را حرام دانسته اند.»((۳))

امام(علیه السلام) هم چنین علاوه بر تذکر جهل امویان نسبت به احکام و وظایف الهی و ظلم و فساد آنان به مسلمین می فرمایند:

«همه کشورهای اسلامی زیر پای آنهاست و دستشان در همه جا باز است و مردم برده آنان و در اختیارشان هستند... هر دستی که بر سر آنها (مردمان) فرو کوبد نمی توانند از خود دفاع کنند. گروهی جبار و معاندند که بر هر ناتوان و ضعیفی فشار می آورند.»((۴))

امام حسین(علیه السلام) در مرحله اول مشخصات خاندان اموی، جهل به احکام الهی، ظلم و ستم و فساد را هشدار می دهندو آن گاه در مرحله دیگر مکانیسم و راه کار بر خورد با آن را نشان می دهند.

در این مرحله وظیفه انسان ها و مسلمین آن است تا با چنین حاکمانی با چنین مشخصاتی مبارزه کنند و علیه آنها قیام کنند. امام(علیه السلام) فرمایش پیامبر را یادآور می گردند:

«من رأی سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله ناکثا لعهد الله مخالفا لسنه رسول الله یعمل فی عباد الله بالإثم والعدوان ثم لم یغیر بقول ولا فعل کان حقیقا علی الله أن یدخله مدخله؛((۵))

هر کس حاکم جائر و ستم کاری را ببیند که حرام الهی را حلال می شمارد و پیمان خدا را در هم می شکند، با سنت پیامبر خدا مخالفت می کند، در میان مردم به گناه و تجاوز اشتغال دارد، ولی علیه او نه به گفتار و نه به فعل عکس العملی انجام

نمی دهد بر خداوند است که او را در جایگاه آن ستم کار قرار دهد.»

امام(علیه السلام) پس از این مراحل معرفی حاکمان فاسد و نالایق و لزوم مبارزه با آنان، به ارایه طریق می پردازد و به مرحله بعدی اشاره می کند که باید ساختار سیاسی حکومت تغییر نماید، اما این که چه خود یا افرادی باید عهده دار رهبری و حاکمان حکومتی گردند، امام جایگزین ارایه می دهند. چنان که حضرت علی(علیه السلام) پس از رسیدن به خلافت فرمودند:

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۰، ص ۳۷.

۲- تحف العقول، ص ۲۳۷.

۳- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

۴- جواد قیومی اصفهانی، صحیفه الحسین(علیه السلام)، (قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴) ص ۲۶۷.

۵- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

«این خانواده (اهل بیت) اساس دین تکیه گاه یقین اند، پیشگامان به آنان برمی گردند و عقب ماندگان به ایشان می رسند. این خانواده از امتیازات حکومت برخوردارند و سفارش های جانشینی برای آن حضرت (پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)) و هم چنین دریافت علوم مخصوص ایشان است...; هُمْ أَسَاسُ الدِّینِ وَعِمَادُ الْیَقِینِ إِلَیْهِمْ یَفِیءُ الْغَالِی وَبِهِمْ یُلْحَقُ التَّالِی وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلاَیَهِ وَفِیهِمُ الْوَصِیَّهُ وَالْوِرَاثَهُ.»((۱))

امام(علیه السلام) آن گاه با استقرار یافتن حکومت در موضع خود و با اشاره به رهبری سیاسی خود می فرمایند:

«الآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَی أَهْلِهِ وَنُقِلَ إِلَی مُنْتَقَلِهِ»((۲))

اما با از دست رفتن مجدد این حق - پس از بیوفایی، دسایس و توطئه های یاران - از دست امام حسن مجتبی(علیه السلام)، امام حسین(علیه السلام) در مورد و لزوم بازگشت آن بر جای خویش می فرمایند:

«ما خاندان أولیا، اوصیا و وارثان وی و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و شایسته ترین افراد نسبت به مقام او از میان تمام امت بودیم، ولی گروهی بر ما سبقت جستند و این حق را از ما گرفتند... همانا ما هستیم اهل بیت محمد(صلی الله علیه وآله) و سزاوارتریم به امر ولایت و امامت بر شما مردم، از این مردمی که ادعای بی جا می نمایند و حق و بهره ای در این مقام ندارند و در میان شما جور و ستم می کنند».((۳))

امام حسین(علیه السلام) پس از سزاوار یافتن حکومت برای اهل بیت(علیهم السلام)، هدف خود را از به دست آوردن حکومت - همانند پدر بزرگوارش - اجرای احکام الهی، اصلاح جامعه و امنیت مردم را ترسیم می کند. امام علی(علیه السلام) در این باره فرمودند:

«خدایا! تو می دانی که مبارزه من بر سر به دست آوردن ریاست و یا به چنگ آوردن مختصری مال بی ارزش دنیا نبوده است، بلکه هدفم این بوده که مقررات دینت را توسعه دهم، جامعه را اصلاح کنم تا مظلومان به آسایش برسند و قوانین الهی که بدون اجرا مانده است به جریان افتد.»((۴))

امام حسین(علیه السلام) نیز در منشور سرخ و خونین خود هم چون پدر بزرگوارشان می فرمایند:

«اللَّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ یَکُنْ مَا کَانَ مِنَّا تَنَافُساً فِی سُلْطَان وَلاَ الْتِمَاساً مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَلَکِنْ لِنَرَی الْمَعَالِمَ مِنْ دینِکَ وَنُظْهِرَ الإِصْلاَحَ فِی بِلاَدِکَ وَیَأْمَنُ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِکَ وَیعمل بِفَرائِضِکَ وَسَنَنِکَ وَأَحکامِکَ;((۵)) بارالها تو آگاهی که آنچه انجام دادیم نه در طمع پادشاهی و جاه و نه در طلب ثروت و مال (بود) بلکه (هدف آن بود) تا نشانه های دینت را ارایه کنیم و در شهرهایت اصلاح نماییم و بندگان مظلومت امنیت یابند و به فرائض و سنن و احکام تو عمل گردد.»

قیام کربلا بر این اساس (ضرورت ساقط نمودن ساختار سیاسی طاغوت، ارایه ساختار سیاسی متناسب با اسلام است که مورد ارزیابی قرار می گیرد و هدف اسلامی - انسانی از تشکیل حکومت) الگو و اسوه ای است که از قیام امام حسین(علیه السلام)

به عنوان کارکرد سیاسی مهم می توان اخذ نمود; چنان که حضرت امام حسین(علیه السلام) در این باره می فرمایند:

۱- نهج البلاغه، ص ۴۷.

۲- همان.

۳- قیومی اصفهانی، صحیفه الحسین، ص ۲۷۳.

۴- ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۲۶۳.

۵- تحف العقول، (قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۴) ص ۲۳۷.

وَلَکُم فِیّ أُسوَةٌ عمل من در این قیام الگوی شماست...»((۱))

بی شـک انقلاب اسـلامی ایران را می توان به عنوان بـارقه ای که در پی انقلاب کربلاست و از آن الگو گرفته ارزیابی کرد. اسوه گیری از قیـام کربلا- برای اصـلاح جـامعه از جمله مسایلی است که حضـرت امام خمینی«ره» رهبر انقلاب اسـلامی به آن توجه داشته است:

«تمام انبیا برای اصـلاح جامعه آمده اند، همه آنها این مسـئله را داشـتند که فرد باید فدای جامعه بشود، فرد هرچه بزرگ باشـد بالاترین فرد که ارزشـش بیشتر از هر چیز است، در دنیا وقتی که با مصالـح جامعه، معارضه کرد، این فرد بایـد فـدا بشود. سیـد الشـهداء(علیه السـلام)روی همین میزان آمـد و رفت، خودش و اصـحاب و انصـار خودش را فـدا کرد تا جامعه اصـلاح شود.»((۲))

این مسـئله که هـدف اولیه امام حسـین(علیه السـلام) از قیام کربلا کدام یک از اولویت ها بوده، امر به معروف و نهی از منکر، دعوت مردم کوفه یا تشکیل حکومت، مباحثات و مناظرات فراوانی را میان صاحب نظران و اندیشمندان به وجود آورده است.

امام خمینی بر آن است که هدف امام حسـین(علیه السـلام) را از منظر اقدام برای تشکیل حکومت ارزیابی نماید از این روست که به صراحت می فرمایند:

«آنهـایی که خیـال می کننـد که حضـرت سیدالشـهداء برای حکومت نیامـده، خیر اینها برای حکومت آمدنـد، برای اینکه باید حکومت در دست مثل سیدالشـهداء باشد، مثل کسانی که شـیعه سیدالشهداء هستند.او (سید الشهداء) مسلم بن عقیل را فرستاد تا مردم را دعوت کند، به بیعت تا حکومت اسلامی تشکیل دهد واین حکومت فاسد را از بین ببرد.»

تأکیـد امـام خمینی بر اقـدام امـام حسـین(علیه السـلام) به منظور تشـکیل حکومت و الگوگیری از آن در جریـان وقوع انقلاب اسـلامی و تشـکیل حکومت اسـلامی از فقره بالا به خوبی نمایان است، آن جا که می فرماینـد: «.. باید حکومت در دست مثل سیدالشهدا باشد، مثل کسانی که شیعه سیدالشهدا هستند».

حمید عنایت در این باره و با تمسک به کتاب ولایت فقیه امام(ره) گزارش می دهد:

«برای ممانعت از تأسـیس سلطنت و جانشینی موروثی بود که حسین(علیه السلام) شورید و شهید شد. به خاطر امتناع انبیا نسبت به جانشـینی موروثی یزیـد و شـناسایی سـلطنت او بود که حسـین شوریـد و تمـامی مسـلمین را به شورش دعوت کرد. آیت الله خمینی هم چنین از مسلمین ایران می خواهد که در تلاش خود برای تشکیل یک دولت اسلامی عاشورایی بیافرینند.»((۳))

بر این اساس اقدام به تشکیل حکومت را می توان از مهم ترین کارکردهای سیاسی عاشورا ارزیابی نمودکه انقلاب اسلامی در پی الگوگیری از آن کارکرده بود.

۴ – احیای فرهنگ امر به معروف و نهی از منکر

۱- جواد قیومی اصـفهانی صحیفه الحسین(علیه السلام)، ص ۲۷۵ و موسوعه کلمات الامام الحسین). معهد تحقیقات باقر العلوم (قم، انتشارات الهادی) ص ۳۶۱.

۲- صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۵۹.

۳- حمید عنایت، تفکر نوین سیاسی اسلام (تهران، چاپخانه سپهر، ۱۳۶۲ ص ۲۷۱.

جامعه همانند یک سیستم متشکل از اجزایی است که هر جزء کارکرد خاص خود را دارد. اختلال در کارکرد هر جزء منجر به ایجاد اختلال در کارکرد سایر اجزا و نهایتاً کل جامعه و سیستم می گردد. از این رو در پی ایجاد هرگونه اختلال در هر جزء می بایست که به سرعت و دقت آن اختلال را از آن جزء یا اجزاء رفع ساخته و کارکرد صحیح را به آن برگرداند.

بدیهی است که نوع، میزان و ایجاد اختلال در هر جزء نسبت به سایر اجزا متفاوت است. در این که اختلال در کدام جزء مهم تر است بسته به اهمیت و کارکرد اولویت آن جزء دارد. اگر انسان را نیز به عنوان یک سیستم در نظر بگیریم ایجاد اختلال در جزء مغز و یا جزء قلب بسیار پر اهمیت تر از ایجاد اختلال در دست یا پای اوست. جامعه و هر سیستم دیگر زمانی حیات مستمر و با دوام خواهد داشت که راه کار و مکانیسمی صحیح در برخورد با نابسامانیها و رفع اختلالات به وجود آمده در آن را داشته باشد. اسلام به عنوان دین کامل، جامع و مانع در این باره از مکانیسم و راه کار مهم «امر به معروف و نهی از منکر» بهره می جوید.

گفتنی است که امر به معروف و نهی از منکر را هرگز نمی توان در حیطه عباداتی ذکر نمود که جنبه فردی دارد و به جنبه اجتماعی ارتباطی ندارد.

مکانیسم امر به معروفی و نهی از منکر به گونه ای است که مسئولیت فردی و اجتماعی برای انسان ها به وجود می آورد: «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته» همین مهم موجب خواهد شد که شهروندان یا اجزای جامعه که به وجود آورنده جامعه محسوب می گردند دارای حق و حقوقی انسانی یا حق شهروندی گردند. در ادامه و مسیر این حق است که «نظارت اجتماعی» را از حقوق اولیه و مسلّم خود فرض نمایند و در نتیجه حق قطعی خود بدانند که بر وظایف و کارکرد سایر بخش ها و اجزای جامعه نظارت داشته باشند و در صورت مشاهده اختلال دست به نقد و انتقاد بزنند.

مهم ترین نتیجه و دستاورد این مکانیسم، طبیعتاً پویایی جامعه خواهد بود، چرا که جامعه به صورت مرتب در حال چِک و بررسی خود خواهد بود و در صورت مشاهده هرگونه عیب، بلافاصله آن را رفع می نماید.

امام باقر(علیه السلام) در پی کارکرد صحیح جامعه است که امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان مکانیسم و بنیادی معرفی می نمایند که در پرتو آن سایر واجبات و هم چنین مسایل اجتماعی و سیاسی امکان وقوع صحیح می یابند:

«إِنَّ الأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ سَبِیلُ الأَنْبِیَاءِ وَمِنْهَاجُ الصُّلَحَاءِ فَرِیضَهٌ عَظِیمَهٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَتَحِلُّ الْمَکَاسِبُ وَتُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَتُعْمَرُ الأَرْضُ وَیُنْتَصَفُ مِنَ الاَعْدَاءِ وَیَسْتَقِیمُ الأَمْرُ((۱))

امر به معروف و نهی از منکر راه و طریقه انبیا و روش صالحان است. واجب مهمی است که سایر واجبات به موجب آن برپا می شود و راه ها با آن امن و امان می گردد و خرید و فروش حلال می شود و ستم ها برطرف می شود و زمین آباد می گردد و از دشمنان انتقام گرفته می شود و امور روبراه می گردد.»

همان گونه که از فرمایش معصومین(علیه السلام) برمی آید امر به معروف و نهی از منکر دارای کارکردی همه جانبه در امور اقتصای، اجتماعی، سیاسی و... می باشد.

جامعه به عنوان تشکلی از اجزای مختلف با کارکردهای متفاوت، که طبیعتاً دارای ساختار سیاسی است از اهمیتی ویژه در مقایسه با سایر اجزا برخوردار است. بالطبع اگر جامعه را به انسان تشکل یافته از اجزاء متفاوت مقایسه نمائیم،

۱- وسائل الشیعه، ج۱۱، ص۷۵.

ساختار سیاسی و حاکمان جامعه، هم چون قسمت مغز انسان است که وظیفه برنامه دهی و کنترل سایر اعضا را بر عهده دارند.

بر این اساس است که امام علی(علیه السلام) آن گاه که از حقوق متقابل مردم وحاکمان سخن می گوید بر ضرورت نقد و انتقاد میان آن دو طرف را یاداور می شود و از «نظارت بیرونی» سخن می آورد و در این میان هرگز به «نظارت درونی» صرف این که از آن به تقوا یاد می شود بسنده نمی کند.

امام علی(علیه السلام)مضافاً بر تقوا و پاکیزگی تذکر به حاکمان را به عنوان یک حق بلکه به عنوان یک وظیفه، از سوی مردم ارزیابی می کند:

«فَعَلَیْکُمْ بالتَّنَاصُحِ فِی ذلِکَ وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَیْهِ. فَلَیْسَ أَحَدٌ - وَإِنِ اشْتَدَّ عَلَی رِضـی اللهِ حِرْصُهُ، وَطَالَ فِی الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ - بِبَالِغٍ حَقِیقَهَ مَا اللهُ سُبْحانَهُ أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَهِ لَهُ. وَلکِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللهِ عَلَی عِبَادِهِ النَّصیحَهُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ؛((۱))«پس بر شما باد پند دادن متقابل در این زمینه و همکاری نیک بر آن، چرا که هیچ کس هر چند که بر خشنودی خدا سخت حریص و در سخت کوشی و مبارزات عملی سابقه اش طولانی باشد، نمی تواند به ژرفای اطاعت خداوند - چنان که شایسته اوست - راه یابد. اما بخشی از حقوق واجب الهی بر بندگان این است که در حد توان و استعداد خویش از نصیحت دریغ نورزند و بر اجرای حق در میان خود همکاری کنند.»

امام علی(علیه السلام) در پی تبیین ضرورت نظارت بیرونی بر حکم رانان از سوی مردمان است که خود را به عنوان یک اسوه و الگو قرار می دهد و می فرماید:

«... بدان سان که رسم سخن گفتن با جباران تاریخ است با من سخن مگویید و آن چنان که از زورمندان دژخوی پروا می کنند، از من فاصله مگیرید و با تصنع با من نیامیزید و چنین مپندارید که اگر با من سخن حقی گفته شود مرا گران می آید و نیز گمان مبرید که من بزرگداشت نفس خویش را خواهانم، زیرا آن که از شنیدن حق و پیشنهاد عدالت احساس سنگینی کند، عمل به آن برایش سنگین تر باشد. پس از سخن حق و پیشنهاد عدل دریغ مورزید که:

فَإِنِّی لَسْتُ فِی نَفْسِی بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِیءَ، وَلاَ آمَنُ ذلِکَ مِنْ فِعْلِی، إِلَّا أَنْ یَکْفِیَ اللهُ مِنْ نَفْسِی مَا هُوَ أَمْلَکُ بِهِ مِنِّی؛((۲)) که من در نزد خود برتر از آن نیستم که خطا نکنم و از خطا در کردار خویش نیز احساس ایمنی ندارم، مگر آن که خداوند در برابر خویشتن خویشم کفایت کند که او بیش از خود من قلمرو هستی ام را مالک شد.»

امام علی (علیه السلام) از پی ضرورت نقد و انتقاد به حاکم که از رهگذار امر به معروف و نهی از منکر پدید می آید هشدار می دهد که :

«شما هر دو فرزندم را به تقوای الهی توصیه می کنم، لاَ تَتْرُکُوا الأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ فَیُوَلَّی عَلَیْکُمْ شِرَارُکُمْ؛((۳)) هرگز از امر به معروف و نهی از منکر دست برمدارید که در آن صورت سلطه بدان و اشرار بر شما شکل گیرد.»

امام رضا(علیه السلام) از سلطه اشرار بر جامعه به واسطه ترک امر به معروف ونهی از منکر این گونه هشدار می دهد:

«لَتَأْمُرونَ بِالْمَعْروفِ وَلَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيُسْتَعْمَلَنَّ عَلَيْكُمْ شراركم فَيَدْعُو خِيَارُكمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ؛((۴))

باید که امر به معروف ونهی از منکر کنید وگرنه افراد پست تان به اخیارتان مسلط خواهند شد.»

۱- معادیخواه، خورشید بی غروب، خطبه ۲۰۷، ص ۲۴۵.

۲- همان، ص ۲۴۷.

۳- همان، ص ۳۴۷.

۴- شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۷۴.

یعنی غلتیدن جامعه در پستی و انحطاط بدیهی است که با تسلط حکم رانان فاسد و پست، جامعه نیز به پستی و فساد روی می گذارد. طبیعی است که با تسلّط فیزیکی حاکمان فاسد به تدریج فساد فکری آنان از طریق اثر بخشی بر فرهنگ جامعه از مجاری آموزشی - پرورشی....، جامعه نیز رو به پستی خواهد گذارد.

امام علی(علیه السلام) در تأثیر گذاری حاکمیت سیاسی بر فرهنگ جامعه می فرمایند:

«صَوَابُ الرَّأْيِ بِالدُوَلِ يُقْبِلُ بِإِقْبَالِهَا، و يَذْهَبُ بِذَهَابِهَا; استواری رأی در گرو حاکمیت سیاسی است، همراه و همسو با آن روی می آورد و روی برمی تابد».

لذا امام علی(علیه السلام) پیدایی فتنه ها را اثر حاکمیت، حکم رانان فاسد ارزیابی می کنند ومی فرمایند:

«إِنَّمَا بَدْءُ وُقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ;((۱))پیدایش فتنه ها را جز از هوس های رهبران و بدعت هایی که در راستای آن پدید می آید، سرچشمه دیگری نباشد...»

امام علی(علیه السلام) با تیز بینی و درایت خاص خویش از حکومت حاکمان اموی به عنوان فتنه یاد می کند که پس از وی جامعه اسلامی به آن گرفتار می آید:

«عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَا مِنَ الْحَقِّ، وَ لاَ أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ...;((۲)) بی تردید پس از من، شما را زمانی فرا می رسد که در آن چیزی پنهاتر از حق و آشکارتر از باطل نباشد، زمانی که دروغ بستن بر خدا و پیامبر از هر چیزی بیشتر است، زمانی که قرآن برای مردمش، بی ارج ترین کالاها باشد... در تمامی بلاد معروف ناشناخته ترین و منکر شناخته ترین باشد.... بدان سان در آن روزگار قرآن و قرآنیان راستین در تبعیدی آواره و در تنهایی راهی یگانه اند که هیچ کس پناهشان ندهد...».

امام در خطبه ای دیگر از تبعات حکومت فتنه (حکومت امویان) که با ترک امر به معروف و نهی از منکر از سوی مسلمانان همراه است، به عنوان فتنه ظلمت یاد می کند و این چنین هشدار می دهد:

«... هشدار! که از دیدگاه من هول انگیزترین فتنه های تاریختان فتنه امویان است، چرا که فتنه های کور و ظلمت زاست... در آن فضا هر که صاحب مَنشی باشد به دام می افتد. تنها کسانی شاید در امان بمانند که بینشی ندارند به خدا سوگند! بعد از من، بنی امیه را زمامدارانی بسیار بد خواهید یافت، مانند اشتری خشن و چموش که با دندان می گزد، با دست سر می کوبد و با پا لگدکوب می کند و از قطره های شیر نیز دریغ میورزد... از بلا و سلطه ای آنان نرهید تا یاری خواستن از آنان، درست همانند برده ای از ارباب و تابعی از متبوع خویش باشد...»

پس از امام علی(علیه السلام)، جامعه همان سرنوشتی را یافت که امام(علیه السلام) پیاپی آن را هشدار داده بودند. اوج این رذالت و پستی زمانی بود که یزید به حکم رانی جامعه مسلمانان درآمد و این یعنی وداع با اسلام، و اصول و مبانی آن:

«إنا لله و انا إليه راجعون و على الإسلام السّلام إذ قد بُلِيت الامه بِراع مثل يزيد».((۳))

امام حسین(علیه السلام) در ادامه سخنان پدر، وضعیت زمانه ای را که مسلمانان فارغ از امر به معروف و نهی از منکر به آن گرفتار آمده بودند به گونه ای که نهایتاً زمینه را برای قدرت یابی و بسط آن برای امویان فراهم آمده بود، چنین ترسیم می فرمایند:

«إن الدنیا قد تغیرت و تنکرت و أدبر معروفها و استمرت حذاء و لم تبق منها إلا صبابه کصبابد الإناء و خسیس عیش کالمرعی الوبیل ألا ترون إلی الحق لا یعمل به و إلی الباطل لا یتناهی عنه; کار ما بدینجا کشیده است که

۱- همان، خطبه ۵۰، ص ۵۹.

۲- همان، خطبه ۱۴۷، ص ۱۶۷.

۳- محمّد دشتی، فرهنگ سخنان امام حسین(علیه السلام)، ص ۲۴۱.

می بینید، دنیا دگرگون شده و بسیار زشت و ناپسند گردیده است. نیکی های دنیا به عقب می رود و هم چنان با شتاب رو به زوال است از نیکی ها چیزی باقی نمانده جز ته مانده هایی همانند ته مانده آبش خورها. پستی های زندگی، همانند چراگاه زیان بخش و بیمار کننده است. آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل نهی نمی گردد».((۱))

«إنّ السُّنَّه قَد أُميتَت و اِنّ البدعه قد أُحييَت; سنت و روش پیامبر(صلی الله علیه وآله) مرده است و بدعت های جاهلی دیگر باره احیا شده اند».((۲))

در این شرایط، تنها و تنها مکانیسمی که توان احیای اسلام نبوی را داشت مکانیسم مهم «امر به معروف و نهی از منکر» بود، از این رو امام حسین(علیه السلام) با توجه و تکیه بر این مکانیسم قیام عاشورایی سال شصت و یک هجری قمری را رقم زد:

«أرید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر».((۳))

تحریف اسلام نبوی(صلی الله علیه وآله)، قربانی گردیدن عدالت در جامعه اسلامی، ستم بر انسان ها و مسلمانان، تفرقه میان امت اسلامی و... از تبعات استیلای نا به حق امویان درجامه حاکمان اسلامی بود از این رو قیام امام حسین(علیه السلام) به عنوان آخرین مرحله امر به معروف و نهی از منکر در جهت رسوا سازی و اسقاط امویان از قدرت و تاج و تخت پادشاهی است; هر چند که به شهادت امام(علیه السلام) و اصحاب و انصار بیانجامد. شهادت امام(علیه السلام) در پرتو راه کار امر به معروف و نهی از منکر اسوه ای است جاودان برای رویارویی با ستم!

این اسوه هرگز به بهانه «عدم ضرر و عدم تأثیر» از حسینیان و ره پویندگان حسین ساقط نمی گردد شهید مطهری دراین باره می نویسد:

«.. ممکن است کسی بگوید که مرز امر به معروف و نهی از منکر آن جاست که خطری در کار نباشد، ضرری به آبرو، جان و مال وارد نیاید، در این جا بعضی از علمای اسلام و حتی بعضی از علمای شیعه که از آنها چنین انتظاری نمی رفت، می گویند مرز امر به معروف و نهی از منکر عدم ضرر است، نه عدم مفسده و بدین سان ارزش این واجب الهی را پایین می آورند...

ببین امربه معروف و نهی از منکر را در چه موضوعی می خواهی انجام دهی؟ یک وقت موضوع کوچک است; مثلا ـ کسی کوچه را کثیف می کند، شما بایـد این جا نهی از منکر کنید، حال اگر بدانید برای این نهی از منکر، آن شخص یک فحش ناموسی به شما می دهد، در این صورت این کار آنقدر ارزش ندارد.

یک وقت هم هست که موضوع امربه معروف و نهی از منکر در اسلام، از اهمیتی بالاـتر از جان، مال و آبرو برخوردار است; مثلاـ قرآن به خطر افتاده است و با اصول مسلّم قرآنی مبارزه می شود، اصولی هم چون عدالت که اصل و محور زندگی بشریت و هدف رسالت انبیا است، یا مسئله ای چون وحدت اسلامی که اسلام روی آن بسیار حساسیت دارد. در مثل این امور نمی شود دیگر به بهانه خطر افتادن جان، آبرو و مال، امر به معروف و نهی از منکر را کنار گذاشت. بنابراین امر به معروف و

نهی از منکر در مسایل بزرگ مرز نمی شناسد».((۴))

امام خمینی(ره) با درک اهمیّت امر به معروف و نهی از منکر در برابر رژیم استبدادی پهلوی حرکت انقلابی خویش را آغازنمود. در این راستا امام نه تنها تقیّه را به عنوان یک مانع در برابر امر به معروف و نهی از منکر ارزیابی نکرد - مسأله ای که در طول تاریخ تشیع با ارائه تفسیری خاص از تقیه به عنوان مانعی در راه امر به معروف و نهی از منکر

۱- همان، ص ۳۱۸.

۲- ابو مخنف الازدی، مقتل الحسین، تحقیق میرزا حسن غفاری (قم، مکتبه اعامه للسید شهاب الدین مرعشی نجفی، ۱۳۹۸) ص ۲۶ و ۲۵.

۳- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

۴- مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۲، ص ۱۹۴.

متجلّی گشته بود - بلکه آن را در ادامه بحث امر به معروف و نهی از منکر مورد تحلیل قرار داد که توسط آن می توان اصول دین و مذهب را حفظ کرد و از تفرقه مسلمین جلوگیری نمود:

«تقیه را از آن جهت جعل و تشریع کرده اند که مذهب باقی بماند و اصول دین حفظ شود و مسلمین پراکنده گرد هم آیند و دین و اصول دین را اقامه کنند. ولی اگر این امر منتهی به انهدام دین و اصول دین شود، تقیه جایز نیست و این امر واضح و روشن است.»((۱))

ازاین روست که امام قدّس سره معتقد بودند: «در برابر بعضی از محرمات و واجبات که در نظر شارع و متشرعه در نهایت اهمیت است; مانند انهدام کعبه و مشاهد مشرّفه و ردّ بر اسلام و قرآن و تفسیر دین به گونه ای که مذهب را فاسد کنند وغیر این ها».((۲)) که از احکام ضروری می باشند تقیه جایز نیست.

امام با ارائه تفسیری انقلابی از تقیه، از آن، معنایی تنگاتنگ با امر به معروف و نهی از منکر ارائه نمودند و از آن دو به عنوان مکانیسم و مبنایی مهم در مبارزه سیاسی با حکومت وقت بهره بردند. حمید عنایت در استفاده از امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک اهرم سیاسی مهم در جهت به کارگیری آن درمبارزه سیاسی به منظور اصلاح و بازسازی جامعه می نویسد:

«...اگر تشیع بناست که خصلت سابق خود را به عنوان ایمانی مبارز باز یابد، در تمام بخش های اجتماعی و سیاسی زندگی دست به تعرض بزند و این امر به معروف و نهی از منکر را به صورت قوی ترین عامل برای مبارزه جهت بازسازی جامعه اش در آورد.»((۳))

امام (ره) با درک این مهم، فلسفه امر به معروف و نهی از منکر را اصلاح جامعه می داند:

«همان طور که هر شخص و هر فردی موظف است که خودش را اصلاح کند و موظف است که دیگران را هم اصلاح کند. اصل امر به معروف و نهی از منکر برای همین است که جامعه را اصلاح کنند».((۴))

بر این اساس امام حرکت انقلابی خویش را از سال ۱۳۴۲ به منظور اصلاح جامعه آغاز کردند و مردمان را به مبارزه با بزرگ ترین منکرات (ظلم و استبداد، فدا شدن عدالت و...) دعوت کردند .

شهید مطهری در این باره می نویسد: «ندای امام خمینی(ره) از قلب فرهنگ و از اعماق تاریخ واز ژرفای روح این ملّت برمی خواست. مردمی که در طول چهارده قرن حماسه محمد، علی، زهرا، حسین،زینب، سلمان، ابوذر (علیه السلام) و صدها هزار زن و مرد دیگر را شنیده بودند و این حماسه ها با روحشان عجین شده بود، بار دیگر همان ندای آشنا را از حلقوم این مرد شنیدند.

علی(علیه السلام) را و حسین (علیه السلام) را در چهره او می دیدند... مردمی که سالها این آرزو را - درزمره یاران امام حسین باشند - درسر می پروراندند به ناگاه خود را در صحنه ای مشاهده کردند، آن چنان که گویی حسین (علیه السلام) را

به عینه می دیدند و همین باعث شد که به پا خیزند و یک سره بانگ تکبیر بر هر چه ظلم و ستم گری است بزنند».((۵))

کارکرد سیاسی امر به معروف و نهی از منکر عاشورا را نمی توان مربوط به زمانی خاص دانست، بلکه هم تأثیر زمانی کوتاه مدت و هم بلند مدت را داشته و دارد.

۵ – کارکرد جامعه پذیری

۱- امام خمینی، الرسائل، رساله اجتهاد و تقلید، (قم مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۴۸۵) ص ۱۷۸.

۲- اجتهاد و سیاست از دیدگاه، گفتگو با شریعتمدار جزایری فصلنامه علوم سیاسی، ش ۶، ص ۲۳.

۳- حمید عنایت، تفکر نوین اسلام، ص ۲۴۸ و ۲۴۷.

۴- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۲ و ۱.

۵- مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی (دفترانتشارات اسلامی) ص ۹۴ و ۹۵.

اندیشمندان، فرهنگ را این گونه تعریف می کنند:

«مجموعه عناصر معنوی و مادی ای که در سازمان های اجتماعی جریان می یابند و از نسلی به نسل دیگر منتقل می شوند، میراث اجتماعی یا میراث فرهنگی نام دارد فرهنگ معنوی عبارت است از: مجموعه دستاوردهای جامعه در تمام زمینه های علم، هنر، اخلاق و فلسفه و فرهنگ مادی به مجموعه وسایل تولیدی و دیگر ارزش های مادی گفته می شود که شامل ساختار اقتصادی یا زیر ساخت جامعه است».((۱))

آن چه در فرهنگ، محور و بنیاد دانسته می شود که سایر مؤلفه های فرهنگی حول آن تکوین می یابند «مذهب» است اصولا مفهوم فرهنگ، ریشه ای مذهبی دارد و از واژه Cutleبه معنای «پرستش» گرفته شده است.((۲))

یکی از اندیشمندان درباره فرهنگ می نویسد:

«فرهنگ نه تنها به تصورات و رفتارهای فردی جهت می دهد، بلکه تعیین کننده رفتارهای جمعی است، یعنی فرهنگ، تمام زندگی بشر را دربرمی گیرد و روابط انسان ها را با یکدیگر و با محیط آنها تنظیم می کند».((۳))

گی روش، مهم ترین کار ویژه ای که برای فرهنگ عنوان می کند، کار ویژه جامعه سازی یا به عبارت دیگر جامعه پذیری است. یعنی این که فرهنگ، به وجود آورنده جامعه است، زیرا تمام عوامل عینی و مادی پیوندهای اجتماعی به وسیله نظام فرهنگی در عبارات نمادین (سمبلیک) باز تولید و باز تفسیر شده و معنا و انسجام می یابند. فرد از طریق همین شبکه وارد جامعه می شود و با آن پیوند می خورد.((۴)) بدین ترتیب انتقال فرهنگی از نسلی به نسلی دیگر امکان می یابد.

در فرهنگ هر جامعه، الگوهای فرهنگی و ارزش ها – که ضامن قدرت هنجاری الگوها هستند – از اهمیت ویژه ای برخوردارند. هر نظام فکری برای سامان دادن اصول و مبناهای اولیه خود به منظور قابل فهم نمودن آنها در تلاش است که «الگوهایی» را به جامعه معرفی کند. بدین ترتیب آن چه که باز ساز و کار صحیح یک فرهنگ برای جامعه به ارمغان می آید وفاق اجتماعی یا همبستگی اجتماعی است که از آن به میزان وحدت و انسجام در درون یک جامعه به هنگام رو به رو شدن با دشمنان خارجی یا مشکلات داخلی تعبیر می شود.((۵))

بی شک فرهنگ شیعه با وجود منابع عظیم الشأن قرآن و سنت پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام و الگوهای فرهنگی مذهبی دارای چنان پتانسیل عظیمی است که کار ویژه انتقال فرهنگی را از نسلی به نسل دیگر امکان پذیر می سازند. در این میان و از منظر بحث حاضر، قیام عاشورا به عنوان «الگویی» منحصر به فرد است که قوام بخش و انسجام دهنده فرهنگ شیعه محسوب می گردد.

قیام امام حسین(علیه السلام) در سال شصت و یک هجری در برابر ساختار سیاسی زمان خویش به یک نحوی به الگویی فرا زمانی مبدّل گشته است و به صورت «فرهنگ سیاسی» خاص جلوه گر شده است.

بهره گیری صحیح از الگوهای فرهنگی در هر مکتب و نظام فکری از ظرافت خاصی برخوردار است. مهیا نمودن شرایط و زمینه ها در جهت بهره گیری از الگو نیز از عواملی است که درایت خاص خود را نیاز دارد. «محرم و صفر» به سهولت این شرایط و زمینه ها را برای بهره گیری از الگوی قیام عاشورایی فراهم آورده است که در عین این سهولت، ممتنع نیز می باشد زیرا چه بسا به غلط از این الگو استفاده شود، چرا که از محرم و صفر نباید صرفاً به زمینه ای در

۱- علی آقا بخشی، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، (مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران) ص ۸۲.

۲- احمد نقیب زاده، درآمدی بر جامعه شناسی سیاسی (تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۹) ص ۷۰.

۳- همان، ص ۷۲، تعریف مالینوفسکی از فرهنگ.

۴- همان، ص ۷۳.

۵- علی آقا بخشی، همان ،ص ۳۱۳.

جهت تباکی و تکمیل مجالس و کمیت تباکی بهره برد، بلکه آن چه که مهم است در کنار این کمیّت ها، کیفیّت است. کیفیت به این معنا که از این مجالس در جهت بهره برداری در انتقال داده های مکتب و نظام شیعه به ویژه بعد سیاسی آن استفاده نمود، امام خمینی (ره) در این باره می فرمایند:

«مجلس عزا نه برای این است که گریه بکنند برای سید الشهداء و اجر ببرند، البته این هم هست، بلکه مهم آن جنبه سیاسی ای است که ائمه ما در صدر اسلام نقشه اش را کشیده اند که تا آخر باشد و آن، این اجتماع تحت یک بیرق، اجتماع تحت این است و هیچ چیز نمی تواند این کار را به مقداری که عزای که حضرت سید الشهداء در او تاثیر دارد، تاثیر کند».((۱))

در جایی دیگر نیز با تأکید بر بعد سیاسی بودن قیام عاشورا و مجالس آن می فرمایند:

«شما انگیزه این گریه و این اجتماع در مجالس روضه را خیال نکنید که فقط این است که ما گریه کنیم بر سید الشهداء، نه سیدالشهداء احتیاج به این گریه ها دارد و نه این گریه ها خودش یک کاری از آن می آید.... مسئله، مسئله گریه و تباکی نیست، مسئله سیاسی است که ائمه ما با همان دید الهی که داشتند می خواستند این ملت ها را بسیج کنند و یک پارچه کنند از راه های مخلتف تا آسیب پذیر نباشند».((۲))

به همین جهت، امام مهم ترین هدف مجالس حسینی را دربرگیری محتوای سیاسی آن ها می داند:

«این جنبه سیاسی این مجالس، بالاتر از همه جنبه های دیگری است که هست».((۳))

۱- صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۲۱۸.

۲- همان، ج ۱۳، ص ۱۵۳.

۳- همان، ج ۱۳، ص ۱۵۳.

امام حسین(علیه السلام) و قیام برای تشکیل حکومت اسلامی

اشاره

امام حسین(علیه السلام) و قیام برای تشکیل حکومت اسلامی

علی اصغر رجاء

مقدمه

تشکیل حکومت اسلامی پس از فوت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)با مشکلات عدیده ای رو به رو شد و ماجرای سقیفه و غصب خلافت پیش آمد. تا این که امیرالمؤمنین(علیه السلام) برای مدت کوتاهی این وظیفه خطیر را بر دوش کشید، اما از طرف معاویه بن ابی سفیان با مخالفت و اخلال و برپایی جنگ و حملات کور تروریستی روبه رو گردید. در آخر نیز با شهادت امام علی(علیه السلام) دوران حکومتِ نمونه اسلامی آن حضرت به سر آمد. در زمان امام حسن(علیه السلام)نیز توطئه های معاویه ادامه یافت. جنگ های درازمدت داخلی سپاه امام را خسته کرده بود و امام در سال چهل و یک هجری قمری با پذیرش صلح، حکومت را به معاویه واگذار فرمود.

بررسی شرایط زمانی قیام امام حسین(علیه السلام) برای تشکیل حکومت اسلامی اهمیت به سزایی دارد((۱))؛ زیرا نظر به شهادت مظلومانه آن حضرت، اسارت خاندان و کمی یاران او این اقدام، بسیار بی محاسبه به نظر می آید و یا اصلا چنین هدفی در قیام او در نظر گرفته نشده است. گفته می شود که حضرت صرفاً برای شهادت - که خود تأثیرات جداگانه ای به نفع اسلام در برداشته - قیام نمودند. از این رو اقدام حضرت کاملا اختصاصی در نظر گرفته شده، تکرار و الگوگیری از آن محال پنداشته می گردد. در حالی که یک بعد نهضت حسینی قیام برای تشکیل حکومت اسلامی بود و در صورت تحقق، می توانست مسیر تاریخ اسلام را دگرگون سازد.

در همین راستا عواملی که باعث عدم توفیق امام حسین(علیه السلام) شد نیز باید جهت عبرت شناخته شوند، با این حال قیام امام حسین(علیه السلام) یک حرکت اجتماعی و دارای ابعاد مختلف و نتایج و آثار پربرکتی برای اسلام بوده در آینده هم خواهد بود.

علل عدم قیام امام حسین(علیه السلام) در زمان معاویه

دهه آخر عمر معاویه بن ابی سفیان مصادف با آغاز امامت امام حسین(علیه السلام) بود. در این دهه، سیاست های شومی که معاویه در جهت استحاله و انحراف جامعه اسلامی و شیعه زدایی به کار گرفت از این قرارند:

۱. جلوگیری از هر گونه اعتراض و جنبش مخالف از طریق فشار سیاسی و اقتصادی، کشتار، شکنجه، حبس و تحمیل فقر و گرسنگی نسبت به آنان.

۲ . احیای تبعیض های نژادی و رقابت های قبیله ای در میان قبایل و تضعیف آنها و برطرف کردن خطرشان از حکومت.

۳ . جعل حدیث، تفسیر و تأویل آیات قرآن به نفع خود، تخدیر افکار عمومی، مشروعیت و مقبولیت دادن به حکومت.

۴ . ترویج فرقه های باطل نظیر: جبریه و مرجئه که از نظر عقیدتی با سیاست معاویه هم سو بودند.

۱- درباره هدف امام حسین(علیه السلام) از قیام، نظرات گوناگونی ارائه و تحلیل شده است. قیام امام حسین(علیه السلام) ابعاد مختلفی داشته، به گونه ای که نمی توان گفت تنها و تنها هدف امام تشکیل حکومت بوده است. در این زمینه بحث ها و مناقشات دامنه داری صورت گرفته است. ر.ک: کتابشناسی تاریخی امام حسین(علیه السلام)، ص ۱۸۵-۱۸۰ و نیز ر.ک: اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ص ۳۰۸ به بعد.

۵. جذب و به کارگیری افراد مکار و غداری چون مغیره بن شعبه والی کوفه، زیاد بن ابیه والی بصره و کوفه، عمرو بن عاص والی مصر، مروان بن حکم و سعید بن عاص و ولید کارگزاران اموی در حجاز که معاویه را در ایجاد خفقان یاری می دادند; به خصوص زیاد بن ابیه در هنگام ولایت بر کوفه و بصره (۵۰-۵۳ ه.ق).

۶. تطهیر عثمان و مخدوش کردن چهره حضرت علی(علیه السلام)به عنوان حیله های سیاسی.((۱))

امام حسین(علیه السلام) در این دوره مطابق وظیفه امر به معروف و نهی از منکر در برابر اعمال معاویه احساس مسئولیت شدیدی نسبت به حفظ شریعت جدش از انحراف و استحاله می نمودند. بنابراین به شکل های مختلفی عکس العمل نشان می دادند.

یک بار اموالی را که از یمن به شام می بردند ضبط نمودند((۲))، بار دیگر نسبت به قتل حجربن عدی و یارانش در سفر معاویه برای حج، او را نکوهش کرد((۳)). خطبه ای نیز در «منی» در جمع صحابه و تابعین ایراد فرمود.((۴)) با این حال عوامل ذیل امام را از قیام علیه معاویه برای تشکیل حکومت اسلامی باز می داشت:

۱. اظهار پایبندی به صلح امام حسن(علیه السلام) با معاویه((۵)): امام به قرارداد صلحی که از طرف معاویه از همان ابتدا در گفتار((۶))و بعداً در عمل((۷)) نقض شده بود، به طور یک جانبه پایبند بودند. بلکه همان دلایلی که باعث صلح برادرش با معاویه و حفظ شیعیان شده بود و نیز جو خفقان و کشتار عمال معاویه باعث اظهار پایبندی امام به صلح نامه برادرش می گردید.((۸))

بدین ترتیب دشمن نمی توانست علیه امام این موضع را بگیرد که آنچه برادرش در طول نه سال (۴۱-۵۰ ه.ق) پذیرفته بود، زیر پا نهاده است.

۲. شخصیت معاویه در نظر مردم: وی از زنده بودن نام و یاد پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در رنج بود((۹)); ولی جامعه آن روز او را صحابی پیامبر، کاتب وحی، خال المؤمنین((۱۰))، منتقم خون عثمان، دارای سن و تجربه بیشتر می دانستند. ضمناً معاویه ظاهر ساز و از زمان عمر دارای منصب بود((۱۱)) و به سبب صلح امام حسن(علیه السلام)ادعای مشروعیت حکومت داشت.((۱۲))

۳. احتمال ترور، قبل از قیام به وسیله معاویه: همان طور که امام حسن(علیه السلام) را با دسیسه مسموم و شهید کرد.((۱۳))

۱- حیاه الامام الحسین(علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۶۷ - ۱۳۴; سیره پیشوایان، ص ۱۴۶.

۲- موسوعه کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص ۲۴۸.

۳- همان، ص ۲۵۰.

۴- همان، ص ۲۷۰.

۵- همان، ص ۲۳۸.

۶- انساب الاشراف؛ ج ۳، ص ۴۵ و ۴۴؛ الفتوح، ص ۷۶۹؛ مقائل الطالبین؛ ص ۴۵.

۷- کشتار شیعیان، بیعت گرفتن برای جانشینی یزید، ترور امام حسن(علیه السلام) و اهانت به امیرالمؤمنین(علیه السلام) همه بر خلاف عهدنامه صلح بودند. برای مواد صلح نامه ر.ک: صلح نامه امام حسن(علیه السلام)، ص ۳۵۶-۳۵۷.

۸- ر.ک: نشریه دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۵۴ - ۵۳، ۱۳۸۰ ش، «چرا امام حسین(علیه السلام) به روزگار حکومت معاویه قیام نکرد»، اصغر فروغی ابری، ص ۱۱ - ۶.

۹- مروج الذهب، ج۳، ص ۴۵۴ (ضمن شرح حال مأمون).

۱۰- مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۴، ص ۳۹۹. شوهر خواهرش در سفر به حبشه مرتد شد و نجاشی پادشاه حبشه ام حبیبه را به خواست پیامبر(صلی الله علیه وآله) به نکاح حضرت درآورد (ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۷۲).

۱۱- تاریخ الدوله الامویه، ص ۱۳.

۱۲- این موارد قابل رد بوده ادعایی بیش نیستند. ر.ک: النصایح الکافیه، ص ۲۰۹ به بعد و ص ۲۶۹ - ۲۶۴.

۱۳- مقاتل الطالبیین، ص ۴۸؛ انساب الاشراف، همان، ج ۳، ص ۵۵.

۴. اوضاع اجتماعی نامناسب جامعه: روحیه خیانت و ترک نصرت و تسلیم آنها در برابر فشارها و اغواگری های معاویه و عدم ثمردهی جانبازی در بیدار کردن روح سلحشوری مردم.

۵. لوث شدن قیام یا کاهش اثرات آن به دلیل قوت دستگاه تبلیغاتی حاکم.

۶. امام به دنبال فرصت مناسب تر تا با آگاهی از خصوصیات و شخصیت یزید((۱))، (جانشین معاویه) و حساسیت جامعه نسبت به او قیام خود را آغاز نمایند.

یزید از مادری کلبی به نام میسون متولد شد.((۲)) کلبی ها بیابانگرد و دارای روحیه خشونت و بداوت بودند. یزید در حمایت مادرش در صحرا رشد نمود، مادرش نتوانست زندگی در دمشق را تحمل نماید، لذا به صحرا بازگشت.((۳)) یزید در اوج رفاه، در جوانی به شعر و لهو و لعب رو آورد. به خاطر داشتن مربی، شاعر، درباریان و مشاور مسیحی و هم چنین سابقه قبیله ای مادر، گرایش به مسیحیت داشت.((۴))

در اعتراض به نوشیدن شراب می گوید: اگر بر دین احمد حرام است، من بر دین مسیح می خورم. با این حال معاویه او را برای جانشینی خود آماده می کرد و مسئولیت هایی به او می داد. در سفری به مکه که از طرف معاویه «امیرالحاج» شده بود به امام حسین(علیه السلام) شراب تعارف کرد و در مقابل اعتراض حضرت در ضمن شعری، تعجب خود را ابراز کرد.((۵))

نظر به این موارد امام حسین(علیه السلام) در جواب اولین نامه نگاری کوفیان و دعوت از او در سال چهل ونه یا سال پنجاه هجری قمری به صلح برادرش اظهار پایبندی نمودند. در این سال امام حسن(علیه السلام) وفات یافت و «جعده بن هبیره بن ابی وهب» امام حسین(علیه السلام)را به کوفه دعوت نمود.((۶)) نامه نگاری کوفیان پس از این تا سال شصت و یک هجری قمری متوقف ماند.

محبوبیت امام هم رفته رفته در جامعه رو به افزایش بود; به گونه ای که در پی شهادت حجربن عدی و یارانش توسط معاویه((۷)) در مرج عذرا حکومت اموی از وجود امام حسین(علیه السلام)در مدینه احساس خطر می کرد. به همین سبب معاویه نامه ای به امام حسین(علیه السلام)نوشته او را از فتنه منع کرد. امام هم در جواب، نامه ای کوبنده برای او فرستاد و جنایات او را در حق شیعیان یک یک برشمرد.((۸))

از طرفی مسئله بیعت((۹)) برای یزید و جانشینی او در برنامه کاری معاویه قرار داشت و امام مخالف جدی آن بود. مخالفان دیگری هم از صحابه با این امر - که گامی در جهت تبدیل خلافت به پادشاهی تلقی می گردید - در مدینه وجود داشت. بدین منظور معاویه دوبار به مکه سفر کرد و در سفر دوم در حالی که دستور داده بود مردان مسلح با شمشیر بر بالای سر مخالفان بایستند، خود بر منبر رفت و اعلام کرد آنان بیعت کرده اند.

مخالفان، این بیعت را پس از اتمام جلسه و بیعت عمومی انکار نمودند. بدین ترتیب حجاز به عنوان کانون خطر برای معاویه

باقی ماند. امام سعی داشتند خود و یارانش بهانه ای، به دست معاویه ندهند و در عین حال در جامعه حالت

۱- موسوعه کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، همان، ص ۲۸۳ - ۲۸۵.

۲- تاریخ الدوله الامویه; ص ۴۲; حیاه الامام الحسین(علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۷۹-۱۸۴.

۳- همان.

۴- سمو المعنی فی سمو الذات، ص ۸۲ - ۸۰; تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۱۲۴; سیره پیشوایان، ص ۱۸۰.

۵- موسوعه کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص ۲۴۹; به نقل از الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۰۳.

۶- همان، ص ۲۳۸.

۷- الاخبار الطوال، ص ۱۷۰; تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۲۳۰ - مروج الذهب، ج۳ ص۳ - تاریخ الطبری، ج۳ ص ۲۳۰.

۸- موسوعه کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص ۲۵۰.

۹- الغدیر، ج ۱۰، ص ۳۴۲.

آمـادگی و انتظار به وجود آورنـد تا کار را پس از معاویه از سـرگیرند. معاویه نیز برای پس از خود در مورد مخالفان، توصـیه هایی به یزید کرده بود.((۱))

سرانجـام پس از دیرزمـانی که جـامعه اسـلامی در برابر هیبت حکومت اموی قـد خم کرده تسـلیم شـده بود، با مرگ معاویه به جنبش درآمـد و موانع برداشته شـد. امام حسـین(علیه السـلام)در این هنگام نقش تاریخی و رسالت خود را در مبارزه با ستم، نجات امت از دست دشـمنان سرسخت و دمیدن روح سلحشوری در مردم ایفا نمودند و برای هر قیامی بر ضد ستم حاکم - در هر زمان و مکان - الگو و نمونه عالی ای فراهم آوردند.

معاویه در پانزدهم رجب سال شصت هجری قمری هلاک شد.((۲)) پسرش یزید از ولید بن عتبه بن ابی سفیان (والی خود در مدینه)((۳)) خـواست کـه از حسـین(علیه السـلام) در کنـار عبـدالله بن عمر و عبـدالرحمن بن ابی بکر و عبـدالله بن زبیر بیعت بگیرد.((۴))امام و عبدالله بن زبیر از بیعت خودداری نمودند.

در سوم شـعبان همان سال، امام برای تبلیغ اهداف قیام خود از مدینه وارد شـهر أمن مکه شدند((۵)) و تا هشتم ذی الحجه در آنجا بودند.((۶)) ابن زبیر هم فعالیت هایی داشت، ولی با ورود امام به مکه تلاش های او در جهت به دست گیری قـدرت در حجاز تحت الشعاع شخصیت امام قرار گرفت.

در این بین از دهم رمضـان نـامه نگاری سـران شـیعه پس از وقفه ای طولانی از کوفه به مکه آغاز شـد((۷)) و شدت گرفت.((۸))امام نیز مسـلم بن عقیل را به کوفه فرسـتاد تا آنچه آنان نوشـته بودند از نزدیک بررسـی کرده و نتیجه را گزارش کند. هم چنین امام نامه ای به اشـراف بصره (مالک بن مسمع بکری، احنف بن قیس، منذر بن جارود، مسعود بن عمرو، قیس بن هیثم و عمرو بن عبیـدالله بن معمر) نوشـتند. در این نـامه امـام ضـمن بیـان حقـانیت خود، آنـان را به کتاب خـدا و سـنت رسول الله فرا خواندند.((۹))

مسـلم بن عقیل در پنجم شوال سال شـصت هجری قمری به کوفه وارد شـد. نامه ای مبنی بر بیعت بیست هزار نفر از او در مکه قبل از حرکت به دست امام رسـیده بود((۱۰)). امام حسـین(علیه السـلام)با دریافت اطلاعات روشنی از اوضاع کوفه با در نظر داشـتن خطر جانی، همراه خانـدان و عشـیره خود و عـده ای از شـیعیان به طرف آن شـهر روان شدند. به همراه بردن خاندان با توجه به حضور ابن زبیر در مکه و اوضاع متغیر حجاز بسیار ضروری بود.((۱۱))

در این هنگام افراد سرشناس زیادی از جمله: عبدالله بن عباس و برادر امام (محمد حنفیه) او را از حرکت بازمی داشتند. امام به هر یک از آنان به نحوی جواب می دادند، زیرا سـران شیعه که به امام نامه نوشته بودند از اوضاع سیاسی کوفه شناخت بیشتری داشتند و از نزدیک شاهد امور بودند. مسلم هم مشاهدات آنها را در نامه خود به امام از

۱- .وقعه الطف، ص ۱۷۲.

۲- الاخبار الطوال، ص ۱۷۱ - الارشاد (مفید) ج ۲، ص ۳۲.

۳- وقعه الطف، ص ۷۲.

۴- الاخبار الطوال، ص ۱۷۲ ، ۱۷۳; مقتل الحسین للخوارزمی، ج ۱، ص ۲۶۰.

۵- لهوف سید بن طاووس، ص ۴۶.

۶- وقعه الطف، ص ۱۴۷.

۷- وقعه الطف، ص ۹۲; الاخبار الطوال، ص ۱۷۴.

۸- لهوف، سیدبن طاووس، ص ۵۰.

۹- موسوعه کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص ۳۱۵.

۱۰- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۶.

۱۱- ابن زبیر در فکر بـازگردان خلافت به حجاز بود و در جنگ جمل در صف مخالفان علی(علیه السـلام) در کنار خاله اش عایشه قرار داشت.

کوفه تأیید کرده بود. در حالی که عبدالله بن عباس و محمد حنفیه سال ها بود که از مکه و مدینه خارج نشده بودند.((۱)) از طرفی در مکه احتمال ترور امام می رفت.((۲))

نظر به اهمیت شهر کوفه در قیام امام حسین(علیه السلام) برای تشکیل حکومت اسلامی - قبل از بررسی زمینه های تغییر حکومت در کوفه - موقعیت استراتژیک این شهر بیان می گردد:

موقعیت استراتژیک کوفه

شهر کوفه در زمان امیرالمؤمنین(علیه السلام) و امام حسن(علیه السلام)(۳۵-۴۱ ه.ق) پایتخت حکومت اسلامی بود و اهمیت زیادی از این نظر داشت. کوفه در مرکز کشور اسلامی به پایگاه سنتی شیعیان تبدیل گشته بود. در قیام های علویان علیه حکومت اموی و عباسی به لحاظ تأمین امکانات نظامی اهمیت ویژه ای داشت.

شهر کوفه در سال هفدهم هجری قمری به دستور عُمر به دست سعد بن ابی وقاص تأسیس شد.((۳)) یک سال قبل از آن شهر بصره بنا گردیده بود. بصره پایگاه سنتی طرفداران عثمان بود. این دو شهر در کنار دو شهر قدیمی تر، ابتدا به عنوان پادگان نظامی ساخته شده بودند و سپس با مهاجرت جنگ جویان عرب مسلمان رفته رفته به صورت شهری نظامی و مستحکم درآمدند.

کوفه، هم به دلیل آب و هوای خوش و هم داشتن مراتع برای چرانیدن شتر، پذیرای مهاجران شد. نقطه شروع لشکرکشی های مسلمانان در قرن اول هجری به ایران و سِنْد، دو شهر کوفه و بصره بودند و خراج آن مناطق نیز به این دو شهر سرازیر می گردید. در مقاطعی که این دو شهر تحت حاکمیت یک نفر قرار می گرفت، منابع مالی هنگفتی در اختیارش بود که در مسائل سیاسی نقش مهمی داشت.

خراج، مالیاتی بود که به جای تقسیم زمین های فتح شده بین جنگ جویان مسلمان، بر آن زمین ها بسته می شد. علاوه بر آن جزیه از غیر مسلمانان در قبال تأمین امنیت آنها، غنایم جنگی شامل اموال مخصوص پادشاهان و امرای دشمن (صوافی) و گمرکات نیز از منابع مالی حکومت اسلامی به شمار می آمدند.((۴))

درآمد عمده مردم از راه گرفتن عطا و رزق بود و مردم وابستگی شدیدی بدان داشتند. عطا، مقدار پرداخت نقدی از سوی حکومت کوفه بود که طی چند مرتبه در سال به سپاهیان پرداخت می شد.

چنان که «رزق» نیز کمک های جنسی و خوراکی بود که هر ماه به صورت بلاعوض به آنان تحویل می گردید تا از اشتغال سربازان جلوگیری شود.

بدین ترتیب یک ارتش همیشه آماده برای جنگ وجود داشت. نظام پرداخت عطا، حربه کارآمدی در دست حکومت بود و اشراف کوفه که مسئول تحویل آن از حکومت و پرداخت به مردم بودند، از این جهت قدرت و نفوذ بسیاری در شهر داشتند.

۱- خطر جانی در رفتن به کوفه همره امام آن قـدر زیاد و جـدی بود که عبـدالله بن عباس و محمد حنفیه بن علی بن ابی طالب در حجاز ماندند. (محمد به سبب انتساب به مادرش خوله، حنفیه نام گرفت.)

۲- امـام حسـین(علیه السـلام) در مکه به ابن عمر فرمود: «ان القوم لا یترکونی و ان اصابونی، و ان لم یصـیبونی فلا یزالون حتی ابـایع و اناکاره، او یقتلونی»، (موسوعه کلمات الامام الحسـین(علیه السـلام): ص ۳۰۸). هـم چنین به ابن زبیر فرمـود: «و الله لئن اقتـل خارجاً منهـا بشبر احب الیّ من ان اقتـل داخلا- منها بشبر! وایم الله لو کنت فی جحرهامه من هـذه الهوام لاسـتخرجونی...» ص۳۲۴. در راه کربلا به صفاح فرمود: «لو لم اعجل لا خذت» (همان، ص ۳۳۵.) و به اباهرّه فرمود: «یا اباهره ان بنی امیه اخذوا مالی فصبرت، و شتموا عرضی فصبرت، و طلبوا دمی فهربت...» (همان، ص ۳۴۵).

۳- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۷۹.

۴- مجله مشکوه، شماره ۵۳، زمستان ۱۳۷۵ «مردم شناسی کوفه» ص ۳۳ و ۳۴.

عبیدالله بن زیاد توسط همین اشراف توانست با تهدید به قطع عطا، مردم را از اطراف مسلم بن عقیل دور کند و با افزایش عطا لشکر عظیمی از کوفیان برای جنگ با امام حسین(علیه السلام) در کربلا فراهم آورد.((۱))

ترکیب عقیدتی – سیاسی مردم کوفه

مردم کوفه از دو گروه مسلمان و غیر مسلمان تشکیل می شد. غیر مسلمین متشکل از عرب مسیحی از بنی تغلب، مسیحیان نجران و نبطی، مجوسیان ایرانی و یهودیان رانده شده از شبه جزیره بودند. اینان درصد کمی از جمعیت کوفه را تشکیل می دادند. بخش مسلمانان شامل گرایش های بی طرف، هواداران بنی امیه، خوارج، پیروان قراء و صحابه و شیعیان علی(علیه السلام) بودند.

اکثر مردم کوفه از گروه بی طرف بودند که زیربنای فکری – عقیدتی محکمی نداشتند. تعداد زیادی از قراء و صد و هفتاد و هشت((۲)) تن از صحابی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در میان آنها بود که هریک خود را مجتهد و صاحب رأی می دیدند و در مقابل حکومت می ایستادند. اینان در بی طرفی مردم نقش عمده داشتند. در واقع این مردم از قبایل صحراگردی بودند که سابقه شهرنشینی نداشتند. ویژگی خاص آنها نظم ناپذیری بود.

بر خلاف مردم شام – که سال ها سابقه شهر نشینی داشتند و معاویه از نظم پذیری آنها کمال استفاده را می کرد –((۳)) این گروه بی طرف در جریانات سیاسی هم چون موجی به دنبال طرف برتر می رفتند، نه از امیر راضی بودند و نه امیر از آنان راضی بود! در هنگام بروز ناآرامی ها و جابجایی قدرت به منافع مادی خود می نگریستند.

بنابراین وقتی معاویه هلاک شد و آنان جوانی و بی تجربگی یزید را دیدند، به صف یاران مسلم پیوستند. آنان والی نرم خوی کوفه، نعمان بن بشیر را که سنین پیری را می گذراند، قادر یا مقابله با قیامی جدی نمی دیدند. شاید همین افراد بودند که فرزدق در وصفشان به امام حسین(علیه السلام) گفت: «دل هایشان با تو و شمشیرهایشان علیه توست».((۴))

در چنین اوضاعی که کنترل از دست نعمان بن بشیر خارج شده بود، تعدادی از اشراف کوفه مانند: عمربن سعدبن ابی وقاص (پسر بنیانگذار کوفه)، عبدالله بن مسلم و عماره بن ولید بن عقبه به یزید نامه نوشتند تا اگر کوفه را می خواهد، فرد قدرت مندی بر آن گمارد. در ضمن خبر آمدن مسلم به کوفه را نیز دادند.((۵)) یزید به پیشنهاد «سرجون»، عبیدالله بن زیاد را با حفظ سمت ولایت بصره، به ولایت کوفه برگزید.((۶))

با آمدن ابن زیاد به کوفه، افراد بی طرف جذب وعده و وعیدهای او شدند و مسلم را تنها گذاشتند. اشراف کوفه که در طول بیست سال حکومت امویان دارای نفوذ بسیاری در میان گروه بی طرف ها بودند، از وابستگان حزب اموی به شمار می رفتند. آنان ابن زیاد را یاری می دادند.

از طرفی عده ای از آنان در جریان نامه نگاری به امام حسین(علیه السلام) برای حفظ ریاست خود – در صورت برقراری

حکومتی از جانب امام - عاطفی ترین نامه ها را نوشته بودند.((۷))اما همین که عبیدالله بن زیاد کنترل کوفه را به دست گرفت، آنها هم در موقعیت های حساس سپاه اعزامی او به فرماندهی عمر سعد به کربلا قرار گرفتند.

۱- همان، ص ۳۵-۳۷.

۲- الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۹۶ - ۳۴۵; کوفه ونقش آن در قرون نخستین اسلامی، ص ۴۴۳-۴۴۵.

۳- مجله مشکوه، ص ۲۰ و ۲۱.

۴- تجارب الامم، ج۲، ص ۵۹.

۵- وقعه الطف، ص ۱۰۱ - ۱۰۲; تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۸۰; مقتل الحسین للخوارزمی، ج ۱، ص ۲۸۷.

۶- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۷۵. مقتل الحسین للخوارزمی، ج ۱، ص ۲۸۷.

۷- وقعه الطف، ص ۹۳ - ۹۵.

امام حسین(علیه السلام) در روز عاشورا در مقابل لشکر کوفه خطاب به همین عده فرمود: «ای شیث بن ربیع و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث!! آیا شماها نبودید که به من نامه نوشتید: میوه ها رسیده و وقت چیدن فرا رسیده و خرماها سرسبز گشته و زمین از گیاه پر است و سپاهی آماده در انتظار توست! پس بشتاب»((۱))!؟

نامه نگاری این عده از اشراف به امام حسین(علیه السلام) نشان می دهد که در سطح آنان، احتمال موفقیت قیام امام برای تشکیل حکومت می رفته است. هم چنان که مردم عادی نیز در هنگام ورود عبیدالله بن زیاد به کوفه، او را نشناخته به گمان امام بر او سلام می کردند و خیر مقدم می گفتند.((۲))

از گروه های دیگر اعتقادی در کوفه، خوارج بودند. آنان در عمل خشن و دارای انگیزه های قویّ دینی بودند.((۳)) فهم عمیقی نداشتند، مکتب عمر را پذیرفته و خشونت میورزیدند. نقل روایات عمر دلیل این مدعاست. پایگاه مردمی هم نداشتند و مخالف حکومت بودند. با شیعه هم دشمنی سرسختانه نشان دادند. در بصره و کوفه طی چند مرحله قیام تا واقعه کربلا در سال شصت و یک هجری قمری سرکوب شده بودند((۴)) و در این واقعه نقش چندانی نداشتند.

پیروان قراء و صحابه پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نیز گروه دیگری در کوفه بودند. آنان امام علی، امام حسن و امام حسین(علیهم السلام) را به عنوان مجتهد و راوی قبول داشتند ; حتی برخی از آنها عبدالله بن مسعود و عمر را از حضرت علی(علیه السلام) بالاتر می پنداشتند!

اقلیتی از شیعیان در کوفه بودند که عمیقاً به خاندان اهل بیت عشق میورزیدند. عده ای از میان آنان رؤسای شیعه به حساب می آمدند. از دهم رمضان سال شصت هجری قمری نامه های دعوت همین رؤسای شیعه به امام حسین(علیه السلام)، پس از وقفه ای ده ساله آغاز شد. نامه برخی از آنان چون سلیمان بن صرد خزاعی، مسیب بن نجبه فزاری، مسلم بن عوسجه، حبیب بن مظاهر اسدی، ابوثمامه صائدی((۵)) و... در مکه به دست امام حسین(علیه السلام) رسید. اینان در زمان حضرت علی(علیه السلام) در جنگ ها همراه او بودند و پس از مرگ معاویه با آگاهی کامل از اوضاع کوفه امام را دعوت کردند.

دیگر شیعیان نیز با وجود علاقه وافر به اهل بیت، با توجه به سیاست های شیعه زدایی معاویه و کشتارهای شیعیان توسط زیاد ابن ابیه در جریان قیام حجر به سال پنجاه ویک هجری قمری تا احتمال پیروزی قطعی نمی دادند، در قیام ها همراهی نمی کردند. به همین علت به محض احتمال شکست مسلم در کوفه از اطراف او پراکنده شدند. در حالی که بعدها به علت تسلط مختار بر خزانه کوفه به قیام او پیوستند.

زمینه های تغییر حکومت در کوفه

جوّ سیاسی کوفه

۱ - در کوفه جوّی پدید آمده بود که همه گروه ها با شور و شوق به امام نامه می نوشتند و فرستادگان آنها در مکه به حضور

امام حسین(علیه السلام)می رسیدند، در حالی که دیگر مناطق - مانند یمن ، مصر و ایران - خاموش

۱- موسوعه کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص ۴۲۰ - ۴۲۱.

۲- وقعه الطف، ص ۱۰۹; الاخبار الطوال، ص ۱۷۷; تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۷۵; مقتل الحسین للخوارزمی، همان، ج۱، ص ۲۸۹، سید بن طاووس (م ۶۶۴ ق) نیز با وجود اختصارگویی به این مطلب اشاره کرده است. لهوف سید بن طاووس،ص ۵۸.

۳- الخوارج فی العصر الاموی، ص ۲۱۴-۲۱۸ و ص ۱۹۶.

۴- همان، ص ۱۰۹ به بعد; تاریخ الدوله الامویه، ص ۱۸; کوفه نقش آن در قرون نخستین اسلامی، ص ۳۰۶ - ۳۰۸.

۵- ، لهوف سید بن طاووس، همان، ص ۴۸ - ۴۹، یکی از دلایل قلت شیعه در کوفه و نفوذ اشراف اموی، کاندید شدن عمر سعد بعد از واقعه کربلا برای ولایت کوفه است. (ر.ک: مروج الذهب: ج ۳، ص ۸۵.)

بودند، در اثر همین جوّ بود که حتی عده ای از اشـراف هوادار امویان نیز برای عقب نماندن از قافله و به امید رسیدن به مقام و موقعیت، به امام نامه دعوت نوشته بودند.

۲- ضعف شخصیت یزید: از نظر مردم کوفه او جوانی تازه کار بود و ضعف مدیریتی، سیاسی و اجتماعی داشت.

۳- ضـعف شخصیت نعمان بن بشیر (والی وقت کوفه): بشیر بن سعد پدر نعمان، در جریان سقیفه در مخالفت((۱)) با سعد بن عباده که او هم انصاری و خزرجی بود، با ابوبکر بیعت کرد. بشیر در امر بیعت با اسیدبن حضیر اوسی در رقابت هم بود.((۲)) نعمان بن بشیر و مسلمه بن نحله هم تنها انصاریانی بودند که عثمانی و همراه معاویه شدند و از حضرت علی(علیه السلام)کناره گرفتند.((۳)) معـاویه خود را منتقم خون عثمـان معرفی می کرد. نعمـان در این زمان که مسـلم در کوفه و امام در راه آن بود، سنین پیری را می گذراند و قدرت جمع آوری سپاه و مقابله با مسلم را نداشت.

۴- در اثر گذشت زمان نسـلی به وجود آمده بود که دوران ظلم معاویه را تجربه کرده و افرادی مانند سـلیمان بن صـرد، رفاعه بن شـداد و مسیب بن نجبه در میان آنها حکومت عـدل علی(علیه السـلام) را دیـده بودنـد. آنها می خواسـتند از خلاء قـدرت سیاسـی استفاده کرده و قبل از تثبیت قدرت یزید حکومتی نظیر حکومت امام علی(علیه السلام) به رهبری فرزندش - که او هم امام بود - تشکیل دهند.

۵- رقـابت شـام و عراق: قبـل از اسـلام در زمـان درگیری های روم و ایران، در شام حکومت عربی غسانیان (آل جَفْنه) دسـت نشانـده روم و در عراق نزدیـک کوفه، حکومت عربی حمیریان (لخمیان) دست نشانـده ایران، در رقابت و ستیزه بودنـد.((۴)) پس از اسـلام، کوفه در زمان حضـرت علی(علیه السـلام) پایتخت رسمی و مهم ترین شهر مملکت اسلامی بود. برخی فتوحات لشکر اسلام پیش از زمان حضرت، از کوفه هدایت می گردید و کوفه مظهر قدرت و عزت اسلام بود.

در حـالی که در همین زمـان هـا، مرکز حکومت معـاویه در شـام، غیر رسـمی و او و اطرافیـانش از نظر کوفیـان مشتی «طلقا» به شمار می رفتند که در فتح مکه تسلیم پیامبر شده بودند. از طرف دیگر پایتختی کوفه علاوه بر اهمیت سیاسـی، فواید اجتماعی و اقتصـادی ای نیز برای اهـالی آن در برداشـت. پس از تسـلط معـاویه بر مقـدرات مملکـت اسـلامی و صـلح امـام حسـن(علیه السـلام)، معـاویه به سـبب خشم و نفرت از کـوفه، پـایتخت را به شـام منتقـل کرد و مـدت بیست سـال مردم کـوفه از آن فواید محروم و شـهر نیز به صورت عـادی درآمـد از این رو بـا مرگ معـاویه، مردم کوفه به یـاد دوران خوش پایتختی انگیزه فراوانی داشتند تا مجد و عظمت از دست رفته را که در آن زمان قدر ندانسته بودند، بازگردانند.

اهداف اعلام شده امام حسین(علیه السلام) در وصیت به برادرش محمد حنفیه عبارت اند از((۵)):

۱. اصلاح امت جدش.

۲. امر به معروف و نهی از منکر.

۳. عمل به سیره پیامبر و حضرت علی(علیه السلام). این اهداف نیز با تشکیل حکومت اسلامی قابل تحقق و سازگارند.

علل عدم موفقیت سیاسی – نظامی امام

۱- واقدی، کتاب الرده، ص ۷۱ و۷۲.

۲- .زبیر بن بکار، اخبار الموفقیات، ص ۵۸۷.

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۸۹; و انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۵.

۴- غلامحسین زرگری نژاد، تاریخ صدر اسلام، ص ۶۹ و ۷۴.

۵- موسوعه کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص ۲۹۰ و ۲۹۱.

۱ – مهم ترین علت، ورود عبیدالله بن زیاد به کوفه است. وی هنگامی که در بصره بود، توسط منذر بن الجارود((۱)) از فرستادن نامه امام حسین(علیه السلام)به مردم بصره آگاه شد و پیک امام (سلیمان) را کشت. اشراف هوادار حکومت اموی در کوفه قبلا یزید را از آمدن مسلم به کوفه خبردار کرده بودند. با رسیدن نامه امارت کوفه از طرف یزید، ابن زیاد به کوفه آمد. مردم کوفه به گمان ورود امام به او خیرمقدم می گفتند. او بدون هیچ مقاومتی وارد قصر شد و کنترل اوضاع را در دست گرفت.

۲– مسلم بن عقیل با شنیدن خبر ورود ابن زیاد به کوفه، خانه مختار را ترک کرده وارد خانه هانی بن عروه((۲)) گردید و مخفیانه از مردم کوفه بیعت می گرفت. معقل((۳)) – جاسوس ابن زیاد – توانست از طریق مسلم بن عوسجه به محل اختفای مسلم پی برد و از برنامه ترور ابن زیاد به وسیله مسلم نیز آگاه شد. ابن زیاد پس از دریافت این اطلاعات ، هانی را دست گیر کرد و به شهادت رساند. در این هنگام مسلم قصر ابن زیاد را محاصره کرد.

این محاصره کامل نبود و ابن زیاد از طریق درب الرومیین((۴)) با اشراف کوفه در ارتباط بود. ارتباط سران شیعه نیز در این محاصره با مسلم و محاصره کنندگان روشن نیست. در یک احتمال ضعیف می توان نتیجه گرفت که محاصره قصر به قصد تصرف آن نبوده، بلکه به خاطر جلوگیری از غافل گیری و گرفتار نشدن مسلم و سران شیعه بوده است. به همین دلیل افراد به سرعت از اطراف مسلم پراکنده شدند و او در کوچه های کوفه تنها و سرگردان ماند.

اگر مسلم در جریان محاصره قصر می توانست ابن زیاد را از آن جا بیرون براند یا او را بکشد و بر خزانه کوفه مسلط شود، نیروی او چند برابر می گردید و شمشیرهای زیادی به خدمتش درمی آمدند. به طوری که با ورود امام به کوفه به کلی اوضاع تغییر می کرد و امام نیز با تحریک انگیزه ها، دل های کوفیان را بیشتر به خود جذب می نمود. حتی در اندک مدتی با پیوستن بصره و حجاز حکومت امام نیز گسترش می یافت. بیست سال سلطه امویان و ظلم و جور آنها نیز باعث می شد که قدر حکومت آل علی(علیه السلام) را بدانند.

جواب نامه عده ای از مردم بصره و اعلام همراهی آنان نیز به دست امام حسین(علیه السلام)رسیده بود.((۵)) «شریک بن اعور» از بزرگان بصره هم قبل از فوت قول جلب همراهی مردم بصره را به مسلم داده بود.((۶)) هم چنین ابن زبیر در حجاز فعالیت خود را آغاز کرده در مخالفت با حکومت یزید با امام هم رأی بود.

بعد از تسلط نظامی، امام این ظرفیت را دارا بودند که مردم را از چشمه جوشان علوم خود بهره مند ساخته و آنها را از بی تفاوتی بیرون آورده و با سال ها جریان شیعه زدایی معاویه مبارزه نمایند. با توجه به مقبولیت امام در نزد عامه مردم، نیاز به تهدید و تطمیع حکام اموی هم نبود. این مقبولیت در هنگام ورود ابن زیاد به کوفه معلوم بود و مردم او را به جای امام می پنداشتند.

از نکات مبهم تاریخ؛ غیبت سران شیعه در جریان محاصره قصر به وسیله مسلم بن عقیل است که در کنار او نبودند. برخی از

آنان مانند حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و ابوثمامه صائدی در کربلا حاضر شدند، ولی بزرگانی چون سلیمان بن صرد خزاعی، رفاعه بن شداد بجلی و مسیب بن نجبه فزاری در صحنه کربلا- هم حاضر نشدند. آنها قصد پیوستن به امام را هم نداشتند، زیرا بعدها در جنبش توابین به عمل خود اقرار دارند. هم چنین به درستی معلوم نیست که چرا محاصره قصر ابن زیاد بوسیله مسلم به صورت کامل نبوده است و ابن زیاد از طریق درب الرومیین با اشراف هوادار امویان ارتباط داشته است.

۱- وقعه الطف، ص ۱۰۷; الاخبار الطوال، ص ۱۷۶.

۲- همان، ص ۱۱۱; الاخبار الطوال، ص ۱۷۷; الفتوح، ص ۸۱۸ به بعد.

۳- همان، ص ۱۱۲ - ۱۱۵; الاخبار الطوال، ص ۱۷۸.

۴- همان، ص ۱۲۳; تجارب الامم، ج ۲، ص ۴۸.

۵- موسوعه کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص ۳۱۸.

۶- وقعه الطف، ص ۱۱۴; و الاخبار الطوال، ص ۱۷۸.

مسلم پس از این واقعه با فرا رسیدن شب، در کوچه سرگردان ماند. تا این که شب را در خانه زنی به نام طوعه((۱))گذراند. هنگام صبح با جاسوسی پسر این زن غافل گیر شد و پس از نبردی جانانه دست گیر و شربت شهادت نوشید.

نکته قابل توجه در جریان کار مسلم در کوفه، لو رفتن محل اختفای او در خانه هانی و بعد در خانه همین زن با جاسوسی است.

مسلم قبل از شهادت به محمد بن اشعث وصیت کرده بود تا کسی نزد امام بفرستد و او را از آمدن به کوفه بازدارد. پیک محمدابن شعث در زباله (میان راه کوفه) خبر را به امام رساند.((۲))

امام حسین(علیه السلام) در روزی که مسلم به شهادت رسیده بود، از مکه خارج شدند و در بین راه قیس بن مسهر و عبدالله بن یقطر((۳)) (برادر رضاعی خود) را با نامه هایی به کوفه فرستادند.

خبر شهادت هانی بن عروه و مسلم در بین راه قبل از زباله، در ثعلبیه((۴)) به امام رسید و در حضور همراهان مطرح شد. در این مرحله دیگر احتمال امکان تشکیل حکومت به وسیله امام حسین(علیه السلام) در کوفه کاهش یافته بود. شاید نفس اهمیت این هدف در مقابل اهداف فرضی دیگر بوده است که امام فرمان حرکت دادند. پراکندگی یاران هم تا این مرحله و پس از خبر مذکور گزارش نشده است.

بنابراین با توجه به عدم دلیلی برای بازگشت، احتمال ترور در حجاز، آرزوی بیست ساله شیعیان در برپایی حکومت و این که برادران عقیل قصد خون خواهی داشتند،((۵)) امام فرمان ادامه حرکت دادند.

برخی دیگر نیز به امام گفتند: شخصیت شما بالاتر از مسلم است و مردم کوفه به شما رو خواهند آورد.((۶)) در زباله، خبر شهادت عبدالله یقطر رسید و امام یاران را رخصت رفتن و عدم همراهی دادند. نکته قابل ذکر این که بسیاری در این محل امام را ترک کردند((۷)) برخلاف وجود برخی از شرایط قبلی، در کنار امام نماندند، در حالی که عده کمی هم چنان همراه امام باقی ماندند و این عبرت دیگری است.

۳- در برخورد با سپاه حر، امام حسین(علیه السلام) مسیر کاروان را برای بازگشت تغییر دادند،((۸)) ولی حر مانع شد. به نظر می رسد که قصد امام برای بازگشت، واقعی باشد، اما با توجه به وجود خطر جانی در حجاز، می توان گفت که امام می خواست قیامش انتحاری خوانده نشود. بنابراین با وجود سپاه حر، کاروان امام در کربلا فرود آمد.

در کربلا عمر بن سعد به طمع حکومت ری((۹)) در مذاکرات((۱۰)) خود با امام به نتیجه نرسید و سرانجام در رقابت با شمر بن ذی الجوشن جنگ را با امام آغاز کرد. ابن زیاد، شمر را فرستاده بود تا ابن سعد، یا فرماندهی را به شمر واگذارد یا کار جنگ را یک سره کند. بدین ترتیب حادثه بزرگ کربلا و شهادت مظلومانه امام حسین(علیه السلام) شکل گرفت.

۱- الفتوح، ص ۸۵۷.

۲- .موسوعه کلمات الامام حسین(علیه السلام)، ص ۳۴۹.

۳- همان، ص ۳۳۹ - ۳۴۰; الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۷۰.

۴- همان، ص ۳۴۳.

۵- همان، ص ۳۴۴.

۶- تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۰۳; الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۷۵; مقتل الحسین للخوارزمی، ج ۱، ص ۳۲۸.

۷- موسوعه کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص ۳۴۸.

۸- الاخبار الطوال، ص ۱۸۷; الفتوح، همان، ص ۸۷۸ - ۸۷۹; مقتل الحسین للخوارزمی، ج ۱، ص ۳۳۲; لهوف، همان، ص۹۲; همان، ص ۳۵۷ - ۳۵۹.

۹- الاخبار الطوال، ص ۱۸۹.

۱۰- موسوعه کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، ص ۳۸۶-۳۸۹.

آثار و پیامدهای شهادت امام حسین(علیه السلام)

۱- تأثیر عاطفی شدید در مواجهه با خاندان مصیبت زده و شنیدن سخنان آنها که به صورت گزارش هایی از خوارق عادات در منابع پس از حادثه آمده اند.

۲- رسوایی هیئت حاکمه تا جایی که یزید مورد لعن قرار گرفت و گناه کشتن فرزند پیامبر را به گردن ابن زیاد انداخت.((۱))

۳- احیای سنت جانبازی در راه دین و روح آزادگی در جامعه و جدا شدن از عادت اطاعت محض امیر زورگو به خاطر «عطا» و کم شدن نفوذ اشراف و زاهدان عوام فریب، بطوری که عبدالله عفیف ازدی در اولین سخنرانی عبیدالله بن زیاد پس از جنگ، فریاد اعتراض خود را در مقابل دشنام و ناسزای عبیدالله نسبت به امام حسین(علیه السلام) در مسجد کوفه بلند کرد.

۴- آغاز قیام ها و شورش ها در سراسر امت اسلام به خون خواهی حسین(علیه السلام) که به سرنگونی بنی امیه انجامید; نظیر قیام توابین، شورش مدینه و مکه، انقلاب مختار بن ابی عبیده ثقفی، قیام زید بن علی بن الحسین (علیهم السلام) و پسرش یحیی.

۵- اتحاد و انسجام گروه های شیعی و جدایی تدریجی آنها از سایر فرق. گروه های شیعی، امامت را تنها حق الهی علی(علیه السلام) و امامان پس از او می دانستند، نه خلفای دیگر. این مطلب در فحوای کلام امام حسین(علیه السلام)در جریان حرکت به سوی کربلا و نیز در سخنان یارانش موجود است.

۱- البدایه و النهایه، ج۸، ص ۲۵۴; الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۷۸.

جلد نهم: زنان در نهضت عاشورا

اشاره

ص:۱

بسم الله الرحمن الرحیم

فرهنگ عاشورایی

(۹)

زنان در نهضت عاشورا

هو الشهید

مقدمه

«نَظَر النَّبیُّ (صلی الله علیه وآله) اِلَی الْحُسَینِ بنِ عَلی(علیهما السلام) و هُوَ مُقْبِلٌ، فَأَجْلَسَهُ فِی حِجْرِهِ و قَالَ : إنَّ لِقَتْلِ الْحُسَینِ حَرارَةً فی قُلُوبِ المُؤمِنینَ لا تَبْرُدُ اَبَداً.((۱))

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به حسین بن علی نگاه می کرد در حالی که به طرفش می آمد، او را گرفت و بر روی پای خود نشانید و فرمود: همانا در دل های مؤمنین حرارتی نسبت به شهادت امام حسین(علیه السلام) است که هیچگاه سرد نمی گردد.»

مسلمانان همواره علاقه فراوان و عشق وافری نسبت به حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) سبط اکبر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)داشته اند. این عشق و علاقه در زمان حیات آن حضرت، در دوران قیام ایشان و خصوصاً پس از شهادتش وجود داشته و هیچگاه از بین نرفته است.

این مهم سرّ مگویی ندارد.! بلکه آشکارا علت آن معامله با خداوند است. امام حسین (علیه السلام) به خاطر حفظ و احیای دین خداوند از مال، جان، خانواده و همه هستی خود گذشت و در این مسیر دعوت خدای متعال را اجابت کرد و در نتیجه نام، یاد و محبت او حیات جاودانه پیدا کرد و مصداق کریمه شریفه شد :

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْتَجیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُم» (انفال ۲۴).

در واقع آنچه حضرت سید الشهدا (علیه السلام) در احیای دین خداوند انجام داد، الگویی پایدار برای همه مسلمانان تا قیام قیامت است. قیام برای اقامه حق و زدودن باطل و جلوگیری از کژیها و بدعت ها در دین خداوند! و در این مسیر از شهادت استقبال کردن و هیچ ارزشی را از احیای کلمه اللّه بالاتر ندانستن و از انحراف در امت پیامبر جلوگیری کردن!

همانگونه که آن حضرت خود فرمود : «اِنّی لَمْ اَخْرُجْ اَشِراً وَ لابَطِراً وَلا مُفْسِداً وَلا ظالِماً وَ انّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلاحِ فی اُمّهِ جَدّی (صلی الله علیه وآله) اُریدُ اَنْ اَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهی عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اَسیرُ بِسیرَهِ جَدّی وَ اَبی عَلیّ بْنِ اَبیطالِب(علیه السلام).

و همانگونه که همه پیامبران الهی با توکل بر خدای متعال در صدد انجامش بوده اند; اصلاح جوامع بشری از طریق دشمنی با ظالمان و دستگیری از مظلومان و نیز جلوگیری از فساد، تباهی و فحشاء، و تبلیغ حقیقت، عدالت، کرامت و فضیلت در بین تمامی انسانها !

و همانگونه که حضرت شُعیب پیامبر (علیه السلام) در تبیین رسالت و مأموریت خود گفت : «إنْ اُریدُ اِلَّا إلْاصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفیقی اِلّا بِاللّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ اِلَیْهِ اُنِیبُ». (هود ۸۸)

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) افتخار دارد در راستای احیاء و گسترش فرهنگ و معارف اسلامی و نیز حراست از حریم قرآن مجید و سنّت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و همچنین بزرگداشت نام، یاد و زندگانی اهل بیت(علیهم السلام) اقدام به برگزاری همایش های فرهنگی و علمی نماید.

۱- مستدرک الوسایل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

از جمله این همایش ها، همایش امام حسین(علیه السلام) بود که در سال ۱۳۸۱ ه-.ش (۲۰۰۳ م) در تهران و در سال ۱۳۸۲ ه-.ش (۲۰۰۴ م) در دمشق برگزار گردید.

اندیشمندان و صاحبان علم و قلم مقالات فراوانی را برای غنای هرچه بیشتر این همایش به دبیرخانه آن ارسال کردند و نتیجه تلاش های علمی آن عزیزان انتشار پانزده جلد کتاب گردیده است که اکنون در دسترس علاقه مندان قرار گرفته است.

بی شک بررسی و شناخت ابعاد گسترده قیام امام حسین(علیه السلام) با یک همایش و چند مقاله امکان پذیر نمی باشد. چه آنکه این فقط یک قیام نبود بلکه توانست یک فرهنگ ایجاد نماید، فرهنگ عمیقی که در زندگانی مسلمانان تأثیرگذار بوده و هست. فرهنگی که تا کنون نه تنها قدیمی و فرسوده نشده بلکه در طول تاریخ پس از عاشورا، همواره یک امید بوده، یک الگو، یک ارزش و یک فرهنگ، فرهنگ عاشورایی!

فرهنگ عاشورایی امام حسین(علیه السلام) بخوبی توانست فرهنگ آموزانی فهیم و با انگیزه تربیت نماید. عاشقانی که عمق قیام حضرتش را درک کردند و حاضر شدند عزیزترین سرمایه زندگانی خود را در این مسیر در طبق اخلاص گذارده و تقدیم نمایند و با آغوش باز به استقبال شهادت روند. الگوپذیری از فرهنگ عاشورایی حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) به اصحاب آن امام همام خلاصه نگردید، بلکه در سالها و قرنها بعد قیام ها و خروشهایی علیه حکام ظلم و جور را پدید آورد و منشأ بوجود آمدن صحنه هایی از آرمان خواهی، عشق و ایثار و شهادت طلبی در طول تاریخ شد.

فرهنگ عاشورایی، عاشوراها آفرید و کربلاها بوجود آورد و همواره پیروان اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) با عشق و علاقه و با ایمان راسخ، و با برپایی مجالس عزاداری، شعر و نوحه سرایی در زنده نگاه داشتن آن سخت کوشیدند و حتی در مسیر احیای نام و یاد و قیام عاشورایی امام حسین(علیه السلام) از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.

آنچه در پیش روی دارید مجموعه مقالاتی در خصوص بررسی و تبیین گوشه ای از فرهنگ عاشورایی حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) می باشد که در چند مجلد تدوین شده است. از آنجا که مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) نسبت به تهیه و انتشار کتابهای دینی و مورد نیاز پیروان اهل بیت(علیهم السلام) در اقصی نقاط عالم همت می گمارد لذا در هریک از مجموعه منشورات «فرهنگ عاشورایی» به طرح نقطه نظرات صاحب نظران در این خصوص می پردازد.

با تشکر از مؤلفین محترم، توفیق تمامی اهل فکر، قلم و مطالعه را در شناساندن و شناخت هرچه بیشتر فرهنگ عاشورایی از خداوند متعال خواستارم و برای همه پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در هر سرزمین که هستند آرزوی سلامت، موفقیت و رستگاری دارم.

محمد حسن تشیّع

معاون فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

زنان در نهضت عاشورا

اشاره

زنان در نهضت عاشورا

ملیحه خادری

دیباچه

در اسلام شأن و منزلت زن بسان مرد عظیم است، و خداوند در آیات متعدد قرآنی به این مهم اشاره فرموده است. چرا که خیل انسان ها، به وجود آمده از یک زن و یک مرد به نام آدم(علیه السلام) و حوّا(علیها السلام) است - چه مؤمن و چه کافر - همه از یک پدر و مادر به دنیا آمده اند.((۱)) فقط بر اساس حکمت، موهبت های خاصی به مرد و زن بر اساس ظرفیت هایشان عطا شده است؛ مثلاً بعضی لطافت ها و ظرافت ها در جنس زن از طرف پروردگار به ودیعه گذارده شده که در مردان کمتر به چشم می خورد.

بنابراین، در اصل کرامت انسانی، زن و مرد یکسانند و آن ها که مقام والای زن را تحقیر می کنند، از تعالیم عالی اسلامی بهره ای نبرده اند، قبل از اسلام به اقتضای جاهلیت جسم زن را زنده زنده به خاک می سپردند. به گمان این که دل تنگ می شدند و از این عار، روی از قوم خود پنهان می داشتند و به فکر می افتادند که آیا دختر را با ذلت و خواری نگه دارند، یا زنده به گور کنند. البته قرآن می فرماید: «عاقلان آگاه باشند که آن ها بسیار بد می کردند»((۲)).

و هنوز هم هستند کسانی که این موجود لطیف و موهبت بزرگ الهی، موجب آرامش خاطر و مودّت و رأفت، عالی ترین مراتب دوستی و صفا را به بازیچه ای مبدل کرده و او را ملعبه دست هوسرانان بی مروّت قرار می دهند. این گونه بهره برداری خودخواهانه، نمونه ای دیگر از همان جاهلیت است که شکل مدرن به خود گرفته و هستی پرارزش زن را به کالایی فاقد ارزش مبدل کرده است و از این اشرف مخلوقات (انسان) موجودی پوچ و بی هویت ساخته است.

مگر نه این است که زن هرزه در روزگار امروز در هر جامعه و هر طرز فکری که باشد، حتی در نزد مردان هرزه، کالایی یک بار مصرف تلقی می شود، این وضع نابسامان جامعه مدرن امروز در مورد زن، بهتر از زنده به گور کردن دختران در عصر جاهلیت نیست!

استفاده ابزاری از زن در امور مختلف اجتماعی از قبیل: تبلیغات، سینما، و حتی به کارگیری و اشتغال بدون رعایت کرامت های والای انسانی او که متأسفانه در بعضی جوامع اسلامی هم دیده می شود، یک نوع نابود ساختن زنان است.

آن ها که شخصیت والای زن را از وی ستانده اند و او را پست و حقیر و لجام گسیخته در تصرف بی چون و چرای مردان هرزه قرار داده اند. در حقیقت مهر عدم بر وجود زن زده اند، آیا این گونه نگرش به زن چه تفاوتی با نگاه به کالاهای مصرفی دارد؟

ارزش زن به همت والای او بستگی دارد که خویشتن را بشناسد و با درک شخصیت خود به هویت ارزشمند انسانی خویش که در قرآن بدان اشاره شده، پی ببرد، و بفهمد که در مرتبه ای واحد با مردان قرار دارد؛ به شرط آن که مسئولیت خود را بداند و در زندگی به آن عمل کند.

۱- سوره حجرات، آیه ۱۳: (یـا ایهاالنـاس انّا خلقناکم من ذکر و انثی...) سوره قیامت، آیه ۳۹: (... فجعل منه الزوجین الذکر و الانثی)

۲- سوره نحل، آیات ۵۸ و ۵۹: (و اذا بشّر احدهم بالانثی ظلّ وجهه مُسوداً و هو کظیم... ألا ساء ما یحکُمُون).

قرآن مجید به شکل همطراز و مساوی با مرد بیان واقعیت کرده: مردان مسلمان و زنان مسلمان، و مردان مؤمن و زنان مؤمن، و مردان و زنـان اهـل طـاعت و عبـادت، و مردان و زنان راست گوی، و مردان و زنان صابر، و مردان و زنان خـدا ترس خاشع، و مردان و زنـان خیرخواه مسکین نواز، و مردان و زنـان بـا حفاظ خوددار از تمایلات حرام، و مردان و زنانی که یاد خـدا بسیار کنند، خدا بر همه آن ها مغفرت و پاداش بزرگ مهیا ساخته است.((۱))

خلاـصه، طبـق رهنمـود قرآن، زن برای رسـیدن به قله منیع شـرافت چیزی از مرد کم نـدارد،((۲)) بلکه در تکامـل بشـر، نقش ارزنـده تر از مرد دارد، زیرا مردان برجسـته تاریخ از دامان زنان پاک دامن به اوج کمال رسـیده اند. بسیارند زنان تکامل یافته در طول تاریخ، که کمال و عظمت خود را بر مردان تحمیل کرده اند:

آسـیه بنت مزاحم، همسـر مؤمنه و خداپرست فرعون، نمونه ای از آن ها است. وقتی صـندوق کودک (موسـی) را در آب دید، فرعون اراده کرد تا بچه را بکشـد، آسـیه مانع شد و گفت: تو گفتی هر کودک زیر یک سال را هر کجا یافتند بکشـند! و حال آن که این کودک از یک سال بیشتر دارد، اگر او را بکشی تو را سرزنش خواهند کرد.((۳))

این بـانوی بزرگ، با ایفای نقش خود، زمینه ساز نهضتی بزرگ شـد که توسط موسـی(علیه السـلام)مسـیر اجتماع را دگرگون ساخت، مبارزه با فرعون ها برای رسـیدن به کمال و عزت انسانی از دست رفته! گفت: مبادا آن شود که منجّمان گفته اند، این پسـر همـان باشـد که تاج و تخت ما را نابود کنـد؟ آسـیه با خون سـردی گفت: نگران نباش کسـی را که ما در دامان خودمان پرورش دهیم، هرگز آن نمی شود!

پس در ایدئولوژی اسـلامی، زن هم به مثل مرد مسـئول و مکلّف است.((۴)) بلکه زودتر از مردان به این کمال می رسـد، که خداوند او را در نه سالگی شایسـته واگذاری مسـئولیت دانسته است و مردان را در پانزده سالگی! کدامین شریعت و کدام طرز تفکر به اندازه اسلام به زن کرامت بخشیده؟ نقل داستان با شکوه مریم(علیها السلام) آن بانوی پاک دامن، ساره، هاجر و حتی بلقیس (ملکه ای از دودمان پادشاهان کشور سبأ در زمان حضرت سلیمان بن داود) که به تعبیر قرآن کریم در مقابل پیامبر خدا (سـلیمان) سـر تسـلیم فرود آورد، این هـا همه حاکی از شخصـیت پردازی اسـلام به جنس زن است و این داسـتان ها دلالت بر ظرفیت های بالای انسانی زن دارد.

چه کسـی می توانـد نقش ایثار خـدیجه(علیها السـلام) را در پیشبرد اسـلام انکار کند؟ او مصداق آیه شـریفه قرآنی: (فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم...) است.((۵))

با پیدایش اسـلام، زنان قدم به قدم مثل مردان بلکه جلوتر از مردان; در صـحنه های مختلف سیاسـی اسـلام حضور فعال داشته انـد، خدیجه کبری(علیها السـلام) اولین زنی بود که اسـلام آورد،((۶)) و سـمیه اولین کسـی بود که در راه اسـلام شهید شد.((۷))

ایـن رکـورد و افتخـار همیشه برای زن خواهـد مانـد، هم در اسـلام آوردن و هم در حفـظ و حراست از آن; یعنی شـهادت، از

مردان پیشی گرفته اند! در مقام شامخ خدیجه(علیها السلام)همین بس که جبرئیل پیام آور الهی بر او سلام می فرستاد.((۸))

۱- سوره احزاب، آیه ۳۵: (انّ المسلمین والمسلمات والمؤمنین والمؤمنات...)

۲- سوره فصلت، آیه ۳۰: (اِنّ الذین قالوا ربّنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملئکه...)

۳- سوره قصص، آیه ۹ به بعد.

۴- سوره آل عمران، آیه ۱۹۵ و سوره نساء، آیه ۳۲.

۵- سوره نساء، آیه ۹۵.

۶- کانت اول من اسلم و من امن بالله و رسوله (سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۷۴).

۷- سمیه دختر خیاط به دست ابوجهل که نیزه بر سینه اش فرود آورد و شهیدش نمود اولین شهید اسلام است. کنزالعمال، خ ۳۷۵۹۷، ج ۱۳، ص ۶۳۰.

۸- کنزالعمال، ج ۱۳، ص ۲۷۵.

هیچ ممنوعیت شرعی برای حضور فعال زنان در عرصه های مختلف که احساس تکلیف شود، وجود ندارد.((۱))

حضور فعال زنان در نماز عید در زمان پیامبر((۲)) و یا حضور چشم گیر در غزوه ها((۳)) و مداوای زخم دیدگان و آب رسانی و پشتیبانی از رزمندگان در صدر اسلام تجربه شده است.

البته باید خاطر نشان نمود که این حضورها با رعایت شئونات کمالی زنان صورت می گرفته است.

خانمی از پیغمبر سؤال کرد: اگر زنی پوششی نداشته باشد که خود را بپوشاند آیا مانعی ندارد که از منزل بیرون بیاید و در امور خیر اسلامی شرکت کند؟! پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: نه، نمی تواند بدون پوشش بیرون بیاید، باید دوستش او را از لباس های خود بپوشاند. آن گاه در کارهای خیر و در دعوت مؤمنان حاضر گردد.((۴))

شجاعت زنان در غزوات پیامبر چیزی نیست که در تاریخ مخفی مانده باشد; زیرا تاریخ اسلام سرشار است از رشادت ها و ایثارگری های بانوان، سرگذشت نسیبه (امّ عامر) بسیار شنیدنی است: در جنگ احد برای آب رسانی در معرکه حضور یافته بود، لشکر اسلام پیروز شده بود، ناگاه ورق برگشت (به خاطر سهل انگاری مسلمانان) پیروزی به شکست مبدل شد با حمله غافلگیرانه خالد خیلی ها فرار کردند.((۵))

ولی نسیبه مثل شیر غرش می کرد، و مدام از پیامبر دفاع می کرد، و چون شمع دور وجود پیامبر می گردید.((۶)) پیامبر در حق او دعا کردند، که خدا او را در بهشت ملازم حضرتش قرار دهد.((۷))

منظره دفاع جانانه این زن شجاع از پیامبر آن چنان بود که حیرت آور بود; زیرا با شمشیر بر دشمن حمله می کرد، دشمنی که پسرش را مجروح ساخته بود و با ضربه ای محکم به ساق پایش، وی را نقش بر زمین ساخت! پیامبر از این همه جسارت به خنده افتاد، به طوری که دندان های عقب ایشان آشکار شد «فضحک حتی بدت نواجذه» در صورتی که خنده های پیامبر از حد تبسّم تجاوز نمی کرد.((۸))

پیامبر در تمجید این بانوی فداکار فرمودند: مقام نسیبه در احد، بالاتر بود از مقام فلانی و فلانی.((۹))

پایداری خانمی دیگر به نام حمنه (حمن) خواهر عبدالله بن جحش، خواهر زینب همسر پیامبر را ببینید!

خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) رسید، در حالی که دایی و برادر و شوهرش در احد شهید شده بودند، پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمودند: ای حمنه! این را به حساب خدا بگذار (احتسبی هذا علی الله) کنایه از این که کسی از تو کشته شده.

حمنه با قلبی آرام و خاطری جمع گفت: چه کسی را ای رسول خدا؟ فرمود: دایی ات حمزه را!

دایی ام حمزه را؟! مگر او را کشته اند؟! فرمود: آری. حمنه با اندوه فراوان و آه سردی گفت: (اناالله وانا الیه راجعون...) بار

دوم پیامبر فرمودنـد: باز هم به حساب خـدا بگذار! عرض کرد که را؟ فرمود: برادرت عبدالله را!((۱۰)) حمنه، پس از استرجاع گفت: خدای رحمتش کند، شهادت گوارایش.((۱۱))

۱- ..و توقیفهم علی ما اراد من مصلحه دینهم و دنیاهم و یخبرهم بما یرد علیهم...، وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۰.

۲- اسدالغابه، ج ۵، ص ۱۸۱، صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۸۲، وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۳۳ و ۱۳۴.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید سه جلدی، ج ۳، ص ۳۷۸.

۴- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۸۶.

۵- فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۴۶۷، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۸۹.

۶- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۴۵.

۷- «اللهم اجعلهم رفقائی فی الجنه».

۸- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۷۷.

۹- لمقام نسیبه بنت کعب الیوم خیر من فلان و فلان.

۱۰- عبدالله جحش دریک قبر با حمزه دفن شد (سیره ابن هشام، ج۳، ص ۶۰).

۱۱- ...وهنیئاً له الشهاده.

برای بار سوم فرمود: به شمار آر! گفت که را؟ فرمود: شوهرت مصعب را؟ بی اختیار گریست و قطره های اشک بر گونه های مقاومش فرو ریخت، با قلبی آکنده از حزن و اندوه برای شوهرش دعا کرد و خود را به رضای خدا تسلیم نمود.((۱))

این گونه استقامت در مقابل مصیبت ها در جنگ ها از قِبَل زنان بسیار است.((۲))

حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) نیز در جنگ احد با چهارده نفر دیگر برای مداوای زخمی ها و ملاقات پیامبر به معرکه احد آمدند.((۳))

صفیّه خواهر حمزه، عمه بزرگوار پیامبر((۴)) در غزوات شرکت فعالی داشت، در جنگ خندق چشمش به فرد جاسوسی از یهودیان افتاد. مردی به نام حسّان از مسلمانان کنار صفیّه بود، به او گفت: حسابش را برس! گفت: مگر به تنهایی می شود؟ صفیّه خونش به جوش آمد، ستون خیمه را برداشت، چنان با او نبرد کرد، که بالاخره او را کشت! و با فداکاری خود ثابت کرد، او نخستین زنی است که مردی را به خاک و خون افکنده است.

دلیری او آن چنان پیامبر را به خنده واداشت که پیامبر(صلی الله علیه وآله)را تا آن زمان آن گونه خندان ندیده بودند.((۵))

پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به این زنان فرمودند: برای شما هم مکانی مثل مردانتان در بهشت است.((۶))

با ذکر این مقدمه نسبتاً طولانی روشن است که زنان در طول تاریخ اسلام در پرتو حمایت های همه جانبه اسلام عزیز نه تنها نقش بیدار کننده، تأیید کننده، و آرام کننده مردان فداکار و مجاهد را داشته اند، بلکه خود با حضور آگاهانه جایگاه اصلی خود را در تاریخ به اثبات رسانیده اند.

جایگاه زنان در نهضت عاشورا

اشاره

اکنون به نقش زنان والامقام و حماسه ساز در عاشورا و نهضت امام حسین(علیه السلام)خواهیم پرداخت:

زنی که ثروت خود را در راه نهضت عاشورا بخشید

ماریه دختر منقذ، معروف به عبدیه بصریه((۷))، خانه اش محل ألفت شیعیان بود که در آن جا بحث علمی می کردند، و مذهب امامیه (شیعه اثنی عشری) را رواج می دادند، او در امتداد همان رسالتی که خدیجه(علیها السلام) در بذل ثروت خود در راه نشر اسلام کوشید، قدم برداشت، این بار ماریه ثروت خود را در خدمت نهضت عاشورا قرار داد. او که همسر و فرزندانش در رکاب حضرت علی(علیه السلام) در واقعه جمل شهید شده بودند، از این رو، در راه به ثمر رسیدن نهضت امام حسین(علیه السلام) از هیچ بذل و بخششی ابا نمی کرد، و گاهی هم با گریه های احساسی خود مردان را به یاری امام

حسین(علیه السلام)تشویق و تحریض می کرد.((۸))

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۴; شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۸۸.

۲- سعدیّه دختر قیس خودش جنازه دو پسرش را به مدینه برد تا به خاک بسپارد (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۹۵).

۳- همان، ص ۳۹۴.

۴- صفیّه بنت عبدالمطلب، به همراه عاتکه عمه دیگر پیامبر(صلی الله علیه وآله) در بقیع کنار فاطمه ام البنین مادر عباس(علیه السلام)دفن است.

۵- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۷۹; کنزالعمال، خ ۳۷۶۰۰ و ۳۷۶۰۱، ج ۱۳، ص ۶۳۲.

۶- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۸۸.

۷- ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۵، ص ۶۳.

۸- همان.

درست از وقتی که معاویه به درک واصل شـد((۱)) و یزید سلطنت استبدادی((۲)) و موروثی پـدر را به دست گرفت، و امام حسـین(علیه السـلام) مبارزه با یزید را در دسـتور کار خود قرار دادند، از همان بدو حرکت از مدینه از حضور زنان و اهل بیت در کاروان به عنوان مکمّل و تمام کننده نهضت یاد می کردند.((۳))

و در این راسـتا، اهل بیت(علیهم السلام) خود را به عنوان یار و یاور اصلی خویش به همراه بردند، و هیچ کس نتوانست امام را از این مهم منصـرف کنـد; زیرا اراده خـدا بر این بود که اهـل بیت(علیهم السـلام) با اسارت خود مراحل تکمیلی و جاودانگی نهضت خونبار عاشورا را به انجام برسانند.

طوعه بانویی که یک تنه جور مردان کوفه را بر دوش کشید

در این میان، زنان آزاده دیگری هم بر حسب تکلیف الهی خود در این نهضت حضور پیـدا کرده و نقش زرین فـداکاری های خودشان را بر تارُک مقدس نهضت به یادگار گذاردند، از آن جمله «طوعه» بود.

نهضت با حرکت امام حسـین(علیه السـلام) از مدینه به مکه آغاز شد، امام برای بررسی و تحقیق دعوت کوفیان، سفیری شجاع به نام مسلم بن عقیل(علیه السلام) به کوفه فرستاد، تا از نزدیک اوضاع کوفه را برای امام گزارش دهد.

در ابتدا عده بسیاری از مردم((۴)) با مُسـلم بیعت کردند و مسلم بر آن اساس، نامه ای برای امام(علیه السلام) نوشت تا امام به کوفه بیاینـد. ولی با تهدید عبیدالله((۵)) مردم خیلی زود، رنگ عوض کردنـد و هویت اصـلی خود را به نمایش گذاردند. آن قدر بیوفایی کردند که شـبانگاهی مُسـلم پس از نماز((۶)) خود را تنهـای تنهـا دیـد، نه رفیقی نه منزلی، غریب و آواره کوچه های کوفه شده بود، درست وقتی که او بود و تنهایی اش و سکوت و خفقان شب کوفه، از بس از این کوچه به آن کوچه رفته بود، خسـته شـده بود، به دیواری تکیه کرد تـا انـدکی استراحت کنـد، آن دیوار مربوط به خـانه زنی - به نـام طوعه - او مؤمن پرهیزگاری بود که باید نقش تاریخی خود را در این شب تاریک ایفا کند.((۷))

او منتظر پسـرش بود، مسـلم به وی سـلام کرد. پس او جواب مسـلم را داد. البته با سـنگینی و وقار و مواظبت! سـپس گفت: چه حاجتی داری؟ مسـلم گفت: کمی آب بده (اسـقنی ماءً) او مقداری آب آورد و مسـلم نوشـید. اما مسـلم هم چنان ایستاده بود! طوعه گفت: مگر آب نخوردی؟ فرمود: چرا! گفت پس چرا نمی روی به سوی اهل و عیالت. این جا که ایسـتادی قـدری برای من زشت است، اما مسلم سکوت کرد. زن گفتارش را دوباره تکرار نمود، باز سکوت کرد.

مرتبه سوم قدری فریاد کشـید: پناه بر خدا، من راضـی نیسـتم نزد خانه من بنشـینی! (انی لااحل لک الجلوس علی بابی!) این جا دیگر مسلم چاره ای نداشت، باید می رفت، اما با صدای حزینی گفت: من را در این شهر نه اهل و عیالی است نه خانه ای و نه کاشانه ای، آیا می شود امشب مرا پناه بدهی و میهمان کنی؟ فردا می روم! در این هنگام طوعه فهمید که این مرد غریب است، سؤال کرد: کیستی؟

فرمود: من مسلم بن عقیل هستم، این مردم دروغ گو مرا فریب داده اند، پیمان شکنی کرده اند! طوعه در نهایت بُهت زدگی و دهشت گفت: راستی تو مسلم هستی؟ طوعه خوب می دانست این میهمانی و پناه دادن به قیمت سنگینی

۱- (ارشاد مفید با ترجمه محمد باقر ساعدی، ص ۳۷۳; در سال ۶۰ هجری نیمه ماه رجب)، (تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۶۱ و ۲۶۲: حدود هشتاد سالگی).

۲- عبدالفتاح عبدالمقصود، الامام علی بن ابیطالب(علیه السلام)، ج ۲، ص ۶; کورت فریشلر آلمانی، امام حسین(علیه السلام) و ایران، ص ۵۲۰.

۳- لهوف، ص ۱۲۸; تاریخ طبری، ج ۳، سنه ۶۰ ه... ان الله شاء ان یراهن سبایا.

۴- ۱۸ هزار نفر (بحارالانوار ج ۴۴، ص ۳۳۶)، دوازده هزار نفر (تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۷۵).

۵- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۹.

۶- همان، ص ۳۵۰، ملهوف، ص ۱۱۹.

۷- و نام او تا ابد در دایره گیتی باقی بماند (ریاحین الشریعه، ج ۴، ص ۲۷۴).

تمام خواهد شد، اما فرصت را مغتنم شـمرد، بارخدایا، این من و میزبانی نماینده حسـین بن علی(علیه السـلام)؟ من کجا و سفیر نهضت حسین کجا؟

گر خانه محقّر است و تاریک *** بر دیده روشنت نشانم

خـانه را برای او آمـاده کرد و به وی غـذا داد; ولکن ناراحتی مسـلم و نگرانی اش از اوضاع اجازه نمی داد غـذا بخورد،((۱)) حتی مختصری! بعـد از ساعتی چنـد پسـرش که انتظارش را می کشـید آمـد، صدا زد: مادر آیا مهمانی در خانه داری؟ گفت: آری، اما به تو نمی گویم، کیست. مگر قول بدهی و قسم بخوری که افشا نکنی!((۲))

او قول داد و قسم خورد که کتمان کند و به کسی خبر ندهد، و رازداری کند.

مسـلم شـب را در این خـانه در تفکر قضایـای به وجـود آمـده سپری کرد، نـاراحت از اوضـاع و ناخرسـند از حـوادث; لکن با خواندن قرآن و دعا و ثنا به مصاف این وضع دردناک رفت، طوعه این زن فهیم و دانا، خدا را شـکر کرد بر این نعمت بزرگ، این را توفیق بزرگی برای خود می دانست; اما پسرش بلال افکار شیطانی در سر داشت. او می دانست همه جا سخن از مسلم و دسـتگیری او است. رؤیای جایزه در سـر داشت. او بر عکس مادرش فرصت شیطانی را مغتنم شمرد. و البته نفسش این عمل را برایش زیبا جلوه می داد!

همه چیز با یک افشا کردن جای مسـلم، تحقق می یابـد; خیلی سـریع شـیطان در او اثر گـذارد. صـبح زود بیرون رفت و به ابن زیاد امیر کوفه خبر داد، لشـکر دور خانه طوعه را گرفتند،((۳))«طوعه» اداىِ وظیفه کرده بود و از امتحان سـرافراز بیرون آمده بود، نامش در تاریخ جاودان شد، زیرا در آن مقطع حساس که همه اشباه رجال به مسلم پشت کرده بودند، و او را تنها گذارده بودند، صحنه را خالی نکرد، او در آن زمان از مردان جلوتر بود، برتر بود و در اداىِ وظیفه انقلابی خویش موفق تر! او رستگار تاریخ، فرزندش نابکار تاریخ.

مسـلم، هم چنان رجز می خوانـد، و بی باکی خود از مرگ را می سـرود، خیلی طول نکشـید او را نابکارانه و ناجوان مردانه به طرز فجیعی به شهادت رساندند، و پیکر مطهرش را از بالای بام «دارالاماره» به زیر افکندند.

مسلم شهید شد و طوعه در غم از دست دادن میهمان غریبش آرام و قرار نداشت، آفرین به این احساس مسئولیت.((۴))

دَلْهَمْ; همسر فداکار زهیر

در همـان منزل که ریزش اول در نهضت امـام حسـین(علیه السـلام)صـورت پـذیرفت و عـده ای از همراهـان جـدا شدنـد، یک رویش سبزی به وجود آمد که شکوفه هایش غنچه کرد و گل کرد تا این که در کربلا پرپر شد.

ایـن رویش سـبز، کسـی نیسـت مگر زهیر بن قین که بـاز در این امر مقـدس، پیونـد بـا امـام حسـین(علیه السـلام) نقش بـانویی

ارزشمند و توانا به نام دَلْهَمْ((۵)) به چشم می خورد، حکایت از این قرار بود: زهیربن قین از دوستان امام حسین(علیه السلام) به شمار نمی رفت او از طرفداران عثمان بود و همواره از رویارویی با امام حسین(علیه السلام) طفره می رفت و دوست نداشت امام حسین را ملاقات کند تا این که بر حسب اجبار مسیر با امام هم منزل شد!((۶))

۱- ارشاد مفید (با ترجمه) ص ۴۰۱ - ۴۰۴، لهوف، ص ۱۱۹ - ۱۲۲.

۲- همان.

۳- همان.

۴- برگرفته از بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۵۰ - ۳۶۰.

۵- دلهم بنت عَمرو، چهره خونین امام حسین(علیه السلام) ترجمه مقتل الحسین المقرم، ص ۲۱۲ و اعیان الشیعه ج ۶، ص ۴۲۷.

۶- سیره امامان، سید محسن امین، فی رحاب ائمه اهل البیت، ص ۱۳۰، ارشاد مفید با ترجمه، ص ۴۲۰.

امام حسین(علیه السلام) شخصی را سراغ زهیر فرستادند و او را احضار نمودند، او در حالی که با رفقا و همراهانش سر سفره غذا خوردن بود از جواب دادن اجتناب نمود، ولی از تعجب همگی لقمه هایی که در دست داشتند به زمین گذاردند!

دَلْهَمْ با روشی ارشادی به شوهرش گفت: سبحان الله! آیا شرم نمی داری، فرزند پیغمبر تو را می خواند اجابتش نمی کنی؟! می رفتی و به سخنانش گوش می کردی.((۱))

زهیر بی آن که از این امر خوشش بیاید به نزد آن حضرت رفت، دیری نپایید که با شادی و چهره ای درخشان بازگشت. او به کلی عوض شده بود، گویی امام حسین(علیه السلام) با نفس مسیحایی خود در او تصرف کرده بودند، زهیر دستور داد خیمه او را بِکَنَند و در کنار امام حسین(علیه السلام) بر پا کنند.((۲))

او سخت شیفته امام شده بود و تصمیم خود را گرفته بود. ذوب در امام حسین(علیه السلام)شده بود، همه چیزش فرزند زهرا(علیها السلام)بود و برای این که دلبستگی دیگر نداشته باشد و در یاری امامش شش دانگ شده باشد، به همسرش گفت: از این پس تو را طلاق می دهم که آزاد باشی، می توانی نزد کسان خود بروی، زیرا من دوست ندارم به سبب من، گرفتار شوی! من تصمیم دارم با امام حسین(علیه السلام) باشم و با دشمنان او به نبرد برخیزم و جان خود را در راه او فدا کنم.((۳))

شاید علت انقلاب او این باشد که خود به یارانش گفت: فقط برای شما بگویم، سال ها قبل که همراه سلمان فارسی در جنگی شرکت داشتم، و پیروز شدیم، سلمان به ما گفت: هنگامی که آقایِ جوانان آل محمد(صلی الله علیه وآله) را درک کردید و در رکابش به جنگ پرداختید، می بایست از امروز که این همه پیروز شدید شادتر باشید.((۴)) گویا امام در خیمه خود این نکته را به زهیر گوشزد نموده بودند. در هر صورت او تمام حقوق شرعی همسرش را پرداخت نمود، اما شکوه وداع این زن را ببینید! با گریه سوزناکی خطاب به شوهرش گفت:

ای زهیر! خدا تو را پاداش خیر عطا کند، از تو می خواهم که در روز قیامت نزد جد حسین بن علی(علیه السلام) مرا یاد کنی!((۵)) روح بزرگ این بانوی فداکار موجب شد که تاریخ را به گذشت و ایثار و معرفت خود گواه سازد و در تاریخ، نام او همراه با نهضت امام حسین(علیه السلام) به ثبت برسد و یادش همیشه سبز بماند! برای او مقامی چون شوهرش در بهشت است.((۶))

اما زهیر به همراهان خود گفت: هر کس از شما می خواهد مرا همراهی کند، در غیر این صورت این آخر دیدار ما خواهد بود. سپس همسرش را به یکی از عموزاده های خود واگذاشت، تا وی را به خانواده اش برسانند. خود او به همراه امام حسین(علیه السلام)بود و لحظه به لحظه، ارادتش به امام بیشتر می شد، اوج معرفت او را می توان در سخنان صادقانه اش که برخاسته از عمق وجود پاکش بود در نهضت عاشورا مشاهده نمود.

آن گاه که امام فرمودند: همه شما آزادید بروید و دشمن فقط با من کار دارد... زهیر بن قین به پا خاست و عرض کرد:

۱- یـا زهیر، ایبعث الیک ابن رسول الله ثم لاتأتیه؟!، سـبحان الله، لو اتیته فسـمعت کلامه ثم انصـرفت، (اعیان الشـیعه، ج ۶، ص ۴۲۷).

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۲، سنه ۶۰ هجری، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۱.

۳- انت طـالق، الحقی باهلـک فـانی لاـاحب ان یصـیبک بسـببی الاّ خیر و قـدعزمت علی حجتی الحسـین لافـدیه... او تمام مهر همسرش را پرداخت.

۴- تاریخ طبری، ج ۳، سنه ۶۰ هجری، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۱ و ۳۷۲.

۵- اسألک ان تذکرنی فی القیمه عند جد الحسین(علیه السلام) !. (اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۴۲۷).

۶- پیامبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) خطاب به زنان آزاده جنگ احـد (شـرح نهـج البلاغه ابن ابی الحدید سه جلدی، ج ۳، ص ۳۸۸، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۴).

خدا تو را راهنما باشد (هداک الله)، یابن رسول الله فرمایش هایت را شنیدیم، اگر دنیا را برای ما بقایی بود و در آن زندگی جاوید داشتیم، ما پایداری در یاری تو را به زندگانی جاوید دنیا مقدم می داشتیم (حال آن که زندگی دنیا چند روزی بیشتر نیست...).((۱)) در شب عاشورا برخاست و گفت:

حسین جان! اگر هزار مرتبه کشته شوم، باز زنده شوم و بمیرم و سپس ذرات وجودم را به باد دهند، از تو جدا نمی شوم، تا آن که در رکاب تو شهید شوم...((۲)) در روز عاشورا هم خطبه ای به دفاع از امام(علیه السلام) ایراد کرد.

روز عاشورا از مدافعان برجسته حریم ولایت زهیر بود، برگزارکننده نماز ظهر عاشورا،((۳)) جنگجوی دلیر و جوانمرد شجاعی که با کشتن ۱۲۰ نفر از لشگریان عمر سعد،((۴)) عاقبت او را هم مثل دیگر اصحاب شجاع امام حسین(علیه السلام) به صورت حمله گروهی، به شهادت رساندند.((۵)) امام کنار جسد او دعا کردند و بر دشمنانش لعنت فرستادند.((۶))

باری! زهیر این صحابه مخلص امام حسین، حسن عاقبت و سرانجام عالی خود (شهادت) را مدیون همسر مؤمن و فداکارش است، زیرا گفتار آن زن بود که کار خود را کرد، چنان در روحیه و روان شوهرش تأثیر گذارد که مس وجودش را تبدیل به زر سرخ نمود و تا همیشه تاریخ شوهر خود را مصداق آیه شریفه آیه الکرسی کرد: (...الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور...)((۷)) و او را در تاریخ جاودانه ساخت.

زنان شجاعی که در کربلا حضور داشتند

اشاره

در روز عاشورا مادران و زنان و خواهران و دختران بسیاری بودند که مردان خود را به مبارزه در راه امام حسین(علیه السلام)ترغیب و تشویق می کردند، محرک یا مؤید آن ها بودند و لااقل این که نظاره گر شهادت بهترین دلبند خود بودند و تسلیم رضای خداشدند.

مرحوم آیه الله شیخ جعفر شوشتری - ره - معتقد است امام حسین(علیه السلام) در کربلا هفت مرتبه استغاثه کردند - اول موقع صف آرائی و آخر موقع شهادت - و با هر استغاثه امام حسین(علیه السلام)زنان شجاعی بودند که ندای امام را لبیک می گفتند، به بذل عزیزترینشان; یعنی جوانان و پاره های قلبشان، در هر استغاثه ای که امام می فرمود: فریاد لبیک زنان بلندتر می شد. می گفتند: «لبیك داعی الله ان لم یجدك بدنی عنداستغاثتك و لسانی عنداستنصارك فقد اجابك قلبی...»; لبیك ای حجت خدا اگر در بدنم قدرتی بر یاری تو نباشد و زبانم عاجز از نصرت تو باشد، قلبم به تو می گوید: لبیك!((۸))

ام وهب بن عبدالله

یکی از زنان فداکار مادر وهب پسر عبدالله است که در کربلا به فرزندش گفت: برخیز ای پسرم! فرزند دختر رسولِ خدا را

یاری کن. گفت به چشم مادر! کوتاهی نمی کنم، حمله کرد و جمعی از لشکر را کشت و نزد مادر و

۱- لهوف، ص ۱۳۸. در محلی به نام بیضه که امام(علیه السـلام) برای اصحاب خطبه خواندند زهیر به پا خاست. (تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۷).

۲- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۳; تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۱۶، سنه ۶۱ هجری.

۳- چهره خونین حسین ترجمه مقتل مقرم، ص ۳۰۲; تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۲۷ و ۳۲۸.

۴- مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۰; ارشاد مفید با ترجمه، ص ۴۵۷.

۵- همان مدارک.

۶- همان.

۷- سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۸- شیخ جعفر شوشتری، الخصائص الحسینیه، ص ۱۸۶ و ۱۸۷.

همسـر خود برگشت. برابر آن ها ایسـتاد و گفت: مادر راضـی شـدی؟ گفت: فرزندم، من وقتی از تو راضـی می شوم که پیش حسین(علیه السلام)کشته شوی. پسر جانم برگرد و در یاری فرزند رسول خدا نبرد کن تا در قیامت پیش خدا شفیع تو باشد.

او به میدان بازگشت و جنگید. دو دسـتش را قطع و اسـیرش کردند و سـر از بدنش جدا کرده، به طرف مادرش انداختند. مادر سر را برداشت و بوسـید و به طرف دشمن انداخت((۱)) و گفت آنچه در راه خـدا داده ام، دیگر پس نمی گیرم! آنگاه تیرک خیمه را برداشت و به سوی دشـمن دویـد.((۲)) امام او را برگردانـده و فرمودنـد: جهاد از زنان برداشـته شـده است، خدا تو را جزای خیر بدهد - رحمک الله - او به خیمه برگشت.

شهیده کربلا

اما همسـر وهب شـیرزنی بود که وقتی دید شوهرش را کشـتند خود را به شوهر شـهیدش رسانید، خاک و خون از رخش پاک می کرد. شـمر او را دیـد و به غلامش رسـتم دسـتور داد، تا با نیزه ای که در دست داشت به سـرش کوبید و این زن فداکار را شهید کرد. او اول زنی بود که در نهضت عاشورا به شهادت رسید.((۳))

خانم تازه مسلمانی که پسرش را فدای امام حسین(علیه السلام) کرد

محـدث قمی - ره - از امـالی صـدوق نقـل می کنـد: وهب بن وهب و مـادرش - که تُرسـا بودنـد یـا نصـرانی - به دست امـام حسـین(علیه السـلام)مسلمان شده بودند و در کربلا حضور داشتند، وهب به میدان رفت و مبارزه ای سخت نمود. هفت، هشت نفر از دشـمن را کشـت. اسـیر شـد و عمر سـعد دسـتور داد: سـر از بـدنش جـدا کرده و بـه طرف سـپاه امـام حسـین(علیه السلام)انداختند.((۴)) مادر داغدیـده، سـر پسـر را برداشت و بوسـید و به طرف دشـمن پرتاب کرد. به مردی خورد که در دم کشـته شـد، سـپس سـتون خیمه را برداشت و به دشـمن حمله کرد. دو نفر دیگر را کشت، امام فرمودنـد: ام وهب رحمک الله، خـدای تو را بیـامرزد برگرد، عرض کرد: آقا ناامیـدم مکن; یعنی بگـذار من هم شـهید شوم! حضـرت فرمود: خـدا تو را ناامید نکند، ای ام وهب! او به خیمه برگشت.((۵))

امّ عمرو شیرزنی که شوهر و پسرش در کربلا شهید شدند

عمروبن جنـاده نوجوانی نابالغ بود((۶)) که قبل از او پـدرش شـهید شده بود، مادرش زنی بود که از سرچشـمه ایمان سیراب گردیـده بود و دلی سـرشار از ثبات و اطمینان داشت. با وجود این که شوهرش به شـهادت رسـیده بود، هنوز هم عطش ایثار و جانفشانی اش فروکش نکرده بود، به پسرش گفت: فوراً حرکت کن و در برابر حسین(علیه السلام) فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) با دشمن او بجنگ، تا کشته شوی!

۱- خطاب به سر فرزنـدش گفت: ای فرزنـد عزیزم! ای کسـی که موجب شادی قلب و نور چشم من بودی. (سـیره امامان، فی

رحاب ائمه اهل البیت، ص ۱۶۸، ج ۳).

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۲۲; مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱۲ و ۱۳.

۳- رموز الشهاده، ترجمه نفس المهموم، ص ۱۳۰ و ۱۳۱; الخصائص الحسینیه ص ۲۵۶ و طبری، ج ۳، ص ۳۲۶.

۴- نفس المهموم، ترجمه آیت الله کمره ای، ص ۱۳۱، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۰.

۵- شیخ جعفر شوشتری، الخصائص الحسینیه، ص ۲۵۵، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۱.

۶- همان، ص ۲۵۶.

عمرو گفت: مادرجان کوتاهی نخواهم کرد پس بی درنگ از خیمه بیرون رفت و عازم میـدان گشت، ولی امام همین که او را دیدنـد، فرمودند: جلوی او را بگیرید، او هنوز زمانی از شـهادت پدرش نگذشـته، مادرش کسـی را ندارد. ای پسـر! بر گرد و از مادرت سرپرستی کن، شاید او از آمدن تو به میدان رضایت نداشته باشد؟

جـوان، عرض کرد: نه، نه، آقـا این طور نیست! بلکه مـادرم خودش دسـتور داد به میـدان بیـایم! امـام که خاطرشـان جمع شـد، فرمود: آزادی، هر چه خواهی بکن. او که شایسـته شـهادت شـده بود به میـدان رفت، رجز خواند((۱)) و با ایمان جنگیـد تا به شهـادت رسـید. دشـمن سـرش را بریـد و به طرف خیمه هـا انـداخت. مـادرش، مثـل ام وهب سـر عزیزش را برداشت و گفت: «احسـنت یا بنی یاقره عینی...»; آفرین ای پسرم، ای نور چشمم... سپس او را به سوی دشمن پرت کرد((۲)) و خود او نیز رجز خواند و بر دشـمن حمله کرد و دو تن از دشمن را کشت، تا این که امام او را به خیمه باز گرداندند((۳)) همین سرگذشت را برای پسر و همسر مسلم بن عوسجه نوشته اند.((۴))

شیرزنی در میان لشکر عمر سعد

حمید بن مسـلم (خبرنگار کربلا) می گوید: زنی از طایفه بکر بن وائل را دیدم که همراه شوهرش در میان اصـحاب عمر سـعد بود، چون دیـد مردم ناگهان بر زنان و دختران حسـین تاختنـد و شـروع به غارت کردند، شمشـیری برداشت و رو به خیمه های حسـین(علیه السـلام) آمـد و فریـاد زد: ای مردان قبیله بکر! آیـا لباس از تن دختران رسول خـدا به یغما می بریـد؟ مرگ بر این حکومت غیرخـدایی، ای قـاتلین فرزنـد رسول خـدا! آنگـاه شوهرش دسـتش را گرفت و او را کشـان کشـان به جایگاه خودش بازگرداند!((۵))

چرا امام حسین(علیه السلام) اهل بیت(علیهم السلام) را به کربلا آورد؟

سید بن طاووس - اعلی الله مقامه - می فرماید: ممکن است یکی از جهاتی که باعث شد امام حسـین(علیه السـلام) اهل حرم و زنان و دختران خود را همراه خود بیاورد، این باشـد که اگر آنان را در حجاز یا شـهر دیگر بجا می گذاشت، یزید بن معاویه - که لعنت های خـدا بر او باد - متعرض آن ها می شـد و آن ها را شـکنجه و آزار می کرد، تا بدین وسـیله از مبارزه و شـهادت حسین(علیه السلام)جلوگیری کند. هم چنین گرفتاری زنان در دست یزید باعث می شد امام از اداءِ وظیفه بزرگ و رسیدن به مقام های سعادت محروم بماند.((۶))

مضافاً بر این که امر خـدا تعلق بر این گرفته بود که امـام حسـین(علیه السـلام) از همه چیز خود، حتی زن و فرزنـد در راه خـدا بگذرد تا از امتحان الهی سرفراز در آید.((۷)) زنان اهل بیت به خودی خود منادیان گروهی عزت و شرافت و مکملین نهضت عاشورا بودند و تا رسوایی باطل و روشن شدن حق از پای ننشستند. آن ها در حقیقت نهضت حسین را تکمیل نمودند و با پیام رسانی انقلابی خود، نگذاشتند دشمن از شهادت امام حسین سوء استفاده کند; یعنی خون امام و شهدای کربلا را پایمال کنند.

تحمّل همان ناله ها و شیـون ها و فریادهای احساسـی زن ها و بچه ها، سبب فزونی ثواب و اجر برای امام حسین(علیه السلام) و

باعث ثبات نهضت شد. اگر زینب ها نمی بودند و منزل به منزل با مظلومیت خودشان، احساس های مردم را

۱- آقای من حسین است، سرور من حسین است، وه چه سروری! او شادی دل رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) است...

۲- سیدمحسن امین، سیره امامان، فی رحاب ائمه اهل البیت(علیه السلام)، ج ۳، ص ۱۶۹.

۳- رموز الشهاده (نفس المهموم)، ص ۱۳۴، مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۲.

۴- ناسخ التواریخ، ص ۲۶۶، چاپ سنگی.

۵- لهوف، سیدبن طاووس با ترجمه سید احمد فهری، ص ۱۳۲.

۶- همان، ص ۸۴.

۷- امالی شیخ صدوق، ص ۹۲: اِنّ الله شاء اَن یراهنّ سبایا...

جریحه دار نمی کردند و با هوشیاری و اقدام به موقع از قبیل سخنرانی های آتشین و فریادها، رسوایی ابن زیاد و یزید را فراهم نمی آوردند، چه کسی این رسالت را به عهده می گرفت؟ دشمن حسین را کشته بود، اعلام می کرد، در کربلا مُشتی یاغی (العیاذبالله) را کشتیم که بر خلیفه مسلمین خروج کرده بودند و ماجرا تمام شد.

دیگر کسی هم نبود که دم از دم برآرد و از جنایات ننگین یزید پرده بردارد، اما اهل بیت این رسالت را خوب به انجام رساندند. زینب و ام کلثوم خواهران امام حسین و فاطمه و سکینه و حتّی دختر سه ساله((۱)) امام حسین(علیه السلام) (معروف به رقیه)((۲)) لحظه به لحظه اسارت، بر رسوایی خاندان لعنت شده((۳)) بنی امیّه افزوده، تا این که مردم یزید و ابن زیاد را شماتت می کردند، تا آن جا که دیگر یزید ذلّه شده و دست از اهل بیت(علیه السلام) برداشت و آن ها را آزاد کرد...((۴))

زنان شجاع اهل بیت(علیهم السلام)

اشاره

در این فراز از مقاله تنی چند از زنان اهل بیت که سرگذشت آن ها برای همه مردان و زنان درس عبرت است، معرفی می کنیم:

زینب کبری(علیها السلام)

سرسلسله زنان شجاع نهضت امام حسین(علیه السلام) زینب کبری(علیها السلام) است. او خداشناسی بود((۵)) که در تحمل مصائب به «ام المصائب»((۶)) لقب یافت. در عفت و نجابت ثانی زهرا(علیها السلام)بود.((۷)) تندیس شرم و حیا((۸)) و دارای عصمت صغری. او ولیه الله بود، راضی به رضای الله و امینه الله بود، عالمه غیر معلمه.((۹)) محبوب رسول خدا و فاطمه زهرا و امیرالمؤمنین، نائبه الزهرا، شریکه الحسین((۱۰)) و در فصاحت و بلاغت وارث امیرالمؤمنین بود((۱۱)) شجاعت ملکه وجودش بود.((۱۲))

۱- منتهی الامال، ج ۱، ص ۴۳۸.
۲- هر چه گشتم امام حسین دختری به نام رقیه نداشتند. (کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۵۱، ارشاد مفید، با ترجمه ص ۴۹۱، منتهی الامال، ج ۱، ص ۴۳۸ و ۴۶۳، بحارالانوار، ج ۴۵) و... فقط علامه حائری در کتاب معالی السبطین، ج ۲، ص ۲۱۴ رقیه را ذکر کرده است.
۳- به نقل مفسرین شیعه و سنی منظور از شجره ملعونه در آیه ۶۰ سوره اسراء بنی امیه اند: مجمع البیان ج ۳، جزء ۱۵، ص ۶۶، المیزان ج ۱۳، ص ۱۴۰، الدّرّالمنثور و تفسیر قرطبی ذیل آیه شریفه.
۴- کورت فریشلر، امام حسین(علیه السلام) و ایران، ص ۵۱۰، ترجمه ذبیح الله منصوری به نقل از تاریخ ابن اثیر.
۵- در دوران کودکی روزی در آغوش پدر بود، علی(علیه السلام) از او پرسید: بگو یک، زینب جواب داد یک، فرمود بگو

دو، زینب عرض کرد، پدر عزیزم زبانی که به گفتن خدای یکتا حرکت کرده، چگونه کلمه دو به زبان آورد! علی(علیهم السلام)دخترش را به سینه چسبانید و بوسید و بر او آفرین گفت. در جایی دیگر وقتی علی(علیه السلام)فرمود: آری چگونه شما را دوست ندارم، شما میوه دل من هستید، زینب عرض کرد: پدرجان دوستی برای خداست اما مهربانی برای ماست، باز علی(علیه السلام) او را بوسید و خیلی هیجان زده شد که چگونه توحید و خداشناسی شیره جانش شده بود. (ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۵۴).

۶- پیامبر در موقع ولادت قنداقه اش را گرفته و گریستند، فرمودند: بعد از من این دختر بلاها می بیند (طراز المذهب، ص ۲۲).

۷- وقتی در مجلس یزید، خبیثی از شامیان چشم طمع به فاطمه دختر امام حسین(علیه السلام) داشت به یزید گفت: این کنیز را به من ببخش؟! آن چنان زینب برافروخته شد، که فرمود: چنان نیست که پنداشته ای نه تو می توانی به این مقصود برسی نه یزید!!... (تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۳۹، ارشاد مفید با ترجمه فارسی ص ۴۷۹، مقاتل الطالبیین، ص ۱۲۰).

۸- بشیر بن خزیم می گوید زینب را در کوفه دیدم، به خدا قسم زنی را که سرا پا شرم و حیا باشد از او سخنران تر ندیدم. (لهوف، ص ۱۹۲).

۹- یا عمه... انت بحمدالله عالمه غیرمعلمه (امام سجاد(علیه السلام)) (سفینه البحار ج ۱، ص۵۵۸).

۱۰- حسین(علیه السلام) با شهادتش و زینب(علیها السلام) با اسارتش نهضت عاشورا را بیمه کردند.

۱۱- وقتی که خطبه ایراد می کرد مردم خیال می کردند علی(علیه السلام) خطبه می خواند، راوی می گوید چنان خطبه کرد که مردم همه حیران و سرگردان گریه می کردند و از حیرت انگشت به دندان می گزیدند... (ملهوف، ص ۱۹۳).

۱۲- چنان شکوه و ابهتی داشت که: زینب وقتی با اشاره دست می گفت ساکت! همه نفس ها در سینه ها حبس می شد و زنگ ها که به گردن مرکب ها بود از حرکت می ایستاد!!

او قهرمان کربلا بود و در صبر و مقاومت مجسمه تقوا بود. در برخورد با مصیب ها، چون کوهِ مقاوم و چون صخره در مقابل امواج خروشان، خم به ابرو نیاورد. او کمر مصیبت را شکسته بود.

در طول نهضت عاشورا، بلا گردان زن ها و بچه ها و امام سجاد(علیه السلام) بود; به عنوان مثال وقتی در کوفه پس از این که زینب افشاگری کرد و مردم را تهییج نمود. ابن زیاد - لعنه الله علیه - بسیار غضبناک شد، چون ضرب و شتم زینب برای او افت داشت،((۱)) علی بن الحسین(علیه السلام) را احضار نمود و گفت: تو کیستی؟ زین العابدین(علیه السلام) فرمود: من علی بن الحسین هستم. گفت: علی بن الحسین را که خدا در کربلا کشت؟ فرمود: آن شیر بیشه شجاعت که شربت شهادت نوشید، برادرم علی(علیه السلام)بود، که بر خلاف گفتار تو، مردم او را شهید کردند، نه خدا!((۲))

ابن زیاد غضبش بیشتر شد و گفت: هنوز آن جرأت و توان در تو باقی است که پاسخ مرا بدهی و گفته مرا زیر پا بگذاری؟ اینک بیایید جلادان، او را برده و گردن بزنید! مدافع ولایت و امامت، زینب قهرمان بی تاب شد، خود را به دامان امام سجاد(علیه السلام)انداخت و فرمود: یابن مرجانه (پسر مرجانه) آن همه خون ها که ریختی، هنوز کاسه انتقام تو را لبریز نکرده، باز هم می خواهی گرگ وار خون ما را بیاشامی؟ آن گاه دست به گردن امام سجاد(علیه السلام) انداخت و فرمود: به خدا! دست از یادگار برادرم برنمی دارم و از او جدا نمی شوم، اگر می خواهی او را به قتل برسانی، مرا هم با او بکش.((۳))

زینب(علیها السلام) پا به پای امام حسین(علیه السلام) در نهضت عاشورا آمد. او پسرش عون((۴)) را پیش کش برادر برده بود، اگر حسین(علیه السلام)شهید شد زینب هم با اسارت خود خط سرخ شهادت را پیمود، کاروان اهل بیت را به رهبری امام سجاد(علیه السلام) به مدینه رسانید، الحق والانصاف هیچ کم نگذاشت،((۵)) چرا که او عقیله بنی هاشم بود و یادگار حیدر!((۶))

گفته شده است که حضرت زینب(علیها السلام) یک سال پس از شهادت امام حسین(علیه السلام) در شهر دمشق در گذشت.((۷))

ام کلثوم(علیها السلام)

دختر دیگر امیرالمؤمنین(علیه السلام) و فاطمه زهرا(علیها السلام) ام کلثوم است. او زنی شجاع و رشیده و عاقله بود.((۸)) در خانه علی(علیه السلام)و در دامان زهرای مرضیه(علیها السلام) بزرگ شده بود. درک امامانی چون علی(علیه السلام) و حسن(علیه السلام) و حسین(علیه السلام) و زین العابدین(علیه السلام) بر معرفت او افزوده بود.

وی در میدان سیاست هم حضور فعالی داشت; چنان که، در زمان عثمان به عنوان سفیر به سوی مکه اعزام شده بود.((۹)) وی در کربلا زن تمام عیار و جا افتاده ای بود که با کمک زینب توانست بر مشکلات فایق آمده و دشمن را به

۱- کورت فریشلر آلمانی، امام حسین و ایران، ص ۴۷۹.

۲- مقاتل الطالبیین، ص ۱۲۰.

۳- ترجمه نفس المهموم، ص ۱۹۴، ناسخ التواریخ، ج ۶، ص ۲۸.

۴- رموز الشهاده (نفس المهموم، ص ۱۴۵) شیخ عباس قمی ره به نقل از مقاتل الطالبیین.

۵- کورت فریشلر نویسنده توانمند آلمانی در کتاب امام حسین و ایران می نویسد: زینب با همه این ها، مسئولیت اداره امور اسیران را داشت و قبل از این که در محاضر برای سخنرانی حاضر شود همه کودکان را دقت می کرد که گم نشوند، خود غذای کودکان را می داد و تطبیق می کرد احدی از کودکان بی غذا نماند و بعضی اوقات حتی یک لقمه برای خود او نمی ماند... (ص ۴۷۷).

۶- از زمانی که زینب کبری(علیها السلام) آن نطق را در مجلس خلیفه اموی ایراد کرد، اینک نزدیک چهار قرن می گذرد و هنوز مورخان حیرت می کنند که چگونه یزید بن معاویه تحت تأثیر سخنان زینب قرار گرفته بود و سکوت انتخاب نموده بود، این سکوت و تحمل خلیفه ناشی از حمایت خداوند از زینب بود...

۷- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۴۰.

۸- کنزالعمال، خبر ۳۷۵۸۶، ج ۱۳، ص ۶۲۴، اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۸۴ و ۴۸۵.

۹- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۰۱، سنه ۲۸ هجری.

رسوایی افکند. او نیز در کوفه چون زینب کبری(علیها السلام) در حالی که با صدای بلند گریه می کرد، از پس پرده نازکی خطبه ای ایراد کرد:

ای مردم کوفه رسوایی بر شما! چرا حسین را خوار کردید و او را کشتید؟ و اموالش را به تاراج بردید و زنان حرمش را اسیر نمودید و ایشان را آزار و شکنجه کردید؟ مرگ و نابودی بر شما! وای بر شما! آیا می دانید چه بلایی دامن گیر شما شد؟ و چه بار گناهی بر پشت می کشید؟ و چه خون ها ریختید؟ و با چه بزرگواری رو به رو شدید و از چه کودکانی لباس ربودید؟ بهترین مردم بعد از رسول خدا را کشتید، دلسوزی از کانون دل شما رخت بربست، هان که حزب خداوند پیروز است و حزب شیطان زیان کار...((۱))

وقتی ابن زیاد در کوفه سر امام حسین(علیه السلام) را مقابل خود گذاشته و خوشحالی می کرد! ام کلثوم(علیها السلام) خطاب به ابن زیاد فرمود: ای پسر زیاد! آیا برای پاسخ به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) جوابی آماده کرده ای؟ می دانی سر و کارت با رسول خدا(صلی الله علیه وآله)است؟((۲))

پس از خطبه آتشین ام کلثوم(علیها السلام) مردم به قدری تحت تأثیر قرار گرفته بودند که همه می گریستند، به خود لطمه می زدند، زنان گیسوان پریشان می کردند و صدا به واویلا بلند شد. مردان ریش های خود را می کندند و...((۳))

فاطمه صغری(علیها السلام) دختر امام حسین(علیه السلام)

حضرت فاطمه صغری((۴)) دختر امام حسین(علیه السلام) همسر حسن بن الحسن(علیه السلام)((۵)) نیز در کوفه خطبه ای ایراد کرد و در آن، ضمن سپاس خدا به شماره ریگ ها و سنگ ها از عرش تا خاک و مدح پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، مردم را خطاب کرد و فرمود:

بارالها به تو پناه می برم که بر تو دروغی ببندم، یا سخنی بگویم بر خلاف آنچه فرو فرستاده ای، درباره پیمان هایی که برای وصی پیامبر علی بن ابی طالب(علیه السلام)گرفته ای، همان علی که حقش را ربودند و بی گناهش کشتند، چنانچه دیروز فرزندش را در خانه ای از خانه های خدا کشتند و جمعی که به زبان، اظهار مسلمانی می کردند حاضر بودند، ای خاک بر سرشان! که از فرزند علی(علیه السلام) نه در زندگی اش ستمی بازداشتند و نه به هنگام مرگ یاری اش نمودند... در حالی که حسین سرشتی داشت، پسندیده و طینتی داشت، پاک، فضایل اخلاقی اش معروف همه بود و عقاید نیک اندیش او مشهور جهان...((۶))

رباب(علیها السلام) مادر سکینه و علی اصغر

رباب دخترِ سوم مردی مسیحی بود که در زمان خلیفه دوم، اسلام آورده بود. او به همسری امام حسین(علیه السلام) در آمده بود، ظاهراً تنها همسر امام حسین بود که با کاروان حسینی به کربلا آمد و از نزدیک شاهد آن مناظر دل خراش و تکان دهنده

بود. رباب مادر دل سوخته علی اصغر و سکینه است.((۷))او از نزدیک شاهد پرپر شدن شش ماهه اش بود

۱- لهوف، ص ۱۹۸، امام حسین(علیه السلام) و ایران، ص ۴۷۳ - ۴۷۶.

۲- امام حسین و ایران، ص ۴۷۶: زن ها می گریستند و مردان از خجالت سر به زیر انداختند مبادا چشم سخنران به آن ها بیفتد!

۳- اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۸۵ و ج ۷، ص ۱۳۶، قبر شریف ام کلثوم(علیها السلام) در دمشق است.

۴- لهوف با ترجمه ص ۱۴۹، او از مادری به نام ام اسحاق دختر طلحه بن عبدالله زاده شد.

۵- او همسر حسن فرزند بزرگوار امام حسن(علیه السلام) بود که معروف به حسن المثنی بود (ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۳۵۹). حسن شوهر فاطمه در کربلا بود و به اسیری رفت و در بین راه مردی به نام اسماء بن خارجه او را آزاد نمود. (ارشاد مفید با ترجمه، ص ۳۶۶).

۶- ملهوف، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.

۷- مرتضی فهیم کرمانی، چهره زن در آئینه اسلام و قرآن، ص ۱۸۹; ریاحین الشریعه، ج ۵، ص ۲۵۴.

که قوم دغاحنجرش را روی دست پـدر پاره پاره کردند.((۱)) علی اصـغر نشان بارز مظلومیت امام حسین(علیه السلام) است.((۲))

رباب نیز به سـهم خود در مقابل تبلیغات شوم و مسـموم کننده دستگاه حکومت غاصب ایستاد و اجازه نداد تا با تحریف کربلا خون پاکان روزگارش را به هدر دهند.

او در مجلس ابن زیاد سـر پاک حسـین(علیه السلام) را به دامن گذارد و گفت: واحسینا فلانسیت حسیناً...; وای حسینم! هرگز فراموشت نمی کنم...» چنان با این مرثیه خوانی خود، آهی از دل داغدیده اش بر کشـید که احساسات پاکش حاضـران مجلس را متأثر کرد...((۳))

سکینه(علیها السلام) دختر امام حسین(علیه السلام) راوی کربلا

سکینه، از مادری به نام رباب زاده شـد و همسـرش قاسم بن الحسن، در کربلا شـهید شـد.((۴)) وی که در کربلاـ ماجرا را از نزدیک دیده بود، از واقعه نگاران کربلا محسوب می شود.

لبابه همسر ابوالفضل(علیه السلام)

لبابه دختر عبیدالله بن عباس بانوی قمر بنی هاشم بود که در کربلا هم حاضر شد. ایشان پس از شهادت حضرت ابوالفضل(علیه السلام) به همراه سایر اهل بیت(علیهم السلام) به اسارت رفت و پس از آن با اهل بیت به مدینه مراجعت نمود.((۵)) یقیناً برای این زنان، مقامی مثل شوهران و مردان آن ها در بهشت منظور شده است.((۶))

آری، زنان بیدار پس از شـهادت امام حسـین(علیه السـلام)((۷)) هم بـا احسـاس هـای پاکشـان جوّ را برای برکناری اوباش از حکـومت فراهم می کردنـد و در هر فرصت ممکن به رسـالت انقلاـبی خـود عمـل می کردنـد و بـاعث و بانیـان جنـایت هـای هولناک کربلا را به عاقبت شومشان وعده می دادند.

همسـر کعب بن جـابر، قاتـل «بریر» آن صـحابی معروف امام حسـین(علیه السـلام)، بعـدها به او گفت: علیه فرزنـد فاطمه اقـدام کردی و سـید قاریان قرآن را کُشتی (بریر). خطای بسیار بزرگی مرتکب شدی، به خداوند قسم! بعد از این با تو سخن نخواهم گفت.((۸))

در ماه صفر سال ۶۴ هجری درست سه سال پس از شـهادت امام حسـین(علیه السلام) یزید به درک واصل شد.((۹)) جماعتی از مردم برای بیعت به سـراغ عمر سـعد رفتنـد، تـا او را به حکومت تعیین کننـد. زنـان شـجاعی از قبیله همـدان و زنانی دیگر از کهلان، انصار، ربیعه و نخع به کوفه آمدند و در حالی که می گریستند و مویه می کردند و برای امام حسین(علیه السلام)زاری می نمودند، وارد مسجد جامع شهر شدند.

۱- مقتل ابی مخنف، ص ۱۴۲.

۲- شب های پیشاور، ص ۵۴۷، مرحوم سلطان الواعظین.

۳- بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۲۳۵.

۴- اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۹۲.

۵- ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۵، ص ۴۹.

۶- پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در جنگ احد: اِنَّ زوجَ المرأه منها البمکان (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۴).

۷- کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۵۲: در ۵۶ سالگی; تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۰ در ۵۵ سالگی، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۳ با ترجمه، کتاب الحجّه، عمر شریف امام حسین(علیه السلام)را ۵۷ سالگی ذکر نموده است.

۸- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۲۳.

۹- در ۳۳ سالگی جوان مرگ شد (مسعودی، مروج الذهب، جزء ۳، ص ۵۳).

آنان فریاد می زدند: مگر نه این است که همین عمر سعد بود که با امام حسین(علیه السلام) جنگید و راضی به قتل امام شده بود، تا برای ما در کوفه حکومت کند، پس مردم گریستند و از عمر بن سعد صرف نظر کردند، در این جریان فعالیت زنان قبیله همدان چشمگیر تر بود.((۱))

آری، این سلسله ادامه داشت و در تمامی ادوار تاریخ زنان شجاع و متدین به هر نحو ممکن از خاندان عترت و طهارت(علیهم السلام) جانب داری کردند و شعرهای زیبای خود را در تاریخ به ثبت رساندند، که از آن جمله می توان به حضور فعال زنان نوغان مشهد مقدس در تشییع جنازه امام رضا(علیه السلام)((۲))اشاره نمود.

راهپیمایی زنان غیور و شجاع ایرانی در انقلاب اسلامی به رهبری فرزند امام حسین(علیه السلام) یعنی امام خمینی - قدس سره الشریف - در سال های ۵۶ و ۵۷ نمونه دیگری از رشد سیاسی زنان و مادرانِ پاک دامن است که با عفت و نجابت خود و حضور فراگیر و کارآمد در مقاطع حساسی تاریخی، مسئولیت سیاسی، انقلابی و شرعی خود را به انجام رساندند.

امید آن که زنان امروز هم این رسالت خطیر را به عهده بگیرند، لااقل گریه های ما در مصیبت های فرزندِ زهرا یک نوع شرکت در حماسه اوست و هیچ کس به مثل امام حسین(علیه السلام) شایسته گریه نیست، گریه بر امام حسین در راستای حفظ دستاوردهای نهضت مقدس او و جاودانگی راه او صورت می پذیرد. زیرا امام حسین شایستگی آن را دارد که در تاریخ بشریت باقی بماند.((۳))

۱- همان، ص ۹۳.

۲- زنان نوغان برای این که شوهرانشان اجازه دهند در تشییع جنازه حضرت رضا(علیه السلام) شرکت کنند، از مهریه های خودشان گذشتند (قادتنا، ج ۶، ص ۴۴۷).

۳- کورت فریشلر نویسنده آلمانی در کتاب امام حسین(علیه السلام) و ایران می نویسد: کشته شدن حسین و یارانش قطع نظر از هر نوع نظریه ایدئولوژی از لحاظ شجاعتی که از آن مرد و یارانش به ظهور رسید یکی از حماسه های رزمی بزرگ جهان است و شایستگی دارد که در تاریخ دنیا باقی بماند. (ص ۵۶۵)

منابع

۱- قرآن مجید، تفسیرهای المیزان، مجمع البیان، قرطبی، الدّرالمنثور (جلال الدین سیوطی).

۲- نهج البلاغه به قلم محمدعلی انصاری.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (سه جلدی).

۴- تاریخ طبری، طبری (۵ جلدی).

۵- السیره النّبویه، ابن هشام، (۴ جلدی) دارالکتاب العربی بیروت.

۶- کنزالعمال، متقی هندی (۱۳ جلدی).

۷- وسائل الشیعه، حر عاملی (۲۰جلدی).

۸- بحارالانوار، چاپ آخوندی.

۹- اسدالغابه، ابن اثیر.

۱۰- صحیح بخاری.

۱۱- فروغ ابدیت، سبحانی (۲ جلدی).

۱۲- ریاحین الشریعه، ذبیح الله محلاتی، دارالکتب الاسلامیه تهران.

۱۳- ارشاد مفید با ترجمه فارسی، کتابفروشی اسلامیه تهران.

۱۴- اللهوف علی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، دارالاسوه للطباعه والنشر، تهران.

۱۵- ترجمه لهوف، آهی سوزان بر مزار شهیدان، به قلم سید احمد فهری.

۱۶- اعیان الشیعه، سید محسن امین (۱۰ جلدی).

۱۷- سیره امامان ترجمه فی رحاب ائمه اهل البیت، سید محسن امین، ترجمه حسین وجدانیج ۳.

۱۸- چهره خونین حسین(علیه السلام) ترجمه مقتل الحسین، عبدالرزاق مقرم، عزیزالله عطاری.

۱۹- مقتل خوارزمی.

۲۰- الخصائص الحسینیه شیخ جعفر شوشتری.

۲۱- رموز الشهاده، ترجمه کامل المهموم و نفثه المصدور، محدث قمی، کتابفروشی اسلامیه تهران، ترجمه آیت الله کمره ای.

۲۲- ناسخ التواریخ، چاپ سنگی و چاپ قدیم.

۲۳- امالی شیخ صدوق.

۲۴- منتهی الامال، محدث قمی.

۲۵- کشف الغمه، مرحوم علی بن عیسی اربلی (۳ جلدی) دارالکتاب الاسلامی بیروت.

۲۶- امام حسین و ایران نوشته کورت فریشلر آلمانی، ترجمه ذبیح الله منصوری.

۲۷- طراز المذهب.

۲۸- شبهای پیشاور، سلطان الواعظین.

۲۹- اسرارالشهاده، فاضل دربندی، چاپ تهران.

۳۰- مقتل ابی مخنف، چاپ المحجه البیضاء بیروت.

۳۱- چهره زن در آئینه اسلام و قرآن، مرتضی فهیم کرمانی.

۳۲- سیاسه الحسینیه، علامه کاشف الغطاء.

۳۳- جلاءالعیون، علامه مجلسی.

۳۴- شیعه در اسلام، علامه طباطبائی، چاپ ۱۳۵۲.

۳۵- مروج الذهب، مسعودی (دارالاندلس بیروت).

۳۶- مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، توزیع دارالباز مکه مکرّمه.

ص:۲۶

نقش زنان در نهضت حسینی

اشاره

نقش زنان در نهضت حسینی

زهرا فخر روحانی

یکی از شگفتی هایی که در حادثه کربلا به وضوح مشاهده می شود، و چهره حماسی حادثه عاشورا را برجسته تر می سازد، حضور فعال همه اقشار اجتماع در تولد آن تحوّل عظیم بوده است.

کاروانی که از شهر مکّه و از لابه لای مناسک حج راه خویش را یافته وراهی سرزمین حماسه و عشق «کربلا» می شود، کاروانی است متشکل از زن، مرد، پیر، جوان، نوجوان، خردسال و حتی کودک شیرخوار و غلام و برده.

بررسی داستان کربلا و نقش اقشار مختلف اجتماعی در این حرکت پیام آور نکات قابل توجهی است که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) ایجاد تحول های اجتماعی، تنها با تحوّل در کلیه اقشار اجتماع متصور وممکن است.

ب)(اِنَّ اللّه لایُغَیِّرُ ما بِقَوْم حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ)((۱))

برخلاف قوم حضرت موسی(علیه السلام) که او را در برابر صحنه نبرد با دشمنان تنها گذارده و رها می کردند و می گفتند: (اِذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّکَ فَقاتِلا إِنّا ههُنا قاعِدُونَ)((۲)); موسی تو و خدایت به جنگ بروید ما همین جا می نشینیم و منتظر نتیجه نبرد می شویم.

در کربلا امام حسین(علیه السلام) همراهانی داشت اگرچه اندک بودند، اما در برابر توصیه های اکید آن حضرت به ترک نمودن صحنه نبرد هرگز او را تنها نگذاردند. در این میان، سهم بانوان، گاه سنگین تر از سهم مردان کاروان بود، به ویژه که پس از عصر عاشورا و شهادت امام حسین(علیه السلام)با تحمل اسارت و آزار همواره بر اهداف حسینی پای فشردند و مکتب عاشورا را زنده نگهداشتند.

ج) امامان معصوم و رهبران اجتماعی می بایست با همه اقشار اجتماع مرتبط بوده و چون پدری مهربان که با همه اعضای خانواده مرتبط است، از حضور و نقش همه اقشار اجتماعی در عرصه تحولات اجتماع استقبال نمایند. آنچه این مجموعه در صدد بیان آن است بررسی حضور و نقش بانوان در حادثه کربلاست.

بر خلاف تصور مألوف، حادثه کربلا یک جریان حماسی و عرفانی ویژه مردان نیست، بلکه نقش بانوان در این راستا چنان مشهود و واضح است که به جرأت می توان گفت: اگر فداکاری ها و از خود گذشتگی های بانوان و به ویژه حضرت زینب کبری((علیها السلام)) نبود، هرگز خون امام حسین(علیه السلام) در مجرای صحیحی که بنیان یک انقلاب بود و به جاودانگی انجامید، جریان نمی یافت. اگر روشن گری های بانوان کاروان کربلا نبود، هرگز خبر حادثه کربلا به رغم تصور دشمنان با این سرعت و صراحت در اقصی نقاط کشور پهناور اسلامی آن زمان منتشر نمی شد و یا چنان که در بعضی حوادث اجتماعی دیگر دیده می شود، دست خوش تحریف یا تغییر و ابهام می شد.

هدف از بررسی نقش بانوان در عرصه حادثه کربلا، بیان شگفتی هایی است که زنِ مسلمان می تواند در عین حفظ حجاب و

عفّت و در عین برخورداری از ارزش های یک زن مسلمان لرزش های اجتماعی و فرهنگی بیافریند. او

۱- سوره رعد،آیه ۱۳.

۲- سوره مائده، آیه ۲۴.

می توانـد با وفاداری به مقام ولایت و امام معصوم و رهبر و مقتـدای خویش مثمر ثمرات بنیادین اجتماعی باشـد و بدون نیاز به طرح پیش فرض هـایی چون فمنیسم و تساوی حقوق زن و مرد در عین حفظ جای گاه شخصـیتی و اجتماعی خویش در ایجاد تحولاـت اجتمـاعی، چنـان موثر باشـد که همه جـا نامش و یادش و حماسه اش تلألؤ نام امام معصوم(علیه السـلام)قرار گیرد و همچون چراغ روشنی فرا راه آیندگان باشد.

گفتنی است که نقش بانوان در کربلا تنها ویژه کسانی نبود که قافله را همراهی می کردند. گاه بانوانی در این حرکت صاحب نقش و اثر بوده اند که اصلاً موفق به حضور در کربلا نگردیدند، ولی نقش مؤثر آنان غیر قابل انکار است.

از این دسـته می توان به نقش بانوی پیراسـته و مهذّبی، چون ام البنین همسـر حضرت امیرمؤمنان(علیه السلام) اشاره کرد، با آن که در کربلا حاضـر نبود، ولی چهار گل به آسـتان حسـینی تقدیم داشت و پرچمدار سـپاه سیدالشـهدا از دامان وی بود. او هم چنین با سوگواری پیوسته خود در شهر مدینه همواره یاد شهیدان کربلا را زنده می داشت و حوادث دلخراش و مصایب کربلا را یادآور می شد.

به این ترتیب در این مجموعه کوشش می شود، تا نقش بانوان را در ده بخش مجزّا تقسیم و بررسی نموده. اگر چه به یقین این مختصـر نمی تواند انعکاس کامل همه حقایق باشد که گفته اند: آب دریا را اگر نتوان کشـید، هم به قدر تشـنگی باید چشـید! بـدان امیـد که اسوه نیکو و الگوی شایسـته همه کسانی باشد که می کوشـند تا با متابعت از اولیای دین، راه صـحیح هدایت را بپیمایند.

۱- بانوانی که در کربلا به شهادت رسیدند

اکنون شایسـته است جهت تیّمن و تبرک، سـخن را بـا نام بانوان سـعادت منـدی آغاز کنیم که با نثار خون خود بر پهنای زمین کربلا نام خود را در جوار نام شهیدان کربلا جاودانه گردانیدند.

از این گروه می توان به نام «ام وهب» همسر عبدالله بن عمیر کلبی یکی از شهیدان کربلا اشاره کرد.

ابو مخنف، راوی اولین مقتل شهیدان کربلا، می گوید:

عبـدالله بن عمیر کلبی به میـدان جنـگ رفت و بـا حضـور او کـارزار سـختی در گرفت، به گـونه ای که گرد و غبـار این زد و خوردها از افق دید می کاست.

وقتی گرد و غبـار میـدان فرو نشـست، همسـر عبـدالله بن عمیر از خیمه ها خارج شـد و به سوی میـدان شـتافت و چون با منظره شهادت همسـرش مواجه شـد، خود را به نزدیک بدن او رسانید و بالای سـرش نشـست و پیوسـته می گفت: بهشت گوارای تو باد. امیدوارم خدا مرا نیز در کنار تو بپذیرد. چیزی نگذشت که شـمر به غلامش رستم دسـتور داد، تا با سـتون خیمه بر سـرش بکوبد. عمود آهنین سرش را شکافت. او نیز در جای گاه شهیدان کربلا جای گرفت.((۱))

هم چنین، عاتکه فرزند مسلم بن عقیل نیز از کسانی بود که در اثر حمله دشمن به خیام، زیردست و پای اسبان قرار گرفت و به گونه ای سخت و مشقت آور به شهادت رسید.

هم چنین، نام هانیه، نوعروسی که در کربلا به همراه همسرش از روز اول محرم و در مسیر حرکت سیدالشهداء اسلام آورده و به کاروان آن حضرت ملحق گردیدند، از شهیدان کربلا شمرده شده است. او نیز پس از شهادت همسرش وارد میدان شد و چون بر سر جسد بی جان همسرش نشست، غلام شمر او را به شهادت رسانید.((۲))

۱- سماوی، ابصار العین، ترجمه عقیقی بخشایشی، ص ۱۸۰ و ص ۲۰۹.

۲- سوگنامه آل محمّد(صلی الله علیه وآله) ص ۲۱۲.

۲– بانوانی که فرزندشان را تقدیم کردند

گروه دیگری از بانوان که تأثیر حضور آنان در کربلا غیرمستقیم بود، بانوانی بودند که با تقدیم فرزندانشان به آستان حسینی، در یاری گیری فرزند غریب رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)سهم داشتند.

از این دسته، می توان به نام «ام البنین» اشاره کرد که مادر پرچمدار سپاه حسینی است. او علاوه بر تقدیم فرزند رشیدش اباالفضل العباس به آستان حسینی، سه تن دیگر از فرزندانش را به گلستان حسینی تقدیم کرد و از این روی سهم به سزایی در کربلاداشت.

ام لیلا- مادر حضرت علی اکبر(علیه السلام) همسر امام حسن و مادر قاسم بن الحسن(علیه السلام) و رباب همسر با وفای سیدالشهدا که فرزندش علی اصغر(علیه السلام) را به آستان حسینی تقدیم کرد، نیز از این گروه بانوان سعادت منداند.

بخشی از این گروه، زنانی بودند که خود در خیمه های حسینی صحنه شهادت فرزندانشان را نظاره می کردند و در کربلا حضور داشتند. از آن جمله حضرت زینب کبری(علیها السلام) بود که دو فرزندش «عون و محمد» در کربلا- به شهادت رسیدند.

لیلی مادر حضرت علی اکبر، مادر قاسم بن حسن (رمله)، مادر عمرو بن جناده و عبدالله بن مسلم از این گروه بودند.((۱))

۳– بانوانی که همسرانشان را تقدیم کردند

دسته سوم، بانوان بزرگواری بودند که ضمن حضور در کربلا، همسرانشان را به آستان حسینی تقدیم داشتند. از این دسته می توان به نام «ام هانی» فرزند امیرمؤمنان و «ام کلثوم» دختر حضرت زینب(علیها السلام)اشاره کرد.

هم چنین همسر عبدالله بن عمیر کلبی و همسر جناده بن کعب انصاری از این قسم بانوان اند. اگر چه تأثیر بانوانی، چون همسر زهیر «دلهم» با آن که در کربلا- حاضر نبود، کمتر از تأثیر حضور اینان نبود. به ویژه آن که زهیر از مشورت با او، توفیق و سعادت یاری سیدالشهدا(علیها السلام) را دریافت.

یکی از همراهان زهیر بن قین که در بازگشت از سفر حج با او هم سفر بود، گوید: ما به ناچار با قافله حسینی که راه به سوی کربلا می پیمود، هم مسیر بودیم. به همین جهت زهیر می کوشید که هر کجا قافله حسینی توقف می کند، او حرکت کند و بالعکس، تا آن که به ناچار در یکی از منازل، هر دو در یک بیابان توقف کردیم. مشغول صرف غذا بودیم که فرستاده امام حسین(علیه السلام)آمد و زهیر را به نزد خویش خواند. زهیر نمی خواست آن حضرت را در این سفر همراهی کند، به همین جهت از دیدن فرستاده او خیلی ناراحت شد. ولی «دلهم» همسر زهیر گوید، به او گفتم: سبحان الله! نمی خواهی به پسر رسول خدا جواب مثبت بدهی؟ می توانی نزد او بروی و سخنش را بشنوی و بازگردی. زهیر به پیشنهاد همسرش و علی رغم میل باطنی خود به سوی خیام حسینی رفت و از جمله برجسته ترین یاران حسینی و در شمار شهیدان سرشناس دشت گلگون کربلا

جای یافت.((۲))

۴- بانوانی که همسر و فرزند خود را تقدیم نمودند

از این قسم می توان بـانویی به نـام «بحرّیه» را نـام برد که وی همسـر جنـاده بن کعب انصـاری خزرجی و مـادر عمرو بن جناده است.

۱- سماوی، ابصار العین، ترجمه عقیقی بخشایشی، ص ۲۰۶.

۲- همان، ص ۱۶۷.

جناده از یاران سیدالشهدا(علیهم السلام) بود که در جریان اولین حمله دشمن به شهادت رسید. پس از شهادت این صحابی با وفا، فرزند نوجوان او که یازده سال بیشتر نداشت((۱)) خدمت امام حسین(علیه السلام)رسید و اجازه میدان خواست. امام حسین(علیه السلام)فرمود: این نوجوان پدرش در جنگ کشته شده و ممکن است مادرش ناراضی باشد.

امّا عمرو پاسخ داد: مادرم به من دستور داده که در جنگ شرکت نمایم.((۲)) در نقل دیگری چنین آمده که امام حسین(علیه السلام)به او فرمود: پسرم! پدرت به شهادت رسیده و اگر تو هم کشته شوی، مادرت در این بیابان به چه کسی پناه ببرد؟

جوان با شنیدن سخن امام خواست برگردد، امّا مادرش به او گفت: پسرم! آیا سلامتی خودت را بر یاری پسر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)ترجیح می دهی؟((۳)) نوجوان به سوی میدان رزم شتافت و جنگید تا به شهادت رسید.

آنگاه دشمن سرش را از بدن جدا کرد و به سوی خیمه ها پرتاب کرد. مادر جلو آمد سر فرزندش را برداشت و گفت: آفرین پسرم. آن گاه سر بریده را چنان به سوی دشمن پرتاب کرد که با ضربه آن یکی از دشمنان به هلاکت رسید. سپس عمود خیمه ای را از جا کند و رجز خوانان به سوی دشمن حمله کرد، امام(علیه السلام) در حق او دعا کرد و او را به خیمه باز گرداند.

از دیگر بانوان این دسته می توان به ام کلثوم صغری (رقیه) دختر امیرمؤمنان(علیه السلام)اشاره کرد که همسر مسلم بن عقیل سفیر امام حسین(علیه السلام) بود. او که در مسیر کربلا خبر شهادت همسرش را دریافت، در روز عاشورا فرزندش را نیز به آستان حسینی تقدیم کرد.

۵- بانوانی که علی رغم اصرار همسرانشان خاندان حسینی را ترک نکردند

از خلال حدیث طولانی و زیبایی که از زبان شیرزن کربلا حضرت زینب کبری(علیها السلام)در بیان حوادث شب عاشورا و احوال خیام حسینی در آن شب شنیده ایم در می یابیم که: پس از آن که امام حسین(علیه السلام) با یاران ثابت قدم خود اتمام حجت نمود و بیعت خویش را از آنان برداشت تا بازگردند، ولی هرگز کسی بازنگشت!

به آنان فرمود: خدا شما را رحمت کند و به شما جزای خیر عنایت فرماید; اکنون هر که به همراه خود خانمی آورده برخیزد و او را به قبیله بنی اسد- در نزدیکی زمین کربلا- بسپارد. بانوانی که به همراه من هستند، پس از مرگ من به اسارت دشمن در می آیند، می ترسم که زنان شما هم اسیر شوند، پس برخیزید و آنها را به بنی اسد بسپارید. علی بن مظاهر با شنیدن این سخن از جای برخاست و به سوی خیمه رفت. همسرش با دیدن او به احترام از جای برخاست و پرسید: شنیدم که غریب فاطمه در میان شما خطبه می خواند، اما در پایان جمله هایی فرمود که به خاطر همهمه مجلس، چیزی نشنیدم. آن جناب در جمع شما چه فرمود؟

علی بن مظاهر، پیغام امام را ابلاغ کرد و گفت: اکنون برخیز تا به سوی قبیله بنی اسد برویم و من تو را به آنها ملحق نمایم.

اما همسر علی بن مظاهر با شنیدن این سخنان از جای برخاست و سرش را به عمود خیمه کوبید و اظهار داشت: به خدا قسم بی انصافی کردی، ای پسر مظاهر! آیا برای تو سهل است که دختران رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به اسارت بروند و من از اسارت دشمن در امان باشم؟ برایت سهل است که چادر از سر بانوان اهل بیت بردارند و من چادر بر سر داشته باشم؟ برایت سهل است که زینت های دختران رسول خدا(صلی الله علیه وآله)را بربایند و من خود را به زینت مزین

۱- مقتل مقرّم، ص ۳۱۴.

۲- ر.ك: همان.

۳- معالی السبطین، ج ۱، ص ۳۸۰.

کرده باشم؟ آیا می خواهی تو روز قیامت نزد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به خاطر یاری فرزندش روسفید باشی و من نزد فاطمه زهرا(علیها السلام)روسیاه؟ به خدا سوگند! که شما با مردان اهل بیت(علیهم السلام)همراهی می کنید، ما نیز زنانشان را تنها نمی گذاریم.

علی بن مظاهر با دیدگان گریان نزد فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله)بازگشت و عرض کرد: همسرم با آن که از قبیله بنی اسد است، اکنون از رفتن خودداری می کند و می خواهد با شما همراهی نماید. امام با شنیدن این خبر گریست و فرمود: خداوند به شما از جانب ما جزای خیر عنایت فرماید.((۱))

۶- بانوانی که خانه هایشان مرکز تجمع شیعیان و بحث و تحلیل های سیاسی بود

اشاره

در میان اهل کوفه که به تعبیر حضرت زینب(علیها السلام) اهل دروغ و فریب کاری بودند و رفتار ناجوان مردانه شان با حضرت علی(علیه السلام)و مسلم بن عقیل سفیر امام حسین(علیه السلام) و خود آن حضرت شهره گردیده است، گاه بانوان غیرت مندی چون «ماریه عبدیه» را می بینیم که نه تنها در دل هوای یاری سیدالشهدا را دارد، که خانه اش را در مرکز حوادث توطئه آمیز عبیدالله، به محلی امن برای هواداران سیدالشهدا تبدیل می کند.

این بانوی شیعه - که از طایفه «عبدالقیس» بود و او را ماریه بنت سعد می نامیدند - مرکزی برای گفت و شنودها و تحلیل اخبار سیاسی آن روز به نفع سیدالشهدا(علیهم السلام) دایر نموده بود. وقتی این خبر به گوش ابن زیاد رسید، به عاملانش دستور داد از این عمل ممانعت کنند و راه منزل این بانو را برای شیعیان مشتاق سدّ نمایند.

اما این بانو، اگرچه خود در عرصه کربلا حضور نیافت، توانست مردان جنگی را از خلال مباحث این خانه راهی کاروان حسینی نماید. از آن جمله یزید بن ثبیت و دو فرزند عبدالله و عبیدالله بن یزید از خلال مباحث و نقد و تحلیل های سیاسی در این خانه بود که راه خویش را یافتند و به مکه برای یاری فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله)شتافتند.((۲))

۱- ۶ - بانویی که به حضرت مسلم(علیه السلام) در شهر کوفه پناه داد و خانه اش را در اختیار او گذارد

از این دسته از بانوان که به گونه غیرمستقیم فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را یاری کردند، می توان از «طوعه» بانوی مجاهد و شیرزنی نام برد که در شهر نامردان - شهر پیمان شکنان کوفه - به سفیر سیدالشهدا(علیهم السلام)پناه داد و او را در غربت شهر کوفه تنها نگذارد. طوعه همان بانوی سعادت مندی است که یک شب، سفیر سیدالشهدا(علیهم السلام)در خانه اش شب تا صبح را با عبادت به سرآورد و آماده فوز عظیم شهادت گردید.

۲- ۶- بانویی از طایفه بکر بن وائل

پس از شهادت امام حسین(علیه السلام) و یاران با وفایش در کربلا، لشگر عمر سعد به سوی خیمه های حسینی هجوم آورده، به غارت و آتش زدن خیام و آزار اهل حرم اقدام نمودند. در این میان، یکی از بانوان که لشکر عمر سعد را همراهی می کرد و از قبیله بکر بن وائل بود، با دیدن این منظره شمشیر کشید و به سوی خیمه بانوان شتافت و صدا زد: ای آل بکر بن وائل! چگونه ایستاده اید و غارت خیمه های دختران رسول خدا(صلی الله علیه وآله)را تماشا می کنید؟ مردانگی و غیرتتان کجا رفته؟ آن گاه با شعار یا لثارات رسول الله(صلی الله علیه وآله) به حمایت از بانوان اهل بیت

۱- موسوعه کلمات الحسین(علیه السلام) ، ص ۴۱۱ و ۴۱۲.

۲- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۷۸; و محلاتی، ریاحین الشریعه، ج ۴، ص ۳۲۶; گفتنی است که صاحب منتخب التواریخ(خراسانی) ص ۳۰۶، معتقد است که شیعیان در خانه ماریه جمع شدند و برای امام حسین(علیه السلام) نامه نوشتند و آن حضرت را به بصره دعوت نمودند.

پرداخت. سخن از دل برخاسته این بانو، سرلوحه قیام های شیعی شد و به همین جهت قیام هایی که پس از آن برای خون خواهی امام حسین(علیه السلام) انجام یافت، غالباً با شعار یالثارات الحسین(علیه السلام)شناخته می شد.((۱))

۳– ۶ – بانوان قبیله بنی اسد

مطابق نقل مورخّان، بانوان قبیله بنی اسد که در نزدیکی سرزمین کربلا بودند، پس از شهادت امام حسین(علیه السلام)به سرزمین کربلا آمده و چون دیدند که سپاه عمر سعد، کشتگان خود را دفن کرده، ولی شهیدان اهل بیت(علیهم السلام) و یاران امام حسین(علیه السلام) را با بدن های پاره پاره بر روی زمین رها کرده اند، نزد همسرانشان رفتند و گفتند: شما در پیشگاه خدا چه عذری دارید که فرزندان او را یاری نکردید. اکنون که از سعادت حمایت آل پیغمبر(صلی الله علیه وآله) محروم شدید، برخیزید و این پیکرهای به خون آغشته را دفن کنید و راضی نشوید که بیش از این آفتاب بر این بدن ها بتابد.

مردان قبیله بنی اسد با شنیدن این سخنان غیرت ورزیدند و به دفن شهیدان کربلا اقدام نمودند....همین بانوانِ سعادت مند بودند که در اربعین شهدای کربلا سه روز حضرت زینب(علیها السلام) و همراهان او را در کربلا تنها نگذاردند و با همدردی با آنان، خود را در مصیبت اهل بیت(علیهم السلام) شریک دانستند.((۲))

۷– بانوانی که بر همسرانشان به خاطر یزیدی بودن آنها شوریدند

الف) عیوّف، همسر خولی

عمر سعد پس از واقعه کربلا، سرِ مقدس امام حسین(علیه السلام) را به خولی بن یزید اصبحی داد، تا نزد ابن زیاد ببرند. منزل خولی در یک فرسخی کوفه بود; شب یازدهم خولی سر سیدالشهدا(علیهم السلام) را به خانه آورد تا صبحگاهان آن را نزد ابن زیاد ببرد.

خولی دو همسر به نامهای «عیوف» و «نوار» داشت. عیوف از مسلمانان مدینه (انصار) بود و سخت دل بسته اهل بیت عترت و طهارت بود. خولی که از علاقه همسرش به اهل بیت(علیهم السلام) مطلع بود، سر را مخفیانه درون تنوری پنهان کرد، ولی عیوف نیمه های شب نوری دید که از تنور به آسمان ساطِع بود. او با اندوه فراوان از جای برخاست و شیون کنان در سوگ سیدالشهدا(علیهم السلام) لباس ماتم به تن کرد.((۳))

ب) نوار، همسر خولی

خولی همسر دیگری به نام «نوار» داشت. آن هنگام که خولی به ناچار سر بریده امام حسین(علیه السلام) را به خانه برد، تا در فرصت مناسب به کاخ ابن زیاد ببرد، همسرش متوجه شد و به او گفت:

وای بر تو! مردم طلا و نقره به خانه هایشان می برند و تو سر فرزندِ رسول خدا(صلی الله علیه وآله)را به خانه آورده ای؟ به خدا

سوگند! دیگر هرگز مرا در خانه خویش نخواهی دید و به این ترتیب از همسرش جدا شد. او می گفت: نوری دیدم که از آن سر به سوی آسمان می رفت و پرندگان سفیدی در اطراف آن تا صبح در پرواز بودند.((۴))

ج – هند، همسر یزید

۱- محدث قمی، منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۸۹; و نفس المهموم، ص ۱۷۴.

۲- سوگنامه آل محمد(صلی الله علیه وآله)، ص ۴۰۵.

۳- مقتل الحسین مقرّم، ص ۳۷۵.

۴- معالی السبطین، ج ۲، ص ۹۳.

هنـد فرزند عبدالله بن عامر در خانواده ای یهودی متولد شده بود. او در اثر یک بیماری مادرزادی فلج بود. پدرش برای درمان وی پزشـکان فراوانی را تجربـه کرده بـود، ولی نـتیجه ای نگرفـت. بهمیـن جهت به رسم آن روز در شـهر مـدینه او را به خـانه حضرت علی(علیه السلام) برد تا اگر در این خانه شفا یافت، او را به کنیزی در آن خانه بگذارد.

هنـد بـه دست امـام حسین(علیه السـلام) شـفا یـافت و به همین جهت در این خـانه مانـد و پس از شـهادت حضـرت علی(علیه السـلام)برای کنیزی به خانه امام حسن(علیه السـلام) رفت. در زمان خلافت معاویه به حسب تقـدیر به ازدواج یزید درآمد و از مدینه رفت. امّا به جهت آن که همه خاطرات دوران کودکی و نوجوانی او متعلق به شـهر مدینه و خانه اهل بیت(علیهم السلام) بود، سخت به این خانه دل بسته بود.((۱))

او که در شـهر شـام بـود و از داسـتان حوادث کربلا خـبری نـداشت؛ روزی به همراه یکی از بـانوان به خرابه شـام رفت، تـا از اسـیرانی که به تازگی آنها را به شام آورده بودنـد، دیدن کند. حضـرت زینب(علیها السـلام) و ام کلثوم(علیه السـلام) با دیدن هنـد او را شـناختند، اما هنـد متوجه این امر نشـد. به همین جهت از کاروان اسـیران سؤال کرد: شـما از کدام شـهرها به این جا آمده اید؟ ابتدا کسـی پاسـخی نداد، ولی چون سؤال را تکرار کرد؛ حضـرت زینب(علیها السـلام)فرمود: از شـهر مدینه هستیم. هند با شـنیدن نام مدینه از جای برخاست و گفت: بهترین سـلام های من بر اهل مدینه. سـپس گفت: می خواهم در مورد خانه ای از شهر مدینه سؤال کنم. آیا شما خانه و خاندان حضرت علی(علیه السلام) را در این شهر می شناسید؟ حضرت زینب(علیها السلام) باز پرسیدند: از کدام یک از اعضای این خاندان می پرسی؟

هند گفت: می خواهم از احوال حسین(علیه السلام) و برادران و فرزندان او و خانم زینب(علیها السلام) و خواهرش ام کلثوم و سـایر بـانوان بپرسم. حضـرت زینب(علیهـا السـلام) بـا گریه جـان سوزی در پاسـخ او فرمود: اگر از خانه علی(علیه السـلام)می پرسی، ما خانه او را در شهر مدینه ترک کرده ایم و منتظریم تا خبر مرگ بستگانش را به آن خانه ببریم. اما اگر از حسین(علیه السـلام)می پرسـی، سـر بریـده ای که در برابر یزیـد نهاده شـده، از آنِ حسـین است. و اگر از عباس و سایر فرزنـدان علی(علیه السـلام)می پرسی، ما آنها را در کربلا با بدن های قطعه قطعه شده بر روی خاک رها کرده و به اینجا آمده ایم. اگر از زینب و ام کلثوم می خواهی، بدانی، من زینب(علیها السلام) دختر علی(علیه السلام)و این هم خواهرم ام کلثوم هست.

هنـد با شـنیدن این سـخن شـیون سـر داد و نعره کشان می گفت: آه، امام من، آقای من حسـین! کاش پیش از این مرده بودم و دختران فـاطمه(علیهـا السـلام) را به این حـال نمی دیـدم. و آن چنـان گریست که بی هوش بر روی زمین افتـاد. وقتی به هوش آمد، حضـرت زینب(علیها السلام)کوشید تا او را آرام کند و به خانه برگرداند، ولی هند پیوسته گفت: به خدا سوگند! به خانه نمی روم، تـا آن که برای آقا و مولایم اباعبـدالله الحسـین(علیه السـلام) اقامه ماتم و عزا کنم و همه بانوان هاشـمی را با خود به خانه ببرم. هنـد در میان یک مجلس عمومی، بر یزیـد به خاطر این بـدرفتاری با خانـدان اهل بیت(علیهم السـلام)شورید و او را سرزنش کرد و یزید هم به ناچار گناه را به گردن ابن زیاد انداخت و او را لعن و نفرین کرد....

۸- بانوانی که با افشاگری و خطبه خوانی پیام عاشورا را فریاد کردند

اشاره

اگرچه در این خصوص برجسته ترین شخصیت مورد ذکر حضرت زینب(علیها السلام) است که پیام خط سرخ حسینی را به شیوه زیبایی که ویژگی خاندان اهل بیت(علیهم السلام) بود، فریاد کرد. امّا در مسیر این کاروان با حرکت های زیبای دیگری نیز در این خصوص مواجه می شویم، از آن جمله:

الف) ام کلثوم

ام کلثوم(علیها السلام) در شهر کوفه در روز یازدهم محرّم در خطاب سرزنش آمیز به اهل کوفه چنین فرمود:

۱- سوگنامه آل محمد(صلی الله علیه وآله) ، ص ۴۸۶.

«ای اهل کوفه، وای به حالتان! با حسین(علیه السلام) چه کردید؟ او را تنها گذاشتید، به قتل رسانیدید و اموالش را به غارت بردید و خود را وارث او شمردید. زنانش را اسیر کرده، و آزار دادید. هلاکت بر شما باد، از رحمت خدا به دور باشید! که مصیبت بزرگی آفریدید! آیا می دانید بار چه گناه سنگینی را بر دوش خود نهاده اید و چه خون های پاک و مطهری را بر زمین ریختید؟ و چه اموال محترمی را به غارت بردید؟ شما برترین انسان پس از پیامبر را کشتید».

«قساوت باد شما را که از رحمت و مهربانی به دورید. به درستی که یاران خدا رستگارانند و حزب شیطان زیان کاران» .

سپس در خلال اشعاری که سرود فرمود:

شما برادرم را به گونه زجر و سختی به شهادت رسانیدید، وای بر شما...! که به زودی آتش پاداشتان خواهد بود. خونی را بر زمین ریختید که خدای آن را محترم شمرده بود و قرآن و سپس رسول خدا ریختن آن را حرام. آتش روز قیامت پاداشتان باد که به یقین در آن جاودانه اید. من پیوسته تا زنده ام بر برادرم می گریم، بر آن برادری که پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)برترین بود و اشک هایم همچون سیل و باران پیوسته بر گونه هایم جاری می شوند و هرگز خشک نخواهند شد».((۱))

صاحبان مقاتل گویند: پس از آن که ام کلثوم این عبارات را بیان کرد، مردم از گریه و شیون جنجالی به پا کردند و خاک بر سر خود می ریختند و صورت می خراشیدند و سیلی به صورت می زدند و واویلا می گفتند. سید بن طاووس در لهوف((۲)) و محدث قمی در نفس المهموم((۳)) می فرماید:

پس از استماع این خطبه، مردان به سختی گریستند و هرگز دیده نشد، مردم به شدت آن روز گریه کنند.

ب) رباب همسر باوفای امام حسین(علیه السلام)

رباب یکی از همسران سیدالشهدا(علیهم السلام) بود که در کربلا ـ کودک شیرخواره اش در میان دستان امام حسین(علیه السلام)شربت شهادت نوشید و خود نیز به همراهی کاروان کربلا تا شام رفت. او در مجلس جشن یزید در شام چون سر بریده امام(علیه السلام)را دید سر را در آغوش گرفته بوسید و در ضمن اشعاری فرمود:

آه حسینم! من هرگز حسین را که در برابر تیر و نیزه دشمنان قرار گرفت، فراموش نمی کنم. حسین را در کربلا فریب دادند، دعوت کردند و سپس با لب تشنه به شهادت رسانیدند. خداوند دشمنانش را در قیامت سیراب نگرداند.((۴))

این اشعار که در آن مجلس بیان گردید، سندی شد که شهادت امام(علیه السلام) را به دست دشمنان اثبات می کرد و گرنه چه بسا دشمن در صدد آن بود که شهادت امام را مخفی داشته و چنان وانمود کند که در اثر بیماری از دنیا رفته است.

این بانوی سعادت مند وقتی که در اربعین، کاروان به کربلا بازگشت، همراه آن به مدینه نرفت و مدت یک سال در کنار قبر امام حسین(علیه السلام) خیمه زد و به سوگواری پرداخت و گریست و عهد کرد که زیر آفتاب بنشیند و هرگز زیر سایه نرود،

چون بدن امام حسین(علیه السلام) را زیر آفتاب کربلا دیده بود و سوگند یاد کرد که هرگز موهایش را شانه نزند.((۵))

۱- وقایع الایام، خیابانی، ص ۲۵۱.

۲- لهوف، سید بن طاووس، ص ۵۶.

۳- محدث قمی، نفس المهموم، ص ۷۹.

۴- کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۰۰.

۵- خراسانی، منتخب التواریخ، ص ۳۴۱.

صاحب مقتل لواعج الاشجان گوید: او پس از واقعه کربلا یک سال بیشتر زنده نماند و در این مدت هرگز زیر سایه بان نرفت. ((۱))

ج) فاطمه صغری(علیها السلام)

فاطمه بنت الحسین(علیه السلام) فرزند سیدالشهدا و مادرش ام اسحق بود. وی نیز در کوفه پس از خطبه حضرت زینب(علیها السلام) با رشادت ویژه ای که شایسته فرزندی امام حسین(علیه السلام)است ابراز سخن کرد. او فرمود:

«ای اهل کوفه، ای اهل مکر و فریب! ما را کافر شمردید و ریختن خونمان را حلال؟ خون از شمشیرهاتان می چکد و شادمانی می کنید؟ به زودی عذاب بر شما نازل می شود. وای بر شما! با چه دستی بر ما ظلم کردید؟ و چگونه نفسی شما را بر کشتن ما ترغیب کرد؟ چگونه پاهایتان یاری کرد که به جنگ ما بیایید؟ قلب هایتان را قساوت گرفته و بر دل هایتان مهر زده شده است؟ چشم ها و گوش هایتان از شنیدن و دیدن آیات الهی ناتوان گردیده اند و شیطان عمل زشت شما را برایتان زیبا جلوه داد و بر چشم ها یتان پرده ای نهاد، که دیگر هدایت نمی شوید.

«ای مردم کوفه هیچ می دانید که چند خون از رسول خدا بر ذمّه شماست که از شما طلب خواهد کرد؟ آن مکرها و حیله ها که با برادرش علی بن ابی طالب(علیه السلام) کردید. حال با این همه ظلم و مکرها عده ای بر این اعمال زشت به دیده فخر و بزرگ منشی می نگرند. آیا به کشتن مردمی می نازید که خداوند آنان را به پاکی ستود و پلیدی را از آنان دور کرد؟ پس خشم خود را فرو برید که البته برای هر کس آنچه پیش می فرستد، باقی خواهد ماند.((۲))

سخن که به این جا رسید، اهل کوفه با چشمان گریان نزد دختر رسول آمدند و از او خواستند که خاموش شود و بیشتر آنان را رسوا نگرداند.

۹- بانوانی که امانتدار امامت بودند

الف) ام سلمه

ام سلمه، یکی از برترین همسران پیامبر پس از حضرت خدیجه(علیها السلام) بانوی بزرگوار و والا مقامی بود که به جهت شخصیت وی، اوّلاً: آیه تطهیر در شأن اهل بیت(علیهم السلام) در خانه او نازل شد. به علاوه رسول خدا(صلی الله علیه وآله)داستان کربلا و مصائب سیدالشهدا(علیهم السلام) را بر او بازگو نموده و خاک کربلا را برایش به ودیعه نهاده بود که به محض وقوع آن حادثه عظیم و هولناک از آن مطلع گردد، که هم چنین نیز شد.

عصر عاشورا، اهل مدینه دیدند که از خانه ام المؤمنین «ام سلمه» صدای شیون برخاست، چون علت را جویا شدند. فرمود: اکنون در عالم رؤیا پیامبر را دیدم که غبارآلود و خسته بود. پرسیدم یا رسول الله! کجا رفته بودی که چنین غبار آلوده ای؟

فرمود: اکنون از کربلا برمی گردم و شاهد شهادت فرزندم حسین(علیه السلام)بودم. ام سلمه گوید: چون از خواب بیدار شدم، به سوی تربتِ کربلا دویدم، دیدم خونِ تازه، درون شیشه می جوشد; دانستم که حسین در کربلا به شهادت رسید.

به همین سبب اولین مجلس عزای امام حسین(علیه السلام) در مدینه مقارن با شهادت امام حسین(علیه السلام) در خانه ام سلمه برگزار گردید و اهل مدینه او را در این ماتم تسلی می دادند.((۳))

ام سلمه، یکی از بانوانی بود که امام حسین(علیه السلام) به هنگام خروج از مدینه با او خداحافظی کرد و او را «مادر» خطاب نمود. او به اصرار می کوشید تا امام(علیه السلام) را از مأموریت رفتن به کربلا ـ به خاطر عواقب آن باز دارد، ولی امام حسین(علیه السلام)این امر را مشیت پروردگار شمرد.

۱- سیدمحسن امین، لواعج الاشجان، ص ۴۲۸.

۲- خیابانی، وقایع الایام، ص ۲۵۳.

۳- تاریخ ابن عساکر، ص ۸۵، ج ۱۳.

امام باقر(علیه السلام) فرمود: هنگامی که امام حسین(علیه السلام) به سوی عراق رهسپار گردید وصیت نامه را به ام سلمه سپرد و فرمود: هنگامی که فرزند بزرگم، نزد تو آمد و وصیت نامه را طلب کرد، آنها را به او بده.((۱)) توجه به اهمیت این امانت، می تواند بیانگر شخصیت یگانه این بانوی بزرگوار باشد.

ب) فاطمه بنت الحسین

فاطمه دختر امام حسین(علیه السلام) نیز یکی از بانوان محترمی بود که امام حسین(علیه السلام)امانت های امامت را به او سپرد، تا به امام سجاد(علیه السلام) برساند.((۲))

ج – حضرت زینب(علیها السلام)

بی شک، یکی از برجسته ترین بانوانی که امانت های امامت را به نحو شاخص و ویژه ای حمل نمود و در زمان شایسته به صاحب آن امام عصر خویش، حضرت سجاد(علیه السلام)تحویل داد؛ حضرت زینب کبری(علیها السلام)بود که نقش ویژه و شاخص این بزرگوار در حوادث کربلا برجسته تر از آن است که نیازی به ذکر و تحلیل آن باشد.((۳))

۱۰– بانوانی که عزّت اهل بیت را پاس داشتند

اگرچه بانوانی که کاروان حسینی را همراهی می کردند از طبقات مختلف اجتماعی بودند، بانوانی، چون «کبشه» ام سلیمان، کنیزی بود که همسرش از یاران امام حسن(علیه السلام)بود و وقتی به عنوان پیک امام حسن(علیه السلام)به سوی اشراف بصره رفت به دستور عبیدالله او را به شهادت رسانیدند. در کربلا به همراه پسرش افتخار همراهی سیدالشهدا(علیه السلام) و حضور در رکاب آن حضرت را یافت و پس از شهادت فرزندش به همراه اهل بیت به اسارت به شام رفت و سپس به مدینه بازگشت((۴)). و یا ام وهب که بانویی تازه مسلمان بود((۵)).

حضور بزرگوارانی چون «فضه» کنیز حضرت زهرا(علیها السلام) به جمع کاروانیان کربلا، معنایی دیگر می بخشید. این جمع به ظاهر ناهمگون و متفاوت در یک خصوصیت اشتراک یافتند که آن غیرتمندی شان، در پرتو عزّت اهل بیت(علیهم السلام)بود. مطابق تواریخ وقتی امام حسین(علیه السلام)برای وداع آخر نزدیک خیمه ها آمد، بانوان را یک یک به نام صدا کرد و از آنان خداحافظی کرد و فرمود:

«استعدّوا للبلاء... و لاتشکوّا؛((۶))

خود را برای بلایا و مصایب آماده کنید و هرگز شکایت نکنید که اجرتان کم می شود. مصایب بانوان چندان سخت بود که امام حسین(علیه السلام) در وداع آخر خود می گریست. وقتی حضرت زینب(علیها السلام) علت را جویا شدند فرمودند: «کیف لاابکی و عمّا قلیل تساقون بین العِدی؛((۷)) چگونه نگریم که می دانم به زودی شما را به اسارت می برند.

اگرچه در طول تاریخ کربلا به نام هایی از بانوان بر می خوریم که گاه به همراه همسر و فرزند خویش به کربلا آمده و آنها را در راه نهضت حسینی فدا کردند و خم به ابرو نیاورده و خود به اسارت رفتند، تا با اهل بیت امام حسین(علیه السلام) مواسات کنند، اما به یقین توجه به حوادث پس از شهادت امام حسین(علیه السلام)همواره از ممیزاتی است که به وجود بانوان در کاروان حسینی معنا می دهد.

۱- موسوعه کلمات الحسین(علیه السلام)، ص ۲۹۳.

۲- شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۲۸; بصائر الدرجات، محمد بن حسن الصفار قمی به نقل از ابی الجارود.

۳- همان.

۴- نهلا غروی نائینی، محدثات شیعه، ص ۲۶۸.

۵- محمدی اشتهاردی، سوگنامه آل محمد، ص ۲۰۹.

۶- تذکره الشهداء، ص ۳۰۷.

۷- موسوعه کلمات الحسین، ص ۴۹۱.

به یقین این بـانوان بودنـد که حوادث عـاشورا را روایت کردنـد و سـینه به سـینه و منزل به منزل در طول سـفر کربلا تا شام یاد شهیـدان و اهـداف آنها را زنـده نگه داشـتند. این بانوان بودنـد که با حفظ عزّت اهل بیت(علیهم السـلام)با وجود همه مصایب روز عاشورا و شب و روز یازدهم و پس از آن تا شام خم به ابرو نیاوردند و ذره ای عقب نشینی نکردند و با تحمل همه سختی ها و شداید هر کجا کاروان کربلا پا می گذاشت، زمینه قیام و انقلابی را فراهم می کردند!

چنـان که حضور آنـان در شـهر شام - مرکز خلافت یزیـد - چنان کار را بر یزیـد دشوار کرد که ناچار شـد در مقابل کارهای زشت خود زبـان به عـذرخواهی بگشایـد و گنـاه را به گردن دیگران بینـدازد و از آن مهم تر آن که به کاروانیـان اجـازه دهد درون کاخ او مجلس ماتم حسینی به پا کنند و بر سوگ امام شهیدان بگریند و....

اگر چه در کربلاـ اسـرار متفـاوتی نهفته است و این حضور بـانوان در آن مرحله حسّـاسِ تاریـخ، بیـانگر نقش حسـاس آنان در اجتماع می توانـد باشـد، اما به یقین درس دیگری که از این داسـتان می توان آموخت آن است که کربلا صـحنه نمایش توفیق های الهی بود. که «فی تقلُّب الأحوالِ عُلِمَ جواهرُ الرّجال؛ در سختی ها جوهره انسان ها آشکار می شود». کربلا نمایش حضور بـانوی کنیزی چـون: فکیهه در کنـار بـانوی متمولّی چون دُلهم همسـر زهیر است. نمـایش نقش بـانوانی که آسـیهوار در خـانه فرعون زمـان بر او شوریدنـد و خود راه خویش را یـافته و رسـالت خود را به انجـام رسانیدنـد و سال ها پس از آن هم، بانویی چون ام البنین بـا یـاد مصـایب کربلاـ همه روزه مصـایب کربلا را در برابر دیـدگان اهل مـدینه زنـده می کرد و بر مصایب راد مردان اشک می ریخت.

سخن را با کلامی از رهبر فرزانه انقلاب به پایان می بریم که فرمود:

«اگر کشور بتواند جامعه زنان را با تکیه بر تعلیمات اسلامی با همان معارفی که اسلام خواسته آشنا کند، من تردیدی ندارم که پیشـرفت و ترقی کشور در آینـده مضاعف خواهـد شـد. در هر میدانی که بانوان مسئولانه وارد شوند، پیشـرفت در آن چندین برابر خواهد شد. خصوصـیت حضور خانم ها در میدان های مختلف این است که وقتی زنِ خانواده وارد میدان می شود; یعنی همسر و فرزند او هم وارد شده اند. ولی حضور مرد به این معنانیست.((۱))»

۱- سـخنرانی مقـام معظم رهـبری در جمع بـانوان به مناسـبت میلاـد حضـرت زهرا(علیهـا السـلام) در ورزشـگاه آزادی تهران، ۳۰/۷/۷۶.

منابع

۱. قرآن کریم

۲. موسوعه کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، معهدتحقیقات باقرالعلوم، نشردارالمعروف، ۱۳۷۳ ه- ش.

۳. ابصار العین، سماوی، ترجمه عقیقی بخشایشی، نشر: نوید اسلام، ۱۳۶۸.

۴. سوگنامه آل محمد(صلی الله علیه وآله): محمد محمدی اشتهاردی نشر: ناصر، ۱۳۶۹.

۵. مقتل الحسین(علیه السلام)، مقرّم، نشر: دارالاضواء، بیروت، ۱۴۲۰ ه- ق.

۶. منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، نشر: مکتبه اسلامیه، ۱۴۱۰ ه- ق.

۷. نفس المهموم، شیخ عباس قمی، نشر: آفتاب، ۱۳۶۳.

۸. منتخب التواریخ: خراسانی، نشر: مکتبه اسلامیه، ۱۳۴۷.

۹. وقایع الایام، خیابانی، نشر: مکتبه مصطفوی، ۱۴۱۰ ه- ق.

۱۰. لهوف علی قتلی الطفوف، ابن طاووس، نشر: شریف رضی، ۱۳۷۱.

۱۱. لواعج الاشجان، سید محسن امین، نشر: دارالتعارف بیروت، ۱۴۰۲ه- .ق.

۱۲. محدثات شیعه، نهلا غروی نائینی، نشر: امین، ۱۳۷۲.

۱۳. مقتل الحسین(علیه السلام). ابو مخنف، نشر: دارالکتاب، ۱۴۰۵ ه- ق.

جلد دهم: امام حسین (علیه السلام) و اصلاح طلبی

اشاره

ص:۱

بسم الله الرحمن الرحیم

ص:۲

فرهنگ عاشورایی

(۱۰)

امام حسین(علیه السلام) و اصلاح طلبی

هو الشهید

مقدمه

«نَظَر النَّبیُّ (صلی الله علیه وآله) اِلَی الْحُسَینِ بنِ عَلی(علیهما السلام) و هُوَ مُقْبِلٌ، فَأَجْلَسَهُ فِی حِجْرهِ و قَالَ : إنَّ لِقَتْلِ الْحُسَینِ حَرارَةً فی قُلُوبِ المُؤمِنینَ لا تَبْرُدُ اَبَداً.((۱))

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به حسین بن علی نگاه می کرد در حالی که به طرفش می آمد، او را گرفت و بر روی پای خود نشانید و فرمود: همانا در دل های مؤمنین حرارتی نسبت به شهادت امام حسین(علیه السلام) است که هیچگاه سرد نمی گردد.»

مسلمانان همواره علاقه فراوان و عشق وافری نسبت به حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) سبط اکبر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)داشته اند. این عشق و علاقه در زمان حیات آن حضرت، در دوران قیام ایشان و خصوصاً پس از شهادتش وجود داشته و هیچگاه از بین نرفته است.

این مهم سرّ مگویی ندارد.! بلکه آشکارا علت آن معامله با خداوند است. امام حسین (علیه السلام) به خاطر حفظ و احیای دین خداوند از مال، جان، خانواده و همه هستی خود گذشت و در این مسیر دعوت خدای متعال را اجابت کرد و در نتیجه نام، یاد و محبت او حیات جاودانه پیدا کرد و مصداق کریمه شریفه شد :

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُم» (انفال ۲۴).

در واقع آنچه حضرت سید الشهدا (علیه السلام) در احیای دین خداوند انجام داد، الگویی پایدار برای همه مسلمانان تا قیام قیامت است. قیام برای اقامه حق و زدودن باطل و جلوگیری از کژیها و بدعت ها در دین خداوند! و در این مسیر از شهادت استقبال کردن و هیچ ارزشی را از احیای کلمه اللّه بالاتر ندانستن و از انحراف در امت پیامبر جلوگیری کردن!

همانگونه که آن حضرت خود فرمود : «اِنّی لَمْ اَخْرُجْ اَشِراً وَ لابَطِراً وَلا مُفْسِداً وَلا ظالِماً وَ انّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلاحِ فی اُمّهِ جَدّی (صلی الله علیه وآله) اُریدُ اَنْ اَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهی عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اَسیرُ بِسیرَهِ جَدّی وَ اَبی عَلیّ بْنِ اَبیطالِب(علیه السلام).

و همانگونه که همه پیامبران الهی با توکل بر خدای متعال در صدد انجامش بوده اند; اصلاح جوامع بشری از طریق دشمنی با ظالمان و دستگیری از مظلومان و نیز جلوگیری از فساد، تباهی و فحشاء، و تبلیغ حقیقت، عدالت، کرامت و فضیلت در بین تمامی انسانها !

و همانگونه که حضرت شُعیب پیامبر (علیه السلام) در تبیین رسالت و مأموریت خود گفت : «إنْ اُریدُ اِلاَّ إلْاَصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفیقی اِلاّ بِاللّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ اِلَیْهِ اُنِیبُ». (هود ۸۸)

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) افتخار دارد در راستای احیاء و گسترش فرهنگ و معارف اسلامی و نیز حراست از حریم قرآن مجید و سنّت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و همچنین بزرگداشت نام، یاد و زندگانی اهل بیت(علیهم السلام) اقدام به برگزاری همایش های فرهنگی و علمی نماید.

۱- مستدرک الوسایل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

از جمله این همایش ها، همایش امام حسین(علیه السلام) بود که در سال ۱۳۸۱ ه-.ش (۲۰۰۳ م) در تهران و در سال ۱۳۸۲ ه-. ش (۲۰۰۴ م) در دمشق برگزار گردید.

اندیشمندان و صاحبان علم و قلم مقالات فراوانی را برای غنای هرچه بیشتر این همایش به دبیرخانه آن ارسال کردند و نتیجه تلاش های علمی آن عزیزان انتشار پانزده جلد کتاب گردیده است که اکنون در دسترس علاقه مندان قرار گرفته است.

بی شک بررسی و شناخت ابعاد گسترده قیام امام حسین(علیه السلام) با یک همایش و چند مقاله امکان پذیر نمی باشد. چه آنکه این فقط یک قیام نبود بلکه توانست یک فرهنگ ایجاد نماید، فرهنگ عمیقی که در زندگانی مسلمانان تأثیرگذار بوده و هست. فرهنگی که تا کنون نه تنها قدیمی و فرسوده نشده بلکه در طول تاریخ پس از عاشورا، همواره یک امید بوده، یک الگو، یک ارزش و یک فرهنگ، فرهنگ عاشورایی!

فرهنگ عاشورایی امام حسین(علیه السلام) بخوبی توانست فرهنگ آموزانی فهیم و با انگیزه تربیت نماید. عاشقانی که عمق قیام حضرتش را درک کردند و حاضر شدند عزیزترین سرمایه زندگانی خود را در این مسیر در طبق اخلاص گذارده و تقدیم نمایند و با آغوش باز به استقبال شهادت روند. الگوپذیری از فرهنگ عاشورایی حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) به اصحاب آن امام همام خلاصه نگردید، بلکه در سالها و قرنها بعد قیام ها و خروشهایی علیه حکام ظلم و جور را پدید آورد و منشأ بوجود آمدن صحنه هایی از آرمان خواهی، عشق و ایثار و شهادت طلبی در طول تاریخ شد.

فرهنگ عاشورایی، عاشوراها آفرید و کربلاها بوجود آورد و همواره پیروان اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) با عشق و علاقه و با ایمان راسخ، و با برپایی مجالس عزاداری، شعر و نوحه سرایی در زنده نگاه داشتن آن سخت کوشیدند و حتی در مسیر احیای نام و یاد و قیام عاشورایی امام حسین(علیه السلام) از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.

آنچه در پیش روی دارید مجموعه مقالاتی در خصوص بررسی و تبیین گوشه ای از فرهنگ عاشورایی حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) می باشد که در چند مجلد تدوین شده است. از آنجا که مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) نسبت به تهیه و انتشار کتابهای دینی و مورد نیاز پیروان اهل بیت(علیهم السلام) در اقصی نقاط عالم همت می گمارد لذا در هریک از مجموعه منشورات «فرهنگ عاشورایی» به طرح نقطه نظرات صاحب نظران در این خصوص می پردازد.

با تشکر از مؤلفین محترم، توفیق تمامی اهل فکر، قلم و مطالعه را در شناساندن و شناخت هرچه بیشتر فرهنگ عاشورایی از خداوند متعال خواستارم و برای همه پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در هر سرزمین که هستند آرزوی سلامت، موفقیت و رستگاری دارم.

محمد حسن تشیّع

معاون فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

اصلاحات از منظر امام حسین(علیه السلام)

اشاره

اصلاحات از منظر امام حسین(علیه السلام)

حمید رضا قنبری نژاد اصفهانی

درآمد

«اصلاح» و «اصلاح گری» از جمله مباحثی است که دارای سابقه کهنی است. ضرورت اصلاحات و ارزش حیاتی آن، در قرآن و روایات و نیز در اندیشه دانشوران با تعابیر گوناگون بیان شده است.

رهبران ادیان و پیامبران، خود را مصلح و اصلاح گران جامعه بشری معرفی کرده اند. برخی از آنان نیز در همین راه به شهادت رسیده اند. موضوع اصلاح طلبی، امروزه در گفتمان سیاسی - اجتماعی بحث مهم و دامنه داری است که اندیشمندان هر کدام به فراخور حال و دیدگاه خود بدان پرداخته اند. اما در این بین، کسانی بوده و هستند که به نام اصلاح گری به «افساد» مشغول بوده و جامعه را به فساد و تباهی می کشند.

یکی از مباحث مهمی که می تواند در بحث اصلاحات رهگشا باشد، تفکیک اصلاحات دینی از اصلاحات غیر دینی است که در روشن شدن مسأله اهمیت به سزایی دارد.بر همین اساس، در این مقاله سعی شده است، مبانی و مولفه های بنیادین اصلاحات اسلامی ترسیم شود تا به تصویری روشن از اصلاحات حسینی دست یابیم. این مهم موجب تمییز مصلحان و اصلاحات راستین از اصلاح طلبان و اصلاحات دروغین خواهد گردید.

معنا و مفهوم اصلاحات

پیش از آن که به بررسی اصول و مولفه های «اصلاح طلبی» از چشم انداز دینی، به ویژه از دیدگاه امام حسین(علیه السلام)بپردازیم، ارائه تعریفی روشن از واژه اصلاح و اصلاحات در تفکر دینی لازم و ضروری است.

«اصلاح» به معنای سامان دادن، بهینه ساختن و به نیکی درآوردن((۱)) و نیز «درست کردن، نیکو کردن، به سازش درآوردن، آراستن و به صلاح آوردن»((۲)) است.

مرحوم شیخ طوسی می نویسد:«الصلاح استقامه الحال، و الاصلاح: جعل الشیء علی الاستقامه»;((۳)) یعنی اصلاح معتدل قرار دادن چیزی است. علامه طباطبایی آن را به «لیاقت و شایستگی»((۴)) معنا می کند.

اصلاح در قرآن، در مقابل افساد است. افساد یعنی نابسامانی ایجاد کردن و از حالت تعادل بیرون بردن((۵)). چنان که راغب اصفهانی می گوید:«الفساد خروج الشیء عن الاعتدال قلیلا کان او کثیراً و یضادّه الصلاح، و یستعمل ذلک فی النفس و البدن و الاشیاء الخارجه عن الاستقامه.»;((۶)) فساد، هر گونه خارج شدن اشیا از حالت اعتدال است خواه کم باشد یا زیاد، و نقطه مقابل آن، اصلاح است که در جان و بدن و اشیایی که از حد اعتدال خارج می شوند، تصور می شود.

۱- راغب اصفهانی، مفردات، ماده صلح.

۲- فرهنگ عمید.

۳- شیخ طوسی، تفسیر تبیان، ج۱،ص۷۵.

۴- محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج۲، ص۷۵.
۵- سید مصطفی خمینی، تفسیر القرآن الکریم، ج۳،ص۱۰۹-۱۱۵.
۶- مفردات، ماده فسد.

المیزان، این دو واژه را در دو صفت متقابل و متضاد قرار داده است:«فانّ الصلاح و الفساد شأنان متقابلان.»((۱)) به گفته شهید مطهری:«افساد و اصلاح از زوج های متضاد قرآن است، زوج های متضاد یعنی واژه های اعتقادی و اجتماعی که دو به دو در برابر یکدیگر قرار گرفته اند و به کمک یکدیگر بهتر شناخته می شوند; از قبیل: توحید و شرک، ایمان و کفر، هدایت و ضلالت، عدل و ظلم، خیر و شر، اطاعت و معصیت، تقوا و فسوق، استکبار و استضعاف و غیره.

برخی از این زوج های متضاد، از آن جهت در کنار یکدیگر مطرح می شوند که یکی باید نفی و طرد شود تا دیگری جامه تحقق بپوشد. اصلاح و افساد از این قبیل است.»((۲)) قرآن کریم نیز این دو واژه را مقابل هم به کار برده، می فرماید: (الذین یفسدون فی الارض و لا یصلحون) ((۳))

(والله یعلم المفسد من المصلح)((۴))

(ام نجعل الذین آمنواوعملواالصالحات کالمفسدین فی الارض)((۵))

از این رو، مرحوم علامه طباطبایی می فرماید:«فساد عبارت است از تغییر دادن هر چیزی از آنچه طبع اصلی آن اقتضا دارد، و اصلاح، باقی ماندن هر چیزی است به مقتضای طبع اصلی اش تا آنچه خیر و فایده در خور آن است بر آن مترتب گردد، بدون آن که به خاطر فسادش چیزی از آثار نیک آن تباه گردد.»((۶))

از همین جا معنای «عمل صالح» روشن می شود. هر چند قرآن کریم دقیقاً مشخص نفرموده و نام نبرده که عمل صالح چیست، ((۷)) اما از آثار آن می توان آن را شناخت; از جمله:(شایستگی به درگاه خداست)((۸)); در مقابلش ثواب قرار داد((۹)) (کلمه طیّب را بالا می برد).((۱۰))

پس عمل صالح یعنی عمل بی عیب و نقص، خوب، اصلاح شده، پاک، بر اساس تقوا، پسندیده و شایسته، کار پرسود و فایده برای مومنان و جامعه در تمام زمینه ها.

قاعده کلی که از آیات قرآن به دست می آید، این است که عمل صالح باید همراه با ایمان باشد; زیرا ایمان به عمل جهت می دهد و مصلحان را هدایت می کند.((۱۱)) از این رو، منظور از اصلاحات قرآنی، صرف انجام کار خوب، از هر کس، با هر انگیزه و اعتقادی نیست، بلکه کار شایسته و اصلاح گری باید همراه با ایمان باشد از همین روست که در آیات متعدد، ایمان در کنار عمل صالح آمده و فواید آن ذکر شده است; مانند رسیدن به حیات طیب، عدم خوف و ترس برای انجام دهنده آن، جزای نیکو، پاداش کامل نزد خدا، بخشش الهی، و پاداش دو برابر.

به طور کلی، اعمال صالح در مقابل مال دنیا نهاده شده و بر آن برتری داده شده است: (المال و البنون زینه الحیوه الدنیا و الباقیات الصالحات خیر عند ربک ثواباً و خیرٌ املا).((۱۲))

۱- تفسیر المیزان،ج۱۰،ص۱۱۲.

۲- مرتضی مطهری، نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، ص۹.

۳- شعراء،۱۵۲

۴- بقره، ۲۲۰

۵- سوره ص آیه ۲۸.

۶- ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۵، ص۴۰۰.

۷- تفسیر المیزان، ج۱، ص۳۵۶.

۸- سوره رعد، آیه۲۲; سوره بقره، آیه ۲۷۲.

۹- سوره قصص، آیه ۸۰.

۱۰- سوره فاطر، آیه ۱۰.

۱۱- سوره یونس،آیه۹.

۱۲- سوره کهف، آیه ۴۶.

بنابراین اصلاح طلبی به مفهوم قرآنی، باید توأم با اعتقاد به خدا و در واقع، در جهت اهداف الهی باشد.

بدین منظور، قرآن کریم رسالت بزرگ پیامبران را اصلاح در زندگی مادی و معنوی انسان ها معرفی نموده، پیامبران را مصلح می نامد. برای مثال، حضرت شعیب(علیه السلام)هزاران سال پیش فرمود: (ان ارید الّا الاصلاح ما استطعت)((۱)) و پس از وی حضرت موسی(علیه السلام) فرمود:(اصلح و لاتتّبع سبیل المفسدین)((۲))

مفهوم اصلاح به دلیل بار ارزشی و عاطفی مثبت آن در ادبیات دینی سابقه دیرینه ای دارد. در این جا تنها به سه مورد اشاره می شود:

۱- خداوند در قرآن کریم درباره منافقان می فرماید: (چون به آنان گفته شود، در زمین فساد نکنید، می گویند: ما خود اصلاح گر هستیم. به هوش باشید که آنان فسادگرانند ولکن نمی فهمند.)((۳))

از این آیه و آیات مشابه به دست می آید که افراد و گروه های مختلف همواره با شعارهای زیبا و مورد پسند و مقبول عامه، کالای خود را عرضه می دارند و بعضاً نیز موفق می شوند با پنهان کردن نیات و مکنونات باطنی خود، به اهداف شومشان دست یابند.

۲- فرمان حضرت علی(علیه السلام) به مالک اشتر است; حضرت امیر(علیه السلام) یکی از مأموریت های چهارگانه مالک اشتر را «استصلاح اهلها» در کنار جهاد با کفار، اخذ مالیات و عمران بلاد می دانند. استصلاح نیز به معنای تربیت دینی و اخلاقی است. به عبارت دیگر، اهتمام به تربیت دینی و اخلاقی مردم، حقی است که مردم بر عهده والی دارند و وظیفه ای بر دوش والی نسبت به مردم است.

البته، وجود این حق مستلزم درک خاصی از انسان و حقوق و تکالیف اوست که عمدتاً در انسان شناسی الهی و اخلاقی قابل ردیابی است. این حق را در صورتی می توان ردیابی کرد که برای انسان، غایت و هدفی در نظر بگیریم.

۳- به انگیزه قیام امام حسین(علیه السلام) و عبارت «انّما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدّی» باز می گردد. مراد حضرت از این تعبیر، اصلاح بدعت ها و زشتی هایی است که به نام اسلام و حکومت دینی، پس از رحلت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و شهادت حضرت امیر(علیه السلام)بر جامعه اسلامی تحمیل شده است.

هدف امام حسین(علیه السلام) بازگشت به سیره پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و حضرت امیر(علیه السلام) است. به عبارت دیگر، هدف قیام اصلاح طلبانه سیدالشهدا، بازگشت به اسلام ناب محمدی(صلی الله علیه وآله)بوده است که می فرمایند:«انّما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدّی. ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدّی و ابی علی بن ابی طالب(علیه السلام)»((۴))

آموزه امام حسین(علیه السلام) در اصلاحات

به طور خلاصه، اصـلاحات حسینی بر مدار و محور «دین» و ارزش های دینی می چرخد. پژوهش گران علوم اجتماعی نهضت عاشورا را واکنشی در برابر ناهنجاری های جامعه آن عصر می شمارند.

اگر چه این برداشت در جـای خود درست است، ولی تمـام نیست; زیرا ناهنجاری های اجتماعی عکس العمل های متفاوتی را به دنبال دارند.

۱- سوره هود، آیه ۸۸.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۴۲ .

۳- سوره بقره، آیه ۱۲-۱۱ .

۴- عماد افروغ، درآمدی بر آسیب شناسی اصلاحات، کتاب نقد، شماره۱۶، ص ۳۷ - ۳۸.

هر تعریفی از هنجارهـای اجتمـاعی، مؤیـد ایـن معنـاست کـه تحویـل یـا از میـان بردن قواعـد مـورد پـذیرش و احـترام جـامعه، ناهنجـاری تلقی می شود. در این که سـنت هـای دینی و ارزش های انسانی و آرمان های موسـس جامعه اسـلامی در آن زمان فراموش شـده و از میـان رفته بود، هیـچ تردیـدی نیست. فجایعی که در روز عاشورا و حتی پیش و پس از آن به وقوع پیوست، خود بهترین شاهد بر این مدعاست.

به راستی، چه رخـدادهایی موجب شد که تنها ۶۱ سال پس از هجرت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرزندان آن حضرت را بـدان صورت ناجوانمردانه و سـنگدلانه و شـگفت آور به قتل برساننـد و زنان و کودکان ایشان را به اسارت درآورند؟! جامعه اسـلامی به چه درجه ای از انحطاط دینی، اخلاقی و فرهنگی رسـیده بود که در برابر آن حادثه بزرگ دم فرو بست و واکنشی از خود بروز نداد؟ عوامل انحراف چه بودند؟ آیا همه جوامع انقلابی با چنین عواملی روبه رویند؟ آیا ممکن است چنان حادثه ای دوباره تکرار شود؟ این ها و ده ها پرسش دیگر، پژوهشی وسیع می طلبد که از حوصله این مقال خارج است.

تنها می توان گفت: زمینه ها و عواملی که آن نهضت عظیم را به وجود آوردند و آن فاجعه غم انگیز را رقم زدند، عبارتند از:

۱- زمامدار جامعه اسلامی نه تنها شرایط لازم برای تصدی منصب حکومت را نداشت بلکه متظاهر به فسق و فساد بود؛

۲- ارزش های معنوی از یاد رفته بود و نخبگان جامعه، که مدیریت فکری و سیاسـی را بر عهده داشتند و الگویی برای مردم به شمار می رفتند، به مفاهیم اخلاقی پای بند نبودند؛

۳- حکومت نیز فاقد قواعد و معیار بود و قانون و ضابطه ای را در میان کارگزاران معمول نمی داشت. در نتیجه، ظلم و تبعیض به غایت خود رسیده بود؛

۴- بدعت ها و پیرایه های بسیار در دین راه یافته و مذهب وسیله تخدیر مردم و تأمین خواسته های حکام و مفسدان شده بود؛

۵- دنیامداری و ماده گرایی، جهان برین و آخرت را از یادها زدوده بود؛

۶- رعب و دنیاپرستی هم چون بیماری، متدینان را زبون و زمین گیر و آنان را تسلیم پیش آمدها کرده بود، دلیری و رادمردی نیز تنها در اسطوره ها به جای مانده بود.

بنـابراین، اصول جـامعه ای که پیـامبر اکرم(صـلی الله علیه وآله) تأسـیس کرده بود به راه فنـا می رفت و سـنت ها و ارزش های دینی به فراموشی سپرده می شدند.

انحطاط دینی، اخلاقی و فرهنگی جامعه، به ویژه در نیمه اول دهه چهارم هجری، به اوج خود رسـیده بود. از زمان خلیفه سوم، اشـرافی گری و بذل و بخشـش های بی حد و حصـر از بیت المال به اقوام و نزدیکان، متعارف شد و مسلط کردن تبعیدی های عصـر نبوی بر مقدّرات جامعه اسـلامی و در نهایت، قدرت بخشـیدن به حزب اموی، خلافت اسـلامی را به سـلطنت کسـری و

قیصر مبدل ساخت.

اکنون چه کسی باید برای اصلاح امور قیام کند؟ یک فرد انقلابی و اصلاح طلب! اما کسی که به ناهنجاری های جامعه معترض است و ادعای اصلاح طلبی دارد، باید پیش از آن که مصلح شود، صالح باشد؛ زیرا آرمان گرایی و اصلاح طلبی در سخن و شعار خلاصه نمی شود، بلکه درگیری با مشکلات و معضلات را طلب می کند.

از این رو، مصلح باید آگاه، خودساخته، مدیر و مدبر باشد؛ زیرا اصلاح اسلامی، حرکتی انقلابی است؛ انقلاب در افکار، فرهنگ، اخلاق و روحیات انسان ها و به موازات آن، تغییر در نظام های اجتماعی فاسد و حاکم بر آن ها.

بنـابراین، اصـلاح اسـلامی، تغییری است در راسـتای رشـد و کمـال انسـان، که هم مبارزه با آداب و عادات ناپسـند را لازم می شمرد و هم نظام های حاکم بر اجتماع را به رعایت حق و عدالت و انجام اعمال صواب و صلاح وا می دارد.

از این رو، پیامبر بزرگ اسـلام(صـلی الله علیه وآله) دو جهاد را بر مسـلمانان متعهد، تکلیف کرده است; جهاد اکبر یا مبارزه با تجاوزات و طغیان های نفس انسان و جهاد اصغر، یا مبارزه با دشمنان خارجی و داخلی جامعه اسلامی.

امامان بزرگوار شیعه، زمانی که جامعه انسانی گرفتار فساد شده بود، برای اصلاح آن، پیروان خویش را به هر دو جهاد فرا می خواندند.

چنـان که حسـین بن علی(علیه السـلام) به عنوان یـک مصـلح اجتمـاعی، بـا قیام خود علیه ظلم و فساد، در همان حال که زمینه انقلاب اجتماعی را فراهم می سازد، یاران و هوادارانش را به تهذیب نفس و تقوای الهی دعوت می کند.

این امر نه تنهـا به لحـاظ هـدفی که اسـلام دنبـال می کنـد، یعنی تربیت انسان های وارسـته و خـداگونه، بلکه از جنبه عقلی نیز دارای اهمیت است; زیرا اگر اصـلاح طلبـان خود صالـح نباشـند، نه معنـای اصـلاح را به درسـتی درک خواهنـد کرد و نه می توانند بر فساد غلبه یابند;

چه این که در مسیر مبارزه ممکن است پیش از آن که دیگران را به صـلاح آورند، خود تسـلیم فساد شوند، چنان که بسـیاری مبـارزان و مصـلحان به دلیل عـدم خودسازی و تقوای لازم، خویش را به دشـمن تسـلیم کرده و یا در صورت پیروزی، به دلیل همین وابسـتگی هـای نفسـانی و رذایل اخلاقی، تشـکیلات و نظام فاسـدی را بنیان نهادنـد که در برخی مواقع به مرور از رژیم های گذشـته بدتر شدند. پیروزی عباسیان بر امویان و فسادی که بعدها در دستگاه حکومت آنان به وجود آمد، شاهدی روشن بر این مدعاست.

از سوی دیگر، اصـلاح فردی نیز بـدون توجه به اصـلاح اجتماعی ره به جایی نمی برد; زیرا رشـد و تکامل و پالایش انسان در گرو همین مبارزات اجتماعی است.((۱))

از این رو، اسـلام بر اصـلاح رهبری سیاسـی جامعه تأکیـد میورزد و پیروان خویش را بر رهبران فاسـد می شورانـد تا نظام های جور را مورد تهدید قرار داده، رهبری آنان را به صالحان و با تقوایان بر گردانند. چنان که امام حسـین(علیه السـلام)انگیزه قیام خود را چنین تبیین می فرماید:«مردم! پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: هر کس سلطان زورگویی را ببیند که حرام خدا را حلال کرده، پیمـان الهی را در هم شکسـته، با سـنت و قانون پیامبر از در مخالفت درآمـده، در میان بنـدگان خـدا، راه گناه و دشـمنی در پیش می گیرد، اگر در برابر چنین زمامـداری بـا عمل یا با گفتار خویش مخالفت نکنـد، بر خداونـد است که، این فرد(بی تفاوت) را به جایگاه همان طغیانگر، که آتش جهنم است، داخل گرداند.

مردم! آگـاه باشـید، اینـان (بنی امیه) اطـاعت خـدا را ترک کرده و پیروی از شـیطان را پیشه خود ساخته انـد. فساد را ترویـج و

حدود الهی را تعطیل کرده "فییء" را به خود اختصاص داده و حلال و حرام خداوند را تغییر داده اند. در حالی که من به هدایت و اصلاح جامعه اسلامی از دیگران شایسته ترم.»((۲))

روش شناسی اصلاح گرایی در نهضت عاشورا

پیش از این که به مؤلفه مهم و بنیادی نهضت امام حسین(علیه السلام) بپردازیم، بهتر است که به تجزیه و تحلیل «روش امام حسین(علیه السلام) در حرکت اصلاح گرایانه» نظری افکنیم.((۳))

۱- محمد جواد صاحبی، احیاگری و اصلاح طلبی در نهضت حسینی، ص۳۹.

۲- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج۵، ص۴۰۳.

۳- محمد جواد رودگر، اصلاح گرایی از منظر حسین بن علی(علیه السلام)، ص۴۵.

بر آگاهان پوشیده نیست که گزینش روش درست، منطقی، کارآمد و فراگیر در انجام حرکت و نهضت اصلاحی بسیار مهم می باشد. اگر شرایط اوضاع و احوال جامعه رو به پیچیدگی بیش تر باشد، انتخاب روش، دشوارتر خواهد بود.

به راستی، روش چه روشی باید باشد؛ روش فرهنگی صرف، سیاسی و اجتماعی محض، روش نظامی و مسلحانه صرف، روش ترکیبی فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و یا قیام مسلحانه؟ هم چنین این که هر کدام از این روش ها جوهره عقلانی و خردگرایانه محض داشته باشد یا عاشقانه، عارفانه و جهادی، بسیار مهم و سرنوشت ساز می باشد.

حال، با رویکردی تاریخی - تحلیلی به قیام امام حسین(علیه السلام) و بررسی شواهد حدیثی و روایی در مجموعه سخنان حسین بن علی(علیه السلام) باید به درستی دریافت که امام(علیه السلام)چه روشی را با چه جوهره ای انتخاب کرد؟ چه تناسب و سنخیتی بین روش و جوهره وجود داشته است؟ چه همگونی بین روش و جوهره با علل فاعلی و غایی نهضت عاشورا وجود دارد؟

آیا جوهره قیام نیز عقلانی - عاشقانه بوده است یا نه؟ در پرتو پاسخی جامع به این پرسش هاست که می توان تصور و تصویری کلان و جامع از قیام جاودانه کربلا به دست آورد.

روش پدیدارشناسی در تحلیل قیام تاریخی امام حسین(علیه السلام) ما را به این نتیجه رهنمون می کند که امام حسین(علیه السلام) در نهضت خود، اهداف روشن و روش های شفاف و زلال را برگزید و در تمام سخنان و نامه های خود، در هر مناسبتی بر اهداف و روش های خود تأکید داشت و حتی شعارهای وی متناسب با اهداف و روش هایش بود.

به طور مثال، امام(علیه السلام) در تبیین هدف ها، هدف اصلاح جامعه نبوی را، احیای ارزش ها و معیارهای اصیل اسلامی، نفی و محو بدعت ها و از بین بردن آفات و آسیب های فرهنگی و اجتماعی، که اسلام ناب محمدی(صلی الله علیه وآله) را تهدید می کرد، زنده کردن شعایر دینی، اقامه حق و عدالت اجتماعی، نابودی استبداد، ظلم و فسق و فجور، اعتلای کلمه توحید، احیای روش کارآمد و سعادت بخش پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و علی(علیه السلام)در جامعه، خرافه زدایی از چهره اصیل دین، دیندار نمودن جامعه در عرصه های گوناگون و حوزه های مختلف فکری و عملی و در روش ها، روش جهاد و مبارزه و احیای عنصر امر به معروف و نهی از منکر و در واقع، ترکیب فرهنگی (احیای اصول، حقایق دینی و اصلاح امت اسلامی)، سیاسی و اجتماعی (اصلاح مدیریت و حکومت، استبداد زدایی و اقامه عدل) و جهاد مسلحانه، خروج علیه خلافت غصبی و خلیفه فاقد صلاحیت برای اداره جامعه اسلامی و... می دانند.

جوهره و روح قیام فرهنگی، اجتماعی و مسلحانه امام حسین(علیه السلام) نیز عشق و درد بود؛ درد دین و غیرت دینی که از درک عمیق، روح بلند و ژرف الهی و اوج دینداری او سرچشمه می گرفت.

درک شرایط فرهنگی و اجتماعی اسلام و اقتضای زمان (زمان شناسی امام(علیه السلام)) نیز عامل مهم حرکت علیه خلافت و خلیفه حاکم بود .

بنـابراین، قیام خونین سـرخ حسـینی شـکل گرفت و امام(علیه السـلام)در وداع با قبر نورانی پیامبر(صـلی الله علیه وآله) از «و ان یراک قتیلا» سخن به میان آورده و هنگام حرکت از مکه به کربلا نیز ندای استرجاع «انا لله و انا الیه راجعون» سردادند.

و چهره قیـام خود را از مـدینه تـا کربلاـ و از کربلاـ تـا مـدینه، یعنی حرکت دورانی که دایره عشق، شـهادت، پیام و خون بود، ترسیم کردند تا حوزه وظایف و رسالت ها مشخص باشد.

عـده ای از سـرعشق، خون خود را هـدیه اسـلام اصـیل و ناب کردند و گروهی نیز از سر عشق از کربلا تا کوفه، شام و مدینه، کاروان آزادگان را در پیام رسانی به راه انداخته و با بصیرت انجام وظیفه نمودند که در اصل، وظیفه گرایی و تکلیف محوری روح جهاد، شـهادت، اسارت ظاهری و حریت واقعی بود تا مسلمانان همه اعصار بدانند که اسلام شناسی، وظیفه شناسی، زمان شناسـی، دشمن شناسی، ولایت شناسی، و ولایت مداری از اصول مهم حیات دینی و زندگی اسلامی آنان خواهد بود. البته، به تعبیر حسین بن علی(علیه السلام) در همیشه تاریخ «قل الدیانون» نمودار خواهد شد.

در قیام اصـلاحی و نهضت احیایی امام حسـین(علیه السـلام) هدف ها، شـعارها، مسـیرهای قیام و حرکت روشن و روش ها نیز بسـیار روشن و شـناخته شـده و دست یـافتنی است و هیـچ نکته مبهم و نقطه متشـابهی در قیـام الهی آن حضـرت وجود نـدارد. عجیب است که نه تنها کلیات قیام امام، بلکه جزییات نهضت حضـرت نیز روشن و مستند در تاریخ است وبسیار حیاتی، مهم و دخیل در تحلیل قیام می باشـند و این خود معجزه ای در قیام معصومانه، آسـمانی، توحیدی و عدالت خواهانه امام حسـین(علیه السلام)است.

پس، انتخاب روش امام حسین(علیه السلام) نیز الگویی برای گزینش روش ها و اصلاح گرایی و احیاگری است.

بدیهی است که امام(علیه السلام) با درک صحیح و همه جانبه مسأله، روشن کردن هدف ها، شعارها، آگاه سازی مردم، اتمام حجت، دیـن محوری، عـدالت گرایی، احیـای امر بـه معروف و نهی از منکر، ظلم سـتیزی، دلسـوزی برای مردم و نسـل هـای مختلف جامعه، آینده نگری، حفظ حقوق و کرامت انسانی و آزادی خواهی، به وظیفه خویش عمل نموده اند.

در نهضت اسـلامی ایران نیز، که نهضتی حسـینی بود، امام خمینی از همان ابتـدا هـدف ها و استراتژی حرکت و قیام خویش را علیه طاغوت مشـخص کرد و روش مبارزه خویش را روش فرهنگی، سیاسـی و اجتماعی قرار داد و در همه عرصه ها، حقیقت، عدالت و حریت را در اسلامیت ناب جست و جو نمود!

ایشـان نظریه حکـومت اسـلامی را نظریه ولاـیت فقیه قرار داد; اسـاس نهضت خـویش را احیـای اسـلام اصـیل فرامـوش شـده، مهجور، منزوی و ناب محمدی قرار داد و ندای بازگشت به صدر اسـلام، اسـلام پیامبر(صلی الله علیه وآله) و علی(علیه السلام) را سر داد و همواره انقلاب اسلامی را انقلابی احیاگرانه و اصلاح طلبانه در ابعاد فکری، فرهنگی، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی توصیف می نمود.

مؤلفه های اصلاحات حسینی(علیه السلام)

۱. اهتمام به دین

یکی از اصول و مؤلفه های اصـلی اصـلاح گری مدرنیستی، دین زدایی و مخالفت با دین است. اما در اصـلاحات حسینی(علیه السلام)اهتمام به دین و احیا و اصلاح ارزش های دینی، عنصر اصلی و محوری اصلاحات می باشد.

اساساً قیام امام حسین(علیه السلام) این بود که در عصر ایشان، انحرافات و بدعت هایی در دین رسوخ و نفوذ کرده و چهره واقعی دین را تغییر داده بود.

از آن جا که نظام حاکم، به تعالیم دینی اهتمام نمیورزید، آن حضرت در صدد اصلاح و احیای دین برآمدند. از سخنان و خطابه های امام حسین(علیه السلام) به خوبی به دست می آید که هدف امام(علیه السلام) از قیام، نه حکومت و ریاست و نه اغراض فردی و امور شخصی، بلکه مبارزه با انحرافات و بدعت ها در دین بوده است.

در عصر امام حسین(علیه السلام) وضع اسلام و مسلمانان و حکومت به حدی بد و غیر قابل پذیرش شده بود که وظیفه هر مسلمانی اظهار مخالفت و جلوگیری از انحراف و سقوط آن بود.

۲. تشکیل حکومت دینی و نفی سکو لاریزم

یکی از اصول اساسی و مهم اصلاحات مدرنیستی و شبه مدرنیستی، سکولاریزم و جدا سازی ساحت دین از ساحت سیاست می باشد; بدین معنا که اصلاح طلبان غربی و غرب زده سعی می کنند دین را از دخالت در قلمرو سیاسی - اجتماعی دور نگه دارند و منحصر و محدود در امور شخصی و فردی نمایند.

در مقابل، حرکت اصلاحی امام حسین(علیه السلام)، حرکتی سیاسی - اجتماعی بود و با این حرکت خود، بر علیه چنین تفکر و جریانی (تفکر سکولاریستی) قیام نمود.

حضرت با قیام خونین خود نشان داد که مرز سیاست از دیانت جدا نیست و در اسلام بین این دو، همگرایی و هماهنگی وجود دارد و هر وقت در رأس حکومت، زمامداران و حاکمانی فاسد قرار گیرند که لیاقت منصب حکومت و کشورداری را ندارند باید بر علیه آنها شورید و از منصب حکومت عزل کرد.

حرکت اصلاحی امام حسین(علیه السلام) دارای ابعاد و اضلاع مختلفی است که جنبه سیاسی و اجتماعی (یعنی تشکیل حکومت دینی) یکی از آنهاست; چرا که در زمان ایشان، معاویه و پسرش یزید، عملا سکولاریزم را ترویج می دادند، به عنوان نمونه وقتی که معاویه بر خلافت استیلا یافت، بلافاصله به عراق آمده، در سخنرانی خود به مردم اخطار نمود که من با شما سرنماز و روزه نمی جنگیدم، بلکه می خواستم بر شما حکومت کنم و به مقصود خود رسیدم.((۱))

مرحوم علامه طباطبایی در مورد این سخن معاویه می فرماید:«معاویه با این سخن اشاره می کرد که سیاست را از دیانت جدا خواهد کرد و نسبت به مقررات دینی ضمانتی نخواهد داشت و همه نیروی خود را در زنده نگه داشتن حکومت خود به کار خواهد بست و البته روشن است که چنین حکومتی سلطنت و پادشاهی است، نه خلافت و جانشینی پیغمبر خدا»((۲)).

برخی از روشنفکران با مردمی خواندن نهضت و قیام امام حسین(علیه السلام) وانمود می کنند که حرکت امام(علیه السلام) صد در صد به خواست خود مردم بوده است و از این سخن، جدایی دین از سیاست را نتیجه می گیرند!((۳))

در خصوص این سخن، پرسش ها و نقدهای فراوانی مطرح است که به دلیل ضیق مجال، تنها به یک نکته اساسی اکتفا می کنیم.((۴))

یکی از اهداف قیام امام(علیه السلام)، اصلاح جامعه اسلامی و احیای فریضه امر به معروف و نهی از منکر است. آن حضرت هنگام ترک مدینه، بر این مطلب تأکید می کنند:«انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی، ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر.»((۵))

معنای این سخن این است که اگر امام از عدم تشکیل حکومت و هم چنین از نقض عهد مردم کوفه نیز مطمئن بود، هرگز

دست از نهضت اصلاح گرانه خویش بر نمی داشت; چرا که انگیزه اصلی و اولی آن حضرت، احیای دین بود و مسأله حکومت و زمام داری در مراحل بعد اهمیت قرار داشتند.

بنابراین، این ادعا که حرکت امام حسین(علیه السلام) صد در صد مردمی و در جهت نیل به زمامداری بود، موافق منابع روایی و تاریخی و سخنان خود حضرت نیست.

۳. نفی فردگرایی و قیام خدامحورانه

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۴، ص ۱۶۰.

۲- سید محمد حسین طباطبایی، شیعه در اسلام، ص۴۴.

۳- ر.ک: مهدی بازرگان، آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء، ص۴۳.

۴- محمد حسن قدردان قراملکی، سکولاریزم در مسیحیت و اسلام، ص۲۱۵-۲۱۶.

۵- موسوعه کلمات الامام حسین(علیه السلام)، ص۲۱۹.

فردگرایی غربی، آن گونه که در بستر اومانیسم شکل گرفت و منتهی به سودانگاری مطلق گردید، هرگز در اسلام پذیرفته نیست; زیرا فردگرایی، ارزش و اخلاقی ناصواب است.

انسان، مدار و محور اخلاق و ارزش ها نیست. بلکه باید بدان ها پای بند باشد. اصول و پایه های اخلاقی و قضایای ارزشی، امور عینی و مستقل از ذهنیت و خواست و میل آدمیان است.

از همین روست که مبانی اصیل اخلاقی، مطلق و پالوده از نسبیت هستند. سرّ عینی بودن و مطلق بودن امهات قضایای اخلاقی آن است که این قضایا در واقع بیانگر وجود رابطه واقعی میان عمل اخلاقی و کمال نهایی و روحانی آدمی اند.

اگر عدالت، خوب است و اگر خیانت و جنایت، بد، از آن روست که این امور به واقع موجب کمالاتی روحانی و یا خساراتی معنوی در باطن و حقیقت انسان می شوند، نه آن که به دلیل کارکرد اجتماعی مثبت این قضایا یا گرایش و ترجیح ذهنی طرفداران آن ها مقبول افتاده اند.((۱))

قیام و نهضتی که امام حسین(علیه السلام) بر پا نمودند، نهضتی خدا محورانه و الهی بود، نه فردگرایانه و بر اساس مصلحت فردی.

این تصور که قیام حضرت (علیه السلام) به دلیل مصالح فردی و انتقام گیری از خاندان بنی امیه است، توهمی باطل و غرض ورزانه است که منشأ آن عدم معرفت به ساحت قدس و ملکوتی ائمه(علیه السلام) و از جمله امام حسین(علیه السلام) می باشد.

تمامی حرکات و سکنات امام حسین(علیه السلام) و از جمله اصلاح گری ایشان، هیچ صبغه ای جز صبغه الهی نداشت و رضای الهی در همه حال، مورد توجه ایشان بود.

قیام عاشورا چون رنگ خدایی داشت، جاویدان و پیروز شد. به تعبیر حضرت امام(علیه السلام)، «شکست نبود کشته شدن سیدالشهداء، چون قیام لله بود، شکست ندارد.»((۲))

«آگاه بودند که ما آمدیم ادای وظیفه خدایی بکنیم، آمدیم اسلام را حفظ کنیم.»

۴. قرائت واحد از دین، مبنای اصلاحات حسینی

روشن است که جامعه بدون استعداد و بهره گیری از ارزش های الهی، در ادامه حیات اجتماعی خود، دچار انحرافات و مشکلات هنجاری خواهد شد; چرا که رفتار و اعمال اجتماعی افراد در جامعه، مبتنی بر ارزش های حاکم بر آن می باشد.

بر این اساس، معاویه که ارزش های الهی و خاندان نبوت را از جامعه اسلامی کنار گذاشته بود، در صدد برآمد تا با ترویج افکار التقاطی و قرائت های دیگر از دین، این نقیصه را جبران کند. از این رو، وی به ترویج تفکر «مرجئه»، که قرائتی جدید از

ایمان بود، پرداخت.

او مـدعی بود که ایمان قلبی برای انسان کفایت می کند.((۳))مبنای اصلاحات امام حسین(علیه السلام)، بر پایه یک قرائت از دین بود و بر اساس همین قرائت واحد، به مبارزه با سایر قرائت ها پرداخت.

۱- احمد واعظی، جامعه مدنی - جامعه دینی، ص۹۶.

۲- صحیفه نور، ج۱۵،ص۵۵ و ج۱۷، ص۲۳۹ به نقل از جواد محدثی، پیام های عاشورا، ص۱۴۱.

۳- همان

اگر قرائت های مختلف از دین صحیح باشد، آن گونه که پلورالیست ها مدعی اند، دیگر اصلاح گری، امر به معروف و نهی از منکر، قیام برای عدالت اجتماعی و... معنا و مفهومی ندارد; چرا که براساس قرائت های مختلف از دین، هر کسی برای خود فهم و قرائتی از دین دارد و همه این قرائت ها نیز صحیح می باشد.

امام حسین(علیه السلام) یک قرائت از دین دارد، یزید قرائتی دیگر و هر دو بر حق اند! لازمه چنین نگرشی، آنارشیسم و شکاکیت تمام عیار است که هم با اصول و قواعد عقلی و برون دینی ناسازگار است و هم به لحاظ درون دینی، یعنی کتاب و سنت، باطل می باشد.

اگر تمامی قرائت ها صحیح اند، پس چرا اسلام دعوت به مبارزه با ظلم و طاغوت و... کرده است؟ اگر قرائت های مختلف همه بر حق اند، پس چرا امام حسین(علیه السلام) در مقابل این قرائت های صحیح! قیام کردند؟ امام(علیه السلام) با قیام و اصلاح گری خود نشان دادند که هر قرائتی از دین بر طریق صواب نیست و باید در مقابل قرائت های انحرافی و بدعت آمیز از دین ایستاد.

۵. اصلاح همه جانبه

مصلحان غربی و غرب زده بر این باورند که اصلاح دین یعنی بازگشت به تجارب دینی، نه بازگشت به تمامیّت دین.

اما اصلاحات امام حسین(علیه السلام)، برخلاف تجربه گرایان - که با تحویل و تنزل دادن دین به تجربه دینی، فقط یک بعد از دین را اخذ کرده و ادعای بازگشت به آن را دارند - اصلاحات همه جانبه و چند بعدی بود.

آن حضرت با قیام خویش در صدد اصلاح تمام جوانب دین از جمله معارف، شعایر، اخلاقیات، ارزش ها، احکام و مناسک دینی بود چرا که در زمان ایشان، هم عقاید مردم سست و متزلزل شده بود، هم احکام الهی رو به تعطیلی می رفت و هم ارزش ها و اخلاقیات دینی به دست فراموشی سپرده شده بود.

بر اساس عقیده تجربه گرایان دینی، که گوهر دین را تجربه دینی قلمداد می کنند و سایر ابعاد دین مانند بعد معرفتی، اخلاقی و... را در حاشیه و صدف دین قرار می دهند، اصلاح در عقاید، اخلاقیات و... دین، لازم نیست; چرا که این ها اموری عرضی محسوب می شوند.

اما امام حسین(علیه السلام) با اصلاحات همه جانبه خویش، نشان داد که نباید گذاشت هیچ بعدی از دین دچار آسیب و آفت شود و در صورت آسیب پذیری، باید در صدد اصلاح آن برآمد.

ص:۱۷

منابع

۱ – راغب اصفهانی، مفردات.

۲ – فرهنگ عمید.

۳ – شیخ طوسی، تفسیر تبیان.

۴ – محمد حسین طباطبائی، تفسیر المیزان.

۵ – سید مصطفی خمینی، تفسیر القرآن الکریم.

۶ – مرتضی مطهری، نهضت های اسلامی درصد ساله اخیر.

۷ – روزنامه جمهوری اسلامی، تاریخ ۲۸ / ۱ / ۱۳۷۹.

۸ – عماد افروغ، درآمدی بر آسیب شناسی اصلاحات.

۹ – محمد جواد صاحبی، احیاگری و اصلاح طلبی در نهضت حسینی، نشر احیاگران.

۱۰ – محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، دار التراث العربی، بیروت.

۱۱ – محمد جواد رودگر، اصلاح گرایی از منظر حسین بن علی(علیه السلام)، انتشارات تجلی.

۱۲ – ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه.

۱۳ – سید محمد حسین طباطبایی، شیعه در اسلام، دفتر انتشارات اسلامی.

۱۴ – مهدی بازرگان، آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء، نشر رسا.

۱۵ – محمد حسن قدردان قراملکی، سکولاریزم در مسیحیت و اسلام، انتشارات بوستان کتاب.

۱۶ – موسوعه کلمات الامام الحسین(علیه السلام)، پژوهشگاه باقر العلوم(علیه السلام) دار المعروف، قم.

۱۷ – احمد واعظی، جامعه مدنی – جامعه دینی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی،

۱۸ – صحیفه نور.

۱۹ – شمس الله مریجی، عاشورا پیامد تغییر ارزش ها، مجله معرفت.

ص:۱۸

احیاگری و اصلاح طلبی در نهضت حسینی

اشاره

احیاگری و اصلاح طلبی در نهضت حسینی

مهدی باباپور

واژگان احیا و اصلاح

واژگـان «احیاء» و «اصـلاح» در ادبیات دینی سابقه دیرینه ای دارد و اسـتعمال آن به عصـر نزول وحی برمی گردد. این دو واژه در برخی از آیاتی که خداونـد بر پیامبر(صـلی الله علیه وآله) خاتم نازل کرده به کار رفته و سـپس به متون و نصوص دیگر راه یافته است.

احیاگری در فرهنگ قرآنی

این واژه در مواضع و موارد متعـددی در قرآن آمـده است که معنای کلی آن، به معنای زنده کردن، حیات بخشـیدن است. که این زنـده شـدن و یـا زنـده کردن، در حـوزه هـای مختلف مورد بحث است. و مـا به آیـاتی که بـاموضوع مورد بحث، ارتبـاط نزدیک تری دارد، اشاره می کنیم:

- احیای افراد جامعه از مرگ مادی و معنوی توسط هم نوعان خویش.

(مَنْ اَحیاها فَکَانَّما أحْیَا النّاس جمیعاً)((۱))؛ «هر کسی یک انسان را زنده کند، مثل این است که همه مردم را حیات بخشیده.»

- احیای جامعه به سبب اجرای احکام الهی.

(و لکم فی قصـاص حَیـاةٌ یا اولی الالباب)؛((۲)) «در اجراءِ حکمِ الهیِ قصـاص برای شـما حیات و زنـدگی است ای صاحبان عقل و خرد».

- احیا در پرتو ایمان و پذیرش دعوت خدا و رسولش.

قرآن کریم به مومنان نیز فرمان داده که دعوت احیاگرانه خداوند و پیامبر او را اجابت کنند:

(یـا ایهـا الـذین امنوا اسـتجیبوا لله و لِلرَّسُول اِذا دَعاکم لما یحییکم).((۳)) ای اهـل ایمـان چون خـدا و رسول، شـما را به ایمان دعوت کنند اجابت کنید تا به حیات ابدی رسید.

مفسـران، مطـالبی را از این آیه برداشت کرده انـد، برخی گفته انـد: منظـور از آن «دعـوتِ حیـات بخش»، جهـاد است، زیرا به وسیله جهاد، دین عزت می یابد. چنان که علی(علیه السلام)می فرماید:

«فرض الله الجهاد عزاً للاسلام».((۴))

و وقتی دین در جـامعه عزّت یابـد، آن جـامعه، جامعه ای زنـده خواهـد بود و در صورت رسـیدن به فیض شـهادت (در جهاد)، خود نیز حیات جاودانه می یابد.

برخی نیز ایمان آوردن و پذیرش دعوت پیامبر را سبب «حیات دل و جان» و کفر را علت مرگ آن دانسته اند.

۱- سوره مائده، آیه ۳۲.

۲- سوره بقره، آیه ۱۷۹.

۳- سوره انفال، آیه ۲۴.

۴- نهج البلاغه، کلمه قصار ۲۵۲.

گروهی هم اعتقاد به قرآن و فراگرفتن علم و دین را مایه حیات انسان به شمار می آورند، زیرا که مشابهت و مناسبتی میان نادانی و دانایی با «مرگ و زندگی» وجود دارد. شماری از مفسران، مقصود از دعوت حیات بخش را دعوت به سوی بهشت تعبیر کرده اند، زیرا که حیات جاودانی در آن جاست.((۱))

علامه طباطبایی گر چه همه این برداشت ها را وجوهی می داند که می توان آیه را با آن تطبیق داد، ولی خود بر این باور است که اصولاً ـ دعوت حق در همه ابعاد آن احیاگر است. آموزه ها و احکام الهی انسان را برای درك زندگی حقیقی و معنوی آماده می سازد و حیاتی می بخشد که علم نافع و عمل صالح سرچشمه آن است .

آن چنان که خداوند فرموده است:

(مَنْ عمل صالحاً من ذكر اَوْ أنْثی و هو مُؤمن فَلَنُحْيِيَنّه حَياةً طَيّبه و لنجزينهم اجرهم بِاَحْسَنَ ما كانوا يعملون)((۲))، هر زن و مردی که کاری نیك و شایسته کند، در حالی که مؤمن باشد، هر آینه او را به زندگی پاك و خوش زنده بداریم و مزدشان را بر پایه نیکوترین کاری که می کردند پاداش دهیم».

آیه مورد بحث که می فرماید: (اذا دعاكم لما يحييكم)مطلق است و از این که شامل مجموع دعوت های رسول خدا(صلی الله علیه وآله) که مایه زنده شدن دل ها است، و یا دسته ای از دعوت هایش که طبیعت احیا را دارد بشود، هیچ ابایی نداشته و هم چنین شامل نتایج دعوت او که عبارت است از انواع زندگی های سعیده حقیقیه، مانند زندگی اخروی در جوار خدا نیز می شود. چون همه اینها را شامل می شود، پس نباید آیه شریفه را مقید کرده و.... بلکه آیه شریفه همان طوری که گفتیم عام است و همه را شامل می شود و هیچ دلیلی نیست که آن را از معنای عام و وسیعش برگردانیده و بگوییم مرادش این وجه است یا آن وجه.((۳))

احیاگری در نهضت حسینی

کلمه احیا و احیاگری در سخنان امام حسین(علیه السلام) به معنای بیدار کردن، بازگرداندن ارزش ها، زنده کردن انسان ها و جامعه اسلامی از خواب غفلت و بی خبری به کار رفته است.

امام(علیه السلام) در نامه ای به بزرگان بصره از آنها می خواهد که به کتاب الهی و سنت نبوی بیندیشند و از واقعیت های جامعه غافل نباشند; سنت ها و روش های پسندیده مرده و از میان رفته و بدعت ها و ارزش های جاهلی زنده و جای آنها را گرفته است:

«و انا ادعوكم الی كتاب الله و سنه نبيه(صلی الله عليه وآله) فانّ السُّنَه قَدْ اُميتَتْ و انّ الْبدعه قد اُحييَتْ و اَنْ تسمعوا قولی و تطيعوا امری اهدكم سبيل الرشاد»;((۴)) من شما را به پیروی از کتاب خدا و راه و روش پیامبر فرا می خوانم. زیرا هم اکنون سنت پیامبر از میان رفته و بدعتها و احکام ناروا زنده شده است. پس اگر گوش به این پیام من فرا دهید و آن را بپذیرید، شما

را به راه سعادت رهبری خواهم کرد.

هم چنین آن حضرت سبب پذیرش دعوت کوفیان را، هویت احیاگرانه آن می داند و می فرماید:

«انّ اَهْل الکوفه کَتَبوُا اِلَیَّ یَسْألوننی ان اقدم علیهم لما رجوا من احیاء معالم الحق و اماته البدع».((۵))

از این رو، در این راه، قاطع و بی تردید گام برداشت؛ زیرا که قیام برای احیای حق و میراندن باطل را وظیفه دینی خود می دانست:

۱- مجمع البیان فی تفسیر القرآن ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، ذیل آیه ۲۴ و ۲۵ انفال.

۲- سوره نحل، آیه ۹۷.

۳- المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبائی، ص ۷۳ - ۷۴.

۴- تاریخ طبری، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۳۵۷.

۵- اخبار الطوال، احمد بن داود دینوری، تصحیح عبدالمنعم عامر، ص ۲۴۶.

«مـا اهون الموت علی سبیل العزّ و احیاء الحق، لیس الموت فی سبیل العزّ الّاحیاه خالـده، لیست الحیاه مع الـذّل الّا الموت الـذی لاحیاه معه».((۱))

اما به راستی این احیای حق و زنده کردن سنت ها و روش های درست چه بود که حسین بن علی(علیهما السلام) بر آن اصرار داشت و جان خود و یارانش را در پای آن گذاشت؟ تردیدی نیست، که احیای سنت و ارزش های مورد پسند شارع و از میان بردن شیوه ها و روش های غلط بود. از این رو، حسین بن علی(علیهما السلام) «احیای سنت ها» و «اماته بدعتها» را شعار خود قرار می دهد و در سخنان نورانی خود آنها را به خوبی تبیین می کند.

اصلاح طلبی در فرهنگ قرآنی

اصلاح; یعنی سامان بخشیدن. در قرآن کریم واژه های اصلاح((۲))، مصلح((۳))، مصلحون((۴)) و مشتقات آن بارها به کار رفته است و انسان هایی که در اندیشه اصلاح جامعه و در صدد سامان دادن کار مردم هستند، ستایش شده اند.((۵))

واژه های فساد، افساد و مفسدان در مقابل اصلاح بارها مطرح شده و از زورمداران، زراندوزان و طاغوتیان به عنوان مفسد و فساد گران یاد شده و تعبیرهای بسیار کوبنده و نکوهش کننده ای نسبت به آنها به کار گرفته شده است.((۶))

قرآن کریم، رسالت بزرگ همه پیامبران و اولیای الهی را اصلاح در زندگی مادی و معنوی انسان ها معرفی می کند و رسولان حق را مصلح می نامد.

شعیب پیامبر(صلی الله علیه وآله) هدف رسالت و مأموریت اصلی خود را اصلاح امور مردم معرفی می کند و می گوید:

(اِنْ اریـد الاّـ الْاِصْـلاح مَا اسْـتَطَعْت و ما توفیقی اِلاّ بالله علیه توکلت و الیه اُنیب)((۷)); من هیچ انگیزه ای جز اصلاح امر شما ندارم و از خدا توفیق می طلبم و بر او توکل کرده و به درگاه او پناه می برم».

او از ابتدای فعالیت خویش، به سامان بخشی و نیکوسازی معیشت دنیایی و رفع فساد و تباهی در روابط اقتصادی آنان می پردازد و با دعوت و ترغیب فراوان، آنان را به تبعیت از مقررات و دستورالعمل های دینی به منظور اصلاح همه شئون مادی و معنوی حیات دنیایی دعوت می کند.((۸))

از دیدگاه قرآن، رسالت اصلی دین، اصلاح فکر و عقل بشر است و پایداری و ابقای جوامع، در گرو اصلاح طلبی و اصلاح گرایی است.((۹)) و سرانجامِ نیکو و پاداش نیک نیز از آن اصلاح گران است.((۱۰))

از دیدگاه قرآن، اصلاح بشر تنها در پرتو اجرای قوانین کتاب آسمانی و دین خدا، امکان پذیر است. تعالیم قرآنی به ما می آموزد که علاوه بر پیامبران و پیشوایان دین و اولیای الهی، همه کسانی که به کتاب آسمانی و قوانین و احکام الهی

۱- سید محسن الامین، اعیان الشیعه، ج ۱، ج ۱، ص ۵۸۱.

۲- سوره هود، آیه ۸۸; سوره اعراف، ۵۶ - ۸۵.

۳- سوره بقره، آیه ۲۲ - ۱۱; سوره هود، آیه ۱۱۶; سوره اعراف، آیه ۱۷ ; سوره قصص، آیه ۱۹.

۴- همان.

۵- سوره بقره آیه ۱۶; سوره آل عمران، آیه ۸۹; سوره نساء، آیه ۱۴۶; سوره نحل، آیه ۱۱۹; سوره نور: آیه ۵.

۶- سوره بقره: آیه ۱ - ۱۲ - ۲۲۰ - ۲۰۵; سوره نحل، آیه ۳۴; سوره یونس، آیه ۸۱.

۷- سوره هود، آیه ۸۸.

۸- سوره اعراف، آیه ۸۵.

۹- سوره هود، آیه ۱۱۷.

۱۰- سوره اعراف ،آیه ۱۷۰.

تمسک جویند، راه تقوا و عفاف را بپویند، در برابر پروردگار سر تسلیم فرود آورند و قادر به اصلاح امور مردم باشند ; جزء مصلحان هستند.((۱))

در قرآن به همان اندازه که از حرکت های اصلاحی دفاع می شود، به حرکت های ضد اصلاحی حمله می گردد، هر چند رهبران آن به ظاهر مدعی اصلاح طلبی باشند; به عنوان مثال، ادعای اصلاح طلبی منافقان به شدت تخطئه شده است:

(و اِذا قیل لَهُم لاتُفْسِدوُا فِی الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هُمُ الْمفسدون و لکن لایَشعرون);((۲)) هر گاه به آنها گفته شود در زمین فساد نکنید، می گویند: ما فقط اصلاح گرانیم، آگاه باشید که اینها مفسدانند و خود هم به دقت درک نمی کنند.

«اصلاح طلبی یک روحیه اسلامی است. هر مسلمانی به حکم اینکه مسلمان است خواه ناخواه اصلاح طلب و لااقل طرفدار اصلاح طلبی است، زیرا اصلاح طلبی هم به عنوان یک شأن پیامبری در قرآن مطرح شده و هم مصداق امر به معروف و نهی از منکر است.»((۳))

ویژگی های مصلح

اشاره

انجام حرکت اصلاحیِ همه جانبه، در گرو دارا بودن ویژگی ها و صفاتی بایسته است که متصدیان صالح باید واجد آن باشند.

مردم قبل از آن که به گفته افراد بنگرند، نوعی ارزیابی کارشناسانه و دقیق نسبت به اعمال، رفتار و خصوصیات مدعیان اصلاح دارند و در چهار چوب آن اوصاف و زمینه ها، عملکرد و گفته های افراد را ارزیابی می کنند.

در این قسمت، گذرا به چند صفتِ مصلحان اشاره می کنیم:

۱- اصلاح خویش (خودسازی)

نخستین گام در هر حرکت اصلاحی، از نگاه دین، اصلاح خویشتن یا جهاد با نفس است که به «جهاد اکبر» معروف است.

امام علی(علیه السلام) می فرماید:

«عَجِبْتُ لِمَنْ یتصدی لِاِصْلاح الناس و نفسه اَشَدّ شیء فساداً فلایصلحها و یتعاطی اصلاح غیره»;((۴)) «تعجب می کنم از کسی که متصدی اصلاح مردم می شود، در حالی که خودش فاسد است و خود را اصلاح ننموده و به دنبال اصلاح دیگران می باشد».شبیه به این حدیث، از امام معصوم آمده است:

«چطور کسی ادعای اصلاح دیگران را دارد، در حالی که هنوز خودش را اصلاح نکرده است.»

فلذا مصلحان راستین، پیش از دعوت به اصلاح دیگران، باید به اصلاح خویش بپردازند.بنابراین هر حرکت اصلاحی، رهبری صالح و مصلح می خواهد.

۲– شناخت داشتن از اقدام اصلاحی خود

مصلح باید شناخت کافی از اصلاح داشته باشد، تا عملش به جای اصلاح، به افساد نکشد. امام علی(علیه السلام)می فرماید:

۱– همان، آیه ۱۷.

۲– سوره بقره، آیه ۱۱.

۳– شهید مرتضی مطهری، نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۷.

۴– نهج البلاغه، ص ۴۵; محمد رضا حکیمی و دیگران الحیاه، ترجمه احمد آرام، ج۱، ص۹۷.

«عشره یفتنون انفسهم و غیرهم و یرید للصّلاح و لیس بعالم».((۱)) «ده نفرند که خود و دیگران را به مشکل گرفتار می کنند: یکی از آنان اصلاح طلبی است که عالم و آگاه به اصلاح نیست.»

یک مصلح باید مثل طبیب، اول درد را شناسایی و سپس درمان را ارائه دهد. و باید بداند که هر دردی، درمان خاص خود را دارد و هر فسادی، اصلاح خاص خود را می طلبد، به قول مرحوم شرف الدین:

«لا یاتی الصلاح اِلّا مِن حیث یاتی الفساد((۲))؛ صلاح را از همان راهی وارد جامعه کنید که فساد را وارد کرده اند.»

بنابراین، کسی که در جای گاه اصلاحات سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی و دینی قرار می گیرد، باید به احکام و قوانین الهی آشنا و عالم باشد و صلاح و فساد را کاملا بشناسد.

۳- حق گرایی و حق طلبی

ویژگی دیگر مصلح آن است که تمام اقدام هایش براساس حق و حق مداری باشد. و اسیر نفس، مال و دنیازدگی نشود.

به تعبیر امام علی(علیه السلام):

«لا یمنعکم رعایه الحق لاحد عن اقامه الحق علیه؛((۳))مبادا رعایت و بزرگداشت کسی مانع شما از اجرای حد گردد».

علی(علیه السلام)که انگیزه خود را اصلاح امور جامعه مطرح می کند، این اصلاح طلبی را در محور احیاء حق می داند:

«و الله لَهِی اَحَبّ الیّ مِن امرتکم اِلاّ اَنْ اقیم حقاً او ادفع باطلا((۴))؛ به خدا سوگند! هر آینه این کفش کهنه در نزد من از حکومت کردن بر شما محبوب تر است، مگر این که اقامه حقی بکنم یا باطلی را دفع کنم.» حضرت حق محوری را در حرکت اصلاحی خود اصلی مسلّم می داند.

و امام حسین(علیه السلام) که انگیزه قیام خود را اصلاح طلبی، براساس حق طلبی و حق گرایی می داند، می فرماید:

«اَلا ترون انّ الحق لا یُعْمل به و انّ الباطل لایتناهی عنه لیرْغب المؤمن فی لقاء اللّه محقاً؛((۵)) آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل پیشگیری نمی شود؟ پس سزاوار است که مومن برای ملاقات خدا مشتاق باشد.»

بنابراین، اصلاحات امام حسین(علیه السلام) در مسیر اجرا و اقامه حق در جامعه می باشد. و اگر چنین شد، آن اصلاح، یک اصلاح دینی و اسلامی می شود.

۴- صداقت و اخلاص

دیگر ویژگی مصلح، آن است که در کـار خویش صـداقت داشـته باشـد و بـا تمام اخلاص، درصـدد کمک کردن به مردم و نجات جامعه از بـدبختی و فساد باشد. رمز جاودانگی قیام امام حسـین(علیه السـلام) که مرزهای زمانی و مکانی را در نوردید، صداقت و اخلاص او بود. که در آخرین لحظه های زندگی فرمود:

۱- الحیاه، ج ۱، ص ۳۷.

۲- یادداشتهای استاد مطهری، ج ۱، ص۷۵.

۳- غرر الحکم، - خ ۱۰۳۲۸.

۴- نهج البلاغه .

۵- ابن طاووس، اللهوف، ص ۳۵.

«الهی رضاً بقضائک، تسلیماً لامرک، لا معبود سواک; خدایا راضی هستم به قضای تو و تسلیم هستم در مقابل اوامر تو و هیچ معبودی جز تو نیست».

این ویژگی ها، برای کسی که ادعای اصلاح جامعه را دارد ضرورت دارد. هم چنین پرهیز از به کارگیری ابزار نامشروع برای رسیدن به اهداف مشروع، پرهیز از سازش کاری و ملاحظه، قاطعیت و صراحت و شجاعت، برنامه عملی داشتن، واقع بینی و وسعت فکر و اندیشه از ویژگی هایی است که برای مصلح لازم و ضروری است.

اصول و مبانی احیاگری و اصلاح طلبی در نهضت حسینی

اشاره

در خصوص اصول و مبانی احیا و اصلاح، کلامی عمیق و زیبا از امام حسین(علیه السلام)وجود دارد، که می تواند راه گشای کار ما باشد. امام حسین(علیه السلام) حرکت اصلاحی خود را الگویی از سیره و روش پیامبر(صلی الله علیه وآله) و علی(علیه السلام) می داند.

امام در وصیت نامه خود که هنگام حرکت از مدینه به سوی مکه، برای محمد مشهور به ابن حنیفه نگاشت، هویت حرکت احیاگرانه و اصلاح طلبانه خود را بیان می کند.

آن حضرت پس از بیان عقیده خویش درباره توحید، نبوت و معاد می نویسد:

«و اِنّی لَمْ اخرج اَشراً و لا بَطَراً و لا مُفْسِداً و لا ظالماً و اِنّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الاِصْلاح فی امَّهِ جدّی(صلی الله علیه وآله)، اُریدُ اَنْ امر بِالمَعْروف و اَنْهی عن المنکر واسیر بسیره جدّی و اَبی علیّ بن ابیطالب(علیه السلام)((۱)); من از روی هوس، سرکشی، تبه کاری وستمگری قیام نکردم، تنها به انگیزه اصلاح در امت جدّم برخاستم. می خواهم به نیکی ها فرمان دهم و از بدی ها باز دارم و روش جدّ خود و پدرم علی بن ابی طالب را دنبال کنم.»

امام حسین(علیه السلام) در سخنرانی خود در سرزمین «مِنی» خود را مصلح معرفی و همان سخنان پدر بزرگوارش را تکرار می کند:

«اَللّهم انکَّ تَعْلم انّه لَمْ یکن ما کانَ منّا تَنافُساً فی سلطان، و لا الْتِماسَ مِنْ فُضُول الْحُطام، و لکنْ، لَنُرِی المعالم مِنْ دینک، و نُظْهِرُ الاصلاح فی بلادک و یَأمُن المظلومون من عبادک و یُعْمل بفرائضک و سُنَنِک و احکامک...;((۲))پروردگارا! تو می دانی این حرکت ما نه به خاطر رقابت بر سر حکومت و قدرت، و نه به منظور به دست آوردن مال دنیا است، بلکه به خاطر آن است که نشانه های دین تو را به مردم بنمایانم و اصلاحات را در کشور اسلامی اجرا کنم; تا بندگان ستم دیده ات از چنگال ظالمان در امان باشند و واجبات و احکام و سنت های تعطیل شده تو دوباره اجرا گردد.»

امام حسین(علیه السلام) که این سخنرانی را در ایام حج در جمع صحابه بزرگ پیامبر و تابعین در زمان معاویه ایراد فرمودند، با صراحت از اصلاحات سخن می گوید و با همان صراحت و شفافیت، اصول و مبانی این حرکت اصلاحی را بیان می دارد. این اصول و مبانی در چهار اصلِ بنیادین بیان شده است. همین جمله های نورانی را علی(علیه السلام) در نهج البلاغه بیان فرمود و اهداف و انگیزه فعالیت های خود رابر این مبانی استوار می ساخت :

الف) بازگشت به اصول واقعی اسلام

«لنری المعالم من دینک: نشانه های محو شده راه خدا را - که همان اصول واقعی اسلام است - بازگردانیم». یعنی بازگشت به اسلام نخستین و اسلام راستین، بازگرداندن اصول محو شده، احیای آنچه از این نشانه ها محو گشته و یا کم

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹; فرهنگ جامع سخنان امام حسین(علیه السلام)، ص ۳۳۰.

۲- فرهنگ جامع سخنان امام حسین(علیه السلام)، ص ۳۱۳.

رنگ شده، از بین بردن بدعت ها و جای گزین ساختن سنت های اصیل اسلامی; یعنی اصلاح در فکرها و اندیشه ها و تحولی در روح ها و ضمیرها و قضاوت ها در زمینه خود اسلام.

ب) تحوّل بنیادین در اوضاع زندگی مردم

«و نظهر الاصلاح فی بلادک»: حاکم نمودن اصلاح در کشور. اصلاح اساسی و آشکار و چشم گیری که نظر هر بیننده را جلب نماید و علائم بهبودی وضع زندگی مردم در آن کاملا هویدا باشد، را در شهرها و مجامع به عمل آوریم; یعنی تحولی بنیادین در اوضاع زندگی خلق خدا.

ج) تحول بنیادین و اساسی در روابط اجتماعی

«یَأمن المظلومون مِن عبادک»: ایجاد محیطی امن برای عبادگان خدا.

بندگان مظلوم خدا از شر ظالمان امان یابند، و دست تطاول ستم کاران از سر ستم دیدگان کوتاه شود; یعنی اصلاح در روابط اجتماعی انسان ها.

د) تحولی ثمربخش و اسلامی در نظام های مدنی و اجتماعی

«ویُعْمل بفرائضک و سننک و احکامک»; عمل به قوانین، احکام و سنت های تعطیل و فراموش شده......»

مقررات تعطیل شده خدا و قانون های نقض شده اسلام، بار دیگر به پا داشته شود و حاکم بر زندگی اجتماعی مردم گردد.

شهید مطهری در این باره می فرماید:

«هر مصلحی که موفق شود این چهار اصل را عمل سازد، افکار و اندیشه ها را متوجه اسلام راستین سازد و بدعت ها و خرافه ها را از مغزها بیرون براند، به زندگی عمومی از نظر تغذیه و مسکن و بهداشت و آموزش و پرورش سامان بخشد، روابط انسانی انسان ها را براساس برابری و برادری و احساس اخوت و همسانی برقرار سازد، و ساخت جامعه را از نظر نظامات و مقررات حاکم طبق الگوی خدایی اسلامی قرار دهد، به حداکثر موفقیت نائل آمده است».((۱))

امام حسین(علیه السلام) تاکید می کند که اصول مزبور، مخدوش و مغفول واقع شده اند. پس کسی را طلب می کند که برای سامان بخشیدن به ناهنجاری ها و احیای سنت ها و ارزش های مقدس جامعه عصر نبوی قیام کند، و البته این کار بزرگ، مصلحی خود ساخته و به دور از شائبه های قدرت پرستی، دنیا دوستی و رفاه طلبی می خواهد که امام در وصیت نامه مذکورش بر این مطلب تأکید می کند.

ابعاد احیاگری و اصلاح طلبی در نهضت حسینی

اشاره

امام حسین(علیه السلام) حرکت احیاگرانه و اصلاح طلبانه خود را در ابعاد مختلف و حوزه های گوناگون آغاز کرد، که در این قسمت به برخی از مهم ترین آنها اشاره می شود:

الف) اصلاح سیاسی و مبارزه با سلطه باند اموی

ابوسفیان در حدود بیست سال با پیامبر(صلی الله علیه وآله) جنگید و در حدود پنج شش سال آخر، قائد اعظم تحریم، علیه اسلام بود. ولی متأسفانه به دلیل سیاست های قومی خلفا، پس از ده سال از وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله)، پسر او

۱- مرتضی مطهری، نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۷۰.

معاویه، که همیشه دوش به دوش و پا به پای پدرش با اسلام می جنگید، والی شام و سوریه شد و سی سال بعد از وفات پیغمبر، خلیفه و امیرمؤمنان گردید.

امویان، ثروت و سیاست را به دست آوردند، اما دیانت را هرگز و چون به حکومت رسیدند، تظاهر به دین و مومن نمایی را به جای آن برگزیدند و روحانیون بی تقوا، مانند ابوهریره را به کار گرفتند. دنیاداران به دلیل وجود رقیبان بر دنیای خود هراسناک بودند و گاه ناخشنود، و دین داران به این دلیل که دین در مخاطره و تهدید قرار گرفته بود، بر می آشفتند. این است که هم زبیر و عبدالله بن زبیر و... و هم مقداد و ابوذر و عمار و حجر و... همگی سر به شورش برداشتند.

در ماجرای قتل عثمان دسته قدرت طلبان و دنیاداران، بیشتر دخیل بودند. عمرو عاص خود می گفت که بر هیچ چوپانی نگذشتم، مگر این که او را به قتل عثمان تحریک کردم.((۱))

معاویه با این که پرورده عثمان بود، فکر کرد که از مرده عثمان بیشتر می توان سود برد، تا از زنده او; هم از نظر برانگیختن احساس ها برای بیرون کردن مخالفان و رقیبان از صحنه و هم از جهت قبضه قدرت.

معاویه برخی را به تهدید و برخی را به تطمیع به سوی خویش متمایل کرد و علی هم چنان پایدار به عنوان دشمن اصلی او باقی ماند. این بود که از دشنام و جعل احادیث علیه او و تهمت و منع نقل فضایل او و از میان بردن دوستان و یارانش و هر کار دیگری کوتاهی نکرد.

علاوه بر اینها در این دوره، کسانی چون حکم بن عاص - که پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)آنان را از جامعه مسلمانان طرد کرده بود - به فرماندهی ولایات گماشت و مروان را نیز چندان قدرت بخشید که به جای خلیفه فرمان می داد و قلمرو حکومت را چندان گسترش داد که «فلسطین» و «حمص» را هم بدان افزود و رهبری و قیادت سپاهی چهارگانه را به وی سپرد و برای او که پول و نیروی بسیار گرد آورده بود، زمینه ای ساخت که در زمان علی(علیه السلام)در برابر آن حضرت ایستاد و خواهان ادامه سلطنت خود شد. هر چند که معاویه از زمان خلیفه های پیشین به فرمانداری برگزیده شده بود، اما این اقتدار و افسار گسیختگی را نداشت.

عزم امام حسین(علیه السلام) برای اصلاح سیاسی و ساختار حکومتی و تحقق حکومت دینی، به ویژه پس از مرگ معاویه و روی کارآمدن یزید، آشکارتر و راسخ تر شد. زیرا که سلطه باند اموی گسترده تر و یزید بسی بی پرواتر از پدر خویش به نابودی سنت های پیامبر و اصول و ارزش های دینی پرداخته بود. از این رو در برابر بیعت خواهی یزید ایستاد و اظهار داشت:

«انا لله و انا الیه راجعون و علی الاسلام، السلام اذ قَدْ بُلیت الاُمه براع مثل یزید»;

همه از خداییم و به سوی او می رویم، بنابراین باید با اسلام خداحافظی کرد که امت اسلامی به فرمانروایی چون یزید گرفتار آمده است.»

«و قد سمعتُ رسول الله(صلی الله علیه وآله) یقول: الخلافه محرمهٌ علی ال ابی سفیان...؛

من از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شنیدم فرمود: خلافت بر دودمان ابوسفیان و طلقاء و فرزندان طلقاء حرام است».

اگر معاویه را بر منبر من دیدید شکمش را بشکافید. «به خدا سوگند! اهل مدینه او را بر منبر جدّم دیدند و به فرمانش عمل نکردند؛ از این رو خدا آنان را به فرزندش یزید گرفتار کرد. خدا عذابش را در آتش بیفزاید».((۲))

۱- مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۳.

۲- فرهنگ جامع سخنان امام حسین(علیه السلام)، ص ۳۲۲ - ۳۲۳.

این جاست که امام نوک پیکان اصلاح خود را متوجه ساختار حکومت و رهبری جامعه می کند و تمام تلاش خویش را در جهت افشای حکومت ظالم و مستبد اموی به کار می گیرد. و فرمود:

«فیاعجبا! و مالی لا اعجب و الارض من غاش غشوم و متصدق ظلوم و عامل علی المومنین بهم غیر رحیم؛((۱)) شگفتا! و چرا در شگفت نباشم که زمین در تصرف مردی دغل و ستم کار و مالیات بگیری نابکار است، حاکمی است بر مومنان که نسبت به آنها مهربانی ندارد.و نیز فرمود:

«نحن اهل البیت اولی بولایه هذا الامر علیکم من هولاء المدعین ما لیس لهم».((۲)) ما خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) از این ها که ادعای دروغ دارند و با شما به ستم و دشمنی رفتار می کنند به ولایت و رهبری برتریم.»

بنابراین، اصلاح ساختار حکومت و رهبری تشکیل حکومت اسلامی حقیقی، یکی از مهم ترین ابعاد نهضت حسینی است.

ب) اصلاح اجتماعی و بدعت ستیزی، خرافه زدایی و احیای سنت نبوی

یکی از ابعاد اصلاح گری امام حسین(علیه السلام) مقابله با بدعت ها، پیدایش اختلافات طبقاتی و دور شدن و انحراف از سنت نبوی بوده است. هنگامی که صحابه پیامبر(صلی الله علیه وآله) و پیروان علی(علیه السلام) به این ناهنجاری های اجتماعی لب به اعتراض می گشودند، به امر خلیفه شکنجه می شدند و یا نفی بلد و تبعید می گردیدند; چنان که ابن مسعود، صحابه بزرگ پیامبر(صلی الله علیه وآله) در پای منبر عثمان بر او اعتراض کرده و پاسخ عثمان این بود که او را از مسجد اخراج کنید، و مأموران او را کشان کشان روی زمین کشیدند و پس از بیرون بردن از مسجد، آن قدر او را به زمین کوبیدند که استخوان هایش درهم شکست. خلیفه به این هم بسنده نکرد، بلکه فرمان داد که حقوق وی را نیز قطع کنند و حتی عیادت از او را در بستر بیماری ممنوع کرد.

عمار یاسر صحابه دیگر پیامبر نیز بارها نزد عثمان شتافت و به روش او بانگ اعتراض داشت. پند عمار این بود که بیت المال را از دسترس اغنیا دور نگه دار و به شیوه ای درست و عادلانه بپرداز; و دست از تعصب قومی بردار و خانواده و منسوبان خویش را بر مردم مسلط مساز! عثمان این بار خود با عصایش بر عمار حمله کرد و ضرباتی چند بر صورتش نواخت. غلامانش نیز به پیروی از وی، صحابه پیامبر را کتک زدند.

ابوذر نیز در برابر این نابسامانی ها و کردارهای ناشایست تاب نیاورد و روزی فریاد برآورد:

«ای عثمان! کارهای تازه ای در پیش گرفته ای که ما با آن آشنایی نداریم. به خدا سوگند! کردار تو نه در قرآن پیدا می شود نه در روایات پیامبر، به خدا سوگند! می بینم که نور حق خاموش می گردد، باطل زنده می شود و سودجویی رواج دارد. ای ثروتمندان! با فقرا همراهی کنید، که خداوند فرمود: به آنان که طلا و نقره ها را انبار می کنند و در راه خدا انفاق نمی نمایند، بشارت بده که با آهن گداخته پیشانی، پهلو و پشت شما را داغ می کنند.

پرده های حریر آویزان ساخته اید، متکاهای دیبا تهیه کرده اید و به خوابیدن روی بسترهای نرم خو گرفته اید، اما پیامبر خدا روی حصیر می خوابید. غذاهای رنگارنگ در اختیار شماست، ولی محمد(صلی الله علیه وآله) از نان جوین سیر نمی گردید.

ابوذر به شام تبعید شد، اما در شام کردارهایی از معاویه دید که کارهای عثمان در برابرش ناچیز می نمود.

هنگامی که معاویه «قصر الخضراء» کاخ سبز را بر پا می داشت، ابوذر برایش پیغام فرستاد: ای معاویه! اگر این کاخ سبز را از بیت المال ساخته ای، به ملت خیانت ورزیده ای و اگر از اموال خود ساخته ای، اسراف کرده ای!

۱- تحف العقول، ص ۱۶۹ - ۷۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۳.

این حق گویی، واکنش معاویه را برانگیخت و او را ناگزیر ساخت که برای عثمان گزارش هایی دروغین بفرستد. از این رو، طبق فرمان خلیفه، او را بر شتری چموش و بدخو و بی روپوش نشاندند و مأموران سنگ دلی بر وی گماشتند که شتر را با شتاب می راندند; آن گونه که چون به مدینه رسیدند گوشت های ران هایش فرسوده، و پیکرش کوبیده شد.

به هر حال عثمان از تحقیر، تهدید و دشنام به این صحابه بزرگ رسول خدا کوتاهی نکرد، ولی هنگامی که از بستن دهان حق گویش ناامید شد، خواست تا با پرداخت دویست دینار به ابوذر وی را رام و خاموش سازد.

اما ابوذر هشیارتر و پاک تر از آن بود که فریفته مال و منال دنیا شود و از این رو به فرستاده عثمان گفت:

«آیا عثمان به همین اندازه که به من داده به مسلمانان دیگر هم داده است؟» نماینده عثمان پاسخ داد: «نه». ابوذر گفت: «پس من هم یکی از مسلمانانم، آنچه دیگران طاقت آن را دارند من هم طاقت آن را دارم! پول ها را باز گردانید.»

عثمان چاره ای جز تبعید ابوذر نیافت و گواهی پیامبر بر راست گویی و درست کاری ابوذر را، که علی(علیه السلام) بر آن تاکید داشت، ناشنیده انگاشت.

شگفت این که از ترس خلیفه جز علی(علیه السلام) و حسین(علیه السلام) و عمار و عقیل، هیچ مسلمانی به بدرقه این صحابی صادق و صالح نشتافت.

آری، ابوذر به جرم اعتراض به کج رفتاری های خلیفه به بیابان بی آب و علف ربذه تبعید شد و در آن جا تنها جان باخت.((۱))

هنگامی که عثمان دستور داد عمار یاسر را به خاطر اعتراض هایش علیه اسراف کاری های مزبور، کتک بزنند، عایشه بر وی فریاد زد:

«که این موی و جامه و کفش پیامبر است که هنوز نفرسوده است، ولی شما سنتش را از میان برده اید.»((۲))

در این اوضاع و احوال، معاویه توانست با ترفند و سیاست بازی، هنگام مصاف با علی(علیه السلام) در طلیعه شکست، با افراشتن قرآن به نوک نیزه ها مردم را بفریبد و ماجرای حکمیّت را تحمیل کند و قرآن ناطق را از مردم بگیرد و با به شهادت رساندن عمار یاسر و مومنان دیگر، باز هم در حفظ قدرت خویش پیروز و کام یاب باشد. ماجرای جمل و نهروان در هر صورت، برخاسته از این ستیز است.

هم چنین با تداوم بخشیدن به سیاست تهدید و تطمیع مردم در دوران امام حسن(علیه السلام) توانست از وحدت و پیروزی لشگر آن حضرت پیش گیری کند و با تحمیل قرارداد صلح، نتیجه را به سود خود تغییر دهد.

نفوذ در میـان نیروهـای وفـادار به امـام و توطئه برای از میان بردن آن حضـرت، که متاسـفانه کارساز هم واقع گردیـد، غرور و گردن فرازی و نخـوتی را در پی داشت که جـاودانگی حکومت اموی را در ذهنش ترسـیم می سـاخت، لـذا بـا موروثی کردن سلطنت در خاندان خویش و بیعت گرفتن از مردم برای یزید، آشکارا بدعتی دیگر نهاد و دگر بار سر از سنت برتافت.

اینک که برخی صـحابه پیامبر از میان امت رخت بر بسـته و به دیار باقی شتافته اند و نه تنها علی و حسن به شهادت رسیده اند، بلکه عمار یاسـر و ابوذر و حجر بن عـدی و صعصـعه بن سوهان نیز به ایشان پیوسـته انـد، و دیری نمی پایـد که مقداد و رشـید هجری نیز دسـتگیر و مصـلوب می شوند. حسـین(علیه السلام) به عنوان فرزند پیامبر و وارث او، در برابر ارتجاع، فساد، بدعت، ستمگری و منکری که جامعه اسلامی را در برگرفته بود، چه واکنشی باید نشان دهد؟

۱- جرج جرداق، الامام علیّ صوت العداله الانسانیه، ج ۵، ترجمه فارسی، ص ۲۵۵ - ۲۷۵.

۲- بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۸.

اکنون که به جای خانه ساده پیامبر و مسجد مدینه، کاخ سبز معاویه و قصرهای کوفه و شام خودنمایی می کند، و به جای محمد(علیه السلام) و علی(علیه السلام)، شرک پیشه گان منافق، حکم روایی می کنند و بدتر از آن، جوان جاهل و شراب خوار و عیاشی که جز به شراب خواری و میمون بازی و قمار بازی و سگ بازی و لودگی و شهوت رانی به چیزی نمی اندیشد، به عنوان خلیفه مسلمانان بر کرسی سلطنت می نشیند و به زور می خواهد از بزرگان قوم حتی فرزندان پیامبر بیعت بگیرد.

این جاست که حسین(علیه السلام) به عنوان مصلح اجتماعی و احیاگر سنت فراموش شده پیامبر(صلی الله علیه وآله) وارد مبارزه می شود و صریحاً بیان می کند:

«انما خرجتُ لِطَلَبِ الْاصْلاح فی امه جدی; همانا من برای اصلاح امت جدم و از بین بردن انحراف ها و بدعت ها و ناهنجاری های اجتماعی دست به قیام زدم».

و هم چنین در نامه ای به سران قبایل بصره می نویسد:

«و قد بَعَثْتُ رسوُلی الیکم بهذا الکتاب و انا اَدْعوُکم الیِ کتابِ الله و سنّه نبیّه(صلی الله علیه وآله)، فانّ السنه قد اُمیتت و ان البدعه قد اُحییَتِ و اِن تسمعوا قولی و تطعیوا امری، اَهْدِکم سَبیلَ الرّشاد(علیه السلام)((۱)) ; اینک پیک خود را با این نامه به سوی شما می فرستم. شما را به کتاب و سنت پیامبر دعوت می کنم، زیرا در شرایطی قرار گرفته ایم که سنت پیامبر به کلی از بین رفته و بدعت ها زنده شده است. اگر سخن مرا بشنوید و امر مرا اطاعت کنید، شما را به راه راست هدایت خواهم کرد».

ج) اصلاح فرهنگی و مقابله با ناهنجاری ها

یکی دیگر از ابعاد حرکت اصلاحی امام حسین(علیه السلام)افشاگری به ناهنجاری های فرهنگی و اخلاقی می باشد که ناشی از عملکرد بد حکومت است. امام(علیه السلام) در سخنرانی خود در «منی» به این موضوع اشاره می کند و می فرماید:

«ای دانشمندان و روشن فکران! شما گروهی هستید که بر دانش و نیکی و خیرخواهی شهرت یافته اید...شما به چشم خود می بینید که پیمان های الهی را می شکنند و با قوانین خدا به مخالفت برمی خیزند. افراد کور و لال و زمین گیر در کشور اسلامی بدون سرپرست و مراقب مانده اند و به آنها رحم نمی شود. با سازش کاری و همکاری و مسامحه با ستمگران خود را آسوده می دارید. زمام امور در دست کسانی است که عالم به دین خدا نیستند. ستمگران را بر مقدرات خود مسلط ساختید».((۲))

آن حضرت در ادامه، به ناهنجاری های فرهنگی و اخلاقی، مانند: رواج ستمگری، گسترش فساد و فحشاء در جامعه، تضییع حقوق مستضعفان، بی تفاوتی مردم در برابر حرمت شکنی مقدسات، بی توجهی مردم به شکستن حریم حرمت قرآن و سنت پیامبر، نفوذ یافتن شبهه پراکنان در مراکز فرهنگی، دنیاگرایی و دنیازدگی دانشمندان، سپرده شدن امور فرهنگی به دست تنگ مایگان علمی، انحراف از آموزه ها و ارزش های دینی اشاره می کند.

آن حضرت در راه عراق در منطقه «ذی حسم» ایستاده، حمد و ثنای خداوند به جای آورد و فرمود:

«اِنّه قَدْ نَزَل بنا مِن الاَمرْ ما قد ترون، و انّ الدنیا قَدْ تَغیّرتْ و تَنَکَّرتْ و اَدْبَرَ معروفها، وَ اسْتَمَّرتْ جِدّاً و لم یبق اِلّا صُبابَهٌ کَصبابِهِ الاِناء، و خَسیس عَیش کالمرعی االوَبیل، اَلا ترون اَنَّ الحق لایعمل به و انَّ الباطل لایتناهی عنه،

۱- فرهنگ جامع سخنان امام حسین(علیه السلام) ، ص ۳۵۶.

۲- همان، ص ۳۱۰.

لَیرغَبَ المؤمن فی لقاء الله مُحقاً، فانی لا اَری الموت اِلّا سعادهً (شهادهً) و لاالحیاه مع الظالمین اِلّا بَرَما. انَّ الناس عبید الدنیا و الدین لَعِقٌ علی السنتهم یحوطونه مادرَّت علی معایشهم فاذا مُحِصّوا بالبلاء قلّ الدیانون;((۱))

کار ما به این جا کشیده است که می بینید. چهره دنیا دگرگون و ناسازگار شده، نیکی اش پشت کرده، با شتاب در گذر است و از آن، جز اندکی همچون ته مانده ظروف بیش نمانده است که آن نیز زندگی پستی است، همچون چراگاهی سخت و خطرناك. آیا نمی بینید که به حق عمل نمی کنند و از باطل باز نمی دارند؟!

در چنین شرایطی مؤمنان را بایسته است که خواهان دیدار خدا]و شیفته شهادت[باشند که من چنین مرگی را جزء سعادت]شهادت[و زندگی در کنار ظالمان را جز ننگ و خواری نمی بینم. حقاً که مردم بندگان دنیایند و دین، ناچیزی بی جان بر زبانشان است]لقلقه زبان[که بر گردش تا آنجا حلقه می زنند که دنیاشان در فراخ باشد و هر گاه با بلاـ آزموده شوند، دینداران اندك گردند.»

و هم چنین آن حضرت در منطقه «بیضه» برای هر دو سپاه (سپاه خودش و سپاه حرّ) سخن گفت و آنها را به ناهنجاری های فرهنگی جامعه و انحرافی که حاصل شده آگاه کرد و فرمود:

«ایها الناس: اِنّ رسولُ اللّه(صلی الله علیه وآله) قال:

مَن رَای سلطاناً جائراً مُستحلاً لِحرُم الله، ناکثاً لِعهدالله، مخالفاً لِسُنهِ رسولِ اللّه یُعملُ فی عبادِالله بِالاثم و العدوان فَلَم یُغیر علیه بِفعلِ و لاقول، کان حقاً علی الله اَن یدخله مدخله اَلا و انّ هؤلاء قَد لَزِموُا طاعه الشیطان، وَ ترکوا طاعه الرحمن، و اظهروا الفَساد، و عطلوا الحدود، وَ استأثروا بالفیء، و احلوا حرام الله، و حرموا حلالهُ، و انا احقّ مِن غیر»((۲));

هان ای مردم! همانا رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود:هر که فرمان روایی ستمگر را ببیند که حرام های خدا را حلال می شمرد، پیمان خدا را می شکند، با سنت رسول خدا(صلی الله علیه وآله)مخالفت کرده، در میان بندگان خدا با گناه و تجاوز رفتار می کند و او با کردار و گفتار خود بر او قیام نکند، بر خداست که او را در جای گاه]پست و عذاب آور[آن ستمگر در آورد.

بدانید اینان به پیروی از شیطان چسبیده، اطاعت خدای رحمان را ترک گفته، تباهی ها را آشکار ساخته، حدود خداوند را تعطیل کرده، بیت المال را در انحصار خود درآورده، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام ساخته اند و من از هر کس دیگر سزاوارترم که بر اینان شوریده و در برابرشان بایستم».

نتیجه

حرکت احیاگرانه و اصلاحی امام حسین(علیه السلام) حرکتی است که شامل تمام زوایای جامعه آن روز و جوامع بعدی می گردد، همه نواقص و کاستی ها را شناسایی می کند و طرح و برنامه هایی را بر اساس مبانی قرآن و سنت پیامبر(صلی الله علیه

وآله) و سیره علی(علیه السلام) برای مقابله با آنها عرضه می دارد.

نمی توان و نباید هیچ یک از ابعاد و جنبه های اصلاحات را نادیده انگاشت و بعضی را شدت بخشید و از برخی چشم پوشید و از شتاب بازداشت. اگر بنا داریم حسینوار در همه ابعاد اصلاحاتی را دنبال کنیم، باید با حفظ مبانی قرآنی و دینی و در چار چوب ارزشهای اسلامی چنین کنیم.

۱- همان، ص ۳۹۸.

۲- فرهنگ جامع سخنان امام حسین(علیه السلام)، ص ۴۰۵.

مقام معظم رهبری در خطبه های نماز جمعه و سخنرانی های عمومی، اصول و ابعاد مختلف اصلاحات، در جامعه امروز را بیان فرمودند، که بدون شرح و تفصیل، فهرستی از آنها را ذکر می کنیم. باشد که فرمایشات - معظم له - که ترجمان بی بدیل و کم نظیرِ سیره اهل بیت و خصوصاً اباعبدالله الحسین(علیه السلام) می باشد، مورد توجه همه مسئولان و مردم قرار گیرد.ایشان فرمودند:

۱- ما احتیاج داریم که دستگاه اداری مان مقرراتی داشته باشد که برای همه یکسان باشد و در آن، تبعیض نباشد. اگر بود، فساد است و فساد باید اصلاح شود;

۲- باید رشوه و ارتشا نباشد و اگر بود، فساد است و باید اصلاح گردد;

۳- راه های کسب ثروت مشروع باشد. اگر کسانی از راه های نامشروع کسب ثروت کردند، این فساد است و باید اصلاح شود;

۴- اگر کسانی از امتیازات بی جا استفاده کرده اند، ثروت های باد آورده پیدا کردند و دیگران را به قیمت این که خودشان ثروت مند شوند، فقیر کردند، این فساد است و باید اصلاح شود;

۵- اگر در جامعه، امتیازهای انحصاری به وجود آوردند و همه نتوانستند از فرصت های برابر استفاده کنند، این فساد است و باید اصلاح شود;

۶- اگر مردم دچار بی انضباطی اند، به خصوص مسئولان بخش های اداره کشور بی انضباط اند و انضباط اجتماعی نیست، این فساد است;

۷- در جوانان اگر ملکات انسانی، یعنی شجاعت، صفا، صدق، نشاط، فعالیت، وکار، رشد پیدا نمی کند این فساد است و باید اصلاح شود;

۸- اگر اعتیاد در جامعه هست، این فساد است;

۹- اگر وظیفه شناسی در مسئولان نیست، این فساد است;

۱۰- اگر جرم و جنایت هست، اگر دسترسی به قضاوت عادلانه نیست، اگر رسیدگی های قضایی طولانی می شود و پرونده ها تا مدت ها می ماند، این فساد است و باید اصلاح گردد و باید از جرم و جنایت پیش گیری کرد.((۱))

۱- روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۸/۱/۷۹.

امام حسین(علیه السلام) اصلاح طلب بزرگ

اشاره

امام حسین(علیه السلام) اصلاح طلب بزرگ

محمد سلمانی کیاسری

مقدمه

واژه اصلاحات، مفهومی گسترده دارد، هنگام تعریف این واژه، می توان از آن توصیف میزان اصلاحات و مقصد و مقصود را فهمید.

امام حسین(علیه السلام) مخالفت خود با حکومت یزید و خروج از مدینه را گام اصلاحی نامید و عملاً اصلاحات در جامعه دینی را آغاز نمود. در این جا به چند نکته باید توجه شود:

ابتدا باید دانست که اصلاحات در برابر افساد (تخریب) انحراف و کج روی است و برای اصلاح جامعه ای چند چیز ضروری است: فهم دقیق از انحراف و چگونگی برخورد با آن و سپس معیار و محور و هم چنین ابزار اصلاحات.

امام حسین(علیه السلام) در عصر خود از دانش بسیار بالایی در تشخیص انحراف و کج روی در حکومت و جامعه برخوردار بود. اگر به ابعاد (بیان) امام در مسائل حکومت (جامعه) و روحیات مردم آن زمان توجه شود، کوچک ترین نقصی در فهم امام از جامعه شناسی (مردم شناسی) دین شناسی و حکومت نمی توان یافت. امام این فهم دقیق (حرکت اصلاحی) را آغاز نمود که ابزار آن امر به معروف و نهی از منکر، طریقه و روش اش سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و علی(علیه السلام) و لازمه اش پایداری و استقامت و شهادت است:

«انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی علی بن ابیطالب(علیه السلام)».

امام حسین(علیه السلام) اصلاح طلب بزرگ

بررسی قیام و نهضت امام حسین(علیه السلام) از زوایای مختلف امری است ممکن و لازم، همان طور که تاکنون بسیاری از نویسندگان و گویندگان بدان پرداخته اند.

یکی از ارکان نهضت امام حسین(علیه السلام) - همان گونه که در گفتار و روش آن امام همام می باشد - اصلاح طلبی در جامعه دینی است. بررسی واژه اصلاح طلبی در نهضت امام حسین(علیه السلام)از آن جهت حائز اهمیت است که بسیاری از افراد امروز با شعار اصلاح طلبی با انگیزه ها و سلیقه های شخصی و گروهی در صدد بهره برداری از آن برای رواج نوعی تسامح و تساهل و به فراموشی سپردن ارزش ها به ویژه ارزش های حاکم بر نهضت بزرگ اصلاح طلب کربلا می باشند.اینک به اختصار چگونگی اصلاح طلبی در نهضت امام حسین(علیه السلام) را بررسی می کنیم.

اصلاح طلبی

واژه اصلاح طلبی بیشتر در جایی بکار گرفته می شد که انسان، انحراف و کج روی و خلاف مصالح مردم را در جامعه ببیند و

براساس مسئولیت و نیاز، به تبیین اصلاحات و اقدام عملی مبادرت ورزد.

اسـاس کار در امر اصـلاح طلبی ریشه های فکری و باورهای اعتقادی است، لـذا اصـلاح طلبی در هر جامعه ای متوجه گرایش اصلاح طلبان می باشد که چرا و چگونه و با کدام ابزار به اصلاح طلبی اقدام می کنند؟

اصلاح طلبی سرآغاز نهضت امام حسین(علیه السلام)

امـام حسـین(علیه السـلام) پس از امتناع از بیعت با حکومت یزیـد بن معاویه و اعتراض به حکومت وی عزم به خروج از مـدینه نمود. قبل از خروج وصـیتی نوشت و به برادرش محمد حنفیه سپرد. وصیت نامه امام حسین(علیه السلام)حاوی نکته های بسیار عمیق و با ارزشی است که بندبند آن، حقیقت نهضت امام حسین(علیه السلام) را روشن می سازد.

امـام حسـین(علیه السـلام) در این وصـیت نـامه با نفی هرگونه خودخواهی، خوش گـذرانی، فساد و تباهی و سـتمگری - برای خروج از مدینه و مخالفت با بیعت و حکومت یزید - انگیزه اولیه اش را چنین می فرماید:

«انّما خرجتُ لطلب الاصلاح فی امه جدی ...».((۱)) خروج من فقط برای اصلاح طلبی در امور امت جدم پیامبر(صلی الله علیه وآله)است».

با این بیان به خوبی روشن می شود:

۱- خروج امام برای فرار از بیعت نبوده است;

۲- خروج امام صرفاً به منزله عدم بیعت و اعتراض به دستگاه خلافت یزید نبوده است;

۳- امام مفسده ای را در جامعه اسلامی احساس نمود و براساس آن در صدد اصلاح آن بر آمد و لذا برای جلوگیری ومقابله با انحراف و مفسده در جامعه دینی راه خروج و حرکت از مدینه را در پیش گرفت;

۴- خط و مشـی امام حسـین(علیه السـلام) همان سیره پیامبراکرم(صلی الله علیه وآله)و روش پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب بوده است. بسـی روشن است که حرکت امام حسـین(علیه السـلام) در امتـداد خط اصـلاح طلبی در فرمان پیامبراکرم(صـلی الله علیه وآله) و علی ابن ابی طالب بوده است;

شعار مهم اصلاح طلبی امام حسین(علیه السلام)

امام حسین(علیه السلام) در حرکت خود به دو نکته مهم اشاره فرمود:

۱- «اُرِیدُ اَنْ آمرِ بِالمَعْرُوف وَ انهی عَنِ المنکر;((۲))می خواهم برای اصلاح جامعه امر به معروف و نهی از منکر نمایم».

۲- «و اسـیر بسیره جدّی و ابی علی ابن ابیطالب;((۳)) به سـبک و روش جدم پیامبراکرم(صلی الله علیه وآله) و پدرم علی(علیه السـلام)عمل می کنم. تأکیـد بر سـیره پیامبر(صـلی الله علیه وآله) تضـمین کننده سـلامت راه و برخورد با کسانی بود که تحت عنوان دین از حقیقت دین فاصله و در ضلالت مهلک تحریف و بدعت قرار گرفته بودند.

عنصر امر به معروف و نهی از منکر نیز به دو رکن مهم جامعه توجه داشت:

۱- حکومت ; ۲- مردم و افراد جامعه آن زمان.

در حقیقت طرح امر به معروف و نهی از منکر امام، جنبه اجتماعی و حکومتی داشت، گرچه در برخورد با افراد مطرح آن زمان حقایقی از دین و جامعه را بیان می فرمود. اما اگر به زوایای سخن و کلام امام(علیه السلام) خوب توجه شود، در می یابیم که انگیزه امام(علیه السلام)اصلاح امور جامعه و حکومت بوده است. امام حسین(علیه السلام) درصدد دعوت به معروف; یعنی دعوت به دین خدا و پذیرش حاکم عادل و امام مسلمین بود. معروف فراموش شده در آن زمان، امامت بحق مسلمین بوده و امام(علیه السلام) بارها افراد جامعه را به همراهی و توجه به خود دعوت نمود، اما مردم با

۱- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸.

۲- همان.

۳- همان.

کج فهمی، از پذیرش و درک دعوت به حق سرباز زدند و گران بهاترین معروف الهی را در مسیر حق، تنها و بی یاور گذاشتند.

جایگاه مردم برای اصلاح حکومت

امام حسین(علیه السلام) خلافت آل ابی سفیان را باطل و از سوی دیگر، جهل، سکوت و همراهی مردم را عامل مهم این معضل اجتماعی می دانست ودلیل این انحراف را بی توجهی عناصر جامعه به توصیه پیامبراکرم(صلی الله علیه وآله)می دانست.

امام حسین(علیه السلام) می فرماید:

«وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جدی رسول الله یَقُولُ: اَلْخِلافَهُ محرمهٌ علی آل ابی سفیان فَاذا رایتُمْ معاویه علی منبری فَابْقَرُوا بَطْنَهُ و قد راهُ اَهْل المدینه علی المنبر فَلَمْ یبقروا فابتلاهم الله بیزید الفاسق؛((۱)) من از جدم رسول الله شنیدم که فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است و اگر روزی معاویه را بر بالای منبر من دیدید، شکمش را بدرید]او را بکشید[. و مردم مدینه او را بر منبر پیامبر(صلی الله علیه وآله)دیدند، و او را نکشتند. پس خداوند مردم رابه یزید فاسق گرفتار نمود».

جامعه شناسی امام حسین(علیه السلام) بسیار دقیق و روشن است، لذا نقش مردم را در دوره کار آمدن یزید با ادله بیان می کند. امام حسین(علیه السلام) برای نهی مردم از پذیرش حکومت یزید می فرماید:

«ایُّها النّاسُ اِنَّ رسول الله(صلی الله علیه وآله) قال من رای سلطاناً جائراً مستحلاً لحرام الله ناکثاً عهدهُ مُخالفاً لِسُنه رسول الله یعملُ فی عبادالله بالاثم و العدوان فَلَمْ یغیر بفعل و لا قول کان حقاً علی الله ان یُدْخِلَهُ مَدْخَلَه؛((۲)) مردم! پیامبر(صلی الله علیه وآله) خدا فرمود: هر مسلمانی با سلطان زورگویی مواجه گردد که حرام خدا را حلال نموده و پیمان الهی را درهم می شکند و با سنت پیامبر مخالفت می کند و در میان بندگان خدا گناه و دشمنی را در پیش می گیرد. ولی او در برابر چنین سلطانی با عمل و گفتار خود مخالفت ننماید خداوند آن شخص را به محل همان طاغی، در آتش جهنم داخل می کند».

انگیزه های قیام اصلاح طلبانه امام حسین (علیه السلام)

۱- حکومت

خلافت معاویه، فساد و تباهی و ظلم و جور را در جامعه گسترش داد و از سویی، موجب تحریف و واژگون شدن حقایق دین در جامعه گردید. به گونه ای که وی به عنوان جانشین و وصی پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر کرسی خلافت تکیه زد و هزاران منبر برای سب علی بن ابی طالب به وجود آورد. عمق فاجعه را کسی جز حسین بن علی پس از هلاکت معاویه درک نکرد. حکومت مورثی یزید که مورد اعتراض بعضی از شیوخ و بزرگان آن زمان بود، گویای حقیقت پنهان فاجعه نبود. امام حسین(علیه السلام) پس از شنیدن طرح خلافت یزید فرمود:

«و علی الاسـلام السلام اذ بلیت الامه براع مثل یزید;((۳))دیگر باید فاتحه اسـلام را خواند چرا که مسلمانان به فرمانروایی مثل یزید گرفتار شدند».

۱- لهوف، ص ۲۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۰.

۳- لهوف، ص ۲۰.

امام(علیه السلام) سپردن خلافت را به شخصی، مثل یزید بزرگ ترین مصیبت جامعه اسلامی می داند. امام(علیه السلام) با ژرف اندیشی و عمق نگری، بلای اسلام را در جامعه دینی حاکمیت فرد ظالم و فاسقی مثل یزید می داند. امام(علیه السلام) در معرفی یزید می فرماید:

«یزیدُ رَجُلٌ شاربُ الخمر و قاتلُ النفس المحترمه معلنٌ بالفسق؛((۱)) یزید مردی است شراب خوار که دستش به خون افراد بی گناه آلوده است او علناً مرتکب فسق و فجور می شود».

خلافت در آن عصر رهبری جامعه اسلامی و به تعبیری جانشینی پیامبر(صلی الله علیه وآله) را در اذهان به همراه داشت. امام حسین(علیه السلام)دین و خلافت و امامت و رهبری بر جامعه اسلامی را دستخوشِ هوسرانی و ظلم و جور می دید، لذا لحظه ای نه از مخالفت و عدم بیعت کوتاه آمد و نه از آگاه کردن افکار عمومی و مبارزه حق طلبانه دست برداشت.

امام حسین(علیه السلام) وضعیت حکومت و طریقه خلافت را غیر قابل تحمل می داند، در منزل بیضه می فرماید:

«الا هؤلاءِ قَدْ لَزَمُوا طاعهَ الشیطان و ترکوا طاعه الرحمن و اظهروا الفساد و عطلوا الحدود و استاثروا بالفیء و احلّوا حرام الله و حرَّموا حلاله و انا احقُّ ممن غیره؛((۲)) مردم، آگاه باشید اینان]بنی امیه[اطاعت خدا راترک و پیروی از شیطان را در پیش گرفتند، فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل نموده و فیء را]که مختص به خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله)است[به خود اختصاص دادند حلال خدا را حرام و اوامر و نواهی الهی را تغییر دادند و من به رهبری جامعه مسلمانان از این مفسدان که دین جدم را تغییر دادند شایسته ترم».

نکته مهم

امام حسین(علیه السلام) علاوه بر بیان مفاسد حکومت آل ابی سفیان و عدم استحقاق رهبری آن ها به طرح جای گاه و شایستگی خود برای اصلاح امور اشاره می کند و مردم را برای پذیرش حکومت و رهبری عادل دعوت می نماید. برای اثبات این مدعا، به چند نمونه اشاره می شود:

۱- در آغاز نفی بیعت یزید ضمن سخنانی به فرماندار مدینه می فرماید: «اِنّا احقُّ بالخلافه و البیعه».((۳))

۲- در منزل «شراف» ضمن یک سخنرانی می فرماید: «و نحن اهل بیت محمد اولی بولایه هذا الامر؛((۴)) و ما اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) به ولایت و رهبری مردم شایسته تر از این ها می باشیم».

۳- در نامه به مردم کوفه می فرماید: «یُخْبِرُنی باجتماعکُمْ علی نصرنا و الطلب بحقنا؛((۵)) خبر اجتماع و هماهنگی شما را که برای نصرت و یاری ما خاندان و مطالبه حق ما بود دریافت نمودم.

۴- در پاسخ نامه مردم کوفه می فرماید: «فلعمری ما الامامُ الّا العاملُ بالکتاب و الاخذ بالقسط و الدائن بالحق و الحابسُ نفسهُ

علی ذات الله;((۶)) سوگند به جانم! امام و رهبر کسی است که به کتاب خدا عمل نموده و راه قسط را در پیش گرفته و از حق پیروی و وجود خود را وقف فرمان الهی نماید».

۵- در نامه ای به مردم بصره می فرماید: «وَ نَحْنُ نعلم انّا احق بذلك الحق المستحق علينا ممن تولاه;((۷)) و ما با علم و آگاهی بر شایستگی خویش نسبت به این افراد برای پرهیز از اختلاف رضایت دادیم».

۱- ارشاد، ص ۲۰۰.

۲- تاریخ طبری، ج۷، ص ۳۰۰.

۳- لهوف، ص ۲۰.

۴- سخنان حسین ابن علی، ص ۱۰۲.

۵- همان، ص ۷۸.

۶- ارشاد، ص ۲۰۴.

۷- تاریخ طبری، ج۷، ص ۲۴۰.

۶- «و کُنّا اهلهُ و اولیائهُ و اوصیائهُ و ورثَتهُ و احق الناس بمقامه فی الناس فاستأثر علینا قومنا بذلک ...;((۱)) و ما خاندان اولیاء و اوصیاء و وارثان وی و شایسته ترین افراد به مقام او از میان امّت بودیم، ولی گروهی این حق را از ما گرفتند...».

آن چه، به روشنی از این عبارتها می توان فهمید، این است که خلافت آل ابی سفیان غاصبانه و ناحق است. امام و رهبر باید، عادل و براساس کتاب و سنت عمل نماید. خلافت و رهبری حق مسلم خاندان عصمت و طهارت، وامام حسین(علیه السلام)شایسته ترین و جامع ترین فرد برای رهبری و امامت مسلمانان بوده است.

۲- جامعه

افراد هر جامعه در مسایل فکری و فرهنگی و اجتماعی خود سهم به سزایی دارند. گرایش موجود در هر جامعه ای - علاوه بر نقش حکومت - برخاسته از روحیات و خواسته های فکری آن جامعه است. امام حسین(علیه السلام)بخش مهمی از سخنانش را متوجه باورها و اندیشه های کج و مرده عصر خود نمود و به مردم که ظاهراً مسلمان و پیرو پیامبر(صلی الله علیه وآله) بودند، سخت هشدار و انذار می داد.

امام حسین(علیه السلام) در نامه ای به مردم بصره می فرماید:

«فان السنه قد امیتت و البدعه قد احییت;((۲)) سنت و روش پیامبر(صلی الله علیه وآله) از میان رفته، بدعت جای آن را گرفته و احیا شده است.

در واقع، امام(علیه السلام) به مردمی که ادعای پیروی از پیامبر(صلی الله علیه وآله)را دارند هشدار می دهد که روش پیامبر را به فراموشی سپرده اید و بدعت را جای آن قرار داده اید. امام حسین(علیه السلام)پس از ورود به صحرای کربلا خطبه ای می خواند که تمام حقیقت جامعه آن زمان را به تصویر می کشد و روحیات آن مردم را با دید وسیع و جامعه شناختی اش بیان می کند و تازیانه کلامش را براندیشه مرده و جامد آن روزگار، فرود می آورد. با جان دل بشنوید.

می فرماید: اما بعد، پیشامد ما همین است که می بینید، اوضاع زمان به طور جدی دگرگون گردیده، زشتی ها آشکار و نیکی ها و فضیلت ها از محیط ما رخت بر بسته است. از فضایل انسانی چیزی باقی نمانده، مگر اندکی مانند قطرات ته مانده ظرف آب. مردم در زندگی ننگین و ذلّت باری به سر می برند. که نه به حق عمل و نه از باطل روگردانی می شود. شایسته است در چنین محیط ننگین، شخص با ایمان و با فضیلت فداکاری کند وبه دیدار پروردگارش بشتابد. من در چنین محیط ذلت باری، مرگ را جز سعادت و خوش بختی و زندگی با این ستمگران را چیزی جز رنج و نکبت نمی دانم.

امام(علیه السلام) به سخنانش چنین ادامه داد: این مردم برده های دنیایند و دین لقلقه زبانشان است حمایت و پشتیبانی شان از دین، تا آن جاست که زندگی شان در رفاه است و آن گاه که در بوته امتحان قرار گیرند، دین داران کم خواهند بود.((۳))

عزت خواهی و نفی ذلت و روح حماسی در حرکت اصلاح طلبانه امام حسین(علیه السلام)

۱- همان، ص ۲۴۰.

۲- همان، ص ۲۴۰.

۳- محمد صادق نجمی، سخنان حسین بن علی، ص ۱۳۵.

لحظه ای سکوت، کوتاهی، مسامحه و سازش در نهضت امام حسین(علیه السلام) به چشم نمی خورد، بلکه سراسر حرکت امام حسین(علیه السلام)، در آرمان خواهی، نفی ذلت، روح حماسی و شجاعت و مبارزه متبلور است.

۱- امام در ابتدای امر فرمود:

«و مثلی لا یبایع مثله؛((۱)) فردی مثل من با فردی مثل یزید، هرگز بیعت نمی کند.

۲- در مدینه خطاب به برادرش، محمد حنفیه فرمود:

اگر در این دنیا هیچ پناهگاه و ملجأ و مأوایی برای من نباشد، باز هم با یزید بیعت نخواهم کرد.((۲))

۳- در پاسخ عمر اطراف می فرماید: به خدا قسم! من هیچ گاه زیر بار ذلت نخواهم رفت.((۳))

۴- در روز ورود به صحرای کربلا فرمود: «انّی لا اری الموت الا السعاده و الحیات مع الظالمین الا برما».

۵- در پاسخ نامه ابن زیاد، آن را به زمین انداخت و فرمود: این نامه در نزد ما پاسخی ندارد، چرا که عذاب خداوند بر وی ثابت گردیده است.((۴))

۶- امام حسین(علیه السلام) در روز عاشورا در برابر لشکر یزید و به دنبال درخواست «قیس ابن اشعث» برای بیعت با یزید فرمود: نه، به خدا سوگند! نه دست ذلت در دست آنان می گذارم و نه مانند بردگان از صحنه جنگ و از برابر دشمن فرار می کنم.((۵))

۷- امام حسین(علیه السلام) در برابر لشکر ابن زیاد می فرماید: آگاه باشید! این فرومایه (ابن زیاد) فرزند فرومایه، مرا در بین دو راهی شمشیر وذلت قرار داه است، هیهات مناالذله.((۶))

۸- پس از کشته شدن گروهی از یاران فرمود: به خدا سوگند! من به هیچ یک از خواسته های این ها جواب مثبت نخواهم داد، تا در حالی که به خون خویش خضاب شده ام به دیدار خدایم نائل گردم.((۷))

اصلاح طلبی در این عصر

گرچه فضای عمومی و اجتماعی عصر ما با زمان امام حسین(علیه السلام) تفاوت دارد. اما، امام حسین(علیه السلام)آموزگار بزرگ آزادی خواهان درهر زمانه ای است. باید دید مدعی اصلاح طلبی در این زمان، براساس کدام معیار و اندیشه و سلیقه ای اصلاح طلب است؟ آیا عنصر فعال نهضت حسینی؛ یعنی امر به معروف و نهی از منکر در این دیدگاه جای گاهی دارد؟ آیا کتاب و سنت، سبک و روش اصلاح طلبان را هدایت می کند؟ یا حرکت آنان برخواسته از تفکرها و تمایل های شخصی و گروهی است؟

آیا عزت خواهی و آرمان خواهی و توجه به بعد معنوی جامعه، از اصول فکری اصلاح طلبان است؟ آیا پایداری و مقاومت و نفی حرکت های ذلت پذیری، جزء اهداف و برنامه های مدعیان اصلاح طلبی است؟ و آیا تفکر شهادت طلبی در اندیشه و افکار آنان جایی دارد یا خیر؟

۱- ارشاد مفید، ص ۲۰۰.

۲- خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸.

۳- لهوف، ص ۲۳.

۴- همان، ص ۶۹.

۵- نجمی، سخنان حسین بن علی، ص ۱۷۰.

۶- مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷.

۷- نجمی، همان، ص ۱۹۰.

با پاسخ به این سؤال ها، هم سویی و عدم هم سویی هر مدعی اصلاح طلبی با حرکت جامع و اصلاح طلبانه امام حسین روشن و هویدا خواهد شد. امام حسین(علیه السلام)متعلق به همه اعصار، و در همه زمان ها زنده، وآموزگار بزرگ همه انسان های اصلاح طلب با محوریت کتاب و سنت و سیره ائمه(علیهم السلام) است.

جلد یازدهم: آخرین نماز سالار شهیدان

اشاره

ص:۱

بسم الله الرحمن الرحیم

ص:۲

فرهنگ عاشورایی

(۱۱)

آخرین نماز سالار شهیدان

هو الشهید

مقدمه

«نَظَر النَّبیُّ (صلی الله علیه وآله) اِلَی الْحُسَینِ بن عَلی(علیهما السلام) و هُوَ مُقْبِلٌ، فَأَجْلَسَهُ فِی حِجْرِهِ و قَالَ : إنَّ لِقَتْلِ الْحُسَینِ حَرارَةً فی قُلُوبِ المُؤمِنینَ لا تَبْرُدُ اَبَداً.((۱))

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به حسین بن علی نگاه می کرد در حالی که به طرفش می آمد، او را گرفت و بر روی پای خود نشانید و فرمود: همانا در دل های مؤمنین حرارتی نسبت به شهادت امام حسین(علیه السلام) است که هیچگاه سرد نمی گردد.»

مسلمانان همواره علاقه فراوان و عشق وافری نسبت به حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) سبط اکبر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)داشته اند. این عشق و علاقه در زمان حیات آن حضرت، در دوران قیام ایشان و خصوصاً پس از شهادتش وجود داشته و هیچگاه از بین نرفته است.

این مهم سرّ مگویی ندارد.! بلکه آشکارا علت آن معامله با خداوند است. امام حسین (علیه السلام) به خاطر حفظ و احیای دین خداوند از مال، جان، خانواده و همه هستی خود گذشت و در این مسیر دعوت خدای متعال را اجابت کرد و در نتیجه نام، یاد و محبت او حیات جاودانه پیدا کرد و مصداق کریمه شریفه شد :

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُم» (انفال ۲۴).

در واقع آنچه حضرت سید الشهدا (علیه السلام) در احیای دین خداوند انجام داد، الگویی پایدار برای همه مسلمانان تا قیام قیامت است. قیام برای اقامه حق و زدودن باطل و جلوگیری از کژیها و بدعت ها در دین خداوند! و در این مسیر از شهادت استقبال کردن و هیچ ارزشی را از احیای کلمه اللّه بالاتر ندانستن و از انحراف در امت پیامبر جلوگیری کردن!

همانگونه که آن حضرت خود فرمود : «اِنّی لَمْ اَخْرُجْ اَشِراً وَ لابَطِراً وَلا مُفْسِداً وَلا ظالِماً وَ انّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلاحِ فی اُمّهِ جَدّی (صلی الله علیه وآله) اُریدُ اَنْ اَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهی عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اَسیرُ بِسیرَهِ جَدّی وَ اَبی عَلیّ بْنِ اَبیطالِب(علیه السلام).

و همانگونه که همه پیامبران الهی با توکل بر خدای متعال در صدد انجامش بوده اند; اصلاح جوامع بشری از طریق دشمنی با ظالمان و دستگیری از مظلومان و نیز جلوگیری از فساد، تباهی و فحشاء، و تبلیغ حقیقت، عدالت، کرامت و فضیلت در بین تمامی انسانها !

و همانگونه که حضرت شُعیب پیامبر (علیه السلام) در تبیین رسالت و مأموریت خود گفت : «إنْ اُریدُ اِلَّا إلْاَصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفیقی اِلّا بِاللّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ اِلَیْهِ اُنِیبُ». (هود ۸۸)

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) افتخار دارد در راستای احیاء و گسترش فرهنگ و معارف اسلامی و نیز حراست از حریم قرآن مجید و سنّت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و همچنین بزرگداشت نام، یاد و زندگانی اهل بیت(علیهم السلام) اقدام به برگزاری همایش های فرهنگی و علمی نماید.

۱- مستدرک الوسایل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

از جمله این همایش ها، همایش امام حسین(علیه السلام) بود که در سال ۱۳۸۱ ه‍.ش (۲۰۰۳ م) در تهران و در سال ۱۳۸۲ ه‍.ش (۲۰۰۴ م) در دمشق برگزار گردید.

اندیشمندان و صاحبان علم و قلم مقالات فراوانی را برای غنای هرچه بیشتر این همایش به دبیرخانه آن ارسال کردند و نتیجه تلاش های علمی آن عزیزان انتشار پانزده جلد کتاب گردیده است که اکنون در دسترس علاقه مندان قرار گرفته است.

بی شک بررسی و شناخت ابعاد گسترده قیام امام حسین(علیه السلام) با یک همایش و چند مقاله امکان پذیر نمی باشد. چه آنکه این فقط یک قیام نبود بلکه توانست یک فرهنگ ایجاد نماید، فرهنگ عمیقی که در زندگانی مسلمانان تأثیرگذار بوده و هست. فرهنگی که تا کنون نه تنها قدیمی و فرسوده نشده بلکه در طول تاریخ پس از عاشورا، همواره یک امید بوده، یک الگو، یک ارزش و یک فرهنگ، فرهنگ عاشورایی!

فرهنگ عاشورایی امام حسین(علیه السلام) بخوبی توانست فرهنگ آموزانی فهیم و با انگیزه تربیت نماید. عاشقانی که عمق قیام حضرتش را درک کردند و حاضر شدند عزیزترین سرمایه زندگانی خود را در این مسیر در طبق اخلاص گذارده و تقدیم نمایند و با آغوش باز به استقبال شهادت روند. الگوپذیری از فرهنگ عاشورایی حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) به اصحاب آن امام همام خلاصه نگردید، بلکه در سالها و قرنها بعد قیام ها و خروشهایی علیه حکام ظلم و جور را پدید آورد و منشأ بوجود آمدن صحنه هایی از آرمان خواهی، عشق و ایثار و شهادت طلبی در طول تاریخ شد.

فرهنگ عاشورایی، عاشوراها آفرید و کربلاها بوجود آورد و همواره پیروان اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) با عشق و علاقه و با ایمان راسخ، و با برپایی مجالس عزاداری، شعر و نوحه سرایی در زنده نگاه داشتن آن سخت کوشیدند و حتی در مسیر احیای نام و یاد و قیام عاشورایی امام حسین(علیه السلام) از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.

آنچه در پیش روی دارید مجموعه مقالاتی در خصوص بررسی و تبیین گوشه ای از فرهنگ عاشورایی حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) می باشد که در چند مجلد تدوین شده است. از آنجا که مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) نسبت به تهیه و انتشار کتابهای دینی و مورد نیاز پیروان اهل بیت(علیهم السلام) در اقصی نقاط عالم همت می گمارد لذا در هریک از مجموعه منشورات «فرهنگ عاشورایی» به طرح نقطه نظرات صاحب نظران در این خصوص می پردازد.

با تشکر از مؤلفین محترم، توفیق تمامی اهل فکر، قلم و مطالعه را در شناساندن و شناخت هرچه بیشتر فرهنگ عاشورایی از خداوند متعال خواستارم و برای همه پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در هر سرزمین که هستند آرزوی سلامت، موفقیت و رستگاری دارم.

محمد حسن تشیّع

معاون فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

آخرین نماز سالار شهیدان

اشاره

آخرین نماز سالار شهیدان

دکتر سید رضا موسوی

(وَ أنا أختَرتُکَ فَاستَمِع لِما یُوحیَ، انَّنِی أنَا اللّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا فَاعْبُدنِی و أقِمِ الْصَّلَوهَ لِذِکری).((۱)) ای موسی من ترا برگزیدم پس به آنچه وحی می شود گوش فرا ده. همانا منم اللّه، خدایی که معبودی شایسته پرستش جز من نیست پس مرا بپرست و نماز را برای یاد من به پا دار.

برترین عبادت انسان

به اعتراف روان شناسان و جامعه شناسان، عشق پَرستش و مِیل به نیایِش یک نیاز فِطری و یکی از غَرایز عالی انسانی است. به گواهی مؤرخان عِبادت در همه ملل و اقوام متمدّن جهان وجود داشته و هر یک به شِکلی این خواسته درونی را در زندگی پیاده کرده اند. حتّی گاهی سَراب را آب پنداشته اند. وجود مَعابِد گوناگون - که بهترین میراث فرهنگی هر کشور را تشکیل می دهد - شاهد گویا بر این واقعیّت بوده و هست.

متاسّفانه در جاهلیت قرن بیستم ما هنوز با بُت پرستی ستاره، گاو و حتی شیطان و یزید پرستان ناآگاه در شَرق و غَرب عالَم روبه رو هستیم. ولی قرآن کریم سر لوحه برنامهِ همه پیامبران را دعوت به پرستش مَعبود حقیقی یعنی آفریدگار هستی، و کنار زدن مَعبودهای ساختگی و بر حَذَر داشتن از کُرنِش در برابر بُت های بی جان و جاندار و مبارزه با اَربابان زَر و تَزویر می داند. آن جا که خداوند می فرماید:

(وَ لَقَد اَرسَلنا فِی کُلِّ اُمَّه رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا للّهَ وَ اجتَنِبُوا الطّاغُوتَ، فَمِنهُمْ مَنْ هَدَی اللَّهُ وَ مِنهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَیهِ الضَّلَالَهُ فَسیرُوا فِی اْلَارضِ فَاْنظُرُوا کَیفَ کَانَ عَاقِبَهُ الْمُکَذِّبینَ)((۲)) و هر آیینه در هر اُمّتی پیامبری را بر انگیختیم که می گفت : خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید، پس برخی از مردم از هدایت الهی بهره مند شدند و گروهی بر گمراهی استوار ماندند. پس زمین را بپیمایید و بنگرید که سرانجام تکذیب کنندگان چگونه بود!

نخستین پیام آخرین پیامبر الهی، حضرت محمّد (صلی الله علیه وآله)نیز این بود: «قُولُوا لا اِلهَ اِلَّا اللهُ تُفْلِحُوا» بگویید معبودی شایسته پرستش غیر از الله(حقیقتی که همه کمالات بی نهایت را داراست) وجود ندارد ; تا رستگار شوید. چنان که امام علی(علیه السلام)فرمود: «فَبَعَثَ اللهُ مُحَمَّداً صَلَّی اللهُ عَلَیهِ و الِهِ بِالحَقِّ لِیُخْرِجَ عِبادَهُ مِنْ عِبادَهِ اْلَاوثانِ اِلی عِبادَتِهِ وَ طاعَهِ الشَّیطانِ اِلی طاعَتِهِ»;((۳)) خداوند حضرت محمّد (صلی الله علیه وآله) را برانگیخت تا بندگانش را از پرستش بت ها، به بندگی خدا بکشاند و از فرمان برداری از شیطان، به اطاعت خدا فراخواند.

بنابراین یکی از اهداف مهمّ بِعثَت پیامبر اسلام(ص) دعوت به پرستش خالق یگانه و مُنعِم حَقیقی و مهربان بود. با این که در اَثَر ناآگاهی عدّه ای پرستش الهی را با کارهای ناشایستی همراه کرده اند و در اجرای مراسم عبادت برخی به دور خود می چرخیدند و عدّة ای خوراکی یا حیوان و انسان را می سوزاندند و حتّی گاهی در جاهلّیت صد نفر را با خشونت قربانی بت ها می کردند.

۱- سوره طه، آیات ۱۳ و ۱۴.

۲- سوره نحل، آیه ۳۹.

۳- صبحی الصالح، نهج البلاغه امام علی(علیه السلام)، ص ۲۰۴.

به روایت امام رضا(علیه السلام)پیامبر(صلی الله علیه وآله)می فرمودند: «اَلصَّلاهُ قُربانُ کُلِّ تَقِیٍّ((۱))؛ نماز وسیله ای نزدیکی به خدا برای هر پرهیزگـار است» ان حضـرت نمـاز را به عنوان نُخستین حکم عبـادی و جامع ترین عِبادت اسـلامی برای انسان به جای رَقص و آدم کشی جاهلی مراسم تشریفاتی سرگرم کننده سایر مَذاهب و آئین های بشری به جهان بشریت معرّفی نمود و فرمود: «صَلّوُا کَما رَأَیْتُمُونی اُصَلّی((۲))؛ همان گونه که من نماز می گزارم شـما نماز گزارید.»و با روش سمعی و بَصَری این عبادت را جایگزین مراسم خُرافی معمول در میان سایر ملّت ها ساخت.

نماز نَماد دین و نَمود دینداری

ارزش و جایگاه نماز در جهان بینی توحیدی و دین فِطری اسـلام، بر هیچ مسـلمانی پوشیده نیست، زیرا در قرآن کریم ۱۰۵ بار از نمـاز یـاد شـده و از مهم ترین سـفارشات انبیـاء، بـارزترین عَمَل عبادی پیامبران و در روایات شـیعه و سنّی به عنوان یکی از ارکان بنای اسلام معرّفی شد.

نماز اوّلین فریضه الهی است که در اسـلام تَشریع و تا آخرین لحظه عمر در هر شـرایطی(در دریا، زمین، هوا، میـدان جنگ، و حتّی در حـال بیماری)هر مکلّف بایـد به هر نحو ممکن این تکلیف الهی را انجام دهـد. وُجوب نماز ضَـروری دین و مُنکر آن مُرتَدّ و مُستحِقّ مَجازات سخت خواهد بود.

در سخنان بنیان گذار اسلام، نماز به ستون دین، پرچم و آرم اسلام، سیمای مکتب، نور و معراج مؤمن، وسیله سنجش اَعمال و کلیـد بهشت، تشبیه گردیـده است. در بیـان امـام صادق(علیه السـلام) نمازبرترین چیزها شـناخته شـده است.چنانکه فرمود : «ما أَعْلَمُ شَیئاً بَعْدَ الْمَعرِفَهِ أَفضَـلَ مِنْ هـذه الصّـلوهِ ; بعـد از شـناختن خـدا چیزی را برتر از نماز نمی شـناسم.» در آخرین لحظات شهادت خود به خویشان فرمود: «اِنَّ شَـفاعَتَنا لا تَنال مُستَخِفّا بِالصَّلوهِ.؛((۳)) همانا شفاعت ما به کسی که نماز را سَبُک شمارد نمی رسد.»

پیـامبر اسـلام ترک عمـدی نمـاز را کفر می دانـد و می فرمایـد: «مَن ترک الصـلاه متعمـداً فقـد کفر»((۴))این کـار بر خلاف گناهان دیگر، همراه با لذّت و شـهوت نیست؛ بلکه ترک نماز سَهل انگاری است و بی اعتنایی به نماز نشانه ضعف ایمان و بی دینی به شُمار می آید.

به خـاطر اهمیّت نمـاز بـود که پیـامبر (صـلی الله علیه وآله) می فرمـود: «قُرّهَ عَینی فِی الصّـلوهِ؛ نمـاز نور چشم من است.» وامـام علی(علیه السـلام) در حال نماز اولین شـهید محراب شـد. فاطمه(علیها السـلام)بانوی نمونه اسـلام هم چون پـدر، آن قـدر نماز خواند، که پاهای مبارکش ورَم نمود. نور دیدگانش حُسین و زَینب(علیها السلام)، در سخت ترین روزهای زندگیِ خویش در واقعه عاشورا نماز نافله را نیز به فراموشـی نسپردنـد. همه پیشوایان دین از نوادگان او، تا مَهدی موعود(عج) همه عمر گرانبهای خویش را صرف اِحیا و اِقامه نماز به درگاه بی نیاز کرده اند.

حکمت های نماز در کلام حکیم ازلی

اشاره

روشن است که نماز به عنوان یک عبادت کامل و جامع واجب اسلامی شامل مُقدِّمات، شرائط، اَقوال آموزنده دینی، اَفعال سازنده زندگی، اذکار و تَعقیبات مستحب، مبطلات و مکروهات و دارای احکام گسترده می باشد. به همان

۱- وسایل الشیعه، ج۳، باب ۱۲، از ابواب اعداد الفرائض ش ۱.

۲- قرطبی، الجامع لاحکام القران، ج۱، ص ۳۹.

۳- وسائل الشیعه، ج۳، باب ۱۲ از ابواب اعداد الفرائض ش۱-۲.

۴- همان ج۱، ابواب مقدمات العبادت باب ۲ ش۲.

نسبت حِکمَت ها و رازهای مهمّ و ارزنـده ای از سوی خدای حکیم در آن گنجانده شده است که در بیش از یکصد و بیست آیه قران کریم و بیست هزار حدیث آمده است، و در این مقاله مَجال طرح همه آنها نیست.

مسلماً تک تک ارکان و اجزای نماز نیز دارای حکمت های عرفانی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است که اگر بخواهیم به همه آنها بپردازیم مثنوی هفتاد من کاغذ می شود. از این رو با الهام از سخن مولا علی(علیه السلام): «ما لا یُدرِکُ کُلُّهُ لا یُترَکُ کُلُّهُ» تنها به فلسفه و رازهای کلّی نماز به درگاه بی نیاز در کلام محکم حکیم ازلی به شرح آن اشاره، و همین جا با پوزش از قرآنیان آگاه با حافظ عارف هم نوا می شویم:

آن کس است اهل بشارت که اشارت داند *** نکته ها هست، ولی مَحرم اسرار کجاست

۱- یاد خدا و احیای اصالت انسانی

چنانکه می دانیم نماز با توجه و خشوع و حضور قلب نمونه بارزی از ذکر قلبی و زبانی است که مسلمانان در اوقات پنجگانه نماز به عنوان یک وظیفه دینی با آن روبرو می شوند. و قرآن کریم می فرماید: (اِنَّنی اَنَا اللهُ لا اله اَنَا فَاْعبُدنِی و اَقِمِ الصَّلَوةَ لِذِکرِی)((۱))همانا من الله هستم معبودی جز من نیست. پس مرا پرستش کن، و نماز را برای یادآوری من برپا دار!

خداوند در این آیه فلسفه اصلی نماز را ذکر یاد کرده است، که در فرهنگ اسلام و قران ذِکْر الله، ذکر اَسماء الله، ذکر الاء الله، ذکر ایّام الله، و ذکر اولیاء الله بکار رفته است. ذکر در لغت یاد آوری معنایی به زبان یا قلب است، و منظور از ذکر حضور خدا در دل یا به زبان آوردن نام و صفات پروردگار جهان است. چنان که قرآن می فرماید: (یا ایُّها الَّذینَ اَمَنوا اذْکُرُوا اللهَ ذِکراً کَثیراً)((۲))(واذْکُرُوا اللهَ کثیراً لعلَّکمْ تُفلِحونَ)((۳)) پیامبر اسلام(ص)نیز فرمود: «اِنَّما فُرِضَتِ الصَّلوةُ و اُمِرَ بِالْحَجِّ و اُشعِرَتِ الْمناسکُ لِاِقامَهِ ذکرِ اللهِ؛ همانا نماز واجب شده و برای حجّ دستور رسیده و به مراسم عبادی آگاهی داده شده تا یاد خدا در میان خلق پایدار ماند.»

بنابراین در فرهنگ اسلامی، یاد خدا بهترین سرمایه زندگی آدمی است که روح انسان تشنه محبّت و اُنس با خالق حَقیقی را سیراب، و تغذیه و پیوند روح آدمی را با روح هستی بخش مستحکم می نماید. بشر را از خود فراموشی و از خود باختگی و سرگردانی نجات می دهد. به همین دلیل در قرآن و روایات، موانع یاد خدا و اَسباب غفلت و نِسیان، لهو(سرگرمی)، اِعراض(روگردانی) که خطرناک ترین چهره فراموشی خداست به مسلمانان گوشزد شده تا از ان برحذر باشند.

چرا که فراموشی خدا همان بیگانگی از خود حقیقی، و وابستگی به خودِ طبیعی است. بی تفاوتی ها، هرزه گری ها، بی دادگری ها، و پوچ گرائی ها، و لااُبالی گری ها را به ارمغان می آورد. چه اگر انسان بر سر سفره عالَم نشست ونمک خورد و نمکدان شکست و ولیِ نعمت خود را نادیده گرفت، تیشه به ریشه خود می زند و سند بیچارگی خود را امضا می نماید . و به عذاب الهی گرفتار می شود: (و لا تَکونُوا کَالَّذینَ نَسُوا اللهَ فَأَنسَیهُمْ أَنفُسَهُمْ)((۴))

اگر کسی به بیچارگی غفلت و بی خبری از خود، و فراموشی پیوند خویش با خدای جهان دچار شود; از افتخار انسانیّت محروم، و به مرز حیوانیّت تنزُّل مینماید. چنانکه قرآن می فرماید : (لَهم قُلُوبُ لا یَفْقَهونَ بِهَا و لَهم أَعیُنٌ لایُبصِرونَ بِها لهم أَذَانٌ لا یَسمَعونَ بها اُولئکَ کَالْاَنعامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ اُولئکَ هُمُ الْغافِلونَ)((۵)) ایشان دل دارند و با ان دین

۱- سوره طه ، آیه ۱۵.

۲- سوره احزاب، آیه ۴۱.

۳- سوره جمعه، آیه ۱۰.

۴- سوره حشر، آیه ۱۹.

۵- سوره اعراف، آیه ۱۷۸.

را عمیق نمی فهمند و دیدگانی دارند که با آنها نمی بینند و گوش هایی دارند که با آنها نمی شنوند. این گروه چون چهارپایانند، بلکه گمراه ترند و اینان همان غافلان و بی خبرانند.»

در این باره چه زیبا نوشته اند، مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای «دام ظله» : «دین ضمن آنکه هدف و جهت و راه و وسیله را مشخص می کند، توش و توان لازم برای پیمودن راه را نیز به انسان می بخشد و مهم ترین کوله بار راهپیمایان این راه توشه ی «یاد خدا»است. روحیه طلب و امید و اطمینان که بالهای نیرومند برای پروازند، فراورده و بهره یاد خدا می باشد.

یاد خدا از طرفی هدف را که همانا پیوستن به او-یعنی به بی نهایت خوبی و کمال-است، همواره در مدّ نظر قرار می دهد و مانع از گم کردن جهت گیری ها می شود و راهپیما را درباره راه و وسیله، حسّاس و هوشیار می دارد. از طرفی بدو قوّت قلب و نشاط و اطمینان می بخشد و او را از سرخوردگی و فریفتگی به پدیدهای مشغول ساز یا بیم از ناهنجاری ها و ناهمواری ها محافظت می کند.

جامعه اسلامی و هر گروه از مسلمانان در صورتی می تواند در راهی که اسلام ارائه داده و همه پیامبران به آن دعوت کرده اند به استواری، بی توقف و برگشت قدم بردارد، که خدا را فراموش نکند!»((۱))

۲ - پیروزی بر مشکلات و شکیبائی

بدون تردید زندگی انسان در هر زمان دارای فراز و نشیب ، و یا اقبال و اِدبار است و هر شخصی با حوادث ناخوشایند و مشکلات زندگی روبه رو می شود. فردی موفق خواهد بود، که با آغوش باز در برابر این ناملایمات، خود را نبازد و با آنها دست و پنجه نرم کند که گفته اند:

اندر بلای سخت پدید آید *** فرّ و بزرگواری و سالاری

برای چیرگی بر مشکلات و ناگواری ها دو پایه اساسی لازم است، یکی درونی و آن ورزیدگی خاصّ انسان در مقابله با سختی ها و ناکامی ها است، و دیگر برونی که داشتن تکیه گاه نیرومندی است که بتواند هر آن از او مدد گیرد و به کمک او بر مشکلات فایق آید.

به خاطر همین است که قرآن می فرماید: (و اْستَعینُوا بِالصَّبرِ و الصَّلوهِ، و اِنَّها لَکَبیرَهٌ اِلّاَ علی الخاشِعینَ)((۲))از روزه و نماز کمک گیرید((۳)) همانا نماز جز برای خاشعان گران است، که خداوند منّان در آیه شریفه به انسان مؤمن آموزش می دهد: با گرفتن روزه و تَرک مُبطلات آن، روحیه مقاومت را در برابر ناملایمات در خود تقویت نماید، و به وسیله نماز با برقراری ارتباط با قدرت لایزال الهی و استمداد از خدای مهربان روحیّه خود را تقویت و به حلّ مشکلات همّت نماید.

به خاطر همین است که در روایات توصیه شده است: به هنگام هجوم هَمّ و غم و مشکلات وضو بگیرید و به مسجد بروید، و

نماز بخوانید و دعا کنید. به نقل امام علی(علیه السلام)پیامبر(صلی الله علیه وآله) هر گاه که غم و اندوهی به او روی می اورد می فرمود: «أَرِحْنا یا بَلال، ای بلال با أذان و اعلام نماز، ما را آسوده نما.»((۴))

بدون شک توجّه به نماز و راز و نیاز به درگاه بی نیاز، و برقراری ارتباط با خدا به عنوان تکیه گاه مطمئنّی برای جذب امدادهای غَیبی، نیروی معنوی تازه ای در انسان ایجاد و او را برای پایداری در برابر ناهمواری ها آماده می سازد.

۱- سیّد علی خامنه ای، از ژرفای نماز، ص۹-۸.

۲- سوره بقره آیه ۴۵.

۳- بر اساس روایت امام صادق (علیه السلام) در فروع کافی «ج ۴، ص ۶۳، خ ۷»تأویل صبر در آیه شریفه مزبور (صوم) می باشد از اینرو لفظ (صبر) در ایه مذکور به مفهوم مؤوّل آن (روزه)ترجمه گردیده است.رک: تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۵۳، ذیل تفسیر آیه مذکور و ترجمه تفسیر المیزان، از محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱، ص ۲۳۰.

۴- ملا محسن فیض، محجه البیضاء ، ج ۱، ص ۳۷۷.

و استعانت از صبر و صلاه برای تحمل مشکلات و پیروزی بر امیال و شهوات و هوس های نفسانی برای کسانی ممکن است که اعتقاد به مبدأ و معاد و کیفر و پاداش اخروی دارند و گرنه افراد بی ایمان در کشاکش زندگی بی پناه خواهند ماند.

به همین جهت است که در پایان آیه می فرماید: این کار جز برای کسانی که در برابر خداوند، با توجه کامل به نماز می ایستند، مشکل و سنگین است. به همین جهت در اسلام، نمازهای مستحبی و نافله فراوانی جهت برآوردن نیازها و رفع گرفتاری های مادّی و معنوی زندگی معرفی شده، که شرط اصلی برآوردن حاجات، اعتقاد و ایمان کامل متقاضی و مشروع و مصلحت آمیز بودن حاجات، برای مؤمن است.

یاد آوری

تأثیر انکارناپذیر نماز در رفع نگرانی ها و دلهره های روانی واقعیتی است که مورد تأیید صاحب نظران قرار گرفته است، که به نمونه هائی از آن اشاره می شود. دکتر آلِکسیس کارِل می نویسد: نماز به آدمی نیرویی برای تحمّل غم ها و مصائب می بخشد، انسان را امیدوار می سازد و قدرت ایستادگی و مقاومت در برابر حوادث می دهد.((۱))

گاندی پیشوای مصلح هند در جریان مبارزه با استعمار و تحمّل رنج ها با کمک نماز، تجدید نیرو کرده و می گفت: اگر کمک نماز نبود، خیلی پیش از این باید دیوانه می شدم!

دیل کارِنْگی می نویسد: هر وقت همه توان خود را در برابر ناملایمات به کار بردیم. و تمام راه حل ها را آزمودیم و نتیجه دلخواه به دستمان نیامد، در حالی که امواج سهمگین یأس و نومیدی قلب و روحمان را می آزارد. آنگاه دست نیاز به نماز و به سوی خدا دراز کرده و از او یاری می خواهیم. راستی چرا ما قبل از این که دچار ناامیدی بشویم، چنین کاری نمی کنیم و چرا هر روز با خواندن نماز و نیایش به درگاه خدا از او یاری نمی خواهیم؟!

ژاک دِمیش قهرمان سنگین وزن بُکس جهان می گوید: هرشب قبل ازاینکه به بستر برود حتماً نماز و دعامی خواند. ((۲))

گر چه برخی از اشخاص برای برطرف کردن مشکلات یا فرار از این مصائب و سختی ها خود را به خواندن کتاب داستان مشغول می کنند، یا به پارک و مسافرت می روند و یا خود را به بازی های ساده و تفریحات سالم سرگرم می سازند. و یا با کسی که به حرف های او گوش می دهد، درد دل می کنند، تا از فشارهای روانی آنان کاسته شود و ای چه بسا که از دیدگاه روانشناسان این فعالیت ها در کاهش اضطراب مؤثر و این کارها نتیجه مثبت داشته باشد. امّا مردان خدا از ناملایمات دنیا به اسباب دنیوی روی نمی آورند. بلکه به خدا، به نماز، نیایش با او رو می کنند که کارسازتر است.

۳ – پیشگیری از گناه و تباهی

در میان هر ملت برای پیشگیری از تخلّفات و کجروی ها و مفاسد اجتماعی و جنایت ها و جرایم فردی راهی پیش بینی شده

است، که نیاز به هزینه سنگینی دارد. ولی اسلام علاوه بر ارشاد و اجرای قوانین کیفری: حدود، تعزیرات، قِصاص و دِیات با وضع عباداتی نظیر روزه و نماز و یادآوری خدا و معاد انسان فراموش کار را از پیروی هوس ها و ارتکاب گناه باز می دارد. قرآن کریم انگیزه اصلی عبادات امّت اسلامی را با تعبیر مکررّ (لَعَلَّکُم تَتَّقُونَ)رسیدن به تقوا و روحیه خدامداری در زندگی و دوری از گناه معرّفی می نماید.

۱- علاء الدین، حجازی، فرهنگ نماز، ص ۴۴.

۲- سید محمد، حسینی نقش عبادت در سازندگی انسان، ص ۲۸.

اسـلام می کوشد تا در سایه تقویت ایمان و تقوا، عوامل اصـلی وادارنده به گناه و تخلف یعنی: شـهوت، غَضب، غرائز، امیال و احساسـات و عواطف تعـدیل نشـده آدمی را از راه تعلیم، تلقین، تـذکُّر کنترل نمایـد. تجربه نشان می دهـد که نمازهای یومیّه، یکی از بهترین وسائل پیشگیری از گناه و تأمین أمنیت به حساب می آید. چنان که در قرآن مجید می خوانیم (و أَقِمِ الصَّلوهَ انّ الصـلاه تَنْهَی عَنِ الفَحشاءِ و المُنکَرِ و لَذِکرُ اللهِ اَکبَرُ و اللهُ یَعلَمُ مَا تَصـنَعُون)((۱)) ونمـاز را به پا دار، زیرا نماز از فحشا(گناهان بزرگ و پنهانیِ ناشـی از شـهوت) و منکر (گناهان بزرگ آشکار ناشی از غضب) باز می دارد، البتّه یاد خدا بزرگ تر از نماز است، و خدا به آن چه می کنید داناست.

آری نماز گزار واقعی که به نماز می ایستد و با تکبیر مکررّ خود خدا را از هر چه هست برتر و بالاتر می شمارد و به یاد نعمت های فراوان او سپاس و حمد او می کند و او را به رحمان و رحیم بودن می ستاید، او را مالک روز جزا معرّفی می کند، ضمن اعتراف به بندگی تنها از اویاری می جوید، پیمودن راه راست را از او طلب می کند، از راه و روش مغضوبین و گمراهان، به او پنـاه می برد، برای خـدا به رُکوع خَم، و برای سـجده در پیشـگاه او به خاک می افتـد، غرق در عظمت او می شود، قهراً در اثر قرائتِ این أذکار آموزنده انگیزه انحراف و گناه در چنین شخصی، به نابودی کشانده می شود.

بـدون شـک، از این راز و نیـاز، در روح و قلب چنین انسـانی از راه تلقین و تکرار و تمرین، جنبشـی به سـوی حقّ و جهشـی به سوی پـاکی ها ایجاد می شود و این امواج معنویّت که به برکت گفتگوی رویاروی با خـدا حاضـر و ناظر بر اعمال عِباد، پـدید می آیـد، هماننـد سـدّ پولادینی، مانع وقوع گناه در جامعه می شود. با توجه به ممنوعیّت اسـتفاده از مکان و لباس غصبی و هر گونه معصیت و تخلّف در حال نماز، ترجیحاً از عادت زشت تجاوز به حقوق دیگران دست می کشد.

بـدیهی اسـت که هر چه نمـاز از شـرایط کمـال و روح عبـادت (یـاد خـدا)که در آیه از خـود نمـاز برتر شـناخته شـده، بیش تر برخوردار باشـد، اثربیش تری در پیشـگیری از گنـاه خواهـد داشت. گاه در فردی نماز نهی کلیّ و جامع و در فرد دیگری نهی جزئی و محـدود، از فحشـاءو منکر می نمایـد. ولی ممکن نیست، کسـی نماز بخوانـد و هیـچ گونه اثری در او نبخشـد. چه اگر افراد نمازگزار را احیاناً گنه کار می یابیم، اگر نماز نخوانند، مسلَّماً آلوده تر خواهند شد. چون نماز رابطه شخص با خداست و هر قَدَر که این اعتماد عمیق تر و محکم تر باشد، شخص به خدا نزدیک تر و از گناه دورتر می گردد.

۴ – فَلاح یا رستگاری و آزادگی

مهم ترین آرمان های بشـر آزادگی است، آزاد مردان جهان زندگی را به خاطر آزادی دوست دارند. از این رو مولا علی(علیه السـلام)نیز، فرمود: «لا تَکُنْ عَبـدَ غَیْرِکَ قَـد جَعَلَکَ اللهُ حرّاً ؛((۲)) بنـده دیگری مباش که خـدا تو را آزاد آفریـده است.» در بینش قرآن تنها راه دست یابی بشـر به آزادگی واقعی، ایمان و توجّه کامل به خـدا در هنگام نماز است و می فرماید: (قدْ اَفلَحَ المُؤمِنونَ الَّذینَ همْ فِی صَلاتِهِم خاشِعونَ)((۳)) به راستی که مؤمنان رستگارند، آنانکه در نمازشان خشوع میورزند.

در این آیه اوّلین نشانه مؤمنان اقامه نماز با خشوع و توجه کامل به خدا معرفی شده است، زیرا خشوع به معنای حالت فروتنی و

ادب روحی و جسمی در برابر بزرگی است که شخص، مجذوب جلال و شکوه خدا شود. در حال نماز

۱- سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

۲- نهج البلاغه، الصالح، صبحی، نامه ۳۱، ص ۴۰۱، ابن عبدربَه، عقد الفرید، ج ۳، ص ۱۵۵،

۳- سوره مؤمنون، آیات ۲و۱.

خـود را ماننــد ذرهّ ای بی مقـدار در برابر حقیقـت بی نهـایت و قطره ای در برابر اقیـانوس بیکران رحمـت و قـدرت و حکمت پروردگار داند. به گونه ای که همه چیز فراموش کند و چنان از خود غافل بماند که جز خدا را نبیند، چنین انسانی می تواند به فلاح برسد.

در فرهنگ اسـلام به هر نوع پیروزی و رسیدن به مقصد و کامیابی اطلاق شده است; فَلاح را نتیجه یاد فراوان خدا قرار داده، و فرمود: (و اذْکُروا اللّهَ کَثیراً لَعَلَّکُم تُفلِحوُن)((۱)) در منطق قرآن پرسـتش و کرنش نسـبت به هر کس و هر چیز، جز برای خدا، از خود بیگانه شـدن، وابسـتگی، و دل سپردن به هر چیز، بنـدگی و اسارت واقعی به حساب می آید. به همین دلیل، عبادت جز برای خـدا حرام و ممنوع است، و تنها در پرتو سـتایش و پرسـتش خـداست که انسان با هـدایت و امـدادهای غیبی الهی، یارای مقاومت در برابر قدرت های اهریمنی و آزادی از هر نوع بندگی، دست می یابد.

۵ – اغتنام فرصت یا بهره وری

(و ابتغِ فِیما أَتَیکَ اللهُ الـدارَ الأخرهَ و لا تَنْسَ نَصـیبَکَ منَ الدُّنیا و أحسَنَ کما أَحسِنْ اللهُ اِلیکَ)((۲)) و در آنچه خدا به تو داد سرای دیگر را بجـوی(جسـتجو کن)و بهره ات را از دنیـا فرامـوش مکن،وهمـان گونه که خـدادر حقّ تو نیکی کرد نیکی کن. مخـاطب مسـتقیم این آیه پول پرستِ خودخواهِ بنی اسـرائیل، یعنی قـارون است که در کنار فرعون مظهر زور و سامری، سـمبُل تزویر و فریب، به عنوان زر پرستی، با حضرت موسی مقابله می کردند.

در روایات ما بر نماز اوّل وقت تأکیـد شـده، چنان که پیامبر(صـلی الله علیه وآله)در پاسخ این سؤال که: برترین اعمال چیست؟ فرمود: «الصَّلوهُ لِاَوَّلِ وَقتِها((۳))» علی(علیه السـلام) نیز درنـامه ای به محمـد بن ابی بکر فرمانـدار مصـر نـوشت: «اِرتَقِب وقتَ الصَّلوهِ فَصَـلِّها لِوَقتِهـا و لا تَعْجَل قَبلَهُ و لا تُؤَخِّرْها لِشُـغل; ((۴)) مراقب اوقات تعیین شـده نمازهایت باش و در وقت فضـیلت و مقرّر آن را به جای آور. به خاطر بی کاری پیش از وقت آن شتاب مکن و برای کاری انجام آن را از وقتش تأخیر مینداز.»

امام صادق(علیه السـلام) نیز می فرماید: «اِمتَحِنُوا شیعَتَنا عِندَ مَواقیتِ الصَّلاهِ کیفَ مُحافَظَتُهُ علیها((۵)); پیروان ما را با نماز اول وقت بیازمایید که چگونه بر آن محافظت می نماییم.»حضرت رضا(علیه السلام) نیز به ابراهیم بن موسی حتی در بین راه فرمود: «غَفَرَ اللهُ لـکَ لاـ تُؤَخِّرونَ صـلاهً عن اوَّلِ وقتها الی آخرِ وقتها من غیرِ علَّه.علیکَ ابـداً بِاوَّلِ الوقتِ ((۶)); خدا ترا بیامرزد هیچ نمازی را بدون علت از اول وقتش به تأخیر مینداز، بر تو باد به نماز

اول وقت .»

حتی در روایتی از نماز اول وقت تعبیر به رضوانُ اللهِ و نماز آخر وقت تعبیر به غفرانُ اللهِ(عفوُ اللهُ) شده است . این همه تاکید بر أدای نماز در اوّلین فرصت و خود داری از تأخیر وقت نماز همان موضوع بهره وری است.

استفاده صـحیح از وقت و عمر برای زنـدگی بهتر و متعالی تر است که در اخلاق اسـلامی از آن به «اغتنامِ فرصَت» تعبیر شـده

است. اوّلین درس نماز این است و هدر دادن سرمایه گرانبهای عمر و فرصت های طلایی ای که چون ابر به طور نامحسوس، در گذر است.

۱- سوره انفال، آیه ۴۵.

۲- سوره قصص، آیه ۷۷.

۳- سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۳.

۴- بحارالانوار، ج ۸۳، ص۱۵.

۵- همان، ص ۴۴.

۶- همان، ص ۲۱.

امام علی (علیه السلام) فرمود: «اَلفُرصَهُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحاب فَانتَهِزُوا فُرَصَ الخیرِ ((۱))» از دست دادن فرصت خسارت بزرگی است که به هیچ وجه قابل جبران نیست و اگر عاقلانه از آنها بهره برداری نشود، جز پشیمانی و اندوه چیزی عاید انسان در دنیا و آخرت نخواهد شد. چنان که حضرت علی (علیه السلام)می فرماید: «اِذا اَمکَنتِ الفُرصهُ فَانتَهِزوا فَاِنَّ اِضاعَهَ الفُرصَهِ غُصَّهٌ ((۲))؛ وقتی فرصتی برایت پیش آید. آن را غنیمت شمار چرا، که از دست دادن فرصت ها باعث غصّه و اندوه می شود.» سعدی با الهام از این احادیث می گوید:

بودم جوان که گفت مرا پیرِ اُستاد *** فرصت غنیمت است، نباید ز دست داد

و نیز مولانا می فرماید:

مافاتَ مَضی،وماسَیَأتیکَ فَأَینَ *** قُم فَاغتَنِمِ الفُرصَهَ بینَ العَدَمَینِ

که سعدی سروده است:

سعدیا دی رفت و فردا هم چنان موجود نیست *** در میان این و آن فرصت شمار امروز را

پیامبر(صلی الله علیه وآله) در وصایای خویش به اباذر فرمود: «یا اباذرُ اِغتَنِم خَمساً قبلَ خمس: شبابکَ قبلَ هِرَمِکَ و صِحَّتَکَ قبلَ سُقمِکَ و غِناکَ قبلَ فقرِکَ و فَراغَکَ قبلَ شغلِکَ و حَیاتَکَ قبلَ مَوتِکَ((۳))؛ ای ابوذر پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت دان؛ جوانیترا پیش از پیری، سلامتیت را قبل از بیماری، دارائیت را پیش از تنگ دستی، فراغت و بیکاری، پیش از گرفتاری، زندگی ات را پیش از مرگ.»

به این ترتیب پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) پنج نعمت بزرگ را هشدار می دهد، که باید از این موهبت های الهی، به موقع بهره برداری شود تا از دست نرود و در راه پیشرفت خود و جامعه از اینها استفاده گردد ، مبادا که با سوء استفاده از اعتقاد به توکُّل و تقدیر الهی، از تلاش و کوشش به خاطر کسالت و تنبلی و یأس و نومیدی، که مهم ترین عامل عدم استفاده از فرصتها است، برای تأمین آینده باز ایستیم، و از ثروت عمر و جوانی خود بهره نگیریم. حتی در روایات ما تسویفَ از اِلقائات شیطانی، یعنی کار امروز به فردا افکندن مورد نکوهش قرار گرفته است. به فرموده قرآن: (و لا تَأیَئَسُوا مِن رَوحِ اللهِ)((۴))و(لا تَقنَطوُا مِن رَحمَهِ اللهِ)((۵)) از این رو مسلمانان را نشاید کار امروز به فردا افکند از خود مأیوس شود.بلکه در سایه نمازهای پنجگانه روح امید را در خود بیافزائید و بکار مفید روزمره خود با استفاده از فرصت ها بپردازیم. که سعدی شیرین سخن می گوید:

جوانا ره طاعت امروز گیر *** که فردا جوانی نیاید ز پیر

فلسفه نماز از دیدگاه برگزیدگان

پیامبر اسلام(ص) که نخستین نمازگزار کامل بود، در سفر معنوی معراج، حقیقت و روح نماز به او ارائه شده ، وقتی از اسرار و

حکمت های نماز از حضرتش می پرسند با چهره باز بالبداهه بیست و شش راز و رمز وجوب نماز را برای نمازگزار می فرماید:

«الصَّلوهُ مِنْ شرایعِ الدّینِ، و فیها مَرضاتُ الرَّبِّ، و هیَ منهاجُ اْلانبیاءِ، و لِلمُصلّی حُبُّ الملائکَهِ، و هدیً، وایمانٌ و نُورُ الْمَعرِفه، و بَرَکهٌ فی الّرزقِ، و راحَهٌ لِلبَدَنِ، و کراههُ الشَّیطانِ، و سَلاحٌ علی الکافرِ، و اجابهٌ لِلدُّعا، و قَبولٌ لِلَاعمالِ و زادُ المُؤمِنِ منَ الدُّنیا الی الاخرَهِ، و شفیعٌ بینهُ و بینَ المَلِکِ المَوتِ، و أُنسٌ فی القبرِ، و فراشٌ تحتَ جنبهِ، و جوابٌ لِمنکَر و نکیر، و تکونُ صلاهُ العبدِ عندَ المحشرِ تاجاً علی رأسهِ، و نُوراًعلی بدنهِ، و ستراً بینهُ، و بینَ النّار، و

۱- نهج البلاغه، فیض الاسلام، ج ۲، ص ۴۷۶.

۲- آقا جمال، خوانساری، شرح غرر الحکم، ج ۳، ص ۱۷۰.

۳- طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۵۰۵، و الحدیث۲، ص ۳۶۸.

۴- سوره یوسف، آیه ۸۷.

۵- سوره زمر، آیه ۵۳.

جوازاً علی الصِّراطِ، و مفتاحاًلِلجنَّهِ، و مُهُوراً لِلحُور العینِ، و ثمناً لِلجنَّهِ بالصَّلوهِ یبلغُ العبدُ الی الدَّرجهِ العُلی، لِاَنَّ الصَّلوهَ تسبیحٌ، و تهلیلٌ، و تحمیدٌ، و تکبیرٌ، و تمجیدٌ، و تقدیسٌ، و قولٌ و دعوهٌ((۱)) ;

نماز از احکام دین است که این اسرار را در بر دارد: ۱-رضا و خرسندی پروردگار ۲-راه پیامبران به سوی خدا۳-محبوبیت نزد فرشتگان ۴-وسیله رهنمایی به حقّ ۵-سرمایه ایمان ۶-روشنایی برای شناخت خدا ۷-افزایش روزی ۸-آسایش بدن ۹-ناخرسندی و آزار شیطان ۱۰-سلاح برای نبرد با کافران۱۱-اجابت دعا و نیایش ۱۲-پذیرش اعمال عبادی ۱۳-توشه مؤمن از دنیا برای آخرت ۱۴-واسطه میان نمازگزار و فرشته مرگ ۱۵-همدم عالم قبر ۱۶-فرش بستر آرامگاه ۱۷-پاسخ بازجویی نکیر و منکر ۱۸-تاج افتخار بر سر ۱۹-نورانیت چهره ۲۰-پوشاک بدن ۲۱-مانع میان بنده و آتش جهنم ۲۲-پروانه گذر از صراط ۲۳-کلید ورود به بهشت ۲۴-کابین سیه چشمانِ بهشتی ۲۵-بهای بهشت موعود ۲۶-وسیله عروج به مرتبه بالای بهشتی.» زیرا نماز مجموعه ای از تسبیح(سبحانَ اللهِ گفتن)و تهلیل (لا الهَ اِلَّا اللهُ گفتن)و تمجید و بزرگ داشت و تقدیس و تنزیه خدا از عیب و کاستی است، و گفتار حق و فراخوانی بسوی درستی و خوبی ها است.»

حضرت علی(علیه السلام) نیز در سخنانی که پیرامون حکمت های احکام فرموده اند، برجسته ترین فلسفه نماز را کِبر زُدایی می داند، و می فرماید: «وَالصَّلوهَ تَنْزِیْهاً عَنِ الْکِبْرِ((۲))» خداوند حکیم نماز را برای پاک سازی انسان از بیماری کبر و خود برتر بینی مقرّر فرموده است.

حضرت علی بن موسی الرضا(علیها السلام) در بیان علّت وجوب نماز در اسلام می فرماید: «اِنَّ عِلَّهَ الصَّلوهِ أنَّها اِقرارٌ بالرُّبوبیهِ للهِ عزَّوجلَّ و خلعُ الاَندادِ و قیامٌ بینَ یدیِ الجبَّارِ جلَّ جلالهُ بالذُّلِّ و الْمسکنهِ و الخُضُوعِ و الاِعترافِ و الطَّلَبِ لِلاقالَهِ منْ سالفِ الذُّنوبِ و وضعِ الوجهِ علی الارضِ کلَّ یوم اِعظاماًعزَّ و جلَّ و اَن یَکونَ ذاکراً غیرَ ناس و لا بطر ویکونَ خاشعاً متذَّلِلاً راغباً طالباً لِلزِّیادهِ فِي الدّین و الدُّنیا مع ما فیهِ منَ الایجابِ و الْمُداوَمَهِ علی ذکرِ اللهِ عزَّوجلَّ باللَّیلِ و النَّهارِ لعلَّا ینسیَ العبدُ سیِّدهُ و مدَبِّرهُ و خالِقَهُ فیبطِرَ و یَطغی و یکونَ فی ذکرهِ لِرَبِّهِ و قیامهِ بینَ یدیهِ زجراً لهُ عن المَعاصی و ما نِعالَهُ عنْ أنواعِ الفَسادِ ;

اما علّت این که نماز بر مردم واجب شد این است که نماز گزار به پروردگاری خداوند بزرگ و شکست ناپذیر اعتراف می کند، هر گونه شرکی را از ساحت قدس او رها و دور می سازد و در پیشگاه خداوند جبّار و با شکوه با حالت خواری و بی چارگی و فروتنی و اقرار به زبونی خویش می ایستد و چشم پوشی از گناهان گذشته خویش را از حضرت حقّ می خواهد، و هر روز صورت بر زمین می گذارد، تا خدای عزّوجل را تعظیم نماید، و همواره به یاد او باشد، و آنی او را فراموش نکند تا سرکشی بنماید.

تا این که حالت دل شکستگی و خود کمی بینی و رغبت به او را از دست نداده، و خواستار افزایش دین و دنیای خود باشد. افزون بر اینها نماز پاسخ گویی به خدا و استمرار و ادامه یاد او در تمام شبانه روز است تا مگر بنده سرور و اداره کننده امور، و آفریدگار خود را فراموش نکند، که نتیجه فراموشی خدا ناسپاسی و گردنکشی است ولی یاد خدا و به نماز ایستادن در پیشگاه او بنده را از همه گناهان باز می دارد، و از هر گونه فساد و تباهی جلوگیری می کند.((۳))

۱- بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۳۱، ش ۵۶.

۲- نهج البلاغه، منجی صالح، حکمت ۲۵۵.

۳- حر عاملی، وسایل الشیعه، ج ۳،علامه مجلسی،بحارالانوار ، ج ۸۲.

نماز در اسلام اگر چه یک عبادت فردی و وسیله پیوند معنوی عبد با معبود واقعی است که هر مسلمان در هر شرایطی باید در اَدای این وظیفه شرعی تلاش نماید، بلکه باید در اِحیا و اِقامه این فریضه دینی در جامعه اسلامی همّت گمارد.

در قرآن کریم بیش از چهل بار از اِقامه نماز و به پاداشتن آن سخن به میان آمده: (أَقیمُوا الصَّلَوه)یازده بار، (أَقامُوا الصَّلوه) نُه بار، (أَقِمِ الصَّلَوه) پنج بار (یُقیمونَ الصَّلَوَهَ)شش بار و... در زیارت نامه امامان(علیهم السلام)به ویژه حضرت سیّد الشُّهداء(علیه السلام) نیز می خوانیم: «أَشهدُ اَنَّکَ قد أَقَمتَ الصَّلوهَ...» و یکی از امتیازهای این بزرگان را اقامه نماز می دانیم.

حضرت ابی عبدالله الحسین(علیه السلام) به فرموده امام چهارم، در تمام عمر ، شبانه روز هزار رکعت نماز خواند((۱)) بلکه در شب و روز عاشورا یعنی در سخت ترین شرایط، از اقامه نماز آن هم به جماعت کوتاهی نفرمود و حتی حکمت درخواست مهلت یک شبه از دشمن زبون را عشق به نماز معرفی و خطاب به برادرش ابوالفضل(علیه السلام) فرمود: «تَدْفَعُهُم عنَّا العَشِیَّهَ لَعَّلنا نُصَلّی لِربِّنا اَللَّیلهَ و ندعُوهُ و نستغفرهُ فَهُوَ یعلمُ أنّی قد کنتُ أُحِبُّ الصَّلوهَ لهُ و کثرهُ الدُّعاءِ و الاِستِغفارِ((۲))؛

آنها را امشب از جنگ باز دار، باشد که امشب را در پیشگاه پروردگارمان به نماز و نیایش و طلب آمرزش بایستیم، که خدا می داند من همواره نماز، دعا، و استغفار را دوست داشته ام.»

امام (علیه السلام) در این عبارات خود را عاشق نماز خوانده و این درسی است که نماز گزار واقعی نه تنها باید نمازخوان باشد، بلکه همیشه باید دوستدار نماز و مروّج فرهنگ نماز در جامعه انسانی باشد.

سنگ های دشمن دون از هر سو امام را احاطه کرده بود و از سوی دیگر تشنگی و داغ عزیزان بر او فشار می آورد و گریه و شیون زنان و کودکان دل سوخته حرم پیامبر دلش را می آزرد. همانند پدرش علی در لیلهُ الهریر و میدان نبرد صفّین در گیراگیر خون و آتش جنگ و در شرایط بحرانی و بسیار خطرناک با یاران خود به نماز جماعت ایستاد و با این نماز عارفانه و عاشقانه خویش از سرزمین گرم و سوزان نینوا به همگان پیام اقامه نماز در اوّلین وقت آن، آن هم به جماعت داد.

حضرت ابی عبد الله (علیه السلام) در آن روز تاریخی و حماسه ساز، چنان نمازی خواند که هیچ کس پیش از او و بعد از او توفیق انجام چنین عبادت جامع و کاملی را نیافت.زیرا امام حسین(علیه السلام)در ظهر عاشورا تمام ابعاد، اسرار، افعال، و اقسام یک پرستش مخلصانه و نماز عاشقانه را در زیباترین و کامل ترین نوع آن در پیش دیدگان دوست و دشمن، به نمایش گذاشت.

نماز خاصّی که با خون دل، وضو گرفت و با تربت پاک کربلا تیمّم نمود و بامداد آن روز همه جلوه های پرستش اعمّ از عبادت ظاهری ، باطنی، بدنی ، قلبی، مادّی، معنوی، فردی و گروهی در آن نماز تبلور یافته بود.((۳))

پس از پایان نماز خوف اوّلین شهید راه نماز در جبهه کربلا، سعید بن عبد الله حنفی را در آغوش گرفت او از امام سوال کرد : اَوفیتُ آیا به عهدم وفا کردم؟ حضرت فرمود : أنتَ أَمامی فِی الْجَنَّهِ؛ آری تو در بهشت پیش روی من هستی.»

به تعبیر اهـل معنـا دو سه ساعت دیگر، برای امام همام نماز دیگری پیش آمـد که: تکبیرهُ الاحرام، قیام، قرائت، رکوع، سـجود، تشهّد و سلام ویژه ای داشت، تکبیر آن را با فرو افتادن از ذوالجناح سر داد، و قیام را به هنگام هجوم دشمنِ

۱- بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۳۱۱، ش ۱۷; ابن عبد ربه، العقد الفرید، ج ۳، ص ۱۲۶; بحرانی، عوالم، ج ۱۷، ص ۶۱، ش۱.

۲- شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۳۰، طبرسی، اعلام الوری، ص ۲۳۴، ابن اثیر، الکامل ج ۲، ص ۵۵۸.

۳- عزیزی، عباس ، نماز و عبادت امام حسین علیه السلام، ص۳۴.

دون به خیام حرم، رکوع آن زمانی بود که تیری به قلب مقدّسش اصابت کرد و مجبور شد حضرت قامت خم کند. تا آن را از پشت سر بیرون بیاورد!

و آخرین سجده خونین امام، بر پیشانی نبود، بلکه وقتی نیزه صالح بن وهب مزنی بر پهلوی آن حضرت اصابت کرد و امام (علیه السلام)گونه راست روی تربت گرم نهاد و این ذکر از سوز دل بر زبان داشت که: «بسمَ اللهِ و بِاللهِ و علی ملَّهِ رسولِ اللهِ، اِلهی رِضاً بِقَضائکَ تسلیماً لِاَمرکَ لاـ معبودَ سواکَ یا غیاثَ الْمُستَغیثینَ» و تشهّد و سلامش با خروج و عروج روح بلند ملکوتیش به شاخسار جنان همراه بود. ولی دیگر خود نتوانست سر از سجده بردارد و تا دشمن سر مقدّس آن حضرت را به اَوج سنان و نیزه بالا برد. که آن حضرت با تلاوت آیات سوره کهف به عنوان تعقیب نماز، دشمن را تهدید و عقوبت فرمود((۱)): چه خوب سروده است صغیر اصفهانی:

الحق نماز او به درِ بی نیاز کرد *** کز خون وضو گرفت و به مقتل نماز کرد

عشق از شه شهید بیاموز کان چه داشت *** از جان و دل به درگه جانان نیاز کرد

ساقی هر آنچه جام بلا دادش به دست *** دست از برای ساغر دیگر دراز کرد

گه در تنور گه به سنان شد سرش عجیب *** در راه عشق طیّ نشیب و فراز کرد

در دل«صغیر»را چه شرر بود کاین چنین *** جان ها کباب از سخن جان گداز کرد

مشروعیت و کیفیّت نماز خوْف

چنان که می دانیم به فرموده پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نمازهای پنج گانه شبانه روزی نخستین عملی است که بالا برده می شود و اوّلین عملی است که در قیامت از انسان سؤال می شود که اگر پذیرفته شود بقیه اعمال آدمی پذیرفته می شود وگرنه دیگر کارهای دینی مورد قبول درگاه الهی قرار نمی گیرد((۲)).

از نظر فقیهان با توجه به آیات وارده از جمله (فَأَقیمُوا الصَّلوةَ اِنَّ الصَّلوةَ کانت علی الْمؤمِنینَ کتاباً موقوتاً)((۳)) نماز را به پا دارید زیرا نماز وظیفه ثابت و معینی برای مؤمنان است. و نیز: (وَأْمُرْ أهلَکَ بالصَّلوهِ و اصطَبِر علیهَا)((۴)) ای پیامبر وابستگان را به نماز فرمان ده و بر انجام آن باجدیّت شکیبا باش. وجوب عینی نمازهای یومیّه بر همه مکلّفان، جز زنان در دوران عادت ماهیانه، در هر شرایط و با هر کیفیت ممکن، حتّی با اشاره پلک ها و ذکر قلبی تنها، ضروری دین شناخته شده است.

حتّی در میدان کارزار، و در حال درگیری با دشمن غدّار به عنوان نماز خَوف و مُطارَده باید انجام گیرد. که مشروعیّت نماز خَوف و جِواز قصر آن در سفر و حَضَر، در زمان غیبت نیز مورد اتّفاق فقهای اسلامی است ، جز مالک که بر این باور است که در حَضَر نماز خَوف دو رکعتی و قصر نمی شود، و تنها از کیفیّت اَدای آن کم می شود ; نه کمّیت رکعات نماز.

مستند دیگر فقهای ما افزون بر نماز خَوف پیامبر(ص) در غزوات: ذاتُ الرِّقاع سه میلی مدینه در منطقه نَجد؛ و بطنُ النَّخیل (بین طائف و مکه) و عُسفان(۳۶ میلی بین مکه حُجفه) و نماز خَوف امیر مؤمنان در صفّین و لیله الهَریر، و نماز ظهر عاشورای سیّد الشّهداء(علیه السلام) و دیگر روایات در این باب، آیه شریفه است که می فرماید:

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۱ و ۱۸۸؛ ابن طاووس، الملهوف ص ۱۷۴-۱۷۰؛ عباس عزیزی، نماز و عبادت امام حسین(علیه السلام)، ص ۳۷-۵۷.

۲- وسائل الشیعه، ج ۳، باب ۱، ش ۲.

۳- سوره نساء، آیه ۱۰۳.

۴- سوره طه، آیه ۱۳۲.

(و اِذا ضَربتُم فی الاَرضِ فلیسَ علَیکُم جُناحٌ أَن تَقصُروامنَ الصَّلوهِ اِنْ خِفتُم أَن یفتِنَکُم الّذینَ کَفرُوا، اِنَّ الکافِرینَ کانَ لکُم عَدوّاً مبیناً. و اذَا کنتَ فیهم فَأَقمتَ لهمُ الصَّلوهَ فَلَتَقُم طائفَهٌ منهم معکَ وَلْیَأخـذوا أسـلِحَتَهم فاذا سـجدوا فلیکونوا من ورائکم و لتأتِ طائفه اُخری لم یُصـلّوا فلیصُلّوا مَعَک و لیأخذا و حذرهم و اسلحتهم وَدَّ الَّذینَ کفروُا لوتغفلونَ عن أسلِحَتکُم و أمتِعَتِکُم فَیَمیلونَ علیکم مَیلَهً واحدَهً و لا جُناحَ علیکمْ اِنْ کانَ بکُم أَذیً منْ مَطر أوْ کنتمْ مرْضـی اَن تَضَـعوا أسلِحَتَکمْ و خُذوُا حِذْرکُم اِنَّ اللهَ أَعدَّ لِلکـافِرینَ عـذاباً مهیناً. فاِذا قَضَـیتُمُ الصَّلوهَ فَأذکُروا اللهَ قیاماً و قُعوُداً و علی جُنُوبِکمْ فَاِذا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقیمُوا الصَّلوهَ اِنَّ الصَّلوهَ کانت علی المُؤمنینَ کتاباً موُقوتاً)((۱))

ترجمه منظوم آیات مزبور از زبان شاعر جوان معاصر نیشابوری که بسیار رسا و زیباست، چنین است:

چو راه سفر را گرفتید باز *** گناهی نباشد شکسته نماز

دو رکعت بخوانید جای جهاد *** به فرمان و دستور پروردگار

نگردید غافل ز کفّار خوار *** ز نیرنگ آن قوم ناسازگار

که بس آشکار است آن دشمنی *** که دارند آن کافران دنی

پس آن گه که شخص تو ای مصطفی *** میان سپاهی به وقت غزا

چو خواهی که برجای آری نماز *** عبادت کنی خالق بی نیاز

گروهی مسلّح شوندت عَسس *** نگهبان بگردند ازپیش و پس

پس آن گه که سجده به جای آورند *** نماز و عبادت به پایان برند

گروهی که اوّل نخوانده نماز *** خود از بهر خواندن بیایند باز

بیایند افراد آن با سلاح *** نماید خِرَد بر تو راه صلاح

بلی کافران می کَشند انتظار *** که غَفلَت نمایید در کارزار

که ناگه به سوی شما حمله ور *** بگردند با نیزه و با سپر

چو بیماری و بارش آسمان *** شما را به رنج افکند، آن زمان

گناهی نباشد گشایید اگر *** در آن چند لحظه سلاح از کمر

ولیکن در این حال هم بر حذر *** بمانید از خصم تیره گهر

که از بهر کفّار روز شمار *** عذابی نهاد است پروردگار

که گردند نابود و خوار و ذلیل *** بر آنها تباهی بگردد گسیل

پس از آن که پایان پذیرد نماز *** بمانید در حالت احتراز

به هر حال کاید به دست شما *** نمایید تسبیح یکتا خدا

به پهلو و بنشسته و ایستا *** به هر حال گویید ذکر خدا

پس از آن گه که ایمن شدید از عدو *** چو دانید ناید گزندی از او

در این حال خوانید کامل نماز *** «بگردید مشغول راز ونیاز»

که بر مؤمنان به پروردگار *** بود واجب این حکم در روزگار((۲))

بنابراین چگونگی اجرای این نماز در میادین نبرد در آغاز به وسیله قرآن کریم در قالب نَمونه، بیان شده است تا برای مسلمانان واضح تر و زیباتر از کار درآید و به تعبیر منطقی از نوع تعریف به مثال است.

پیامبر را امام جماعت فرض کرده، و مأمومین را به دو گروه دسته بندی کرده است. که امام صادق(علیه السلام) در توضیح آن چنین فرمود: رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در جنگ ذات الرِّقَاع با اصحاب خود به نماز ایستاد.

۱- سوره نساء، آیات ۱۰۱-۱۰۳.

۲- امید، مجد، قرآن مجید باترجمه منظوم، ص ۹۵-۹۴.

«به این صورت که یاران را دو قسمت کرد: یک دسته را رویاروی دشمن قرار داد، و با دسته دیگر نماز خواند. آن حضرت تکبیر فرمود آنان نیز گفتند، آن جناب حمد و سوره خواند و آنان ساکت بودند، او رکوع نمود آنان نیز رکوع کردند، او سجده به جاآورد آنان نیز سجده کردند.

سپس پیامبر خدا برای رکعت دوّم به پا خواست، و دیگر چیزی از حمد و سوره رکعت دوّم نخواند تا نمازگزاران به صورت فرادا رکعت دوم خود را به پایان بردند، و به یکدیگر سلام دادند، و جای خود را با گروه محافظان عوض کردند، و در برابر دشمن ایستادند.

دسته دوم که تا کنون در برابر دشمنان ایستاده بودند، باپیامبر(صلی الله علیه وآله) اقامت نماز جماعت بستند. آن جناب تکبیر گفت آنان نیز گفتند و در حال قَرائت پیامبر سکوت کردند. تا آن حضرت به رکوع رفت آنان نیز به رکوع رفتند آن حضرت سجده نمود آنان نیز به سجده رفتند. آن گاه پیامبر خدا نشست و تشهّد خواند و سلام داد آنان برخاستند و یک رکعت باقی مانده خود را فرادا به پایان بردند، و در آخر به یکدیگر سلام دادند; و این همان نماز خَوفی است که خداوند به پیامبرش دستور داده است. ((۱))

بر اساس قاعده فقهی: «اَلْمَیْسورُ لا ـ یَسقُطُ بالْمَعسُورِ» با حدّاقل اَذکار و به هر صورت که مقدور باشد، انجام می گیرد. نماز خَوف باتوجّه به آیات یاد شده به دو نوع: خَوف و شدّت خوف یامُطارَدَه دسته بندی می شود، که معروف ترین نماز خَوف نوع نخست همان خَوف ذاتِ الرّقاع است، که برای نخستین بار توسط نبیّ اکرم(صلی الله علیه وآله)، اِجرا شد، و کیفیت آن مورد پذیرش همه فقیهان مذاهب برجسته اسلامی است.

از این رو حضرت علی و امام حسین (علیهما السلام)در صِفّین و کربلا و حتّی حُذیفه بن یَمان در فتح طبرستان((۲)) در بحبوحه نبرد پس از درگذشت پیامبر نماز خوف به جای آوردند . تأکید آیه تشریع نماز خَوف بر اِقامه آن به جَماعت به اِمامت آن حضرت حتّی در میدان جنگ با کفّار افزون برمشروعیت آن بیان گر اهمیّت اصل نماز آن هم به جماعت، و در اوّل وقت می باشد. مطمئناً چنین نمازی در تأمین آرامش روان رزمندگان و بالا بردن روحیه آنان در نبرد با دشمنان و هم دلی و هماهنگی مسلمانان، تأثیر به سزائی داشته، و خواهد داشت. که شرایط اجرایی آن از این قرار است:

۱- مدافعان مسلمان در میدان نبرد دست کم قابل تفریق به دو دسته پاسدار ونماز گزار باشند.

۲- دشمن قوی و نگرانی منطقی از هجوم دشمن به رزمندگان در حال نماز باشد.

۳- نماز به جماعت و رو به قبله باشد، و دشمن در جهت قبله مستقرّ نباشد.

۴- حفظ آمادگی دفاعی در حین نماز با همراه داشتن اسلحه اگر چه خون آلوده باشد.

چرا که نماز خَوف از عدو، آتش بس موقّت یک جانبه از سوی فرمانده مجاهدان مسلمان به دشمنان اسلام است. در میدان

نبرد اگر مـدافعان انـدك و يا دشـمن نزديک و يا در حال زَد و خورد و درگيری، خَوف شديـد، باشد نماز مُطارَدَه خوانده می شود. چنان که امير المؤمنين(عليه السلام) در ليله الهرير نمازش در اذکار تسبيح و تحميد و تکبير و تهليل خلاصه شده بود.

چگونگی نماز خوف در ظهر عاشورا

امام حسـين(عليه السـلام) روز دوم محرّم الحرام وارد سـرزمين کربلا شد، و عصـر روز عاشورا به شـهادت رسـيد.بنابراين مدّت اقـامت حضـرت وياران و همراهانش در کربلا هشت روز بيش تر نبود، و مسافری که کم تر از ده روز در جايی بمانـد البته در صورتی که مردّد نباشد وسفر او شرعی باشد نمازش کوتاه و دو رکعتی می شود.

۱- شـيخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۳۹، و نيز منـابع ديگر فقهی از جمله جواهر الکلام، ج ۱۴، ص ۱۹۳-۱۵۵ و دروس فی الفقه المقارن، ج ۱، ص ۳۴۲-۳۳۷ و تحرير الروضه فی شرح اللمعه، ص ۶۹ را ببينيد.

۲- جواهر الکلام، ج ۱۴، ص۱۵۵. و سـنن ابی داوود، ج ۲، ص ۲۳، ش ۱۲۴۶، و دروس فی الفقه المقـارن جناتی، ج ۱، ص ۳۳۷.

بنابراین هر چند نماز خوف هم به فتوای اکثریّت قریب به اتّفاق فقیهان، حتّی در حضَر هم قصر و دو رکعتی می شود اما در آن بیابـان امام هم مسافر بود و هم در حال خَوف به سر می برد و نوع نماز آن حضـرت نماز خَوف ذات الرّقاع بود که به جماعت برگزار شـد. بـا این تفـاوت که در این غزوه پیامبر (علیه السـلام)با کفّار در حال نبرد بود، و امام حسـین(علیه السـلام) در بیابان کربلاـ بـا باغیـان و شورش گران در حـال جنگیـدن بود. و این عمـل امام(علیه السـلام)مشـروعیّت اقامه نماز خوف در مقابله با آشوب گران را اثبات می نماید.

در حالی که امام(علیه السـلام) به همراه یاران به نماز ایستاده بود یزیدیان سنگ دل نه تنها به نمازگزار و نماز احترام نگذاشتند دهـان به زخم زبـان گشودنـد و بـا سوء اسـتفاده از این فرصت به سوی این نماز گزاران عاشق و مـدافعان اسـلامی تیر انـدازی کردند، و قلب نمازگزاری چون سـعید بن عبد الله را نشانه رفتند، و او را به شهادت رساندند، و کوفیان غدّار با این کار خود به بی اعتنایی خود به نماز و شعائر مقدّس دین، به خاطر دنیا و منافق بودن خویش اثبات کردند.

طبری و دیگران نوشـته انـد: در گرمـا گرم نبرد عـاشورا در عرصه کربلاـ، یکی از تابعـان و شـجاعان شـیعه و یـاران علی(علیه السلام)و یاوران مسلم بن عقیل در کوفه، به نام عمرو بن عبدالله معروف به ابوثمامه صاعدی دریافت که ظهر است و خطاب به سید الشـهدا(علیه السـلام) عرض کرد. «یا ابا عبد الله نفسـی لک الْفدأ انی اری هولاء قد اقتربوا منک لا و الله لا تقتل حتی أقتلُ دونک ان شاء الله و احبّ ان ألقی ربّی لقد صـلیّت هذه الصـلاه التی دنا وقتها، فرفع الحسین(علیه السلام) رأسها ثم قال: ذکَّرتَ الصَّلاه جَعَلَکَ اللهُ منَ الْمُصلّینَ الذّاکرین. نَعَم هذااوّل وقتها((۱))؛

ای ابا عبدالله: جانم به فدایت که این گروه قصد جان تو کرده اند نه به خدا کشته نمی شوی مگر به خواست خدا من در راه تو کشـته شوم. و دوست دارم در حـالی پروردگـارم را ملاقـات نمایم که این نماز را که وقتش فرا رسـیده به جای آرم. امام(علیه السـلام)نگاهی به آسمان نمود و فرمود: آری اکنون اوّل وقت نماز است، و در حق او دعا فرمود که: نماز را یاد کردی خدا ترا از نمازگزاران ذاکر قرار دهد.»

یادآوری

این نکته نیز ضـروری است که هرگز این گـونه نبود که یـک مجاهـد والامقـام به فکر نمـاز ظهر باشـد، ولی امـام معصوم(علیه السـلام)در اندیشه نمازاول وقت به جماعت نباشد،بلکه امام(علیه السلام) به طور قطع و مسلّم آماده انجام این فریضه دینی بود، لـذا فرمود: ذَکَّرتَ الصَّلاۀَ و نفرمود : ذَکَرتَنی، و از این جمله منظور امـام(علیه السـلام)تشویق ابو ثمـانه، و دیگر نمـازگزاران و رزمنـدگان بـه نمـاز، و بـه یـاد خـدا بـودن در هر حـال اسـت و این درسـی بـود که امـام(علیه السـلام) از پیـامبر(صـلی الله علیه وآله)وامیرمؤمنان(علیه السلام)در میادین نبرداسلام آموخته بود.

در جنگ صـفیّن عبد الله ابن عباس، امام علی(علیه السـلام)را نگران آسـمان و در حال انتظار در بحبوحه نبرد دید و با شـگفتی پرسـید: چرا به آسمان نگاه می کنی؟حضرت فرمود: مراقب اول وقت نمازم. ابن عباس گفت: اکنون مصلحت ما نیست، دست

از جنگ بکشیم. حضرت در پاسخ فرمود؛ چنین نیست؛ «اِنَّما قاتَلناهم علی الصَّلاه؛ ((۲)) جز این نیست که ما بخاطر نماز با آنان می جنگیم.»

این موضع گیری برای همه پیروان علی(علیه السلام) و حسین(علیه السلام)درسی است که بخاطر بسپارید که نماز باید همه امور را تحت الشّعاع قرار دهد و به تعبیر روایات و شهید رجایی:«به کار بگویید وقت نماز است».

۱- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۳۹، ابن اثیر، الکامل ج ۴، ص ۷۰، ابن طاووس، الملهوف ص ۱۶۵، ابو مخنف، مقتل الحسین(علیه السلام)، ص ۱۴۲ مجلسی، بحار ج ۴۵، ص ۲۱، محدث قمی، نفس المهموم ص ۲۷۰-۲۷۲، بحرانی، عوالم ج ۱۷ ص ۲۶۲ و موسوعه الامام الحسین(علیه السلام) ج ۳ ص ۵۹۲-۵۸۲.

۲- وسائل الشیعه، ج ۳، باب ۴۱ از ابواب مواقیت الصَّلاه، ش ۱.

مرحوم مقرّم در مقتل الحسین(علیه السلام)می نویسد : امام پس از ادای نماز ظهر عاشورا به جماعت در سخنان کوتاهی به یارانش فرمود: «یا کرامُ هـذِهِ الجَنَّهُ فُتِحَت أبوابُها واتّصَلَت أنهارُها و أیْنَعَت ثمارُها و هـذا رسولُ اللهِو الشّهداءُ الَّذینَ قُتِلوا فی سبیل اللهِ یَتَوَقَّعونَ قُدومَکُم و یَتَباشَرونَ بِکُم فَهامُوا عن دینِ اللهِ و دینِ نبیِّهِ و ذَبُّوا عن حرمِ الرَّسولِ; ((۱))

ای بزرگ منشان ، این بهشت است که برای شما درهایش باز و رودهایش به هم پیوسته و میوه هایش رسیده و این پیامبر خدا و شهیدان راه خدا هستند که در انتظار ورود شما به سر می برند.پس بر عهده شماست که از دین خداو پیامبرانش حمایت و از حرم پیامبر دفاع نمایید.»

سخن آخر با عاشوراییان

بسیاری از قدرت مندان تاریخ بشر بر پایه حسّ خلود و عشق به ماندن همیشگی مایل بودند که پس از مرگشان نام و یادشان زنده بماند و چه بسا که بناهای یادبودی پیش از مرگ برای خود ساخته اند، و یا کتیبه های سنگی یا فلزّی از خود به یادگار گذاشته اند ولی هرگز این نوشته ها در دل ها و سینه ها جا نگرفت.

اما آرمان های مردان الهی و پیام های منادیان دین و حقیقت با این که روی صفحه لرزان هوا منعکس شده بود، همواره در دل ها و سینه های انسان ها نقش بسته و خطوط نورانی آن زندگی نسل ها را در گستره تاریخ انسانیّت روشن نگه داشته است.

پیام های نهضت حسینی که همواره با دود آه به امواج هوای گرم کربلا سپرده شده بود، و با خون پاک امام(علیه السلام)و یاران وفادار او بر زمین نقش بسته بود، چون از سر اخلاص و عشق به خدا بود رنگ جاودانگی گرفت.

بی تردید نهضت الهی حسینی همانند دانشگاهی پویا، آموزه ها و پیام های فراوان و مهمّی دارد که در جای خود باید بیش از پیش مورد بررسی و بهره برداری قرار گیرد و نماز ظهر عاشورا که بخش کوچکی از آن قیام الهی است، برای بشریت به ویژه عاشوراییان و عاشقان ابی عبد الله (علیه السلام)پیام هایی داد که مهم ترین آنها از این قرار است:

۱- اهمیّت نماز و عبودیت و بندگی خدا در زندگی انسان.

۲- فضیلت محافظت بر نماز در اول وقت آن.

۳- ضرورت ترویج نماز، با جماعت مسلمانان.

۴- مواظبت بر دفاع از نمازگزاران حتی در میدان نبرد.

۵- جدیّت در احترام به مقدسات دین و احیای اذان.

۶- استعانت و کمک خواستن از خدا در پیکار با ستمگران.

۷- تبعیّت از مکتب جهاد و شهادت در حفظ آرمان حسینیان .

زیرا اگر ما شیعیان در پی آن نباشیم که بخش مربوط به خود را از آن حماسه جاویدان، چون تابلویی آموزنده در زندگی شرافت مندانه، استفاده نماییم باید بر شیعه بودن خویش تردید نماییم.

آری ما همواره باید تلاش نمائیم که در پایداری در صراط مستقیم حق جوئی و حق گرائی و احترام به مقدسات اصیل مذهب، پایبندی به شعائر دین، امر به معروف و نهی از منکر، مبارزه با خرافات، جلوگیری از توهین، تضعیف اسلام ناب محمدی(صلی الله علیه وآله)، اصلاح برخی آداب و رسوم عزاداری که آفات آن به شمار می آید، پیش گام باشیم وگرنه ناخواسته همسو با دشمنان به نهضت کربلا و بانیان ارجمند آن خیانت کرده ایم.

این که اگر حسین(علیه السلام) و یارانش با مهلت گرفتن از دشمن، شب را تا صبح به نماز و دعا و تلاوت قرآن و استغفار پشت سر گذاشته و شب عاشورا را محفل انس با خدا و تقویت معنویت قرار داده اند، روا نیست به بهانه

۱- محمد صادق، نجمی، سخنان حسین بن علی(علیه السلام)از مدینه تا کربلا، ص ۲۹۲.

عزاداری با نواختن شیپور، نی، فلود و اجرای آهنگ های مبتذل و موسیقی غنایی و برهنه کردن بدن در جلو چشم نامحرمان و...مجالس عزا را به محفل شادی و گناه و معصیت الهی تبدیل کنیم.

اگر امام حسین(علیه السلام) برای مبارزه با بدعت و نجات اسلام خون داد، حسینیان نیز با حفظ شعائر مذهبی و مراسم عزاداری سنّتی، و پرهیز از کارهایی نظیر شبیه سازی های غیر واقعی، چهار دست و پا راه رفتن و صورت را بر زمین کشیدن، و خون آلوده کردن، و قمه زدن در ملأعام – که در دنیای امروز موجب وهن مذهب و بدبینی به مقدّسات دینی، و ضرر غیر قابل جبران می گردد – باید در تقویت دین و ترویج فرهنگ عاشورایی که همان مبارزه با ستم و فساد و تباهی است، همواره کوشش نمایند.

در شرایط کنونی به جای قمه زنی ، به یاد شهدای کربلا- برای درمان بیماران و پاداش اخروی خون خود را به مراکز انتقال خون اهداء نمایند. چرا که در موقعیّت کنونی بسیاری از فقیهان نامی نظیر آیه الله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء در «الفردوس الاعلی» علامه سید محسن امین عاملی در «اعیان الشیعه» و نیز امام خمینی (ره)و دیگران در وضع کنونی جهان فتوا به اجتناب از قمه زنی و ممنوعیت آن داده اند.((۱))

حضرت آیه الله خامنه ای مقام معظم رهبری مدظله العالی نیز در دیدار با روحانیون، در آستانه عاشورای سال **۱۳۷۳** نیز باتوجه به شرایط زمانی فرمود: «این جانب از کسی که تظاهر به قَمه زنی کند قلباً راضی نیستم»((۲)) و نیز در جای دیگر می فرماید: «من در دو سه سال قبل از این راجع به قمه زنی مطلبی را گفتم و مردم عزیز ما آن مطلب را با همه وجود پذیرفتند، و عمل کردند.

اخیراً شخصی مطلبی را به من گفت که خیلی برایم جالب و عجیب بود، برای شما هم نقل می کنم: کسی که با مسایل کشور شوروی سابق، و این بخشی که شیعه نشین است (آذربایجان) آشنا بود می گفت: آن وقتی که کمونیست ها بر منطقه آذربایجان شوروی سابق مسلط شدند همه آثار اسلامی را از آنجا محو کردند مثلاً مساجد را به انبار تبدیل کردند. سالن های دینی و مذهبی و حسینیه ها را به چیزهایی دیگر تبدیل کردند و هیچ نشانه ای از اسلام و دین و تشیّع باقی نگذاشتند. فقط یک چیز را اجازه دادند و آن قمه زدن بود.

دستور العمل رؤسای کمونیستی به زیر دستان خودشان این بود، که مسلمانان حق ندارند نماز بخوانند، نماز جماعت برگزار کنند. اما اجازه دارند قمه بزنند. چرا؟! چون خود قمه زدن برای آنها یک وسیله تبلیغ بر ضدّ دین و بر ضدّ تشیّع بود. بنابراین گاهی دشمن از بعضی چیزها این گونه علیه دین استفاده می کند. هرجا خرافات به میان بیاید دین خالص بدنام خواهد شد.»((۳))

به تعبیر شاعر خوش ذوق معاصر جواد محدثی:

کی گفت حسین تو بر سر خویش بزن؟! *** با تیغ به فرق خویشتن نیش بزن!

تیغی که زنی بر سر خود ای غافل *** بر فرق ستمگران بد کیش بزن

محبّان حسینی باید از نَوح به باطل و مدّاحی و مرثیه خوانی افراد بی سواد که داستان های بی اساس و خرافات پوچ و اشعار غلوآمیز، و محتوای زبان حال بی مدرک، و اخبار جعلی، که موجب وَهن معصومین و استهزاء مسلمین و تضعیف دین می گردد، به شدت پرهیز، و جلوگیری نمایند، و نگذارند، که مراسم مذهبی حرکت آفرین عاشورا و اربعین حسینی و دیگر امامان (علیهم السلام) با خرافات آمیخته گردد و مسئولیت شرعی نخبگان و علمای دین و مسئولان هیئت های مذهبی در این زمینه سنگین تر خواهد بود.

۱- مجموعه مقالات اولین کنگره بین المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا، دفتردوم، ص۱۹۴.
۲- جهت اطّلاع بیشتر به: مجموعه مقالات دوّمین کنگره بین المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا، دفتر اوّل، ص ۱۲۳-۱۲۴و ۲۳۱ و ر.ک: چشمه خورشید، ج ۱، مقاله استاد محمّد واعظ زاده، ص ۱۵۰-۱۴۶.
۳- مشک فشان، گزیده ای از ارشادات و تلمیحات و آثار رهبر معظم انقلاب اسلامی، ص ۶.

سرانجام اگر سیّد الشّهدا(علیه السلام) در گرماگرم ظهر عاشورا در اوج تابش سوزان خورشید پاییزی، و تشنگی و در میان صفیر تیر باران دشمن به نماز جماعت ایستاد، برای آن بود، که به همگان اعمّ از زن و مرد و پیر و جوان مسلمان تفهیم نماید که به نماز اوّل وقت آن هم به جماعت اهمیّت دهند!و احیای این فریضه مهم را مهم تر از سینه زنی، زنجیر زنی، علم کشی و نوحه خوانی بدانند، و در ظهر عاشورا در میادینی که سدّ معبر پیش نیاید.به اقامه نماز با جماعت همّت گمارند و نوجوانان و جوانان و مؤمنین بدانند که عزاداری از بی نماز مقبول درگاه الهی نخواهد بود.

اگر بخواهیم مورد عنایت و توجه حضرت ابی عبدالله الحسین(علیه السلام) قرار بگیریم، باید نماز را سر لوحه زندگی خویش قرار دهیم. تا از پویندگان خطّ سید الشهدا و راه و روش اولیای خدا باشیم.

امام خمینی(قدس سره) در جمع دانشجویان و اساتید دانشکده الهیات و معارف اسلامی در تاریخ ۱۴/۳/۵۹ فرمودند: «نماز پشتوانه ملت است. سید الشهدا در همان ظهر عاشورا که جنگی بزرگ بود و همه در معرض خطر بودند، وقتی یکی از اصحاب گفت: که ظهر شده است. فرمود: یاد من آوردید نماز را و خدا تو را از نمازگزاران حساب کند. و ایستاد در همان جا نماز خواند: نگفت که ما می خواهیم جنگ بکنیم، خیر، جنگ را برای نماز کردند.»((۱))

از این رو به جرأت می توان نتیجه گرفت که شهادت یاران و امام و اسارت خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله)، حیات اسلام و قرآن جاودان را برای انسان به ارمغان آورد و به تعبیر شاعر ژرف اندیش:

گر آن تشنه لب، کشته عطشان نمی شد *** قوی هرگز ارکان ایمان نمی شد

به دین خدا می شدی تنگ، میدان *** اگر شاه دین سوی میدان نمی شد

ز راه خدا باز ماندی، همه کس *** به راه خدا او، چو قربان نمی شد

به مرگ دیانت شدی کفر، خندان *** به قتلش، اگر دیده گریان نمی شد

جهانیش مهمان احساس نبودی *** به خولی سرش، تاکه مهمان نمی شد

سرش گر نمی خواند، آیات قرآن *** به کس، کشف اسرار قرآن نمی شد

کجا جمع گشتی، پریشانی دین *** اگر اهل بیتش، پریشان نمی شد

کجا کاخ دین حق، آباد گشتی *** گرش خانمان، جا به ویران نمی شد

محک شد حسین(علیه السلام)، ار نه تا صبح محشر *** غِش کفر، هرگز نمایان نمی شد

ز دوزخ امید نجاتش، نبودی *** «شباب»ار حسین را، ثنا خوان نمی شد

این بحث را با دعای سجده «زیارت عاشورا»حُسن ختام می بخشیم که امام باقر(علیه السلام) ناظر خردسال صحنه عاشورا می فرماید:

«اللهم لکَ الحمدُ حمدَ الشّاکرینَ لکَ علی مُصابِهِم. الحمدُلله علی عظیمِ رزیّتی. اللهم ارْزُقنی شفاعهَ الحسینِ یومَ الوُرودِ و ثَبِّتْ لی قَدَمَ صِدْق عندکَ معَ الحسینِ و اصحابِ الحسینِ الذینَ بذَلوا مُهَجَهُم دونَ الحسینِ علیه السّلامُ»

معبودا!، تمامی حمد سپاس گزاران حقیقی در برابر آن چه به ایشان رسیده است ویژه توست؛ و بر غم و اندوه سترگی که در این مصیبت بزرگ به من رسید تنها تو را سپاس گویم. بارالها شفاعت حسین(علیه السلام)را به هنگام ورود بر خویش در سرای دیگر، روزی من فرما! و گام مرا در پیشگاه خود و همگام با حسین(علیه السلام) و یاران او-که آخرین قطرات ذخیره خون دل خویش را در راه حسین(علیه السلام)افشاندند استوار و پایدار فرما!»

۱- صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۴۸.

منابع

۱ - قرآن کریم، ترجمه مکارم شیرازی، مدرسه امام علی بن ابی طالب(علیه السلام)، قم ۱۳۷۸

۲ - ابن الاثیر الجزری، ابوالحسن علی بن محمد(م ۶۰۶)الکامل فی التاریخ، دار الکتب العربیه، بیروت ط ۲، ۱۳۷۸ ق

۳ - ابن ابی الحدید، ابو حامد عبد الحمید(م ۶۵۶)شرح نهج البلاغه، دار احیا الکتب العربیه القاهره ۱۳۷۸ ق

۴ - ابن طاووس، السید علی بن موسی (م ۶۶۴)الملهوف علی قتلی الطفوف، دار الاسوه، تهران ط ۲-۱۳۷۵

۵ - ابن عبد ربه، الاندسی، احمد بن محمود(م ۳۲۸)العقد الفرید، مطبعه لجنه التألیف و الترجمه و النشر ۱۳۶۵ ق

۶ - ابن نما، محمد بن جعفر(م ۶۴۵)مثیر الاحزان، مطبعه الحیدریه، النجف، ۱۳۶۹ ق

۷ - ابو داوود، سلیمان بن الاشعث السجستانی (م ۲۷۵)سنن ابی داوود، دار احیاء السنه النبویه.

۸ - بحرانی، شیخ عبد الله اصفهانی (م ۱۲)عوالم العوالم و المعارف (الامام الحسین(علیه السلام) ج ۱۷)مدرسه الامام المهدی(علیه السلام)، قم، ۱۴۰۷ ق

۹ - جمعی از پژوهشگران، موسوعه الامام الحسین(علیه السلام)انتشارات کمک آموزشی وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۷۸

۱۰ - جناتی، محمد ابراهیم ، دروس فی الفقه المقارن، معهد الشهید الصدر، قم، ۱۴۱۱ ق

۱۱ - حر العاملی، محمد بن الحسن(م ۱۱۰۴)وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه دار احیاء التراث العربی بیروت، ۱۳۸۲ ق

۱۲ - خامنه ای سید علی حسینی، از ژرفای نماز، بعثت، تهران

۱۳ - صالح، صبحی، نهج البلاغه، دار الحجره، قم، ۱۴۰۷ ق

۱۴ - طبرسی فضل بن حسن(م ۵۴۸)۱-اعلام الوری باعلام الهدی، دار المعرفه، بیروت، ۱۳۹۹

۱۵ - طبرسی، ابو نصر الحسن بن فضل(م ق ۶)مکارم الاخلاق، مؤسسه الاعلمی، بیروت، ط ۲-۱۳۹۲ ق

۱۶ - طبری، ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید، (م ۳۱۰)تاریخ الامم و الملوک، دار المعارف، مصر ط ۲- ۱۹۷۱ م

۱۷ - عزیزی، عباس، نماز و عبادت امام حسین(علیه السلام)، انتشارات نبوغ، قم، ۱۳۷۸.

۱۸ – فیض، ملا محسن(م ۱۰۹۱)محجه البیضا فی احیاء الاحیاء دفتر انتشارات اسلامی، قم ۱۳۸۳ ق

۱۹ – فیض الاسلام، ترجمه و شرح نهج البلاغه، بی نا، تهران، بیتا

۲۰ – قاضی نعمان، محمد التمیمی (م ۳۶۳)دعائم السلام، دار المعارف، مصر، ۱۳۷۹ ق

۲۱ – قرطبی، محمد بن احمد(م ۶۶۱)الجامع لاحکام القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت

۲۲ – قمی، شیخ عباس(م ۱۳۱۹)۱–سفینه البحار ط سنگی ۱۳۵۵ ق ثنایی، تهران۲–مفاتیح الجنان، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران (به خط طاهر خوش نویس) ۳–نفس المهموم، مکتبه بصیرتی، قم

۲۳ – متقی، الهندی، علی(م ۹۵۷)کنز العمال مؤسسه الرساله، بیروت ط ۵–۱۴۰۵ق

۲۴ – مجد، امید، قرآن نامه منظوم، کتیبه، تهران ۱۳۷۷

۲۵ – مجلسی، محمد باقر(م ۱۱۱۱) بحار الانوار ، مؤسسه الوفاء، بیروت ط ۲–۱۴۰۳

۲۶ – مشک فشان، گزیده ای از ارشادات و تلمیحات و آثار رهبر معظم انقلاب اسلامی(جزوه)

۲۷ – مفید، محمد بن محمد نعمان (م ۴۱۳) ۱– الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، مکتبه بصیرتی، قم.

۲۸ - مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱-چشمه خورشید.(مجموعه مقالات اولین کنگره امام خمینی و فرهنگ عاشورا)دفتر ۳-۱، ۱۳۷۴ مجموعه مقالات دومین کنگره بین المللی امام خمینی فرهنگ عاشورا، دفتر ۲، تهران ۱۳۷۶

۲۹ - نجفی، محمد حسن(م ۱۲۶۶)جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، دار احیاء التراث العربی، بیروت ط ۷-۱۹۸۱ م.

۳۰ - نجمی، محمد صادق، سخنان حسین بن علی(علیهما السلام) از مدینه تا شهادت، انتشارات اسلامی قم، ۱۳۶۰.

۳۱ - یوسفیه، ولی الله، فلسفه شهادت حسین و یاران او، سنایی، تهران ۱۳۴۴ س.

نماز عارفانه در شب و روز عاشورا

اشاره

نماز عارفانه در شب و روز عاشورا

عرب اسدی

مقدمه

سخن ازمردان خداست، آنان که عقاب سرکش اندیشه شان را به بیکران ها پرواز داده وآسمان آبی دلشان، درمرغزار تجلی عرفان، باریدن آغاز نموده است. آنان که درعشق محض آسمانیشان محو گردیده و چمن سبز صداقت وجود خویش را به معبود هدیه کرده اند. آنهاکه درمحراب نمازشان گلواژه های عشق می شکفد ودر ورای ابدیت، دل به دریای اطاعت سپرده اند.

هم آنان که وفادار به لقای حق و به قول «بلی» خویش پایبند مانده اند و... دراین میان مدهوش دلدادگی حسین و مولایم. حسین دل می دهد و عشق می خرد. حسین معاشقه می کند و پرمی سوزاند.

حسین پروانه می شود و برگرد شمع وجود ، یکتای بی همتا به طوافی عاشقانه دست می یازد ومرا چه جای گفتن از او؟... چه لیاقت نوشتن از او؟...

حسین فاطمه! عذر مرا بپذیر که با نام تو چشم گشودم واکنون جسورانه در گوشه ای از عرفان کرامت تو در حال پوییدنم. شایدآرزوی نماز عاشقانه عاشورای تو، دیگران را نیز چون من واله نماید وبه چشمان رمیده ای هدایت کند که صحراهای هجران را به امید یافتن تو می پیمایند. آنچه پیش رو دارید سرچشمه ای از زلال عشق حسین است در سفره عرفان محض یاران و قطره ای از اقیانوس متبلور عبادت مخلصان.

باشد که ما نیز چون دریایی به استغاثه نشسته،در هجر عشق حسین، دست دعا فرا بریم و معشوق را بخوانیم.

باران عشق در عاشورا

من که چشمه عشق را گم کرده ام واکنون بی وضو مانده ام، رنج نامرادی در روزگار بی رونقی، بازار عرفان را به دوش می کشم. سرچشمه جان را رد نموده ام واکنون به اطلسی های نا آرام کنار دجله رسیده ام. بوی اطلسی های عاشق ناآرام،مرا مست می کند.

در وادی ای گم شده ام که ره یافتگان آن را با من سرسودایی نیست. از جامی، می، می خورم که جز لب حسرت، بر آن نخورده است و در زمینی ره می سپرم که زیبایی آن را تصویر بی نظیر نماز ظهر عاشورا صدچندان کرده است. صدای نوحه سرای گل های عاشق را می شنوم وکاش...خار هرزه ای نبودم تا شاید از بوی عشق این گل ها مست می شدم... دوباره در کنار دجله در حسرت عبادت حسین(علیه السلام)، بغض گلو گیرم می شکند و دیده، دانه های اشک دلم را وا می گیرد. عطرحضور حسین فاطمه درلابه لای بنفشه های سجاده، پیچیده وبوی به حصیر پیچیده شدگان کربلا رابه مشام می رساند.

خاک عاشقی که روزی مُهر سجده او بوده است، امروز تبرک شفای مردمان است ومن نمی دانم که او پیشانی برخاک، به معبود چه گفت که بانگ نیایشش هنوز پس از سال ها به گوش می رسد. ولی این را خوب می فهمم که

«کسی فلسفه عشق بازی با تربت پاک او را می داند که زیر شمشیر غمش رقص کنان رفته باشد و راه وادی عشق را نه باچشم سر و قدرت تخیل، که با بوی خوش دلبر طی کرده باشد.

نماز عاشقانه عُشّاق، با مُهر او جلال دیگری دارد و کسی رمز و راز این شیفتگی و شیدایی را می فهمد که بوی خاک آغشته به خون او در وادی قتلگاه کربلا را از پی اوراق زمان، استشمام کرده باشد».((۱))

دورکعت نماز عشق وجود پاک مولا درظهر عاشورا، وسعت زیبایی دشت آلاله را شرمسار نموده وهنوز لاله درحسرت آن معاشقه می سوزد. دست های عاشقانه او، آن چنان در سایه سارمعبود، خاضعانه بالامی رفت که همگان با او نیّت قربان شدن در مسلخ عشق می کردند و آن گاه که این نیت عاشقانه با (فدیناه بذبح عظیم)((۲)) پاسخ داده شد، درگرمای تفتیده صحرای کربلا،کودک پنج ساله را نیز محو نماز عاشقانه او کرد.

سجاده او نیاز بود وناز و چیزی جز این نیست که هرگمنامی که پای برخاک سجده او گذارد، باید طراوت ها را اسیر اشک ناب دیدگانش نماید.

حسین عاشقانه به نماز ایستاد وعارفانه لبیک گفت. بر سجاده نماز او دریای عشق موج برمی داشت وسر بر ساحل هجران می کوفت. وجودش در هاله عشقی فرو می رفت واشک های زلال دیدگانش گویای عشق سوزان وجودش می گشت، دانه های ستایش، خاک عاشق وجودش را می شکافت، پیشانی زهد به دیواره خاک می سایید و شاد از برآمدن، دریای دلش را ترک می گفت، بر مرغزار شیفته سجاده اش می ریخت وعاشقانه فریاد «الله اکبر» سر می داد.

آن جا که حسین (علیه السلام) قیام می کند همه قیام کنندگان عقب می نشینند. آن جا که او به رکوع می رود، راکعان درگاه مقتدایش می شوند. آن جا که او پیشانی بر خاک سجده می نهد، ساجدان عشق سر شرم به دیوار می سایند و «دیگر عروس فکرشان از فرط خجالت سربرنیارد و دیده یاس از پشت پای ندامت برندارد»((۳)) ومن هنوز شیفته راز نماز اویم.

او در کربلا اقامه عشق می نماید و همگان را محو نماز مستانه خویش می کند. عبادت عاشقانه اوبرقامت خمیده حر ریاحی عصای انابت حایل می کند و او به عبادت های صادقانه حسین (علیه السلام) عشق میورزد. در پیچ وتاب مناجات های خاضعانه حسین(علیه السلام) هرزمان که قمری نظر می افکند شاد ومدهوش سماع آغاز می کند و با بانگ نیایش مولا برمأذنه های بلند عشق، عاشقانه می سراید.

راز معاشقه حسین بایکتای بی همتا همگان را مدهوش می سازد و در هوای پرواز به سوی او بی دل می کند. اظهار نیازهای عارفانه او، مناجات های بیداردلان را در خویش محو می نماید ویک باره بردل های تمامی عاشقان بذر عشق می افکند. سوز عرفانی الله اکبر او در نماز شام عاشورا، بی دردان راکلافه ساخت وهمگان را وادار به اقتدای به اونمود...

... این عبادت برای آنان که بی دردند وتجربه درد را نمی فهمند چیزی جز خم و راست شدن قامت یک انسان نیست. اما

برای من که کوچه کوچه های بی پیرایگی را در نور دیده ام وهم زمان با چشمان رمیده غزالی سرگشته به کربلای عشق رسیده ام، شیدایی بلبل بی دلی است که برشاخسار سرو معشوقش نغمه سرداده است. تسبیح عاشقانه او در کربلا برقامت خمیده حبیب بن مظاهر خضاب خاک افشاند و او در اوج پیری، رقصی به زیبایی جنون عشق کرد و به سوی معشوق پرواز نمود.

۱- اسدالله، بقائی، کربلایی که من دیده ام.

۲- سوره صافات، آیه ۱۰۷.

۳- گلستان سعدی.

زمزمه های عاشـقانه حسـین (علیه السـلام) در زمین سـجاده، قلب تازه داماد کوفه را به یک باره فرو ریخته و او را برآن داشت تـاعروس دنیـوی خـویش را ترک گویـد و بـه راهنمـایی زمزمـه هـای مناجـات مولاـ بـه سـوی او پر بکشـد. نمی دانم درنمـاز ظهرعاشورا چه رازی نهفته بود که سپرها شکست و نیزه ها خم شد.

دانه های اشک مولا برسجاده ظهر عاشورا چون شبنم عشق، برپریشان خاطران نشست و چهره ها را به عشق، گلگون ساخت.

سمـاع عاشـقانه او در نمـاز ظهر عاشورا، عکس نازنین عالم را درآینه نیازش متجلی کرد و خود نازنینی شـد که هزاران عاشـق پس از سال ها، هنوزمجروح (لن ترانی)اویند. رکوع های عاشقانه حسین(علیه السلام) ، در نماز عاشورا عقل را دیوانه می کند.

اگر خوب تأمل کنیم در می یابیم که مولا به «بوی سـنبل زلف معشوق، عقل خاکی مست را رها کرده و در دایره عشق»((۱)) به سوی مرکز می رود. در بـازار عرفـان عاشورا جان می فروشـند وخار می خرنـد. آنها شایسـته صـید معشوق انـد و معشوق با لطف بیکران خویش، عـاشق می پـذیرد. او عشق سـرخ کربلاـ را می پـذیرد وبرقامت های درحال قیام نمازگزاران ظهر عاشورا فخر می نماید.

زیبـایی در این دو رکعت عشق موج می زنـد و این حُسن، چیزی جز حقیقت دل مولاـ اباعبـدالله (علیه السـلام) نیست که خـانه عشـق است و چون اتـاقی هزار آینه به هرسو می نگرد و جز جمـال یوسف عشق چیزی نمی بینـد و فریـاد برمی آورد که (أینَما تُولّوا فثَمّ وجهُ الله)((۲)) این پیونـد عاشـقانه انسان وخـدا، زیباتر از این جا در هیچ مکان دیگری صورت نپذیرفته است. همین ناز آفرینی سجاده ظهر عاشورا است که پس از هزار و اندی سال صد هزاران کافر عشق را مجاب نموده و فریاد می دهد:

«مسلمانان مسلمانان، مسلمانی زسرگیرید *** که کفر از شرم یار من سلیمان وارمی آید»((۳))

نماز عاشـقانه ظهر عاشورا، آن قدر زیباست که جگر سوخته وعطش تفتیده وجودِ مرغانِ بال آراسته آن سرزمین را سیراب می کند و آنها را به سماعی عارفانه فرا می خواند...و همین رکوع عاشقی بود که سبب گردید مغ بچه خانه خرابی که تاچند لحظه قبل، مأمور دریغ کردن شـراب سـبو از آنها بود درِ میخانه بگشاید وخُمِ شراب ناخالص خویش را درصهبای نابشان بریزد و بی دل از تماشـای عرض نیازشـان گردد. این معاشـقه عارفـانه در ظهر عـاشورا، یک بار دیگر صورت نیلی زهره راگلگون نمود و روزها را درحسرت عشق مولا به جای گذارد.

عرفان محضِ کرامتِ حسـین (علیه السلام) درظهر عاشورا، فرصت تکبیرها را می گیرد و فاختگان را وادارمی کند تا «داد کو؟ کو؟» سـردهند وکوه به کوه به دنبـال حضور بی انتهـای او در انتهـای او درنمـاز عـاشورا پویه کننـد و همین نمـاز عاشورا دلیل مانـدن عشق درکربلاست که همگان را در عرشه ایمن کشتی مولا می نشانـد و نظاره گر لنگر انـداختن آن درساحل وصل یار می نماید.ای کاش ما نیز حسـرت حضور در نماز عاشـقانه حسـین (علیه السـلام) را نداشتیم و با او به سجده می رفتیم. عاشقانه می خواندیم، عارفانه نیایش می کردیم، خاضـعانه به رکوع می رفتیم، خالصانه دست قنوت فرا می بردیم، خاشعانه لب به ترنم تسبیحات می گشودیم ومستانه در بنفشه زارکربلای او گردش می کردیم.

حسین (علیه السلام)و معاشقه

روز ترویه، هنگامه حج، روزعرفه، صحرای عرفات، قربان گاه ومسلخ عشق!... کدام را انتخاب می کند؟...مسلخ عشق را می پذیرد که درآن جز نکو را نکشند و او را به مسلخ می برند. فرشتگان با هودجی از نور به استقبال عرفان مجسم می آیند و او خود به چشم خویشتن بیند که جانش می رود.

۱- حسین الهی قمشه ای ، مقالات .

۲- سوره بقره، آیه ۱۱۵ .

۳- مولانا، غزلیات شمس .

حسین درعرفه، عشق را در معنای راستینش تبیین نمود. با دل کندن از واجبی چون حج، مهمی چون جهاد را رقم زد که افلاکیان جانبازی خاکیان را ببینند. جانبازی عزیزترین بنده خاص خدا با دعای عرفه، عرفانی تر شد. او درکنار کعبه، دربلندای صفا و مروه، در جوار زمزم، درعین وصل، در اوج وصال، آن کعبه در حریر مشکین پیچیده را رها ساخت، کعبه سرخ را برگزید و دعای عرفه را وجهه عینی بخشید. همین دعا که سرود افلاکیان است و به عشق او اجابت شده است. درمناجات او مظاهر عینی اجابت دعای عرفه، هویداست.»((۱))

حسین(علیه السلام) - عاشقی که عاصیان او را شفیع درگاه مولا قرار می دهند - چه زیبا معشوق را می خواند: «الهی لَو لا سَتْرك ایّایَ لکنتُ مِن المفضُوحین»((۲))... سخنان قشنگ او آبی بر آتش درون من است. او با عشق بیان می دارد که معبودا تو آن قدر خوبی که رسواییم را حاشامی کنی، آبرویم را می خری، وآن را بر خاك مذلت نمی نشانی: «یاکاشف الضّر و البلوی... یا من لم یَعْجل علی من عَصاه من خلقه»((۳)) مولا! هرزمان که کوله بار محنت برشانه ام سنگینی می کند، آرامشم می دهی و قلبم رابه میزبانی سکینه فرامی خوانی. صبر می کنی وبه یاریم می آیی که اگر یاری تو نبود، از مغلوبین بودم.

چه زیبا فرا خوانده، چه زیبابه میهمانی رفته وچه عاشقانه سخن گفته است. در صحرای عرفان او پای درعشق فرو می شود; چنان که در برف. او آن گاه که « ربّ بمااطْعَمْتَنی وَ سَقَیْتَنی، رب بما اَغْنَیْتَنی و اَقْنیتنی ربّ بما اَعْنَتَنی و اَعْزِزْتنی»((۴)) رابر زبان می آورد از یار طلب می کند که به آنچه از عشق محض آسمانی اش بر کویر خشکیده روح بنده خویش روان ساخته و به آنچه بر همگان باریده «نَجِّنی مِنْ أهْوال الدُّنْیا وکُرُبات الآخره»((۵)) آشنا می نماید وعاشقانه بامعشوق سخن می گوید.

آن جا که دل به دریای عبادت می زند و بیان می دارد: «اللهم ما اَخافُ فَاکْفِنی و ما اَحْذَرُ فَقِنیو فی نفسی و دینی فاْحرسنی و فی سَفَری فاحْفَظْنی»((۶)) مولای من تو در شب های وحشت انگیز تنهایی، درکنار بستر بی عشقم می نشینی. ازآنچه هراسانم نگاهم می داری تا در رؤیای شیرین خویش، خواب خوش ترک شیرینی فروشی راببینم که خرمای عشق می فروشد. در سکوت دل گیر شب جاده های تاریك مسیر دست های پنهانت رامی بینم که دستم را گرفته اند وهدایتم می کنند. الهی! «فی اعَیْنُ اِلناس فَعظّمْنی و فی نَفْسی فَذَلَّنی»((۷))

آن قدر بزرگی ومهرت آن چنان وجودم را در برگرفته است که هر روز عزیزترم می داری و چهره ام را بهاری جلوه می دهی.

حسین (علیه السلام) آن گاه که ازمولا سؤال می کند، عشق های کهنه مکتوم خویش را رخصت سرباز کردن می دهد وبه دنبال دریافت شعله های زیبای نور ولایت مولاـ بال و پرباز می کند وفریاد بر می آورد: «اِلهی اِلی مَنْ تَکِلْنی؟ الی قَریب فَیقْطِعنی، اَمْ الی بَعید فَیتَجّهُمنی»((۸)) مرابه که وا می گذاری، به آشنایان بیگانه یا بیگانگان آشنا؟ «اشکوالیك غُربَتی وبُعُد داری» و بعد باعشقی به صمیمت باران زمزمه می کند: «الهی أنا الذّی اخلقت، انا الذی نکثت، انا الذی اقررت...((۹))»

۱- اسد الله، بقائی ، کربلایی که من دیده ام.

۲- مفاتیح الجنان، دعای عرفه.

۳- همان.

۴- همان.

۵- همان.

۶- همان.

۷- همان.

۸- همان.

۹- همان.

من آنی نیستم که بودم، اما تو همانی که بودی. «انت الذی غفرت انت الذی سترت... لا اله الا انت، سبحانک انی کنت من الظالمین، لااله الا انت، سبحانک انی کنت من الوجلین، لا الا اله انت، سبحانک انی کنت من الخائفین...» تو منزهی و پاک ومن خواهان ورود به خلوت عاشقی تو ; مرا بپذیر که ازقهر زیبای تو ترسانم و از سطوت بی انتهای تو سخت بیمناك...

این مناجات های عارفانه حسین (علیه السلام)، مملو از عمق شناخت معشوق است. و مگر جز این است که مقام خلیفه الهی که معشوق به او عطا نموده سزاوار گوهری چون اوست وهمین عبودیت الهی ای است که او را به این رتبت رسانیده است. من هر وقت اشکواره مولا صاحب الزمان (عج) رامی خوانم باکلام «السلام علی الشفاه الذابلات»((۱)) او بی دل می شوم و به پویه کردن در مفاهیم بلند دعای عرفه مولا وادار می گردم.

صحرای بی انتهای عرفه سجاده بی دل کوی معشوق است ومن رسوای خرابه نشین وآرزومند استماع دعای زیبای عرفه آن عاشق مدهوش. او آن چنان زیبا معبود را فرا خوانده است که هیچ مرد بیدار دلی مناجاتی بلند مفهوم تر از دعای عرفه به یاد ندارد. مفاهیم بلند نیایش مولا اباعبدالله (علیه السلام)، مفهوم بیست و پنج سال خلوت و انزوای علی است ومن اکنون که دست بردعا در سرزمین زیبای این دعا، پویه می کنم، حسرت می برم که چرا تاکنون راز خلوت علی (علیه السلام) را از دل نیایش های بی ریای فرزندش نیافته ام.

او همه را واگویه کرده است. ازتمام موهبت های یکتای بی همتا سخن رانده است. حتی ازبندبند انگشتان فروگذار نکرده ومن مطمئنم که معشوق به وجود عاشقانی چون او فخر می نماید و با او دیگر به چون، منی عاجز، نیاز ندارد. او آن گاه که به مناجات برمی خیزد، در دل عاشقش زمزمه غم هجر می افتد و پیش از آن که کبوتران اشک بر دیواره دیدگانش نشینند لبانش می لرزد و زمزمه ای سوزان بیرون می تراود که((۲)) «الهی و ربّی مَنْ لی غَیْرك».((۳))

حسین، عاشقی تشنه اخلاص است ونیازمند قربان شدن در مسلخ عشق و این است که تشنه وزلال می گردد واین ایثار، مستی ای به عظمت قاف در بر دارد. حسین، بسته عشق است پس خلاص نمی جوید. مناجات های او بیان گر مقام والای انقطاعش است تاباحق باشد وحلاوت محبت معشوق را با زبان زیبای مناجات خویش بچشد وکجا بهتر از صحرای سوزان عرفه است تاپذیرای گسترده شدن خوان بی دریغ مناجات حسین گردد و او را در سوختن یاری دهد.

عرفه، عارفی می خواهد به عظمت محبوب دلِ رسول خدا (صلی الله علیه وآله). وقتی او را می یابد، به یاریش همت می گمارد و با او می سوزد و اگر خوب نگاه کنی می بینی که شن های داغ صحرا با ناله (الحمدالله الذی لم یتخذ ولدا)((۴))ی حسین هم گام اند و در سوختن هم.

حسین(علیه السلام) ، ترنم دعای عرفه رابا لبانی عاشق آغاز می کند که سودای شعله شدن دارند. و همین است که مفاهیم عرفانی عرفه او، دامنه درک ما را صیقلی کرده و عقل کژ اندیش مابه قله آنها صعود نمی کند. او آن گاه که لب به ترنم دعای می گشاید، «به رغم مدعیانی که منع عشق کنند» نغمه داوودی سر می دهد و به نفس مسیحای معبود، تحصیل عشق می

کند. به صفاو عشق او غبطه باید خورد که باتمامی حشمت خویش، به درویشان رخصت عاشقی می دهد وبا «اللّهم اَعتِقْ رَقبَتی مِنَ النّار»((۵)) آنها را از آفاق گردی های عشق آگاه می کند. در پهن دشت وسیع عرفه، شکوه او بر ما عیان می گردد و ما را آرزومند سجده سجاده خویش می نماید.

۱- زیارت ناحیه مقدسه.

۲- اسدالله بقایی، کربلایی که من دیده ام.

۳- مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

۴- دیوان حافظ: به رغم مدعیانی که منع عشق کنند *** جمال چهره توحجت موجه ماست

۵- مفاتیح الجنان، دعای عرفه.

تجلی عرفان در عاشورا

نماز عارفانه حسین (علیه السلام) چنان متجلی است که عارفان حلیه جمال حق را از لجن زار تملق و دروغ به اوج و رفعت وعظ و تحقیق می کشاند. عرفان حسین (علیه السلام) درعاشورا،زمزمه عشق است وناله ونغمه عاشق بی تاب وردمند. عاشقی که هرلحظه به یافت محبوب، حالت بسط دارد وشادمان ونغمه خوان است و لحظه ای ازبیم ندیدن جمال او اندوهگین وموبه گر می گردد و این به زیبایی در مناجات های او جلوه گر است. حسین (علیه السلام) از پدر آموخته است که مشتوار سرخ وجود خویش را در لحظه گفت و گو شادتر وتندتر از هرزمان به تپیدن وادار سازد.»((۱))

او زایر گیسوی ابری آسمان می شود، شراره های وجودش را ذره ذره می کَنَد واندیشه وصال معشوق را در ذهنش به رقص در می آورد. رقصی موزون که باآهنگ اشک هایش به لرزش در می آید. حسین ازکوچه های شور و شیدایی گذشته ودر بندگی محض باعشق آسمانی پیوند بسته است. او انتهای عشق را در عاشورا جشن می گیرد. تشنگی اش در عبادت بر جگر چنگ انداخته وخوب می داند که اگر عطش برجگر چنگ بیندازد، دیگر عطش نیست، تفسیر درد درون عاشقی است که ازهجر عشق خویش به معشوق پناه می برد و دردهای بی علاج خویش را به او واگویه می کند. این عشق، لحظه ای نیست که به اتمام رسد.

او باتمام وجود و در زیرباران تیرهای جنایت پیشگان، مولای خویش را فرا می خواند، آن گاه که درشب عاشورابه محراب عبادت می رود تا صبح ممنوع الملاقات می شود. تاصبح در قرنطینه سجاده است. تا صبح تحت مداوای پزشک سرشک است و تا صبح شهپرهای زیبایش در طواف شمع وجود معشوق می سوزد. و خوشا به حال او که این چنین واله است وشیدا. خوشا به حال خاک سجده ای که پیشانی او را لمس می کند. خوشابه حال آسمانی که او در زیر نور آن به عبادت می پردازد.

زمزمه های بلند مفهوم نماز او، تکه های خُرد شده قلب شکسته ای است که از پیوند زدن گذشته است ومی رود تا با پاره های وجود خویش، رقص جنون کند. در زمین عبادت مولا، شهپر پروانه های عرفان می سوزد و طواف های عاشقانه آنها برگرد شمع وجود معشوق، به سماعی عارفانه بدل می گردد. سرمه چشمان تر اقاقی ها، اشک زیبای مردی خدایی است که غبار مقدمش، توتیای چشم مشتاقان اوست و سرمایه دیدگانش برسجاده عشق ، زر می نگارد. عشق از معشوقی سرمی زند که در ظهر عاشورا به عاشق بی دل خود، رخصت جلوه گری داده است.

حسین (علیه السلام) در سجاده عاشورا وجود می فروشد وعاشقی می خرد ومن در پویه کردن های خویش، خَرمن سوخته ای را می بینم که در گودی قتلگاه نوای «هوهو» سرداده است. او وجود خویش رامأمن مولای خود نموده، مصفا ومفروش. کلمات خالص مناجات را به یاری گرفته و درحال جاروی مهد عهد الهی است. خوب می داند که پاسخ «بلی» او به (الست بربکم) پاسخی است برتعجیل شیطان که مولا به او فرمود: «چندی درنگ کن تا گل آدم با دل عشق بپیوندد و آدم به پرواز درآید، آن گاه این باز شکاری، اول صیدی که خواهد کرد تو هستی...((۲)) وامروز در بازی گوی و چوگان عشق، اوست که گوی مناجات را از همگان ربوده وابلیس را خانه نشین کرده است. عشق الهی او، همگان را محو ساخته و او می رود تا در

افقی به پرواز در آیـد که تجلی گاه سیمرغ قاف است وتنها پرسوختگان رامی پـذیرد. حسـین قیمت سوختن را خوب می داند وخریدار را به زیبایی شناخته است.

این است که نیزه ها هم از هیبت این فریاد، به سـماع دست یازیده اند. وجد و پای کوبی حسـین در سـجاده عشق ظهر عاشورا، قلـب هـا را ویران کرده وچراغ هـای دل را بی قرار سـاخته اسـت. به قـول یـک فرنگی: «چه نمـاز شـکوفایی خوانـد حسـین بن علی(علیهما السلام)! نمازی که دنیا نظیر آن را سراغ ندارد. نمازی که در باران نیز خوانده می شود ولی

۱- اسدالله بقایی، کربلایی که من دیده ام.

۲- رشیدالدین میبدی، کشف الاسرار، تفسیرآیه ۳۰ سوره بقره.

او ویارانش غرق در حالت خویشند. حسین شام عاشورا را برای خودنگاه داشت. استغفار، دعا، مناجات را زد، نیاز... می بینی که درظهر عاشورا، در جنبه های توحید، عبودیت، ربوبیت وعرفان، مطلب چقدر او ج می گیرد.»((۱)) درصحرای عرفان او، عشق باریده است وپای عاشق راستینش در عشق، فرو می رود; چنانچه که در برف.

این زمین، مدت مدیدی است که رنگ عشق به خود ندیده وآن را فراموش کرده است، اما در لحظه رکوع حسین، مست می گردد و مدهوش وناخودآگاه، فریاد برمی آورد: «السَّلام عَلَیک حَینَ تَرکَع...» وآیا این عشق بازی وسوخته دلی عاشق، جز درکربلاـ شرم سرخ عاشقان رابه خود دیده است؟ و آیا این عرفان، خالص تر وناب تر از کربلا در جایی دیگر به کرامت محض، رسیده است.

این شرح های عاشقی درعرفان اسلامی، برتر ازمناجات صد چون خواجه عبدالله انصاری است وبی قرارتر از صد چون مجنون نظامی. اگر مولوی داد «بشنو از نی» سرمی دهد، فریاد بلند کلام عشق حسین، ازحنجره خونی سه ساله ای بیرون می جهد که دست آموز او بوده است و باسیلی عشق، صورت، سرخ کرده است. می بینی که بازهم حسین عاشق، فریاد «نیِ مولانا» را در نطفه خفه می کند وبه او رخصت برآمدن نمی دهد. فریاد «اناالحق» منصور هم درمقابل عرفان مجسم کربلا، رنگ می بازد ومن مطمئنم که منصور باهمه ادعاهای صحیح ومحکم خود به این دانگ بهشتی که درکربلا افتاده است، هیچ توجهی نکرده است.

حسین (علیه السلام) نه برسنگ، حکاکی نموده ونه برخاک هجی، خون عرفان اوست که تا امروز در همه جا می جوشد و همگان را محو عشقش می سازد. او آن گاه که سربر سجده می گذارد و«بِسمِ الله وَ بِاللّهِ وَ عَلی مِلَّهِ رسُولِ الله» را بیان می کند، عشق می پراکند و همین بوی عشق حنجره خدایی اوست که امروز پس از هزار و چهارصد سال به مشام می رسد ودیگران را مست نماز او می کند. درآن لحظه فقط حسین است وخدای خودش وگویی چیز دیگری درکار نیست.

وقتی هم که آماج تیرها قرار می گیرد وبابدنی شرحه شرحه بر زمین می غلتد، آوای «رِضاً بِقضائِک وَتَسلیماً لاَمْرِک، لا مَعْبُودَ سِواکَ یاغیاثَ الْمُستَغیثین»;((۲)) سرمی دهد واین است که پس از سال ها فرزندش، صادق آل محمد(علیهم السلام)می گوید: مصداق آیه آخر سوره فجر، جدم اباعبدالله است. حسین (علیه السلام)در شب عاشورا نیز در عرفان محض غرق می گردد وآن رابرای معاشقه بایار خویش نگاه می دارد.

مرا چه جای گفتن که پاک باختگی او در راه معشوق و ماسوای خدا را به هیچ انگاشتن، درهمان دوجمله مولا در اولین خطبه ای که در مکه ایراد کرد، متجلی است. آن گاه که می فرماید: «رضی الله رضانا اهل البیت; هر راهی راکه خدامعین فرموده مانیز می پسندیم.»((۳))

این از خود بریدن وبه معشوق پیوستن، درهیچ محیطی، جز مجلس انس کربلا مجسم نیست.

کلام آخر

در گلگشت مختصری که به یاری مولا در دیارعرفه وعرفان کربلای او زدیم، آقا چون مرغی دلاویزهمایم گشت وتوان دست به قلم بردنم بخشید.

گوشه چشمی به من انداخت تاشهامت شکوفا ساختن غنچه دو رکعت عشق عاشورا را بیابم وطرحی ریخت تا چون دری یتیم ببارم و در آرزوی موهبت اعتمادی عاشقانه وکودکانه به صحرای کرامت محض او پویه کنم. امید آن که

۱- مرتضی مطهری، حماسه حسینی ،ج۱ ،ص۵۲.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵ - ۵۳.

۳- همان، ج ۴۴ - ص ۳۶۷.

شکوه های شرجی مرابه آه زیبای دردانه سه ساله اش پیوند زند و درحسرت عاشقی نمانم و با آرزوی این که عزت دستان به خاک نشسته ابالفضل یاریم کند تا بار دیگر شرحی برتقدس نگاه مولا بنهم ونوری ازسجاده عشق او برقلب گناه کارم بتابد.

ص:۳۷

منابع

۱. قرآن کریم.

۲. مفاتیح الجنان – دعای عرفه.

۳. شجاعی، سید مهدی – پدر عشق و پسر.

۴. مطهری، مرتضی – حماسه حسینی، ج۱.

۵. بقایی نائینی، اسدالله – کربلایی که من دیده ام.

۶. آوینی، سید مرتضی – گنجینه آسمانی.

جلد دوازدهم: قیام امام حسین (علیه السلام) از منظر اهل سنت

اشاره

ص:۱

بسم الله الرحمن الرحیم

فرهنگ عاشورایی

(۱۲)

قیام امام حسین(علیه السلام) از منظر اهل سنت

هو الشهید

مقدمه

«نَظَر النَّبیُّ (صلی الله علیه وآله) اِلَی الْحُسَینِ بن عَلی(علیهما السلام) و هُوَ مُقْبِلٌ، فَأَجْلَسَهُ فِی حِجْرهِ و قَالَ : إنَّ لِقَتْلِ الْحُسَینِ حَرارَةً فی قُلُوبِ المُؤمِنینَ لا تَبْرُدُ اَبَداً.((۱))

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به حسین بن علی نگاه می کرد در حالی که به طرفش می آمد، او را گرفت و بر روی پای خود نشانید و فرمود: همانا در دل های مؤمنین حرارتی نسبت به شهادت امام حسین(علیه السلام) است که هیچگاه سرد نمی گردد.»

مسلمانان همواره علاقه فراوان و عشق وافری نسبت به حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) سبط اکبر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)داشته اند. این عشق و علاقه در زمان حیات آن حضرت، در دوران قیام ایشان و خصوصاً پس از شهادتش وجود داشته و هیچگاه از بین نرفته است.

این مهم سرّ مگویی ندارد.! بلکه آشکارا علت آن معامله با خداوند است. امام حسین (علیه السلام) به خاطر حفظ و احیای دین خداوند از مال، جان، خانواده و همه هستی خود گذشت و در این مسیر دعوت خدای متعال را اجابت کرد و در نتیجه نام، یاد و محبت او حیات جاودانه پیدا کرد و مصداق کریمه شریفه شد :

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُم» (انفال ۲۴).

در واقع آنچه حضرت سید الشهدا (علیه السلام) در احیای دین خداوند انجام داد، الگویی پایدار برای همه مسلمانان تا قیام قیامت است. قیام برای اقامه حق و زدودن باطل و جلوگیری از کژیها و بدعت ها در دین خداوند! و در این مسیر از شهادت استقبال کردن و هیچ ارزشی را از احیای کلمه اللّه بالاتر ندانستن و از انحراف در امت پیامبر جلوگیری کردن!

همانگونه که آن حضرت خود فرمود : «اِنّی لَمْ اَخْرُجْ اَشِراً وَ لابَطِراً وَلا مُفْسِداً وَلا ظالِماً وَ انّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلاحِ فی اُمّهِ جَدّی (صلی الله علیه وآله) اُریدُ اَنْ اَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهی عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اَسیرُ بِسیرَهِ جَدّی وَ اَبی عَلیّ بْنِ اَبیطالِب(علیه السلام).

و همانگونه که همه پیامبران الهی با توکل بر خدای متعال در صدد انجامش بوده اند; اصلاح جوامع بشری از طریق دشمنی با ظالمان و دستگیری از مظلومان و نیز جلوگیری از فساد، تباهی و فحشاء، و تبلیغ حقیقت، عدالت، کرامت و فضیلت در بین تمامی انسانها !

و همانگونه که حضرت شُعیب پیامبر (علیه السلام) در تبیین رسالت و مأموریت خود گفت : «إنْ اُریدُ اِلاَّ إلْاِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفیقی اِلاّ بِاللّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ اِلَیْهِ اُنِیبُ». (هود ۸۸)

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) افتخار دارد در راستای احیاء و گسترش فرهنگ و معارف اسلامی و نیز حراست از حریم قرآن مجید و سنّت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و همچنین بزرگداشت نام، یاد و زندگانی اهل بیت(علیهم السلام) اقدام به برگزاری همایش های فرهنگی و علمی نماید.

۱- مستدرک الوسایل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

از جمله این همایش ها، همایش امام حسین(علیه السلام) بود که در سال ۱۳۸۱ ه‍-.ش (۲۰۰۳ م) در تهران و در سال ۱۳۸۲ ه‍-. ش (۲۰۰۴ م) در دمشق برگزار گردید.

اندیشمندان و صاحبان علم و قلم مقالات فراوانی را برای غنای هرچه بیشتر این همایش به دبیرخانه آن ارسال کردند و نتیجه تلاش های علمی آن عزیزان انتشار پانزده جلد کتاب گردیده است که اکنون در دسترس علاقه مندان قرار گرفته است.

بی شک بررسی و شناخت ابعاد گسترده قیام امام حسین(علیه السلام) با یک همایش و چند مقاله امکان پذیر نمی باشد. چه آنکه این فقط یک قیام نبود بلکه توانست یک فرهنگ ایجاد نماید، فرهنگ عمیقی که در زندگانی مسلمانان تأثیرگذار بوده و هست. فرهنگی که تا کنون نه تنها قدیمی و فرسوده نشده بلکه در طول تاریخ پس از عاشورا، همواره یک امید بوده، یک الگو، یک ارزش و یک فرهنگ، فرهنگ عاشورایی!

فرهنگ عاشورایی امام حسین(علیه السلام) بخوبی توانست فرهنگ آموزانی فهیم و با انگیزه تربیت نماید. عاشقانی که عمق قیام حضرتش را درک کردند و حاضر شدند عزیزترین سرمایه زندگانی خود را در این مسیر در طبق اخلاص گذارده و تقدیم نمایند و با آغوش باز به استقبال شهادت روند. الگوپذیری از فرهنگ عاشورایی حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) به اصحاب آن امام همام خلاصه نگردید، بلکه در سالها و قرنها بعد قیام ها و خروشهایی علیه حکام ظلم و جور را پدید آورد و منشأ بوجود آمدن صحنه هایی از آرمان خواهی، عشق و ایثار و شهادت طلبی در طول تاریخ شد.

فرهنگ عاشورایی، عاشوراها آفرید و کربلاها بوجود آورد و همواره پیروان اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) با عشق و علاقه و با ایمان راسخ، و با برپایی مجالس عزاداری، شعر و نوحه سرایی در زنده نگاه داشتن آن سخت کوشیدند و حتی در مسیر احیای نام و یاد و قیام عاشورایی امام حسین(علیه السلام) از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.

آنچه در پیش روی دارید مجموعه مقالاتی در خصوص بررسی و تبیین گوشه ای از فرهنگ عاشورایی حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) می باشد که در چند مجلد تدوین شده است. از آنجا که مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام) نسبت به تهیه و انتشار کتابهای دینی و مورد نیاز پیروان اهل بیت(علیهم السلام) در اقصی نقاط عالم همت می گمارد لذا در هریک از مجموعه منشورات «فرهنگ عاشورایی» به طرح نقطه نظرات صاحب نظران در این خصوص می پردازد.

با تشکر از مؤلفین محترم، توفیق تمامی اهل فکر، قلم و مطالعه را در شناساندن و شناخت هرچه بیشتر فرهنگ عاشورایی از خداوند متعال خواستارم و برای همه پیروان اهل بیت (علیهم السلام) در هر سرزمین که هستند آرزوی سلامت، موفقیت و رستگاری دارم.

محمد حسن تشیّع

معاون فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

ص:۶

قیام امام حسین (علیه السلام) از دیدگاه علمای اهل سنت

اشاره

قیام امام حسین (علیه السلام) از دیدگاه علمای اهل سنت

انسیه خزعلی

مقدمه

بی شـک، بنـایی که قرآن مجیـد در تثبیتِ جایگـاهِ اهـل بیت در میـان مسـلمین پـایه گـذاری کرد((۱))، موجب پیونـد عمیق مسـلمانان بـا این خانـدان گردیـد و کثرت حملات و مکر دست های ناپاک نتوانست در جـدایی آنها مؤثر واقع شود. سـنت و گفتار پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیز بر پایداری این امر افزود. احادیثی که با مضامین عام و خاص((۲)) موقعیتی منحصر به فرد از حضرت نزد مسلمین ترسیم نموده بود.

اگرچه حرکت انقلابی امام، برای آنان که به بیماری مزمن جامعه خو کرده بودنـد، غیرمنتظره بود; لیکن آنان که از نزدیک با سلوک و کردار نبوی آشنا بودند، سال ها چشم انتظار چنین لحظه هایی بودند.

آنچه به وضوح پس از حمـاسه عـاشورا، جـامعه را در خود فرو برده بود و دل هـا را می فشـرد، احساس مظلومیت حسـین(علیه السلام)، بی توجهی به حق اهل بیت(علیهم السلام) و خصومت با پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود. تألّم و تأثّر از این احساس، در برخی موارد، به انفجارهایی همچون قیام توّابین و انقلابهای پس از آن انجامید.

نکته ای که باید در آغاز مورد توجه قرار گیرد، این است:

شیعه و سـنی بـا مفهوم کنونی در آن دوران ناشـناخته بود و شایـد چنین نگرشـی در بررسـی دیـدگاه های آن عصـر، منصـفانه نباشـد. قرون بعـدی شاهـد صف آرایی و مرزبنـدی مـذاهب در مقابل یکـدیگر است که نقش حاکمان در این تقسیم بندی و جداسازی ها قابل توجه و دقت است.

در مجموع شاهـد ظهور سه دیـدگاه در جهـان اهل سـنت، پیرامون حادثه کربلا و تحلیل این واقعه می باشـیم. اگرچه برخی از آنهـا به گروهی انـدک اختصـاص یـافته و نتوانست هواداراني در میـان اهـل سـنت بیابـد و حتی گـاه حملات شدیـد عالمان و بزرگان اهل سنت را در قبال آن شاهدیم.

۱ – مخالفان قیام

گروه نخست، معـدود افرادی را تشـکیل می دهند که چشم بر موقعیّت اهل بیت و توصـیه پیامبر(صـلی الله علیه وآله) نسـبت به آنان و تأکید بر مقرون بودن قرآن و عترت بسته اند و شهادت حسین(علیه السلام) را به منظور اجرای دستور

۱- نزول آیاتی مانند: (قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودّه فی القربی). «شوری، آیه ۲۳» (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهّرکم تطهیراً) «احزاب، آیه ۳۳».

۲- روایـاتی بـا این مضـامین: روی ابوسـعید الخـدری، قـال: «سـمعت النّبی(صـلی الله علیه وآله) یقول: إنما مثل أهل بیتی فیکم کسـفینه نـوح من رکبهـا نجـا ومن تخلف عنهـاغرق...» مجمع الزوائـد، ج ۹، ص ۱۶۸. روی جـابر بن عبـدالله قـال: قـال رسول الله(صـلی الله علیه وآله): «من اراد أن ینظر إلی سـید شـباب أهـل الجنه فلینظر الی الحسـین بن علی...» تاریخ ابن عساکر، ج۱۴،

ص١٣٦.

جدش می دانند که فرموده هرکس بخواهد در جمع امت من تفرقه ایجاد کند، با او با شمشیر روبرو شوید، هرکه خواهد باشد. «قاضی ابوبکربن عربی»((۱)) در توجیه رفتار بنی امیه با امام حسین(علیه السلام) می گوید:((۲))

«ما خَرَجَ اِلَیْهِ أحَدٌ اِلاّ بِتَأویل، وَلا قاتَلوهُ إلاّ بِما سَمِعُوا مِنْ جَدِّهِ المُهَیْمِنِ عَلَی الرُّسُلِ المُخْبِرِ بِفَساد الحالِ، المُحَذِّرِ مِنَ الدُّخُولِ فِی الفِتَنِ. وأَقوالُهُ فی ذلِکَ کثیرةٌ، منها قَولُهُ: إنَّهُ سَیَکُونَ هَناتٌ وَهَناتٌ، فَمَنْ أَرادَ أنْ یُفَرِّقَ أَمْرَ هذِهِ الأُمَّهِ وهِیَ جَمیعٌ، فَاضْرِبُوهُ بِالسَّیْفِ کائِناً مَنْ کانَ؛ فَما خَرَجَ النّاسُ إلاّ بِهذا وأمْثالِهِ...».

خروج نکرده است بسوی او کسی مگر با یک توجیه، با آن امام کسی وارد جنگ نشده است مگر بوسیله آنچه شنیده اند از جد آن امام که احاطه بر پیامبران داشت، خبر دهند. بنابه سامانی احوال آخرالزمان، بر حذر دارنده از وارد شدن در فتنه ها و اقوال آن پیامبر در این باره بسیار است از جمله آن فرمایشات اینستکه می فرماید زود است که بوجود بیاید کارهای نکوهیده پشت سرهم، پس هرکس بخواهد در جمع امت من تفرقه ایجاد کند، با او با شمشیر روبرو شوید، هرکه خواهد باشد. پس مردم رو در روی امام قرار نگرفته اند مگر بوسیله شنیدن این گونه فرمایشات.

او، حسین(علیه السلام) را به دلیل نپذیرفتن نصیحت صحابه و مخالفت با بزرگان شماتت می کند و با عتاب و تندی در مورد کسانی که نسبت فجور و شراب خوارگی به یزید داده اند، موضع می گیرد. همچنین تلاش می کند منزلت یزید را با استفاده از روایت «احمدبن حنبل»((۳)) از تابعین به درجه صحابه ارتقاء دهد.((۴))

برخی از آنان نیز تلاش ناموفقی برای تبرئه یزید و شستشوی دست های تا مرفق آلوده او نموده اند. ابن حجرالهیثمی((۵)) می گوید:((۶))

«معلوم نیست که یزید امام حسین(علیه السلام) را کشته باشد یا امر به آن کرده باشد یا به آن راضی باشد و آنچه در تاریخ آمده حجت نیست، بلکه چنین نسبتی به او جایز نمی باشد».

او از «غزالی» عدم جواز لعن یزید را نقل می کند و لعن قاتلان امام حسین(علیه السلام)را تنها به صورت عام، جایز می شمارد. ((۷))

هنگامی که از عبدالغنی المقدسی((۸)) در مورد یزید سؤال می شود، می گوید:((۹)) خلافت او صحیح بوده است؛ زیرا شصت صحابه از جمله ابن عمر با او بیعت نمودند و هرکه او را دوست ندارد، ایرادی بر او نیست، زیرا که یزید از صحابه نبوده است... و علت جلوگیری از لعن او، خوف سرایت آن به پدرش معاویه و ایجاد فتنه است.

۱- ابوبکر محمّدبن عبدالله بن محمداحمدمعافری اشبیلی (۴۶۸ه- ۱۱۴۸م) فقیه مالکی و محدّث نامدار أندلس است. او به شام و بغداد سفر کرد و ازابوبکر شافعی، خطیب تبریزی و سپس غزالی بهره جست، او از نظر فقه مالکی و از نظر اعتقاد سلفی می باشد. او حملات تندی را به دیگر مذاهب کلامی و فیلسوفان داشته است.

۲- ابوبکر ابن العربی، العواصم من القواصم، تحقیق محب الدین الخطیب، ص ۲۳۲.

۳- روایتی را از احمدبن حنبل در «کتاب الزهد» از یزید نقل می کند که «ابن عربی» با استناد به آن، یزید را از جمله زاهدان صحابه و تابعین می داند که باید به آنها اقتدا نمود و موعظه شان را آویزه گوش ساخت. (ر، ک: العواصم من القواصم، ص ۲۳۳).

۴- همان، ص ۲۳۲.

۵- ابن حجر هیتمی یا هیثمی: شهاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر هیتمی «مشهور به» ابن حجر هیثمی. (د. ۹۷۴ق) یکی از محدّثین و فقهای نامی مذهب شافعی است. وی در مصر زیست و برای کسب علم سفرهایی نیز به مکه و مدینه کرد. این نویسنده، کتاب معروفی در زمینه کلام و مخالفت با عقاید شیعه نگاشته است با عنوان «الصّواعق المحرقه فی الرّد علی أهل البدع والزّندقه». گفتنی است: «قاضی نورالله شوشتری» در پاسخ گویی به این کتاب، نقدیه ای بر آن نوشت و در خلال آن به اثبات حقانیت شیعه و عقاید آن پرداخت با عنوان: (الصّوارم المهرقه فی نقد الصواعق المحرقه).

۶- ابن حجر، الهیثمی، الفتاوی الحدیثه، ص۱۹۸.

۷- همان، ص ۱۹۷ به بعد. یجوز أن یقال: قاتل الحسین أو الآمر بقتله أو الراضی به لعنه اللدان مات قبل التوبه، لاحتمال موته بعدها.

۸- عبدالغنی جماعیلی المقدسی در سال ۵۴۱ در نابلس به دنیا آمد در کودکی به دمشق نقل مکان کرد، سپس به اسکندریه سفر نمود و در سال ۶۰۰ ه- ق در مصر درگذشت. کتاب «الکمال فی أسماء الرجال» در دو جلد در زمینه رجال و حدیث از اوست.

۹- شهاب الدین أحمد، ابن رجب، طبقات الحنابله، ج۲، ص۳۴.

در بیان نظرات گروه سوم - مؤیّدان قیام - که بدان خواهیم پرداخت، شاهد موضع گیری شدید اکثر علمای اهل سنت در مقابل این نظریات هستیم.

بنی امیه و اخلافشان کوشیدند ماه محرم و روز عاشورا را به عنوان عید و ایام سرور در میان مردم معرفی نمایند; در حالی که مردم از همان روزهای اسارتِ اهل بیت(علیهم السلام)در کاخ یزید، در گوشه و کنار شام به عزاداری برای حسین(علیه السلام)پرداختند و این ایام را روز غم و اندوه خویش می دانستند. مقریزی از روز حزن مردم مصر; یعنی روز عاشورا که بازارها تعطیل می گردید و مردم به عزاداری می پرداختند، سخن می گوید و آن گاه از تغییر این سنت به دست ایوبی ها می گوید. آنان به پیروی از اهل شام و برای مخالفت با شیعیان و در ادامه سنتِ حجّاج، عاشورا را عید و روز مبارکی برای توسعه در رزق قرار دادند;((۱))

«از سال ۳۹۶ هرساله، روز عاشورا مراسم خاصی در مصر برگزار می شد. از جمله تعطیلی بازار و حرکت نوحه خوان هابه سوی جامع قاهره و اجتماع آنان برای عزاداری در آن مکان».

او آن گاه به سوگ نشستن امیران و وزیران را در جامع الأزهر و پس از آن، در مشهد حسینی نقل می کند:((۲))

«... وزیر در صدر مجلس می نشست و قاضی و داعی دو طرف او و نوحه خوانان به نوبت می خواندند و شاعران، مراثی خود را در مورد اهل بیت ارائه می نمودند. اگر وزیر رافضی بود، در اشعار خویش غلو می کردند و اگر سنی بود، به اعتدال می رفتند.

... هنگامی که دولت فاطمیان سقوط کرد، ایوبیان روز عاشورا را روز شادی اعلام نمودند و به امور خانواده خویش توجه می نمودند... توجه به غذاهای رنگارنگ، پختن شیرینی و تهیه وسایل جدید، به حمام رفتن و آراستن خویش را بنابر عادت اهل شام که حجاج در ایام عبدالملک بن مروان سنت گزارده بود - در این ایام قرار دادند تا بدینوسیله با شیعیان علی بن ابی طالب که این روز را روز حزن خویش قرار داده بودند، مخالفت کنند».

از معاصرین متأثّر از این دیدگاه - مخالفت با قیام امام حسین(علیه السلام) - می توان از برخی افراطیون وهابی نام برد که کار را به آن جا رساندند که از یزید به عنوان خلیفه ششم سخن گفتند و مناقب او را برشمردند و مهر تأیید بر بیعت او زدند و حتی بدیهیاتی مانند سوء سیاست و تدبیر او را به عکس نمایاندند:((۳))

«... هُوَ سادِسُ خُلَفاءِ الدَّولهِ الإسلامیّه... وَهُوَ اَوَّلُ الخُلفاءِ التّابعینَ، جاءَتْهُ الخِلافَهُ بَیْعَهً وَوَرَدَتْ فیه وَفی أَهْلِ زَمانِهِ وأحْوالِهِمْ مَناقِبُ صَریحَهٌ فی السُّنّهِ النّبویّه، وَکانَ لَهُ فَضْلٌ فی فَریضَهِ الجِهادِ وَالْغَزْوِ... ولَهُ أخْلاقٌ مجیدَهٌ... وَکانَ حَسَنَ الإدارهِ فِی اخْتِیارِ الرِّجالِ وسیاسَهِ الأُمّه.».

او ششمین خلیفه دولت اسلامی و اولین خلیفه از تابعین بود، با بیعت به خلافت رسید. درباره وی و اهل زمانش و حالات آنها

فضائل و مناقب صریحی در سنت نبوی وارد شده است. در فریضه جهاد و جنگ از دیگران برتر بود و دارای اخلاق درخور ستایشی داشت و در انتخاب سران و اداره امور امت اسلام مدیر شایسته ای بود!

۲ – محتاطان مردّد

این گروه با وجود اعتراف به حقانیت قیام حسین(علیه السلام)، از شهامت لازم برای اعتراف به آن و حکم بر علیه یزید عاجزند، برخی از اینها سعی می کنند راهی میانه را برگزینند و توجیهاتی برای آنچه واقع شده – هرچند ناحق باشد – بیابند. برخی دیگر با تحلیل های به ظاهر علمی و از دریچه محدود تحلیل تاریخی خویش به قضیه نگریسته و با

۱– عبدالقادربن محمد، المقریزی، الخطط المقریزیه، ج۲، ص۳۸۵.

۲– همان.

۳– هزاع بن عید، الشمری، یزیدبن معاویه الخلیفه المفتری علیه، ص ۵.

وجود این که نتوانسته انـد توجیهی بر اعمال یزیـد بیابنـد، به نتیجه ظاهری قیام نگریسته و درصدد ریشه یابی عوامل شکست برآمده اند و از این دیدگاه نسبت خطا به حسین(علیه السلام) داده اند.

ابن خلدون در المقدمه بنابر اجماع، یزید را فاسق و غیرصالح برای امامت می شـمارد و از این جهت است که امام حسـین(علیه السـلام) بر او خروج می کند. او معتقد است اگر صحابه و تابعین، حسین را یاری نکردند نه به دلیل تأیید عمل یزید بود، بلکه آنها ریختن خون و یاری یزید را در جنگ با حسین(علیه السلام)، جائز نمی شمردند:((۱))

«در مسـئله ای که مورد بحث ماست، امام عادلی وجود نـدارد و بنابراین جنگیدن حسـین با یزید و هم جنگیدن یزید با حسـین، هیچکدام جائز نیست».

او با وجود این که اذعان می کنـد که قیام امام حسـین(علیه السـلام)برای انجام تکلیف بوده، در تحلیل خویش به عصبیت های قبیله ای بها می دهد و از این دید، نسبت خطا به حضرت می دهد:((۲))

«حسین دید که قیام بر ضد یزید تکلیف واجبی است، زیرا او متجاهر به فسق است و به ویژه این امر بر کسانی که قادر به انجام دادن آن می باشـند، لازم اسـت و گمـان کرد خـود بـه سـبب شایسـتگی و داشـتن شـوکت و نیرومنـدی خـانوادگی بر این امر تواناست. اما در مورد شایسـتگی، هم چنانکه گمان می کرد، درست بود و بلکه بیش از آن هم شایسـتگی داشت; ولی درباره شـوکت اشـتباه کرد. خـدا او را بیـامرزد، زیرا عصـبیتِ مضـر در قـبیله قریش و عصـبیتِ قریش در قـبیله عبـدمناف و عصـبیتِ عبدمناف تنها در قبیله امیه بود.

پیروان این تفکر از یـک سـو تنـدروی هـای ابن عربی را غیرمنطقی، نـاصواب و مخـالف سـنت پیـامبر(صـلی الله علیه وآله)می شمارد و از سوی دیگر قیام امام حسـین(علیه السـلام) در قالب های خشک فکری آنان نمی گنجد و تمسک به ظواهر، آنان را از درک عمق حقایق بازداشته است.

برخی از آنان با وجود اذعان به فسق و فجور یزید، از لعن او خودداری و نهی می کنند و گاه برای او طلب استغفار می کنند:((۳))

من معتقدم که باید از ورود به مسئله درگیری بین حسـین و یزید خودداری نمود و این از سخن گفتن بهتر است، زیرا حقیقت آن روشن نمی باشد....

بالاخره بایـد بگوییم که ما موظفیم برای هردو طرف اسـتغفار نموده، برایشان دعا کنیم و روز قیامت که مبعوث شوند، خداوند بین آنها حکم می کند، چرا که تنها او سر مکتوم و نهان را می داند و به حقیقت نیت هریک از دو طرف آگاه است».

بـا وجود این تفکر، آنها نتوانسـتند منکر پیروزی حسـین(علیه السـلام)و تزلزل پایه های ظلم اموی پس از قیام حضـرت شونـد:((۴))

«من معتقدم – و این دیدگاه خاص من است – که حسین در درازمدت به پیروزی رسید، او اگر به مراد خویش در میدان کارزار و رویارویی نظامی دست نیافت; ولی شهادت او خود یک پیروزی محسوب می شود که تخم کینه و عداوت را در دل مردم نسبت به بنی امیه کاشت... و این شهادت مستقیماً عامل تزلزل اقتدار دولت اموی گردید...».

۳ – مؤیّدان قیام

۱- عبدالرحمان، ابن خلدون، المقدمه، ترجمه محمدپروین گنابادی، ص ۴۱۷.

۲- همان، ص ۴۱۵.

۳- الجمیلی، استشهادالحسین، ص ۱۴.

۴- همان، ص ۲۳.

گروه سوم که اکثر قریب به اتفاق اهل سنت را تشکیل می دهند با اکرام و تعظیم از حماسه امام حسین(علیه السلام)یاد می نمایند. بلافاصله پس از واقعه عاشورا، اکثر آنان به صورت های گوناگون اعلام موضع نموده اند; به گونه ای که شخصی مانند عبید الله بن حرّ الجعفی((۱)) که حاضر به یاری امام نشده بود، پس از واقعه عاشورا در صف معاندان حکومت اموی قرار می گیرد و بر شهدای کربلا مرثیه سرایی می کند و مردم را به عصیان علیه حکومت فرا می خواند.((۲))

کسانی مانند زیدبن ارقم((۳)) نیز که به شیوه زاهدانه امام را به انصراف از ادامه مسیر، نصیحت می نمودند; مجبور به تسلیم در برابر حقانیت آن حضرت شدند. او هنگامی که اسیران و سرهای شهیدان و رفتار بی شرمانه ابن زیاد را نسبت به آنان می بیند، می گرید و از ذلت مسلمانان پس از آن واقعه غمبار سخن می گوید:((۴))

«أيّها النّاس... اَنْتُمْ العَبيدُ بَعْدَ اليَوْمِ، قَتَلْتُمُ ابْنَ فاطِمَه، وَأَمَرْتُم ابْنَ مَرْجانَه، وَاللهِ لَيَقْتُلَنَّ خِيارَكُمْ، وَلَيَسْتَعْبِدَنَّ شِرارُكُمْ، فَبُعْداً لِمَنْ رَضِيَ بِالذُّلِّ وَالعارِ».

ای مردم از امروز به بعد شما برده خواهید شد فرزند فاطمه را کشتید و حکومت پسر مرجانه را پذیرفتید، به خدا سوگند وی خوبان شما را می کشد و بدان شما را به بردگی می کشاند چه دور است (از رحمت خدا) کسی که به ذلت و خواری راضی شود.

بدین سان، حتی مسلمانانی که خلافت و اعمال معاویه را با توجیهاتی تحمل می کردند; در برابر آنچه از یزید مشاهده می کردند، سکوت را جایز نشمردند.

یزید سه سالونُه ماه حکومت کرد. در سال اول فرزند رسول الله(صلی الله علیه وآله) را به شهادت رساند و خاندان او را به اسارت گرفت. سال دوم کشتار مدینه را به راه انداخت و خونریزی و هتک و غارت را برای سربازان خود مباح نمود و در سال سوم کعبه را با منجنیق هدف قرار داد و پرده های کعبه را به آتش کشید.((۵))

اعمال قبیح یزید در قرون بعدی موجب حیرت بزرگان و دانشمندان گردیده است. أبوالعلاء مَعرّی قتل حسین(علیه السلام) و بر خلافت نشستن یزید را از زشت کرداری روزگار و مردم می شمارد:((۶))

أَری الأَيّامَ تَفْعَلُ كُلَّ نُكْر *** فَما أَنَا فِي العَجائِبِ مُسْتَزِيدُ

أَلَيْسَ قُرَيْشُكُمْ قَتَلَتْ حُسَيْناً *** وَكانَ عَلى خِلافَتِكُمْ يَزِيدُ؟!

روزگار را می بینم که هرکار منکری را انجام می دهید و من بیشتر از این عجایب نیافتم.

آیا قریش شما نبود که حسین را کشت، در حالی که یزید بر شما خلافت می کرد.

از همین روست که بزرگانی از اهل سنت مانند: ابن الجوزی، القاضی ابویعلی و جلال الدّین سیوطی به کفر او حکم نموده و او را لعن کرده اند.((۷))

۱- «عبیدالله بن حرّ» (۶۸ ه- – ۶۸۷ م) از هواداران «عثمان بن عفّان» بود، پس از قتل او به لشکر معاویه رفت و در جنگ صفین با علی(علیه السلام) جنگید. از او راهزنی های بسیاری در تاریخ ذکر شده و امام در دعوت او، تطهیر او را از گناهان با توبه و نصرت دین خدا، خواستار می شود، او به دعوت امام پاسخ منفی داد و تا آخرعمر از این امر تأسف می خورد.

۲- تاریخ طبری، ج۵، ص ۴۶۹ – ۴۷۰.

۳- زیدبن أرقم: (۶۸ ق – ۶۷۸ م) زیدبن أرقم خزرجی أنصاری، صحابی رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) است که به همراه ایشان در هفده جنگ شرکت کرد. وی به همراه امام علی(علیه السلام)در صفّین شرکت داشت و در کوفه درگذشت. در کتب حدیث هفتاد روایت از او باقی است.

۴- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۶۲.

۵- ابی المظفّر یوسف شمس الدّین، سبط ابن الجوزی، تذکره خواص الامّه، ص ۱۶۲ به بعد.

۶- المعرّی، لزوم ما لا یلزم، شرح و تقدیم: وحید کبابه، حسن حمد، ص ۳۱۰ و ۳۱۱.

۷- عبدالرزاق، المقرّم، مقتل الحسین، ص ۳۴۸. ابویعلی: «محمدبن ابی یعلی» ملقب به عمادالدین (۵۶۰ ه- ۱۱۶۵۰ م) قاضی و فقیه حنبلی است که در بغداد به دنیا آمد و فقه را نزد پدر و عمویش فراگرفت. وی از جوانی به تدریس پرداخت و در فقه، به ویژه خلاف و مناظره تبحّر یافت. پس از آن که «ابن نبل» در ریان مدرسه ای برای حنبلیان بنا نمود، سرپرستی آن را به قاضی ابویعلی سپرد. ابن الجوزی: «ابوالفرج عبدالرحمن بن ابوالحسن علی بن محمد جعفر جوزی بغدادی، «معروف به» ابن الجوزی (د. ۵۹۷ ق) از مورّخان مشهور سده ششم هجری است نسب وی به ابوبکر و قبیله تیم می رسد. او در بغداد به دنیا آمد و در همان جا زیست و با نُه خلیفه عباسی (المسترشد تا النّاصر) هم دوره بود. (به دلیل عدم استقرار سیاسی و اجتماعی و فکری این دوره و تعویض سریع خلفا در این عصر). إبن الجوزی نه تنها در تاریخ که در دیگر شاخه های علوم نظیر تفسیر و حدیث نیز دست داشت. از تألیفات مهم وی می توان به «المنتظم فی تاریخ الملوك والأمم» اشاره کرد. سیوطی: «عبدالرحمان ابوبکر» ملقب به «جلال الدین سیوطی» از دانشمندان شافعی مذهب سده نهم ه- (۸۴۹ ق – ۹۱۱ ق). در قاهره متولد شد و همان جا نشو و نما کرد. در هشت سالگی قرآن را حفظ کرد و به تحصیل علوم عصر خویش پرداخت. چنان که در علم تفسیر و هیئت و فقه و نحو و معانی بیان و حدیث تبحّری خاص یافت. وی در هر رشته اش از این علوم صاحب تألیف است. پس از مسافرت به شام و حجاز و یمن و هند و مغرب، در چهل سالگی گوشه نشینی اختیار کرد و در ۶۲سالگی در زادگاه خود دیده از جهان فروبست. از کتب اوست «تاریخ الخلفاء» در تاریخ و «الإتقان» در علوم قرآن.

جاحظ معتقد است: منکرات بسیاری که یزید مرتکب شده، دلالت بر بسیاری از رذایل در وجود او می کند و بالأخره موجب خروج او از ایمان می گردد. او فاسق ملعون است و هرکه از دشنام این ملعون بازدارد خود ملعون است.((۱))

علامه آلوسی در تفسیر روح المعانی می گوید:((۲))

«اگر کسی بگوید که یزید با این عمل معصیت نکرد و لعن او جایز نیست، باید او را در زمره یاران یزید محسوب نمود. من می گویم آن خبیث معتقد به رسالت پیامبر(صلی الله علیه وآله)نبود و آنچه را که او با اهل حرم الهی و اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) در حیات و پس از وفات انجام داد و رسوایی های دیگر او دلالت بر این امر می کند و اموری که او مرتکب شد، در دلالت بر کفرش کمتر از انداختن ورقی از مصحف شریف در کثافات نیست. گمان نمی کنم که وضعیت او نیز بر مسلمانان آن زمان پنهان بوده باشد. ولی آنها مقهور و تحت فشار بودند و چاره ای جز صبر نداشتند.

لذا کسی مخالف جواز لعن یزید با وصفی که گذشت نمی باشد، به جز ابن عربی و هواداران او که ذکرشان گذشت. آنها ظاهراً لعن کسانی که به قتل حسین(علیه السلام)رضایت داده اند را جایز نمی دانند و این مسئله گمراهی بزرگی است که ممکن است از گمراهی یزید فراتر رود».

آرایِ گروه اندکی از اهل سنت - پس از اجماع اکثر آنان بر کفر و لعن یزید - موجب تعجب است. از آن جمله آنچه از ابن حجر مبنی بر عدم رضایت یزید به قتل حسین(علیه السلام)نقل شد،((۳)) در حالی که «طبری» از شادی یزید پس از شنیدن قتل حسین(علیه السلام) و بهبود موقعیت ابن زیاد نزد او سخن می گوید((۴)) و خوارزمی از سپاس گویی او در این امر سخن به میان آورده است.((۵))

آنچه در یاد تاریخ مانده است، پشیمانی یزید پس از حرکت حماسه ساز اهل بیت در شام و به دنبال خطبه کوبنده حضرت زینب(علیها السلام) و امام سجاد(علیه السلام) می باشد که این ندامت نیز جز تظاهر و تغییر مشی سیاسی برای جلوگیری از نابودی قطعی چیز دیگری نبوده است.

۱- الجاحظ، رسائل، الرساله الحادیه عشره فی بنی امیه، ج۲، ص ۱۳ و ۱۴.

۲- الآلوسی، تفسیر روح المعانی، ج ۲۶، ص ۶۷ ذیل آیه: «فهل عسیتم ان تولیتم...» (سوره محمد، آیه ۲۲)

۳- الفتاوی الحدیثه، ص ۱۹۸.

۴- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۹.

۵- الخوارزمی، مقتل الحسین، ج۲،ص ۵۹. قال (یزید للنعمان بن بشیر): الحمدلله الذی قتله. قال النعمان: قد کان أمیرالمؤمنین - یعنی به معاویه - یکره قتله. فقال: ذلک قبل أن یخرج، ولو خرج علی أمیرالمؤمنین والله قتله إن قدر.

جمیلی بـا وجود این که از افرادی است که برای هر دو طرف درگیری در عاشورا اسـتغفار می کنـد، در این زمینه می گویـد:((۱))

«این پشـیمانی ظاهری بوده است; زیرا اگر حقیقی بود، عبیدالله بن زیاد، عمرسـعد و شـمربن ذی الجوشن را مجازات می نمود. اگر نـدامتی هم در کـار بوده، به دلیـل خـدشه دارشـدن احسـاس مسـلمانان و برافروخته شـدن خشم آنان تا ابـد بوده است، نه پشیمانی از نفس جنایاتی که واقع گردید».

عدم مشروعیت بیعت یزید و لزوم قیام امام

آنان بیعت یزیـد را مشـروع دانسـته اند و در آن اجماع اهل حل و عقد را آورده اند، چگونه می توانند منکر شواهد تاریخی بر بیعت اجباری و تحت فشار و ظلم معاویه شونـد؟ هنگامی که بیعت عرضه می شود، فرزنـد رسول خدا و بنی هاشم زیر بار نمی رونـد. ابـن زبیر بـه مکه می گریزد و ابن عمر برای فرار از بیعت در خـانه مخفی می گردد و عبـدالرحمن ابن ابی بکر از آن به بیعت هرقلیه و قوقیه((۲)) تعبیر می کنـد و هنگامی که معاویه صدهزار درهم برای او می فرسـتد تا به بیعت رضایت دهد، می گوید: دینم را به دنیا نمی فروشم.((۳))

بر فرض پـذیرش چنین امری از جانب مسـلمانان، شـروط امامت در او محقق نمی باشـد و خروج بر او لازم است. در این زمینه ابن خلـدون - با وجود اعتقاد به این که مسـلمانان جز افرادی نادر با یزیـد بیعت کردنـد و آن را صـحیح می دانـد - نمی تواند مشروعیت خروج حسین(علیه السلام) را انکار نماید.((۴))

ابوبکر ابن العربی المـالکی دچار اشـتباه شـد، آن گـاه که در کتاب «العواصم من القواصم» می گویـد: حسـین(علیه السـلام)به شمشـیری که شـریعت بر کشـیده بود، به قتل رسـید. در حالی که توجه به شـرط عدالت امام در خلافت اسلامی ننموده است و چه کسی عادل تر از حسین(علیه السلام) در زمانش بوده است؟

او در جـای دیگر اجمـاع بر فسق یزیـد را موجب عـدم صـلاحیت او برای امـامت دانسـته و این امر را حجـتی برای خروج امـام حسین(علیه السلام)می شمارد.((۵))

ابن عقیل((۶)) و ابن الجوزی((۷)) خروج بر امام غیرعادل را جایز دانسته اند و دلیل آن را خروج حسین(علیه السلام) بر یزید برای اقامه حق عنوان نموده اند و ابن الجوزی در کتابش «السر المصون» می گوید:((۸))

«از اعتقادات عوامانه ای که در عـده ای از منسوبین به اهل سـنت نفوذ نموده است، این است که گفته انـد: یزید کار صـحیحی انجام داد و حسین در خروج بر او اشتباه کرد. درحالی که اگر در تاریخ بنگرند می بینند که چگونه به اجبار

۱- الجمیلی، استشهاد الحسین، ص ۱۳.

۲- هرقل و قوق از القاب پهلوانان و پادشاهان رومی می باشد.

۳- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۱۷۰.

۴- ابن خلدون، المقدمه، ص۴۱۷.

۵- همان، ص۴۱۵ به بعد.

۶- ابن عقیل: ابوالوفاء علی بن عقیل بن محمدظفری بغدادی (۵۱۳ ه- ۱۱۱۹ م) فقیه متکلّم و واعظ حنبلی است، او از سویی تحت تأثیر مذهب حنبلی و از سوی دیگر از درس محمدبن احمد معتزلی بهره مند و از آن متأثر بود از درس غزالی نیز بهره جسته است. در سال ۴۶۵ رسماً از اعتقادات اعتزالی خود توبه نمود و از مذهب اعتزال برائت جست.

۷- شرح زندگی او گذشت.

۸- به نقل از: مقتل الحسین للمقرم، ص ۳۱ و ۳۲.

برای او بیعت گرفته شده و همه گونه خلافی در این بیعت صورت گرفت.((۱)) و بر فرض صحت خلافت، مسائلی از یزید بروز نمود که هریک از آنها برای فسخ عقد بیعت کفایت می کرد».

او چنین دیدگاهی را در میان اهل سنت از جانب جاهلانی می داند که می خواهند به این وسیله «رافضه» را به خشم آورند. چرا که، رافضی بودن جرم نابخشودنی بود که به این انتساب، بسیاری از کردار و آداب محبان اهل بیت در حصر و تحریم واقع می شد. این مسئله عامل بسیاری از موضع گیری ها در برابر حق اهل بیت و عناد با آنان گردیده است - یا بهتر بگوییم - از ریشه عناد با آنان برخاسته است، چنانکه در تاریخ شاهدیم:

ابن زبیر که با شعار حمایت از قیام حسین(علیه السلام) به قدرت می رسد، چهل جمعه، صلوات بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) را ترک می کند و وقتی مورد اعتراض واقع می شود، می گوید:((۲))

«پیامبر(صلی الله علیه وآله) اهل بیت بدی دارد که اگر من بر پیامبر(صلی الله علیه وآله)صلوات فرستم، آنها خوشحال می شوند و من نمی خواهم این کار، باعث چشم روشنی آنها شود».

این خصومت، همچنان در طول تاریخ تداوم یافت و یکی از عوامل موضعگیری در برابر قیام امام حسین(علیه السلام)و تخطئه آن گردید.

شوکانی حکم علیه امام - به دلیل خروج بر یزید شراب خوارِ هتّاک - را از اموری می داند که مو را بر بدن راست می کند و صخره های سخت را متلاشی می سازد:((۳))

«لَقَدْ أَفْرَطَ بَعْضُ أَهْلِ العِلمِ فَحَكَمُوا بِأَنّ الحُسَيْنَ السِّبْطَ رَضِىَ اللهُ عَنْهُ وَأَرْضاهُ باغ عَلَى الخِمّيرِ السِّكّيرِ الهاتِكِ لِحُرْمَةِ الشَّريعَةِ المُطَهَّرَهِ لَعَنَهُمُ اللهُ، فيا لَلْعَجَبِ مِنْ مَقالات تَقْشَعِرُّ مِنْها الجُلودُ وَيَتَصَدَّعُ مِنْ سِماعِها الْجُلْمُودُ».

بعضی از علماء زیاده روی کردند و قضاوت کردند با اینکه حسین نوه پیامبر (رضی الله عنه) بر دائم الخمر همیشه مستی که حرمتهای شریعت مطهر را هتک کرده لعنت خداوند بر آنان باد. سرکشی نموده چه بسیار جای تعجب است از این گفتارهایی که پوست از آنها جمع می شود و از شنیدن آنها سربدرد می آید.

عالمان معاصر نیز بر این امر تأکید ورزیده اند. شیخ «محمدعبده» یاری حکومت عدل و دین در برابر حکومت ظلموجور را بر مسلمین واجب می شمارد و قیام امام حسین(علیه السلام)را از باب خروج بر امام ظالم و طغیانگر می داند.((۴))

دیگر بزرگان معاصر نیز این قیام را موجب احیای دین می دانند و معتقدند خلافت که کم کم به سمت انحراف و سبک پادشاهی پیش می رفت، با این حرکت به خویش آمد و حقایق برای مردم تبیین گردید.

«عبدالله علایلی» می گوید:((۵))

«... امام حسین(علیه السلام) نه بر امام، که بر فردی متجاوز که خویش را بر مردم تحمیل نموده بود - یا به زبانی دیگر، پدرش او را بر مردم تحمیل کرده بود - خروج کرد... شاید اگر این حرکت از سوی شخصی دیگر و در برابر حاکمی غیریزید انجام می پذیرفت، دست های ناپاک تبلیغاتی حکام به راحتی می توانست در لوث آن و تحریف اهدافش موفق گردد; لیک حسین(علیه السلام)با پیشینه معروفش نزد مسلمانان و وصایای پیامبر(صلی الله علیه وآله)درباره اش و اخبار

۱- وقتی معاویه مسئله جانشینی یزید را در جمعی از مسلمانان مطرح کرد رو به «احنف» نمود و گفت: چه می گویی ای ابابحر؟ احنف گفت: اگر راست بگوییم از شما می ترسیم و اگر دروغ بگوییم از خدا می ترسیم.تو ای امیرالمؤمنین بیش از هرکس یزید، چگونه شب و روزکردنش، آشکار و نهانش و ورود و خروجش را می شناسی! (العقدالفرید، ج۴، ص۳۷۰).

۲- انساب الأشراف، ج۳، ص۲۹۱.

۳- محمدبن علی الشوکانی، نیل الاوطار، ج۷، ص۱۷۶.

۴- تفسیر المنار، ج۱، ص۳۶۷.

۵- الامام الحسین، العلائلی، ص۳۳ و ۳۴.

فراوان پیرامون قیامش یک سوی ماجراست و یزید خبیث و خاندان بنی امیه، سوی دیگر. این امر نهضت امام حسین(علیه السلام) را مثل روز درخشان نموده است; به گونه ای که اگر مواضع مخالفینِ خروج امام حسین(علیه السلام) در کتاب های اهل سنت ذکر می شود، از این باب نقل می شود که آن را نفی و محکوم نمایند».

عباس محمودالعقاد تحلیل و سنجش قیام امام حسین(علیه السلام)را با مقیاس های کوچک و تنگِ بشری، غیرمنصفانه می داند:((۱))

«خروج حسین از مکه به عراق، حرکتی نیست که بتوان با مقیاس های روزمره بر آن حکم نمود; چرا که از نادرترین حرکت های تاریخی در زمینه دعوت دینی یا سیاسی محسوب می گردد... تنها اشخاصی به چنین حرکتی دست می زنند که برای آن خلق شده اند، لذا این گونه خطرکردن به مخیله دیگران خطور نمی کند... حرکتی منحصر به فرد که اشخاصی منحصر به فرد را می طلبد...».

عقاد، برخی مستشرقان و شرقیان کم فهم را به نادیده گرفتن حقایق در جریان بیعت مکارانه یزید و عدم درک شرایطی که امام در آن قرار داشت، متهم می نماید و بر انگیزه اعتقادی حضرت تأکید میورزد:((۲))

«چقدر خوب بود اگر این گروه، مسئله عقیده را در وجود حسین(علیه السلام) متذکر می شدند که یک امر موقّتی و سازش بردار نبود. او انسانی بود که محکم ترین ایمان به احکام اسلام را دارا بود و به شدت معتقد بود که تعطیل حدود الهی بزرگترین بلایی است که دامن گیر او، خانواده اش و به طورکلی، امت عربی در حال و آینده خواهد شد. او مسلمان و نواده پیامبر(صلی الله علیه وآله)بود...».

عدم توجه به این نکته، عامل بسیاری از تحلیل های غلط و ناروا نسبت به نهضت امام حسین(علیه السلام) است که عمده این تحلیل ها از سوی مستشرقین صورت گرفته است. برخی هدف قیام را دستیابی به حکومت و خلافت پنداشته اند و با این پندار به ماجرا نگریسته اند و برخی دیگر آن را یک درگیری قومی دانسته اند و تلاش نموده اند، برای ریشه یابی آن به عصر هاشم و امیّه برگردند و مسیر این اختلاف را تا عصر حسین(علیه السلام)دنبال و در آن عصر به اوج رسانند.

در حالی که چنین قضاوتی، با هیچ یک از عناصر مؤثّر در حادثه هماهنگی ندارد و در هیچ کلام و نامه ای از حضرت نشانی از آن نمی توان یافت، علاوه بر این که ترکیب لشکریان درگیر، بطلان چنین مدعایی را ثابت می کند:((۳))

«درگیری قومی هرگز نمی تواند جون - برده سیاهپوست - و حبیب بن مظاهر - رئیس عشیره عربی - را در کنار هم قرار دهد. همچنان که ممکن نیست کسانی را که تا دیروز دشمن حسین(علیه السلام) بودند، مانند حرّبن یزید و زهیربن قین و افراد مشابهی که در میان جنگ، هنگامی که سخنان و استغاثه او را شنیدند به او پیوستند، با کسانی که از روز نخست با حسین همراه شدند، در یک صف قرار دهد.

چه چیز زهیربن قین را که از هواداران جریان عثمانی بود - از اعتقادش به خط عثمان متحول می سازد؟! خطی که معاویه برای توجیه مخالفت خویش با علی(علیه السلام)ترسیم نموده بود و به این وسیله ادعای مظلومیت عثمان و انتقام جویی او را می نمود، چنین امری در مورد حربن یزید نیز که تا آخرین لحظات فرماندهی لشکر دشمن را به عهده دارد، صادق است...».

۱- العقاد، العبقریّات الإسلامیّه، ج۲، ص۲۲۲.

۲- همان، ج۲، ص۲۲۸.

۳- شهید سید محمدباقرالحکیم(قدس سره)، ثوره الحسین، ص ۱۴.

شایـد چنین تصوری از شـعر منسوب به یزیـد پس از قتـل حسـین(علیه السـلام)سرچشـمه گرفته که از حقـد دیرینه او نسـبت به پیـامبر(صـلی الله علیه وآله) و فرزنـدان آن حضـرت و خشم او از ارتبـاط آنـان با وحی ناشـی گردیـده و آن را به مسائل قومی مرتبط می سازد:((۱))

لَیْتَ أَشْیاخی بِبَدر شَهِدُوا *** جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الأَسَلْ((۲))

لَأَهَلُّوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحاً *** ثُمَّ قالُوا: یا یَزیدُ، لا تَشَلْ

قَدْ قَتَلْنا الْقَوْمَ مِنْ ساداتِهِم *** وَعَدَ لَناهُ بِبَدر، فَاعْتَدَلْ

لَعِبَتْ هاشِمُ بِالْمُلکِ فَلا *** خَبَرٌ جاءَ، وَلا وَحْیٌ نَزَلْ

متأسـفانه چنین اندیشه ای در میان مسلمین نیز نفوذ نمود، به گونه ای که برخی آثار ادبی و شعری را نیز متأثر از آن می بینیم و جهت گیری هـای سـطحی و تحلیـل های مادی و مقطعی حادثه عاشورا به چنین برداشت هایی باز می گردد. تلاش بنی عباس نیز برای القای پیروزی بر بنی امیه و انتقام از آنها به همین دیـدگاه برمی گردد، درحالی که علویان این توجیه را نمی پذیرند و همچنان عصر عباسی را ادامه حکومت ظالمانه بنی امیه می شمارند.

۱- البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۸۲.

۲- الأسل = نیزه، نوک تیز نیزه.

امام حسین(علیه السلام) در منظر اهل سنّت

اشاره

امام حسین(علیه السلام) در منظر اهل سنّت

محمد اسماعیل زاده

مقدمه

برخی از آیات قرآنی که طبق نقل اهل سنت، در عظمت امام حسین و عترت و پیامبر اکرم (علیهم السلام) نازل شده است:

۱ - آیه مباهله((۱)); عالمان و مفسران اهل سنت((۲)) در ذیل آیه تصریح نموده اند که این آیه درباره اهل بیت پیامبر نازل شده است و مراد از ابنائنا حسن و حسین (علیهما السلام)می باشد.

۲ - آیـه تطهیر((۳)); به عقیـده اهل سـنت و به موجب احادیث وارده((۴))، اهـل بیت عبارت از فاطمه، حسن و حسـین، علی است (علیهم السلام)و نه زنان پیامبر(صلی الله علیه وآله)

۳ - در آیه موده فی القربی((۵)); فخررازی در تفسیر این آیه شریفه از زمخشری صاحب تفسیر «الکشاف» نقل می کند، پس از نزول این آیه، از پیامبر سؤال شـد خویشاونـدان تو کیاننـد که مودت آنان بر ما واجب است. فرمود: «علی و فاطمه و ابناهما; علی وفاطمه و دو پسر آندو» زمخشری اشعاری از شافعی نقل می کند از جمله:

ان کان رفضاً حبّ آل محمد *** فلیشهد الثقلان انی رافضی

اگر محبت آل محمد، نشانه رافضی بودن است، پس تمام جن و انس شهادت بدهند که من رافضیم.

برخی از روایات وارده از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در عظمت امام حسین (علیه السلام) :

۱ - حسین منی و انا منه((۶))

۲ - الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنه((۷))

۳ - الحسن و الحسین ابنا من احبهما احبنی، و من احبنی، احبه الله، ادخله الجنه و من ابغضهما ابغضنی و من ابغضنی ابغضه الله و من ابغضه ادخله النار.((۸))

فصل اول: خبر دادن رسول خدا از شهادت امام حسین (علیه السلام)

طبق روایات زیادی که از نظر مضمون، در حد تواتر معنوی است، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) از شهادت فرزندش حسین (علیه السلام) در کربلا و لزوم یاری نمودن آن حضرت خبر داده است.

۱- سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۲- .از قبیل ، زمخشـری آلوسـی وفخر رازی گفته است: هذه الایه داله علی ان الحسن والحسـین(علیهم السلام) کانا ابنی رسول الله(صلی الله علیه وآله)وعدان یدعوا ابنائه فدعا الحسن والحسین فوجب ان یکونا ابنیه.

۳- .سوره احزاب، آیه، ۳۳.

۴- .التاج الجامع للأصول فی احادیث الرسول (ص)، ج ۳، ص ۳۴۷.

۵- .سوره شوری، آیه ۲۳.

۶- .مسند احمد بن حنبل، ج ۳ و ۴; کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۵ و ص ۱۲۰ و ج ۱۳، ص ۶۲۲.

۷- .کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۲; مسند احمد بن حنبل شرح محمد شاکر حدیث شماره ۷۸۶۳ و نیز شماره ۵۷۶.

۸- .کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۲۰.

۱ - ابن سعد و طبری از عایشه روایت نموده اند که پیامبر فرمود: «اخبرنی جبرئیل انّ ابنی الحسین یقتل بأرض الطف...و أخبرنی ان فیها مضجعه.»((۱))

۲ - «إنّ ابنی هذا یعنی الحسین - یقتل من ارض العراق یقال لها کربلا فمن شهد ذلک منهم فلینصره»((۲))

فصل دوم: موجبات نهضت عاشورا

اشاره

هر چند حوادث ریشه داری در پیدایش واقعه خونین عاشورا مؤثّر بوده، ولی هدف ما در این مقاله تنها یاد آوری برخی علل و اسباب موجود در دوران حکومت معاویه و فرزندش می باشد که موجب نهضت تاریخی عاشورا شده است. با اشاره به آن بر آنیم تا ماهیّت حکومت ها، آشکارتر گردد.

الف – مواردی از ماهیت اعتقادی و جاه طلبی معاویه

۱ - خواندن نماز جمعه در روز چهارشنبه((۳))

۲ - مراحل نقشه معاویه برای تحکیم قدرت خویش و تبدیل خلافت به سلطنت

۳ - قتل امام حسن مجتبی (علیه السلام)

۴ - تشکیل باند سیاسی حامی، با جذب عناصری از قبیل عمروعاص، مغیره بن شعبه، زیادبن أبیه...

۵ - کشتار مردان بزرگی از قبیل حجر بن عدی آن هم با قتل صبر «اوّل من قتل صبراً فی الاسلام» که بنابه گفته حسن بصری، چهار خصلت در معاویه وجود داشت که این چهار گناه بزرگ موجب هلاکت او بود از جمله کشتن حجر بن عدی و یاران حجر.((۴))

۶ - ایجاد جوّ رعب و وحشت و کشتار مردم بی گناه با اعزامِ لشکریانی به فرماندهی نعمان بن بشیر، سفیان بن عوف، ضحاک بن قیس، بسره بن ارطاه.((۵))

۷ - رفع موانع ولیعهدی یزید با شهید کردن امام حسن مجتبی(علیه السلام) و کشتن سعد بن ابی وقاص، عبد الرحمان بن ولید.

۸ - انتخابِ نمایشیِ یزید به عنوان ولیعهد، با زد و بندهای((۶)) سیاسی و دین فروشی.((۷))

ب – مواردِ تظاهر به فسق و فجور و ماهیت اعتقادی یزید

۱ – میگساری «و کان یزید صاحب طرب و جوارح و کلاب و قرود و فهود و منادمه علی الشراب».((۸))

۲ – برای یزید معایب فراوانی است، از جمله میگساری، کشتن فرزند پیامبر (صلی الله علیه وآله)، لعن نمودن وصی پیامبر و....((۹))

۳- بوزینه ای داشت آن را ابو قیس می خواند و لباس حریر و زیبایی می پوشاند و کلاه رنگارنگی بر سرش می گذاشت و در کنار خود و بالاتر از رجال کشوری و لشکری می نشاند.((۱۰))

۱- .کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۲۳.

۲- .همان، ص ۴۲۶.

۳- .مروج الذهب، ج ۲، ص ۵.

۴- همان، ج ۳، ص ۱۲; تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۸.

۵- مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۰.

۶- الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۱۴۳; محمود عقاد، ابو الشهداء الحسین بن علی، ص ۱۰۸.

۷- الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳-۴.

۸- .مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۸.

۹- .همان، ص ۸۱.

۱۰- .همان، ص ۷۷ وابو الشهداء الحسین بن علی، ص ۶۶.

اظهـارات هیئت اعزامی مـدینه به شـام، پس از مراجعت، مبنی بر این بود که یزیـد دین نـدارد و مردی شـارب الخمر و عیـاش، سگ باز و بی بند و بار است.((۱))

۴- قتل عام مردم مدینه و هتک نوامیس مسـلمین((۲)) لذا عالمانی از اهل سنت، مانند آلوسی((۳))، تفتازانی.((۴)) شوکانی ، جاحظ و ابن عماد حنبلی حکم به کفر یزید نموده اند.

با توجه به آنچه گفته شد، هرگز یک مسلمان متعهد، حاضـر به تسلیم و بیعت با حاکم متجاهر به فسقی چون یزید نمی شود، چه رسد به امام حسین (علیه السلام) که موظف به حفظ دین و اجرای آن در جامعه بوده است.

فصل سوم: هدف از نهضت عاشورا

به موجب سخنان امام حسین (علیه السلام) هدف از نهضت عاشورا، احیاء دین و اصلاح امور جامعه مسلمین می باشد.((۵))

در وصـیت نامه آن حضـرت آمده است: «انی لم اخرج اشراً و لا بطراً ولا مفسدا ولا ظالماً و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جـدی، اریـد أن آمر بـالمعروف و أنهی عن المنکر;((۶)) من برای خود سری و خوش گـذرانی، فساد و سـتمگری، از مـدینه خارج نشدم، بلکه برای اصلاح امت جدم قیام نمودم. می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم».

در نامه ای که امام حسـین (علیه السـلام) برای بزرگان بصـره نوشـته است، فرمود: «من شما را به کتاب خدا و سنت رسول خدا (صلی الله علیه وآله)فرا می خوانم که به راستی سنت، مرده وبدعت، زنده شده است».((۷))

فصل چهارم: آثار و نتایج نهضت عاشورا

اشاره

الف: ادای وظیفه دینی در برابر حاکم فاسـد که در صورت عـدم انجام وظیفه، خداونـد او را با حاکم فاسد محشور می نماید.((۸))

ب: معرفی ماهیت کریه و زشت بنی امیه.

ج: پیـدایش نفرت عمومی علیه یزیـد.((۹)) به طوری که یزیـد ناچـار می شود، گنـاه واقعه کربلاـ را متوجه ابن زیـاد نمایـد و صریحاً اعلاـم کنـد: خداونـد پسـر مرجـانه را لعنـت نمایـد. به خـدا سوگنـد که اگر من بـا حسـین می بـودم، هر چه از من می خواست، دریغ نمی کردم و با تمام توانی که داشـتم، مرگ را از او دفع می نمودم، هرچنـد به قیمت مرگ بعضـی از فرزنـدانم تمام شود.

د - بیداری جامعه و پیدایش انقلاب ها و تعرض ها، علیه حکومت بنی امیه از قبیل:

۱ - انقلاب توابین;

۲ - انقلاب مردم مدینه;

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۹-۳۶۶ والامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۰۳ - ۱۰۴.

۲- .مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۹.

۳- .تفسیر روح المعانی، ذیل آیه ۴ - ۳۴ سوره محمد (ص).

۴- .شرح العقائد النفسیه، ص ۱۸۸.

۵- .سمو المعنی فی سمو الذات، ص ۱۰۳.

۶- .همان، ص ۱۰۶.

۷- .تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۶ و الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۳.

۸- .همان، ص ۳۰۴ و همان، ج ۴، ص ۴۸.

۹- .الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۷.

۳ - قیام مختار ابی عبیده ثقفی؛

۴ - انقلاب زید بن علی بن الحسین(علیه السلام)؛((۱))

ظهور چهره های نوگرا در میان اهل سنت، به نزدیکی جامعه تسنن به فرهنگ عاشورا کمک بیشتری کرد. آنان بانوشته های خود در مورد امام حسین(علیه السلام)، به سرعت جامعه اهل سنت را با نهضت عاشورا و امام حسین (علیه السلام)آشنا ساخته و خود نیز از این روند برای تحریک روحیه استقلال طلبی و آزادی خواهی ملت های خود بهره بردند.

عاشورا هم در میان شیعیان و هم در میان سنیان نوگرا، صرف نظر از این که یک حادثه است و عاملی برای تخاصم بوده، به صورت یک ایدئولوژی منسجم و توان مند سیاسی - اجتماعی در آمده و امروزه دیگر نه تنها عاملی برای تخاصم و تصفیه حساب های تاریخی شیعه و سنی نیست، بلکه موجب شده آن دو گروه، موقعیت خود را بهتر درک کرده و در کنار هم برای رویارویی با دشمنان اصلی خود آماده و تقویت شوند.

در میان جهان تسنن نویسندگان نوگرایی پیدا شده که تصویر نسبتاً قابل قبول و یا در خور تأملی را از نهضت امام حسین (علیه السلام)به دست می دهند.

این نویسندگان بر خلاف نویسندگان سلف خویش مانند محی الدین العربی عارف معروف اهل سنت (۵۶۰ - ۶۳۱ه) که به تمجید از یزید و تقبیح قیام امام حسین می پرداخت و یا ابن خلدون (۷۳۲ - ۸۰۶) مورخ و جامعه شناس مشهور اسلامی که شخصیت و لیاقت امام را قبول داشت ولی حرکت را نسنجیده و اشتباه و حساب نشده قلمداد می کرد؛ هرگز قیام امام حسین (علیه السلام) و شخصیت او را تخطئه و از یزید دفاع نمی کنند. لیکن در پاره ای از موارد از جمله در اهداف قیام امام (علیه السلام) و مسائلی از این قبیل با نویسندگان شیعه اختلاف نظر دارند.

مازنی، عباس محمود عقاد، دکتر طه حسین، عبدالرحمن شرقاوی و برخی دیگر از نویسندگان نوگرای اهل سنت هستند که به تحلیل نهضت امام حسین پرداخته اند.

امام حسین(علیه السلام) در قرن اخیر، خصوصاً پس از پیدایش احزاب و نهضت های سنی مذهب، اهمیت مضاعف و جدیدی برای نوگرایان اهل سنت و پیروان احزاب چپ پیدا کرده است. از نظر این گروه، ماجرای حسین نه تنها یک حادثه کوچک و بدون هدف که در آن بدون اطلاع خلیفه، امام را به شهادت رسانده باشند، نیست، بلکه عاشورا و شهادت امام حسین (علیه السلام)اساساً تقابل صریحی بین دو ایدئولوژی و نگرش، نسبت به سرنوشت طبقات محروم و ستمدیده جامعه است. بنابراین قیام امام حسین (علیه السلام) بیش از آن که از منظر مذهبی تبیین و تحلیل شود، باید از جهت اصول یک مبارزه طبقاتی برای رهایی محرومین از سلطه حکومتی - سرمایه داری مورد بررسی قرار گیرد.

از نظر نویسندگان چپ و به خصوص در نوشته های رادیکال تر، امام حسین عضو جبهه ای است که از آغاز حکومت ابوبکر،

با تسلط عناصر سنتی راست گرا بر اقتصاد و سیاست جامعه، مخالف بوده اند و با آنها به معارضه برخاسته اند. از نظر این طیف فکری، اگر امام حسین (علیه السلام)، با حکومت فاسد یزید مماشات می کرد، در واقع به مذهب و به مبارزات عدالت خواهانه خیانت کرده بود((۲)).

همچنین امام حسین (علیه السلام)علی رغم آگاهی از شکست - پس از شهادت مسلم - نمی توانست با حکومت سازش کند چرا که او حتی در صورت شکست نیز می خواست امت اسلامی را منقلب کند و در آینده، الهام بخش مسلمانان و نیز نمونه کامل برای آنها جهت تداوم عقیدتی و ضد طبقاتی باشد و این جز با فداکاری و شهادت امام حسین(علیه السلام) ممکن نبود. شهادت امام حسین (علیه السلام)در نوشته های رادیکال ها نیز پیروزی بزرگی برای

۱- .تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۲۶.

۲- .ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۶۷ - ۷۲.

نیروهای آگاه و روشنفکر قلمداد می شود، زیرا در هر حال با بیدار کردن وجدان های خفته اعراب، سقوط بنی امیه را در مدتی کمتر از هفتاد سال تحقق بخشید.

در این جا به اجمال به آثار این نوگرایان نظر می افکنیم:

۱ - عبد الرحمن شرقاوی

شرقاوی را باید نخستین نویسنده نوگرابه شمار آورد که با تلقی چپ گرایانه به بررسی نهضت عاشورا پرداخته است. او در نمایشنامه منظوم دو جلدی تحت عنوان «الحسین ثائراً الحسین شاهداً ((۱))» صریحاً امام حسین (علیه السلام) را رهبر و الهام بخش تمام نهضت های اسلامی چپ معرفی می کند.

از نظر این نویسنده مصری، امام حسین (علیه السلام) چهره ای کاملا متفاوت با آنچه در آثار سنتی شیعه در باره سیمای او ترسیم شده پیدا کرده است. حسینی که در این گونه آثار نوگرایانه جهان تسنن دیده می شود و به خصوص از منظر نوگرایان چپی چون شرقاوی نه موجب اغتشاش است و نه خواستار خون ریزی و نه طالب حکومت وقدرت سیاسی، بلکه حسینی است که می خواهد اساس بی عدالتی توسط بنی امیّه را از جامعه ریشه کن کند.

۲ - عباس محمود العقاد

در میان نوشته های نوگرایان اهل تسنن که تفسیرشان از ماجرای عاشورا تا حدودی متفاوت از نظرات چپ گرایان می باشد، نوشته عباس محمود العقاد تحت عنوان ابوالشهداء حسین بن علی(علیهم السلام) بیش از همه اشتهار و اهمیت یافته است.((۲))

از نظر عقاد، امام حسین (علیه السلام) و یزید از دو فامیل بودند: امام حسین (علیه السلام) واجد جمیع فضائل هاشمی بود و یزید واجد صفات مادی و زشت امویها بود.((۳))

بنابر این قیام امام در مقابل یزید، بیش از آن که، هرگونه تفسیر و توجیه دیگری داشته باشد. نمادی کامل از دو سیستم و حکومت را نشان می دهد. در یک طرف امام حسین (علیه السلام)مظهر امامت و رهبری مشروع مذهبی در طرف دیگر، یزید سمبل یک نظام غیر مذهبی بود و دولت یزید ابتدای کار، بنا را بر سب علی(علیه السلام) و آل او گذاشت و اگر امام حسین (علیه السلام)بیعت می کرد، ناچار بود وفا کند و نسل به نسل مورد قبول واقع می شد.

عقاد معتقد است که هم سپاه یزید و هم یاران امام حسین(علیه السلام)به آخرت عقیده و ایمان داشته اند، ولی عقیده و ایمان از یک طرف در روحی کریم و بزرگوار موجود بوده و از طرف دیگر در روحی لئیم و پست; آنها بالطبیعه ایده آلیست و صاحب هدف بوده اند و اینها بالطبیعه منفعت پرست!

او همچنین یاران معاویه را با یاران یزید مقایسه می کند و یاران معاویه را سیاستمدار و اهل شور می داند، ولی یاران یزید را

جلاد و سَگان ولگردی می شمارد که برای صید بزرگی رها شده بودند.

از نظر عقاد، موضوع نسب امام حسین (علیه السلام) و محبت شدید پیغمبر (صلی الله علیه وآله) به ایشان را نباید در تحلیل واقعه عاشورا از یاد برد. زیرا ما با این معیار می توانیم بفهمیم سپاه یزید مردمی بدون ایده و منفعت پرست بودند و چگونه علیرغم احترامی که برای امام حسین(علیه السلام) در دل قائل بودند، عمل کردند. عباس محمود عقاد، نهضت عاشورا را از دو جهت مورد بررسی و امعان نظر قرار داد:

۱- .عبد الرحمن شرقاوی، الحسین ثائراً الحسین شاهداً، ج ۱، ص ۶۰.

۲- .عباس محمود، ابو الشهداء حسین بن علی (ع)، ص ۱۸.

۳- .همان.

اول از جهت انگیزه; دوم از زاویه آثار و نتایج.

او معتقد بود که امام حسین (علیه السلام) دارای انگیزه کاملا الهی و معنوی برای نجات دین بود که نتایج مورد نظر نهضت نیز بزودی به دست آمد; یعنی یزید پس از چهار سال در کمال ذلت مُرد و عاملان فاجعه عاشورا به سزای اعمالشان رسیدند و سلسله بنی امیه نیز در مدتی اندک از لحاظ تاریخی سقوط کرد.

ازنظر عقاد، امام حسین(علیه السلام) در تمام مدت نهضت خود طرفدار صلح بود و نه جنگ و شدت عمل و هیچ گاه نیز نمی خواست به تدابیر فریبنده که امکان پیروزی او را بر دولت اموی صد چندان می کرد، متوسل شود.

۳ – ابراهیم عبد القادر مازنی

مازنی از دیگر نوگرایان اهل سنت است که شاید برای نخستین بار در قرن اخیر با تفاسیری که پیرامون نهضت عاشورا و علل و اهداف آن – که چه در جامعه شیعی و چه در میان اهل سنت وجود داشت – به معارضه برخاست.

از نظر مازنی، امام حسین(علیه السلام)، بنده مؤمن و فداکار خداوند بود که به هیچ وجه خلاف تصورات موجود در باره وی، هرگز خیال پرور و رویایی نبوده تا یک خواب عادی بر سر تربت پیغمبر(صلی الله علیه وآله) او را برای قیام علیه بنی امیه مصمم سازد، بلکه علت قیام را باید در ماهیت رژیم بنی امیه جستجو کرد. امام حسین(علیه السلام) به دلیل فاسد بودن رژیم بنی امیه بود که مانند یک انقلابی شرافتمند – علی رغم آگاهی اش از شرایطی که همگی به زیان بود – خود را برای قیام علیه آن مشتاق می دید. اگر چه قیام او نه برای ساقط کردن بنی امیه، بلکه برای از پا در آوردن آن طراحی شده بود.

امام حسین(علیه السلام) از نظر مازنی، حتی علیرغم شکست و کشته شدن مظلومانه اش، موفق شد کینه ای عمیق علیه دستگاه بنی امیه در دل توده ها ایجاد کند و پس از شهادت امام «هر قطره خون او، هر حرف از او و نام او، و هر ذکر و خاطره او» به صورت نقبی در زیر بنیاد دولت بنی امیه در آمد و سرانجام آن را نابود ساخت((۱))

۴ – طه حسین

طه حسین از دیگر نوگرایان اهل سنت و متفکر نابینای مصری است. وی در کتاب علی و فرزندانش برای ماجرای کربلا، سابقه تاریخی قائل می شود. از نظر او فاجعه عاشورا تقابل صریحی بین خاندان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و اشرافیت قریش است که اکنون به نام خلافت بنی امیه توسط خلفاء بنی امیه جانشین خلافت پیامبر و علی (علیه السلام) شده و در صدد، گرفتن انتقام کشته های خود در بدر بر آمده است ((۲))

طه حسین، صریحاً این نظریه را رد می کند که امام حسین(علیه السلام) با قیام خود بر آن بوده که زمام سیاسی جامعه را به دست گیرد و با یزید مقابله نموده تا رفع تفرقه کند و در نهایت بین آنها جنگ رخ داده است; زیرا اگر این تصور باشد، لااقل

یکی از پیشنهادهای امام حسین (علیه السلام) که بازگشت به حجاز بود، می باید پذیرفته شود و بدین گونه جنگ و تفرقه رخ ندهد.

از نظر او در فاجعه کربلا که نظیر آن در تاریخ اسلام و بلکه در تاریخ جهان وجود ندارد، نه تنها امام حسین(علیه السلام) و یاران او بی گناه کشته شدند، بلکه مقدسات مورد بی احترامی و تجاوز قرار گرفت.

یزید با ارتکاب فاجعه عاشورا دل های شیعیان را پر از نفرت نمود و دل های اهل سنت و جماعت را هم مملو از کینه ساخت و خود نیز در حالی که خیلی جوان بود، به وضعی ننگین هلاك شد. او به قدری جنایت و فجایع مرتکب

۱- .براء، «نظرات مازنی در زمینه عاشورا» الرساله شماره ۱۴۶ ، ۱۳۵۵ ق / ۱۹۳۶م ص ۶۱۳ و ۶۱۵ قاهره.

۲- .دکتر طه حسین، علی وفرزندانش، ترجمه محمد علی شیرازی، ص ۳۶۱ و ۳۶۸.

شده بود که نه تنها دین از اعمال زشت و پلید او متنفر است، بلکه سیاست و روش معروف عربی نیز از آن بیزار است.

۵ – محمّد کامل البناء

در میان نویسندگان اهل سنت که نوگرا نیز هستند، اگر نوشته ای شایستگی ذکر وبررسی داشته باشد، نوشته های محمد کامل البناء است.

او طی مقاله ای که درباره نهضت عاشورا نوشته؛ معتقد است که امام حسین (علیه السلام) هرگز باب مخاصمه را با یزید نگشود، ولی از لحاظ روان شناختی تمایل فطری بیشتری برای شورش داشت؛ چون نوه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و پسر علی(علیه السلام) بود. این قضاوت او در پاره ای از نوشته های کلاسیک شیعه نیز وجود دارد، او همچنین به مانند نویسندگان سنت گرای شیعه معتقداست که امام حسین (علیه السلام) از سرنوشت خود از همان ابتدای امر آگاه بود و شهادت خود را درست از همان هنگامی که در خواب با پیامبر حرف زد، پیش بینی کرده بود.((۱))

۶ – محمّد خالد

خالد از دیگر نویسندگان مذهبی نوگراست که کارهای او شاید پس از نوشته های کامل البناء در ردیف دوم باشد.

او در کتاب مستقلی که زیر عنوان «ابناء الرسول من کربلا((۲))» تألیف کرده است، با نگاهی آرمان گرایانه به بررسی نهضت عاشورا پرداخته است.

درس بزرگ کربلا از نظر خالد محمد، باید برای همیشه سرمشق مسلمانان باشد و مورد ستایش قرار گیرد. حسین نیز باید فرصتی باشد برای شادمانی و نه سوگواری! درست همانند عید بزرگ مسلمین، (عید قربان) که خاطره ای از فداکاری است و با جشن و سرور همراه باشد.((۳))

۷ – سید علی جلال حسینی

حسینی از نویسندگان مذهبی اهل سنت مصر، کتابی تحت عنوان «امام حسین(علیه السلام)» نوشت.((۴)) او امام حسین را راد مردی می داند که روحی ممتاز داشته و از شرافت خانوادگی برخوردار بوده است. امام حسین(علیه السلام) مرکز همه فضایل اخلاقی و اعمال پسندیده بوده است. او در زمان حیات، رایت روشن و بعد از شهادت نیز برای جویندگان راه درست، الگویی نورانی و روشن بود. حماسه عاشورایی امام (علیه السلام) نیز اگر چه شنیدنش هر مسلمانی را اندوهگین می سازد و هر خردمندی را به خشم می آورد. اما نتایج ارزشمند بسیاری هم داشته است.

در مورد توابین می نویسد: شگفتی از شیعه است که پیشوای خود را در زمان حیات خوار کردند و پیش از شهادت یاری ننمودند. آنان پس از کشتن نواده رسول خدا از کرده خود پشیمان شدند و خویشتن را توّابین نام نهادند و به خون خواهی وی

قیام کردند امّا راه روشن را نیافتند.

۸ – محمّد غزالی

۱- .براء کامل النیاء اللواء الإسلام س ۱۰ شماره ۶ (۱۶۵) ص ۳۶۴ – ۳۶۸.

۲- .ابناء الرسول فی کربلاء، خالد محمد خالد، ص ۳۵، (قاهره ۱۹۶۸).

۳- .عمان

۴- .براء ملاحظه نظرات سید علی جلال حسینی اعیان الشیعه ج ۴ تالیف علامه محسن الامین عاملی .

غزالی از نویسندگان نوگرای بسیار بزرگ مصری است که عمدتاً با دید رادیکالیستی به تحلیل واقعه عاشورا پرداخته است. از نظر وی امام حسین(علیه السلام) با مرگ قهرمانانه خویش راه جدیدی به عدالت جویان تاریخ نشان داد و آن دفاع از آرمان خود، حتی با پذیرش شکست ظاهری بود.((۱))

۹ – اقبال لاهوری

از نویسندگان مذهبی و یا غیر مذهبی اهل سنت هم که بگذریم، چهره زنده یاد علامه اقبال لاهوری در میان شاعران اهل سنت که به ستایش از امام حسین (علیه السلام) و نهضت عاشورا پرداخته، بیشتر از همه می درخشد و این اثر بخشی بسیار شدید و عمیق، نهضت عاشورا را در تفکر نوی سیاسی اهل سنت و هنر و ادبیات آنان نشان می دهد.

شاید اقبال در قرن اخیر بیش از هر شاعر اهل سنت دیگر، نهضت حسینی را با ملاحظاتی تفکرآمیز به ادب منظوم فارسی وارد کرده است. امام حسین(علیه السلام) از نظر اقبال، یک شخص کامل برای برانگیختن و بیدار ساختن ملت های خوابیده مسلمان و نیز مبارزه مؤثر و شهادت فداکارانه اش، تفسیر کننده رازهای پنهان قرآن می باشد.

هر که پیمان با هو الموجود بست *** گردنش از بند هر معبود رست

تیغ بهر عزت دین است و بس *** مقصد او حفظ آئین است و بس

خون او تفسیر این اسرار کرد *** ملّت خوابیده را بیدار کرد.

رمز قرآن از حسین آموختیم *** زآتش او شعله اندوختیم.((۲))و همچنین اقبال به مادران امروز توصیه می کند که فرزندانی حسین وار تربیت کنند.

هوشیار از دستبرد روزگار *** گیر فرزندان خود در کنار

تا حسین (علیه السلام) شاخ تو بار آورد *** موسم پیشین به گلزار آورد.

برای اقبال، امام حسین (علیه السلام) سمبل عشق و کاروان سالار عشق است.

مریم از یک نسبت عیسی عزیز *** از سه نسبت حضرت زهرا (علیها السلام) عزیز

مادر آن مرکز به کار عشق *** مادر آن کاروان سالار عشق.((۳))

۱- .لواء الإسلام سال ۱۹ شماره ۱۰ سپتامبر ۱۹۶۵ص ۶۴۵ – ۶۵۸.

۲- .گزیده اشعار اقبال لاهوری، به کوشش ابو القاسم رادفر، ص ۲۴.

۳- .اشعار فارسی اقبال.

عاشورا و قیام امام حسین(علیه السلام) از نگاه اهل سنت و مردم کرد

اشاره

عاشورا و قیام امام حسین(علیه السلام) از نگاه اهل سنت و مردم کرد

دکتر فاروق صفی زاده

قیام امام حسین(علیه السلام) در تاریخ اسلام، یکی از بزرگ ترین دستاوردهای دین مبین و جهانی اسلام است و نشانه پایداری و جاودانگیِ حقیقت. امام حسین، امام عاشقان((۱))، آن رمزآموز قرآن((۲))، با خون خود، تفسیرگر توحید و بیدارگرِ بندگانِ غافل خدا بود. کسی که با مبارزه و قیام اش، در راه حق و حقیقت، اسوه حق جویان عالم گشت و انسان ها را درس آزادگی آموزانید و شهادت اش، الحق که جانی تازه به اسلام بخشید; به گونه ای که امروزه، نام وی روشنی بخش جان رهروان دین و آزادگان است و سبب تازگی ایمان شان:

«تار ما از زخمه اش لرزان هنوز *** تازه از تکبیر او ایمان هنوز((۳))»

قیام امام حسین، علیه منفورترین چهره اهریمنی آن روزگار، یعنی یزید بن معاویه بوده. کسی که تاریخ نگاران و نویسندگان و شاعران، در مذمت او هزاران صفحه نوشته اند.

ابن طباطبا (طقطقی) در تاریخ فخری خود، درباره خلافت سه سال و شش ماهه یزید می نویسد: «سال اول حسین را کشت، سال دوم مدینه را چپاول کرد و سال سوم کعبه را مورد تاخت و تاز قرار داد. مردم مدینه در خلع یزید قیام کردند و فاجعه کربلا، به سبب دعوت به خلافت عبداله بن زبیر و تلاش یزید و سردارانش برای سرکوب وی صورت گرفت.((۴))

گویند مادر یزید مسیحی بوده و به همین دلیل خود یزید به مسیحیت گرایش داشته است. اشعار یزید کاملا بی اعتقادی او را به اسلام و وحی ثابت می کند:

«لَعِبَت هاشِمُ بِالْمَلِكِ فَلا *** خَبَرٌ جاءَ وَ لا وحیٌ نزلَ»!((۵))

بنی هاشم با سلطنت بازی کردند. نه نبوتی آمد و نه وحیی نازل شد!

یزید سه خیانت و جنایت بزرگ در دوران حکومتش انجام داد که در تاریخ اسلام بی سابقه بود:

۱- شهادت امام حسین(علیه السلام) در کربلا و اسارت دل خراش اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) به شام و... .

۲- او طی حادثه خون بار حرّه، سه روز جان و مال و ناموس مردم مسلمان مدینه و صحابه پیامبر(صلی الله علیه وآله) را برای سربازان خود (پس از کشتار و قتل عام)، حتی در مسجد النبی، مباح کرد. این خیانت به فرماندهی مسلم بن عقبه انجام گرفت. وی سپس از مردم مدینه به عنوان عبد و برده، برای یزید بیعت گرفت. در این حادثه، علاوه بر کشتار بسیاری از مهاجران و انصار و صحابه، تجاوز ناموسی به حدی بود که می گویند: هزار کودک نامشروع از دختران و دوشیزگان مهاجر و انصار مدینه متولد شدند.((۶))

۱- اشاره به یک بیت از اشعار اقبال: «آن امام عاشقان، پور بتول *** سرو آزادی زبستان رسول»

۲- اشاره به بیتی از اشعار اقبال لاهوری: «رمز قرآن از حسین آموختیم / ز آتش او شعله ها اندوختیم.»

۳- بیتی از علامه اقبال، به نام «حریت اسلامی و سرّ حادثه کربلا»
۴- ابن طقطقی، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، ص۱۵۵.
۵- کامل ابن اثیر، ج ۳، ص۲۷; محدث قمی، تتمه المنتهی.
۶- منقریوس الصدفی، تاریخ دول الاسلام، ص۵۷.

جالب این جاست یزید دارای پانزده پسر و چهار دختر بوده، اما نسلی از او نمانده است، ولی از امام زین العابدین(علیه السلام)که تنها بازمانده امام حسین(علیه السلام) بود، هزاران ذریّه پیامبر(صلی الله علیه وآله)به یادگار مانده است.((۱))

ابن جوزی حنبلی، یکی از علمای اهل سنت و صاحب کتاب: «الرّدُ عَلی المتَعَصِّبِ العنید» است. وقتی از او درباره لعن یزید سؤال شد، در پاسخ می گوید: «اجازه احمد حنبل]لعنه... [احمد حنبل لعنش را جایز می داند.((۲))

۳ – سومین جنایت یزید اعزام حصین بن نمیر بود، او برای سرکوب عبدالله بن زبیر، مکه را محاصره کرد و منجنیق را بر کوه ابوقیس نصب کرد و کعبه را به آتش کشید، ولی مرگ او فرارسید و یزید هلاک شد.

احادیث و روایات در منابع اهل سنت

الف – شباهت حسین بن علی(علیه السلام) به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)

بنابه نوشته های مختلف، یکی از ویژگی ها و صفات بارز امام حسین(علیه السلام) شباهت ایشان به پیامبر بوده، به طوری که صحابه پیامبر(صلی الله علیه وآله)و تابعین آن ها، ایشان را از شبیه ترین افراد به رسول خدا می دانسته اند:

الف – ۱ – انس(رضی الله عنه) نقل کرده: نزد ابن زیاد بودم. پس سرِ حسین را آورد، در حالی که چوبی را در بینی او می کرد، می گفت: به زیبایی این کسی را ندیده ام. من گفتم: او از شبیه ترین افراد به رسول خدا بود((۳)).

الف – ۲ – از امام علی(علیه السلام) نقل شده که فرمود: حسن، شبیه ترین افراد به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از سینه تا به سر و حسین، شبیه ترین افراد به رسول خدا، از سینه به پایین است((۴)).

ب – گل های پیامبر

پیامبر مکرم اسلام(صلی الله علیه وآله)، دو سبط محبوب خویش را گل های دنیایی خود می خوانده و این، نه تنها به دلیل جمال آن دو حضرت بود، بلکه به خاطر بلندیِ شأن، رفعت، و علوّ درجه ایمان و اخلاق ایشان بود.

در طی سؤال و جوابی که مشروح آن در مأخذ این حدیث آمده، از عبداله بن عمر(رضی الله عنه)نقل شده که: پیامبر(صلی الله علیه وآله) خدا فرمود: آن ها (حسن و حسین(علیهما السلام)) دو شاخه گلِ من در دنیا هستند. به نقل دیگری، عبداله بن عمر(رضی الله عنه) گفت: من از پیامبر(صلی الله علیه وآله)شنیدم که می فرمود: همانا حسن و حسین دو گل من در دنیا هستند((۵)).

ج – محبوبان خدا و پیامبر

براء(رضی الله عنه) روایت کرده که: رسول خدا(صلی الله علیه وآله) حسن و حسین(علیهما السلام) را دید. پس فرمود: بارخدایا من این دو را دوست دارم. تو نیز آن ها را دوست بدار((۶)).

علاقه بیش از حد حضرت رسول مکرم اسلام(صلی الله علیه وآله)، با توجه به شخصیت عظیم و استثنایی ایشان، نمی تواند صرفاً به سبب علایق خانوادگی و به عبارتی دیگر علت نسبی باشد، بلکه رضا و محبت از جانب ایشان، در

۱- حمداله مستوفی، تاریخ گزیده، ص۲۶۶; کامل ابن اثیر، اخبار الطوال، ج۳، ص۳۱۷.

۲- مقرّم، مقتل الحسین، ص۱۴، از مرآت الزمان، ج۸، ص۴۹۶، حوادث سنه ۵۷.

۳- شیخ علی ناصف، التاج الجامع الاصول فی احادیث رسول، ج۳، ص۳۵۷.

۴- همان، ص۳۵۸.

۵- همان، ص۳۵۶.

۶- همان، ص۳۵۸.

جهت رضا و محبت الهی بوده و اظهار لطف و علاقه آن حضرت به ایشان، آن هم در این حد، نشانگر لطف و محبت و تأیید آن بزرگوار توسط ذات باری تعالی می باشد.

بنابراین و به تبعیت از حضرت رسول مکرم(صلی الله علیه وآله)، علاقه و محبت و عشق ورزی به امام حسین(علیه السلام)، همان بزرگواری که به قول علامه اقبال، سطر عنوان نجات مسلمانان را نوشته و راه مبارزه در راه دین را به ما آموخته((۱)) جزء ضروریات برای مسلمانان و عشاق حضرت نبوی(صلی الله علیه وآله) است، چرا که مؤمن باید حب و بغض هایش هم در جهت الهی باشد و بس.

د – سروران جوانان بهشت

در قرآن کریم، بارها تصریح شده است که بهشت جایگاه ابدی مؤمنان است و پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) بنا به امر خدا، مؤمنان، صابران، مجاهدان و شهیدان را به آن بشارت می داد و نیز بهشت را طبقاتی است و درجاتی، و آقایی و سروری یافتن در آن جا، خاص بندگان خاص الهی; یعنی ارزشمندترین مؤمنان است. این به حق فضل بزرگی است از جانب خدا و در نتیجه کسی را که در دنیا بشارت سروری در بهشت را داده باشند، بزرگی و عظمت و علوّ مقام و درجه و رفعت ایمان و جایگاهش را می رساند و دال بر تأیید کامل اعمال وی از جانب خداوند تبارک و تعالی است.

در جاهای مختلف، رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، این بشارت را در حق امام حسین(علیه السلام) اعلام فرموده است:

د – ۱ – ابی سعید(رضی الله عنه) از رسول خدا نقل کرده که فرمود: حسن و حسین، سرور جوانان بهشت اند((۲)).

د – ۲ – از حذیفه(رضی الله عنه)، طی روایتی مفصل به نقل از ترمذی آمده که: پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) پس از ادای نماز عشاء و اعلام خبر بخشش او (حذیفه و مادرش) توسط خداوند باری تعالی فرمود: همانا این فرشته ای که تا به حال و قبل از امشب، بر زمین فرود نیامده بود، از طرف پروردگارش اجازه یافت که سلام خود را به من ابلاغ کند((۳)) و مرا بشارت دهد که به راستی فاطمه، سرور زنان اهل بهشت بوده و حسن و حسین نیز، سرور جوانان اهل بهشت اند((۴)).

ه – حبّ حسین، حب خدا

حسین بن علی(علیه السلام)، مورد محبت شدید الهی بوده و این محبت به حدی است که خداوند دوست دار حسین را نیز دوست دارد.

یعلی بن مُرّه، از پیامبر مکرم(صلی الله علیه وآله) نقل کرده که فرمود: حسین از من است و من از حسینم. خداوند کسی که حسین را دوست داشته باشد، دوست دارد. حسین سبطی از اسباط من است.((۵))

بنا به گفته مؤلف کتاب التاج، سبط به دو معنی: نوه (ولد الوالد) و جماعت بوده و مراد در این جا این است که امام

حسین(علیه السلام)، در اخلاق و اعمال صالحش، در دنیا به مانند امتی صالح بوده، همان گونه که خداوند حضرت ابراهیم(علیه السلام) را در قرآن کریم، امتی خوانده است((۶)).

۱- اشاره به این بیت اقبال: «نقش الله به صحرا نوشت / سطر عنوان نجات ما نوشت.»

۲- التاج الجامع، ج۳، ص۳۵۸.

۳- مؤلف کتاب مأخذ حدیث، در توضیح این قسمت گفته که ملائک نیز مشتاق و علاقمند به پیامبر هستند، همان گونه که انسان ها و بلکه سایر موجودات نیز به ایشان علاقمندند.

۴- التاج الجامع، ج۳، ص۳۵۹.

۵- همان، ص۳۵۹.

۶- مؤلف کتاب التاج به این آیه از قرآن استناد کرده: (انّ ابراهیم کان امَّةً قانتاً للّه حنیفاً و لم یکُ من المشرکین. نحل، ۱۲۰)

به همین دلیل بوده که علامه اقبال لاهوری، مَثَل او را در میان امت، به مانند مثل و جایگاه سوره اخلاص در قرآن کریم می دانسته، آن جا که گفته:

«در میان امت آن کیوان جناب *** همچوحرف قل هو الله در کتاب»

درست پس از پنجاه سال از وفات نبی مکرم اسلام(صلی الله علیه وآله)کسانی که خلافت را به ملوکیت بدل کرده بودند و آزادی و آزادگی را زهر اندر کام ریخته((۱)) بودند، محبوب او را پرپر کردند و این گونه بود که سمبل آزادگی، معنی ذبح عظیم گشت و تفصیل اجمال حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل(علیهما السلام) و در این راه، تیغ اش فقط بهر عزت دین بود و مقصدش حفظ آیین. در این راه بهر رضای حق شهید((۲))گشت. به قول اقبال:

«ای صبا ای پیک دورافتادگان *** اشک ما بر خاک پاک او رسان»

در کتاب الاوسط طبرانی و مجمع الزوائد هیثمی، حدیثی بدین مضمون درج شده است: «ام سلمه(رضی الله عنه)گفته است: روزی رسول خدا(صلی الله علیه وآله)در منزل من بود. فرمود: کسی را نزد من نفرست. حسین(علیه السلام) بر حضرت وارد شد. صدای پیامبر را شنیدم که می گریست. متوجه حضرت شدم. حسین(علیه السلام) را در دامان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) یافتم که پیامبر به صورت او دست می کشید و گریه می کرد. به خدا سوگند خوردم که من متوجه آمدن حسین نشدم.

پیامبر فرمود: پیک وحی الهی; جبرئیل(علیه السلام) با ما در خانه بود. از من سؤال کرد: آیا حسین را دوست داری؟ گفتم: بلی. در دنیا او را دوست دارم. جبرئیل گفت: امت تو او را در زمینی که کربلا نام دارد، خواهند کشت. آنگاه جبرئیل، قسمتی از خاک کربلا ـ را به پیامبر داد و پیامبر نیز آن را به من نشان دادند. و بعدها، وقتی که اطراف حسین(علیه السلام) را قبل از شهادت محاصره کردند، پرسید: نام این سرزمین چیست؟ پاسخ دادند: کربلا. فرمود: خدا و رسول اش راست گفتند: کرب است و بلاء((۳)).

ابن سعد و طبرانی، از اُم المؤمنین عایشه(رضی الله عنه) روایت کرده اند که پیغمبر فرمود: جبرئیل به من خبر داد که فرزندم حسین، بعد از من به شهادت می رسد، در زمین طف و این خاک را برایم آورد و خبر داد که در آن مضجع او است. احمد بن حنبل در کتاب المسند خود این حدیث و حدیث قبلی و چند حدیث دیگر را درباره پیش بینی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از شهادت امام حسین(علیه السلام) درج کرده است((۴)).

جمال الدین زرندی از قول ابوالعلاء هلال بن خباب عبدی بصری (م:۴۴ ق) روایت هایی در همین زمینه نقل کرده است((۵)).

یاقوت حموی نیز در معجم البلدان، روایاتی در همین باب آورده است((۶)). طبری نیز روایات تکان دهنده ای در همین زمینه در کتاب خود درج کرده است((۷)).

در کتاب «الکامل فی التاریخ»، اثر عزالدین ابوالحسن علی، مشهور به ابن اثیر نیز، اشعاری از سلیمان بن قته، در رثای امام حسین(علیه السلام) آمده است((۸)).

۱- اشاره به بیت اقبال: «چون خلافت رشته از قرآن گسیخت / حریت را زهر اندر کام ریخت.»

۲- بیت اقبال: «بهر حق در خاک و خون غلطیده است / پس بنایی لا اله گردیده است.»

۳- صواعق المحرقه، ص۷۳، ینابیع الموده، ص ۳۴۰.

۴- احمدبن حنبل، المسند، ج۳، ص۲۴۲ و ۲۸۳ و المدینی، ابی موسی، خصائص المسند، ص۲۱، تاریخ التراث العربی، ج۱ (فقه)، جزء۳، ص۲۱۸.

۵- شیخ محمد علی، دانشیار مشتری، حول البکاء علی الامام الحسین(علیه السلام)، ص۶۱.

۶- یاقوت حموی رومی بغدادی، معجم البلدان، ج۴، ص۵۰۵.

۷- تاریخ طبری، ج۷، ص۳۰۶-۳۰۷.

۸- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج۴، ص۹۱; و نک: حول البکاء علی الامام الحسین، ص۱۲۳.

جلال الدین عبدالرحمن بن ابوبکر بن محمد بن سابق الدین خضیری سیوطی (۸۴۹-۹۱۱ ق) که از بزرگ ترین علما و فقهای اهل سنت است، با سلسله اسناد خود، از عبداله بن عمر چنین روایت کرده که: «لا بارک الله فی یزید الطعان اللعان اما انه بغی الی حبیبی و معیلی حسین، اتیت بتربته و رأیت قاتله، اما انه لا یقتل بین ظهرانی قوم فلا ینصروه الا عممهم الله بعقاب((۱)).»

«خجسته مباد یزید بد زبان ملعون! زیرا که خبر مرگ محبوب و معشوق من حسین را داد. به آن جا رفتم و قاتل اش را دیدم. زود باشد که مردمی که او را کشته یا آن ها که او را یاری نکردند، مشمول عذاب خداوند گردند.»

ابن حجر هیثمی (م: ۹۷۴ ق) در «صواعق المحرقه»، روایات چندی را درباره شهادت امام حسین(علیه السلام) آورده است. وی به سلسله اسناد خود، از ام سلمه روایت کرده: قالت امّ سلمه فلما کانت لیله قتل الحسین سمعت قائلا یقول:

ایها القاتلون ظلما حسینا *** ابشروا بالعذاب و التذلیل

قد لعنتهم علی لسان ابن داوود *** و موسی و حامل الانجیل((۲))»

«در شب شهادت حسین شنیدم گوینده ای می گفت: ای قاتلان ستم کار حسین، بشارت باد بر شما عذاب و ذلت جاوید. لعنت پیامبران ابن داوود، موسی و عیسی بر شما باد».

موفق بن احمد خوارزمی، در کتاب مقتل الحسین، با سلسله اسناد خود، قصیده ای را از محمد بن ادریس امام شافعی(رضی الله عنه) نقل کرده است:

«تأوب همی و الفؤاد کتیب *** وارق نومی فالسحار غریب

و مما نفی نومی و شیب لمتی *** تصاریف ایام لمن خطوب

فمن مبلغ عنی الحسین رساله *** و ان کرهتها انفس و قلوب

قتیلا بلا جرم کأن قمیصه *** صبح بماء الارجوان خضیب

فلسیف اعوال و للرمع رنه *** و للخیل من بعد الصهیل نجیب

تزلزلت الدنیا لآل محمد *** و رکاذت لهم صم الجبال تذوب

و غارت نجوم و اقشعرت کواکب *** و هتک استار و شق جیوب

یصلی علی المهدی من آل هاشم *** و یغزی نبوه ان ذالعجیب

لئن کان ذنبی حب آل محمد *** فذالک ذنب لست عنه اتوب

هم شفعائی یوم حشری و موقتی *** اذا کثرتنی یوم ذاک ذنوب((۳))»

«بازگشت غم من، باعث شد قلب ها را حزن و اندوه فرابگیرد و خواب را از چشم من برباد. پس خواب دیگر چقدر دور است و از چیزهایی که خواب را از من برده و مرا پیر کرده، دگرگونی روزگار است که برای آن ها بسیار ناگوار بود. پس چه کسی پیام مرا به حسین می رساند، اگرچه از این پیام، همه نفس ها و دل ها کراهت دارند. شهید بی گناهی که گویا پیراهن او، به آب سرخ فام رنگ شده باشد.

پس برای شمشیر است شیون و زاری و برای نیزه است صدای محزون و برای اسبان است پس از شیهه و تاخت و تاز گریه های بلند. دنیا برای آل محمد خواهد لرزید، چنان که نزدیک باشد کوه ها به خاطر غم آن ها آب شود. ستارگان بر هم ریختند و منهدم شدند و لباس ها پاره و گریبان ها چاک شد. درود بر مهدی از خاندان هاشم که

۱- سیوطی، جامع الکبیر، ج۶، ص۲۲۳.

۲- دانشنامه ایران و اسلام، ج۳، ص۴۹۸-۴۹۹; ونک: ابن حجر، هیثمی، الصواعق المحرقه، فصل۳، ص۱۲۰.

۳- خوارزمی، مقتل الحسین، ص۱۲۶ و قندوزی، ینابیع المؤده، ص۳۵۶.

می پرورانـد فرزنـدان خـود را به دوسـتی، اگر دوسـتی آل محمـد گنـاه باشـد، پس این گنـاهی است که من هرگز از آن توبه نخواهم کرد. آن ها شفیعان من در روز رستاخیز هستند و در روزی که گناهان من زیادند، کمک کننده من».

شافعی(رضی الله عنه) در مرثیه حضرت امام حسین(علیه السلام) قصیده دیگری دارد که تنها بیتی از آن باقی مانده است:

«ابکی الحسین و أرثی حججاها *** من اهل بیت رسول الله مصباحا((۱))»

نصیرالدین ابوالرشید قزوینی رازی، در کتاب النقض خود، تألیف شده در حدود سال های ۵۵۶ تا ۵۶۰ ه.ق، شمه ای از عزاداری بزرگان اهل سنت بر حسین بن علی(علیه السلام)را تا روزگار خود نقل کرده است((۲)).

عاشورا و قیام امام حسین در فرهنگ کُردی

کُردهای پیرو حضـرت امام شافعی، ارادت بسیار خاصـی بـه خانـدان پیـامبر مکرم(صـلی الله علیـه وآلـه)و اهـل بیـت(علیهم السـلام)دارند. شعرای نامی کُرد اشعار زیادی در نعت اهل بیت رسول الله(صلی الله علیه وآله) دارند. در ضرب المثل ها و ترانه هـای کُردی نیز مقـام اهـل بیت به خصوص عاشورا و امام حسـین نمود خاصـی دارد. در این ضـرب المثل ها و ترانه ها، به قیام امام حسـین و شخصـیت بسیار والای امام حسین اشاراتی رفته است. در این ضرب المثل ها و ترانه ها به جنایت یزید و شمر نیز اشاره شده است.

در میان کُردان، انواع و اقسام ترانه ها کاربرد خاصـی دارنـد. از جمله ترانه تعزیه یا شـیون که در آن صـریحاً به قیام امام حسین پرداخته شده است.

تـأثیر قیـام امام حسـین(علیه السـلام) در ترانه ها و فرهنگ مردم کُرد به خوبی مشـهود است که نمودار عشق و علاقه قلبی مردم مسلمان کُرد به خاندان نبوت و رسالت(علیهم السلام) است.

با شروع ماه محرم، هرگونه مجالس عروسی و جشن و شادی تا آخر ماه صفر، در منطقه کردستان تعطیل است تا ماه ربیع الاول یا ماه مولود که جشن میلاد پیامبر مکرم اسلام(صلی الله علیه وآله) فرا رسد و جشن ها برپا شود.

مردم کردسـتان بر این عقیـده انـد که فرعون و همدسـتانش، در روز عـاشورا به امر و فرمـان الهی، در رود نیـل غرق شدنـد. به همین خاطر، برای نابودی ستم کاران، بیشتر در روز عاشورا و دهه اول ماه محرم دعا می کنند. از دیگر رسوم متداول در منطقه کردسـتان این است که زنـان کُرد از اول محرم تـا پایان این ماه، سـرمه ای به چشم نمی زننـد. در شـهر سـنندج، مردم در شـب عـاشورا به مقبره امـام زاده پیر عمر، از نوادگان حضـرت امام زین العابـدین(علیه السـلام) می رونـد و با روشن کردن شـمع، تا پاسی از شب، در آن مکان مقدس، به ذکر دعا و مناجات مشغول می شوند((۳)).

نـذر و نوشـتن شـکایات و عرض حـال برای حضـرت ابوالفضـل العبـاس از دیگر مراسم مردم کُرد در ماه محرم است. برخی از

شاعران نامی کُرد که در رثای امام حسین شعر سروده اند عبارتند از:

۱- قانع مریوانی((۴))، ۲- نالی شهرزوری((۵))، ۳- مولوی تایجوزی((۶))- شعر معروف زیر از این شاعر و عارف بزرگ کُرد است:

«وزان سوی وطن هجرت نمودم *** خلافت از علی دانسته بودم

۱- قزوینی، نقض، به تصحیح: میرجلال الدین حسینی (محدث) ارموی، ص ۳۷۰.

۲- همان.

۳- نسب امام زاده پیرعمر به شرح زیر است: عمر بن یحیا بن حسین بن زید شهید بن علی زین العابدین بن حسین بن سیدنا علی ابن ابی طالب(علیهم السلام). نک: تاریخ یعقوبی، ص۵۲۸ و تحفه ناصری، میرزا شکراله سنندجی، ص۱۲-۱۳-۴۳۷.

۴- کلیات دیوان قانع، ص۳۴۳ - ۳۴۵.

۵- دیوان نالی، ملاعبدالکریم مدرس، ص۱۵-۱۶.

۶- دیوان مولوی، عبدالکریم مدرس، ص۶.

به تأثیر محمد میراکمل ٭٭٭ خلافت چون به عثمان شد محول

دل خویشان ما را پر زخون کرد ٭٭٭ به خویشاوند خود نعمت فزون کرد»

مولوی کُرد در مورد شهادت امام حسین(علیه السلام) و نیز قیام عاشورا، دیدگاه خاصی ارایه می دهد که مبتنی بر آیات قرآن است. مولوی معتقد است خداوند سبحان به این دلیل نگذاشت ابراهیم، فرزندش اسماعیل را قربانی کند، تا او باقی بماند و از سلاله پاک اش، پیامبر عظیم الشأن اسلام حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) ظهور کند و از سلاله پیامبر نیز امام حسین(علیه السلام)به وجود آید؛ تا قربانی شدن واقعی که همان فوز عظیم شهادت است، نصیب حضرت امام حسین(علیه السلام) گردد. مولوی بر این عقیده است که آیه شریفه و (فدیناه بذبح عظیم)((۱)) در شأن امام حسین است.

و همچنین شیخ عبدالقادر هموند((۲))، سید احمد نقیب((۳))، محوی((۴))، وفایی((۵)) و...

سادات شافعی مذهب حسنی و حسینی کردستان

گذشته از امام زادگان مدفون در کردستان و مناطق کردنشین خاورمیانه، که غالباً از اولاد بلافصل امام موسی کاظم(علیه السلام)محسوب می گردند، سلاله ای از آنان نیز در مناطق مختلف کردستان نسل اندر نسل باقی مانده اند که اینان همان اعلی جد سادات حسنی و حسینی در کردستان به شمار می آیند و مدفن آنان همواره مورد احترام عموم مؤمنان و محبان اهل بیت این دیار بوده است.

مشهورترین خاندان های کرد منشعب از نسل امام حسن مجتبی(علیه السلام)عبارتند از:

سادات نهری / کاکو زکریا / مردوخی / .

خاندان های سادات حسینی شافعی مذهب در کردستان

سادات خانقاه ساکن در اورامان، از نسل امام زاده علی عریضی پسر امام جعفرصادق(علیه السلام).

سادات کلجی/ سادات تکیه قره داغ/ سادات برزنجه / شاهویی / چاولکان / کول / دوزه خدره / صفاخانه / پارسانیان / مریوان / کلاترزان / تاوه جوز / چوو / باوجانی / چناره/ باینجو / هَمروله / سیاسَران / بَلخه / پیرخضران / کالوران / قاراوارشیوه لی / شالی شَل / جَباری / کلاتی و...

اشعارِ فارسی شاعران کُرد در مرثیه امام حسین(علیه السلام)

شیخ رضا طالبانی، از شاعران نامی کُرد اهل کرکوک کردستان:

«لاف از عشق حسین است و سرت برگردن است ٭٭٭ عشق بازی سر به میدان وفا افکندن است

گر هواخواه حسینی، ترک سر کن چون حسین *** شرط این میدان به خون خویش بازی کردن است

از حریم کعبه کمتر نیست دشت کربلا *** صد شرف دارد بر آن وادی که گویند ایمن است

ایمن و ای من فدای خاك پاکی که اندران *** نور چشم مصطفی و مرتضی را مسکن است

زهره زهرا نگین خاتم خیرالورا *** زور و زهره، مرتضی و حیدر خیبر کن است

سنی ام، سنی، و لیکن حب آل مصطفی *** دین و آیین من و آباء و اجداد من است

شیعه و سنی ندانم، دوستم با هرکه او *** دوست باشد، دشمنم آن را که با او دشمن است((۶))»

۱- سوره صافات، آیه ۱۰۷.

۲- کلیات اشعار شیخ عبدالقادر هموند، ص۱۶-۱۹-۲۳.

۳- دیوان سید احمد نقیب، ص۱۱.

۴- دیوان محوی، ص۱۱۳.

۵- کلیات دیوان وفایی، ص۳۳-۹۱-۱۶۴.

۶- دکتر صدیق صفی زاده، پارسی گویان کُرد، ص۶۹،۷۳.

شعری دیگر از این شاعر:

«در ماتم آل علی، خون هم چو دریا می رود *** تیغ است و بر سر می زند، دست است و بالا می رود

از عشق آل بوالحسن، این تیغ زن، وان سینه زن *** داد و فغان مرد و زن، تا عرش اعلی می رود

پیراهن شمع خدا، یعنی حسین و مجتبی *** جان ها همی گردد فدا، سر ما به یغما می رود

کوتاه کن انکار را، بدعت مگو این کار را *** این سوگ آل حیدر است، این خون نه بی جا می رود

روی زمین پر همهمه، در دست جان بازان قمه *** خون از بر و دوش همه، از فرق تا پای می رود

من چون ننالم این زمان، زار و ضعیف و ناتوان *** کاین برق آه عاشقان، از سنگ خارا می رود

از ابن سعد بیوفا، شامیِ شوم پرجفا *** بر آل بیت مصطفی چندین تعدی می رود

بغداد گردد لاله گون، در روز عاشورا به خون *** از کاظمین آن سیل خون، تا تاقِ کسرا می رود

وز تاق کسری سرنگون، ریزد به پای بیستون *** وز بیستون آید برون، سوی بخارا می رود

خون سیاوش شد هبا، در ماتم آل عبا *** تا دامن روز جزا، تا جیب عقبی می رود

من سنّی ام نامم رضا، کلب امام مرتضی *** درویش عبدالقادرم، راهم به مولا می رود((۱)).»

عبدالله سنندجی، ملقب به رونق، در سال ۱۲۱۵ در سنندج متولد شده است:

«آه از دمی که شاه شهیدان کربلا *** آمد سوی مصاف به میدان کربلا

بی نور گشت شمع شبستان احمدی *** از تندباد ظلم در ایوان کربلا

بوی بهشت و خون شهیدان دهد کسی *** گر بو کند گلی زگلستان کربلا

لب تشنه اهل بیت، ولی زآب چشمشان *** سیراب گشته خاک بیابان کربلا

جز آب تیغ و زهر سنان لقمه ای نبود *** از کوفیان نواله مهمان کربلا

معمار روزگار بنای الم نهاد *** روزی که ریخت طرح شبستان کربلا

دیوان آدمی لقب از آتش ستیز *** بر باد داده خاک سلیمان کربلا.»

«بر اهل بیت دیده افلاک خون گریست *** چشم زمانه هیچ نگویم که چون گریست((۲)).»

ملک الکلام مجدی سقزی در سال ۱۲۶۸ هجری، در سقز دیده به جهان گشوده است:

«ای توتیای دیده جان، خاک پای تو *** برتر زعرش بارگه کبریای تو

تا رستخیز، خون جگر بر زمین چکد *** زان شاخ گل که بردمد از نینوای تو

کردی به راه دوست، تن و جان خود فدا *** بادا هزار جان گرامی فدای تو

در بحر رحمت است شناور، هر آن کسی *** یک قطره اشک ریزد اندر عزای تو

ذات تو هست معنیِ قرآن، وز اهل کین *** چون پاره پاره صفحه قرآن قبای تو

می خواست در زمانه کند محشر آشکار *** روز نبرد بازوی معجز نمای تو

عهد اَلَست آمد و تسلیم عرضه کرد *** تا جان نثار دوست نماید وفای تو

تو تشنه جان سپردی و آب فرات هم *** بود از تو تشنه تر به لب جان فزای تو

بودند بی خبر که بقا در ولای توست *** قومی که خواستند به گیتی فنای تو

۱- همان، ص۷۶.

۲- همان، ص۸۴.

رنجی که قاتلان تو را هست روز حشر *** امروز مر مراست زهجر لقای تو

رحمی کن و زلطف مرا سوی خویش خوان *** زان پیش ترکه جان دهم اندر ولای تو((۱)).»

جوهری سنندجی:

«باز این چه شیون است و چه زاری ست درجهان *** کز دیده سپهر بود جوی خون روان

باز این چه ماتم است که اندر ظهور او *** در گریه چشم پیر و بضاله دل جوان

باز این چه شورش است و چه ماتم که صبح و شام *** از مهر و ماه اشک فرو ریزد آسمان

باز این چه نوحه و چه فغان و چه ماتم است *** کز آب چشم چرخ روان رود کهکشان

بهر عزای آل رسول خدا حسین *** شاه عرب، امام عجم، نور مشرقین

روزی که شد به دهر چنین ظلم آشکار *** در حیرتم که چرخ چرا ماند پایدار

در ماتم حبیب خدا، زاده بتول *** ای سینه آه سرکن و ای دیده خون ببار

ریزد فلک زدیده انجم سرشک خون *** هر صبح دم زکینه آن قوم نابکار

مهری که بود رونق افلاک دین از او *** شد منکسف به خاک زبیدار روزگار

ای چرخ پرستیزه زجور تو داد، داد *** صبحت چو شام زینب و زین العباد باد

چون نخل قامت شه دین بر زمین فتاد *** افغان و گریه در فلک هفتمین فتاد

از توسن سپهر و مهر شد نگون *** آن ساعتی که شاه شهیدان ز زین فتاد

از وحش و طیر و انس صدای فغان و آه *** برخاست از زمین و به عرش برین فتاد

ایام بی سکون شد و افلاک بی قرار *** چون چشم اهل بیت به سلطان دین فتاد

مهر و مه و ستاره همه گشت غرق خون *** از ذوالجناح گشت چو آن شاه سرنگون

اندر عزای آل نبی آسمان گریست *** افلاک اشک ریخت، زمین و زمان گریخت

از شورش و فغان عزادار اهل بیت *** وحش و طیور و ارض و سما، انس و جان گرفت

دید آن شهید را چو فتاده به خاک و خون *** جبریل با معاشر کروبیان گریست

بر اهل بیت این ستم از چرخ چون رسید *** مهر و مه و سپهر و مکین و مکان گریست

نبود دلی زغم که نسوزد درین ملال *** چشم سپهر کور و زبان هلال لال((۲))»

۱- نسخه خطی سفرنامه حج.

۲- سید عبدالحمید حیرت سجادی، گلزار شاعران کردستان، ص۶۴-۶۵.

ص:۳۹

فلسفه قیام امام حسین از دیدگاه اهل سنت و جماعت

اشاره

فلسفه قیام امام حسین از دیدگاه اهل سنت و جماعت

محمود بن الخیاط

فضایل امام حسین(رضی الله عنه)

حضرت أباعبدالله الحسین سبط پیغمبر اسلام از دخترش فاطمه زهرا، سرور جوانان بهشت، ریحانه باغ رسالت است. نام او زینت بخش تاریخ انسانیت و قیام او سر خطّ و الگوی قیام ها و نهضت های جهان، یگانه آموزگار آموزشگاه فداکاری و تنها استاد دانشگاه شهادت و شهامت که حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) درباره اش فرموده اند: «حسین منّی و أنا من حسین! أحبَّ الله تعالی من أحبَّ حسینا!! حسین سبط من الأسباط;((۱))

حسین از من است و من از حسینم! کسی که حسین را دوست بدارد خداوند او را دوست می دارد!! حسین سبطی است از أسباط».((۲))

هم چنین فرموده اند: «أللّهمَّ إنی أحبُّهما فأحبَّهما;((۳))خداوندا من حسن و حسین را دوست دارم، پس تو هم آنها را دوست بدار.»

حسنینرضی الله عنهما شرف تربیت در بیت نبوی را داشتند و در راه نصرت و یاری رساندن به اسلام و دفاع از دین مبین اسلام رنج ها کشیدند.((۴))

سفارش به مودت و دوستی اهل بیت

حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) فرموده اند: «أدبوا أولادکم علی ثلاث خصال: حبَّ نبیِّکم، و حبِّ آل بیته، و تلاوه القرآن;((۵))فرزندان تان را بر اساس سه خصلت تربیت کنید: محبت پیامبر، محبت آل او، و تلاوت قرآن» (روایت طبرانی).

قیام و نهضت امام حسین(رضی الله عنه)

در اول رجب سال شصت هجری معاویه ابن ابی سفیان مرد. یزید طبق بیعت گرفتن اجباری از مردم به حکومت رسید و می بایست ولید بن عُتْبه بن أبی سفیان (والی مدینه) برای او از مردم مدینه بیعت بگیرد. پس شخصی را پیش حسین بن علی بن ابی طالب و عبدالله بن زبیر فرستاد و هنگام شب آن دو را احضار کردند.

ولید بن عتبه به آن دو گفت: با یزید پسر معاویه بیعت کنید، ایشان هم فرمودند: در شأن ما نیست که مخفیانه بیعت کنیم، وقتی فردا مردم مدینه بیعت کردند ما هم در حضور مردم بیعت خواهیم کرد. در آن شب هر دو به خانه های

۱- الشیخ منصور علی ناصف، التاج الجامع للاصول من أحادیث الرسول، ج ۳، ص ۲۵۹.

۲- أسباط = أولاد أولاد، و سبط به معنای «جماعت» آمده، مراد در این جا این است که حضرت در اخلاق و اعمال نیکو در دنیا همانند امتی صالح است، (تاج الجامع، ج ۳، ص ۳۵۹).

۳- همان، ص ۳۵۸.

۴- خالد عبدالرحمن العک، تربیه الأولاد و البنات فی ضوء القرآن و السنه، ص ۲۱.

۵- دکتر عبدالله ناصح علوان، چگونه فرزندان خود را تربیت کنیم؟، ترجمه عبدالله احمدی، ج ۱، ص ۱۳۴.

خود برگشتند و با خانواده و دیگران راهی مکّه مکرّمه و حرم امن الهی شدند. امام حسین ماه های شعبان، رمضان، شوّال و ذوالقعده در مکّه ماندند و در روز ترویه (هشتم ذی الحجّه) مکّه را به قصد کوفه ترک کردند.((۱))

به روایت ابن اثیر در ماه رجب سال شصت هجری بعد از مرگ معاویه، با اختلاف زیادی با پسرش (یزید) بیعت شد، زمانی که یزید به حکومت رسید، ولید بن عتبه بن أبی سفیان، (والی مدینه)، و عمر بن سعید بن العصا، (والی مکّه)، و عبیدالله بن زیاد، (والی بصره)، و نعمان بن بشیر، (والی کوفه) بودند.

یزید بیعت امام حسین، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمرو - رضی الله عنهم - که با پدرش هم بیعت نکرده بودند، در نظرش از همه مهم تر بود. لذا به ولید نامه نوشت و خبر مرگ پدرش را به او رسانید و در ضمن، نامه دیگری به این صورت به ولید نوشت که: از حسین بن علی، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر - رضی الله عنهم - حتماً بیعت بگیر و به ایشان فرصت ندهید. ولید بن عتبه نیز مروان بن حکم را فرستاد و آن سه نفر را جلب کردند...((۲))

در روایت موثق آمده: وقتی اهل کوفه از مرگ معاویه با خبر شده و شنیدند که امام حسین و عبدالله بن عمر و ابن زبیر - رضی الله عنهم - از بیعت با یزید امتناع نموده اند و حسین بن علی به مکّه - حرم امن الهی - پناهنده شده، شیعیان در خانه سلیمان بن صُرد خُزاعی تجمع نموده و در مورد قیام امام حسین(علیه السلام) مذاکره و تبادل نظر کردند. نتیجتاً تصمیم گرفتند تا با امام مکاتبه نموده و او را به کوفه دعوت نمایند. بالاخره نامه را نوشتند و از امام حسین درخواست نمودند تا به کوفه برود و با او بیعت کنند. ترجمه نامه به شرح زیر می باشد:

«به نام خداوند بخشاینده مهربان، به حسین بن علی أمیرالمؤمنین، از طرف کوفیان و شیعیان پدرش، اما بعد، تمام مردم کوفه انتظار تو را می کشند و جز تو کسی دیگر را به رهبری قبول نداریم. هر چه زودتر تعجیل فرما ای پسر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)! امید است به وسیله تو اسلام پیروز و مؤیّد شود، والسلام».

امام حسین در پاسخ ایشان نوشتند: «نامه تان به دستم رسید و از رأی و نظرات شما اطلاع پیدا کردم، اینک برادر و مرد مورد وثوق و پسر عمویم مسلم بن عقیل را به آن جا فرستادم و خودم هم ان شاءالله به دنبال ایشان خواهم آمد».

مسلم به کوفه رسید و از شیعیان برای امام حسین بیعت گرفت. این خبر به والی کوفه، نعمان بن بشیر رسید، ایشان هم فوراً نامه ای به یزید بن معاویه نوشتند. یزید بن معاویه، با عجله عبیدالله بن زیاد را به کوفه روانه کرد.

ابن زیاد هنگام شب به زیّ و لباس امام حسین(علیه السلام) جهت امتحان اوضاع کوفه از طرف صحرا وارد شهر شدند و از هر طرف گذر می کرد مردم به خیال این که این مرد با لباس أهل حجاز حتماً امام حسین هستند از او استقبال کرده و می گفتند: مرحبا به پسر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)! خوش آمدی! اما او هیچ جوابی نمی داد و از این وضع برآشفت و دانست مردم شهر هوادار امام حسین می باشند، فوراً خود را به قصر امارت رسانید.

ایشـان هم به گمان این که این تازه وارد، امام حسـین است، در را بر روی او بسـتند. عبیـدالله فریاد زد: در را باز کنیـد، ذلیل و خوار باشـید. نعمان بن بشـیر والی کوفه صـدایش را شـناخت و گفت: این صـدای ابن مرجانه است، در را به روی او گشودند، شب استراحت کرد و صـبح زود مردم را جمع کرده و دستور جنگ علیه حضرت حسین بن علی را صادر کرد. لذا به وسیله زر و زور و تزویر مردم را به دشـمنی با حسـین و یارانش تشویق می کرد و آنان را از عواقب هم کاری با حسـین و نماینده و سفیر او (مسلم بن عقیل) می ترساند.

مسلم بن عقیل در کوفه

۱- شیخ شبلنجی شافعی، نور الأبصار فی مناقب آل بیت النبی المختار، ص ۱۲۷.

۲- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴ ص ۱۴; الدواله الأمویه ألشیخ محمد الخضری، ص ۳۲۲.

قبلاً اشاره کردیم که شیعیان و پیروان اهل بیت در شهر کوفه در خانه سلیمان بن صُرد خُزاعی جمع شدند و نامه به امام حسین نوشتند که هر چه زودتر به کوفه بروند، بلکه به واسطه او آنان بر سر حق و راستی و عدالت، اتفاق پیدا کنند.

امام حسین هم مسلم بن عقیل را به کوفه فرستادند تا از اوضاع آن جا اطلاع پیدا کرده و گزارشات خود را به امام برساند. بدین وسیله مسلم بن عقیل به کوفه رسید و خانه مختار بن ابوعبیده سقفی را اقامت گاه خود قرار داد. پس از آن، از مردم و سرشناسان کوفه برای امام حسین بیعت گرفت و گزارشات را به امام حسین رساند و اعلام کرد که تا به حال آمار بیعت کنندگان و پیروان ما به هجده هزارنفررسیده است.((۱))بعداً مسلم از ترس سربازان عبیدالله جایش را تغییر داد و به خانه هانی پسر عروه رفت و پنهان شد. اما به تدریج هواداران حسین او را تنها گذاشتند و مسلم بی یار و یاور ماند.

امام حسین(رضی الله عنه) از این واقعه خبر نداشتند، هر چه عمر بن عبدالرّحمن بن الحارث بن هشام، عبدالله بن عباس، عبدالله بن الزّبیر و عبدالله بن عمر به او گفتند: از این کار دست بردارید و به کوفه نروید و به عهد و پیمان کوفیان باور نداشته باشید، امام قبول نکردند و با یاران و خانواده خود در روز ترویه (هشتم ذی الحجّه) مکه را به قصد کوفه ترک کردند.

در این سفر مردان هم سفر امام حسین(رضی الله عنه) از هشتاد و دو نفر تجاوز نمی کردند. قافله امام حسین(رضی الله عنه) به سرزمینی به نام «صفاح» در خاک عراق رسیدند که در آن جا با فَرَزْدَق (شاعر مشهور آن عصر) برخورد کردند، امام پرسید: فرزدق از کجا می آیی؟ جواب داد: از کوفه، امام فرمود: ای أبوفراس! خبر مردم کوفه چیست و در چه حالی به سر می برند؟ فرزدق پاسخ داد: «دل هایشان با تو و شمشیرهایشان با بنی امیّه است.»((۲))

کاروان امام حسین به «ثعلبیه» رسید، در آن جا خبر شهادت مسلم بن عقیل و وعده شکنی کوفیان به ایشان رسید. بعضی از یارانش او را سوگند دادند که برگردد، اما خانواده عقیل فریاد کشیده و گفتند: سوگند به خدا! برنمی گردیم تا قصاص قاتلین مسلم را نگیریم یا این که ما هم کشته شویم. کاروان به طرف «زباله» و «شراف»، کوره راه های پر پیچ و خم و بی آب و علف و ریگزار بطن العقبه را طی کرد و به راه خود ادامه داد.

امام حسین(علیه السلام) و یارانش به طرف شمال رفتند تا به نینوی رسیدند در آنجا لشکر دیگری به فرماندهی عمربن سعد بن ابی وقاص از طرف عبیدالله بن زیاد برای نبرد با امام حسین و یارانش رسیدند.

سپس ابن زیاد به ابن سعد نامه نوشت: به اجبار بیعت ازحسین بگیر، اگر قبول کرد و با یزید بیعت کرد، بعداً درباره او تصمیم می گیریم. در ضمن آب را از حسین و یارانش منع کنید. برای بار دوم امام حسین با حر و عمر بن سعد گفت و گو کرد و فرمود: راه را باز کنید تا به وطن و دیار خود برگردم. اما آن ها اجازه ندادند و گفتند: باید حُکمِ ابن زیاد را قبول و با یزید بن معاویه بن ابی سفیان بیعت کنی، و یا برای جنگ و نبرد حاضر شوید. امام حسین بیعت با یزید را ننگ و عار می دانست و قبول نکردند.((۳))

هنوز در نینوا بودند که ابن زیاد نامه شدید اللحنی به عمر بن سعد نوشت که چرا سهل انگاری می کنی، اگر قدرت این کار را

نـداری فرمانـدهی را به شـمر بن ذی الجـوشن بسـپار. به این سـبب از ترس ازدست دادن ولاـیت ری و فرمانـدهی لشـکر، عمر محاصره را بر حسین و یارانش تنگ تر کرد و آماده جنگ و نبرد شد.

۱- مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۴.

۲- نورالأبصار، ص ۷۵; و الکامل فی التاریخ، ج ۴; الدوله الأمویه الشیخ محمد خضری، ص ۳۲۶.

۳- الشیخ محمد الخضری، همان، ص ۳۲۶; نورالابصار ص ۱۲۹.

بـدین سـبب دست قضا و قدر کاروان و قافله حسـین و یارانش را به سـرزمین کربلا رسانید. از آن جا دیگر راه رفتن نداشـتند، زیرا از هر طرف حر و عمر بن سـعد و شـمر، حسـین و یارانش را محاصـره کردند. این جا بود که امام حسـین پرسیدند: در چه جـایی هستیم؟ به او گفتنـد: در سـرزمین کربلا، امام فرمودنـد: «هـذا موضع کرب و بلاء هـذا مناخ رکابنا و محطّ رحالنا ومقتل رجالنا؛ ((۱)) این جـا جـای کرب و بلاـ (غم و درد و آزمـایش) است و جـای پیـاده شـدن و بـار انـداختن و کشـتارگاه مردان ماست».

این جا بود که طبق فرمان ابن زیاد آب فرات را از حسـین و یارانش منع کردند و راه آب را بر ایشان بستند، یاران امام به تنگ آمدنـد. یکی از یاران امام حسـین به نام یزیـد بن حصـین همـدانی با اجازه امام پیش عمر بن سـعد رفتند و از ایشان خواست تا آب را بر حسـین و یارانش نبندنـد، عمر اجازه نـداد. یزیـد بن حصـین عصبانی شد و گفت: این آب فرات به این فراوانی تمام سـگ های بیابان گرد و درنـدگان و جانوران از آن اسـتفاده می کننـد، چطور جرئت داشـته و ادعای ایمان داری که آب را از پسـر دختر رسول خدا منع کنی و نگذاری رفع تشـنگی کنند!! عمر بن سـعد سـرش را پایین انداخت و گفت: ای برادر همدانی من نمی دانم چه می گویید.((۲))

ابن أثیر مورخ مشـهور نوشـته انـد: وقتی امام حسـین(رضـی الله عنه) با حر بن یزیـد تمیمی بحث و مـذاکره کردنـد، حر گفت: دسـتور جنـگ به مـا نرسـیده، لیکن مـأموریت مـا این است که از تـو جـدا نشویم و مـانع ورود تو به کوفه و مراجعت به مـدینه گردیم تا این که به ابن زیاد نامه ای نویسم. تو هم می توانی به ابن زیاد و یا یزید نامه ای بنویسـید تا بلکه از جنگ با تو نجات پیـدا کنم بالاخره کاروان امام به طرف عـذیب و قادسـیه حرکت می کرد. و حُر با سـربازانش در طرف چپ ایشان حرکت می کردند. این جا بود که امام حسین(رضی الله عنه) فلسفه قیام خود را

برای حر و سربازان ابن زیاد بیان کردند...

فلسفه و انگیزه قیام امام حسین(رضی الله عنه)

امام حسـین – (رضـی الله عنه) – وقتی برایش معلوم شد که سربازان و هواداران عبیدالله بن زیاد راه را بر او بسته و عهد و پیمان خود را شکسـته و خواسـتار جنگ و خونریزی هسـتند. ضمن خطبه ای غرّا، فلسفه و انگیزه قیام و نهضت خود را بیان و به سمع یزیدیان رساند. لذا فرمود:

«أیُّها النّاس إنَّ رسول الله(صـلی الله علیه وآله) قال: مَن رَأی سُـلطاناً جائراً، مُسـتَحلاً لِحرام الله، ناکِثاً لِعَهدِ الله، مُخالفاً لِسُنَّه رَسول الله(صلی الله علیه وآله)یَعملُ فی عِبادِ الله بِالإِثم والعُدوان، فلمْ یُغَیِّر ما عَلَیه بِفِعل و لا قول کان حقّاً علی الله أن یُدخِلَه مُدخَلَه.

ألا و إنَّ هؤلاء قَد لزموا طاعَه الشَّیطان و تَرکُوا طاعَةَ الرَّحمن و أَظهَروا الفَساد و عَطَّلوا الحدود وَ استَأثَروا بِالفیء وأحَلُّوا حرامَ الله و حرَّموا حَلالـه، و أنـا أحقُّ من غَیر و قـد أتَتنی کُتُبکم و رُسُـلکم ببیعَتِکم و أنَّکم لاـ تسلِمونی و لاـ تخـذلونی، فـأن أقَمتم علی بیعَتِکم تصیبوا رُشدَکم

و أنا الحُسین بن علیّ وابن فاطمه بنت رسول الله(صلی الله علیه وآله)نَفسی مع أنفُسِکم، و أهلی مع اهلِکَم، ولکم فیَّ أسوهٌ و إن لم تفعلوا و نقضتم عهدی و خَلَعتم بیعتی فلعمری ما هی لکم بِنَکیر، لقد فعلتُمُوها بأبی و أخی و ابن عمّی مسلم بن عقیل، و المغرور من اغترّ بکم فعظّکم أخطأتم و نصیبَکم ضَیَّعتم (فمن نَکَث فإنَّما ینکث علی نفسه)((۳)) و سیغنی الله عنکم، والسّلام؛((۴))

۱- نورالابصار، ص ۱۳۰.

۲- همان، ص ۱۳۰.

۳- سوره فتح، آیه ۱۰.

۴- الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۸.

ای مردم، همانا رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمودند: هر کس دید حاکم ستمگری حرام های خدا را حلال دانست و عهد و پیمان خدا را شکست وبا سنت رسول خدا مخالفت کرد با بندگان خدا به گناه و دشمنی و عداوت پرداخت و او آن حال و وضع را با قول یا عمل تغییر نداد، خداوند حتماً او را به عذاب دردناك مجازات می کند و به دوزخ خواهد رفت.

پس آگاه باشید و بدانید که آنها (یزیدیان) از شیطان پیروی می کنند و طاعت و فرمان برداری خداوند را ترک کرده اند. آشکارا فساد می کنند و حدود خداوند را تعطیل کرده و بیت المال را مال خود می دانند و آن را به کلی تملك نموده اند. حرام های خدا را حلال و حلال ها را حرام کرده اند و من شایسته ترین کسی هستم که این اوضاع را عوض می کنم و تغییر می دهم. فرستاده ها و نامه های شما به من رسید که با من بیعت کرده و می کنید و مرا تسلیم دشمن نمی کنید و خوار و ذلیلم نمی کنید. پس اگر بر قول و پیمان خود ثابت هستید، به راه راست و هدایت دست یافته اید!

من حسین بن علی پسر فاطمه دختر رسول خدا هستم، جانم با جان های شما (خودم با شما هستم) خانواده ام با خانواده های شماست، (و هیچ وقت تنهایتان نمی گذارم) و مرا به الگوی خود بپسندید و از من پیروی کنید. اگر این کار را نمی کنید و پیمان با من را می شکنید و بیعت مرا از گردن خودتان خلع می کنید، سوگند به ذات خداوند! این کار از شما هیچ بعید نیست، همین کار و عهد شکنی با پدرم و برادرم و پسرعمویم مسلم بن عقیل کردید. نصیب خودتان را ضایع کرده و در انتخابتان اشتباه کردید. مغرور، کسی است که فریب شما را بخورد (هر کس پیمان شکنی کند به زیان خود پیمان شکنی می کند) و خداوند مرا از شما بی نیاز خواهد کرد. والسلام.»

امام حسین(رضی الله عنه) در نامه ای که به برادرش محمد حَنَفِیَّه نوشته، انگیزه و فلسفه قیام خود را بیان کرد: «انی لم أخرج أشراً و لا بطراً، ولا مفسدا و لا ظالماو انما خرجت لطلب الاصلاح فی أمه جدی رسول الله(صلی الله علیه وآله) ارید أن آمر بالمعروف و أنهی عن المنکر، أسیر بسیره جدی و أبی؛((۱))

من برای سرکشی و تجاوز و طغیان و فساد و تباهی قیام نکرده ام، بلکه قیام و خروج من برای اصلاح امّت جدّم و امر به معروف و نهی از منکر است و می خواهم به روش جدم و پدرم عمل نمایم.»

در نامه ای به کوفیان که به وسیله مسلم بن عقیل به آنها نوشت در آخر نامه آمده است: «فلعمری ما الامام الا العامل بالکتاب و القائم بالقسط و الدّائن بدین الحق، والسلام؛((۲)) به جانم قسم! که امام و پیشوا نیست مگر کسی که بر طبق کتاب خدا قضاوت کند و به عدل و داد قیام نماید و متدین به دین حق باشد والسلام.»

جنگ خونین در کربلا

روزی که امام حسین به کربلا رسید و از نام آن سؤال کردند، روز پنج شنبه، دوم محرم الحرام سال شصت و یک هجری بود، (کربلا در ۷۵ کیلومتری نجف أشرف و ۱۰۳ کیلومتری بغداد و در غرب رود فرات در کناره های صحرای شام قرار دارد.)

کوچ امام حسین از مدینه به مکّه «۴۵۰ کیلومتر» و از مکّه به کربلا-«۱۵۵۰ کیلومتر» سی روز تمام حرکت ایشان طول کشید. در آن مدت هشت روز در محاصره دشمن و به کندن خندق و سنگر مشغول بودند.

۱- خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۸۸، به نقل امام حسین و روز عاشورا، مؤسسه البلاغ.

۲- الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۱.

سرانجام آن جنگ خونین و نابرابر، طبق تهدیدات ابن زیاد به عمر بن سعد، در روز جمعه، دهم محرم الحرام، بین امام حسین و یارانش که از هفتاد و دو مرد تجاوز نمی کرد و لشکر چهار هزار نفری ابن زیاد به فرماندهی عمر بن سعد بن أبی وقاص – که خود او اولین تیر را به طرف امام حسین و یارانش پرتاب کردند – شروع شد.

سردارانی چون حرّ بن یزید، شمر بن ذی الجوشن و حصین بن نمیر تمیمی هم در لشکر عمر بن سعد بودند که نسبت به امام حسین و یارانش بغضی در دل داشتند و تشنه خون ایشان بودند.

لشکریان ابن زیاد بی رحمانه از هر طرف با تیر و شمشیر و نیزه، یاران امام حسین را مورد هجوم و حمله وحشیانه قرار دادند و یاران جان بر کف امام هم جانانه از خود و حریم امام حسین دفاع می کردند، تا این که در همان ابتدای جنگ پنجاه نفر از یاران با وفای امام حسین به شهادت رسیدند. آن گاه امام حسین فریاد کشید و فرمودند: «هل من ذابٍ یذبُّ عَن حَرَم رسول الله(صلی الله علیه وآله)؟؛((۱)) آیا کسی نیست عیب و عار را از حرم پیغمبر خدا دور کند؟ آناً حر بن یزید تمیمی ریاحی از لشکر عمر بن سعد بیرون آمد و خود را به امام حسین نزدیک کرد و گفت: من ای پسر رسول خدا! حاضرم در راه دفاع و حراست از حریم رسول خدا و خانواده تو جانم را فدا کنم، من نمی دانستم کار به این جا می کشد و آب فرات که هر مجوسی و یهودی و درندگان از آن سیراب می شوند، از تو و یارانت منع کرده و نمی گذارند به مدینه برگردید. از این به بعد من از حزب و یاران تو بوده و در خدمت و رکاب تو با یزیدیان می جنگم تا کشته شوم، تا این که جدّ تو رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برای من شفاعت کند.

حر به نبرد پرداخت تا این که در رکاب امام حسین(رضی الله عنه) به شهادت رسید.

وقتی امام حسین دید که یاران و برادران و اولادش یکی پس از دیگری به شهادت می رسند به لشکریان ابن زیاد حمله بردند، و تعداد زیادی از سرداران و پهلوانان آنان را کشته و برگشتند. بار دیگر به آنان حمله کردند و خواستند برگردند که شمر بن ذی الجوشن با عده ای از سربازانش راه را بر امام بستند و خواستند به زن و بچّه های ایشان حملهور شوند، امام حسین (علیه السلام) فریاد کشید و فرمودند: «ای پیروان شیطان به بی خردانتان اجازه ندهید به زن و بچه ها نزدیک شوند، ایشان با شما جنگ نکرده اند».

شمر گفت: زن و بچه ها را متعرض نشوید و به حسین حمله ور شوید، در آن وقت سربازان بی رحم شمر به حضرت حسین حمله کردند و او را زخمی نمودند و از اسبش پایین افتاد. شمر هم پیاده شده و سر امام حسین را از بدن جدا کرد. بعضی می گویند: قاتل امام حسین(رضی الله عنه)سنان بن أنس نخعی و بعضی دیگر می گویند: شمر بن ذی الجوشن ملعون بوده است.((۲))

نظر دانشمندان و علما

۱– «سأل رجل من أهل العراق عبدالله ابن عمر عن المحرم یقتل الذباب، فقال ابن عمر«(رضی الله عنه)»: أهل العراق یسألون عن

الذباب و قد قتلوا ابن بنت رسول الله«(صلی الله علیه وآله)» قال: ان الحسن و الحسین هما ریحانتای من الدنیا؛((۳)) یک نفر از اهل عراق از عبدالله بن عمر(رضی الله عنه)پرسید: آیا اگر کسی در حال احرام مگسی را به قتل برساند و یا خون پشه بر لباسش باشد چه چیزی بر او لازم است و چه کاری باید بکند؟ ابن عمر گفت: اهل عراق از کشتن مگس و سزای آن سئوال می کنند، در حالی که پسر دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را به قتل رساندند، گفت: و من از نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) شنیدم که فرمودند: همانا حسن و حسین دو ریحانه من هستند در این دنیا.»

دراین آثار تأیید و تحسین قیام امام حسین و زشتی اعمال قاتلین او را از زبان ابن عمر به خوبی می فهمیم.

۱- شبلنجی شافعی، نور الابصار، ص ۱۳۰.

۲- شبلنجی، همان، ص ۱۳۰؛ الشیخ محمد الخضری، الدواله الامویه، ص ۳۲۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص۴۸-۸۰.

۳- التاج الجامع، ج ۳، ص ۳۵۶.

۲- اما سید رشید رضا سر دبیر مجله «المنار» و مفسر بزرگ صاحب تفسیر المنار و شاگرد برجسته امام شیخ محمد عبده استاد دانشگاه الازهر مصر در تفسیر آیات ۳۷-۳۶ سوره مائده در بحث و موضوع «جزای محاربین و قتال بغاه و طاعت أئمه» نوشته اند: و از این باب است خروج و قیام امام حسین سبط رسول خدا(صلی الله علیه وآله) علیه امام جور و بغی (ظلم و ستم و تجاوز) آن کسی که به قدرت و حیله و نیرنگ ولایت امور مسلمانان را به دست گرفت، (یزید پسر معاویه) خداوند او را مخذول و درمانده کند، هم چنین کسانی را که به جای پیروی از حق و عدالت و دادگری و دفاع از دین، از آنان پیروی کردند و همیشه دوستدار بندگی و نوکری برای ستم گران و پادشاهان ظالم بوده و هستند از کرّامیان و نواصب و رأی و نظر ملت های غالب در این روزگار بر این قرار گرفته که علیه پادشاهان مستبد و مفسد قیام کنند، زیر بار ظلم نروند، در دولت عثمانی (ترکیه) به فتوای شیخ الاسلام مردم علیه سلطان عبدالحمید خان قیام کردند و او را از خلافت و سلطنت خلع کردند.((۱))

پس معلوم شد نظر سید این است که در آن زمان باید پیروی از امام حسین کرد و بر علیه امامان جور و ستم قیام کنند.

شخصیت یزید

یزید بن معاویه، ابو خالد، اموی در سال ۲۵ یا۲۶ هجری متولد شد، یزید انسانی چاق و پر مو بود. مادرش «میسون» دختر بجدل کلبی، پدرش معاویه بن أبی سفیان او را ولی عهد و جانشین خود قرار داد و مردم را اجباراً به بیعت کردن با پسرش یزید وادار کرد.

حسن بصری گوید: کار مردم را دو کس به فساد کشانیدند: یکی عمر و بن عاص روزی که به معاویه گفت: مصحف ها را بر سر نیزه ها بلند کنند و تحکیم را به وجود آورد و آن کار کردند، و قاریان قرآن دست از جنگ کشیدند، بعداً حَکَم تشکیل دادند و خوارج به وجود آمدند.

دوم: مغیره بن شعبه که والی کوفه بود از طرف معاویه نامه به او نوشت که هر وقت نامه به دستت رسید، بی درنگ این جا بیا و من تو را عزل کرده ام، مغیره دیر کرد، وقتی پیش معاویه آمد مورد توبیخ قرار گرفت. معاویه گفت: چرا دیر کردی؟ مغیره گفت: مشغول کشیدن نقشه ای بودم و آن کار مهیا کردم، معاویه گفت: چه کاری؟ مغیره گفت: بیعت با یزید بعد از تو!!

معاویه گفت: آیا این کار را کرده ای؟ مغیره گفت: بله، معاویه گفت پس سر کارت برگرد، و تو هم چنان والی کوفه باش... و اگر این گونه پیشنهادات کذایی نبود، تا روز رستاخیز کار اُمّت اسلامی، شورایی بود و به ملوکیت و سلطنت تغییر پیدا نمی کرد.((۲))

امام أبو الاعلی مودودی (رهبر و رئیس جماعت اسلامی پاکستان) در کتاب «خلافت و ملوکیت» نوشته اند: در زمان حکومت یزید بن معاویه سه رویداد چنان واقع گردید که لرزه بر اندام جهان اسلام انداخت:

نخستین واقعه شهادت سیدنا حسین(رضی الله عنه) است...

دومین حادثه دردناک، روی داد «جنگ حره» بود که در اواخر سال شصت و سه هجری، در ایام آخر عمر و زندگی یزید به وقوع پیوست. رویداد مختصر این واقعه چنین است که اهل مدینه، یزید را فاجر و ظالم و فاسق خواندند و علیه وی دست به شورش زدند و نماینده او را از شهر بیرون کرده، عبدالله بن حنظله را به رهبری خود برگزیدند.

هنگامی که یزید اطلاع یافت دسته نظامی دوازده هزار نفری تحت فرماندهی مسلم بن عقبه المرّی جهت یورش به مدینه فرستاد و به او فرمان داد که تا سه روز اهل شهر را به اطاعت دعوت کن، اگر قبول نکردند، با آنها نبرد را آغاز

۱- تفسیر المنار، ج ۶، ص ۳۶۷.

۲- جلال الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۱.

کن و هنگامی که پیروز شدید تا سه روز مدینه رابه ارتش واگذارید بنابراین دستور، ارتش حرکت کرد، و با مردم مدینه به نبرد پرداخت، مدینه فتح گردید و بعد از آن به پیروی فرمان یزید شهر مدینه تا سه روز در اختیار ارتش گذاشته شد، تا هر چه خواسته باشند انجام دهند، در طول این سه روز هر سرباز به قتل و غارت مشغول گردید و مردم شهر را به خاك و خون کشیدند که در آن زمان مطابق روایت امام زهری، هفت صد تن از اشخاص برگزیده و معزز، و ده هزار تن از مردم عام به قتل رسیدند.

وحشتناك تر، این که ارتش وحشی به خانه های مردم شهر یورش بردند آبرو و عصمت زنان زیادی را مورد تجاوز قرار دادند. حافظ ابن کثیر می گوید: «حتی قیل انه حملت ألف امراه فی تلك الایام من غیر زوج; در طول این حمله هزار زن بنا بر فعل زنا باردار شدند...»((۱))

واقعه سوم: آن است که حسن بصری در آخر از آن ذکر کرده است، ارتش یزید بعد از تصرف و قتل و غارت در مدینه که بساط فساد و خونریزی را در حرم پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر پا ساخته بودند، برای مقابله با عبدالله بن زبیر(رضی الله عنه) مکه را مورد حمله قرار دادند و توسط منجنیق خانه کعبه را سنگ باران کردند، که به علت آن دیواری از خانه کعبه شکست. گر چه روایاتی در دست است که آنها کعبه را مورد آتش باری قرار دادند اما علل آتش باری چیز دیگری بیان شده است. البته واقعه سنگ باری متفق علیه است.((۲))

لذا این حقیقت را کاملاًـ روشن ساخت که این حکم ران (یزیدبن معاویه) اقتدار خود و بقا و تحفظ آن را بر همه چیز مقدم قرار داده بود و از اقدام به تجاوز حدود و ریختن بزرگ ترین حرمت ها باکی نداشت.

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۷۲ - ۳۷۹، ابن الاثیر، ج ۳، ص ۳۱۰ - ۳۱۳; البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۱۹ - ۲۲۱. به نقل از کتاب خلافت و ملوکیت مودودی، ص ۲۱۷ - ۲۲۴; تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۱۹۴ - ۱۹۵.
۲- طبری، ج ۴، ص ۳۸۳; ابن الاثیر، ج ۳، ص ۳۱۶; ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۲۵; مودودی، ص ۲۲۵.

منابع

۱- تفسیر نور، دکتر مصطفی خرّم دل

۲- التاج الجامع للاصول فی احادیث الرسول، تألیف: شیخ منصور علی ناصف، جلد۳.

۳- تربیه الابناء و البنات فی ضوء القرآن و السّنّه، تالیف: شیخ خالد عبدالرّحمن العک.

۴- تربیه الاولاد فی الاسلام، دکتر عبدالله ناصح علوان، و ترجمه آن.

۵- نور الابصار فی مناقب آل بیت النّبی المختار - شبلنجی

۶- الدّوله الامویّه، الشّیخ محّمد الخضری.

۷- الکامل فی التّاریخ، لابن الاثیر، جلد۴.

۸- تفسیر المنار، سید رشید رضا، جلد۶.

۹- تاریخ الخلفاء، حافظ جلال الدین سیوطی.

۱۰- خلافت و ملوکیت، مولانا أبوالأعلی مردودی.

۱۱- الفتاوی المعاصره، دکتر یوسف قرضاوی، جلد اول.

۱۲- شرح المقاصد، سعدالدّین تفتازانی، جلد ۵.

۱۳- امام حسین(علیه السلام) و روز عاشورا مؤسسه البلاغ.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹